

حاشیه اندرز ایران

۸۴

بهرنا مهریارترین مهربانان

جامعه‌شناسی تشیع

۱۱۴	تشیع، امر نزدیکی که از آن غافلیم / سخنرانی سارا شریعتی
۱۱۸	تسنن محمدی، تشیع علوی است! / سخنرانی فرید العطاس
۱۱۹	کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی تشیع؛ مباحث مقدماتی / کمال رضوی
۱۲۳	«مامت و عدالت»: اصول نیندیشیده / آرمان ذاکری
	دو حوزه مطالعاتی پرجاذبه و پرمناقشه: «تاریخ اجتماعی تشیع» و «مرجعیت و روحانیت» /
۱۲۴	علی اشرف فتوحی
۱۲۵	جای خالی جشن‌های شیعی / فاطمه لطفی
۱۲۶	غلبه رویکردهای تجویزی و تبلیغی / زهره سروش‌فر
۱۲۸	تحدیر ارقام / مهدی سلیمانیه

آغازین

۲	ریشه‌یابی مفاسد و راست افراطی / لطف‌الله میثمی
۳	«چه نیازی است به مصدق؟» / ابوطالب آدینه‌وند

چشم‌انداز سیاست داخلی

۶	سیری بر استقلال دانشگاه در ایران / رحیم روحبخش
۱۴	کاووشی در علل ناپایداری تحزب در ایران / هادی خانیکی
۱۹	از براندازی نرم تا فساد سیستمی / فائزه حسینی
۲۵	نقد و ارزیابی پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی / سعید مدنی قهفرخی
۳۶	چشم‌ها و گوش‌ها

چشم‌انداز اندیشه

۱۳۲	عبادت و عقلانیت / لطف‌الله میثمی
۱۳۵	بازخوانی زندگی و آرای امام شافعی / حمید احراری - بخش نخست
	مناسبات اجتماعی، نباید نافی فردیت و جوهر خداوندگاری آدمی شود / محمد محمدی
۱۳۷	گرگانی - بخش پایانی
۱۴۱	روش‌فکر در تاریخ / علی بهفروز

ماندلا، فیلسوف تغییر

	همگرایی ملی در پرتو دموکراسی / گفت‌وگو با دکتر محمدحسین رفیعی پیرامون راه و میراث ماندلا
۴۴	
۴۶	راه ماندلا؛ میراث جهان‌شمول / ابوطالب آدینه‌وند
۴۸	مادریا، سرباز چهار فصل / آرمان اسعد

چشم‌انداز سیاست خارجی

۱۴۶	مروری بر کتاب «وظیفه» / خاطرات رابرت گیتس / فرید مرجایی
	اخوان‌المسلمین، ژنرال‌السیسی و آینده جریانات اسلام‌گرای مصر و خاورمیانه / محسن عبادی
۱۵۰	
۱۵۶	خطر «هلال سلفی» / برگردان: فرزاد محمدزاده ابراهیمی
۱۵۸	همسویی تندروها در آمریکا و ایران / برگردان: فرزوان آصف‌نخعی
	تنش‌زدایی میان ایران و آمریکا، بزرگترین داستان ژئوپلیتیکی در سال ۲۰۱۴ / برگردان: فرزوان آصف‌نخعی
۱۵۹	

چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

۵۲	بدون اتکا به نفت؟! / میزگردی با محمدحسین رفیعی، رضا مظهری و لطف‌الله میثمی
۶۳	آیا پالایشگاه‌های کوچک اقتصادی هستند؟ / گفت‌وگو با غلامحسین حسن‌تاش
۶۶	نقد و بررسی کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمیز ایران» / سمانه گلاب
۷۱	انرژی خورشیدی و محیط زیست / رسول اژنیان
۷۷	اشتغال تولیدمحور / امیرسعید حجازی موسوی
۷۹	ناله‌های دریاچه ارومیه / مسعود عامل‌سخی

چشم‌انداز تاریخ

۱۶۲	سازمان انقلابی حزب‌توده ایران در خارج از کشور / سیامک لطف‌اللهی - بخش نخست
۱۷۳	در حاشیه «سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه» / فضل‌الله صلواتی
۱۷۶	ورود امام و پوشش صوتی سخنرانی بهشت‌زها / رسول اژنیان

چشم‌انداز جامعه

۸۲	فقر چالشی برای دین / سارا شریعتی
۸۵	کارزار جامعه‌شناسان علیه فقر و نابرابری؛ پیوند جامعه‌شناسی و اقتصاد / آرمان ذاکری
۸۹	آموزش و تربیت دینی و جنبش اخلاقی / میزگردی با طاهری، ایمان‌زاده، یوسف‌زاده و میثمی
۹۶	مدارس امین / عزت‌الله مهدوی
	حق برخورداری انسان از آموزش و پرورش در برنامه توسعه پس از ۲۰۱۵ / برگردان محمدرضا نیک‌نژاد
۱۰۰	
۱۰۳	زن؛ سنت و تجدد؛ نهضت و انقلاب / عباس نصر - بخش نخست
	درباره صلح، ایمان و دوست‌داشتن / گفت‌وگو با احسان عبدی‌پور، کارگردان فیلم «تنهای تنهای تنها» و «پاپ»
۱۰۷	
۱۱۰	جست‌وجوی کلوت؛ بهانه‌ای برای خلق یک جهان چندصدایی / سپیده سامی
۱۱۱	نقطه‌عطف بیداری / احمد هاشمی - بخش دوم

چشم‌انداز کتاب

	از افسانه تا واقعیت / نقد و بررسی کتاب نگاهی به «شاه»، نوشته عباس میلانی / حسین آبادیان - بخش نخست
۱۷۸	
۴۸۱	کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» / گفت‌وگو با کاووس واضحی

ایران در آینه رسانه‌ها

۱۸۶

چشم‌انداز خوانندگان

۱۸۸



چاپ: ایرناچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵ - ۱۳۴۴۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com

دوماهنامه چشم‌انداز ایران

اسفند ۹۲ و فروردین ۹۳

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: سمیرا احمدی

عکاس: مجتبی قاجار

ریشه‌یابی مفسد و راست افراطی



لطف‌الله میثمی

در دوره هفتم ریاست‌جمهوری - سیدمحمد خاتمی - اصلاح‌طلبان دو روزنامه روزانه کثیرالانتشار داشتند که مجموعاً یک میلیون خواننده داشت؛ یکی روزنامه مشارکت - متعلق به جبهه مشارکت - و دیگری روزنامه صبح امروز به صاحب امتیازی سعید حجاران. در درون اصلاح‌طلبان به‌ویژه جبهه مشارکت بحث‌ها و تقسیم‌بندی‌هایی درباره جناح راست وجود داشت، برای نمونه راست نجیب و راست افراطی. روزنامه مشارکت در سرمقاله‌ای با عنوان «راست وحشی» به نقش راست افراطی اشاره کرده و بدین مضمون توضیح داده بود که در برابر راست افراطی با راست وحشی، می‌توان با راست معرفت‌طلب و راست منفعت‌طلب - البته منفعتی قانونی - اتحاد نسبی داشت و کنار آمد. راست سنتی و راست مدرن هم در همین طبقه‌بندی راست نجیب قرار می‌گرفت. به نظر می‌آمد که این مقاله رمز پیروزی یوم‌الله دوم خرداد ۷۶ را نشان می‌داد که - به قول رئیس‌جمهور سیدمحمد خاتمی در سالگرد دوم خرداد - ۷۶ مردم به قانون‌گرایی رأی مثبت و به قانون‌گریزی، بی‌قانونی و خشونت، رأی منفی دادند.

در فردای روزی که این سرمقاله در روزنامه مشارکت درج و منتشر شد، دادستان انقلاب تهران - آقای سعید مرتضوی - بدون دلیل موجه و قانونی، نه‌تنها روزنامه مشارکت، بلکه روزنامه صبح امروز را هم توقیف کرد که تا امروز هم این دو روزنامه رفع توقیف نشده‌اند.

مخالفت دادستان دادگاه‌های انقلاب و عمومی تهران با این سرمقاله و در پی آن تعطیلی این دو روزنامه کثیرالانتشار، چه پیامی دربرداشت؟ آیا این اقدام راه را برای پیدایش، شکل‌گیری باندهای سیاسی - اقتصادی و تقویت و گسترش باندهای موجود، باز نمی‌کرد؟...

آیا چند سال بعد سایت الف متعلق به آقای احمد توکلی در پی رأی مشروط مجلس شورای اسلامی نسبت به استیضاح وزیر اقتصاد و دارایی، از براندازی نرم نظام به‌دست خود صحبت نکرد؟ آیا ایشان در سال ۹۲ همراه با تعداد دیگری از نمایندگان به فساد سیستمی اشاره نکردند؟ آیا آقای عباس سلیمی نمین نگفت فساد چنان پیچیده شده که مبارزه با آن بسیار مشکل به نظر می‌رسد؟ به نظر می‌رسد جبهه مشارکت و اصلاح‌طلب‌ها با دادن هزینه‌هایی چون توقیف روزنامه مشارکت و صبح امروز، شعار مبارزه با راست افراطی را پیگیری نکردند، ولی در عوض آقای احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ شعار فوق‌ربر سر زبان انداخت و مبارزه با مافیای ثروت و قدرت را مطرح کرد. وی بدین مضمون گفت که دیگران از نردبان قدرت بالا رفته و به مافیای ثروت و قدرت دست می‌یابند. متأسفانه اصلاح‌طلب‌ها این شعار اصلاح‌طلبانه خود را رها کردند ولی احمدی‌نژاد با همین شعار در خرداد ۸۴ رأی نسبتاً تأمل‌برانگیزی آورد. البته برخلاف این شعار ملاحظه کردیم که عملاً در دولت نهم و دهم، بی‌قانونی‌ها، قانون‌گریزی‌ها و مفساد زیادی شکل گرفت. به طوری که گفته می‌شود امثال زنجانی نوک کوه‌یخی است که بقیه آن در زیر آب پنهان است.

من در سال‌های ۶۱ و ۶۲ به مسئولان موجه انقلاب و جمهوری اسلامی گفتم که اگر راه بر گروه‌ها و احزاب شناسنامه‌دار و شناخته‌شده و صاحب مواضع اعلام‌شده بسته شود و به هر شکل و گروهی انگ و برچسب گروهک زده و خط‌مشی ضد گروهکی و ضدالتقاطی به خط‌مشی اصلی نظام جمهوری اسلامی تبدیل شود، آینده محتوم ایران، جز پیدایش باندهای سیاسی - اقتصادی نخواهد بود که مواضع اعلام‌شده‌ای ندارند و نسبتشان با قانون اساسی و قانون‌گرایی، نسبت جن و بسم‌الله خواهد بود که متأسفانه همین‌طور هم شد. مرحوم امام نیز در سال ۶۷ طبق تجربه ۱۰ ساله پس از پیروزی انقلاب، بدین مضمون گفتند که انگ و برچسب التقاط، از خود التقاط بدتر است و

مبادا جوانانی که قلبشان برای اسلام می‌تپد با این انگ و برچسب روبرو شوند. «عده‌ای از خدا بی‌خبر برای از بین‌بردن انقلاب، هر کس را که بخواهند برای فقرا و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بپیماید، فوری او را کمونیست و التقاطی می‌خوانند.»

این مسئله، امروزه وقت بسیاری از کارشناسان و قضات و مسئولان مملکت ما را به خود مشغول داشته است. نظرات صاحب‌نظران در این رابطه، خود مطلب مستقلی را می‌طلبد.

سال‌هاست که از گروه‌های پورسانتاژ بگیر در نفت و کالا و همین‌طور بنادر نامرئی و درآمد حاصل از ترانزیت مواد مخدر و... صحبت می‌شود ولی درباره این موارد تحلیل مشخصی به مردم ارائه نشده است. کار به جایی رسیده که در سی و پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب و در سخنرانی روز ۲۲ بهمن، رئیس‌جمهور منتخب از مردم برای مبارزه با مفساد، کمک می‌طلبد. خدا کند که ایشان نسبت به عملکرد قوه قضائیه، مایوس نشده باشند. ایشان در سخنرانی خود گفت آیا درست است که یک نفر به‌تنهایی ۹ هزار میلیارد تومان از اموال این مردم را برد؟!

خوشبختانه مملکتی با سرمایه‌های هنگفت روزمینی و زیرزمینی داریم؛ چرا هر سال باید تعداد کسانی که زیر خط فقرند، بیشتر شوند؟ چرا جوانان ما امکان ازدواج ندارند؟ چرا با وجود رایگان‌بودن آموزش در قانون اساسی در تمام سطوح، باید همه‌جا صحبت از پول شود؟ چرا اصلاح‌طلبان ما در یک فرآیند اتحاد ملی با همه جناح‌ها علیه راست افراطی، روشنگری نکردند؟ نمی‌توان گفت که از ماست که بر ماست؟

امید است دکتر حسن روحانی همان‌طور که در سخنرانی ارائه کارنامه ۱۰۰ روزه و سخنرانی ۲۲ بهمن و صحبت‌های دیگرشان گفته‌اند، مبارزه با مفساد اقتصادی را - که ما را به ورطه رشد منفی ۵/۵ درصدی انداخت - پیگیری کند. چرا که ایشان براساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی - که فصل‌الخطاب است - قبل از اینکه رئیس قوه‌مجریه باشند، شخص دوم مملکت و مجری قانون اساسی هستند و این امر مسئولیت ایشان را چند برابر می‌کند. ■

«چه نیازی است به مصدق؟»



ابوطالب آدینه‌وند

انقلاب مشروطه در ایران دستاوردهای بزرگ و فراوانی از خود به جای گذاشت و سلول‌های بنیادین را در ایران زنده نمود. مشروطه هویت ملی، مفاهیم نو، نهادهای مذهب نوگرا، رهیافت نو و منش اصول‌گرایانه را در ایران گرده‌افشانی کرد. از طیف‌های کلان و اصلی مشروطه در یک دسته‌بندی می‌توان از مجاهدین، روشنفکران، روحانیون آگاه نواندیش، بازاریان و تجار نام برد.

بعد از سیری که در مشروطه طی شد، ضمن دستاوردهای بزرگ، فرجام نهایی انقلاب عدم تحقق مطالبات بود و شرایط پر تشنج ملی، ناامنی داخلی، ضعف‌های درونی جنبش و دخالت خارجی مسیر را میسور نساخت و از دل آن معادلات داخلی و خارجی پر پیچ و خم اقتدار سرکوبگرانه مبتنی بر مبنای امنیت رضاخانسی بیرون تراوید. میرزا کوچک خان جنگلی از مجاهدان مشروطه خواه گیلان، شکست مشروطه را بر نتافت و قیامی را جهت برگرداندن آب رفته به جوی انجام داد که داستان خود را دارد. میرزا از طیف «مجاهدان مشروطه» بود اما مصدق از طیف «روشنفکران مشروطه» بود که او نیز از اقتدار سرکوبگرانه ناراضی بود.

در شهریور ۲۰ متفقین کشور را اشغال کردند، رضاخان ارباب قدرت به آفریقای جنوبی تبعید شد و محمدرضا شاه جوان با دیکتاتوری رقیق بر کشور حاکم شد و بدین سان پیچ سفت خودکامگی دگرباره شل شد.

مطالبات فروخته در فضای رفتن جباریت غلیظ و آمدن دیکتاتوری رقیق دگرباره سر باز نمودند و انرژی ملی افزون گشت، نهادها، احزاب و نیروها شروع به فعالیت کردند، صنوف سربرکشیدند و زمین ایران مساعد و مستعد گشت کیفی شد. دهه ۲۰ مصدق به آموزگاری پرداخت و با قطب‌ها، گروه‌های اجتماعی، اصناف و بازار چفت و بست عینی پیدا کرد.

مصدق خط‌چین روشن و افق‌داری از آرمان‌های ملی مبتنی بر کرامت انسانی با توجه به سپهر «موازنه منفی» را در سطحی کلان گسترده کرد.

طرح از مژده دانش پژوه

و شأن «مشارکت مردم» و اینکه مصدق چه نوع ظرفیت‌سازی و بسترسازی را برای رشد مشارکت انجام می‌داده است.

چنانچه می‌دانیم دکتر مصدق از طریق دو مطالبه موازی ملی کردن صنعت نفت و احیای قانون انتخابات به دنبال مبارزه با استبداد تاریخی و استعمار مکنده خون ملت بود؛ دو رهیافتی که برآیند فرجامینش «کرامت انسان» بود.

مصدق در راهبرد استقلال‌خواهی خود برای خلع پد از شرکت غاصب نفت انگلیس و ایران یک آرمان چندوجهی را پیگیری می‌کرد که یک وجهش مسئله اقتصاد و جلوگیری از به یغمارفتن منابع ملی بود. بر این باورم که بیش از اقتصاد، دغدغه «کرامت انسان ایرانی» و احیای هویت ملی به جهت اعاده حیثیت از ظرفیت و توان مدیریتی «انسان ایرانی» را داشت. این تلقی

مصدق پیش از پیروزی نهضت ملی شدن صنعت نفت، در چفت و بستنی حداکثری با اجتماع، همه را به مشارکتی عمومی رهنمون ساخت و به صورتی راهبردی راهبری نمود و همین رویه و روند را به صورتی کانالیزه‌تر و روش‌مندتر اجرایی کرد و عملاً دموکراسی مشارکتی بالا را تحقق بخشید. این نوع دموکراسی پایدارترین نوع دموکراسی است که مصدق همه را با «ضریب مشارکتی» و پیش از رسیدن به قدرت راهبری نمود.

۶۲ سال از ملی شدن صنعت نفت می‌گذرد، آن جنبش بزرگ را می‌توان از زوایای گوناگون مورد کنکاش قرار داد و به‌عنوان یک «تجربه ملی» لایه به لایه آن را شکافت و آموزه‌هایش را برگرفت و از آنها الهام گرفت، این نگارش کوتاه اشاره‌ای است به وضعیت

در تناظر با نگاه و تلقی رزم آرا بود که می‌گفت: «ما ایرانیان توان ساخت لوله‌هنگ هم نداریم» اما مصدق با این باور، بستر سازی ارتقا بخشی برای مشارکت ظرفیت ایرانی برای مدیریت و چرخاندن چرخ‌های صنعت نفت نمود، بنابراین او در پی «ملی کردن مدیریت و منافع» در چرخه نفت بود، در این راهبرد هم مشارکت مدیر ایرانی، هم احترام به نیروی انسانی ملی به عنوان بزرگترین سرمایه و هم حفظ سرمایه است اما این پایان کار مصدق نبود او فرزند مشروطه بود و در پی احیا و بارور نمودن نظام پارلمانی از طریق انتخابات آزاد بود. انتخابات آزاد و شأنت رأی و مشارکت مردم یکی از ارزش‌هایی بود که انقلاب مشروطه آن را به مطالبه‌ای همه دورانی و تثبیت شده در ایران تبدیل کرد.

مصدق در کل دهه ۲۰ هم کار توضیح آموزشی در سطوح مختلف آگاهی اجتماعی انجام داده بود و هم چفت و بست اجتماعی معینی با تجار و بازاریان، صنوف و دانشگاهیان و روشنفکران داشت؛ به عبارت دیگر در راه طی شده او «آگاهی شاکله بسته بود»، در مرحله بعد از شاکله بندی، آرمان ملی شدن صنعت نفت، مصدق را ملی کرد، سپس مصدق نیز در قامت یک رهبر ملی سازو کار جبهه‌ای را برای «انسجام» شاکله برگزید و سپس «قدمی» مبتنی بر آگاهی توده‌ای، شاکله اجتماعی، آرمان ملی، تشکیلات جبهه‌ای و انسجام «به پیش» رفت. مصدق حول آرمان‌ها، تلنگری پُرپژواک به جامعه زده بود که در پس آن «فعال سازی» نیروها، برنامه‌ای جهت تحقق و متعین نمودن آرمان‌ها سامان داده بود؛ اما حکایت مصدق حرکت «توده به صحنه» رها شده نبود؛ او اگر شعاری ارائه کرد که با بسیج توده‌ای همراه بود، انتخابات را پاس داشت تا «رأی مردم حکومت کند»، مدل و چیدمانی از دموکراسی و حکمرانی ملی را اجرایی کرد که «مشارکت نهادی و عمومی» مردم را در پی داشت، بنابراین او مردم را صرفاً برای کسب قدرت و روز انتخابات نمی‌خواست.

در نگرش او انتخابات بستری نبود نه برای رسیدن به هدف گذاری حکمرانی، بلکه برای حیات بخشیدن به مشارکت روندی مردم، از این رو می‌توان راهکار مصدق را «ایرانی ملی با درون‌مایه ایران مدنی» نامید. برخی از روشنفکران در ارزیابی از فرهنگ مصدق بر این باورند که دوران او «دوران ایران ملی» است اما در بررسی دوران مصدق می‌توان دریافت که مشارکت نهادینه شده مدنی جهشی ارتقایی و کم سابقه در ایران داشته است.

در دو دهه اول قرن که رضاخان حکمرانی می‌نمود او راهبرد توسعه فیزیکی (که در آن انسان اعتبار و حرمت نداشت) را پی گرفت و اقتدار را نیز امنیت محور و میلیتاریستی تعریف کرد، از این رو احزاب، مطبوعات و اصناف را که در مشروطه سربر آورده بودند

به شکلی گورستانی دفن نمود به طوری که جامعه مدنی نوپا به زمین سوخته بدل گشت، اما بالعکس توسعه در نزد مصدق بر محور انسان بود و اقتصاد در نگاه او تولید محور، از این رو مشارکت در ساختن ایران و پیشرفت مملکت را در پرتو فعال سازی صنوف، صنعتگران و صادرکنندگان و کشاورزان می‌یافت و البته برای فعال سازی به صورتی پوپولیستی فقط شعار نداد، بلکه برای عملیاتی نمودن آن بستر سازی و مجری سازی نهادی انجام داد. نگاه انسان محور به توسعه آن قدر پرننگ بود که معلمی را شغلی تولیدی تعریف کرد؛ برای کانالیزه کردن رونق صادرات، نیز بانکی جهت تشویق و تسهیلات تأسیس کرد؛ برای رونق کشاورزی، خرید تکنولوژی نو و ارائه تسهیلات به کشاورزان، بانک کشاورزی را تأسیس کرد؛ در مسئله تحریم نفت، زنجیره صنایع وابسته به نفت را از طریق دعوت به مشارکت بورژوازی ملی رونق بخشید؛ همه احزاب آزادانه فعالیت می‌کردند و مطبوعات در اوج تکثیر خود بود. در آن دوره ۱۱۰۰ نشریه در ایران سربر آورد، به طوری که در برخی شهرهای بزرگ نشریات محلی هم وجود داشت، باشگاه‌های ورزشی و ورزش رونق یافت و برای اولین بار ایران در المپیک آسیایی شرکت نمود. در این باب‌ها مثال و گزارش عملکرد بس فراوان است، اما مراد و مقصود از شرح بالا، گفتن این نکته بود که مشارکت در سطح و عمق، ارتفاع گرفت و بدین معنا اجتماع توسعه‌ای کیفی پیدا کرد.

برخلاف جو چند ساله اخیر برخی نشریات روشنفکری که با سطحی نگری و اعوجاج در فهم، دکتر مصدق را متصف به صفت پوپولیستی می‌نمودند، مصدق مردم گرایی بود که «مشارکت مردم را روندی و نهادینه» می‌طلبید، این رویکرد مغفولی است که اکنون بدان محتاجیم.

در بالا اشاره شد که رضاخان اقتدار را امنیت محور جاری نمود اما ضمن فهم ضرورت دورانی امنیت در بادی امر، نگاه ارجح، نگاه دکتر مصدق بود که امنیت را در پرتو مشارکت ملی تبیین نموده که جانمایه آن تقویت جامعه مدنی و دینامیزم عرصه عمومی بود، بر این باورم که این رویکرد مصدقی به توسعه و مشارکت نیاز امروز ما نیز می‌باشد.

اما سخن اینجاست که بستر این مشارکت در تلقی مصدق چه بود و مصدق چگونه توانست بار سلطانیزم پهلوی را بر دوش تاریخ سبک‌تر نماید؟ استاد هدی صابر بر این باور بود که مصدق «ناقوس مرگ سلطنت» را در ایران به صدا در آورد و شاه خودکامه و دربار مرتجع را تا اصل «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» مطابق قانون اساسی مشروطه عقب راند. او در عمل «نظام ملی» با درون‌مایه دموکراتیک را جایگزین «نظام شهریاری» در ایران نموده بود و در یک صورت بندی دموکراتیک، چپش

ارکان دموکراسی چون پارلمان مستقل، دولت پاسخگو و شفاف، احزاب، اصناف و نهادهای مدنی، همچنین مطبوعات آزاد مستقل و آزادی بیان و دگراندیشان را پذیرفته بود.

بنابراین دولت ملی دکتر مصدق و راهبردهایش به سان یک محرک ملی توأم با برنامه، لایه لایه اجتماع ایرانی را درنوردید و برای توانمندسازی ظرفیت‌های موجود در ایران بستر سازی کرد. دولت مصدق در سال‌های ۳۱ و ۳۲ ترتیبات تشکیل ۲۳۰۰۰ شورای دهستان و روستا در ایران را اجرایی کرد، شوراهایی که صوری نبودند، بلکه صاحب امکانات و اختیارات بودند، بنابراین نظام اربابی در ساختار ده نیز جای خود را به نظام شورایی داد و قدرت و مدیریت منابع در ده و دهستان نیز مشارکتی و دموکراتیک تعریف گردید.

مصدق به بیانی از یورگن هابرماس «نفوذ اجتماعی خود را به یک شبکه قدرت ارتباطی تبدیل کرده بود که نمی‌توان آن را پوپولیسم نامید. به نظرم پوپولیست نامیدن مصدق «جهل شگرفی» است، البته کم نیست از این دست «شایعات روشنفکری» که به طور مثال همه مردم ایران و جنبش‌های پیشین را ناآگاهانی می‌دانند که فقط «می‌دانند که چه نمی‌خواهند و نمی‌دانند که چه می‌خواهند» یا اینکه مشروطه خواهان، دموکراسی و مشروطه را نفهمیدند اما با این مبنای تحلیلی نمی‌توان تاریخ را فهم کرد، بل باید در ضمن فهم کتش دوره، انتظارات از دوره را فهم نمود. بنابراین، با این وصف، نمی‌توان قیام ۳۰ تیر را «نمی‌دانستند چه می‌خواهند» نامید و مصدق را پوپولیست، چرا که مصدق انتصاب عمودی شاهان نبود، بلکه انتخاب حمایت شبکه افقی جامعه مطالبه‌دار بود و البته سرمایه اجتماعی حامی او نیز اهل دهش و فداکاری بودند، از طلای زنان اصفهانی تا خون شهیدان ۳۰ تیر.

مدل راهبری مصدق، مدلی است مستعد خوانش دگرباره، از این رو جهت رونمایی از سازو کاری که در آن قطب‌های سیاسی، قطب‌های روحانی و مذهبی، بازاریان، صنعتگران، دهقانان، نفتی‌ها، سندیکاها و احزاب، روشنفکران و دانشگاهیان ایران خواه و کارشناسان ملی همه در مشارکت و فعالیت به سر می‌بردند، نیازمند بررسی این دوره تاریخی می‌باشیم. رویکردی که هم بستر ساز مجری و کانال برای «مشارکت نهادینه شده روندی» برای ظرفیت هاست و هم کاهنده شکاف دولت-ملت بود.

می‌توان از مدل مصدق جهت حل پاره‌ای از شکاف‌ها و تضادهای جامعه ایران الهام گرفت و با آن مبانی و تجربه، منشورهایی با رویکرد حل مسئله تدوین نمود؛ ایدئولوژی ملی و ایران‌شومول با درون‌مایه تقویت جامعه مدنی و برون‌داد همزیستی مسالمت آمیز و بهزیستی فراگیر. ■

چشم‌انداز سیاست داخلی

- سیری بر استقلال دانشگاه در ایران / رحیم روحبخش
- کاوشی در علل ناپایداری تحزب در ایران / هادی خانیکی
- از براندازی نرم تا فساد سیستمی / فائزه حسنی
- نقد و ارزیابی پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی / سعید مدنی قهفرخی
- چشم‌ها و گوش‌ها



سیری بر استقلال دانشگاه در ایران

شرافت و آزادی دکتر علی اکبر سیاسی

رحیم روحبخش

مقدمه

علی اکبر سیاسی در یک خانواده متوسط و حتی متوسط به پایین در تهران متولد و رشد و نمو یافت. با پشتکار و هوش سرشارش تحصیل در مدارس جدید در ایران را به پایان رساند. سپس با حمایت دولت برای ادامه تحصیلات علوم جدید راهی فرانسه شد. بعد از اخذ مدارک دانشگاهی در رشته روانشناسی در اواسط جنگ جهانی اول به ایران بازگشت. با عنایت به علاقه وافرش به تحقیق و آموزش، به تدریس در دارالفنون - نخستین مرکز آموزشی به سبک نوین در ایران - و به خصوص مدرسه سیاسی روی آورد. همین درس و به تعبیر دقیق این رشته علمی را که تا آن زمان در ایران به نام علم النفس در ذیل فلسفه قدیم محسوب می شد، بعدها در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات دنبال کرد. از این رو وی را یکی از بنیانگذاران رشته روانشناسی در ایران می توان قلمداد کرد. اما مهمترین نقش دکتر سیاسی، فعالیت در عرصه مدیریت فرهنگی و دانشگاهی کشور بود. گفتنی است که کلیه امور فرهنگی و آموزشی تا پایان دوره رضاشاه، توسط وزارتخانه ای به نام «وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه» اداره می شد تا اینکه با رشد مراکز فرهنگی و افزایش مدارس کشور و به خصوص تأسیس دانشگاه تهران، این وزارتخانه در اوایل سلطنت محمدرضا شاه به سه وزارت مستقل به نام های: وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم و آموزش عالی و وزارت فرهنگ و هنر تقسیم شد و اوقاف هم به عنوان اداره ای مستقل به نهاد نخست وزیری واگذار گردید.

علی اکبر سیاسی بعد از بازگشت دوم خود از فرانسه در سال ۱۳۱۰، به دعوت علی اصغر حکمت کفیل وزارت فرهنگ به دیدار او رفته و بنا بر درخواست وی ریاست تعلیمات عالی وزارت فرهنگ را عهده دار گشت. او در این

علی اکبر سیاسی یکی از پیشگامان عرصه فرهنگی و دانشگاهی کشور ما محسوب می شود. بخش عمده خاطراتش بیانگر تکاپوی او برای تعالی فرهنگ و آموزش به سبک نوین در ایران است. صرف نظر از جایگاه علمی - سیاسی، تدابیر مدیریتی او در عرصه های فرهنگی به خصوص اداره دانشگاه تهران بی نظیر بود. وی بیش از یک دهه موفق شد این دانشگاه را از تلاطم های سیاسی در امان نگاه دارد و مانع دخالت دولت ها در دانشگاه گردد. چنان که علی رغم فشارها، از فعالیت ها و تبلیغات احزاب و گروه های سیاسی نیز در دانشگاه تهران ممانعت به عمل آورد. ناگفته پیداست که دهه ۲۰ تاریخ معاصر ایران و یکی دو سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد یکی از دوران های توفانی تحولات سیاسی ایران بود که کمی بی تدبیری ممکن بود این نهال نارس دانش را خشک کند.

براساس خاطرات دکتر علی اکبر سیاسی، اتخاذ تدابیر قانونی برای جلوگیری از دخالت دولت ها در تعیین رئیس دانشگاه تهران از جمله مهمترین راهکاری بود که با اتکا به آن موفق شد در دهه یادشده و به خصوص بعد از کودتا از دست اندازی حکومت به دانشگاه جلوگیری کند. خوشبختانه یک مجموعه اسنادی از نقش ویژه دکتر سیاسی در تأیید خاطرات او حکایت می کند. هنگامی که اقدام دولت کودتا جهت انعقاد قرارداد کنسرسیوم نفتی با اعتراض جمعی از نیروهای مذهبی و ملی مواجه شد و دولت در صدد اخراج تعدادی از معترضان که از اساتید دانشگاه تهران بودند برآمد، علی اکبر سیاسی به عنوان رئیس دانشگاه در مقابل آن مقاومت کرد و از همین رو بعد از مدتی با تغییر قانون انتخاب رئیس دانشگاه، وی را کنار گذاشتند.

طبق این قانون، نخستین دانشگاه ایران مرکب از شش دانشکده: پزشکی، حقوق، فنی، معقول و منقول، ادبیات و علوم تأسیس و دانشسرای عالی هم به عنوان یک مؤسسه ضمیمه آن گردید. اداره این دانشگاه و همین طور انتخاب رؤسای دانشکده ها تا زمان تصدی وزارت فرهنگ توسط حکمت به عهده علی اکبر سیاسی بود. وی در این دوره موفق نشد دانشگاه تهران را از وزارت فرهنگ تفکیک کند. کما اینکه توصیه او به اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ بعدی و وزرای بعد از او نیز سودی نبخشید. زیرا آنان نمی خواستند با از دست دادن دانشگاه، قلمرو وزارت و اختیارات خود را کاهش دهند. به هر حال بعد از سقوط رضاشاه، علی اکبر سیاسی با تصدی وزارت فرهنگ در دولت قوام السلطنه در صدد اجرای برنامه های مورد

سمت دو گام اساسی و ماندگار در عرصه فرهنگ برداشت: تأسیس دانشگاه تهران و تصویب قانون آموزش و پرورش اجباری رایگان برای عموم. کما اینکه تلاش او - با کمک و حمایت علی اصغر حکمت - برای تصویب لایحه قانونی تربیت معلم نیز به تعبیر خودش «بدون سروصدا انقلابی عظیم در فرهنگ ایران ایجاد کرد.»

در این قانون تأسیس دانشسراهای مقدماتی به منظور تربیت آموزگاران پیش بینی شده بود. همزمان با تصویب این قانون با تشکیل کمیسیونی در اداره تعلیمات عالی مرکب از: محمدعلی فروغی، غلامحسین رهنما، دکتر عیسی صدیق و نامبرده، تهیه لایحه تأسیس دانشگاه تهران در دستور کار قرار گرفت که در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ به تصویب مجلس رسید.



دکتر علی اکبر سیاسی

این مقام را تا یک سال بعد از کودتا که طی تصویب قانونی از مجلس، مانع انتخاب مجدد ایشان برای دوره پنجم شدند، عهده‌دار بود. از همین زمان نیز به تدریج استقلال دانشگاه از بین رفت.

دکتر سیاسی در خاطراتش با عناوین تیری خدمات و زحمات خود را در دوره ریاست دانشگاه به شرح ذیل بر شمرده است: قرب و منزلت دانشگاهیان، افزایش دانشجویان از دو هزار نفر به ۱۵ هزار نفر، منع تبلیغات سیاسی و مذهبی در دانشگاه به خصوص حزب توده، استقلال مالی دانشگاه، تمهیدات وقف دو روستای وقفی به دانشگاه برای تأمین بخشی از هزینه‌های مالی، بنا و گسترش وسعت دانشکده‌ها و مؤسسات علمی وابسته و آزمایشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و گروه‌های آموزشی، تأسیس انتشارات دانشگاه تهران، خرید زمین‌های منطقه امیرآباد و تأسیس شهرک دانشگاهی از جمله خوابگاه دانشجویی، تمهیدات واگذاری بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی به دانشکده پزشکی، ترغیب اساتید به تألیف، ترجمه و تدوین کتاب‌های درسی، کمک به دانشجویان بی‌بضاعت، تمهیدات واگذاری دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی (از وزارت کشاورزی) به دانشگاه تهران، گشایش دوباره دانشکده معقول و منقول که از دوره رضاشاه تعطیل شده بود، تکمیل و توسعه بیمارستان فارابی و بیمارستان زنان، تأسیس اداره ساختمان دانشگاه، تمهیدات تحصیل دانشجویان خارجی در دانشگاه تهران، برگزاری کلاس‌های آزاد برای خارجیان (سفرها و غیره) مقیم ایران، تأسیس انجمن اصطلاحات علمی، تدوین کتابی در تجلیل از پرفسور هانری ماسه ایران‌شناس نامی فرانسه، اعطای فرصت مطالعاتی به اساتید، انتشار مجلات و نشریات

نظر خود از جمله استقلال دانشگاه و گسترش تعلیمات عمومی رایگان برآمد. تا این زمان (۱۳۲۱) دانشگاه تهران از زمره یکی از ادارات وزارت فرهنگ به‌شمار می‌رفت، دانشکده‌های آن همچون دبیرستان‌ها با ادارات مختلف وزارتخانه مذکور سروکار داشتند و عزل و نصب رؤسای آنها هم به‌عهده وزیر فرهنگ بود. علی‌اکبر سیاسی برای حل این معضل در دیداری با شاه جوان و جلب موافقت او، پیشنهاد استقلال دانشگاه را در دولت قوام تصویب و روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۱ یادآور خاطره ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ روز تأسیس دانشگاه تهران - جشن مفصلی در دانشکده حقوق با حضور شاه و ملکه و سایر مقامات مملکتی برگزار کرد.

او به منظور حفظ حرمت جایگاه دانشگاه و جلوگیری از دخالت مقامات در عزل و نصب رؤسای دانشکده‌ها، طی تصویب و اجرای قانونی، انتخاب رؤسای دانشکده‌ها را به عهده شورای اساتید هر دانشکده و انتخاب رئیس دانشگاه تهران را به عهده رؤسای دانشکده‌ها واگذار کرد. در اولین انتخابات مذکور دکتر سیاسی علاوه بر ریاست دانشکده ادبیات به ریاست دانشگاه تهران نیز نائل آمد.

سیاسی بعد از این گام بزرگ، درصدد اجرای دومین برنامه خود یعنی قانون تعلیمات عمومی رایگان برآمد. بعد از سقوط دولت قوام، او موفق شد در دولت بعدی یعنی کابینه سهیلی، لایحه قانونی «تعلیمات ابتدایی عمومی مجانی» را به تأیید شاه و تصویب دولت و مجلس برساند. البته کمیسیون فرهنگ مجلس مدتی از تصویب این لایحه خودداری کرد. آنان حتی شاه را نیز نسبت به آن بر حذر داشتند. چنان‌که علی‌اکبر سیاسی در دیدار با شاه پاسخ شنید: «به من می‌گویند تصویب و اجرای این قانون صلاح نیست... بچه‌های رعایا که باسواد شوند بعدها اوراق تبلیغاتی کمونیست‌ها را می‌خوانند، خودشان کمونیست و دیگران را نیز به این مرام تبلیغ می‌کنند.» بالاخره او طی تلاش‌ها و ایراد سخنرانی‌هایی در مجلس، موفق شد این لایحه را هم در مرداد ۱۳۲۲ به تصویب برساند.

۱۲ سال مدیریت بر دانشگاه تهران

یکی از دلنشین‌ترین بخش‌های خاطرات علی‌اکبر سیاسی تکاپوی وی جهت استقلال دانشگاه و حفظ حرمت اساتید و محیط‌های دانشگاهی است. سیاسی در دوران حیات خود مقامات عالی‌ه و مهمی چون عضویت در دولت‌های قوام، سهیلی و حکیمی با سمت وزارت فرهنگ و دولت بیات با سمت وزارت خارجه را به عهده داشت، ولی شهرت و جایگاه وی به‌عنوان اولین رئیس دانشگاه تهران، طی چهار دوره متوالی سه ساله یعنی ۱۲ سال که این مسئولیت را به صورت انتخابی به‌عهده داشت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی

گوناگون، تأسیس چندین مؤسسه وابسته به دانشگاه از جمله مؤسسه علوم اداری، مؤسسه مطالعات اجتماعی، مؤسسه باستان‌شناسی، مؤسسه زبان‌های خارجی، مؤسسه روان‌شناسی. بر این اساس به‌درستی می‌توان اهتمام دکتر سیاسی به استقلال دانشگاه را مورد ارزیابی قرار داد. وی به همان نسبت که از دخالت دولت و یا سایر نهادها در امور دانشگاه ممانعت می‌کرد، متقابلاً از اساتید و دانشگاه نیز دفاع کرده و مانع خدشه‌دار شدن مقام و یا بی‌حرمتی به دانشگاهیان می‌شد. سیاسی در خاطراتش نقل می‌کند: «سرانجام بعد از چهار سال برای همه مسلم شد که ناچار باید دانشگاه را به‌عنوان یک دستگاه استثنایی که شباهت به هیچ‌یک از مؤسسات دیگر دولتی و غیردولتی ندارد، قبول داشته باشند. از این قبولی تا مرحله احترام‌گذاری فاصله کوتاه بود و به‌زودی پیموده شد. از آن پس اساتید و به‌طور کلی دانشگاهیان در اجتماع ایران قرب و منزلتی پیدا کردند و مورد احترام قرار گرفتند، تا آنجا که کسانی که شرایط علمی کافی داشتند، حاضر شدند از مقامات بالایی که داشتند چشم‌پوشند و با رتبه پایین‌تر به معلمی دانشگاه استخدام شوند.»

چنان‌که تدابیر وی در برخورد با برخی رویکردهای حزبی و سیاسی در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و به‌خصوص یکی دو سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد حاکی است که وی مانع هرگونه تبلیغات سیاسی در دانشگاه شد. از جمله درخواست شاه مبنی بر همکاری با جمشید اعلم و سید جعفر بهبهانی جهت تشکیل گروه طرفداران شاه (فداییان شاه که دانشجویان به طنز مخفف آن را حزب فاش می‌گفتند) را رد کرد. برای نشان‌دادن بی‌طرفی دانشگاه، یک دانشجو را که در سرسرای دانشکده ادبیات با صدای بلند شاه را مدح و به مصدق توهین کرده بود، علی‌رغم فشارها و توصیه‌های برخی مقامات از دانشگاه اخراج کرد. در همین راستا باوجود محاصره ۱۰ ساعته ساختمان شورای دانشگاه و حصر اعضای شورا، از قبول خواسته دانشجویان توده‌ای مبنی بر تصویب اساسنامه «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» خودداری کرد. بالاخره اینکه طی مصوبه‌ای از حضور نظامیان در دانشگاه جلوگیری نمود. هرچند دولت کودتا - سرلشکر زاهدی - در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ با یورش به دانشکده فنی سه تن از دانشجویان معترض به سفر نیکسون - معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا - این قانون را همچون بسیاری از قوانین و آزادی‌ها زیر پا گذاشت اما در همین واقعه نیز سیاسی در دیدار با شاه و حضور در هیئت دولت، زمینه خروج نظامیان از دانشگاه را فراهم ساخت و از دخالت دولت در دانشگاه ممانعت به عمل آورد.

تلاش برای جلوگیری از اخراج اساتید

یکی از جریان‌های مذهبی تأثیرگذار بعد از کودتا، آن دسته از عناصر مذهبی با خاستگاه روشنفکری و دانشگاهی بودند که نه تنها حامی ملی شدن نفت بوده، بلکه نسبت به دکتر مصدق و ایده‌های او وفادار باقی ماندند. رویکرد این طیف فکری به خصوص مهندس مهدی بازرگان در مقایسه با نیروهای سنتی، توجه ویژه به پیوند علم و دین بود. این گروه در ساختار دولت مصدق جایگاه مهمی داشتند و نسبت به نقش استعمار و استبداد هشیارتر عمل کردند. بعد از کودتا، نخبگان سیاسی این جریان با تشکیل «نهضت مقاومت ملی» در قبال اقدامات دولت کودتا از جمله مسئله کنسرسیوم نفت قد علم کرده و اعتراض نمودند.

گفتنی است که بیشترین نفوذ فکری این جریان مذهبی با گرایش ملی در دانشگاه‌ها و از میان دانشجویان مذهبی بود. انجمن اسلامی دانشجویان از زمره تشکلهایی بود که نسبت به نیروهای ملی و مذهبی توجه ویژه‌ای داشت و از آنان تغذیه فکری می‌کرد. آنها بعضاً در جلسات خود با دعوت از امثال بازرگان و یا حضور در مسجد هدایت از سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی بهره می‌بردند. این انجمن هر ساله مراسم نماز عید فطر را با شرکت نیروهای مذکور بر پا می‌کرد. چنانچه در سال ۱۳۳۹ در یکی از باغ‌های اطراف تهران و با حضور و سخنرانی آقایان بازرگان، استاد مطهری و دکتر سامی برگزار

کردند. انجمن مذکور در مقاطعی با تضيقات دستگاه‌های امنیتی مواجه شده و فعالیت‌هایش محدود می‌شد. چنانچه در سال ۱۳۴۰ آنان طی ارسال نامه‌ای به مراجع تقلید و نخست‌وزیر علی امینی نسبت به برخی محدودیت‌ها از جمله جلوگیری از برگزاری مراسم جشن مبعث در کوی دانشگاه، توقیف نشریه انجمن و تعطیلی جلسات بحث و انتقاد هفتگی انجمن اعتراض نموده و خاطر نشان کردند: «ما از آیات عظام شریعتمداری، گلپایگانی و میلانی که پیشوا و امام مسلمین هستند، استمداد می‌جوییم که در راهی که ۱۷ سال آن را پشت سر گذاشته‌ایم، مدد و مساعدت فرمایید.»

به هر حال مهمترین اقدام نیروهای ملی - مذهبی اخیر چنان که ذکر شد، ارسال نامه معروف به مجلسین در اعتراض به انعقاد قرارداد نفت کنسرسیوم توسط دولت کودتا بود. در این نامه با اشاره به جنبش ملی شدن نفت و دستاوردهای آن به «جریان تأسف‌آور ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که همه از عوامل تشکیل دهنده آن اطلاع دارند» اشاره کرده و وضعیت کشور در بعد از کودتا را دلخراش نامیدند به طوری که «تمام روزنامه‌های مخالف دولت در توقیف و چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید، روزنامه‌های مجاز تحت سانسور شدید می‌باشد و انواع و اقسام فشار و تضيقات برای ملیون و آزادخواهان و شکنجه‌های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد.» در ادامه مقصود اصلی

این برخوردها را به «انجام قرارداد برای نفت ایران و تثبیت اوضاع و احوال سابق» نسبت داده و قرارداد کنسرسیوم را «به کلی مخالف و مابین با قوانین ملی شدن صنعت نفت و برخلاف استقلال و مصالح کشور ایران» ذکر کرده و آن را «یک نوع کاپیتولاسیون که منافی با حق استقلال و حاکمیت ما می‌باشد.» عنوان نمودند. نویسندگان این اعلامیه در پایان هشدار دادند: «هر قراردادی که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضا و تصویب و مبادله شود، منبعث و ناشی از اراده ملت ایران نیست و باطل و کان لم یکن و ملغی می‌باشد و برای ملت ایران به هیچ وجه الزام‌آور نخواهد بود.» در خاتمه آن نیز امضای ده‌ها شخصیت سیاسی، علمی و مذهبی از جمله آیات: فیروزآبادی، طالقانی، زنجانی، امیرعلایی، مخبر فرمند، شقاقی، بازرگان، اللهیار صالح، ملکی، سحابی، دهخدا، حاج سید جواد، قرب، دکتر جناب، دکتر بیژن، عطایی، نعمت‌اللهی، عابدی، انتظام، میربابایی، بختیار و برخی وکلای دادگستری و همچنین نمایندگان احزاب ملی آمده است.

علی‌اکبر سیاسی در خاطراتش نقل می‌کند که روزی نخست‌وزیر زاهدی تلفنی او را احضار کرد و ورقه‌ای از کشوی میزش بیرون آورده و گفت: اعلیحضرت امر فرموده‌اند اینها را از دانشگاه اخراج کنید. روی ورقه اسامی استادان: بازرگان، معظمی، سنجابی، سحابی، جناب، آل بویه، نواب، حسینی، عابدی، قرب و...



اساتید دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در دهه ۵۰ شمسی



سردر قدیمی دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۳۹

و گفت: نظر اعلیحضرت این است که دکتر اقبال رئیس دانشگاه بشود. کمک کنید او یکی از سه تن برگزیدگان شورای دانشگاه باشد.» همین مطلب توسط رجال مملکتی به تک تک اعضای شورای دانشگاه گوشزد شد. نامبرده اضافه می‌کند، روزی خود اقبال هم به دیدن من آمد و خاطر نشان کرد: چون ریاست دانشگاه امر است، پذیرفته‌ام. ولی موقتی خواهد بود. زیرا برای من کارهای دیگری (نخست‌وزیری) در نظر گرفته‌اند.

نکته درخور توجه اینکه اعضای شورای دانشگاه در جریان انتخابات، نارضایتی خود را از این وضعیت با انتخاب مجدد سیاسی - با بیشترین آرا نسبت به بقیه - ابراز کردند اما تصمیم به انتخاب اقبال از پیش گرفته و اجرا گردید.

اما موضوع اصلی این تغییرات یعنی اخراج اساتید معترض با جدیت دنبال شد. استدلال زاهدی چنان که از پی نوشت وی برمی آید این بود که نباید این گونه افراد از دولت حقوق دریافت نمایند: «موضوعی که در آن نامه قابل تأمل است... راجع به ۹ اسفند ۲۸ مرداد است. آقایانی که از یک دولت قانونی حقوق می‌گیرند حق ندارند نسبت به آن دولت اسائه ادب نمایند.»

به هر حال با خودداری سیاسی از اخراج اساتید مذکور این ننگ نصیب جعفری وزیر فرهنگ شد که بنا به دستور و برخلاف قانون و همچنین بدون موافقت رئیس دانشگاه دستور اخراج آنان را از دانشگاه تهران داد. اساتید اخراجی بلافاصله شرکتی تأسیس و با نام مخفف «یازده استاد دانشگاه» اسم آن را «یاد» گذاشتند اما یکی دو ماه بعد در پی انتخاب اقبال به ریاست دانشگاه، وی برای اخذ وجهه در میان دانشگاهیان، موافقت شاه را برای بازگشت اساتید - به جز دکتر معظمی - به دانشگاه اخذ کرد.

البته عزم دولت برای اخراج سایر امضاکنندگان بیانیه از وزارتخانه‌ها جزم بود. لذا در پی استعلام از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مختلف، زاهدی

را خواست. اینها شخصیت‌های علمی هستند و هر کدام در رشته خود متخصص و کم نظیر و احیانا در ایران بی نظیرند. زاهدی پاسخ داد: آقای رئیس دانشگاه اینها که می‌گویید به خرج اعلیحضرت نمی‌رود. ایشان اخراج این آقایان را می‌خواهند. گفتیم: به خرج برود یا نرود من اگر دستم را قطع کنند با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد. گفت: همین طور، گفتیم همین طور. گفت: یعنی می‌گویید همین طور به عرض برسانم. گفتیم: مختارید.

به هر حال بعد از این مقاومت قابل تحسین سیاسی و نافرمانی وی از اخراج اساتید، شاه حضور وی را در سمت ریاست دانشگاه تهران تحمل نکرد و با تغییر قانون انتخاب ریاست دانشگاه مانع انتخاب سیاسی در دوره پنجم انتخابات مربوطه شد.

سیاسی در این خصوص در خاطر اتش نقل می‌کند: «چون در اواخر دوره چهارم مغضوب شاه قرار گرفته بودم، قانونی از مجلس گذراندند تا از انتخاب شدن من برای دوره پنجم جلوگیری نمایند و مهمتر از آن اینکه، نخستین ضربه را به استقلال دانشگاه بزنند و زمینه را برای ضربه‌های بعدی آماده سازند... برای این منظور صادق سرمد مشاور حقوقی دربار و نماینده مجلس طرحی پیشنهاد مجلس کرد که به شرح ذیل به تصویب رسید: «۱. هیچ رئیس دانشگاهی نمی‌تواند بیش از دو دوره متوالی به این سمت برگزیده شود. ۲. شورای دانشگاه سه تن از استادانی را که از رتبه ۹ به بالا دارند، برای ریاست دانشگاه به دولت پیشنهاد می‌کند و دولت یکی از آنها را به این سمت برمی‌گزیند.» این مصوبه بعد از تأیید مجلس سنا به توشیح شاه رسید و برای اجرا به دولت ابلاغ گردید. تعمداً در این قانون قید رئیس دانشکده بودن و داشتن رتبه ۱۰ استادی برای کاندیداهای ریاست دانشگاه نادیده گرفته شده بود. زیرا از مدتی پیش دکتر منوچهر اقبال منتخب شاه برای این منظور در نظر گرفته شده بود. چنان که سیاسی نقل می‌کند: «روزی حسین علا وزیر دربار به دیدن من آمد

نوشته شده بود. وی ادامه می‌دهد وقتی علت را پرسیدم. بیانیه چاپی آنها را نشان داد و افزود: اعلیحضرت فوق‌العاده خشمناکند و اخراج فوری اینها را می‌خواهند.

سپهبد زاهدی با ادعای اینکه: «آقایان استادان دانشگاه با سوءاستفاده از سمت دانشگاهی خود اعلامیه‌ای منتشر نموده و ضمن آن به مقام سلطنت و قانون اساسی و دولت اهانت نموده‌اند، دستور بررسی وضعیت شغلی آنها را داد.»

سیاسی در ادامه خاطر اتش می‌افزاید، بعد از دیدار و گفت‌وگو با زاهدی با وضع و حالی ناگوار به دانشگاه آمدم و امضاکنندگان اعلامیه را با قید فوریت در صبح روز بعد به دفترم احضار کردم. در این جلسه با تندی به همکارانم تاختم. آنها هر کدام پاسخ‌هایی دادند ولی سخنگوی آنها به خصوص مهندس بازرگان اظهار داشت: ما بالاخره ایرانی هستیم و حق داریم نسبت به یک لایحه که می‌رود قانون بشود و به زبان کشور است اظهار نظر کنیم. گفتیم: «اولا فراموش نکنید که ما دیگر در دوره مصدق نیستیم. سروکار ما با دولتی قوی و تقریباً خودکامه است. ثانياً شما به اظهار نظر درباره لایحه قناعت نکرده‌اید بلکه در اعلامیه ۲۸ مرداد را که شاه و دولتیان «نهضت ملی» اعلام کرده‌اند، صحنه‌سازی خوانده‌اید و خارجیان را عامل سقوط مصدق و به روی کار آوردن دولت جدید اعلام داشته‌اید. مهمتر اینکه پای دانشگاه را به میان کشیده‌اید، دانشگاه که می‌خواهد بی طرف بماند. گفتند: ما به لحاظ افراد ایرانی اظهار نظر کرده‌ایم. بالاخره تصمیم بر این شد که آقایان یک صورت مجلس تهیه و امضا کنند دال بر اینکه سوء تفاهمی در کار بوده و قصد اهانت به مقامات بالا نداشته‌اند. این صورت مجلس به زحمت تهیه شد. روی هر کلمه آن بحث و گفت‌وگو می‌شد. کسی که در این باب از همه سختگیرتر بود، مهندس بازرگان بود.»

به هر حال بعد از جلسه یادشده، سیاسی کلیات جریان این دیدار و گفت‌وگوها و از جمله استدلال‌های نویسندگان اعلامیه را در قالب یک نامه اداری نوشت و برای زاهدی ارسال کرد اما زاهدی نسبت به آن مطالب روی خوش نشان نداد و متن صورت جلسه را مطالبه کرد. کما اینکه وی می‌بایست این جزئیات را به استحضار شاه می‌رساند. به هر حال سیاسی در دیدار مجدد با زاهدی متن صورت جلسه اساتید را تسلیم کرد و قرار شد نخست‌وزیر آن را به اطلاع شاه برساند. دکتر سیاسی در دنباله خاطر اتش می‌افزاید: دو روز بعد زاهدی تلفنی مرا خواست و گفت: اعلیحضرت ورقه را خواندند و آن را پرت کردند روی میزشان و گفتند من اخراج آنها را خواسته‌ام نه این ورقه را. پس چاره ای نیست جز اینکه آنها را اخراج کنید. گفتیم: استاد یک کارگر یا یک کارمند عادی نیست که بتوان به آسانی عذرش



مهدی بازرگان در جمع شاگردانش در دانشگاه تهران

- آرشیو مرکز اسناد نخست‌وزیری، شماره بازیابی، ۱۵۷۲۸
 - برای متن صورت مجلس مذکور، رک به: سند شماره سه
 - رک به: سند شماره دو
 - گزارش یک زندگی، ص ۲۵۲
 - گزارش یک زندگی، بخش یازدهم، صص ۲۲۷-۲۵۶
 - برای پی نوشت مذکور، رک به: سند شماره سه و چهار
 - آرشیو مرکز اسناد نخست‌وزیری، شماره پرونده، ۱۵۷۲۸

- آرشیو مرکز اسناد نخست‌وزیری، شماره پرونده، ۴۶۵۰۳
 - سند شماره یک در پایان مقاله
 - گفتنی است که زاهدی مدتی قبل نیز سیاسی را برای اعلام نظر شاه مبنی بر قبول سناتوری انتصابی احضار کرده بود که با هدف کنار گذاشتن او از ریاست دانشگاه بود ولی وی به این پیشنهاد واقعی نکرد و قبول آن را منوط به حفظ ریاست دانشگاه کرد که پذیرفته نشد. رک: گزارش یک زندگی، ص ۲۴۹
 - به نظر می‌رسد دکتر سیاسی برخی اسامی را اشتباهی ذکر کرده است.
 - گزارش یک زندگی، پیشین، صص ۲۴۹-۲۵۰

سمت و شغل برخی را شناسایی کرده و برخی از آنان را از وزارتخانه‌ها و سازمان‌هایی نظیر: وزارت راه، وزارت دارایی، وزارت خارجه، وزارت پست و تلگراف و تلفن و سازمان برنامه اخراج نمود.

پی‌نوشت

- علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، ج اول، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۲، چاپ دوم، ص ۱۰۳
 - همان، بخش هشتم کتاب، ص ۱۵۹-۱۷۹
 - همان، ص ۱۶۱
 - آرشیو مرکز اسناد نخست‌وزیری، شماره پرونده، ۴۳۱۴۶

پیوست‌ها

سند شماره یک

اعتراض جمعی از علما، رجال سیاسی، اساتید دانشگاهی و نمایندگان احزاب ملی‌گرا به انعقاد قرارداد نفت کنسرسيوم توسط دولت کودتا و دستور اخراج آنها از سمت‌های دولتی و علمی

مقام مقدس مجلسین شورا و سنا

شرکت سابق نفت به استناد امتیاز نامه باطلی که با دسایس و توسل به وسایل غیرقانونی به دست آورده بود قریب نیم قرن تمام بر همه امور و منابع کشور ما دست انداخته و سال‌های متمادی در قبال خواست‌های ملت ایران با تمام قوا و قدرت خود ایجاد موانع و مشکلات نموده و با کمک و دستگیری عوامل داخلی مردم کشور را از وصول به حقوق حقه خود باز داشت.
 حکومت و دستگاه دولتی و سیاست اقتصادی کشور به عمل و صرفه او تشکیل و تنظیم می‌شد منابع و سرمایه‌های کشور در ید قدرت خارجی

بود، از فرهنگ و بهداشت اثری نبود و شرکت نامبرده بزرگترین و مؤثرترین عامل و مجری تمام این جنایات بود و برای اینکه ملت ایران بیدار و هوشیار نشود و از استعداد و ثروت بی‌نظیر خود آگاه نگردد و حق مشروع و مسلم خود را نخواهد، قریب ۵۰ سال استعمارطلبان و ایادی و عمال آنان شب و روز کوشیدند بساط دیکتاتوری برپا کردند، مشروطیت را خاموش ساختند تا سرانجام ملت را فرسوده و خسته و مانده و مأیوس و معذور سازند و تمام این جنایات به دست شرکت سابق نفت انجام می‌شود مورد تصدیق و اعتراف دستگاه انگلستان نیز قرار گرفته و صریحاً به آن اشاره نموده‌اند.

ولی خواست خداوند متعال اوضاع زمان و حوادث جهان و بیداری و هشیاری ملت ایران و مردم رنج‌دیده این سامان ادامه نقشه شوم آنها را نقش بر آب کرد و چون دانسته و فهمیده بود که موجب تمام این گرفتاری‌ها و علل همه این عقب‌افتادگی‌ها همین سیاست استعماری و شوم و تسلط بیگانه بر منابع نفت خیز اوست به این نتیجه رسید که ریشه نفوذ اجنبی را از بین بیاورد این بود که آن‌قدر مبارزه کرد تا بالاخره با همت مردانه نمایندگان اراده خود را مبنی بر ملی شدن نفت در سراسر کشور عملی ساخت و طومار اعمال شرکت سابق و عمال و ایادی و

بر خلاف استقلال و مصالح کشور ایران است، زیرا قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مصوب ۲۹ اسفند و همچنین ماده یک و دو اساسنامه شرکت ملی نفت که جنبه قانونی دارد صریحاً می‌گوید که اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری باید در دست دولت ایران باشد و واگذاری آن به شرکت خارجی (به طوری که در اعلامیه مشترک درج است) مخالف با این قانون بوده و نتیجتاً دیگر حق حاکمیتی برای ما باقی نمانده و باز همان جریان شرکت سابق که این بار از همکاری و پشتیبانی دول زورمند دیگر نیز بهره‌مند خواهد بود به صورت و نحوه شدیدتری تجدید خواهد شد و همچنین طبق اعلامیه صادره (این شرکت‌ها بر طبق قوانین هلند تأسیس می‌شوند) این موضوع برخلاف قوانین مربوطه به نفت و قانون مدنی و قانون تجارت ایران بوده و در واقع ایجاد یک نوع کاپیتولاسیون است که منافی با حق استقلال و حاکمیت ما می‌باشد و با این ترتیب خواسته‌اند که تابعیت شرکت خارجی بوده و از پرداخت مالیات به ایران و رعایت سایر مقررات و قوانین ایران هر وقت به صلاح و صرفه آنها نباشد خودداری نمایند.

موضوع دیگر ارز و تبدیل آن است با ترتیبی که در جراید از قول وزیر دارایی و نماینده دولت ایران نقل شده استقلال اقتصادی و مالی را تابع سیاست اقتصادی بانک و خزانه‌داری انگلیس نموده بی‌مناسبت نیست با توجه به جمله تعهد اخلاقی که رئیس هیئت نمایندگان ایران در مصاحبه مطبوعاتی خود راجع به تسهیلات تبدیل لیره به دلار تذکر داده است اشاره به سابقه افزایش قیمت لیره در ایران در زمان جنگ بشود و چون شرکت سابق با کمک دولت‌های وقت عملیات صنعتی خود را با لیره گران و کارگران ارزان انجام می‌داد تا از کار کارگران ایرانی حداکثر استفاده را نموده و لیره مصرفی در ایران را به حداقل ممکن برساند این بود که قیمت لیره انگلیسی را به دو برابر قیمت حقیقی توسط یکی از وزیران دارایی در ایران تثبیت نمودند و در نتیجه شرکت سابق با کارگران ارزان استفاده سرشاری برده و در عین حال بنا به سیاست دیرینه خود از عمران و آبادی استان خوزستان جلوگیری به عمل آورده تا همیشه داوطلب کار به قیمت ارزان و شرایط خیلی سهل در اختیار خود داشته باشد.

موضوع مهم دیگر مسئله غرامت است که علاوه بر مبلغ هنگفتی که اسماعیل کسرسیموم ولی عملاً ملت ایران پرداخت می‌نماید و در اعلامیه صریحاً مبلغ آن را جرأت نکرده‌اند اظهار نمایند مبلغی هم به عنوان جریمه ملی کردن صنعت [نفت] منظور کرده‌اند و حال آن که نفوه [بر زبان راندن] به این مطلب هم مصلحت نیست و ملی شدن یکی از حقوق مسلم حاکمیت ملی بوده ابتدا مستلزم غرامتی برای هیچ‌کس نیست.

در هر حال از نظر حقوقی پس از استحضار از متن و مفاد قرارداد مطلب تجزیه و تحلیل شده و مضار آن به اطلاع هم‌میهنان عزیز می‌رسد و با نظر اجمالی که به اعلامیه‌ها و مذاکرات و مصاحبه‌ها و مستخرجات از جراید این هفته و هفته گذشته شد صریحاً به هموطنان عزیز و به دنیای آزاد اعلام می‌گردد که با چنین شرایط و اوضاع و احوال که نمونه و شمه‌ای از آن گفته شد این اعلامیه‌ها که متعاقب به قرارداد است مخالف با قوانین ملی شدن صنعت نفت در ایران و مابین با حق حاکمیت ملی و آزادی و استقلال ما می‌باشد و هر قراردادی را که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضا و تصویب و مبادله نمایند منبعث و ناشی از اراده ملت ایران نیست و باطل و کان‌لم‌یکن و ملغی‌الثر می‌باشد و برای ملت ایران به هیچ‌وجه الزام‌آور نخواهد بود و بهتر است آقایانی که در مجلس شورا و سنا مستقر شده‌اند توجه دقیق و عمیقی به این موضوع مهم حیاتی که تماس با استقلال سیاسی و اقتصادی و مالی ملت ایران دارد فرموده و وارد آن در پیشگاه ملت ایران و نسل آتی که صاحب حقیقی این مرز و بوم است خود را سربلند و روسفید کند.

از آقایان علما و روحانیون:

بسمه تعالی

حاج سید رضا فیروزآبادی، آیت‌الله سید رضا زنجانی، آیت‌الله سید جعفر، از رجال سیاسی و استادان دانشگاه:
غروی، سید محمود طالقانی، حاج سید جوادی، علی اکبر دهخدا استاد علامه [کذا]، دکتر عبدالله معظمی، استاد دانشگاه و رئیس سابق مجلس شورای ملی،

سیاست حامی او را درنوردید. این پیروزی درخشان ملت ایران در جهان متمدن با احترام زیاد یاد شد و جراید آزادیخواه دنیا عمل ملت مبارز ایران را ستودند و در قبال رشد ملی ایران سرتعظیم و تکریم فرود آوردند آن را سرمشقی و هادی خود قرار دادند. پس از این جریان پیروزی‌های دیگری که نتیجه نمره نیم قرن فعالیت و زحمت مردم این کشور بود نصیب ملت ایران گردید از قبیل خلع ید، تعطیل شبکه‌های نفوذ بیگانه در سراسر کشور، عقیم‌ماندن و محکوم‌شدن حریف در شورای امنیت، تأیید حقانیت ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه، محکومیت شرکت سابق در محکمه، توفیق در داخل کشور اتحاد و اتفاق و صمیمیت بی‌آلایش مردم برای پیشرفت کلیه نقشه‌های ملی.

به طوری که عموم رادمردان و زنان این کشور سه سال به هر گونه مشقت و سختی تن دادند تسلیم زر و زور نشدند و برای ساختن یک ایران آباد و آزاد حتی از جان و مال خود هم گذشتند و با مبارزات مقدس و دلیرانه خود به منظور حفظ استقلال وطن و قطع ایادی بیگانه و اعتلای نام ایران از هیچ‌گونه فداکاری و جانپازی دریغ نکردند و علی‌رغم تمایلات عمال اجنبی ریشه استعمار را قطع و خشک کردند اما در این سه سال سیاست استعماری خارجی هم دست از تحریک فساد خود برداشت و با اینکه پنجه او از هر طرف قطع شده بود باز هم به انواع و اقسام کارشکنی‌ها و آتش‌افروزی‌ها دست زد تا وضع میهن ما را بر هم زند و حکومتی بر سر کار آورند که در قبال فشارهای اقتصادی و تضییقات مالی که بر ما وارد آورده و می‌آورند ناچار به تسلیم و تمکین شود بارزترین شاهد این مدعا وقایع ۳۰ تیر بود که در این جریان خونین ملت با خون خود به مظهر نهضت ملی ایران رأی اعتماد داد و ثابت کرد که اراده ملت مافوق تمام اراده‌هاست.

بعد از این کارشکنی‌ها و تضییقات و ایجاد مشکلات داخلی و خارجی اعم از مالی و سیاسی دولت ایران با استظهار به صف متحد و متفق ملت رشید و دلیر در راه حصول آرزوهای ملی و اجرای قوانین ملی شدن صنعت نفت با کمال سرسختی کوشید و ملت هم در مقابل تمام محرومیت‌ها و فشارهای گوناگون ایستاد و بر ثبات و پایداری خود افزود و به جلورفت اما حریف ضریب خورده و کهنه کار از پای نشست و با پیش درآمد وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ بالاخره جریان تأسف‌آور ۲۸ مرداد ۳۲ که همه از عوامل تشکیل دهنده آن اطلاع دارید دولت ملی را از فعالیت و خدمت بازداشته و دولتی دیگر بر سر کار آمد و با تشکیل مجلس دلخواه به مقاصد و آمال خود و ادامه وضع و ترتیب سابق نائل آمدند.

سیاست‌های خارجی اگر ملت ایران را از پای در نیاورده بودند نفت ایران تحت شرایط عادلانه و آبرومندی که هم حق حاکمیت ایران رعایت می‌گردید و هم دنیای آزاد بهره‌مند می‌شد به بازارها سرازیر می‌شد به طوری که دولت مکزیکیک نیز با تمام کارشکنی‌های خارجی در این راه توفیق یافت. اکنون درست یک سال از این جریان می‌گذرد و تمام زحمات و محرومیت‌ها و خدمات و قربانی‌های ملت ایران در راه حصول حق ملی را می‌خواهند بر باد دهند، هیچ‌وقت وضع کشور ما به این اندازه اسف‌انگیز و دلخراش نبود، آزادی عمل جز برای اشخاصی که به دریافت دستمزد ناچیزی در صدد تأمین منافع استعماری می‌باشند وجود ندارد. تمام روزنامه‌های مخالف دولت در توقیف و چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید و روزنامه‌های مجاز هم تحت سانسور شدید می‌باشند و انواع و اقسام فشار و تضییقات برای ملیون و آزادیخواهان و شکنجه‌های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد و اکثر زعمای قوم که مورد علاقه و تکریم ملتند یا در گوشه زندان و اختفا به سر می‌برند یا تحت نظر مأموران انتظامی می‌باشند و مطلقاً آزادی عمل ندارند.

منظور غایی و اصلی از تمام این اعمال خلاف قانون همانا انجام قراردادی برای نفت ایران و تثبیت اوضاع و احوال سابق و بالاخره اقدام به عملیاتی است که مابین باحیثیت و استقلال و آزادی ملی است.

همین چند روز قبل منظور خود را با تنظیم اعلامیه مشترک با کسرسیموم عملی کرده و امید دارند با اوضاع و احوالی که ایجاد کرده‌اند به مقصود نهایی خود برسند. بنابراین توجه داشته باشید که اعلامیه دولت در چنین شرایط و اوضاع و احوالی صادر شده و مفاد آن که خبر از انجام قرارداد بعدی می‌دهد به کلی مخالف و مابین با قوانین ملی شدن صنعت نفت و

الهیار صالح، وزیر اسبق کشور و سفیر کبیر سابق ایران در واشنگتن، شمس‌الدین امیرعلایی، وزیر اسبق دادگستری و کشور و سفیر سابق ایران در بروکسل، مخبر فرمند، نماینده سابق مجلس شورای ملی، مهندس حسن شقاقی، مدیر کل اسبق راه‌های ایران و رئیس شورای عالی راه آهن، مهندس بازرگان، رئیس سابق هیئت مدیره شرکت ملی نفت و استاد دانشگاه، مهندس عطایی، وزیر سابق کشاورزی و رئیس دانشکده کشاورزی، مهندس خلیلی، رئیس و استاد دانشکده فنی، اصغر پارسا، نماینده سابق مجلس، دکتر سجایی، استاد دانشگاه، دکتر بیژن، استاد دانشگاه، دکتر قریب، استاد دانشگاه، دکتر جناب، استاد دانشگاه، دکتر نعمت‌اللهی، استاد دانشگاه، دکتر رحیم عابدی، استاد

دانشگاه، محمدرضا اقبال، نماینده سابق مجلس، مهندس انتظام، استاد دانشگاه، نصرات‌الله امینی، شهردار سابق تهران، دکتر بختیار، معاون سابق وزارت کار، دکتر میربابایی، استاد دانشگاه، دانشور، رئیس سابق شرکت بیمه ایران، خلیل ملکی، حاج سید مهدی رضوی، وکیل دادگستری، حسن صدر، مدیر روزنامه قیام ایران و وکیل دادگستری، نمایندگان احزاب ملی، دکتر خنجی وکیل دادگستری، گیتی بین و محمد نخشب.

رونوشت برابر اصل است [امضا: ناخوانا]

[مهر: وزارت جنگ]

فرمانداری نظامی تهران و حومه

سند شماره دو

[شیر و خورشید]

دانشگاه تهران

شماره: ۹۰/م

تاریخ: ۱۳۳۳/۷/۱۱

محرمانه - مستقیم

جناب آقای نخست‌وزیر

پیرو مذاکرات حضوری راجع به چند تن از آقایان استادان دانشگاه که امضا آنها با ذکر سمت دانشگاهی در ذیل نامه سرگشاده مربوط به قرارداد نفت خطاب به ریاست مجلسین دیده شده است به استحضار خاطر عالی می‌رساند با آقایان در این باب مذاکره شد و راجع به ذکر سمت و عنوان دانشگاهی و توهمی که درباره اسائه ادب نسبت به مقام شامخ سلطنت و اهانت نسبت به دولت رفته است استفسار به عمل آمد. آقایان از هر سه موضوع فوق جدا تبری جست و رسماً اعلام داشتند که اولاً: در ذیل اصل نامه که به آنها ارائه گردیده فقط امضای خود را گذاشته و از سمت دانشگاهی خود هیچ ذکر نکرده‌اند و اگر چاپ‌کننده نامه شخصاً به ذکر عنوان و سمت آنها مبادرت جستة حرجی بر ایشان نیست و مراجعه به اصل نامه این موضوع را

روشن خواهد نمود؛ ثانیاً: نسبت به مقام شامخ سلطنت مشروطه همیشه احترام داشته و دارند و بنابراین تعبیری که رفته است هرگز با نظر ایشان مطابق نیست، ثالثاً: نسبت به دولت قصد اهانت نداشته بلکه خواسته‌اند در راه حل مشکل نفت با اظهار نظریات خود به مقامات مربوطه کمک کرده باشند.

نکات فوق عین توضیحاتی است که آقایان مزبور درباره نامه سرگشاده خود به اینجانب داده‌اند. امیدوار است مقبول خاطر محترم واقع شود.

رئیس دانشگاه - دکتر سیاسی [امضا]

[حاشیه پایین: با تقدیم احترام فرمودند، به ایشان گفته شود بهتر است صورت جلسه که تنظیم شده بفرستند

[حاشیه راست: با جناب آقای دکتر سیاسی شفاهاً صحبت و دستور داده شد صورت جلسه منظور را بفرستند. ۱۳۳۳/۷/۲۳

[مهر: ورود به دفتر محرمانه نخست‌وزیر

شماره: ۲۰۶۷/۴

تاریخ: ۱۳۳۳/۷/۱۱

سند شماره سه

[شیر و خورشید]

دانشگاه تهران

به تاریخ: ۱۳۳۳/۷/۱۸

شماره: ۱۰۱/م

پیوست: صورت مجلس

محرمانه

تیمسار سرتیپ دادور رئیس کل دفتر

نخست‌وزیر

پیرو نامه شماره ۹۰/م - ۱۳۳۳/۷/۱۱ و به دستور جناب آقای نخست‌وزیر اینک صورت مجلس مورخ ۱۳۳۳/۷/۸ که از طرف چند تن از آقایان استادان تنظیم و امضا گردیده است در ضمیمه فرستاده می‌شود.

رئیس دانشگاه: دکتر سیاسی [امضا]

سوءاستفاده از سمت دانشگاهی خود با اعلامیه‌ای منتشر نموده ضمن آن به مقام سلطنت و قانون اساسی و دولت اهانت نموده‌اند.

از طرف استادان حاضر توضیح داده شد که به صرف امضا اکتفا کرده و سمت دانشگاهی خود را قید ننموده‌اند و مسلماً مراجعه به اصل نامه این موضوع را روشن خواهد کرد. امضاکنندگان با احترامی که پیوسته نسبت به مقام شامخ سلطنت مشروطه داشته و دارند قصد مخالفت با مشروطیت و سلطنت و قانون اساسی را نداشته، تعبیر غیر از این برخلاف واقع می‌باشد بلکه خواسته‌اند با استفاده از اساسی‌ترین اصول قانون اساسی و مشروطیت که آزادی عقاید است و لااقل به هر فردی اجازه می‌دهد نظریات و شکایات خود را به عالی‌ترین مرجع مشروطیت یعنی مجلسین اظهار بدارد، چون در جریان قرارداد نفت و عواقب آن نگرانی شدید داشته‌اند به طور منطقی و معقول مطالب خود را به عنوان یک فرد عادی کشور به عرض مجلسین برسانند و قصد اهانت به دولت در بین نبوده است.

مهندس خلیلی [امضا] ۱۳۳۳/۷/۸، مهندس عطایی [امضا]، دکتر میربابایی [امضا]، دکتر [رحیم] عابدی [امضا]، دکتر جناب [امضا]، دکتر بیژن [امضا]، دکتر نعمت‌اللهی [امضا]، مهندس بازرگان [امضا]، دکتر قریب [امضا]، مهندس انتظام [امضا]،

صورت مجلس فوق در حضور اینجانب تنظیم و امضا گردید.

[علی اکبر سیاسی، امضا]

اینجانب که موفق به حضور در جلسه‌ای که مقام ریاست دانشگاه دعوت کرده بودند نشده بودم مراتب متن را تأیید و تصدیق می‌نمایم.

دکتر [یدالله] سجایی [امضا] ۱۳۳۳/۷/۱۱

[حاشیه پایین: فرمودند، صورت مجلس تقدیمی راجع به آزادی عقیده همان قسم که آقایان گفته‌اند، حرفی نیست و هر کس طبق قانون مجاز

سند شماره چهار

[شیر و خورشید]

نخست‌وزیر

شماره: ۴/۲۱۰۹

تاریخ: ۱۸/۷/۱۳۳۳

محرمانه، مستقیم

جناب آقای دکتر سیاسی ریاست دانشگاه تهران

نامه شماره ۱۰۱/م-۱۸۷/۱۳۳۳ و صورت‌مجلس ضمیمه آن به استحضار جناب آقای نخست‌وزیر رسید فرمودند: در آزادی عقیده همان قسم که آقایان گفته‌اند حرفی نیست و هر کس در حدود قوانین موضوعه در امور مربوط به کشور مجاز است اظهار عقیده کند ولی موضوعی که در آن نامه قابل اهمیت

است اظهار عقیده راجع به موضوع مملکت کند، ولی موضوعی که در آن نامه قابل تأمل است در مورد سرزنتی است اگر خوب دقت فرمایید راجع به ۹ اسفند و ۲۸ مرداد است که ملت ایران هر دو قسمت را شناخته و روز ۲۸ مرداد روز تاریخی و مقدس اعلام شده ولی آقایان از چنین روزی اظهار تأسف نمودند. آقایانی که از یک دولت قانونی حقوق می‌گیرند حق ندارند نسبت به آن دولت اسائه ادب نمایند. روز ۲۸ مرداد یا روز رستاخیز روزی بود که ملت ایران را از پرنگاه نیستی و فنا نجات داد.

موضوع صورت‌مجلس قانع‌کننده نبود اگر عرض بیشتری دارید به اطلاع اینجانب برسانید.
[امضا: ناخوانا]
[مهر]: ورود به دفتر محرمانه نخست‌وزیر
شماره ۴/۲۱۰۹
تاریخ: ۱۳۳۳/۷/۱۸

و مورد سرزنش است اگر خوب دقت فرمایید راجع به ایام ۹ اسفند و ۲۸ مرداد می‌باشد که ملت ایران هر دو قسمت را تشخیص داد و روز ۲۸ مرداد از طرف ملت روز مقدس و تاریخی شناخته شده ولی آقایان از چنین روزی اظهار تأسف نمودند.
به‌طور کلی کسانی که از یک دولت قانونی حقوق می‌گیرند حق ندارند نسبت به همان دولت اسائه ادب نمایند خاصه آن که روز ۲۸ مرداد رستاخیزی بود که ملت ایران را از پرنگاه نیستی و فنا نجات داد.
ضمناً فرمودند صورت‌مجلس ارسالی قانع‌کننده نبود و علیهذا چنانچه توضیح بیشتری داشته باشند به اطلاع اینجانب برسانند.
رئیس کل دفتر نخست‌وزیر: سرتیپ دادور [امضا]
[امضای پیش‌نویس]: خاوری ۱۸۷/۱۳۳۳ ■

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک‌ساله داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور: اروپا ۲,۱۰۰,۰۰۰ ریال - آمریکا ۱,۶۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

- در صورت واریز به کارت حتماً شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتماً به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱_۶۶۹۳۶۵۷۵

فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است»



کاوشی در علل ناپایداری تحزب در ایران

مشارکت سیاسی گسسته؛ فرهنگ سیاسی مشارکت گریز



هادی خانیکی
استاد دانشگاه

اما کمتر از ۱۵ سال بعد جای خود را به یکی از اقتدارگرایان و خودکامه‌ترین انواع حکومت و تجددگرایی آمرانه رضاشاهی سپرد. چرا ۲۵ سال پس از طلوع حاکمیت ملی در دوران نخست‌وزیری دکتر «محمد مصدق» گزینه مجاز سیاست‌ورزی در ایران عضویت در حزب سراسری رستاخیز شد؛ حزبی که هر کس حاضر به پذیرش آن نبود طبق حکم ملوکانه تنها می‌توانست پاسپورت بگیرد و از ایران برود؟

چرا بعد از بزرگترین و مردمی‌ترین انقلاب اجتماعی و سیاسی پایانی قرن بیستم در ایران و استقرار انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، احزاب سیاسی که می‌توانستند نهاد مشارکت سیاسی قاعده‌مند و فرهنگ سیاسی رقابت‌پذیر باشند قوام و دوام نیافتند؟

به واقع استحکام و قوام و سامان دموکراسی و حفظ و نهادینه کردن دستاوردهای سیاسی و اجتماعی و به عبارت دیگر استمراربخشیدن به مشارکت سیاسی شهروندان و تقویت فرهنگ سیاسی مبتنی بر مشارکت و رقابت در ایران مسئله مشترکی است که سه نهاد حکومت، نخبگان و جامعه را موظف به تأمل و بازاندیشی درباره آن می‌کند

چرا هشت سال پس از جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶ نهادهای مدنی و احزاب سیاسی برآمده یا رمق گرفته از جنبش اصلاحات به محاق

فرورفتند؟ چرا هنوز هم پس از آنکه مردم در انتخابات خرداد ۱۳۹۲ در نوع کم‌نظیری از مشارکت سیاسی و فرهنگ سیاسی در پای صندوق‌های رأی به زبان آمدند و باز از اعتماد به خود، اعتماد به نظام سیاسی و اعتماد به عقلانیت و تدبیر سخن گفتند، دغدغه‌ها و نگرانی‌ها نسبت به تثبیت و پایداری این حضور معنادار مردم و امید برآمده از آن وجود دارد؟ به واقع استحکام و قوام و سامان دموکراسی و حفظ و نهادینه کردن دستاوردهای سیاسی و اجتماعی و به عبارت دیگر استمراربخشیدن به مشارکت سیاسی شهروندان و تقویت فرهنگ سیاسی مبتنی بر مشارکت و رقابت در ایران مسئله مشترکی است که سه نهاد حکومت، نخبگان و جامعه را موظف به تأمل و بازاندیشی درباره آن می‌کند.

هرگاه سیاست‌ورزی در جامعه هم‌ارز و هم‌عرض با کنش‌های دیگر در حوزه‌های علم، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع شد؛ هرگاه مشارکت سیاسی پرهزینگی و اضافه‌بار خود را در ایران فرو نهاد و در کنار شرکت ادواری در انتخابات به حضور مدنی و مستمر سیاسی نزدیک گردید؛ هرگاه در فرهنگ سیاسی ما رقابت نه به معنای از میدان به‌در کردن رقیب بلکه به معنای به میدان آوردن قاعده‌مند رقیب، در آمد؛ هرگاه کنش در نهادهای مدنی نه تفنن که تعهد به‌شمار آمد و تحزب از فهم تاریخی «پارتنری بازی» فاصله گرفت و بالاخره وقتی که هر عالم، روشنفکر، هنرمند، استاد، دانشجو، مدیر، بازرگان و صنعتگری به این فخر نفروخت و یا وانمود نکرد که سیاسی نیست و به حزبی گرایش ندارد، می‌توان به قطعیت گفت که مشارکت سیاسی و سامان دموکراسی به الگوی قوام‌یافته و بادوامی که شایسته مجاهدت‌های بی‌نظیر مردم و راهگشایی رهبران آنان در دوران معاصر است، نزدیک شده است.

این مسئله تا حد زیادی از دل پژوهش‌های اجتماعی و نظروورزی‌های سیاسی در سالیان اخیر درآمده است که ایران حداقل در یک‌صد سال اخیر به ضعف جامعه مدنی در سطح اجتماعی و به ضعف تحزب در سطح سیاسی گرفتار بوده است.

حاصل این دو ضعف که معمولاً تشدیدکننده یکدیگر هم بوده‌اند موجب شده است که فرازهای تحریک و توسعه سیاسی در ایران از نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی نتوانند صورت نهادینه و پیوسته‌ای به خود بگیرند و گاه با فرودهای تأمل‌برانگیزی روبرو شوند. تعبیری مانند «جامعه کوتاه‌مدت»، «ناپایداری احزاب سیاسی»، «موسمی بودن مشارکت سیاسی»، «مشارکت‌ستیزی و رقابت‌گریزی فرهنگ سیاسی» و «نااتوانی نهادهای مدنی در تبیین جامعه سیاسی» و «جامعه‌پذیری سیاسی در ایران»، به‌وفور به کار رفته است.

چرا پیشگامی ما ایرانیان در تحریک‌های توسعه‌ای به‌طور عام و توسعه سیاسی به طرز خاص سر از استمرار و نهادمندی درنیاورده است؟ چرا به‌مثابه آونگ، همه طلیعه‌های تلاش و تکاپو سر از غروب‌های انفعال و دلمردگی درآورده است؟

انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ در نوع خود نخستین انقلاب در جهان اسلام به حساب می‌آید که حتی پیش از انقلاب ترک‌های جوان در سرزمین عثمانی به شکل‌گیری نظام مشروطه و مقید کردن قدرت نامحدود پادشاه منجر گردید

در مقام تعریف، «فرهنگ سیاسی» را مجموعه‌ای از سمت‌گیری‌های سیاسی اعم از نگرش به نظام سیاسی و اجزای آن و ارزیابی نقش خود در آن می‌دانند؛ به این ترتیب فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و احساسات است که به فرایندهای سیاسی معنا می‌دهند و زمینه ذهنی و قواعد رفتاری را در نظام سیاسی تدارک می‌بیند.

این ایستارها شامل ایده‌آل‌های سیاسی و هنجارهای عملی است، از این‌رو می‌توان فرهنگ سیاسی را ترکیبی از ابعاد روانی و ذهنی دانست که هم در رویدادهای حوزه عمومی و هم در تجارب عرصه خصوصی ریشه دارند. با چنین تعاریفی می‌توان ادعا کرد که هر نوع سمت‌گیری سیاسی شامل سه مؤلفه اصلی است: «مؤلفه ادراکی»، «مؤلفه احساسی» و «مؤلفه ارزیابانه».

اولین مؤلفه خصلتی عقلانی دارد و به معرفت از نظام سیاسی، نقش‌ها، متصدیان نقش‌ها و مکانیزم‌های ورودی و خروجی سیستم سیاسی معطوف است. دومین مؤلفه یعنی مؤلفه احساسی، به تأثرات و عواطف ما نسبت به کل نظام و نقش‌ها و شخصیت‌ها و رفتار آنها بازمی‌گردد و سومین مؤلفه به داوری‌ها و اعتقادات ما پیرامون موضوعات سیاسی مربوط است و ترکیبی از معیارهای ارزشی، ملاک‌های داوری، اطلاعات و احساسات را شامل می‌شود. مادام که این مؤلفه‌ها در سطح فردی مطرح شوند، خارج از فرهنگ سیاسی قرار دارند، اما هنگامی که در جامعه الگوهای مشترکی از این سه مقوله شکل بگیرد و چنین استنباط شود که تمام جامعه یا بخش‌هایی از آن نگرش واحدی نسبت به نقش‌ها و ساختارهای مشخص سیاسی مانند انتخابات، قانونگذاری، مشارکت شهروندان و بوروکراسی یا متصدیان نقش‌ها مثل دولتمردان، نمایندگان مجلس، مدیران و... یا سیاست‌های عمومی نظیر رویه‌های سیاسی و سازوکارهای تصمیم‌گیری دارند، آنگاه شاهد پیدایش یک فرهنگ یا خرده فرهنگ سیاسی می‌شویم.

«آلموند» و «وربا» نظریه‌پردازان برجسته علوم سیاسی معاصر با گونه‌شناسی فرهنگ‌های سیاسی در این زمینه سه مثال را مطرح می‌کنند. نخست «فرهنگ سیاسی محدود» که در ساخت‌های بدون دولت و یا دارای دولت ضعیف شکل می‌گیرد و از آنجا که افراد در این قبیل ساخت‌ها فاقد نقشی‌های مشخص سیاسی هستند؛ لذا مردم هم اساساً تصویری از اینکه یک نظام سیاسی می‌تواند و یا باید نیازهای آنان را برآورده کند؛ ندارند.

دوم «فرهنگ سیاسی تبعی» که در این نوع فرهنگ مردم عمدتاً انتظاراتی از خروجی نظام سیاسی دارند؛ درواقع از آنجا که

شهروندان برای خود به‌عنوان شریکی فعال در ساخت سیاسی نقشی قائل نیستند، بنابراین از سازوکارهای ورودی نظام سیاسی تصویری در ذهن ندارند و خود را عاجزتر از آن می‌دانند که روی این سازوکارها تأثیر بگذارند؛ در این نوع فرهنگ سیاسی معمولاً نگرش ادراکی معطوف به اقتدار حکومت است، اما مؤلفه‌های احساسی و ارزیابانه نسبت به کل نظام ممکن است مساعد یا نامساعد باشد.

در فرهنگ‌های تبعی اگرچه ممکن است صورت‌بندی‌هایی از اعتماد سیاسی اعم از ادراکی، احساسی یا ارزیابانه شکل بگیرد، اما از آنجا که اعتماد به‌نفس سیاسی وجود ندارد می‌توان اعتماد به حکومت را با ویژگی‌هایی مانند بیگانگی سیاسی و افسردگی سیاسی تبیین کرد

سوم، «فرهنگ سیاسی مشارکتی» است؛ در این فرهنگ شهروندان به همه وجوه فرهنگ سیاسی، توجه و معرفت دارند، یعنی نقش‌ها، شخصیت‌ها، رویه‌ها و سازوکارهای ورودی و خروجی مدنظر شهروندان است و آنان برای خود در فرآیند تصمیم‌گیری نقشی فعال قائل هستند اما وابسته به شرایط مختلف احساسات و ارزیابی‌های شهروندان طیفی از پذیرش یا رد و نفی را تشکیل می‌دهند.

گونه‌های آرمانی یادشده به‌صورت ناب در هیچ نوع فرهنگ سیاسی وجود ندارد و معمولاً همه گونه‌های فرهنگ‌های سیاسی ترکیبی از سه نمونه پیشین هستند.

با این مقدمات اگر بپذیریم که مشارکت سیاسی، نظام سیاسی و رفتارهای معطوف به مشارکت و قدرت، محاط در فرهنگ سیاسی است؛ بنابراین می‌توان از فرهنگ سیاسی به عنوان متغیر مستقلی برای تبیین رفتار سیاسی بهره گرفت و فرهنگ سیاسی را حلقه وصل میان سیاست خرد و کلان‌انگاشت.

برای مثال در مورد مقوله اعتماد به حکومت که از جمله عوامل مؤثر در مشارکت سیاسی است می‌توان ادعا کرد که چنین مقوله‌ای نخست، در فرهنگ‌های سیاسی محدود اساساً منتفی است؛ زیرا در چنین فرهنگ‌هایی تصویری از دولت و نقش و کارکرد آن وجود ندارد.

دوم اینکه، در فرهنگ‌های تبعی اگرچه ممکن است صورت‌بندی‌هایی از اعتماد سیاسی اعم از

ادراکی، احساسی یا ارزیابانه شکل بگیرد، اما از آنجا که اعتماد به‌نفس سیاسی وجود ندارد می‌توان اعتماد به حکومت را با ویژگی‌هایی مانند بیگانگی سیاسی و افسردگی سیاسی تبیین کرد. در این فرهنگ‌ها که هنوز میان نقش سیاسی و متصدی وجه افتراق حاصل نشده است؛ اعتماد و بی‌اعتمادی بیشتر متوجه اشخاص است تا نهادها و نقش‌های سیاسی.

سوم اینکه، می‌توان گفت تنها در صورتی که تمایلات خام و شکل‌نگرفته جامعه صورت‌تجمیع به خود گیرند و به‌صورت تقاضای مؤثر سیاسی درآیند و به مانند اهرمی سیاسی، سازوکارهای ورودی و خروجی نظام سیاسی را متأثر کنند می‌توان از اعتماد سیاسی به مفهوم دقیق آن سخن گفت؛ بنابراین تنها در فرهنگ‌های سیاسی مشارکتی که شهروندان نوعی کنترل روی نقش‌ها، شخصیت‌ها، رویه‌ها و سازوکارهای ورودی و خروجی نظام سیاسی دارند، می‌توان شاهد اعتماد در همه ابعاد آن بود.

ساختارهایی که در آنها تقاضاهای سیاسی اجازه تشکل و تجمیع نمی‌یابند، گرایش‌های سیاسی به‌صورت ایدئولوژی‌های پنهان درمی‌آیند که اگرچه در شکل ظاهری به‌گونه اطاعت و وفاداری بروز می‌یابند، اما در باطن، بی‌اعتمادی و سوءظن عمیقی را در لایه‌های زیرین فرهنگ سیاسی انباشته می‌کنند.

فرهنگ سیاسی در ایران از زوایای مختلف تاریخی بررسی شده است و تقریباً در تمامی آنها این نتیجه به‌دست آمده است که در گروه‌های حاکم به سختی می‌توان دیدگاه مساعدی نسبت به گسترش مشارکت و رقابت در سیاست پیدا کرد.

«آر.دی. گاستیل» در پژوهشی پیرامون ویژگی‌های عمده فرهنگی سیاسی در بین قشرهای مختلف طبقه متوسط ایران نشان داده است که ایرانیان معتقدند «آدمیان طبعاً شرور و قدرت‌طلب هستند، همه‌چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است، آدمی باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد، حکومت دشمن مردم است و...». «ماروبن زونیس» فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را در چهار ویژگی «بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوءاستفاده بین افراد» خلاصه می‌کند که اساس رفتار سیاسی آنها را به‌وجود می‌آورد.

«مک کللند» زمینه‌های عمومی این فرهنگ را به‌ویژه در عرصه فولکور، امثال و حکم و به‌طور کلی فرهنگ عامه که ناظر بر مغایرت با روحیه مشارکت و رقابت است، برمی‌شمارد و ایجاد حس فردگرایی منفی و پرهیز از بیان نظریات خود را ناشی از وجود همین خصوصیات می‌داند.

«زرنگی، تک‌روی، واگذاشتن صلاح مملکت به خسروان، اعتماد نکردن به کسان، جز



شر از دیگران انتظار نداشتن، فرصت‌طلبی، گزافه‌گویی، آب را گل آلود کردن، تسلیم در برابر خصم غالب، سکوت کردن، حد ننگه داشتن رازداری، تملق و چاپلوسی، لاف یاری زدن در نعمت و... از جمله همه خصوصیات مشارکت‌ستیز است.

«وست وود» بدبینی نهفته در فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را مقوله‌ای می‌داند که ریشه در واقعیت دارد، به وسیله واقعیت تأیید می‌شود و به نوبه خود واقعیت سیاسی در ایران را تشکیل می‌دهد.

به‌طور کلی می‌توان گفت بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت سیاسی، یکی از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی تبعی و واکنش نسبت به رابطه قدرت متمرکز و عمودی به‌شمار می‌رود که فرهنگ سیاسی نخبگان را نیز به شدت فرامی‌گیرد و مفهوم رقابت و مشارکت را از عرصه حیات سیاسی آنها خارج می‌کند. رفتار سیاسی برآمده از چنین فرهنگی، آمیزه‌ای از فرصت‌طلبی، انفعال و کناره‌گیری، اعتراض پنهان و ترس خواهد بود. در فرهنگ تابعیت، مردم انتظار دارند حکومت همه امور را انجام دهد، در عین حال نسبت به وعده‌های حکام بی‌اعتمادی وجود دارد.

در این فرهنگ افراد می‌کوشند تا به نحوی رضایت حاکمان را به‌دست آورند، از این رو فضای فرصت‌طلبی و تملق‌گسترش می‌یابد. در چنین فرهنگی اعتراض و انتقاد معمولاً یا مواضع اخلاقی علیه مظاهر قدرت‌پرستی و فرصت‌طلبی صورت می‌پذیرد یا به‌صورت ناگهانی، عصبی و خشونت‌آمیز محقق می‌شود که به آسانی

جای خود را به اطاعت و تابعیت مجدد می‌دهد. حال باید دید چگونه می‌توان از وضعیت فرهنگ سیاسی تبعی به‌سوی فرهنگ سیاسی مشارکت‌جویانه خارج شد؛ هر ساخت سیاسی آمیخته با فرهنگ سیاسی مختص به خود است، اما عموماً شاخص‌های توسعه در فرهنگ سیاسی مشارکتی یک نظام مشتمل بر دولت، نخبگان و جامعه عبارتند از:

۱. پیدایش فرهنگ سیاسی همگن و گسترش سمبل‌های مشترک سیاسی به‌عنوان «زبان ارتباط»
 ۲. گسترش فرهنگ گفت‌وگو و مدارای سیاسی
 ۳. افسون‌زدایی و غیرتابویی شدن سیاست و حکومت از منظر جامعه و نخبگان
 ۴. تعمیم سیاست و اجتماعی شدن آن در حوزه عمومی
 ۵. شکسته شدن پوسته خرده‌فرهنگ‌های سیاسی به نفع نظم و فرهنگی فراگیرتر
 ۶. غیرشخصی شدن سیاست
 ۷. هم‌عرضی قدرت سیاسی با سایر قدرت‌های اجتماعی و اقتصادی در انظار عمومی و تغییر مطلوبیت
 ۸. گسترش احساس «دولت‌داری» و «اعتماد به بالا» در جامعه سیاسی به‌عنوان منشأ مشروعیت دولت
 ۹. رشد فرهنگ مشارکت و جامعه‌پذیری و توانمند کردن شهروندان در پذیرش مشارکت
 ۱۰. تقویت نهادهای مدنی و سیاسی در سطح جامعه
- هر نوع توصیه و تجویزی درباره درمان آفات

گریبانگیر فرهنگ سیاسی مستلزم آسیب‌شناسی دقیقی است که در مورد عناصر چنین فرهنگ‌هایی باید صورت گیرد. در شرایط کنونی جامعه ما، اعتماد سیاسی و به‌خصوص اعتماد به حاکمیت، آسیب‌های فراوانی دیده است که می‌توان عواملی که به این اعتماد خدشه وارد ساخته‌اند را به سه دسته عوامل ساختی تاریخی، عوامل مختص دوران گذار و عوامل جاری تقسیم کرد.

پاره‌ای از این عوامل را باید ناشی از رفتارهای حاکمیتی دانست، ولی برخی از آنها برخاسته از فرهنگ دیرپای سیاسی در جامعه است و جوهی نیز منبعث از رویکردها و ناکارآمدی‌های اجرایی نهاد دولت در موقعیت‌های پیش رو بوده است.

از میان عوامل ساختی تاریخی باید انباشت تجارب تاریخی مردم را که گاه به‌صورت شکل‌گیری نوعی «کاراکتر» و «سبک زندگی سیاسی» فردگرایانه، مشارکت‌ستیز و رقابت‌گریز بروز پیدا می‌کند، برجسته دانست. این فردگرایی خود محصول بی‌اعتمادی ساختی جامعه به دولت است که از دیرپایی تاریخی استبداد و خودکامگی نهاد دولت در ایران و پیدایش و دوام فاصله «دولت - ملت» نشأت گرفته است.

درواقع مردم در ظرف تاریخی و اجتماعی بلندمدتی پیش و بیش از آنکه با دولت به مفهوم جدید آن یعنی دولت رفاهی آشنا شوند، با دولت خودکامه و درازدامن مواجه بوده‌اند که زور و اجبار وجه غالب آن بوده است. این ویژگی نهاد دولت و حکومت خود را در

گشوده‌تر سیاسی، نهادهای مدنی و تا حدی احزاب سیاسی ریشه و رمق پیدا می‌کنند و به همان اندازه از فرهنگ و مناسبات گفت‌وگویی و انتقادی بیشتر برخوردار می‌شوند اما در شرایط بسته و امنیتی مناسبات درونی گروه‌های سیاسی و اجتماعی نیز بسته و محدود شده و استبدادزدگی هر دو سطح حاکمیتی و اجتماعی را فرا می‌گیرد؛ یعنی دولت خود کامه و جامعه استبدادزده همدیگر را در نوعی رابطه مبتنی بر بی‌اعتمادی باز تولید می‌کنند.

درواقع اگر در جامعه و در میان شهروندان به انعطاف و اصلاح‌پذیری محیط سیاسی اعتماد وجود داشته باشد و شهروندان نیز برای خود نقش مؤثر قائل باشند، کنش سیاسی با دلگرمی انجام می‌گیرد، ولی اگر به محیط سیاسی امیدی نباشد، کنش سیاسی سمت و سوی اعتراضی به خود می‌گیرد.

تجارب و تحقیقات گوناگون در ایران نشان می‌دهد که مسئله ضعف و ناپیوستگی جامعه مدنی و موانع استمرار و استقرار نهادهای دموکراتیک اجتماعی و سیاسی در ایران همواره منجر به بازتولید قدرت متمرکز سیاسی شده است. یعنی با وجودی که ساختار قدرت سیاسی در ایران بارها تحت تأثیر جنبش‌ها و مشارکت‌های سیاسی مردم تغییر کرده است اما معمولاً این اصلاحات نتوانسته به صورت نهادینه و پردوامی در آید. در واقع جامعه مدنی ضعیف به تشکیل دولت متمرکز گرا و ناکارآمد کمک کرده است که حاصل آن پایین آمدن سطح و دامنه فرهنگ سیاسی مشارکت‌جویانه و بالارفتن سطح و دامنه فرهنگ‌های سیاسی محدود و تبعی بوده است. اگر به این تجربه تاریخی تحولات پر دامنه ناشی از امواج گوناگون دموکراسی خواهی و جنبش‌های نوین اجتماعی را در دهه‌های اخیر بیفزاییم، این رهیافت کلی دست‌یافتنی است که در جامعه متنوع و متکثر امروز که بعضاً وجوه متناقضی از قدرت مشارکت سیاسی و ضعف آن در مقاطع و شرایط متفاوت دیده می‌شود، باید به جای جست‌وجو برای یک الگوی واحد و یک‌دست در فرهنگ سیاسی در پی ترکیبی از الگوهای فرهنگ سیاسی بود.

درواقع تحت تأثیر تحولات سیاسی پس از انقلاب و جنگ به‌ویژه با عبور از دوران اصلاحات و اصولگرایی، فرهنگ سیاسی جامعه ما ماهیتی تلفیقی، پیچیده، متکثر و ناهمگون یافته است، این تنوع و پیچیدگی در میان گروه‌های نخبه و مرجع جامعه که از سویی آگاه به وضعیت سیاسی جامعه هم هستند و از سوی دیگر از کمیت و گستردگی چشمگیری برخوردار شده‌اند، بیشتر است.

این وضعیت نشان می‌دهد در محیط نخبگی و دسترسی به منابع متکثر، اطلاعات و رسانه‌ها

جناح‌های مختلف درون نظام در این دوران به منازعات درون و بیرون نظام به کاهش اعتماد نسبت به کل حاکمیت می‌انجامد.

تشدید این امر پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ در واقع تهدیدی اساسی در مشارکت سیاسی جامعه ما به حساب می‌آید که خوشبختانه انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۹۲ تا حدود زیادی توانست به ترمیم آن بپردازد. آنچه پس از این بیشتر ضروری به نظر می‌رسد توجه به ظرفیت اجتماعی و سیاسی ترمیمی برآمده از این انتخابات است که باید به‌عنوان فرایند جدیدی در حل اختلاف و آشتی ملی فعلیت یابد.

**انقلاب اسلامی و تحولات
پس از آن نشان داد که مردم
ما همچنان بیشتر به اشخاص
اعتماد می‌کنند تا نهادها،
این ویژگی اگرچه توان
بسیج‌کنندگی انقلاب اسلامی و
ستیزندگی آن را فوق‌العاده بالا
برد اما در عین حال ذاتا دارای
آسیب‌پذیری‌هایی است که
جلوه‌هایی از آن را پس از انقلاب
و به‌خصوص در دوران هشت
ساله اخیر شاهد بوده‌ایم**

فرهنگ مشارکت‌جویی و مشارکت سیاسی پایدار

چنان‌که گفته شد میان فرهنگ سیاسی و مشارکت سیاسی ارتباطی معنادار وجود دارد، یعنی از فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو، مشارکت مستمر و نهادمند سیاسی حاصل می‌شود و متقابلاً با فراهم شدن زمینه‌های مساعد برای مشارکت سیاسی شهروندان مانند انتخابات، فرهنگ سیاسی هر چند به‌طور موقت تحت تأثیر محیط سیاسی کنشگری را ترویج می‌کند؛ در واقع چون در ایران به دلیل ضعف جامعه مدنی مهم‌ترین مجرای جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری سیاسی، قدرت سیاسی است؛ بنابراین میل به مشارکت سیاسی عمدتاً متأثر از رویکردهای مثبت نظام سیاسی و گشایش در فضای رسمی سیاست‌ورزی بوده و به همین سبب گسسته و ناپایدار می‌شود.

تجربه مشارکت سیاسی در جامعه ایرانی طی دهه‌های اخیر به‌خوبی نشان می‌دهد که سایه ساختار و محیط قدرت سیاسی بر سیاست‌ورزی اجتماعی سنگین است؛ یعنی در موقعیت‌های

ادبیات و فرهنگ عامه باز تولید کرده است؛ گویا قدرت اساساً پدیده «شری» است که باید از آن گریخت تا سالم ماند، نه آنکه با کسب آن قدمی در راه سلامت جامعه برداشت.

در میان عوامل مختص دوران گذار، شرایط انتقالی از نظامی به نظم دیگر اهمیت دارد که اغلب موجب تشدید گسیختگی‌ها، بی‌هنجاری‌ها و عوارض جدیدی شده است. در چنین شرایطی پیوندهای سنتی که نظم اجتماعی را برقرار می‌کنند؛ سست و ناکارآمد شده و مقررات جدیدی که تضمین‌کننده قراردادها و مناسبات اجتماعی باشند به‌وجود نیامده است، بنابراین بی‌اعتمادی به یکدیگر و به حکومت، سراسر جامعه را دچار بحران می‌کند.

در چنین شرایطی هر کس سعی می‌کند از این آشفتگی بازار نابه‌هنجار گلیم خویش را از موج به‌در برد و فردگرایی منفعت‌طلبانه و فریبکاری، سکه رایج می‌شود. اگر این فرهنگ سیاسی نهادینه شود، اعتماد اجتماعی به کلی مضمحل می‌شود و مردم ناچار به حوزه علائق شخصی باز می‌گردند و حوزه عمومی بی‌جان و بی‌رمق می‌شود و دولت که در کانون عرصه عمومی قرار دارد، «دیگری» و غیرقابل اعتماد جلوه می‌کند.

در کشورهای در حال گذاری مانند کشور ما که جامعه مدنی و نهادهای آن، هنوز از قوت و قدرت برخوردار نیستند، زوال پیوندهای سنتی ناشی از اقتضات دنیای مدرن مانند شهرنشینی، صنعتی شدن و... عوارضی به مراتب سهمناک‌تر به دنبال خود دارد و انزوا و عزلت‌گزینی اجتماعی، انفعال، تقدیرگرایی، سیاست‌گریزی و... که همگی ناشی از زوال اعتماد است؛ خود را نشان می‌دهند.

مقصود از «عوامل جاری» عواملی هستند که در پی شکل‌گیری گونه‌هایی از اعتماد در صورت وقوع تحولاتی مانند مشروطیت، نهضت ملی، انقلاب اسلامی و اصلاحات ایجاد شده اند؛ اما صورت نهادهای به خود نمی‌گیرند.

انقلاب اسلامی و تحولات پس از آن نشان داد که مردم ما همچنان بیشتر به اشخاص اعتماد می‌کنند تا نهادها، این ویژگی اگرچه توان بسیج‌کنندگی انقلاب اسلامی و ستیزندگی آن را فوق‌العاده بالا برد اما در عین حال ذاتا دارای آسیب‌پذیری‌هایی است که جلوه‌هایی از آن را پس از انقلاب و به‌خصوص در دوران هشت ساله اخیر شاهد بوده‌ایم.

از آنجا که هنوز ثقل عناصر ذات‌گرایانه، شخصی غیررسمی و ناپایدار در شکل‌دهی به اعتماد عمومی در کشور ما بالاست، لطمه‌هایی که از ناحیه تصفیه نظام سیاسی و مدیریتی کشور در شرایط پس از اصلاحات بر اعتماد عمومی وارد آمده است، چیزی نیست که قابل چشمپوشی باشد؛ تبدیل منازعات سیاسی میان

موجب تحول ارزش‌ها، احساسات و ارزیابی سیاسی آنان شده است و آنها در موقعیتی قرار گرفته‌اند که می‌توانند جهان پیرامون خود را از دریچه‌های متفاوت بنگرند؛ در عین حال نباید غافل ماند که «فرهنگ سیاسی مشارکتی» نه تنها به الگوی مستمر و غیرموسمی همگان در سیاست‌ورزی تبدیل نشده، بلکه هنوز در میان نخبگان جامعه هم صورت نهادینه و مدنی به خود نگرفته است.

در حقیقت سطح پایین الگوی مشارکتی فرهنگ سیاسی در دوره‌های پیچیده و پرهزینه هشت ساله گذشته الزاماً به معنای محدود یا تبعی شدن فرهنگ سیاسی در همین دوره نبوده است؛ می‌توان این عدم مشارکت را از سر اعتراض، بی‌اعتمادی و بدبینی به عرصه سیاسی نیز دانست؛ و برای این وجه از سیاست سراغ الگوی دیگری از فرهنگ سیاسی رفت که «فرهنگ سیاسی» را در قالب الگوی «غیر مشارکتی - اعتراضی» تبیین می‌کند. این مدل الگوی غالب فرهنگ سیاسی را در موقعیت‌های سخت، اگرچه غیرمشارکتی می‌داند اما به معنای بی‌تفاوتی و دنباله‌روی عملی نیست؛ زیرا احساس شناخت و ارزیابی منفی سیاسی در چنین شرایطی می‌تواند ناظر به تمایل به اصول و موازین مدنی و دموکراتیک در عرصه سیاست نیز باشد.

حضور مؤثر نخبگان و شهروندان ایرانی در انتخابات ۱۳۹۲ خود نشان‌دهنده این است که با وجود اینکه پیش از آن جلوه‌های مختلفی از نوعی «عدم مشارکت اعتراضی» به چشم می‌خورد که در پرتو فراهم شدن «انعطاف محیطی» به «الگوی مشارکت‌جویانه سیاسی» ارتقا یافت.

به این ترتیب باید گفت مشارکت سیاسی در ایران هنوز بر پاشنه چگونگی استمرار آن می‌چرخد و این یعنی ما نیازمند تقویت و نهادینه کردن فرهنگ و رفتار و ساختار مدنی و حزبی هستیم و تا وقتی اندیشه، ارزش‌ها و نهادهای گفت‌وگویی در «فرهنگ»، تفکر، هنجارها و نهادهای مدنی در «جامعه» و رویکرد رفتار و ساختار حزبی در «سیاست» مشروعیت و دوام نیابد، فرهنگ سیاسی مشارکت‌جویانه در معرض جوانمردگی و زیست‌های موسمی خواهد بود.

بر اساس مسئله‌ای که طرح شد می‌توان گفت توسعه نیافتگی نهادهای مدنی و احزاب در ایران یکی از پیچیده‌ترین فرایندها در نوع خود در میان کشورهای در حال توسعه و در میان کشورهای اسلامی دارای گرایش‌های دموکراتیک است. ترکیبی از عوامل بازدارنده سبب شده‌اند که به آسانی نتوان راه‌حل مؤثر، جامع و کوتاه‌مدتی برای اصلاح روند مشارکت سیاسی پیشنهاد کرد. بی‌شک برای اصلاح

روند پیش روی جامعه ما که مشارکت سیاسی را گسسته و فرهنگ سیاسی را مشارکت‌ستیز کرده است، باید به راهبردهایی ترکیبی تکیه کرد.

برای بهره‌گرفتن از تجارب و تحقیقات ارزنده پیشین این نوشتار را با نتایج تحقیق دوست اندیشمند «محسن امین‌زاده» که با عنوان «علل توسعه نیافتگی احزاب سیاسی در ایران» در سال ۱۳۸۷ به انجام رسیده است، به پایان می‌برم؛ وی در بخشی با نام چه باید کرد به چند نکته اشاره می‌کند که به این شرح هستند:



محسن امین‌زاده

۱. با توجه به اقتدار دولت در ایران که نسبت به گذشته کاهش هم نیافته است، در صورتی که رهبران حاکم بر جامعه به ضرورت نهادینه کردن نظام حزبی واقف شده و صرفاً این ضرورت را تأیید کرده و مشوق آن باشند؛ این روند به سرعت تحقق یافته و با رفع موانع رقابت احزاب... می‌تواند وضع احزاب را بهبود بخشد. در چنین صورتی مهمترین چالش پیش رو توجه به حفظ استقلال احزاب و جلوگیری از سلطه نظام حاکم بر احزاب و نهادهای سیاسی و مدنی دیگر است؛ زیرا چنین فرآیندی حتی اگر در مرحله اول منجر به ایجاد احزاب مؤثر شود در مرحله بعدی می‌تواند به عنوان ابزاری برای جلوگیری از فعالیت دموکراتیک جامعه درآید.

۲. فعالیت حزبی رهبران دارای وجهه کاریزمایی در جامعه صرف‌نظر از اینکه در درون حاکمیت یا بیرون آن باشند می‌تواند تأثیر شدیدی بر ایجاد توجه مثبت و سازنده نسبت به احزاب داشته باشد؛ تشویق چنین رهبرانی برای ورود به این صحنه کلیدی نظام دموکراسی دارای اهمیت فراوان است.

۳. با توجه به تأثیر مخرب رقابت میان روحانیت و احزاب، هر نوع همکاری که به انسجام نخبگان اعم از روحانی و غیرروحانی در جهت نهادینه‌سازی احزاب بینجامد، می‌تواند تأثیر گرانبهایی در بهبود شرایط احزاب داشته باشد.

۴. همکاری میان نهادهای غیردولتی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌تواند کمک بزرگی به بهبود شرایط احزاب کند، مشارکت این نهادها فعالیت در احزاب را از حالت آماتوری و داوطلبانه خارج کرده و به سمت فعالیت‌های حرفه‌ای سوق می‌دهد. چنین فرآیندی در ایران متعارف نبوده و نخبگان حوزه‌های مختلف از همکاری با یکدیگر پرهیز می‌کنند... در این تغییر بنیادین باید رهبران همه این حوزه‌ها بپذیرند که تشریک مساعی میان نخبگان حوزه‌های مختلف سیاسی اقتصادی و فرهنگی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

۵. حزب‌گریزی در میان نسل جوان و تحصیلکرده جامعه هم بسیار جدی است که دلایل مختلفی مانند بدبینی نسبت به احزاب، ترس از مجازات و بی‌پاداش دانستن کار حزبی دارد؛ تلاش برای بیان نقش کلیدی احزاب برای نسل جوان یک ضرورت اساسی بازسازی فرآیند دموکراسی در کشور است.

۶. نخبگان جامعه باید به این باور برسند که فرآیند نهادینه‌سازی سیاسی در ایران یک فرآیند فوری نیست؛ باید به عدم احتمال همکاری‌ها و سنگ‌اندازی‌ها نیز فکر کنند؛ باید توجه داشت تلاش دولتمردان برای جلوگیری از موفقیت این فرآیند دور از نظر نیست؛ در این صورت با چنین نتایج و چشم‌اندازی که از وضعیت سیاسی اجتماعی جامعه ایران و وضعیت احزاب و فعالیت‌های سیاسی در قالب احزاب در ایران به دست می‌آید، می‌توان گفت که بدون اهتمام دولتمردان، هیچ راه‌حل فوری وجود ندارد و در عین حال سرنوشت دموکراسی در جامعه در گرو پایداری برای استحکام بخشیدن به نهادهای غیردولتی به طور عام و احزاب به طور خاص است... در این صورت بار این تلاش بر دوش همه آنانی خواهد بود که به ایجاد جامعه‌ای توسعه‌یافته امید دارند و مقاومت آنان برای تداوم بخشیدن به نهادها کاری طاقت‌فرسا و در عین حال بی‌بدیل خواهد بود. مقاومتی که بر دباری، اعتدال و توجه مداوم به تجربیات ۱۰۰ ساله دموکراسی خواهی و توسعه خواهی در ایران، اجزای ضروری و تعیین‌کننده آن خواهد بود. ■

از براندازی نرم تا فساد سیستمی

فائزه حسینی



احمد توکلی

«سال‌ها مماشات با فساد مالی، متأسفانه امروز کشور را به فساد سیستمی رسانده است. ویژگی این مرحله از فساد آن است که دستگاه‌ها و نهادهای مسئول مبارزه با فساد خود گرفتار مراتبی از فساد می‌شوند. فساد مالی مزمن به فساد سیاسی و جرائم یقه‌سفیدها دامن زده است. به این معنا که سوءاستفاده از قدرت عمومی برای مقاصد شخصی، تباری و گروهی گسترش یافته و به رشد شگفت‌آور زراندوزان بی‌آزرمی منجر شده است که به‌عنوان مجرمان یقه‌سفید خریدار کالای سیاه از فروشندگان تکیه زده بر مصادر دولتی و حکومتی هستند. این عناصر مشغوم که مرتباً تکثیر می‌شوند در زمان‌های نسبتاً کوتاه به ثروت‌های افسانه‌ای دست می‌یازند. این پدیده بدون همکاری دو طرف نیز و در بستری از ساختارهای مستعد، قوانین ناشفاف سیاست‌های نامناسب و محدودیت‌های بی‌وجه رسانه‌ای ممکن نیست.»

عبارت بالا بخشی از نامه‌ای است که ۱۲ نفر از نمایندگان مجلس در نامه‌ای خطاب به سران سه قوه نوشتند و خواستار برخورد با پرونده فساد مالی بابک زنجانی شدند که بنابر آنچه در نامه نمایندگان آمده ثروت‌مندی همه‌فن حریف است که با تکبر و تبختر همه‌چیز را خریدنی نشان می‌دهد. این نمایندگان نگرانی خود را از آسیب دیدن اعتماد عمومی بیان کردند، چه اگر برخورد لازم با پرونده‌های فساد مالی افرادی همچون بابک زنجانی صورت نگیرد موجب سلب اعتماد عمومی می‌شود. آنان خواستار این شدند که در کوتاه‌ترین زمان ممکن به تخلفات آشکار رسیدگی شود و به افراد فرصت دوباره برای انجام تخلف داده نشود. علیرضا سلیمی یکی از امضاکنندگان این نامه یادآور شد که باید با دانه‌درشت‌ها مقابله شود تا شفاف‌سازی لازم صورت گیرد. وی افزود افکار عمومی در تردیدند باید معلوم شود این فرد مورد اعتماد است یا خیر، چرا دستش در مسائل مختلف باز است و به تخلفاتش رسیدگی نمی‌شود؟ نامه نمایندگان می‌افزاید هر سه قوه نزد مردم متهم هستند زیرا وقتی این فرد با مدارک مجعول بدون مانعی در بانک‌های مختلف حساب باز کرده و از آنها تسهیلات می‌گیرد، هنگامی که وزارت اطلاعات و نهادهای اطلاعاتی دیگر به پشتیبانی از زنجانی

متهم می‌شوند ولی به‌جای توضیح به مردم، سکوت می‌کنند، وقتی با داشتن پرونده‌های قضایی که دو مورد آن به محکومیت منتهی شده ولی حکم اجرا نمی‌شود، هنگامی که چنین عنصری امین وزارت نفت شناخته‌شده و پول نفت فروخته‌شده را پس نمی‌دهد و کسی هم با او کاری ندارد و وقتی وی با مفسد دیگری که مدیرعاملی سازمان بزرگی را غصب کرده و برای معامله‌ای چهار میلیارد یورویی به شکل غیرقانونی تفاهنامه امضا می‌کند ولی صدایی از هیچ دادگاهی بلند نمی‌شود و هنگامی که رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس چنان موضع می‌گیرد که گویی در دفاع و تطهیر بابک زنجانی تلاش می‌کند چرا متهم نشویم؟

نمایندگان در پایان نامه خود یادآور شده‌اند که شرط نخست تأمین عدالت و پیشرفت، مبارزه با فساد است که نه تنها رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی را عقب می‌راند، بلکه دین و اخلاق مردم را نیز بر باد می‌دهد. آنان خواستار رسیدگی قاطع و بدون تبعیض به‌منظور ریشه‌کن کردن این بلیه شده‌اند تا زمینه‌های پیدایش این پدیده نامبارک تنگ شود و مصادیق مشابه بیش از این تکثیر نشود. پیش از این اختلاس سه هزار میلیارد تومانی با نام امیرمنصور آریا، افشا شده بود. در آن مورد هم احمد توکلی نماینده اصولگرایی مجلس خطاب به کابینه و دولت دهم گفت اگر نمی‌تواند زبردست خود را کنترل کند و انسان‌های ناسالم را سر کار

می‌آورند، حداقل استعفا دهند. وی در موافقت با استیضاح گفت: قرارمان این نبود، قرار بود مزه عدالت به مردم چشمانده شود و دکان مافیای تخته‌گردد، بساط دزدی و ویژه‌خواری برچیده شود، پیوند نامبارک قدرت و ثروت بگسلد و بیت‌المال از حیف و میل به دور بماند اما سوءتدبیر، ضعف مدیریت و سوءاستفاده‌ها کار را به جایی رسانده که اکنون از هم‌کلامی با مردم سخت‌مان می‌شود. به گفته احمد توکلی سازمان شفافیت بین‌المللی گزارشی از فسادها در ایران ارائه و برآورد کرده که این حد از فساد ۳۴ میلیارد دلار برای اقتصاد ایران هزینه داشته است، سه میلیارد دلار به دلیل راندن سرمایه‌گذاران و ۳۱ میلیارد آن به دلیل کاهش بهره‌وری انبارهای موجود سرمایه بوده است.

توکلی با اشاره به گزارش تحقیق بانک جهانی می‌افزاید چگونه نسبت معکوسی بین سلامت و وابسته‌سالاری وجود دارد یعنی هر چه وابسته‌سالاری باشد فساد در سیستم بیشتر است. توکلی در آن زمان یکی از اعضای شورای عالی پول و اعتبار را به‌عنوان شاهد مثال آورده است که چگونه در مدت کوتاهی از سایپایدک خارج و توسط جریان موسوم به انحرافی مدیرعامل بانک توسعه صادرات شده است. توکلی در آن مورد حمایت شخص مشایی و احمدی‌نژاد از افراد مسئله‌دار و نالایق را مطرح کرده است که چگونه سیستم به‌طور



را در جیب خود دارد ولی از آن فقط برای تسویه حساب‌های سیاسی استفاده می‌کرد و این فهرست هیچ‌گاه علنی نشد. او حتی درباره عملکرد مالی اطرافیان خود پاسخگو نبود و آن را خط قرمز خود تلقی می‌کرد. اصرار بر ماندن سعید مرتضوی در تأمین اجتماعی حتی به بهای از دست دادن وزیر کار موردی بود که زاکانی نایب‌رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس می‌گوید بیش از آنکه برخورد با مفسدان اقتصادی مدنظر احمدی‌نژاد باشد. در پی اغراض سیاسی و تسویه حساب با جریان‌های سیاسی بود. اصرار بر ابقای مرتضوی در جریان استیضاح وزیر کار در کابینه احمدی‌نژاد مورد اعتراض احمد توکلی قرار گرفت چرا که وی بدون داشتن تجربه و تخصص و خلاف قانون و متهم بودن او از جمله معاونت در قتل دانشجویان بی‌گناه و متهم در پرونده جنایات کهریزک باید سکان‌دار بزرگترین و ثروتمندترین نهاد اجتماعی و اقتصادی کشور باشد.

احمدی‌نژاد در سفر به قم و روزهای پایانی دولت خود باز هم تأکید کرد که ریشه برخوردها و فساد اقتصادی در ارائه بی‌ضابطه مجوزها، انحصارات و گمرکات است و اشاره کرد برخی گروه‌ها آن قدر قدرتمندند که در مراجع قانون‌گذاری هم این امور را به سمت خود سوق می‌دهند و افزود باید دانه به دانه این دست‌ها را قطع و با آن مبارزه کرد و یادآور شد مبارزه اقتصادی در صحنه‌ای است که رقم‌های میلیاردی جا‌جا می‌شود و در جریان حاکم کردن عدالت با برخی شبکه‌های داخلی درگیر هستیم. او به گزارشی اشاره کرد که در روزهای اول کار دولت نهم مبنی بر سوءاستفاده برخی اشخاص از منابع پولی و مالی کشور تهیه کرده و گفت آن گزارش درست از آب درآمد اما هیچ‌گاه فهرست دانه درشت‌ها را افشا نکرد. احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ در مجلس اعلام کرد فهرست بلندی از نام کسانی که به بیت‌المال دست‌درازی کرده‌اند در جیب کش موجود است و گفت می‌خواسته به این فهرست اشاره کند ولی با توصیه دوستان شفیق خود از این کار صرف‌نظر کرده است. او در شرایطی با اطمینان خود را پاک‌ترین دولت تاریخ خواند که فضای اقتصادی کشور در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ تکان‌های شدید فساد اقتصادی را تجربه کرد. احمدی‌نژاد که بارها از وجود مافیای اقتصادی انتقاد کرده بود و وعده برخورد قاطع با آن را در مرحله دوم انتخاب خود داده بود، در نشست خبری در برابر سؤالی چندجانبه در مورد مبارزه با مفاسد اقتصادی با وجود وعده آن پس از افشای بزرگترین پرونده اختلاس سه هزار میلیاردی در دوران وی که قوه قضاییه را تهدید کرده بود به طوری که کابینه و اطرافیان خط قرمز هستند و اجازه رسیدگی به اتهامات آنها را نداده و گفته بود که پاک‌ترین دولت پس از انقلاب است، به جای پاسخ به آن خبرنگار، او را متهم به خواندن بیانیه‌ای سیاسی کرد. احمدی‌نژاد

ناقص قانون توسط رئیس‌جمهور یا وزیر یا مسئولان دستگاه‌های زیرمجموعه آنان را اعلام کنند موضوع بلافاصله از طریق هیئت‌رئیس به رسیدگی می‌رسد. کمیسیون حداکثر در مدت ۱۰ روز موضوع را رسیدگی و در صورت وارد بودن با اظهار نظر صریح گزارش خود را از طریق هیئت‌رئیس به مجلس ارائه می‌دهد. چنانچه نظر مجلس بر تأیید گزارش باشد موضوع برای رسیدگی به قوه قضاییه ارسال و خارج از نوبت رسیدگی می‌شود و در مورد وزیران یا رئیس‌جمهور می‌تواند طرح استیضاح آنان در دستور کار قرار بگیرد. در آن زمان سایت الف نیز در مقاله‌ای فساد روی داده در سیستم بانکی را براندازی نرم و آن را مقدم‌های بر براندازی سخت توصیف کرد و نوشت: در براندازی نرم وجهه و مشروعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سیستم حاکم در نظر افکار عمومی سلب می‌شود و افزود با در نظر گرفتن افکار عمومی، ابقای وزیر اقتصاد جز تلاش آگاهانه برای براندازی نرم ثمره دیگری ندارد.

به یاد داریم محمود احمدی‌نژاد رئیس دولت نهم و دهم از سال ۸۴ تا ۹۲ بارها و بارها از مقابله با فساد اقتصادی سخن گفت. در سال ۱۳۸۴ به وضوح بیان کرد که دولت بارانت خواری، ارتشا، فساد مالی و اخلاقی مبارزه خواهد کرد. او همچنین گفت نباید فقط سه درصد افراد، ۶۰ درصد تسهیلات بانکی را در اختیار بگیرند و در مورد تخلفات اداری شخصاً عهددار پیگیری آن شد، در مقاطع مختلف مفسدان اقتصادی را با عنوان زالوهای که اموال و منافع عمومی را بلعیده و با پول‌های کلان در نظام اقتصادی کشور اختلال کرده‌اند نام برد و تعداد آنان را یک‌بار ۲۵۰ نفر و یک‌بار ۳۱۲ اسم با موضوع مطرح کرد. احمدی‌نژاد در دو دوره تبلیغات انتخاباتی خود، مبارزه با مفاسد اقتصادی را اصلی‌ترین شعار خود برگزید و همه دولت‌های پیشین را به فساد و ناکارآمدی متهم کرد و بارها تأکید کرد که فهرست مفسدان اقتصادی

طبیعی مستعد فساد می‌شود و احمدی‌نژاد دور افرادی در دولت را یک خط قرمز می‌کشد و نمی‌گذارد قوه قضاییه وظیفه خود را انجام دهد. به گفته توکلی زمانی که دولت (نهم و دهم) برای نزدیکان خود خط قرمز قائل می‌شود که قوه قضاییه به مسائل آنها رسیدگی نکند مسلم است که افراد فاسد و به اصطلاح زرننگ و رند علامت مثبت می‌گیرند و احساس امنیت می‌کنند و دست به این جنایت‌های غیرقابل تصور می‌زنند. این نماینده مجلس در مورد اینکه برخی جریان موسوم به جریان انحرافی را در اختلاس سه هزار میلیاردی دخیل می‌دانند می‌گوید مسئولان دولتی و رئیس بانک مرکزی می‌گویند علم غیب نداشته‌اند، اینکه روشن است اما نظام بازرسی را برای کشف غیب می‌گذارند، به علاوه با اینکه بانک مرکزی مطلع است که اختلاسی در پرداختی‌های این فرد وجود دارد اما باز به او مجوز بانک می‌دهند.

احمد توکلی وجود اختلاس سه هزار میلیارد تومانی طی سال‌های ۸۹ و ۹۰ را نشانگر بیماری وحشتناک فساد در سیستم بانکی و دستگاه‌های اداری خوانده بود. به دنبال واگذاری مسئولیت رسیدگی به رسوایی سوءاستفاده مالی بزرگ بانکی به کمیسیون اصل ۹۰ مجلس، ۱۱ نفر از نمایندگان مجلس در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۹۰ از رئیس و هیئت‌رئیس مجلس درخواست کردند در این مورد ماده ۲۳۳ آیین‌نامه درباره احمدی‌نژاد، رئیس بانک مرکزی و مسئولان دولتی مرتبط با این پرونده اعمال شود. این نمایندگان در نامه خود به احتمال زدوبندهای کثیف بین صاحبان قدرت و ثروت اشاره کرده و خواهان بررسی بی‌طرفانه و دقیق این فاجعه و کشف عوامل تعیین‌کننده در پیدایش آن شدند تا ارائه گزارش نتایج به مردم از ابعاد بی‌اعتمادی آنان به نظام بانکی و اداری کشور بکاهد.

ماده ۲۳۳ آیین‌نامه داخلی مجلس به این قرار است که هرگاه حداقل ۱۰ نفر از نمایندگان یا هریک از کمیسیون‌ها، عدم رعایت شئون و نقض یا استتکاف از اجزای قانون یا اجرای

بوده است. عضو کمیسیون انرژی مجلس نیز اظهار داشت سندی که زنجانی مبنی بر پرداخت بدهی خود به وزارت نفت به کمیسیون اصل ۹۰ ارائه کرده طبق بررسی‌های انجام شده جعلی از آب درآمده است. طبق گواهی از بانک مرکزی تاجیکستان زنجانی تمام بدهی خود به دولت ایران را در این کشور به حساب بانک مرکزی ایران واریز کرده است. حال آنکه بانک مرکزی تاجیکستان نیز واریز هرگونه وجهی به حساب بانک مرکزی ایران را تأیید نکرده است. یادآوری می‌شود که نام زنجانی در جزئیات گزارش تفریغ بودجه ۹۱ نیز به ثبت رسیده است. دیوان محاسبات کشور با بررسی حساب‌ها و اسناد مربوط به دستگاه‌های دولتی این گزارش را تهیه می‌کند که در آن نحوه و میزان هزینه سازمان‌ها، پروژه‌ها و پیشرفت آنها براساس لایحه بودجه مشخص است.



در این گزارش آمده که شرکت ملی نفت ایران از طریق یکی از شرکت‌های زیرمجموعه خود اقدام به فروش چند محموله نفت خام و میعانات گازی به ارزش یک میلیارد و چهار میلیون و ۶۰۹ هزار و ۱۶۷ دلار با سررسید پیش از دی ماه ۹۱ می‌کند اما شرکت یادشده در تاریخ سررسید بهای نفت خام را به دلیل تحریم شرکت خریدار وصول نمی‌کند. حرف‌های ضد و نقیض زنجانی از جمله واریز پول فروش نفت در بانک تاجیکستان توسط مقام‌های مسئول تکذیب شده است.

گفته می‌شود شاخص فساد در ایران ارتباط زیادی با میزان درآمد دولت به‌ویژه درآمد حاصل از فروش نفت دارد. سازمان شفافیت بین‌الملل هر ساله شاخص فساد را در کشورهای تبه‌بندی می‌کند که بازتاب‌دهنده میزان فساد در آن کشورهاست. شاخص فساد براساس داده‌های میدانی در زمینه مفاسد اقتصادی، اختلاس، رشوه‌گیری و رشوه‌پذیری دستگاه‌ها، رانت‌جویی، فساد مقام‌های دولتی ارزیابی می‌شود. این شاخص در ابتدای دوره دولت نهم (سال ۲۰۰۵ میلادی) برابر

مشاهده شده است. وی گفت ریشه پیدایش زنجانی‌ها را باید در جای دیگر جست‌وجو کرد و یادآور شد ریشه در ساختار اقتصاد دولتی، شفاف نبودن بسیاری از مقررات و عدم حمایت از تولیدکنندگان واقعی است. فولادگر می‌گوید این افراد خود را به سیستم دولتی وصل می‌کنند تا با استفاده از ابزارهای قدرت به ثروت برسند و تا وقتی سیستم اقتصادی و قوانین شفاف نشود و مسیر برای افرادی که از کارهای غیرتولیدی با رانت‌خواری به ثروت می‌رسند مسدود نشود، تولد افراد این چنینی ادامه خواهد داشت.

حسن روحانی رئیس‌جمهور در هفتم دی‌ماه به معاون خود دستور داد تا اقدام‌های لازم برای شناسایی و مجازات کسانی که با تبانی و سوءاستفاده از امتیازات خاص زمینه ویژه‌خواری و درآمدهای غیرموجه را فراهم کرده‌اند در اولویت کار قرار گیرد.

رئیس‌جمهور در پیام خود یادآور شد ضروری است موارد سوءاستفاده از شرایط تحریم مورد رسیدگی قرار گیرد. روحانی در ضرورت این حرکت، آورده است از آنجا که مبارزه با مفاسد اقتصادی، لازمه پیشرفت و عدالت است، دولت تدبیر و امید برای خروج اقتصاد کشور از رکود و ایجاد رونق اقتصادی تأمین امنیت برای فعالیت سالم اقتصادی را در اولویت کار خود قرار داده است. به این ترتیب روحانی خواستار برخورد با رانت‌خواری شد که در اثر تحریم‌ها یا در واقع تلاش برای دورزدن تحریم‌ها به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند.

زنجانی که خود گفته بود پرونده‌هایش در خصوص موضوع نفت و تأمین اجتماعی و بررسی پولشویی ثروت او و ریزش ملک ایران زمین، در حال بررسی است، سرانجام بازداشت و روانه اوین شد.

سخنگوی قوه قضاییه از بازداشت وی خبر داد. گفته می‌شود پرونده بدهی هنگفت زنجانی به وزارت نفت با ادعای تحریم و جعل گواهی بانک مرکزی تاجیکستان دلیل بازداشت وی

در سال ۱۳۸۴ گفت تا پای جان در راه مبارزه با مفاسد اقتصادی خواهد رفت ولی در سال ۱۳۹۱ اعلام کرد فساد اقتصادی چه ربطی به دولت دارد. کارشناسان معتقدند دولت نهم و دهم با برخورد‌های قانون‌گريزانه و برنامه‌گريزانه در تخصیص دلارهای نفتی، امکان شکل‌گیری فساد سیستماتیک را در ایران فراهم کرده است. حال با گزارش تحقیق و تفحص از سازمان تأمین اجتماعی، نام بابک زنجانی که پیش از این در رسانه‌ها با عنوان ب. م مطرح بود علنی شده است. موضوع فروش ۱۷ شرکت شستا (شرکت‌های سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی) به زنجانی و چک دو میلیون یورویی تضمینی تأمین اجتماعی به وی از آن‌رو خبرساز شد که بنابر ادعای بابک زنجانی، او چک‌های تضمینی را در ازای بدهی خود به وزارت نفت داده است زیرا حساب او در بانک مالزی مشمول تحریم‌ها شده است. البته از سوی سعید مرتضوی اعلام شده که شرکتی به زنجانی واگذار نشده است اما وزارت نفت با اعلام بدهی ۲۷۰۰ میلیون دلاری زنجانی از شاکیان عمده اوست. زنجانی که زمانی خود را کارآفرین و در وقت دیگر خود را بسیجی اقتصادی می‌نامید در ۱۴ دی‌ماه تیر بیشتر روزنامه‌ها شد که به دستگیری او اختصاص داشت. رد پای زنجانی در فساد مالی ترکیه و دستگیری رضا ضراب هم وجود دارد. ضراب به اتهام پولشویی ۸۷ میلیارد یورویی و انتقال غیرقانونی حدود ۳۵ میلیارد یورو پول و طلا دستگیر شده است. رسانه‌های ترکیه تحقیقات در مورد ضراب را از سال گذشته می‌دانند که شش و نیم میلیارد دلار پول حاصل از فروش گاز ایران به طلا تبدیل شده و در پی اعتراض دولت آمریکا یکی از محموله‌ها در راه ایران توقیف شده بود.

زنجانی نامه ۱۲ نماینده‌ای که خواستار برخورد با پرونده فساد مالی او شده بودند را بی‌پاسخ نگذاشت. وی با اعتماد به نفس اظهار شرمندگی کرده بود از اینکه زحمات او به جرثومه فساد تبدیل شده است و گفته بود تمام زندگی و آبرو و زحماتش را برای آبادی کشور و خط ولایت به کار برده است و به نمایندگان گوشزد کرده بود که قضاوت سالمی نکرده‌اند و ادعا کرده بود که اگر مدارک و دلیل را می‌دیدند به‌جای جرثومه، او را قهرمان خطاب می‌کردند. او که خود را سرباز جسور ولایت می‌نامد معتقد است دستگاه‌های نظارتی فعالند و بعید است فردی در این حجم کاری فساد کند.

اکبر ترکان می‌گوید در این ماجرا باید به دنبال افرادی بود که پشت سر وی بوده‌اند و موجب رشد چنین افرادی شده‌اند، باید پرسید چه شرایطی برای او آماده شد و چه کسانی اجازه رشد او را داده‌اند.

فولادگر نماینده اصفهان در این مورد معتقد است تولد این افراد محدود به دوره خاصی نیست بلکه در همه دولت‌ها به نحوی این جریان

۲/۹ بوده و در چهار سال بعد از آن به ۱/۸ کاهش یافته به طوری که از بین ۱۷۸ کشور مقام یکصد و شصت و هشتمین را پیدا کرده است و این در حالی است که در سومین سال دوره دوم دولت اصلاحات در رتبه ۷۸ قرار داشته است. در دوره احمدی‌نژاد برخلاف شعارهایی که در مبارزه با مفاسد اقتصادی می‌داد، سال به سال بر میزان فساد کشور افزوده شده است، به گونه‌ای که شاهد افشای فساد در نظام بانکی کشور با رقم نجومی سه میلیارد دلاری بودیم. در هشت سال دولت نهم و دهم و با افزایش درآمد نفت، ایران از نظر فساد اقتصادی به انتهای جدول رده‌بندی جهانی رسید. به طوری که پورمحمدی رئیس سابق سازمان بازرسی کشور گفته است اگر سالم‌ترین مدیران و سوپرمن‌ها هم وارد این سیستم دیوانسالاری قدیمی شوند باز هم در مبارزه با فساد ناکام خواهیم ماند. پس از آنکه نمایندگان فساد فراگیر

در کشور را مطرح کردند همایشی با عنوان ارتقای سلامت در نظام اداری تشکیل شد. در این همایش رئیس قوه قضاییه به یک رده پنهان از فساد اشاره کرد. آملی لاریجانی افزود مقصود از رده‌های پنهان این است که یک اختاپوس ارتباطی وجود دارد که با بده‌بستان‌هایی که دارند توانایی این را داشته‌اند که حتی در دستگاه قضایی مشکلاتشان را حل کنند.

لازم به ذکر است ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی به ریاست محمدرضا رحیمی ابتدای دولت نهم برگزار می‌شد، رحیمی گفته بود این ستاد می‌تواند با تبعیت از فرمان هشت‌ماده‌ای رهبری، در مقابل دست‌اندازان بیت‌المال ایستادگی کند. با وجودی که فرمان هشت‌ماده‌ای می‌توانست نقشه راه این ستاد باشد اما جلسات آن به تعطیلی انجامید. مقام رهبری در اردیبهشت

۱۳۸۰ در پیام معروف به پیام هشت‌ماده‌ای به مسئولان در قوای سه‌گانه هشدار داده بودند که تسامح در مبارزه با فساد همدستی با فاسدان است و اعتماد عمومی به دستگاه‌های دولتی و قضایی در گرو آن است که این دستگاه‌ها در برخورد با مجرم و متخلف از خود تزلزل نشان ندهند. هر اندازه شاخص‌های فسادپذیری در جامعه بالا رود امکان کسب و کار سالم نیز سخت می‌شود و با دشواری راه برای فعالان اقتصادی رشد اقتصادی نیز کاهش می‌یابد. در نتیجه فعالیت اقتصادی محدود به قشری خاص شده و به گسترش فقر و فساد و تبعیض و شکاف طبقاتی می‌انجامد. نرخ رشد اقتصادی به منفی ۵/۴ و نرخ تورم ۳۱/۵ درصد و نرخ بیکاری ۱۲/۳ درصد در پایان سال ۱۳۹۱ نشان‌دهنده فساد دامنگیر در نهادهای حکومتی به مثابه یک بیماری سرطانی است که

بدون کار کارشناسی اصلاح‌پذیر نخواهد بود. پس از دستور رئیس‌جمهور مبنی بر برخورد با ویژه‌خواران و دستگیری زنجانی موجب شد تا پیرامون مسئله فساد اظهارنظرهای زیادی صورت گیرد. برخی برخورد قاطع با پرونده‌های فساد را به منظور بازدارندگی پیشنهاد کردند و عده‌ای دیگر معتقدند بدون اصلاحات ساختاری و قانونی به منظور برخورد با فساد سیستماتیک برخورد با پرونده‌های فساد افراد کافی نبوده چنانچه علی‌رغم آنکه دولت‌های پیشین خواستار برخورد با فساد اقتصادی بوده‌اند همچنان شاهد افشای پرونده‌های فساد بوده‌ایم. از جمله رئیس مجلس، علی لاریجانی منشأ فساد را در سیاست‌های یک شبه و غیرشفاف اقتصادی دانست. لاریجانی گفت برخی حتی زبانی هم نمی‌گویند که قانون‌گرا هستند، این افراد به درد کاری نمی‌خورند، وی افزود ما



بابک زنجانی، مسکو

کرده است اما طنز جریان در این است که زنجانی خود ایران را هم دور زده است، چرا که نفت را فروخته و پولش را به خزانه بانکر دانه است. زنجانی که اکنون در زمرة ثروتمندترین افراد جهان قرار گرفته و می‌گوید ۱۳/۵ میلیارد دلار ثروت دارد ادعا می‌کند که از زمان سربازی‌اش در بانک مرکزی این ثروت را کسب کرده است. افکار عمومی می‌پرسد آیا بدون حمایت‌های ویژه می‌توان به این حجم از ثروت دست یازید! ضمن آنکه دستگیری او اقدامی به‌جا تلقی می‌شود، انتظار می‌رود این حرکت با دستگیری عوامل پشت‌پرده داستان بابک زنجانی تکمیل شود.

علی ربیعی وزیر تعاون و کار و رفاه اجتماعی در کتاب زنده‌باد فساد که با بیانی اعتراضی نسبت به روندها و حاصل تحقیقاتی در سطح ملی است به تحلیل مسئله فساد پرداخته است. ربیعی می‌گوید فساد دو نوع است و آن را به فساد یقه‌سفیدها و فساد یقه‌آبی‌ها تقسیم می‌کند و می‌افزاید فساد یقه‌سفیدها در میان نخبگان حکومتی و دیران اجرایی است اما فساد سطح دوم در میان بدنه حجیم دولت و عمدتاً از سرمنشأ زندگی در میان مردم است. ربیعی اظهار تأسف می‌کند از اینکه نه در سطح دانشگاهی و آکادمیک و نه در سطح حاکمیتی مرکز مطالعاتی خاصی وجود ندارد در شرایطی که فساد یک مسئله اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و حتی امنیتی در کشور است، فقط مطالعات پراکنده‌ای وجود دارد، گویی فساد خط قرمز مطالعاتی شده و حتی اختصاص پایان‌نامه دانشجویان با این موضوع حساسیت برانگیز شده و از تحقیقات ممانعت می‌شود.

ربیعی در دسته‌بندی اقسام فساد، جامعه ایران را در مرحله آسیب‌پذیر رو به مزمن توصیف کرده یعنی مردم در شرایطی از زندگی قرار می‌گیرند که برای انجام کارها نیاز به انجام فساد دارند و مهمترین عامل گسترش فساد دولت بزرگ است. ربیعی عوامل مختلفی را برای مبارزه با فساد ذکر کرده از جمله نبود یک نظام جامع و شفاف و عادلانه و همه‌فهم، نبود سازوکارهای کنترلی، عدم حضور نهادهای میانجی به‌عنوان ناظران و تصمیم‌سازان و در این مورد می‌گوید اساساً کشورهای در حال گذار با فسادهای پیچیده و رو به گسترش روبرو می‌شوند. در کشورهای رو به توسعه گردش پول بیشتر می‌شود و همین گردش پول فساد مالی و اداری را بیشتر می‌کند. وی راهکارهایی را برای کنترل فساد پیشنهاد می‌کند که از جمله آنان نقد رفتارهای کارگزاران دولتی است. وی می‌افزاید وظیفه مردم فقط رأی دادن نیست بلکه بعد از رأی دادن حتی نظارت باید داشته باشند.

از سوی دیگر فرهنگ سازی شود و فساد به ضد ارزش تبدیل شود. ربیعی خود قصد داشته یک نهاد مدنی غیر دولتی با عنوان دیده بان فساد تشکیل دهد. هدف او کشاندن موضوع فساد به دانشگاه‌ها و تولید نظریه بوده است تا موضوع مبارزه با فساد مبنای علمی پیدا کند. او مهمترین اقدام را کوچک کردن دولت می‌داند و آن در حالی است که نهادهای واسطه اجتماعی ایجاد شوند، بخش خصوصی صنعتی گسترده شود. ربیعی طبقه متوسط صنعتی را راه نجات ایران از فساد می‌داند که در این صورت فساد با مکانیزم خود تنظیمی کنترل می‌شود.

هاشمی رفسنجانی در مورد دستور روحانی می‌گوید با آنکه اطلاعات جامعی از جریان ندارد اما وقتی از دور نگاه می‌کند فسادهای زیادی در سال‌های اخیر اتفاق افتاده است که برخی علنی شده و بعضی هم هنوز سرّی است و رو نمی‌شود. هاشمی رفسنجانی در مورد فساد زنجانی می‌گوید اینها می‌خواستند مخفی کاری کنند و نمی‌شد علنی کنند و آن طرف هم حاضر نبودند علنی باشند و در داخل مصلحت نبود، از افرادی استفاده می‌کردند که غیر دولتی باشند و در آنها انسان‌های ناشایسته‌ای هم وارد شدند و می‌افزاید فروش نفت و انتقال پول، موارد حساس فنی بوده و اگر درست مدیریت می‌شد شاید این اتفاق‌ها نمی‌افتاد.

در مورد دستور ویژه رئیس‌جمهور و به پیرو آن ابلاغ بخشنامه به وزارتخانه‌ها و مؤسسه‌ها و سازمان‌های دولتی و نهادها مبنی بر تهیه گزارش از تخلفات صورت گرفته به منظور شناسایی و مجازات ویژه خواران و صاحبان درآمدهای غیرموجه، برخی معتقدند نمی‌توان با بخشنامه صادر کردن با فساد اقتصادی مقابله کرد. پژویان در این مورد می‌گوید فساد اقتصادی مسئله‌ای نیست که با پیگیری شخصی رئیس‌جمهور بتوان به آن امیدوار بود. این اقتصاددان مشکل اصلی را در قوانینی می‌داند که اجازه می‌دهند فساد مالی به وجود آید و می‌افزاید زمانی که امضای یک فرد آن قدر ارزش دارد که می‌تواند رانت‌ها را در دولت توزیع کند زمینه برای فساد فراهم است. وی بازنگاری در قوانین و تصمیم‌گیری‌های قانونی را در احتمال کاهش بروز فساد مؤثر می‌داند. پژویان به قانون مالیات بر درآمد اشاره می‌کند که به منظور شفاف کردن درآمدها و هزینه‌ها بود ولی این قانون در سال ۱۳۸۰ کنار گذاشته شده است.

صفایی فراهانی در اظهار نظری، اقدام‌های پوپولیستی هشت سال گذشته را حاکی از فقدان مدیریت می‌داند به طوری که مسئولان قبلی تنها تحریم‌ها را دور زدند بلکه خود مردم را دور زدند. وی که بحران اقتصادی کنونی را شدیدتر از بحران اقتصادی در زمان جنگ ارزیابی کرده است معتقد است اگر دولت می‌خواهد از این بحران عبور کند باید با توجه به پشتوانه ۱۸ میلیون رأیی که دارد واقعیت‌ها را با مردم در

میان بگذارد. وی می‌افزاید: برای فاصله گرفتن از اقتصاد دولتی و شبه‌دولتی باید بین تمام ارکان نظام اتفاق نظر باشد و می‌گوید سهم بخش‌های غیردولتی در اقتصاد بیش از دولت شده است آنها می‌توانند هر زمان اراده نمایند نظرات خود را به دولت تحمیل کنند. ریشه فساد از همین جا شروع می‌شود. پدیده‌ای که در اقتصاد ایران روزگاری به‌عنوان بازوی دولت و یک نهال کوچک بود امروز در اقتصاد ایران به یک جنگل بزرگ تبدیل شده که بر تمامی اقتصاد ایران سایه انداخته و مقابله با آن فقط کار دولت نیست بلکه همکاری همه ارگان‌ها را می‌طلبد.

همچنین کتابی با عنوان «سرطان اجتماعی فساد» تألیف دکتر رفیع‌پور به نقد برخوردهای شخص‌محور با موضوع فساد پرداخته است. در این کتاب گام نخست در مبارزه با فساد مالی نظام‌مند، شفاف کردن فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و نحوه تخصیص درآمدهای نفتی، ذکر شده است. همچنین نحوه توزیع اعتبارات بانکی و شیوه سیاست‌گذاری در حوزه واردات و صادرات، نظارت بر گمرکات و مناقصه‌های دولتی از راهکارهای دیگری است که کتاب به آن پرداخته است.

به گفته تحلیلگران برخوردهای قانون‌گریزانه و برنامه‌گریزانه دولت سابق در تخصیص دلارهای نفتی، در این راستا نقش پررنگی داشته و دولت نهم و دهم امکان شکل‌گیری یک فساد سیستماتیک را در ایران فراهم کرده است. فرشاد مؤمنی اقتصاددان می‌گوید در اقتصادهای رانتی نسبت به افراد حساسیت بیشتری وجود دارد تا ساختار نهادی بستر ساز برای افراد فاسد. به گفته وی این گونه برخورد کردن از گسترش فساد جلوگیری نمی‌کند. زیرا به دلیل نهادینه شدن فساد، سیستم اقتصادی به وجود آمده در سال‌های گذشته مستعد باز تولید این افراد است.

مؤمنی یکی از اقدام‌های لازم به منظور مبارزه با فساد را ایجاد مطبوعات آزاد می‌داند به این معنا که اجازه ایجاد و رشد نهادهای مدنی داده شود، در سایه رشد آزادی‌های مدنی شاهد کاهش فساد خواهیم بود. این اقتصاددان هم برنامه جامع برای برخورد با رانت‌خواری را در شیوه تخصیص درآمدهای نفتی و توزیع اعتبارات بانکی و زیر ذره‌بین قراردادن گمرکات و نظارت بیشتر بر مناقصه‌های دولتی می‌داند.

پس از دستگیری زنجانی اطلاعیه‌ای از سوی روابط عمومی شرکت هلدینگ سورینت صادر شد. در این اعلامیه آمده تا چندی پیش خیلی به زنجانی افتخار می‌کردیم به خاطر اینکه در روزهای سخت تحریم که اقتصاد در حال فلج شدن بود به داد مسئولان رسید و تحریم‌ها را دور زد تا دلار وارد کشور شود و تورمی که مسئولان را مستأصل کرده و خشم مردم را برانگیخته بود تا حدی مهار کند اما اعلام دستگیری‌اش جو مسمومی را به وجود آورد که چرا سرمایه‌داری که به دلیل کمک کردن به

اقتصاد کشور و دورزدن تحریم‌ها از سوی غرب تحریم شد اکنون در داخل این قدر مورد هجمه قرار گرفته است.

برخی نمایندگان می‌گویند ایجاد شبکه مافیایی برای جابه‌جا کردن سرمایه‌های ملی راه‌حل مناسبی نیست چرا که به سرعت از سوی سازمان‌های نظارتی و سرویس‌های غربی شناسایی و مورد تحریم قرار گرفته است و در این رهگذر در واقع اموال ملت ایران بلوکه شده و بخشی از سرمایه ملی به یغما رفته است و در

دستار این واسطه‌ها حیف و میل شده است. در گزارش تحقیق و تفحص از سازمان تأمین اجتماعی نشان داده شد که چگونه بنیادهای خیریه محلی امن برای برخی پولشویی‌ها شده است. بنابراین توصیه می‌کنند فعالیت‌های اقتصادی تعریف شود زیرا استفاده از رانت قدرت برای کسب ثروت توسط اطرافیان و فامیل مقام‌ها اصل نظام را خدشه‌دار می‌کند.

از سوی دیگر امور خیریه به سازمان‌های مردم‌نهاد واگذار شود و لزومی ندارد مقام‌های کشوری واسطه‌ای برای امور خیریه مستمندان قرار گیرند.

روح‌الله بیگی نایب‌رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس در این مورد گفت دولتی در مبارزه با مفسدان اقتصادی موفق است که دست پاک بوده و در میان تیم کاری‌اش نیروهای باج‌گیر و باج‌ده وجود نداشته باشد. نماینده دیگری می‌گوید با

انحلال شوراهای عالی و سازمان مدیریت در دولت قبلی عملاً اهم‌های نظارتی داخل دولت سست شد. در حال حاضر بیش از ۲۴ سازمان نظارتی وجود دارد و شاهد موازی‌کاری‌هایی در این زمینه هستیم، اگر نیروی مولد هم بخواهد کاری انجام دهد به دلیل نهادهای بی‌شمار در این حوزه شاهد سردرگمی و یا در نهایت انصراف او خواهیم بود. وجود سازمان‌های عریض و طویل نظارتی به دلیل ساختار بوروکراتیک آنها از کارآمدی در این خصوص برخوردار نیست بنابراین ضروری است با تقویت فضای دموکراتیک امکان نظارت و نقد نهادهای مدنی و رسانه‌ای مستقل فراهم شود البته ورود غیرعلمی و هیجانی هم به این موضوع، فساد ویژه‌خواری را حل نخواهد کرد. از سوی دیگر تغییرات

پایه مدیران و کنار گذاشتن مدیران باسابقه و به کار گرفتن مدیرانی بدون تخصص بستری برای فساد را فراهم کرده است. در شرایط کنونی اگر دولت به دنبال شناسایی و پیگیری مفسدان اقتصادی باشد شاید بتوان آن را عملی ناممکن دانست. اقتصاددانان اولین اولویت دولت را اصلاح مقررات و قوانین و شفاف‌سازی اقتصادی می‌دانند. برای نمونه انحصار را فسادآفرین می‌دانند که موجب به وجود آمدن رانت برای عده‌ای می‌شود. انحصار موجب هرج‌ومرج بازار و انحطاط سرمایه‌ها می‌شود. دولت برای مبارزه با فساد به این ریشه‌ها توجه کند و با تصویب قوانین و نظارت بر رفتارهای اقتصادی مانع به وجود آمدن

انحصار شود و هر جا انحصاری از پیش وجود دارد شناسایی و از سرچشمه قطع کند. با توجه به عدم رقابت در بازار و در نبود شفافیت اقتصادی، شناسایی مفسدان راه به جایی نخواهد برد.

سعید لیلاز، در تحلیل ریشه‌های فساد معتقد است هر گونه برخورد با فساد بدون یک حرکت ریشه‌ای در اقتصاد غیر ممکن است و در مرحله اول باید به سمت کوچک کردن دولت و آزادسازی اقتصاد پیش رفت و در جهت کاهش تصدی‌گری و دخالت دولت در اقتصاد حرکت کرد. البته حضور مردم به عنوان چشم بیدار و آگاه مانعی برای بروز فساد خواهد بود و از آن مهمتر اینکه باید از برخورد سیاسی و جناحی پرهیز کرد. لیلاز می‌افزاید هر گاه محیط امنی برای رشد میکروب فساد ایجاد شود اصلاح طلبی یا محافظه کاری مفهومی ندارد هر گروه ممکن است به آن گرفتار شود.

برخی هم از دستور رئیس‌جمهور چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که بعضی افراد برخوردار از رانت دولتی شعار علیه تحریم‌ها را پوششی برای هدف خود قرار داده و هدفشان این بود که کشور به سمتی پیش رود که تحریم‌های بیشتری شکل بگیرد و در سایه تحریم‌ها، سود واسطه‌گری آنها افزایش یابد. چنانچه فلاح پیشه نماینده سابق مجلس بر این باور است و ماجرای زنجانی و ضراب را گوشه‌ای از ظلمی می‌داند که به ملت ایران در موضوع تحریم‌ها شده است. وی معتقد است باید این افراد که از ناحیه تحریم‌ها به ویژه خواری رسیده‌اند خودشان و لایه‌ها و کانال‌هایشان مشخص شوند تا مشخص شود چه کسانی از کانال تحریم سود می‌برند. تحلیل این نماینده سابق این است که غرب سعی می‌کند ایران را وارد لایه زیرین حوزه اقتصادی کند حوزه‌ای که در آن لایه پولشویی و تروریست‌های مالی است.

فساد اقتصادی را به حق باید در ارتباط با منافع و امنیت ملی فارغ از هر نوع جناح‌بندی و رقابت‌های سیاسی تلقی کرد که در فضای انحصاری و غیررقابتی زمینه‌های آن تسهیل و تسریع می‌شود و برای پیشگیری از آن باید به رانت نهاد دولت یا شبه‌دولتی‌ها و گروه‌های ویژه و به اصطلاح برخی «خصوصیتی» یا «مخصوصی‌سازی‌ها» پایان داد و شرایط را برای رقابت سالم و آزاد همه بخش‌های فعال اقتصادی فراهم کرد.

یک استاد دانشگاه علامه معتقد است با توجه به میزان رتبه شفافیت در ایران که بسیار پایین است اقتصاد ایران به بازنگری اساسی نیاز دارد. وی متذکر می‌شود مناقصه‌ها و مزایده‌ها دست افراد خاص است و در این بخش رانت بزرگی وجود دارد و از این رو بدون توجه به سازمان‌های نظارتی نمی‌توانیم به اهداف خود یعنی شفافیت اقتصادی دست پیدا کنیم و اقتصاددان دیگری می‌گوید برخی از افراد به اطلاعات محرمانه دسترسی دارند و این موضوع آفت بزرگی برای

اقتصاد است. بنابر روایت حمیدرضا حسینی عضو هیئت‌رئیس‌ه نمایندگان اتاق تهران بروز شخصیت‌های اقتصادی چون بابک زنجانی و مانند او در دوره دولت احمدی‌نژاد مشکوک است. به گفته حسینی معمولاً اگر کسی سرمایه میلیاردی داشته باشد از سوی اتاق تهران و ایران شناخته شده است. در دستگاه‌های اجرایی و بانک‌ها در همکاری و مشارکت در بخش خصوصی می‌توانند از اتاق‌های بازرگانی استعلام کنند. حسینی به نقل از سردار قاسمی می‌گوید با وجود آنکه استعلام از نهادهای امنیتی درباره زنجانی نتیجه مثبت داشته است اما وزارت نفت زیر بار همکاری مستقیم با زنجانی نرفته، شرکت نیکو را واسطه کرده تا همکاری با زنجانی آغاز شود. حسینی که در عین حال زنجانی را مهره سوخته یک جریان می‌داند درباره پشت‌پرده آن می‌گوید باید دید چه گروهی از او حمایت کرده و او را وارد نفت کرده‌اند در حالی که هیچ آشنایی با مباحث نفتی نداشته است. از این زاویه وزارت نفت زیر سؤال است حتی اگر استعلام هم کرده باشند، زنجانی توانسته بود در انتقال پول‌ها کارمزدهای کلانی دریافت کند. حسینی به اشتباهاتی از سوی شرکت نفت هم اشاره دارد و می‌افزاید زنجانی در داخل کشور از سوی یک لابی قدرتمند حمایت می‌شده که این جریان بیشتر در بازار ارز با بانک مرکزی همکاری داشته و در زمان تحریم عراق در خرید و فروش نفت عراق از مسیر ایران فعال بوده و ایشان را حمایت می‌کرده است. این عضو هیئت‌رئیس‌ه اتحادیه صادرکنندگان فرآورده‌های نفتی معتقد است زنجانی پیشانی یک جریان است به طوری که دیگران روی او سرمایه‌گذاری کرده‌اند و شاید حاضر شوند او را قربانی کنند. وی وظیفه رسانه‌ها را شناسایی پشت‌پرده ماجرا می‌داند.

برخی هم از دستور

رئیس‌جمهور چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که بعضی افراد برخوردار از رانت دولتی شعار علیه تحریم‌ها را پوششی برای هدف خود قرار داده و هدفشان این بود که کشور به سمتی پیش رود که تحریم‌های بیشتری شکل بگیرد و در سایه تحریم‌ها، سود واسطه‌گری آنها افزایش یابد

دکتر راغفر اقتصاددان درباره دستور رئیس‌جمهور می‌گوید بابک زنجانی فقط یک کارگزار است و نباید فراموش کرد که عوامل اصلی تری وجود دارند که مولد بابک زنجانی هستند. وی ادعا می‌کند هیچ‌گاه نام این عوامل مطرح نمی‌شود و می‌افزاید زنجانی فقط کسی

بوده که منویات برخی را برآورده می‌کرد. این استاد دانشگاه برخورد با امثال زنجانی‌ها را در گرو برخورد با جریانی می‌داند که بابک زنجانی‌ها را به وجود آورده‌اند. وی برخوردهای مقطعی با امثال زنجانی‌ها را به جای برخورد با مفاسد اقتصادی بی‌فایده می‌داند. اما باید در نظر داشت وجود زنجانی‌ها موجب ایجاد اشکال مختلف تبانی و زدوبند در اقتصاد ملی شده است. راغفر برخورد با افراد را کمکی به حل مسئله نمی‌داند و می‌گوید راه حذف فساد اقتصادی در حذف عوامل به وجود آورنده فساد است.

نمایندگان می‌گویند در تحقیق و تفحص از وزارت صنعت، معدن و تجارت ردپای یک نیمچه زنجانی مشاهده شده است. این موضوع از سوی نماینده قم اعلام شده است. امیرآبادی فراهانی گفت وی از واردکنندگان عمده گندم و شکر و دان مرغ است.

نمایندگان در کمیسیون حقوقی می‌گویند آیا مبارزه با این فساد سیستماتیک امکان‌پذیر نیست؟ در کمیسیون اصل ۹۰ مجلس نیز، کمیته ویژه مبارزه با فساد اداری به ریاست حمید رسایی تشکیل شده و انتظار می‌رود نمایندگان به وظیفه قانونی خود در حق اظهار نظر در تمام مسائل کشور جامه عمل بپوشانند. امری که امیرآبادی درباره آن می‌گوید نمایندگان به دلیل امور جاری حوزه‌های خود دچار روزمرگی شده و از وظیفه نظارت خود تا حدودی غافل شده‌اند.

وی دریافت کارت‌های هدیه مرخصی را به نمایندگان به منظور کمک به مستحقین را در این رابطه ارزیابی می‌کند. به همین دلیل است که برخی از نمایندگان تأثیر گذاری سابق را ندارند یا برخی تحت تأثیر افرادی از بیرون مجلس قرار می‌گیرند. از منظر حقوقی کشف مفسدان اقتصادی با توجه به قوانین موجود و نظارت‌های پیگیر عملی است. حقوق‌دانان با نگاه متفاوتی به مسئله بابک زنجانی می‌گویند او امانتداری بوده که خیانت در امانت کرده و اموال امانی را به نام خود کرده است باید دید با بازداشت زنجانی تکلیف اموال چه می‌شود، اموالی که فاقد سند رسمی یا دلیل و مدرک است یا اموالی در خارج از کشور که به نام اوست. با دستگیری او آیا دسترسی به اموال متصرفی او در خارج از کشور امکان‌پذیر است؟ حقوق‌دانان می‌گویند آیا بهتر نبود با پدیده زنجانی به شیوه دیگری برخورد می‌شد و با تحت نظر قراردادن وی تمامی اموال به نام او در خارج از کشور شناسایی و با مدیریت اعمال شده نسبت به انتقال قانونی آنها، آن اموال تحت کنترل درمی‌آمد، چرا که طلبکار زنجانی فقط وزارت نفت نیست و نگهداری او در انفرادی اوین دردی از سرمایه به تاراج رفته ملت را دوا نمی‌کند مگر آنکه بتوان بخشی از حقوق ملت را اعاده کرد و زمینه را برای مبارزه اساسی با فساد سیستماتیک آماده نمود. ■

نقد و ارزیابی پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی



سعید مدنی قهفرخی

مقدمه

انتشار پیش‌نویس سندی با عنوان «منشور حقوق شهروندی» را باید به فال نیک گرفت، نه از آن جهت که این سند، حقوقی بر حقوق کنونی شهروندان ایرانی می‌افزاید، زیرا که خود تصریح کرده درصدد «توسعه» این حقوق نیست. از انتشار این سند باید استقبال کرد، نه به دلیل آنکه سند مذکور حقوق فعلی تصریح‌شده در قوانین و مقررات کشورمان را احصا نکرده، زیرا چنان‌که خواهیم دید سند یادشده برخی از «حقوق» شهروندی مندرج در قوانین و مقررات فعلی را یاد برده است. انتشار پیش‌نویس منشور شایسته‌قدردانی است اما نه به عنوان اقدامی نو و بدیع، چرا که این اقدام مسبوق به سابقه‌ای است که به آن اشاره خواهد شد. انتشار منشور باید رویدادی همسو با خواست برای تغییر محسوب شود و یقیناً نه به واسطه تلاش برای نهادینه کردن حقوق شهروندی از طریق پیش‌بینی ساختار و متناسب با ضمانات اجرایی لازم. با وجود این نگارنده از انتشار این پیش‌نویس استقبال می‌کند و آن را آگاهی‌رو به جلو می‌داند. زیرا این اقدام زمینه مناسبی برای بحث، گفت‌وگو و تبادل افکار درباره یکی از مبرم‌ترین مسائل جامعه مدنی را فراهم آورده است. به‌علاوه روش دولت در ارائه سند نیز واجد اهمیت به‌سزایی است. زیرا دولت با عرضه پیش‌نویس سند و دعوت از عموم مردم برای اظهارنظر درباره آن نشان داده که تمایل دارد در جهت تعمیق مشارکت مردمی و به‌خصوص جامعه مدنی گام به پیش بگذارد. بی‌شک هدف دولت از تدوین چنین سندی از اهمیت برخوردار است. آیا دولت با این اقدام تمایل دارد نشان دهد که هنوز نسبت به وعده‌های انتخاباتی خود مسئولانه اقدام می‌کند؟ آیا دولت در پی آن بوده تا از این طریق جامعه‌مدنی را دعوت به برخورد فعال‌تری با مسائل جامعه ایران کند تا به حمایت

خود از دولت ادامه دهد؟ آیا دولت با ضرورت درک میزان بالای نارضایتی جامعه مدنی از وضع موجود، لازم دانسته به بخشی از این مطالبات پاسخ دهد تا قدری از تنش موجود در زیر پوست جامعه بکاهد؟ پاسخ قاطعی برای این پرسش‌ها وجود ندارد اما هر دیدگاهی در این زمینه که دولت را در ردیف یکی از نگره‌هایی نظیر دولت پاسخگو، دولت فرصت‌طلب و عمل‌گرا و دولت مشارکت‌طلب قرار دهد باز هم از ارزش اقدام انجام‌شده نمی‌کاهد. جامعه ایرانی در شرایط جنبشی قرار دارد. میل به تغییر در همه سطوح و زوایای این جامعه موج می‌زند و باید کور بود تا این گرایش گسترده و عمیق را ندید. آنچه از خرداد ۷۶ و در پی آن خرداد ۸۸ تا امروز شاهد آن هستیم همه سویه واحدی دارند و آن مطالبه تغییر است، قرار گرفتن موانع در چنین وضعیتی به معنای استعداد بالقوه برای وقوع جنبش‌های اجتماعی است. نظام‌های سیاسی در واکنش به چنین شرایطی جز انتخاب یکی از سه راه ۱. عنناد و مقابله، ۲. بی‌تفاوتی و ۳. تغییر، راه دیگری ندارد و وقتی همه یا بخشی از نظام سیاسی گزینه سوم را انتخاب می‌کند اقداماتی را برای گذار جامعه از وضعیت موجود به سمت وضعیت مطلوب برنامه‌ریزی می‌کند تا پاسخ شایسته‌ای به همه یا بخشی از مطالبات برای تغییر دهد. نهادسازی، اصلاح ساختارهای پیشین، لغو یا اصلاح قوانین و مقررات و تدوین و تصویب قوانین جدید و اتخاذ سیاست‌های نو در جهت تغییر، فهرست کوتاهی است از آنچه باید انجام شود تا «گذار دموکراتیک» شکل گرفته و محقق شود. شاید مهمترین ضرورت برای انتشار پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی و قرار گرفتن این اقدام در دستور دولت، همین ویژگی برجسته جامعه ایران در دوره کنونی باشد. در واقع انتظار می‌رود دولت با این اقدام ضمن تأیید خواست و تمایل غالب برای «تغییر» درصدد برآمده تا آن را به «رسمیت» بشناسد. به‌رسمیت شناخته‌شدن خواست برای «تغییر» به معنای آن است که دولت؛ افراد، گروه‌ها یا طیف‌هایی را به‌عنوان نماینده «مطالبه برای تغییر» به رسمیت بشناسد اما همه آنچه گفته شد، یک‌سوی تمایل دولت به جامعه مدنی است. سویه دیگر «باور» و «ذهنیت» جامعه مدنی نسبت به اقدامات دولت است. با

وجود بدگمانی تاریخی ملت نسبت به دولت در ایران، جلب «اعتماد» و «اطمینان» جامعه مدنی نسبت به دولت باید امری بسیار دشوار محسوب شود. اگر از خاتمی پس از پایان دوره هشت ساله ریاست‌جمهوری از اعتمادی به مراتب بیشتر از دوره مسئولیتش در قوه‌مجریه برخوردار است و هنوز دوست و دشمن او را به‌عنوان یکی از محبوب‌ترین شخصیت‌ها و با نفوذترین مراجع جامعه مدنی محسوب می‌کنند، این موقعیت محصول دوره‌ای از اعتمادسازی پیش و پس از دولت اصلاحات و نشان‌دادن وفاداری به جامعه مدنی و مردم است. بنابراین جلب اعتماد جامعه مدنی نسبت به «دولت یازدهم» و در نتیجه تعمیق تعامل دولت - جامعه مدنی مستلزم اقداماتی شایسته، شفاف و جسورانه از سوی دولت کنونی است. آیا پیش‌نویس منشور از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است؟ در این مفاد تلاش خواهد شد به این پرسش پاسخ داده شود.

جامعه ایرانی در شرایط جنبشی قرار دارد. میل به تغییر در همه سطوح و زوایای این جامعه موج می‌زند و باید کور بود تا این گرایش گسترده و عمیق را ندید

شعار دولت روحانی اعتدال است. انتظار می‌رود همان‌طور که این اعتدال در سیاست خارجی نمود و بروز مشخص و قابل مشاهده‌ای دارد، در سیاست داخلی نیز دولت به همین مدار عمل کند، اگرچه هر ناظر منطقی محدودیت‌ها و موانع جدی که در برابر دولت برای اعمال سیاست‌های معتدل در مسائل داخلی وجود دارد را تأیید می‌کند اما واقعیت وجود موانع برای پیشبرد و تغییر در مسائل داخلی نمی‌تواند بهانه‌ای برای انحراف از سیاست‌محوری مورد ادعای دولت یعنی «اعتدال» باشد. آیا پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی در چارچوب رویکردی اعتدالی تدوین شده است؟ در ادامه به این پرسش پاسخ خواهیم داد

و این پیش فرض تدوین کنندگان سند مذکور را که در پی «توسعه یا تضییق حقوق شهروندی» نبوده‌اند ارزیابی می‌کنیم.

۱. شهروند کیست و حقوق شهروندی چه هستند؟

درباره مفهوم شهروند سخن بسیار گفته شده و به همین سبب ارائه یک تعریف واحد مورد اجماع دشوار یا حتی ناممکن است، تا آنجا که «ترنر» یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان در زمینه شهروندی و حقوق شهروندان گفته است: «اتخاذ یک نظریه واحد برای شهروندی ممکن نیست و متناسب است با شرایط متفاوت مدرنیسم». در واقع ترنر به یک اصل پایه اشاره دارد و آن این که بسط یا قبض شهروندی و دایره مشمولیت آن از جهت حقوق و مسئولیت‌ها تا حد زیادی با میزان توسعه یافتگی جوامع ارتباط و پیوند دارد، از این رو متناسب با سطح مدنیت جوامع و وضعیت شاخص‌های توسعه و حقوق بشری مفهوم شهروندی و حقوق منبعث از آن تحدید یا گسترش خواهد یافت. به علاوه در هر جامعه‌ای ابعادی از شهروندی نسبت به دیگر ابعاد برجسته و مورد توجه بیشتر قرار می‌گیرند که این امر نیز تا حدود زیادی بر تعریف و تعبیر دامنه حقوق شهروندی اثرگذار است. برای نمونه در فرانسه مفهوم شهروندی بیشتر به مبنای نحوه رابطه «فرد با شهر» تعریف شده است اما در سنت انگلیسی به فرایندهای مدنیت و منزلت فرد توجه ویژه شده است. از سوی دیگر در سنت آلمانی شهروندی با مفهوم «جامعه‌مدنی» ارتباطی تنگاتنگ داشته و دولت موظف است برای ورود فرد به عرصه عمومی و رقابت در بازار زمینه‌سازی کرده و حمایت به عمل آورد.

شهروندی پدیده‌ای است اجتماعی که با تاریخ، سنن، نهادها و به‌طور کلی عوامل محیطی و زیستی پیوند ناگسستنی دارد و از این رو این زمینه و بستر در تحلیل نهایی، قوام‌بخش و جوهره و ذات شهروندی و هویت شهروند است

بنابراین شهروندی به مثابه یک هویت جمعی محصول زمینه اجتماعی است که در آن متولد شده، «رشد کرده» و بارور شده است. شهروندی پدیده‌ای است اجتماعی که با تاریخ، سنن، نهادها و به‌طور کلی عوامل محیطی و زیستی پیوند ناگسستنی دارد و از این رو این زمینه و بستر در تحلیل نهایی، قوام‌بخش و جوهره و ذات شهروندی و هویت شهروند است. درست

به همین دلیل و با تأکید بر روند تحولات جاری جوامع و وقوع تغییرات اجتماعی گسترده اجتناب‌ناپذیر، تردیدی در فرایند تحول حقوق و مسئولیت‌های فردی به‌سوی شکل‌گیری شهروندی متصور نیست.

صاحب‌نظران مسائلی اجتماعی تلاش کرده‌اند تا در این فرایند، شکل‌گیری پدیده شهروندی و مؤلفه‌های آن را شناسایی کنند. برای نمونه گروهی «منزلت»، «حقوق» و «هویت» را ابعاد به هم پیوسته شهروندی قلمداد کرده‌اند و تأکید دارند برای تحقق شهروند واقعی و فعال علاوه بر اعطای حقوق، به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌ها و تمایزات هویتی و قائل شدن منزلت اجتماعی برای عموم مردم نیز به همان میزان اهمیت دارد. «رتیرو» یکی از صاحب‌نظران در زمینه شهروندی نیز چهار بعد متفاوت را برای شهروندی قائل است: حقوق (Rights)، تکالیف (Duties)، مشارکت (Participation) و هویت (Identity). به اعتقاد وی اعطای حقوق و واگذاری مسئولیت‌ها تنها با زمینه‌سازی برای مشارکت شهروندان و به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌های هویتی به شکل‌گیری «شهروند» می‌انجامد. بر این اساس در تعاریف از شهروندی مؤلفه‌های متفاوتی برجسته و مهم قلمداد می‌شوند که لازم است در تدوین منشوری با عنوان «حقوق شهروندی» به آنها توجه کرد. به اختصار برخی از این تعاریف اشاره می‌شود:

۱-۱- شهروندی به مثابه برخورداری از حقوق

گفته شده شهروند کسی است که اهل یک شهر یا کشور باشد و از حقوق متعلق به آن برخوردار گردد (صبوری افشار، ۱۳۶۹). در این تعریف تابعیت شرط شهروند بودن محسوب شده و پیرو آن اعطای حقوق به تبعه شهروندی.

«وازماروف» شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق برابر در جهت مشارکت اعضای یک اجتماع که از فرصت‌ها و تعهدات قانونی مقرر برخوردارند، تعریف کرده است، در واقع از دیدگاه وی اعطای حقوق به منظور برخورداری شهروند از فرصت‌ها و تعهدات قانونی مقرر، نتایجی از جمله «مشارکت» را به دنبال خواهد داشت. در «فرهنگ جامعه‌شناسی» نیز شهروندی منزلتی تعریف شده که موجبات برخورداری از حقوق قدرت را فراهم می‌کند. (آموکراسی و دیگران، ۱۳۶۷) تلقی از شهروندی به‌مثابه یک منزلت اجتماعی را تقریباً در اغلب رویکردها نسبت به شهروندی ملاحظه می‌کنیم، چنان که ترنر (۱۹۹۴) معتقد است «شهروندی منزلتی اعطاشده به آنهایی است که اعضای کامل یک اجتماع هستند، همه آنهایی که این منزلت را دارا هستند، نسبت به حقوق و وظایفی که این منزلت به آنها بخشیده، برابرند.» در اغلب تعاریف پیوند سرزمینی به‌عنوان شرط لازم برای برخورداری از شهروندی و حقوق آن محسوب شده است

و شاید از همین زاویه دو مفهوم «حقوق بشر» و «حقوق شهروندی» را با وجود تشابهات مفهومی و مصداقی بسیار زیاد، می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد. به این معنا که حقوق بشر به حقوق ذاتی انسان‌ها، مستقل از سرزمین، تابعیت و هر عامل دیگری از جمله جنسیت، قومیت، نژاد، مذهب و... اشاره دارد در حالی که حقوق شهروندی با مفهوم تابعیت، ملیت یا سرزمین پیوند دارد. درست به همین دلیل در اغلب یا همه عناوین اسناد حقوق شهروندی، نام مکانی که افراد وابسته و متناسب به آن از آن حقوق برخوردارند، آمده است، مثل «منشور آفریقای مردمان» یا «اعلامیه حقوق شهروندی فرانسه» یا «منشور شهروندان شیویای ژاپن».

۲-۱- شهروندی به مثابه برخورداری از حقوق و تکالیف

دانشنامه بریتانیکا، شهروندی را موقعیتی حقوقی تعریف کرده که دولت معین می‌کند و بر اساس آن حقوق و مسئولیت‌های برابر به همه شهروندان اختصاص داده می‌شود، یا وجود شهروندان درجه دوم بر مبنای محل تولد، محل اقامت، جنسیت، اعتقاد، رفتارها، نژاد و طبقه، منتفی می‌شود. بر این اساس شهروندی ناظر بر ارتباط افراد و دولت است که طی آن از سوی فرد متعهد به وفاداری نسبت به دولت از طرف دیگر مستحق حمایت از جانب دولت است. (یوسفی، ۱۳۸۷) از این منظر شهروندی بار دیگر منزلتی اجتماعی است که مستلزم ایفای نقش اجتماعی در جامعه مدرن است و منظومه به‌هم پیوسته‌ای از حقوق و وظایف برابر همگانی را شامل می‌شود و بر این اساس احساس تعلق اجتماعی به جامعه و در نتیجه ارتقای مشارکت مؤثر را محقق می‌کند. به این ترتیب مزایا و منافع و امتیازات اجتماعی فارغ از تعلقات نژادی، قومی، طبقاتی، فرهنگی و مذهبی، به‌طور عادلانه و منصفانه میان همه اعضای جامعه تقسیم می‌شود. (صرافی، ۱۳۸۷)

۳-۱- شهروندی به مثابه هویت

در برخی تعاریف ارائه‌شده از شهروندی، «هویت» مورد توجه قرار گرفته است، به این معنا که شهروندی به‌مثابه هویت، حاکی از جنبه‌های رفتاری کنش فردی در برابر جامعه و درک آن است که فرد بخشی از جامعه است. بر این اساس هسته سخت و درونی «شهروندی» پذیرش وجود هویت‌های متکثر و اختلاف در جامعه، احترام به این تفاوت‌ها و به‌رسمیت‌شناختن آن می‌باشد. از این دیدگاه شهروندی نوعی نگرش محسوب می‌شود که در آن شهروند خوب بودن به‌منزله احساس تعلق به جمع در حین پذیرش تکثر درونی آن می‌باشد. درست به همین دلیل از این دیدگاه در تحلیل گرایش افراد به جرم و مشکلات اجتماعی، ضعف احساس شهروندی به‌عنوان



مالکوم ایکس، فعال و مدافع حقوق شهروندی سیاه‌پوستان امریکایی

۳) عرصه یا سپهر عمومی (Public Sphere)

این عرصه شامل نهادها و سازمان‌های عمومی از جمله گروه‌های رسمی و غیررسمی، انجمن‌ها، اصناف، اتحادیه‌ها، احزاب، مجامع فرهنگی، رسانه‌ها و موارد مشابه است. عرصه عمومی به‌عنوان رابطی میان دو عرصه دولتی و خصوصی عمل می‌کند. عرصه عمومی از یک سو با ایجاد نظم و ساماندهی اعضای جامعه، مشکلات و مسائل بسیاری از حوزه‌های تحت مدیریت دولت را حل می‌کند و به این ترتیب کمک‌یار دولت می‌شود، و از سوی دیگر با تشکیل گروه‌ها، انجمن‌ها و سازماندهی افراد درون آنها فشار وارد به دولت را برای اعمال اصلاحات و به‌رسمیت‌شناختن تغییر تشدید می‌کند. برای تحقق حقوق شهروندی، تقویت و گسترش عرصه عمومی از اهمیت بسیاری برخوردار است. در واقع در همان حال که تقویت حقوق شهروندی باید موجبات تحرک، فعالیت و در نهایت تقویت جامعه مدنی و عرصه عمومی را فراهم کند اما از دیگر سو تقویت جامعه مدنی امکان گسترش عرصه عمومی را مهیا می‌کند.

بر این اساس خاطر نشان می‌سازد تنها به اتکای تقویت رویکرد حکمرانی خوب در عرصه حاکمیتی به‌خصوص دولت، افزایش زمینه مناسب برای فعال‌سازی شهروندان در عرصه خصوصی و قدرتمند شدن عرصه عمومی و تعامل این سه عرصه امکان شکل‌گیری شهروندی و به دنبال آن حقوق شهروندی ممکن و میسر است. آیا پیش‌نویس حقوق شهروندی به این زمینه و بستر توجه داشته است؟ آیا دولت آمادگی یا امکان آن را دارد تا فضای مناسب را در هر سه عرصه دولتی، خصوصی و عمومی برای تأمین و تضمین حقوق شهروندی فراهم کند؟

۲- مؤلفه‌های شهروندی

با توجه به آنچه درباره تعریف شهروندی و زمینه‌ها و بسترهای لازم برای تحقق آن آمده،

یک عامل مهم و مؤثر محسوب می‌شود. سؤال یا مسئله مهمی که در تحلیل پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی باید به آن پاسخ داد آن است که سند یادشده برپایه کدام یک از تعاریف سه‌گانه مورد اشاره تدوین شده است؟ اگرچه در متن منشور تعریف شفاف و روشنی در این زمینه ارائه نشده اما از خلال مباحث مطرح شده می‌توان معنای مورد نظر تدوین‌کنندگان را استنباط کرد که در ادامه این مقاله توضیح داده خواهد شد.

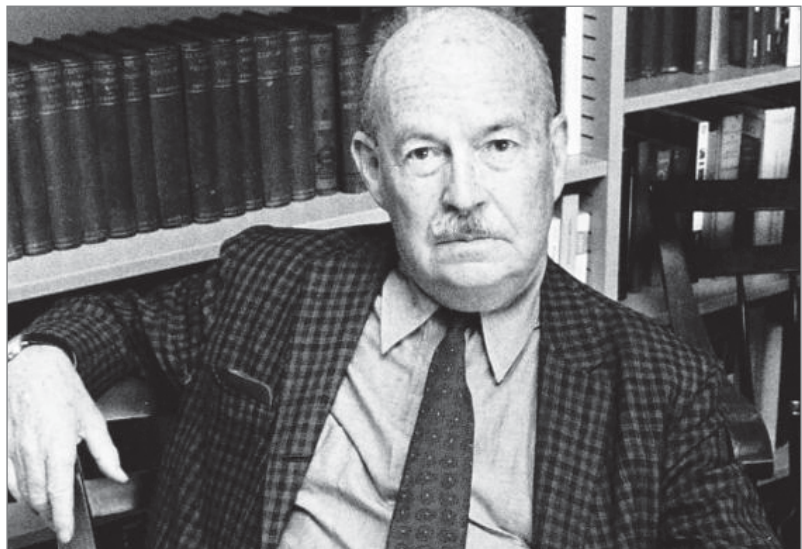
۱- زمینه‌ها و بستر لازم برای تحقق شهروندی

فرهنگ شهروندی پایه و اساس شکل‌گیری حدود شهروندی یا ایجادکننده استعداد در جامعه مدنی برای برخورداری از حقوق شهروندی است. فرهنگ شهروندی (Citizenship Culture) مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها و قوانین مشترک بنیادی است که دربردارنده احساس تعلق، تعهد و احترام به میراث مشترک و همچنین تشخیص حقوق و تعهدات شهروندی می‌باشد و بر اساس همین رویکرد است که مفهوم شهروند دموکراتیک نیز مطرح شده که در واقع متکی است بر منصفانه و عادلانه توزیع شدن حقوق و وظایف آحاد یک جامعه. فرهنگ شهروندی مکتبی است متشکل از عناصر مختلف، محصول جمعی است و در مسیر تحول تاریخی شکل گرفته و از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده، پایدار است و شامل طیفی از فرهنگ‌های درون جوامع می‌شود.

برای شکل‌گیری فرهنگ شهروندی سه گروه عوامل در پیوند با یکدیگر قرار می‌گیرند: عرصه دولت (ساختار مسلط)، عرصه خصوصی و عرصه عمومی. در واقع شهروندی محصول تغییر یا به عبارت دیگر دموکراتیزه و عادلانه‌تر شدن این سه عرصه است.

۱. عرصه دولت با تغییر به سمت حکمرانی خوب (Good Governance) مستعد تعامل با دو عرصه دیگر می‌شود. حکمرانی خوب مطابق آنچه برنامه سازمان ملل تعریف کرده عبارت است از استفاده از قدرت سیاسی و اداری در تمامی سطوح دولت برای برخورد مناسب با مشکلات پیش‌روی دولت. از مهمترین ویژگی‌های حکمرانی خوب عبارت است از پاسخگویی، شفافیت، مشارکت‌جویی، قانون‌محوری، عدالت‌جویی، کارایی و اثربخشی. نمود و تظاهر اعمال حکمرانی خوب در دولت نیز عبارت است از: قائل شدن به حق اظهار نظر و پاسخگویی، برخورداری از ثبات سیاسی و عدم اعمال خشونت، کارایی و اثربخش بودن دولت، حاکمیت قانون و اعمال آن و مبارزه با فساد.

در واقع دولتی شایستگی آن را دارد که مدعی گسترش و تأمین حقوق شهروندی شود که در



تالکوت پارسونز، جامعه‌شناس امریکایی

سه رویکرد مهم نسبت به شهروندی وجود دارد: اول- رویکرد لیبرال- فردگرا که بر شهروندی به مثابه موقعیت یا منزلت (Status) تأکید دارد. در این دیدگاه منافع فردی بر منافع جامعه و دولت اولویت دارد و همه تلاش‌ها متوجه تأمین حقوق افراد و پاسخ به نیازهای آنان است. در عین حال که وقتی نظم سیاسی موجود مورد تهدید قرار گیرد، وظیفه شهروندان دفاع از نظم موجود است.

دوم - رویکرد جمهوریخواهی - مدنی بر شهروندی به مثابه عمل و کنش تأکید دارد. در عین حال فرد و منافع او بر جامعه و منافع جمعی اولویت ندارد. بر این اساس عضویت در اجتماع «احساس تعلق» به آن و مشارکت امکان تحقق شهروندی را فراهم می‌کند. از این دیدگاه «خبر عمومی» معیار محوری تشخیص حقوق و مسئولیت‌هاست تا به این ترتیب «هویت مدنی» و «شهروندی عام یا مشترک» تقویت گردد تا به این ترتیب انگیزه لازم را برای مشارکت ایجاد کند. در هر حال رویکرد جمهوریخواهی - مدنی حقوق را در پرتو مسئولیت‌ها توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند، از این رو در مقایسه با رویکرد لیبرال که حقوق را مقدم بر مسئولیت و وظایف می‌داند، دیدگاهی کاملاً متفاوت محسوب می‌شود.

سوم - رویکرد مبتنی بر تعامل حقوق و مسئولیت‌ها: سوسیال دموکرات‌ها و جماعت‌گرایان (Communitarians) در جدال میان لیبرال‌ها و جمهوریخواهان (به خصوص سوسیالیست‌ها) موضع میانه‌ای را اتخاذ می‌کنند و بر اساس این نظر حقوق و تعهدات در پیوند و ارتباط با یکدیگر قرار دارند و اعطای یک حق، مسئولیت‌ها و وظایفی را ایجاد می‌کند اما در عین حال همیشه و لزوماً هر تعهد در برابر یک حق قرار ندارد، بلکه ارتباطی نظام‌دار و پیچیده بین آنها وجود دارد. در این میان جماعت‌گرایان تأکید دارند که از لحاظ اخلاقی و منطقی افراد بر اجتماع اولویت ندارند، زیرا این اجتماع است که فرصت شکل‌گیری هویت‌های فردی را فراهم آورده است. پس شهروندی هم به منزله عضویت کامل در اجتماع و عمل به تعهدات و وظایف اجتماعی است اما نه بر پایه اجبار و زور بلکه به اعتبار مسئولیت‌های اخلاقی در قبال جامعه.

پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی کدام‌یک از سه رویکرد مورد اشاره را اتخاذ کرده است؟ دست‌کم در متن سند صراحتی در این خصوص وجود ندارد و از این رو نوعی درهم ریختگی و اختلاط در رویکرد سند مشاهده می‌شود که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۴- شهروندی در اسناد و مدارک جهانی

یکی از ملاک‌های ارزیابی پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی می‌تواند اسناد و مدارک جهانی در این زمینه باشد. منشور (Charter) در

یا تصریح و تثبیت حقوق پیشتر داده‌شده، نمی‌توان انتظار داشت که احساس شهروندی، هویت شهروندی و فرهنگ شهروندی شکل بگیرد. پیش‌نویس حقوق شهروندی به‌عنوان سندی حاوی اصول کلی، برنامه و خط‌مشی دولت «فاقد» چنین دیدگاه جامع‌نگری است و به همین سبب یک پارادایم با الگوی جامع است و از این رو متن سند از انسجام و پیوستگی لازم برخوردار نمی‌باشد و دائماً در حد فاصل اصول کلی (در حد قانون اساسی) تا اقدامات اجرایی بسیار خرد (مثل پرداخت خسارت در صورت تأخیر هواپیمای) نوسان دارد. ضمن آنکه بدون تعیین تکلیف نهایی حقوق شهروندی کل جامعه به صورت بی‌نظم و آشفته‌ای به مسائل مختلف اجتماعی گروه‌ها و اقلشار گوناگون می‌پردازد که همه اینها نشان‌دهنده فقدان چارچوب یا نظریه مشخص به‌عنوان پشتوانه منشور می‌باشد و در ادامه این مسائل با دقت بیشتری مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳- رویکردها به شهروندی و حقوق منبعث از آن

بسیاری از تعاریفی که پیش از این درباره شهروندی ارائه شد محصول رویکردهای متفاوت نسبت به شهروندی است. ترنر که تعریف وی از شهروندی قبلاً مطرح شد، رویکردها به شهروندی را به دو گروه رویکرد محافظه‌کارانه و رادیکال تقسیم کرده است. به اعتقاد وی رویکرد محافظه‌کارانه مبتنی بر اعطای حقوق شهروندی از بالا به پایین یا از دولت به جامعه است. بنابراین در این رویکرد دولت نقش مهم و اساسی را ایفا می‌کند اما برپایه رویکرد رادیکال تحقق شهروندی و تأمین حقوق شهروندان از پایین به بالا یا حاصل تلاش و مشارکت اجتماعی و عرصه عمومی از طریق جنبش اجتماعی و تحمیل آن به دولت است اما از زاویه‌ای دیگر برپایه مکاتب سیاسی

تعیین مؤلفه‌های شهروندی کار دشواری نخواهد بود. «پارسونز» در حالی که شهروندی را نتیجه توسعه، مدرنیته و دموکراتیک‌شدن جامعه می‌داند، سه مؤلفه اساسی و مهم برای شهروندی قائل است:

- عضویت اجتماعی با تعلق به یک جامعه، آنچه در تعاریف تبعه و تابعیت می‌نامیم.
- انسجام اجتماعی به معنی پیوندهای جدی با جامعه داشتن و برخورداری از ارزش‌ها، رفتارها و نگرش‌های مشترک دست‌کم در برخی مسائل و موضوعات مهم مانند وطن‌دوستی، علاقه‌مندی به رشد و توسعه جامعه و...
- کنش اجتماعی یعنی به واسطه عضویت و احساس تعلق اجتماعی و برخورداری از ارزش‌های مشترک برای استمرار و بقای اجتماعی و دسترسی به فرصت‌ها و حقوق اجتماعی و انجام وظایف و مسئولیت‌ها نسبت به اجتماع تلاش کردن.
- علاوه بر این نظریه‌پردازان به مؤلفه‌های مهم دیگر نیز اشاره کرده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از:

- پذیرش عضویت در یک اجتماع و قرار گرفتن در ردیف دیگر اعضای اجتماع
- وجود رابطه متقابل بین فرد و سایر افراد اجتماع
- وجود تعهدات و رابطه متقابل بین «فرد و دولت»، «دولت و جامعه»
- احساس تعلق به یک ملت
- احساس مسئولیت و متعهدبودن در قبال جامعه
- پایداری وابستگی و پیوستگی فرد و اجتماع

به این ترتیب و براساس آنچه تاکنون تقدیم حضور خوانندگان گرامی شد، روشن است که شهروندی مفهومی چندبُعدی، پیچیده و محصول توسعه اجتماعی است و به صرف اهدای برخی حقوق از سوی دولت به جامعه

دایره‌المعارف آکسفورد این چنین تعریف شده است:

«بیانیه‌ای مکتوب از حقوق گروه مشخصی از مردم است، یعنی موافقت پایه‌ای که توسط فرد یا افرادی از جامعه نوشته می‌شود و بر اساس آن روابط و حقوق متقابل اعضای یک ساختار اجتماعی نظیر یک دانشگاه یا شهر شکل می‌گیرد.»

در میان اسناد منتشره درباره حقوق شهروندی مهمترین آنها که اغلب مورد استناد قرار می‌گیرند عبارت‌اند از:

- اعلامیه حقوق بشر و شهروندان (۱۹۷۹): این اعلامیه در صحن مجمع عمومی فرانسه تصویب شد و به مثابه سند مادر بسیاری از اعلامیه‌های حقوق شهروندی به آن استناد می‌شود.

- منشور کانادایی حقوق و آزادی‌ها (۱۹۸۲): این منشور دیدگاه مردم امریکای شمالی نسبت به حقوق شهروندی است و تأکید بیشتر آن بر جنبه‌های حقوقی و قضایی می‌باشد.

- منشور آفریقایی مردمان و بشریت (۱۹۸۱): این منشور تلاشی است برای احقاق حقوق ساکنین قاره آفریقا.

- منشور شهروندان شیویای ژاپن (۱۹۹۷): این منشور به صورت اختصاصی رویکردی آینده‌نگر نسبت به زندگی در شهر مدرن و تحولات آینده آن دارد.

- منشور مردم (۲۰۰۱): این سند بر مبنای منشور کبیر (Mega Chart) انگلستان نوشته شده و یکی از نخستین اسناد حقوق شهروندی در سده جدید است.

- منشور جهانی حقوق شهری (۲۰۰۴): این منشور که بر پایه مباحث جهانی درباره حقوق ساکنین شهرها تدوین شد، عمدتاً به بحث شهر و شهرنشینی و حقوق شهرنشینی و حقوق ساکنین شهرها می‌پردازد و مبنای بسیاری اسناد در این زمینه شده است.

دامنه حساسیت و بحث درباره حقوق شهروندی آن‌چنان گسترده و وسیع شده که بر پایه آن می‌توان فهرستی طویل از اسناد و مدارک، اعلامیه‌ها و منشورها درباره حقوق شهروندی ارائه داد که از حوصله این مقاله خارج است، اما پرسش مهم و اساسی آن است که آیا تدوین کنندگان پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی، ذخیره و گنجینه قابل توجه بشری را پیش از تدوین منشور بررسی و مطالعه کرده‌اند؟ آیا این اقدام در تداوم تلاش‌های پیشین در این زمینه بوده است؟

بر اساس جمع‌بندی محققانه‌ای که پورعزت و دیگران (۱۳۸۶) انجام داده‌اند، هفت حق مهم و اساسی به‌طور مشترک در کلیه اسناد درباره حقوق شهروندی در سطح جهانی مورد نظر قرار گرفته‌اند که می‌تواند حداقلی مطالبات مندرج در این زمینه محسوب شده و این اصول عبارتند از:

۳. حق احترام برابر: هر گونه سهم افراد از مشارکت اجتماعی در نسبت میزان مشارکت

فعال و تمام‌عیار آنها در اداره بهتر جامعه، تأمین حداقل رفاه بر آحاد جامعه و احترام برابر به آنها اعطا می‌شود.

۴. حق آزادی: حق آزاد زیستن و برخورداری از حق اظهارنظر و حفظ عقیده و ابراز اندیشه برای همه شهروندان الزامی است.

۵. حق برخورداری از امنیت: حق حیات در عین برخورداری از دولت حامی شهروندان از مهمترین حقوق برای تأمین امنیت شهروندان است.

۶. حق برخورداری از آسایش و رفاه نسبی: برخورداری از حداقل رفاه و آسایش شرط اساسی پایداری سیستم اجتماعی و زندگی جمعی است.

۷. حق برخورداری از دانش و آگاهی کافی: توزیع عادلانه اطلاعات به ویژه درباره مسائل مهم و سیاسی - اجتماعی از مهمترین حقوق شهروندی محسوب می‌شود.

۸. حق برخورداری از امکان پیشرفت: بر اساس این اصل توسعه و پیشرفت حقیقی است همگانی که هیچ‌کس نباید مانع از تحقق آن

است محقق شود، ارزیابی کرد. بر این اساس به اختصار فهرستی از این تلاش‌ها پس از انقلاب اسلامی تا امروز ارائه می‌شود.

قانون اساسی

فصل سوم قانون اساسی با عنوان «حقوق ملت» در اصول ۱۹ تا ۴۳ لزوم بهره‌مندی مردم از حقوق شهروندی را مورد تأیید قرار داده است. در سایر فصول مثل فصل پنج (حق حاکمیت)، فصل شش (حق انتخابات) و فصل هفت (شوراها) برخی دیگر از حقوق شهروندی مطرح شده است. در ادامه فهرستی از حقوق مندرج در قانون اساسی مطرح می‌شود:

- اصل سوم (بند ششم): محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی
- اصل سوم (بند هشتم): تکلیف دولت در ایجاد زمینه برای مشارکت عامه مردم برای تغییر سرنوشت سیاسی اقتصادی و فرهنگی خود
- اصل ۱۳: آزادی پیروان برخی از ادیان یا مذاهب



نیویورک زمانی که ۲۵۰ هزار نفر برای جنبش مدنی دکتر لوتر کینگ به خیابان‌ها آمده بودند تا شهروندان امریکایی دارای حقوق یکسان باشند

- اصل ۱۵: حق برخورداری یکسان از حقوق هر رنگ

- اصل ۱۹: برابری حقوق مساوی مردم ایران از فرهنگ، نژاد و زبان

- اصل ۲۰: برخورداری همه ملت از حمایت قانونی و حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

- اصل ۲۳: ممنوعیت تفتیش عقاید

- اصل ۳۲: هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم قانون

- اصل ۲۴: آزادبودن نشریات و مطبوعات در بیان مطالب، ممنوعیت بازرسی نامه‌ها و ...

- اصل ۲۶: آزادی احزاب و انجمن‌های سیاسی و صنفی

- اصل ۲۷: آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها

برای آحاد جامعه شود.

۹. احترام به حق جامعه در برخورداری از مساعدت مسئولان افراد: هر کس در جامعه زندگی می‌کند و از مواهب زندگی جمعی بهره‌مند می‌شود، در برابر سرنوشت جامعه متعهد بوده، موظف به مشارکت مسئولانه در رفع مشکلات و مسائلی است که سعادت جامعه را تهدید می‌کند.

۵- شهروندی در اسناد و مدارک ایران

اصرار این نگارنده بر اشاره به سوابق برای تدوین اسنادی در زمینه حقوق شهروندی عمدتاً تأکیدی است بر لزوم توجه به انباشت نظری و تجربی در هر اقدام برای بهروزی جامعه ایران و اینکه تنها به اتکالی آنچه تا پیش از این رخ داده می‌توان آنچه را اکنون محقق شده یا قرار

- اصل ۲۸: حق انتخاب شغل
 - اصل ۳۱: حق برخورداری از مسکن مناسب
 - اصل ۴۰: تعامل بین حقوق شخصی افراد و حقوق عمومی
 - اصل ۴۶ و اصل ۴۷: مصونیت شغل و مسکن از تعرض و حق مالکیت
 - اصل ۱۵: حق استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است
 - اصل ۲۹: حق برخورداری از تأمین اجتماعی

- اصل ۱۶۴: قاضی را نمی‌توان معزول کرد بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است یا محل خدمت او را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه

- اصل ۳۷: اصل برائت
 - اصول ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۵: اصل تأمین قضایی
 - اصول ۳۵ و ۳۶: رعایت قوانین در پیگرد و دستگیری و حق انتخاب و کیل
 - اصل ۳۸: ممنوعیت شکنجه
 - اصل ۱۶۵: حق علنی بودن دادرسی
 - اصل ۱۵۹: حق دادخواهی

در مجموع، قانون اساسی ۱۶ اصل به حقوقی که برخورداری از آنها هیچ‌گونه قید و شرطی ندارد، هفت اصل به حقوقی که به حکم قانون مقید و محدود شده‌اند و پنج اصل که به حکم اسلام، استقلال ملی، آزادی و وحدت ملی محدود و مقید شده‌اند، اشاره دارد.

به اتکای همین تکالیف مندرج در قانون اساسی در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲۱ در پی ابلاغ ریاست جمهوری، وزارت کشور «دفتر صیانت از حقوق شهروندان» را زیر نظر معاونت اجتماعی این وزارتخانه تشکیل داد که وظیفه داشت در سه حوزه عفاف و حجاب، حقوق شهروندی و امنیت عمومی فعالیت کند.

برنامه‌های توسعه:

اگر چه در برنامه‌های اول تا سوم توسعه از واژه‌های «شهروند» و «حقوق شهروندی» استفاده نشده اما در برنامه سوم توسعه، مواردی به حق تأمین اجتماعی اختصاص داده شده است. در برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۸-۱۳۸۴) برای اولین بار هم از عنوان شهروندی استفاده شده و هم تا حدودی به برخی از حقوق اشاره شده است. برای نمونه در ماده ۳۸ قانون برنامه چهارم آمده است: دولت موظف است تا پایان سال اول برنامه، در قلمروهای اقتصادی که انحصار طبیعی یا قانونی وجود دارد و همچنین قلمروهایی که انحصارات جدید از توسعه اقتصادی شبکه‌ای و فناوری اطلاعات به وجود می‌آید، با رعایت حقوق شهروندان لایحه تسهیل شرایط رقابتی و ضدانحصار را به مجلس شورای اسلامی تقدیم کند. به علاوه در ماده ۴۴

نیز، استقرار جامعه اطلاعاتی و تضمین دسترسی گسترده این «شهروندان» مطرح شده است. در ماده ۱۰۰ قانون برنامه چهارم توسعه دولت مکلف شده برای ارتقای حقوق انسانی، استقرار زمینه‌های رشد و تعالی و احساس امنیت فردی و اجتماعی در جامعه و تربیت نسلی فعال، مسئولیت‌پذیر و... مفتخر به ایرانی بودن، «منشور حقوق شهروندی» را تنظیم و به تصویب مراجع ذی‌ربط برساند.

ماده ۱۱۹ برنامه چهارم توسعه نیز ارتقای امنیت عمومی و انضباط اجتماعی از طریق مشارکت همه ایرانیان را بر اساس حق برابر شهروندی در نظام تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و مدیریت اجرایی کشور به رسمیت شناخته است.

بنابراین در مجموع از متن و فحوای مواد یادشده در برنامه چهارم توسعه روشن است که:

۱. ایده «تدوین و تصویب منشور حقوق شهروندی» حدود هشت سال پیش از این (۱۳۸۴) مطرح و به تصویب نظام قانون‌گذاری نیز رسیده است.

۲. دامنه مشمول پیش‌بینی شده برای این منشور در برنامه چهارم بسیار وسیع و به همه حوزه‌های تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا گسترش داده شده است.

قصد نگارنده از اشاره به این سوابق کاهش ارزش‌های اقدام دولت یازدهم در تدوین پیش‌نویس منشور نیست، بلکه نشان‌دادن موقعیت، جایگاه و راهی است که جامعه در مسیر احقاق حقوق شهروندی پیش آمده تا اگر دولت اراده‌ای برای پیشبرد این حقوق دارد، گامی بیشتر گذارد.

«دولت موظف به انجام هرگونه اقدامی به منظور تأمین، تحقق و اجرا و تضمین کلیه حقوق شهروندی مندرج در قانون اساسی، قوانین و مقررات جاری، کنوانسیون‌ها و معاهداتی که از جانب جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده، می‌باشد»

سایر قوانین و مقررات:

قانون «احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» در سال ۱۳۸۳ به تصویب رسید، پیش و پس از آن نیز مجموعه‌ای از قوانین در حمایت از گروه‌های مختلف اجتماعی به خصوص گروه‌های در معرض خطر مانند کودکان، زنان، معلولان و سالمندان به تصویب رسید که هر یک علاوه‌بر تثبیت برخی حقوق شهروندی به اصلاح قوانینی که ناقض این حقوق بودند نیز پرداخت. جهت ممانعت از تطویل مقاله حاضر از اشاره به یک‌یک این قوانین معذوریم

اما همه مواردی که در متن پیش‌نویس منشور آمده و به عبارتی دیگر بسیار فراتر از حقوق مندرج در بخش دوم منشور در قوانین و مقررات جاری به حقوق شهروندی اشاره شده است. با این وجود مانند اغلب اصول قانون اساسی، بسیاری از حقوق مندرج در قوانین و مقررات جاری نیز بر زمین مانده و به اجرا در نیامده‌اند. علاوه بر این جمهوری اسلامی ایران بسیاری از کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی از جمله کنوانسیون حقوق کودکان، یا بیانیه اجلاس بین‌المجالس درباره انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه را پذیرفته و به این ترتیب به لحاظ قانونی موظف به رعایت تعهدات مندرج در آنها به خصوص درباره حقوق شهروندی شده است اما هیچ‌یک از اینها موجب نشده تا وضعیت حقوق شهروندی ارتقا یابد یا تعهد دولت‌ها به این حقوق افزایش یابد. در هر حال آنچه در وهله اول از مقایسه حقوق مندرج در قوانین و مقررات فعلی و متن پیش‌نویس منشور به خصوص فصل دوم آن استنباط می‌شود این است که قوانین و مقررات موجود بسیار فراتر، منسجم‌تر از آنچه در منشور آمده حقوق شهروندی را تحت پوشش قرار داده‌اند و لذا اگر کل فصل دوم پیش‌نویس منشور که طولانی‌ترین فصل آن را نیز تشکیل می‌دهد حذف و عبارت زیر جایگزین آن شود، نه تنها چیزی از دایره شمول منشور نمی‌کاهد بلکه بر انسجام و گستردگی حقوق مندرج در آن نیز خواهد افزود:

«دولت موظف به انجام هرگونه اقدامی به منظور تأمین، تحقق و اجرا و تضمین کلیه حقوق شهروندی مندرج در قانون اساسی، قوانین و مقررات جاری، کنوانسیون‌ها و معاهداتی که از جانب جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده، می‌باشد. به این منظور تدوین هر انتشار عمومی سندی مشتمل بر همه این حقوق و اطلاع‌رسانی و آموزش عمومی آنها را در مدارس، دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی عهده‌دار می‌باشد.»

به این ترتیب دولت می‌تواند در فرصت مناسب و با دقت بیشتری در چارچوب سیاست کلی حاکم بر پیش‌نویس یعنی «نبودن در مقام توسعه یا تعیین «حقوق شهروندی» فهرست جامع و طبقه‌بندی شده از حقوق شهروندی را تدوین و مستند کند.

۲- ارزیابی متن پیش‌نویس

با توجه به توضیحاتی که پیش از این داده شده به ارزیابی دقیق‌تر متن پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی که از این پس «سند» نامیده می‌شود، می‌پردازیم.

۱- ماهیت سند

در متن پیش‌نویس، اینکه سند یادشده سرانجام بر چه اساسی و توسط چه مرجعی رسمیت خواهد یافت، اشاره نشده است. در این زمینه

سه وضعیت متصور است:

اول: با انجام تمهیداتی - که اصولاً جز یکی دو مورد متعارف نبوده و نیست - پیش‌نویس به مجمع تشخیص مصلحت ارسال تا به نیابت از رهبری به‌عنوان اصول و سیاست‌های نظام به تصویب رسد.

دوم: تقدیم پیش‌نویس به مجلس شورای اسلامی به‌عنوان یک لایحه تا پس از طی مراحل قانونی و تأیید نهایی آن توسط شورای نگهبان، به‌عنوان قانون مصوب در دستور کار قوا به‌خصوص قوه مجریه قرار گیرد.

سوم: تصویب پیش‌نویس در هیئت دولت - با استناد به اصول ۸۵ و ۱۳۸ قانون اساسی - و به‌عنوان یک مقرر مضمّن اجرا در قوه مجریه چهارم: ابلاغ متن نهایی از سوی ریاست‌جمهوری و به‌عنوان متن راهنما در دستگاه‌های اجرایی و

عموم مردم

پنجم: ابلاغ متن نهایی از سوی معاونت حقوقی ریاست‌جمهوری به‌عنوان متن راهنما و ارشادی برای دستگاه‌های اجرایی و عموم مردم در متن سند قرائتی که گزینه‌های اول و دوم را تأیید کند و وجود ندارد اما در مورد سایر گزینه‌ها شواهدی می‌توان یافت و در هر حال اینکه متن نهایی، سرانجام چه سرنوشتی خواهد داشت، از مجهولات سند محسوب می‌شود که می‌توان یکی از نقاط ضعف اساسی آن به‌شمار آید.

نکنه حائز اهمیت در این زمینه آن است که متناسب با روند پیش‌بینی‌شده برای تصویب سند یادشده و میزان و دامنه شمولیت، اعتبار و ضمانت اجرایی آن نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد، به این معنا که هر چه از گزینه اول به گزینه‌های چهارم و پنجم نزدیکتر شویم، هم از اعتبار سند کاسته خواهد شد و هم از دامنه مشمول آن و ضمانت اجرایش توسط دستگاه‌های مرتبط در عین حال فرایند کنترل و فیلترینگ هر یک از گزینه‌ها متفاوت و تقریباً در گزینه‌های اول و دوم امکان تصویب چنین سندی با حفظ محتوای حداقلی آن بسیار کمتر از گزینه‌های چهارم و پنجم است. البته خاطر نشان می‌سازد که حتی در صورتی که متن مورد بحث به استناد اصل ۱۳۸ قانون اساسی در هیئت دولت تصویب شود بنابر اصل ۸۵ قانون اساسی قوه مقننه می‌تواند نسبت به آن واکنش نشان دهد. در هر صورت مباحث مورد اشاره نشان می‌دهد که تعیین هویت نهایی سند و مرجع تصویب آن نقش مهم و به‌سزایی در سرنوشت و محتوای نهایی آن دارد و لذا سند نمی‌تواند در این زمینه سکوت اختیار کند.

۲-۲- عنوان سند

به تبعیت از اشکال اول، عنوان سند نیز تا حدی مبهم است. از سویی در متن سند و به‌خصوص مقدمه آن بارها تصریح شده که این سند برنامه و خط‌مشی دولت در زمینه تأمین حقوق شهروندی است اما از سوی دیگر در متن سند به حوزه‌ها و مسائلی اشاره شده که کاملاً خارج

بدون تعیین تکلیف در این خصوص یعنی اتخاذ تصمیم قاطع دولت درباره: ۱- تزییق و تحدید حقوق شهروندی فعلی؛ ۲- تثبیت حقوق شهروندی فعلی و ۳- توسعه حقوق شهروندی فعلی، نمی‌تواند چشم‌انداز آینده خود را روشن کند و بدون تعیین این استراتژی دچار چپ‌روی یا راست‌روی خواهد شد

از حیطه دولت و قوه مجریه است؛ علاوه بر این در مواردی برای حاکمیت یا قوه قضائیه تعیین تکلیف شده که پس از این توضیح داده خواهد شد. بنابراین ابهامی که در عنوان سند وجود دارد محصول ابهام در متن است. با همه این اوصاف عنوان می‌تواند با اضافه‌شدن یکی از سه عبارت «دولت یازدهم»، «دولت جمهوری اسلامی ایران» و «نظام جمهوری اسلامی ایران» تا حدودی از ابهام خارج شود. اما حل این مسئله موقوف به تعیین تکلیف در ایراد اول یعنی مرجع تصویب سند است. بدیهی است اگر هیئت دولت، رئیس‌جمهور یا معاون حقوقی ایشان سند را تصویب و ابلاغ نماید، عنوان سند «منشور حقوق شهروندی در دولت یازدهم» خواهد شد اما با تصویب توسط مجلس شورای اسلامی یا مجمع تشخیص عنوان می‌تواند نشان‌دهنده سندی پایدارتر و معتبرتر گردد. در هر حال دولت به‌عنوان مبتکر این سند ناچار است استراتژی خود را در فرایند رسمیت آن انتخاب و به تناسب آن عنوان سند را نیز اصلاح کند. همه این مباحث نشان‌دهنده گره‌های کوری است که در مسیر دموکراتیزاسیون وجود دارد و لذا اختصاص به جامعه ایران ندارد.

۳-۲- هدف سند

در مقدمه سند آمده است: «بدین وسیله خط‌مشی و برنامه دولت جمهوری اسلامی ایران در زمینه بازخوانی، شناسایی، اعلان، توسعه، اجرا و نظارت بر تحقق حقوق شهروندی، اعلام می‌گردد.» در این زمینه توجه به نکات زیر از اهمیت برخوردار است:

اول: «بازخوانی» و «شناسایی» می‌تواند به‌عنوان هدف یک سند آن هم با عنوان برنامه و خط‌مشی دولت در نظر گرفته شود. در واقع دولت وقتی مبادرت به انتشار یک سند می‌کند باید کاملاً از جوانب، حوزه‌ها و ابعاد موضوع آگاهی داشته باشد، تا بتواند در مورد «اعلان»، «توسعه» و «اجرا و نظارت» آن تصمیم بگیرد.

بر این اساس کاربرد دو واژه مذکور در مقدمه موضوعیت ندارد.

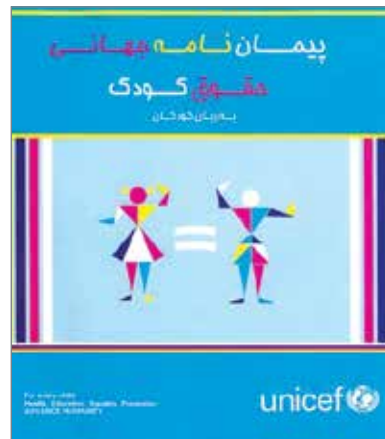
دوم: «اعلان» حقوق شهروندی واژه‌ای مبهم و نادقیق برای چنین سندی است. درست مانند اینکه برای اولین بار قرار است قانون اساسی به اطلاع عموم رسد یا حقوق در قوانین قبلاً به تصویب رسیده، منتشر گردد، برای چنین امر خطیری صرف «اعلان» فاقد اهمیت و ارزش است. در حالی که سند می‌توانست در این زمینه از واژه‌هایی مانند «ترویج» و «آموزش» استفاده کند که از بار مفهومی مناسبی برای چنین سندی برخوردار هستند.

سوم: «توسعه» حقوق شهروندی از دیگر اهدافی است که در مقدمه مورد تأکید قرار گرفته است. قطعاً نگارنده با ایجاد چنین تکلیفی برای دولت موافقت دارد اما مشکل اساسی این است که در فصل اول بند ۱-۶ سند تصریح شده «این منشور برنامه و خط‌مشی دولت است و در مقام ایجاد حقوق و تکالیف و یا توسعه و تزییق آنها نمی‌باشد.» در واقع دولت موضع نهایی و روشنی در قبال وضع موجود یا «حقوق شهروندی مصوب فعلی» ندارد یا در این زمینه سرگردان است. زمانی که بدون تعیین تکلیف در این خصوص یعنی اتخاذ تصمیم قاطع دولت درباره: ۱- تزییق و تحدید حقوق شهروندی فعلی؛ ۲- تثبیت حقوق شهروندی فعلی و ۳- توسعه حقوق شهروندی فعلی، نمی‌تواند چشم‌انداز آینده خود را روشن کند و بدون تعیین این استراتژی دچار چپ‌روی یا راست‌روی خواهد شد.

چهارم: در مقدمه تصریح شده که این سند «خط‌مشی و برنامه دولت جمهوری اسلامی ایران برای اجرا و نظارت بر حقوق شهروندی است.» در واقع متن سند از آغاز امر اجرا و نظارت را منحصر به دولت کرده و اگر چه در بخش‌های بعدی سند، وظایفی را نیز برای جامعه مدنی و سازمان‌های غیردولتی پیش‌بینی کرده اما اصولاً رویکرد حاکم بر این سند «محوریت دولت است» که بنا بر آنچه در مباحث مقدماتی این مقاله گذشت، تحقق حقوق شهروندی بدون به‌رسمیت‌شناختن نقش جامعه مدنی در برنامه‌ریزی، تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرایی در این حوزه ناممکن است.

۴-۲- ابهام در رویکرد

پیش از این سه رویکرد نسبت به حقوق شهروندی یعنی ۱- رویکرد مبتنی بر حقوق؛ ۲- رویکرد مبتنی بر حقوق و تکالیف و ۳- رویکرد مبتنی بر هویت، را تبیین کردیم. انتظار آن بود که در متن مقدمه یا فصل اول منشور به روشنی یکی از سه رویکرد مورد اشاره یا رویکرد چهارمی به‌عنوان «نگاه منشور به حقوق شهروندی» ارائه شود. اما متأسفانه این ابهام در رویکرد تا پایان سند روشن نشده است. برای نمونه در بند ۱-۱ از ماده یک و دیگر مواد دانا



کنوانسیون حقوق کودک که با حق مشروط از سوی جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده یا مصوبه بین‌المجالس درباره شرایط و ضوابط «انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه» در حضور نمایندگان از مجلس شورای اسلامی ایران به تصویب رسید، از این رو نمی‌توان حقوق مندرج در این اسناد را - که از اهمیت زیادی نیز برخوردارند - از دایره شمول حقوق شهروندی خارج کرد یا نادیده گرفت. اتفاقاً در بند ۱-۱ از فصل اول در مقام حقوق اتباع ایران و دیگر کشورها به اسناد مذکور اشاره شده است.

۶-۷- ابهام در دایره شمول سازمان‌های متعهد به سند

پیش از این توضیح داده شد که تعهد به حقوق شهروندی موکول به سیاست عمومی حاکم بر یک جامعه است که توسط نظام مصلحت پذیرفته می‌شود. به علاوه توضیح داده شده که پیش‌نیاز تحقق حقوق شهروندی «حکمرانی خوب» است که نمی‌تواند تنها به یکی از سه قوه، یعنی قوه مجریه منحصر شود. بر این اساس در صورتی که دولت خود را ملزم به پیگیری حقوق شهروندان می‌داند، نباید راه سهل‌تر یعنی آنچه در محدوده اختیارات قوه مجریه است را برگزیند و از نقش دیگر قوا و نهادها در این زمینه چشم‌پوشی کند. به علاوه با توجه به موقعیت و جایگاهی که در قانون اساسی برای رئیس‌جمهور به‌عنوان ناظر بر اجرای قانون اساسی و عالی‌ترین مقام پس از رهبری تعیین شده، حداقل از موضع ارشادی رئیس دولت می‌تواند هماهنگ‌کننده و منادی حقوق شهروندی در هر سه قوه باشد. دولت با استفاده از اختیار ارائه لوایح قانونی به مجلس یا به‌عنوان عضو مجمع تشخیص مصلحت و یا به‌عنوان ریاست شورای انقلاب فرهنگی گام‌های اساسی به سمت گسترش دایره شمول سازمان‌های متعهد به سند مورد بحث بردارد، دولت در پیش‌نویس «سند» تقریباً کمترین روزنه‌ای در این جهت نگشوده و با تنزه‌طلبی اصرار داشته پیش‌نویس تنها «خط‌مشی و برنامه دولت و اصول راهنمای آن در کلیه اقدامات و دستگاه‌های اجرایی باشد. از این موضع بارها از جمله بندهای ۱-۵ و ۱-۶ از ماده یک تصریح شده است اما آیا متن سند توانسته نسبت به این تحدید، سازمانی را متعهد سازد؟ پاسخ منفی است. در واقع علاوه بر اشاره به حقوقی در متن سند که اصولاً در حوزه وظایف دیگر قوا به‌خصوص قوه قضائیه است، (مانند بندهای ۳-۱، ۳-۳، ۳-۸، ۳-۱۱، ۳-۱۶) از جمله حق حیات، زندگی شاد، آزادی اندیشه، و ... در برخی موارد نیز سند به وظایف و تکالیف حاکمیتی وظایف و تکالیف قوه قضائیه (مانند ماده ۳۰ و کلیه حقوق مندرج در مواد مرتبط با عدالت قضایی بندهای ۳-۸۵ تا ۳-۹۳) اشاره مستقیم داشته که اصولاً با ادعای تحدید سند در

حوزه وظایف قوه مجریه ناهمخوان است. در صورت اصرار دولت بر حفظ موضع و جایگاه پیش‌گفته، سند و شکل اساسی که در برابر آن قرار می‌گیرد موضع و نحوه واکنش در برابر نقض حقوق شهروندی توسط دیگر قوا یا سازمان‌ها و نهادهای مستقل از قوه مجریه به‌خصوص نهادهای سیاسی و امنیتی است. در واقع دولت در عین رعایت استقلال سه قوه، چگونگی می‌تواند بسط و گسترش رعایت حقوق شهروندی را در دستور کار خود قرار دهد و در همان حال نسبت به موارد نقض این حقوق در دیگر قوا یا سازمان‌ها و نهادهای متفاوت باشد.

۷-۲- مسکوت گذاشتن موارد نقض حقوق شهروندی در قوانین و مقررات جاری

توصیه‌ای که در متن شده و فصل اول منشور وجود دارد آن است که قوانین و مقررات جاری بلااستثنا در جهت تأمین و تضمین حقوق شهروندی تدوین و تنظیم شده‌اند و لذا تنها مسئله موجود، احصای این قوانین و تلاش برای اجرای آنهاست، در حالی که اساساً قوانین و مقررات موجود موارد قابل توجهی مبنی بر نقض حقوق شهروندی وجود دارد که تنها با بازبینی قوانین می‌توان آنها را شناسایی و استخراج کرد. به علاوه بدون اصلاح قوانین و مقررات کنونی تناقض حقوق شهروندی چگونه می‌توان انتظار داشت که این حقوق تأمین شوند؟ برای نمونه مطابق ۱-۳ قانون مجازات اسلامی در صورتی که پدر یا جد پدری فرزندشان را به قتل برسانند و حق حیات او را سلب کنند قصاص نمی‌شوند یا براساس تبصره ماده ۱۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری حضور و کیل در زمان تحقیق الزامی نبوده و موکول به نظر قاضی تحقیق است، که در تمامی یا اغلب موارد این حقوق سلب می‌شود، بنابراین حق برخورداری از دادرسی عادلانه نقض می‌شود.

۸-۲- ابهام در معیار برای تعیین اهمیت حقوق شهروندی

در ماده دو ذیل فصل دوم پیش‌نویس آمده است: دولت جمهوری اسلامی ایران موارد ذیل را به‌عنوان مهمترین حقوق شهروندی اعلان نموده...، اما توضیحی در این خصوص که چرا این را حقوق می‌داند، نیامده است. به علاوه موضوع مقدماتی تر آن است که اساساً چرا دولت باید در صدد اولویت‌بندی حقوق شهروندی برآید.

همان‌طور که در بند ۱-۳ از ماده یک منشور آمده هیچ‌یک از حقوق شهروندی نباید دیگر حقوق را محدود سازد. به عبارت دیگر وقتی قوانین جاری تضمین‌کننده جمعی از حقوق شهروندی هستند، چگونه دولت باید به خود اجازه دهد که فقط ضامن و حامی اجرای برخی از آنها باشد و نه همه آن حقوق. ممکن است در پاسخ به پرسش بالا ادعا شود که

بر حقوق تأکید شده اما از سوی دیگر در بند ۱-۶ از ماده یک میزان «حقوق و تکالیف» مورد استفاده قرار گرفته است. به علاوه در مواد متعدد «سند» وظایف و تکالیفی به صورت مستقیم و غیرمستقیم برای دولت و شهروندان پیش‌بینی شده که عمدتاً متأثر از رویکرد دوم است. در مورد رویکرد سوم یعنی حقوق شهروندی به‌مثابه هویت نیز در سند شواهدی ملاحظه شد. بر این اساس دولت ناچار است با رویکرد مشخص و چارچوب معینی منشور را تدوین و «حقوق» و «تکالیف» را از یکدیگر تفکیک یا حتی «تکالیف» را از متن سند حذف کند. در هر صورت با روشن شدن چارچوب یادشده می‌توان با صراحت بیشتری منشور را تدوین کرد. در همین زمینه اتحاد یکی از سه رویکرد ۱- لیبرال، ۲- جمهوریخواهی - مدنی، ۳- تعادل حقوق و مسئولیت‌ها، نیز برای تدوین سند اهمیت به‌سزادارد. از دیدگاه نگارنده رویکرد غالب در قانون اساسی و دیگر اسناد، رویکرد سوم یعنی «تعادل حقوق و مسئولیت‌ها» است اما آنچه از گفتمان حاکم بر دولت استنباط می‌شود بیشتر به رویکرد لیبرال نزدیک است. متن «پیش‌نویس» منتشر شده نیز اختلاطی است از سه رویکرد که به هر حال تناقضات درونی متن را افزایش داده است. بدون اتخاذ دیدگاه مناسب در این زمینه، تصمیم‌گیری درباره دایره شمول حقوق و مسئولیت‌ها در سند ضمن حفظ انسجام آن دشوار یا حتی ناممکن است.

۵-۲- ابهام در دایره شمول حقوق شهروندی در سند

در متن سند مکرراً درباره حقوق شهروندی مندرج در قانون اساسی و دیگر قوانین و مقررات بحث شده است. از جمله در مقدمه به اصول مندرج در فصل سوم قانون اساسی اشاره شده، یا در بند ۱-۵ از فصل اول و ماده سه در فصل دوم، در حالی که بخش قابل توجهی از حقوق شهروندی در کنوانسیون‌ها و اسناد حقوقی بین‌المللی پذیرفته شده توسط جمهوری اسلامی ایران است که به استناد ماده ۹ قانون مدنی در حکم قوانین رسمی است. برای نمونه

و مقررات جدید یا تجدیدنظر شده را منتشر و به اطلاع عموم برساند.

۱۰-۷- ضعف نظم و ارتباط نظام‌دار حقوق

سرفصل حقوق مندرج در بندهای ۱-۳ تا ۱۴۱-۳ عبارت‌اند از:

- حیات، سلامت و زندگی شایسته
- آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
- دسترسی به اطلاعات
- هویت فرهنگی، بیان رسانه‌ای و آفرینش هنری
- حریم خصوصی
- سلامت اداری، حکمرانی شایسته و حکومت قانون
- شفافیت و رقابت
- حق مشارکت شهروندان در سرنوشت اجتماعی
- حقوق اقتصادی و مالکیت
- اشتغال و کار شایسته
- آسایش، رفاه، حمایت و تأمین اجتماعی
- عدالت قضایی
- آموزش و تعلیم
- خانواده، زنان، کودکان و کهنسالان
- نخبگان، استادان و دانشجویان
- ایثارگران، جانبازان و خانواده‌های معظم شهدا

- اقلیت‌ها و اقوام
 - روستائینان و عشایر
 - محیط‌زیست و توسعه پایدار
 - مبارزه با مواد مخدر
 - تابعیت، اقامت و ایرانیان خارج از کشور
- همان‌طور که ملاحظه می‌شود سرفصل‌های بالا که در واقع فهرستی از حقوقی هستند که باید به هر شهروند ایرانی تعلق گیرند، فاقد حداقل انسجام و نظم هستند، زیرا:
- بین حقوق و گروه‌های هدف خاص مانند کودکان، سالمندان، معتادان، ایثارگران، تمایز قائل نشده است.

سرفصل‌ها فاقد مدل یا ارتباط منطقی با یکدیگر هستند و به عبارتی نه جامع‌اند و نه مانع. از سویی در این فهرست نشانی از حقوق سیاسی و مدنی ملاحظه نمی‌شود و از سویی دیگر همپوشانی‌های زیادی بین آنها وجود دارد. دست‌کم تدوین‌کنندگان منشور می‌توانستند به جای این فهرست طولی، برپایه یکی از اسناد بین‌المللی در زمینه حقوق شهروندی یا بر اساس ترکیبی از آنها این حقوق را طبقه‌بندی کنند. چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، یکی از محققان (پورعزت و دیگران، ۱۳۸۶) با جمع‌بندی حقوق یا مؤلفه‌های اصلی حقوق شهروندی فهرستی شامل هفت مؤلفه اساسی و مهم را از متن ده‌ها منشور حقوق شهروندی به قرار زیر استخراج کرده که می‌تواند الگوی مناسبی محسوب شود:

۱. حق احترام برابر
۲. حق آزادی
۳. حق برخورداری از امنیت
۴. حق برخورداری از آسایش و رفاه نسبی
۵. حق برخورداری از دانش و آگاهی کافی
۶. حق برخورداری از پیشرفت و توسعه
۷. احترام به حق جامعه در برخورداری از مساعدت مسئولانه افراد

از آنجا که پیش از این به تفصیل درباره تجارب بین‌المللی در خصوص تدوین منشور حقوق شهروندی بحث کرده‌ایم و برای ممانعت از اطاله کلام خوانندگان گرامی را به بخش‌های قبلی این مقاله ارجاع می‌دهیم.

۱- ذیل هر یک از سرفصل‌ها در بندهای مربوطه به مواردی از حقوق شهروندی اشاره شده که آن هم فاقد انسجام و نظم مشخصی است. در بندهای مربوطه ذکر کلی حقوق در سطح قانون‌اساسی تا اشاره به جزئی‌ترین یا مصداقی‌ترین حقوق در سطح اجرا و عمل، مطرح شده است. برای نمونه از یک سو در بند ۳-۱۳ منشور متن اصل ۲۳ قانون‌اساسی آمده (تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد) و از سوی دیگر در بند ۳-۱۸ تأمین استانداردهای شغلی برای اصحاب رسانه مطرح شده که جنبه کاملاً مصداقی دارد.

اساساً در قوانین و مقررات موجود موارد قابل توجهی مبنی بر نقض حقوق شهروندی وجود دارد که تنها با بازبینی قوانین می‌توان آنها را شناسایی و استخراج کرد

۱۱-۷- سازمان کار، توسعه و نظارت بر اجرا

شاید بدیع‌ترین و موثرترین کارکرد منشور می‌توانست منحصر به فصل سوم آن گردد اما متأسفانه این بخش نیز بدون توجه به ضرورت تعریف مناسبات جدید و کارآمد و صرفاً برپایه الگوهای سازمانی دولتی کاملاً ناکارآمد تدوین و طراحی شده است. در ادامه مهمترین ایرادات وارد بر فصل سوم منشور ارائه می‌شود:

- مرکز ملی حقوق شهروندی در ماده چهار پیش‌نویس تأسیس مرکز ملی حقوق شهروندی برای پیگیری این سند در نظر گرفته شده است و پس از آن در تبصره همین ماده تشکیل سازمان حقوق شهروندی و شورای عالی حقوق شهروندی. به این ترتیب به نظر می‌رسد با تشکیل سازمان حقوق

فهرست حقوقی که در ماده سه آمده و بخش اعظم منشور را به خود اختصاص داده لزوماً جامع و مانع نیست و حتی نتوانسته همه حقوق مندرج در قوانین و مقررات جاری را دربرگیرد لذا منشور به ناچار منحصر به این حقوق شده است. اگر چه این ادعا که همه حقوق مندرج در ماده سه (فصل دوم) شامل حقوق شهروندی در قانون‌اساسی و قوانین جاری نیستند، صحت داشته و در ادامه درباره آنها بحث خواهیم کرد اما این مشکل می‌توانست با کاربرد صحیح‌تر و دقیق‌تر کلمات و جملات مناسب رفع گردد و نه تحدید حقوق قانونی. بر این اساس در صورتی که متن ماده سه به ترتیب زیر اصلاح شود، نیازی به اولویت‌بندی و محروم کردن شهروندان از حقوقی که به موجب قانون داشته‌اند نخواهد بود. عبارت پیشنهادی: «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است کلیه حقوق شهروندی مندرج در قانون‌اساسی، قوانین و مقررات جاری، کنوانسیون‌ها و معاهدات پذیرفته شده توسط جمهوری اسلامی ایران از جمله موارد مندرج در این منشور را ترویج، آموزش، اجرا و تضمین نماید و تلاش مجدانه و همه‌جانبه‌ای را برای تحقق اجرا و تضمین آنها به کار خواهد گرفت».

۹-۷- ناهماهنگی، بی‌نظمی و درهم‌ریختگی حقوق

در فصل دوم سند و ذیل ماده سه، بندهای ۱-۳ تا ۱۴۱-۳ تلاش شده فهرستی از حقوق شهروندی که از نظر دولت مهم بوده و در اولویت قرار دارند فهرست شوند اما متأسفانه موارد مندرج در این بخش مانند نظم، منطق و چارچوب مشخصی است و به همین دلیل هم از نقایص جدی برخوردار است. در وهله اول دولت می‌توانست در همین متن پیش‌نویس به جای آنکه این فهرست ناقص و آشفته از حقوق را درج کند، ضمن تعریف دامنه و حوزه‌های حقوق شهروندی و اسناد بالادستی این سند، کمیته یا جمعی را مسئول استخراج و انتشار ادواری حقوق شهروندی کند تا به این ترتیب علاوه بر تحکیم موقعیت حقوقی که تاکنون در اسناد قانونی به رسمیت شناخته شده‌اند، امکان بسط و گسترش این حقوق در آینده را نیز فراهم کند. این نظر از طریق درج ماده‌ای به قرار زیر تأمین می‌شود: «دولت مکلف است طی حداکثر سه ماه سند حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران مشتمل بر کلیه حقوق شهروندی مصوب در قوانین و مقررات کنونی را احصا و به اطلاع عموم مردم یا دستگاه‌های اجرایی و دیگر قوا، سازمان‌های جامعه مدنی و نهادهای عمومی برساند. به علاوه پیش از انتشار سند مذکور دولت هر سال دو بار موظف است «متمم سند حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران» مشتمل بر کلیه حقوق جدید به رسمیت شناخته شده در قوانین

شهروندی موضوعیتی برای ادامه کار مرکزی تحت این عنوان نباشد، زیرا در هر حال مقصود سازمانی فقط به اختلال در روند امور و تشدید بوروکراسی پیچیده و ناکارآمد خواهد شد. بنابراین در متن ماده چهار می‌توان مرکز ملی حقوق شهروندی یا بنابر پیشنهادی که پس از این درباره آن توضیح داده خواهد شد، «شورای عالی حقوق شهروندی» برای مدت زمانی مشخص مثلاً حداکثر شش ماه تشکیل و پس از تاسیس سازمان حقوق شهروندی همه امور مربوطه به سازمان جدید سپرده شود. به علاوه شورای عالی حقوق شهروندی می‌تواند به عنوان رکنی از «سازمان حقوق شهروندی» محسوب شود تا سازمان به عنوان بازوی اجرایی آن عمل کند و مجدداً از تداخل و همپوشانی سازمانی ممانعت به عمل آید.

– وظایف مرکز ملی حقوق شهروندی

اگرچه در متن پیش‌نویس برخی وظایف برای مرکز ملی در نظر گرفته شده اما در هیچ کجا به صراحت این وظایف تدوین و تصریح نشده‌اند. به این ترتیب با در نظر گرفتن پیشنهاد قبلی در خصوص کارکرد مرکز ملی به عنوان مؤسسه‌ای موقتی برای ایجاد سازوکار دائم، پیشنهاد می‌شود وظایف مرکز به قرار زیر در متن ماده چهار گنجانده شود:

۱. تهیه و ارائه لایحه تشکیل «سازمان حقوق شهروندی»

۲. تشکیل شورای عالی حقوق شهروندی و تشکیل جلسات آن به شکل منظم و ادواری

۳. تشکیل «سند حقوق شهروندی در نظام جمهوری اسلامی ایران» مشتمل بر کلیه حقوق شهروندی مندرج در قوانین، مقررات و کنوانسیون‌های پذیرفته شده توسط جمهوری اسلامی ایران پس از تصویب هیئت وزیران (قبلاً درباره ضرورت تدوین چنین سندی توضیح داده شد)

با تاسیس سازمان حقوق شهروندی کلیه اختیارات و وظایف مرکز به این سازمان منتقل خواهد شد

– «مرکز ملی حقوق شهروندی» یا «شورای عالی حقوق شهروندی»

مشکل اساسی در فصل سوم محور بودن دولت از طریق نهاد ریاست‌جمهوری و هیئت وزیران در پیشبرد حقوق شهروندی است. این امر تا حدودی متأثر از روح حاکم بر کل پیش‌نویس است که در آن نقش جامعه مدنی بسیار کم‌رنگ یا بی‌رنگ دیده شده است. مشکل اساسی چنین رویکردی آن است که با تغییر دولت‌ها و در نتیجه این تغییر رویکرد آنها به مباحث شهروندی احتمال توقف یا به شکست انجامیدن این پروژه‌ها بسیار زیاد خواهد بود، در حالی که اگر از ابتدا نقش محوری و مؤثر برای سازمان‌های جامعه مدنی ملاحظه شود احتمال ثبات و ماندگاری این ایده بسیار افزایش خواهد یافت. بر این اساس پیشنهاد می‌شود در

بند چهار، معاونت حقوقی ریاست جمهوری موظف شود «شورای عالی حقوق شهروندی» مرکب از شخصیت‌های حقیقی و حقوقی زیر را تشکیل دهد:

- وزیر دادگستری
- وزیر کشور
- وزیر تعاون، رفاه و تأمین اجتماعی
- معاونت حقوقی ریاست جمهوری به عنوان دبیر شورا
- ریاست سازمان نظام پزشکی
- ریاست کانون وکلای دادگستری مرکز و سه نفر حقوقدان به تصویب هیئت‌مدیره کانون وکلا

– پنج نفر از مدیران سازمان غیردولتی به نمایندگی از جانب این سازمان‌ها و به انتخاب آنها که هر کدام در یکی از حوزه‌های حقوق بشر، زنان، کودکان، سالمندان و معلولان فعالیت داشته باشند.

– ریاست شورای عالی استان‌های منتخب شوراها شهر

– سه نفر رؤسای شوراها شهر سه شهر بزرگ غیر از تهران به انتخاب شورای عالی استان‌ها

– رئیس و دو نفر نمایندگان خانه احزاب به انتخاب هیئت‌مدیره آن

– سه نفر نمایندگان مجلس شورای اسلامی به انتخاب نمایندگان مجلس

– رئیس ستاد حقوق بشر قوه قضائیه

– دو نفر از نمایندگان مدیران مسئول و سردبیران روزنامه‌ها و نشریات منتشره در سطح کشور به انتخاب خود آنها

دبیرخانه شورای عالی حقوق شهروندی در معاونت حقوقی ریاست جمهوری تشکیل و مسئولیت برگزاری جلسات و اجرای مصوبات را عهده‌دار خواهد بود. تا تشکیل سازمان حقوق شهروندی، «شورای عالی» به کار خود ادامه خواهد داد و پس از تشکیل سازمان به عنوان عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری آن خواهد بود.

وظایف سازمان حقوق شهروندی

اگرچه در تبصره ماده چهار پیش‌نویس تشکیل «سازمان حقوق شهروندی» در نظر گرفته شده اما درباره وظایف، کارکرد و نقش آن در مواد بعدی هیچ‌گونه بحثی به میان نیامده است. از این رو پیشنهاد می‌شود «سازمان حقوق شهروندی» به عنوان نهاد دائمی و مستقل که ریاست آن به پیشنهاد شورای عالی حقوق شهروندی و با حکم رئیس‌جمهور منسوب خواهد شد، به عنوان نهاد دائمی متولی و مسئول حقوق شهروندی تاسیس شود و وظایفی به قرار زیر برای آن در نظر گرفته شود:

۱. تاسیس دفاتر حقوق شهروندی در هر استان بر اساس آیین‌نامه‌ی مصوب شورای عالی حقوق شهروندی و نظارت بر فعالیت آنها
۲. استخراج حقوق شهروندی در قوانین و مقررات جاری و ترویج و آموزش آنها
۳. استخراج موارد نقض حقوق شهروندی در قوانین و مقررات و پیگیری و انجام اقدامات لازم به منظور اصلاح آنها توسط مراجع ذی‌ربط
۴. تدوین گزارش سالیانه وضعیت حقوق شهروندی در ایران بر اساس شاخص‌های مربوط
۵. دیده‌بانی وضعیت حقوق شهروندی در کشور و گزارش موارد نقض آن به مراجع ذی‌ربط جهت اصلاح وضعیت
۶. بازبینی کلیه لوایح، آیین‌نامه‌ها و مقررات جدید پیش از اجرا و استخراج موارد نقض حقوق شهروندی و اعلان آن به مراجع ذی‌ربط جهت اصلاح
۷. معرفی کلیه متخلفان و ناقضان حقوق شهروندی به مراجع ذی‌ربط جهت رسیدگی به تخلفات آنها
- سازمان حقوق شهروندی به منظور انجام تکالیف و وظایف خود در هر استان دفتری با عنوان دفتر حقوق شهروندی را زیر نظر استاندار تشکیل می‌دهد.
- کلیه برنامه‌ها و فعالیت‌های سازمان حقوق شهروندی پیش از اجرا باید به تصویب شورای عالی حقوق شهروندی برسد.

– مسئولان دفاتر حقوق شهروندی در هر استان موظفند شورای عالی حقوق شهروندی استان را مرکب از اشخاص حقیقی و حقوقی زیر تشکیل و کلیه فعالیت‌های خود را به تصویب آن برسانند. اعضای شورای استان عبارتند از:

- مدیران کل «دادگستری» و «تعاون، رفاه و تأمین اجتماعی» و استاندار یا معاونت حقوقی وی
- ریاست سازمان نظام پزشکی استان
- ریاست کانون وکلای استان و سه نفر حقوقدان به تصویب هیئت‌مدیره کانون وکلای استان

– پنج نفر از مدیران سازمان‌های غیردولتی استان که هر کدام در یکی از پنج حوزه حقوق بشر، زنان، کودکان، سالمندان و معلولان فعالیت دارند.

– ریاست شورای عالی شوراها شهر استان

از یک سو در بند ۳-۱۳
منشور متن اصل ۲۳
قانون اساسی آمده (تفتیش
عقاید ممنوع است و هیچکس
را نمی‌تواند به صرف داشتن
عقیده‌ای مورد تعرض و
مؤاخذه قرار داد) و از سوی
دیگر در بند ۳-۱۸ تأمین
استانداردهای شغلی برای
اصحاب رسانه مطرح شده که
جنبه کاملاً مصداقی دارد

- یکی از نمایندگان استان در مجلس شورای اسلامی
- ریاست هیئت حقوق شهروندی قوه قضائیه استان
- دو نفر نماینده مدیران مسئول و سردبیران نشریات منتشر شده در استان
کلیه طرح‌ها و برنامه‌های شورای حقوق شهروندی استان باید به تصویب شورای عالی حقوق شهروندی استان برسد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. اقدام برای تدوین منشور حقوق شهروندی از سوی دولت امری مثبت و در جهت فرایند تغییر و جنبش اجتماعی متمایل به تغییر محسوب می‌شود.
۲. روش دولت در فرایند تدوین منشور تا این مرحله، به‌خصوص انتشار عمومی پیش‌نویس و دعوت از عموم جامعه برای اعلام نظر درباره آن تا روح حاکم بر فرایند تغییر به‌خصوص به‌رسمیت شناختن جامعه مدنی، مثبت ارزیابی می‌شود.
۳. جامعه مدنی برای تسهیل گذار دموکراتیک موظف است ضمن حفظ استقلال از دولت از چنین ابتکاراتی استقبال کند.
۴. دولت برای دریافت پاسخ قوی‌تر از سوی جامعه‌ی مدنی نسبت به هر دعوتی باید بازسازی اعتماد عمومی را دنبال و تلاش‌های عینی‌تر و صریح‌تر در جهت اعتمادسازی انجام دهد.
۵. دولت برای تدوین نهایی منشور حقوق شهروندی ناچار است در چند موضوع مهم و اساسی تصمیم‌گیری و به‌طور قاطع تعیین تکلیف کند که اهم آنها عبارتند از:
- انتخاب یکی از تعاریف درباره شهروندی یا ارائه تعریف دولت از این مفهوم.
- انتخاب یکی از سه رویکرد لیبرال، جمهوری‌خواهی - مدنی و رویکرد مبتنی بر تعادل حقوق و مسئولیت‌ها (جماعت‌گرایی).
- ایجاد زمینه و بستر لازم برای تحقق حقوق شهروندی از جمله «حکمرانی خوب» در عرصه دولت، تقویت شهروندی فعال در عرصه خصوصی (و در خانواده) و تقویت جامعه مدنی در عرصه عمومی و کمک به تعامل این سه عرصه.
- تقویت احساس تعلق از طریق گسترش زمینه‌های مشارکت عمومی در امور جامعه.
۶. پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی نسبت به پیش‌فرض‌های مندرج در بند پنج بی‌توجه بوده یا دست‌کم سکوت کرده است.
۷. پیش‌نویس تجربه جهانی و همچنین سوابق ملی در زمینه تدوین منشور حقوق شهروندی را در نظر نگرفته و از لحاظ ساختاری و محتوایی فاقد انسجام و نظم حداقلی است.
۸. برخلاف ادعای پیش‌نویس که درصدد توسعه یا تزیین حقوق شهروندی نبوده است، حقوق مندرج در پیش‌نویس، تزیین حقوق شهروندی مندرج در قانون اساسی، قوانین و

پیشنهاد می‌شود «سازمان حقوق شهروندی» به‌عنوان نهادی عمومی و مستقل که ریاست آن به پیشنهاد شورای عالی حقوق شهروندی و با حکم رئیس‌جمهور منسوب خواهد شد، به‌عنوان نهاد دائمی متولی و مسئول حقوق شهروندی تأسیس شود

مقررات جاری کنوانسیون‌های پذیرفته‌شده توسط جمهوری اسلامی است.
۹. ماهیت سند منتشره مبهم است و سرنوشت آن روشن نیست، لذا ضمانت اجرای آن نیز مبهم است. در واقع روشن نیست متن نهایی منشور، دستورالعمل، مقرر، قانون یا سیاست خواهد بود.
۱۰. پیش‌نویس اگر چه ادعا دارد که «برنامه و خط‌مشی دولت» است اما در جای جای سند به موضوعاتی وارد می‌شود که به صورت مستقیم به سایر قوا به‌خصوص قوه قضائیه مرتبط هستند. تنظیم‌کنندگان منشور ناچار هستند از این بلا تکلیفی خارج شوند و موضع قاطعی در این زمینه اتخاذ کنند.
۱۱. اهداف مندرج در سند به منظور توضیح ضرورت و چرایی انتشار آن کاملاً مبهم و فاقد انسجام است.
۱۲. متناسب با ابهام در دایره شمول حقوق شهروندی در پیش‌نویس، محدوده و میزان تعهد نهادها و سازمان‌های موجود نیز نسبت به آن نامشخص و مبهم است.
۱۳. پیش‌نویس در برابر موارد نقض حقوق شهروندی در قوانین و مقررات جاری سکوت کرده است.
۱۴. پیش‌نویس بدون ارائه معیار یا ملاک مشخص مدعی شده که مهم‌ترین حقوق شهروندی را مورد نظر قرار داده است، در حالی که اولاً امکان تفکیک حقوق شهروندی از یکدیگر - به‌خصوص حقوقی که در قوانین و مقررات فعلی به رسمیت شناخته شده - وجود ندارد و ثانیاً دولت نمی‌تواند به‌انکای نظر یا دیدگاه خود بخشی از جامعه را از حقوق منتسب به آنها محروم کند، زیرا این خود نقض حقوق شهروندی است.
۱۵. حقوق مندرج در منشور نه ترتیب و نظم مشخص و علمی دارند و نه احصای دقیقی از حقوق شهروندی در قوانین و مقررات فعلی هستند، لذا متن منشور بهتر است این وظیفه را برعهده نهاد دائمی مسئول حقوق شهروندی قرار دهد و در متن منشور فقط حدود و ثغور

حقوق شهروندی را تعریف کند.
۱۶. مؤثرترین کارکرد منشور می‌تواند نهادینه‌سازی امور مرتبط با حقوق شهروندی باشد. متأسفانه این بخش از پیش‌نویس فاقد دقت و رعایت جوانب کارشناسی است.
۱۷. ساختار پیشنهادی در پیش‌نویس برای متولی حقوق شهروندی، دولت محور است. در حالی که سهم و نقش جامعه مدنی در این ساختار از اهمیت بسیار برخوردار است.
۱۸. در ساختار پیشنهادی برای پیگیری امور مرتبط با حقوق شهروندی در استان‌ها پیش‌بینی مشخص شده است، در حالی که موارد نقض این حقوق در خارج از مرکز به مراتب گسترده‌تر و ضدانسانی‌تر از پایتخت است.
۱۹. در ساختار پیشنهادی در پیش‌نویس، نحوه تعامل با دیگر قوا برای پیشبرد ضمانت اجرای حقوق پیش‌بینی شده است. در حالی که بدون درگیر کردن سایر نهادها و قوا امکان روبرو شدن پروژه دولت با بن‌بست بسیار زیاد است. در پایان ضمن آرزوی موفقیت برای تدوین‌کنندگان پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی، امیدوارم این پروژه دولت یازدهم در مسیر پیشبرد تغییر در جامعه ایران به‌انکای جامعه مدنی به سرانجامی خوش و ميمون برای ملت ایران برسد.

پی‌نوشت

۱. پس از تصویب قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی و به استناد بند سه این قانون حضور و کیل در دادرسی الزامی می‌شود.

فهرست منابع

فالكس، كيث. (۱۳۹۰)، شهروندی، (ترجمه محمد تقی دلفروز)، انتشارات کویر.
فاطمی‌نیا، سیاوش. (۱۳۸۶) فرهنگ شهروندی محصول و محمل حاکمیت خوب سازمان کارا و شهروند فعال، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۲۶، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
پورعزت، علی‌اصغر و دیگران. (۱۳۸۶) الگوی منطقی منشور حقوق شهروندی بر پایه بررسی تطبیقی اسناد موجود، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۲۶، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
محمدی، محمدعلی و دیگران. (۱۳۸۹) عوامل مرتبط با هویت شهروندی در شهر تهران، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۳۸، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
شیانی، ملیحه و دیگران. (۱۳۹۰) شهروندی، به نقل از مدنی، سعید: گزارش وضعیت اجتماعی ایران، مؤسسه رحمان.
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
قانون حقوق مدنی
قانون آیین دادرسی کیفری ■

چشم‌ها و گوش‌ها

چرا امریکا به پای میز مذاکره آمد؟

چشم‌انداز ایران: چاک هیگل وزیر دفاع امریکا در گفت‌وگو با نظامیان امریکا اعلام کرد ۸۰ درصد نیروهای مسلح مخالف جنگ هستند. همزمان مطبوعات امریکا هم اعلام کردند ۷۵ درصد مردم امریکا مخالف جنگ می‌باشند. او با نام نخستین رئیس جمهوری است که در طول تاریخ امریکا تصمیم‌گیری در مورد جنگ علیه سوریه را به مردم و کنگره واگذار کرد که پاسخشان منفی بود. انگلیس که آتش‌بیار جنگ در سوریه بود تنها هشت درصد نمایندگان پارلمانش موافق جنگ بودند. ریچارد بلومنتال، از سرکردگان اعضای کنگره امریکاست که خواهان تحریم‌های بیشتر علیه ایران است و حتی تعدادشان به ۵۹ نفر هم رسید که اگر به ۶۰ نفر می‌رسید «وتی» او با ما هم کارساز نبود ولی نیروهای معتدل و ضدجنگ اعم از یهودی و غیریهودی به کنگره فشار آوردند و این ۵۹ نفر نظر خود را تغییر دادند. سناتور بلومنتال با اینکه هم یهودی و هم صهیونیست و هم عضو ارشد لابی اسرائیل در ایالات متحده است در آخرین اظهارنظرش که در نیویورک تایمز چهارم فوریه منعکس شده به این مضمون می‌گوید من بسیار نگران هستم که مردم امریکا رویکرد خودشان را نسبت به جنگ عوض کرده و مخالف عملیات نظامی هستند و این ناشی از رویکرد جدید مردم نسبت به امنیت ملی امریکاست. وی در این اعتراف خود نگفت که امنیت ملی و منافع ملی امریکا در این مقطع با منافع لابی اسرائیل مغایرت دارد باید توجه کرد. علاوه بر سناتور بلومنتال که چنین اظهارنظری می‌کند به تازگی هیلاری کلینتون که از طرفداران جدی صهیونیسم و اسرائیل است تفاهمنامه ایران با ۵+۱ را تأیید کرد. اینها نشان می‌دهد که چرا امریکا به پای میز مذاکره آمد. اگر یکی از مسئولان امریکا هم بگوید گزینۀ جنگ روی میز است در چنین شرایطی ما نباید این بلوف را باور کنیم و فرصت مناسبی که برای دیپلمات‌های ما فراهم شده از دست بدهیم.

اندیشه تکفیری فاجعه و گمراهی مضاعف

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۰/۲۴)

شیخ احمد الطیب رئیس دانشگاه الازهر در مراسم میلاد حضرت محمد(ص) از کسانی که جوانان را به عملیات انتحاری در بین مردم تشویق می‌کنند خواست تا در احادیث پیامبر(ص) درباره حرام بودن ریختن خون مسلمانان تدبیر کنند. وی با بیان اینکه عملیات انتحاری آفت بزرگی برای اسلام و مسلمانان است افزود: انسانیت مدیون پیامبر اسلام(ص) است که عدالت و رحمت را میان انسان‌ها ارج نهاد. الطیب افزود: این روزها شاهد کسانی هستیم که چنین جنایتهایی مرتکب می‌شوند و تصور می‌کنند این اقدام‌ها مشروع است. این شرایط ناشی از آفت بزرگی است که اندیشه بعضی از جوانان گمراه شده ما را فرا گرفته‌اند. این آفت بزرگ تکفیر مسلمانان، توطئه علیه اسلام است و جنگیدن با آن واجب است. آنها براساس این باور تصور می‌کنند با کفار می‌جنگند و در این راه خود را می‌کشند.

نقد مفتیان جهادی

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۱/۲)

«داود الشریان» مجری سرشناس شبکه ام.بی.سی وابسته به عربستان در اقدامی بی‌سابقه در برنامه زنده «الثامن» که از این شبکه ماهواره‌ای پخش می‌شد، از مفتیان معروف وهابی مانند «العرفی»، «سلیمان العوده»، «سعد البریک» و «العواجی» به شدت انتقاد کرد و آنها را مفتیان توثیق معرفی کرد که جوانان کشور را با عنوان «جهاد» به کام مرگ می‌فرستند. الشریان افزود: شما مفتیان مسئول خون ریخته شده فرزندان ما در سوریه، عراق و افغانستان هستید و جامعه باید به حساب شما برسد. شما از زمان جنگ در افغانستان تا امروز جوانان ما را برای رفتن به جنگ شارژ می‌کنید و آنان را به کشتن می‌دهید به جنگ‌هایی می‌فرستید که معلوم نیست چه کسی آن را آغاز کرده و چه کسی آن را به پایان می‌برد. وی افزود: به ما رحم کنید و دست از سر ما بردارید. سؤال من از شما (مفتیان جهاد) این است که چرا شما فرزندان خود را به جهاد و بهشت نمی‌فرستید؟! شما به بهشت بروید تا ما نیز به دنبال شما بیاییم. الشریان سپس ادامه می‌دهد: «شیخ عرعور» (مفتی تکفیری سوری) در کشور ما چه می‌کند؟ چرا به او اجازه می‌دهید در شبکه ماهواره‌ای «الوصال» حرف بزند و جوانان ما را به کام مرگ در سوریه بفرستد؟ کانال‌های ماهواره‌ای فتنه‌گر مانند «الوصال» و «مجدد» چه دردی را دوا می‌کنند؟ و چه کسانی پشت این برنامه‌ها هستند؟ شما می‌خواهید ما ساکت بشینیم و چیزی نگوییم، ولی ما ساکت نخواهیم شد و همه چیز را با مردم در میان خواهیم گذاشت.

اشغال کردیم ولی فایده‌ای نداشت

چشم‌انداز ایران: همان‌طور که می‌دانیم امریکایی‌ها در پی اشغال عراق در سرکوب مردم فلوچه جنایت‌های آشکاری مرتکب شدند. برای نمونه کاربرد بمب فسفوری به طوری که احدی در آن دیار باقی نماند. در پی آن سرکوب‌ها بود که القاعده را به وجود آوردند و فرزندان آنها حالا با تجدید سازماندهی و پذیرش رهبری القاعده دوباره شورش در فلوچه را آغاز کردند. امریکایی‌ها در پی ماجراجویی‌های خود بودند که به جمع‌بندی استراتژیک جدیدی رسیدند که در خاورمیانه دست به جنگی زنند. آنها در مطبوعات خود می‌گویند در جریان اشغال عراق چهار هزار سرباز رسمی و معادل همین تعداد سربازان غیررسمی کشته شدند. پس از چند سال او با ما اعلام کرد که تهاجم به عراق اشغال آن یک فاجعه بود و در پی این شعار بود که رأی مردم را به دست آورد. به نظر می‌رسد علت اصلی تغییر استراتژی امریکا در خاورمیانه این است که هر جا دست به جنگی زدند باعث تقویت القاعده شد از جمله افغانستان، عراق، لیبی و سوریه به این شعار ورد زبان آنها شده که ما امریکایی‌ها دخالت کردیم اما فایده‌ای نداشت.

ابعاد جدیدی از مشکلات پدید آمده توسط دولت دهم در کشور به تدریج آشکار می‌شود. تزریق خارج از ضابطه نیروهای مورد نظر سران دولت دهم به وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی یکی از اقدام‌هایی است که مشکلات زیادی را برای دولت یازدهم پدید آورده است. یکی از وزارتخانه‌ها طبق گفته مقامات ارشد این وزارتخانه با ۱۰۰ هزار کارمند مازاد از نیاز روبه‌روست که هم از نظر هزینه و هم از نظر نبودن کار برای آنها موجب مشکلات زیادی شده است. این وضعیت در تمام وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی وجود دارد.

نسبت به تحولات شگرف در دوره دکتر روحانی امیدوارم

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۰/۱۴)

حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی گفت: در زمان ریاست‌جمهوری دکتر حسن روحانی نسبت به تحولات شگرف در زندگی و معیشت مردم خیلی امیدوارم. ایشان افزود: بیش از نیم قرن است که با دکتر روحانی آشنا هستم. از سال ۱۳۴۰ با یکدیگر در یک مدرسه طلبه شدیم و هم‌خرج و هم‌مباحثه بودیم و با یکدیگر به سفر می‌رفتیم، از این رو شناخت خوبی از وی دارم.

ضرورت تغییر در سیاست‌های اقتصادی دولت

(اعتقاد، ۹۲/۱۰/۳۰)

دکتر فرشاد مؤمنی در روزنامه اعتماد مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۳۰ هشدار داد که دولت منتخب مردم داده‌اند که گزیده‌ای از این مقاله را در نشریه می‌آوریم. متن کامل آن در سایت meisami.net نیز قابل دریافت است. فرشاد مؤمنی: ... واقعیت این است که در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۹۲ شاخص فلاکت در ایران دو برابر افزایش پیدا کرد. این شاخص که مجموع نرخ تورم و بیکاری را به نمایش می‌گذارد علامتی است که نشان‌دهنده فقر و فلاکت گسترده در دوران اوج سرخوشی ناشی از افزایش چشمگیر قیمت نفت در بازارهای جهانی بود.

... دقیقاً در آن زمان که مردم و تولیدکنندگان تحت فشارهای خردکننده سیاست‌های نادرست اقتصادی، ناله‌هایشان به آسمان بلند شده بود، بخش‌های غیرمولد مرکب از رباخواران، سوداگران و واسطه‌ها بی‌سابقه‌ترین رونق‌ها را در کارنامه خود ثبت کرده بودند.

... این در حالی است که رئیس بانک مرکزی و تنی چند از دیگر دست‌اندرکاران سیاستگذاری اقتصادی دولت امروز به اسم «ثبات» تلاش می‌کنند که به جای برنامه‌ریزی برای تغییر وضعیت موجود، به تثبیت وضع موجود همت گمارند. جای بسی تأسف است که به‌جای مهار کردن آزمندی‌های پابان‌ناپذیر غیرمولدها، آن چیزی که عملاً در دستور کار قرار گرفته حفظ وضع موجود و استمرار سیطره نابودکننده غیرمولدها در فضای اقتصاد ایران است. عبارت‌پردازی‌های جدید رئیس محترم بانک مرکزی که سخن از آن می‌راند بحث از آینده نرخ ارز، منطقی و حرفه‌ای نیست فقط با منطق‌ها و حرفه غیرمولدها سازگاری دارد و هر کس که الفبای اقتصاد را بداند به روشنی درخواهد یافت که در شرایط کنونی که کشور با دور باطل رکود تورمی دست به گریبان است، راه نجات، بازگرداندن اعتماد به تولیدکنندگان است.

... آیا ایشان نمی‌خواهند باور کنند که ساختار نهادی موجود که به صورت نظام‌وار علیه بخش‌های مولد و در راستای منافع کوتاه‌نگران و سوداگران و رباخواران سامان‌یافته باید تغییر کند تا انگیزه‌های برای تولید پدید آید؟

محمدرضا باهنر: تغییرات مانند دومینو است. در کشور ما در جریان عزل و نصب‌ها، رئیس‌جمهور، وزیر را انتخاب می‌کند. وزیر می‌گوید من معاونان خود را باید عوض کنم. معاونان هم مدیران کل را، همین ادامه پیدا می‌کند و حالا کار به عزل مدیر و سرایدار مدرسه رسیده است.

چشم‌انداز ایران: اوایل دولت نهم تغییرات به آبدارچی هم رسیده بود ولی نه رئیس‌مجلس و نه نایب‌رئیس و نه خطبای نماز جمعه اعتراضی نمی‌کردند ولی اکنون یک معاون عوض شود همه اعتراض می‌کنند. درواقع مصداق صحبت‌های آقای باهنر دولت نهم و دهم است که ابتدا طرفداران خاتمی، سپس هاشمی و آن‌گاه دایره حذف به طرفداران علی لاریجانی هم رسید.

نباید از سخنان رهبری نیت خوانی کرد

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۴)

محمدرضا عارف: رهبر معظم انقلاب هیچ‌گاه آقایان موسوی و کروبی را به‌عنوان سران فتنه نام نبرده‌اند. رأس فتنه را متوجه کشورهای معاند دانسته‌اند. هر کس از زاویه دیدش روی افراد نامگذاری می‌کند. همان‌طور که عده‌ای معتقدند آقای احمدی‌نژاد از سران فتنه است.

محدودگرا نه اصولگرا

(آرمان، ۹۲/۱۰/۲۴)

احمد کریمی اصفهانی بر این باور است که افراد جبهه پایداری و آقای زاکانی اصولگرا نیستند بلکه محدودگرا هستند و غیر از خودشان شخص دیگری را به‌عنوان اصولگرا قبول ندارند و اگر جبهه اصولگرایی به فکر وحدت بود با اظهارنظرهای مختلف موجب انشعاب اصولگرایان نمی‌شد.

احمدی‌نژاد از بد حادثه نصیب ما شد

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۲)

محسن رفیق‌دوست وزیر سابق سپاه: از ابتدا احمدی‌نژاد را می‌شناختم مخالفش بودم. چرا که معتقدم ایشان به درد ریاست‌جمهوری نمی‌خورد و از بد حادثه نصیب ما شده است. دولت روحانی با دولت‌های نهم و دهم قابل مقایسه نیست. اغلب اعضای کابینه قوی‌تر از آقایان پیشینان هستند.

انتقاد یک مقام قضایی از رئیس‌جمهور سابق

(ایران، ۹۲/۱۰/۷)

محمدجعفر منتظری رئیس دیوان عدالت اداری که احکام صادره نهاد متبوعش بارها مورد بی‌توجهی دولت احمدی‌نژاد قرار گرفت در نشست نمایندگان دفاتر استانی این دیوان گفته: یکی از مصیبت‌ها در دوران گذشته این بود که آقای رئیس‌جمهور محترم به مردم دروغ می‌گفت و قانون را علناً زیر پا می‌گذاشت. به گزارش مهر، منتظری بی‌آنکه نامی از مرتضوی ببرد افزود: یک آدم متخلف و مجرم را برخلاف قانون بر سر کار گذاشت و به رأی دیوان عدالت درباره ابطال این انتصاب عمل نکرد. مصیبت، این اخباری است که دارد گردش درمی‌آید و ما آن زمان فریاد می‌زدیم این فرد صلاحیت این پست را ندارد. وقتی مردم می‌بینند یکی از عالی‌ترین مقام‌های کشور، قانون را این‌گونه لگدمال می‌کند دیگر به جایی اعتماد نمی‌کنند.



تفاهمنامه ژنو خطر جنگ را دور کرد

فرید مرجایی: ... واکنش امریکا از دو حالت خارج نیست: یا باید به تهدید و اقدام نظامی دست بزند که اکنون در این مقطع زمانی ممکن نیست چرا که جامعه امریکا از ماجراجویی‌های نظامی به ستوه آمده و شاید اگر سابقه این جنگ‌های طولانی در پرونده چند سال اخیر نبود این اقدام نظامی هم انجام می‌شد اما داستان سوریه و واکنش‌های مردم کشوری چون انگلیس به این لشکرکشی احتمالی نشان داد که افکار عمومی دیگر از یک جنگ دیگر در منطقه استقبال نخواهد کرد. مطمئن باشید اگر شرایط اجازه می‌داد دولت امریکا به سوریه هم حمله می‌کرد اما مقاومت جریان افکار عمومی و ترفندی که روسیه برای مهار خطر حمله نظامی به کار برد در حقیقت مانع از این امر شد... نکته اینجاست که تحریم‌های شورای امنیت بر اساس بند هفت منشور سازمان ملل بوده است و در آن ادعا شده که برنامه هسته‌ای ایران خطری برای جامعه جهانی است. بنابراین ادعای غنی‌سازی باید کاملاً در ایران متوقف شود. در این میان براساس توافقنامه انجام گرفته میان ایران و غرب در ژنو سه، تهران می‌تواند غنی‌سازی را تا پنج درصد ادامه دهد که موافقت امریکا با این مسئله به نوعی تکذیب قانونی بودن قطعنامه‌های سازمان ملل است.

چشم‌انداز ایران: توجه شود که آقاسی مهندس مرجایی وضعیت خطرناک کنونی ایران را تصویر کرده‌اند که پرونده ایران در شورای امنیت آن هم در فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد است که کشورهای ۵+۱ با توجه به قطعنامه‌های صادر شده خود را محق می‌دانند که برای توقف غنی‌سازی در ایران دخالت نظامی کنند ولی این مذاکرات باعث شده که او با غنی‌سازی پنج درصد را بپذیرد و در واقع احکام صادره شورای امنیت کامل‌یکم تلقی شود و شیخ جنگ از بالای سر ما دور شود. آیا این کم‌امتیازی است که به دست آوردیم؟ این در حالی است که کمی پس از انتشار تفاهمنامه وزیر علوم سابق در پیش‌خطبه نماز جمعه تهران نه تنها به این وضعیت وخیم که در آن قرار داریم اشاره نکرد بلکه تفاهمنامه را سر تا پا زینبار اعلام کرد. وزیر علوم در رأس وزارت علوم و نماد علم و سواد باید باشد ولی معلوم نیست چرا در این مورد کم‌سوادی به خرج داد و حرف حسن روحانی در این مورد خاص در دانشگاه چندان بی‌مورد نبود.

سوسیالیسم خداپرست؛ گفت‌وگوی نشریه تجارت فردا با دکتر حبیب‌الله پیمان

... نخشب برقراری دموکراسی را برای مقابله با استبداد، عدالت اجتماعی (سوسیالیسم) را برای مقابله با فقر و بی‌عدالتی‌ها و استقرار حاکمیت ملی را برای رفع سلطه استعمار و دخالت خارجی‌ها پیشنهاد داد. این سه موضوع در واقع آرمان آنها محسوب می‌شد. به همین منظور برای مقابله با استعمار با نهضت ملی کردن صنعت نفت همگام شدند.

خداپرستان سوسیالیست از یک سو تجربه شوروی را در فقدان دموکراسی و از سوی دیگر تجربه کشورهای غربی و سرمایه‌داری لیبرال را در نبود برابری و عدالت اجتماعی مورد بررسی قرار دادند. بسیاری از اینان سعی‌شان بازتولید اندیشه‌های دینی در قالب زبان و تفکر مدرن و قابل فهم برای انسان عصر جدید بوده و هست و ربطی به مبارزه با الحاد ندارد.

بعضی دیگر از این جمع‌ها مانند محفل درس مرحوم محمدتقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی ضمن درگیر شدن به امور سیاسی از نوع مبارزه اجتماعی چگونگی تحقق و تبلیغ حقایق اسلام را در مورد وظایف خود می‌شناختند اما نقطه عزیمت نخشب در مبارزه اجتماعی چگونگی تحقق امر رهایی مردم از سه انقیاد اساسی و الف - تاریخی سیاسی (استبداد و خودکامگی)، ب - اجتماعی و اقتصادی (بردگی و بهره‌کشی از کار انسان‌ها) و ج - فرهنگی (تابعیت کورکورانه فکری و فرهنگی از مراجع بیرون از فکر و اراده آزاد و مستقل فرد) بود. او به این نتیجه رسیده بود که هدف ما در این مبارزه تحقق آرمان‌های انسانی است. او رهایی انسان را از نقطه‌عزیمت خود قرار داده بود و تعالیم اصیل مذهبی چون به رهایی انسان کمک می‌کند مورد توجه نخشب قرار می‌گیرد.

پیامبران با این هدف به رسالت مبعوث شدند که انسان‌ها را از قیود بازدارنده، آزاد کنند. رهایی از پرستش بت‌ها و اربابان گوناگون و توجه صرف به حقیقت هستی یعنی خدا، لازمه رهایی انسان از قیود بازدارنده است. در این صورت آزادی انسان‌ها محقق می‌شود. این مسئله آنچنان از اهمیت برخوردار است که «فلاح» در دین اسلام مورد تأکید قرار می‌گیرد تا انسان از قیود بازدارنده نجات پیدا کند

ایده‌های نخشب سنتزی بود حاصل ابتکار و تفکر مستقل خودش که در فضای تفکر توحیدی پرورده شده بود و هیچ نسبت مستقیمی با اندیشه‌های حزب توده نداشتند. نخشب بر این باور است که باید ترکیبی از اصالت و آزادی فرد همراه با اصالت و آزادی اجتماعی وجود داشته باشد.

نخشب از عقاید بنیانگذاران سوسیالیسم پیش از مارکس در غرب از جمله پرودون، سن سیمون و فوریه آگاه بود و همانند آنها سوسیالیسم را آرمانی انسانی و تحقق آن را حاصل تلاش آگاهانه و ارادی انسان‌ها و نه محصول حتمی و گریزناپذیر حرکت خود به خودی تاریخ می‌شناخت؛ مارکس این گروه را سوسیالیست‌های تخیلی می‌خواند.

کوشش‌های برخی لیبرال‌ها برای دفاع از نوعی عدالت اجتماعی چه در قالب دولت‌های رفاه یا در نظریه‌هایی مانند «عدالت به مثابه انصاف» جان راولز جز با عدول از بعضی از مهمترین ایده‌ها و اصول پایه لیبرالیسم میسر نبوده است. همین‌جا باید تأکید کنیم که اصل آزادی و استقلال فکر و اراده قابل ایراد نیست بلکه به باور من از مبانی ترین آموزه‌های وحیانی است و دعوت به آن جزو نخستین موارد و پرتیراثرترین به‌شمار می‌آید و اساساً توحید در اندیشه و عمل تحقق نمی‌پذیرد مگر زمانی که

فرد آزادی و استقلال فکر و اراده خود را به دست آورد. مسلماً پذیرش و عمل به عدالت راولزی در جوامع سرمایه‌داری و نولیبرال غربی گامی به جلو در راستای عدالت توزیعی محسوب می‌شود. همین اندازه هم بدون محدود کردن و نوعی عقب‌نشینی از مواضع پیشین میسر نبود اما در این نظریه به ریشه نابرابری و سلطه در جوامع سرمایه‌داری نپرداخته است.

در جامعه ما سه مشکل بنیادی وجود دارد که مانع رهایی انسان می‌شود و من نام آنها را سه انقیاد گذاشتم که انقیادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نام دارد. انقیاد سیاسی در اشکال مختلف استبداد و اقتدارگرایی قابل مشاهده است که مانع هرگونه خودگردانی می‌شود. در سایه انقیاد اجتماعی و اقتصادی مردم از حاکمیت بر نیروی کار خود و دسترسی به منابع مادی و ابزار کار و تولید محروم می‌شوند و در نتیجه آزادی‌شان سلب می‌شود. در سایه انقیاد فرهنگی مردم مجبورند از مراجع خارج از عقل و خرد خود تبعیت کنند. در سایه چنین تبعیتی، آزادی و استقلال فکر و وجدان افراد از بین می‌رود. نخشب با هر سه انقیاد مخالف است، نخشب همان زمان نکته‌ای را مطرح می‌کند که چندان مورد موشکافی قرار نگرفت. او در سخنان خود گفت مشکل اساسی مردم جامعه ما این است که فکر نمی‌کنند. او باور داشت که مردم باید فکر کرده و خود انتخاب کنند. او آزادی انتخاب فردی را ارج می‌نهد اما در عین حال به جامعه نیز اصالت می‌دهد. او تصریح می‌کند که با دموکراسی انقیاد سیاسی از بین می‌رود و مردم خود بر خود حکومت می‌کنند. وقتی ما این الگو را در عرصه سیاسی قبول داریم چرا آن را به عرصه اقتصاد و اجتماع تسری نمی‌دهیم؟ با سوسیالیسم، دموکراسی در عرصه روابط اجتماعی و اقتصادی تحقق می‌یابد. فریدمن نظریه پرداز نولیبرال، دموکراسی را در حوزه سیاست متوقف کرده و بر این باور است که حوزه اقتصاد را باید به عملکرد نیروهای خوددینا و خارج از اراده آدمیان حاکم بر بازار واگذاشت و از هر نوع دخالتی در آن خودداری کرد. این دوگانگی در تبیین مسائل مربوط به جامعه بشری هیچ توجیه علمی و عقلی یا اخلاقی ندارد.

... اینها که معتقدند بازار آزاد موجد دموکراسی است به جبر و خود به خود بودن نظم حاکم بر بازار اعتقاد دارند. آنها بر این باورند که آن‌قدر تولید صورت می‌گیرد که همه حتی طبقات محروم از مالکیت از رفاه کافی بهره‌مند شوند اما این وعده در عمل تحقق نیافته و برعکس تحت تأثیر سیاست‌های نولیبرالی ریگان و تاچر و حتی بلر بر میزان فقر و شکاف‌های طبقاتی افزوده شد. باید پرسید این نیروهای خود به خودی حاکم بر بازار چیستند؟ این نیروها یک امر ماورای طبیعی‌اند که انسان روی آنها کنترلی ندارد یا نباید داشته باشد؟ آیا این تفکر با مبانی مدرنیته و اوامیس همخوانی دارد؟ من تعجب می‌کنم که چطور نولیبرال‌های ما به این مسئله توجه نمی‌کنند که اگر امتیاز مدرنیته به رهایی بشر از جبر طبیعت است پس چرا به وابستگی به نیروهای ماورای طبیعی کمک کرده است. لیبرالیسم سیاسی در تلاش برای این آزادی پیشرو بوده حال چرا باید مردم را به قبول سلطه نظام خارج از کنترل انسان که گویا بر بازار حاکم است، دعوت کرد؟ این دعوت با جوهر مدرنیته مخالفت دارد. اگر انسان قرار است بر سرنوشت خود حاکمیت داشته باشد این مسئله نباید به عرصه سیاست محدود شود و به عرصه اقتصاد و روابط درون بازار تسری پیدا نکند. به نظر من سوسیالیسم وجود ندارد مگر اینکه به عرصه اقتصاد و اجتماع تسری یابد. سوسیالیسم همان دموکراسی اجتماعی و اقتصادی است. الان خیلی‌ها ترجیح می‌دهند که از این واژه‌ها استفاده کنند.

زنجان پفک خریده یا نفت؟

(آرمان، ۹۲/۱۰/۱۷)

سیدمحمد غرضی: وقتی دولت روحانی بتواند بر امور تسلط پیدا کند باید به سمت تنبیه خطاکاران برود و خطاکار باید طوری تنبیه شود که ضرر مجددی متوجه جامعه نشود. به گفته غرضی تعدد تخلف‌های کلان مالی

که هنوز فضا برای افشای آنها مهیا نشده بیشتر است. غرضی اظهار کرد من چون وزیر نفت بودم می‌دانم نفت باید به کسی فروخته شود که هم اعتبار و سابقه داخلی داشته باشد و هم در بازارهای دیگر دنیا آدم معتبری باشد. پول خرید نفت را هم، بانک مرکزی بریزد، پفک که نیست نفت است.

روحانی را از اصلاح‌طلبان پس می‌گیریم

(شرق، ۹۲/۱۰/۱۹)

حسن ابراهیمی عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز: اصلاح‌طلبان تا آخر با روحانی نمی‌مانند و آینده روحانی طبعاً با اصولگرایان رقم می‌خورد، آقای روحانی را از اصلاح‌طلبان پس می‌گیریم تا چنانچه معتدلان جریان اصولگرایی هماهنگ شدند کرسی‌های مجلس آینده در اختیار اصولگرایان و دولت قرار بگیرد.

واگذاری‌ها به صورت قلابی صورت گرفت

علی لاریجانی: براساس اصل ۴۴ قانون اساسی واگذاری‌ها و آزادسازی، باید مدنظر قرار می‌گرفت اما هیچ‌یک به خوبی اجرا نشد و متأسفانه واگذاری‌ها به صورت قلابی صورت گرفت. سهام عدالت نیز موضوعی است که فقط آن را مطرح کردیم بلکه هدف اصلی از آن واگذاری امور به مردم بود.

با مرگ بر انگلیس از استراوا استقبال می‌کنم

(شرق، ۹۲/۱۰/۱۹)

روح‌الله حسینیان نماینده تهران: دلخوشی از انگلیسی‌ها نداریم و به استراوا خوشامد نمی‌گویم. اگر جک استراوا به مجلس بیاید من حتماً با شعار مرگ بر انگلیس از او استقبال می‌کنم. بنده به‌طور کلی با برقراری ارتباط جدی با انگلیسی‌ها مخالف هستم چرا که انگلیسی‌ها هیچ‌گاه خیری به ایران نداشتند.

بروم عربستان چه بگویم

(شرق، ۹۲/۱۰/۱۹)

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی: من مسئولیتی ندارم که بگویم با این کار موافق یا با آن مخالف هستیم. این کار در درجه اول از اختیارات رهبری و سیاست‌های کلی نظام و بعد دولت است باید اول طرحی مانند همین مذاکرات تهیه و خطوط قرمز مشخص شود تا کسانی که برای مذاکره می‌روند بدانند چه بگویند.

لغو عضویت احمدی‌نژاد در جمعیت ایثارگران

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۵)

حسین فدایی دبیر کل جمعیت ایثارگران روز گذشته به فارس گفت: «احمدی‌نژاد از جمعیت ایثارگران لغو عضویت شده است اما با توجه به حضور وی در کسوت ریاست جمهوری این موضوع تاکنون به صورت رسمی اعلام نشده بود.

توان مقابله نظامی با ایران نیست

(آرمان، ۹۲/۱۰/۲۵)

امیرسرلشکر عطاءالله صالحی فرمانده کل ارتش: دشمن بیان کرده که از موضع ضعف وارد مذاکره شده است ولی ما از بُعد قدرت وارد این مذاکره شده‌ایم و می‌افزاید: چنانچه دشمن از نظر نظامی توان مقابله

با ما را داشت در این بعد عمل می کرد اما آنها با توجه به ضعفشان در بُعد نظامی وارد عرصه سیاسی شدند ما هم در این عرصه حتماً موفق خواهیم بود. وی بر ضرورت انسجام ملی و حمایت از دولت در ادامه مذاکرات هسته‌ای تأکید کرد و گفت: ما با توجه به انسجام ملی و میهنی توانسته‌ایم در عرصه‌های مختلف با قدرت عمل کنیم. دولت نماینده‌ای از عنصر حاکمیت در عرصه سیاسی است و منفرد نیست. صالحی در پایان افزود: همان‌طور که نگاه مردم در دفاع از انقلاب اسلامی در برابر تهاجمات خارجی است قطعاً در سنگر سیاسی این وظیفه به عهده دولت است.

نظر حدادیان درباره کریمی

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۰/۱۹)

سعید حدادیان از دیگر مداحان مشهور در نوشته‌ای تیراندازی کریمی را به دعوی حضرت موسی (ع) با یکی از قوم بنی اسرائیل تشبیه کرد که در آن حضرت موسی یکی از اعضای قوم بنی اسرائیل را به اشتباه کشت.

قدردانی مراجع از دولت

(ایران، ۹۲/۱۰/۲۱)

محمدصادق صالحی منشی استاندار قم: در پایان دولت دهم حالت قهری بین مراجع و دولت به وجود آمده بود به گونه‌ای که دیگر دولتمردان را به قم راه نمی‌دادند یا علماً آنها را به حضور نمی‌پذیرفتند اما دولت یازدهم در همین چند ماه آغازین کار خود موفق عمل کرده است. مثلاً من به مناسبت فوت مادر آقای ظریف وزیر امور خارجه کشورمان در قم مراسم ختمی برگزار کردم. در این مراسم عمده مراجع و فضلا شرکت کردند. استادان و مدرسان شرکت کردند. شکوه این مراسم به قدری بود که ختم مادر آقای ظریف در حد ختم یک مرجع برگزار شد. در همین رابطه آیت‌الله جوادی آملی گفتند که «این کار الهی بوده است.» معلوم می‌شود که در این سه چهار ماه همه آن خلأها پر شده است. البته دلیل دیگر این استقبال می‌تواند این باشد که پدر و مادر آقای ظریف در ساخت مسجد اعظم قم کمک کرده بودند. این مراسم ختم با همه مشخصات خودش از سوی مردم قم نیز مورد توجه و حمایت قرار گرفت.

دروغگویی و پنهانکاری ریشه مشکلات

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۱)

حجت‌الاسلام سیدعلی خمینی نوه امام: فساد اقتصادی به هیچ عنوان براننده حکومت اسلامی نیست. متأسفانه در چند سال اخیر در کشور با پدیده‌های جدیدی از فساد روبرو هستیم که ریشه آن در دروغگویی و پنهانکاری است. بسیاری از مشکلات امروز نشأت گرفته از دروغ و دروغ‌پردازی است.

پنج گروه مخالف با ولایت فقیه

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۱)

حجت‌الاسلام سیداحمد خاتمی امام جمعه موقت گفت: هم‌اکنون پنج گروه از افراد در داخل کشور با ولایت فقیه مخالف هستند. گروه اول فقیهان هستند که نظر آنها با ادله ولایت فقیه مطابقت دارد اما این افراد تضعیف نظام جمهوری اسلامی را حرام می‌دانند گروه دوم نیز افرادی هستند که در ولایت فقیه شبهه دارند که باید به شبهات این افراد پاسخ داده شود و گروه سوم نیز اصل ولایت فقیه را پذیرفته‌اند اما با شخص

ولایت فقیه مخالف هستند که مقام معظم رهبری مخالفتی با این افراد ندارند گروه چهارم نیز کسانی هستند که علیه ولی فقیه هستند اما تا زمانی که به دنبال شبهه‌افکنی در دین و کشور نباشند نیز نظام با این افراد کاری ندارد و گروه پنجم نیز افرادی هستند که به دنبال براندازی نظام هستند که باید با آنها برخورد شود.

ویژه‌خواری

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۲)

محمدعلی اسفغانی سخنگوی کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس درباره علل ویژه‌خواری در دولت گذشته گفت: «متأسفانه افراد مسئول در دولت احمدی‌نژاد شایسته فعالیت در پست‌های مدیریتی نبودند البته افزایش قانون‌گریزی در دولت گذشته حتی در رأس هیئت دولت باعث شد تا زیرمجموعه‌ها، روند ویژه‌خواری را برای خود تسهیل کنند.»

پذیرش بدون آزمون سه هزار نفر در دوره دکترا

(شرق، ۹۲/۱۰/۲۳)

مجتبی صدیقی معاون وزیر علوم و رئیس سازمان امور دانشجویی گفت: در دوره قبل سه هزار نفر بدون آزمون وارد دوره دکترا شده‌اند.

نمایندگان مراقب باشند معامله نکنند

(آرمان، ۹۲/۱۰/۱۴)

حسن کامران نماینده مردم اصفهان در مجلس گفت نمایندگان مراقب باشند معامله نکنند و اگر هم سؤال و تفحصی از دولت انجام می‌شود باید برای خدا باشد نه برای حال‌گیری از دولت. وی با اشاره به رابطه میان دولت و مجلس، هر دو طرف را به رعایت حال طرفین فرا خواند و اظهار کرد انتظار ما از دولت این است که همان مشی اعتدال را در عمل نیز انجام دهند اما متأسفانه در برخی انتصابات این اعتدال دیده نمی‌شود.

رشد و توسعه کشور در گرو آشتی ملی است

(ایران، ۹۲/۱۰/۲۴)

دکتر روحانی رئیس‌جمهور گفت بگذارید فضا باز شود و هر آن کس که سؤال و نقد دارد آن را مطرح کند. تنها در سایه برخورد اندیشه‌های مختلف است که به رشد و تعالی دست می‌یابیم. توسعه پایدار بدون ارتقای سلامت امکان‌پذیر نیست.

پرده‌برداری حسنین هیکل از واگذاری بحرین

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۰/۲۴)

حسین هیکل سردبیر سابق روزنامه الاهرام و از نزدیکان جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور اسبق مصر است. او در گفت‌وگویی که هفته گذشته منتشر شد گفت در مذاکرات ایران و اعراب بر سر آینده برخی از کشورهای خلیج فارس که خود را آماده استقلال می‌کردند حضور داشته است. وی در این گفت‌وگو بیان کرد اعراب با ایران به توافق رسیدند که بحرین در مقابل جزایر سه‌گانه کشوری مستقل شود. وزیر خارجه بحرین در واکنش به سخنان حسنین هیکل روزنامه‌نگار و نویسنده مشهور گفت وی باید یا ادعاهای خود را ثابت کند یا دهانش را ببندد.

چشم‌انداز ایران: جا دارد مسئولان ایرانی، حسنین هیکل را دعوت کنند و گفت‌وگویی با وی انجام دهند.

اسرائیل و شورش‌های القاعده

چشم‌انداز ایران: خط اسرائیل خط جنگ بود ولی مردم امریکا در شرایط کنونی جنگ نمی‌خواهند و همچنین نظامیان امریکا هم جنگ نمی‌خواهند پس توسعه‌طلبی امریکا چگونه پیش خواهد رفت. به نظر می‌رسد در پی اتحاد استراتژیک اسرائیل و عربستان سعودی، خط اسرائیل و القاعده مورد حمایت عربستان یکی شده و بنابراین قصد دارند سوریه و عراق را نیز با شورش‌های القاعده‌ای کشورهایی مانند اسرائیل در قلب مسلمانان به وجود آورند که درگیری عمده آنها با مسلمانان است نه اسرائیل.

فقط ایران می‌تواند جهان اسلام را رهبری کند

(شهروند، ۹۲/۱۱/۲۶)

سردار قاسم سلیمانی: «ایران به دلیل حمایت از مبارزان و جریان‌های انقلابی و اسلامی» و دفاع از مسلمانان و اسلام در مقابل تجاوزاتی که به جهان اسلام صورت می‌گیرد، به این توانایی رسیده که «جهان اسلام» را «رهبری» کند.

هر کشوری گزینه نظامی داشته باشد مشت‌های ما آماده خردکردن دندان آنهاست

(شهروند، ۹۲/۱۱/۲۶)

صدیقی خطیب نماز جمعه تهران گفت: هر کشوری گزینه نظامی داشته باشد مشت‌های ما آماده خردکردن دندان آنهاست. ما مذاکره را قبول داریم و با هیچ کشوری سر جنگ نداریم.

محسن رضایی: بحث هسته‌ای و اقتصاد مقاومتی مقابل یکدیگر نیستند بلکه مکمل هم هستند. اقتصاد قوی پشتوانه مذاکره کنندگان کشورمان است باید مذاکره کنیم، زیرا مذاکره رفع زیان می‌کند و مزاحمت‌ها را از بین می‌برد. دیپلماسی هموارکننده راه اقتصاد و اقتصاد هموارکننده مذاکرات است.

وزارت اطلاعات مطلوب امید ستمدیدگان

(شهروند، ۹۲/۱۱/۱۵)

روحانی، وزارت اطلاعات مطلوب را خانه امید ستمدیدگان دانست و تصریح کرد: رعایت حقوق شهروندی و حقوق اقوام، مذاهب و اقلیت‌ها ضرورتی انکارناپذیر است. رئیس‌جمهوری استفاده حداکثری توانمندی‌های تمامی سلیقه‌ها، گروه‌ها و طایفه‌های مختلف را مؤلفه‌های ضروری برای ایجاد امنیت پایدار دانست و خطاب به کارکنان وزارت اطلاعات گفت: در کنار دیگر وظایف سنگین، صیانت از آبرو و حیثیت و اسرار مردم و حفظ اعتماد عمومی در عالی‌ترین سطح از وظایف اصلی شماست.

اعتراف اوپاما به نقش امریکا در «براندازی»

(شرق، ۹۲/۱۱/۱)

به گزارش انتخاب، اوپاما در بخشی از گفت‌وگوی مفصل خود با هفته‌نامه نیویورکر گفته است: «یکی از اجزای ضروری دیپلماسی به رسمیت شناختن علنی حقایق تاریخی است مانند نقش امریکا در براندازی محمد مصدق».

روحانی قابل تحمل است

(شرق، ۹۲/۱۱/۱)

حسین فدایی دبیر کل جمعیت ایثارگران: دولت احمدی‌نژاد روی هم رفته

قابل تحمل بود. البته هزینه‌ای داشت و هزینه‌اش را پذیرفتیم. در نهایت اگر این دولت را تحمل کردیم منتهی شد به اینکه روحانی روی کار بیاید. آسمان به زمین نیامده است. روحانی هم در این نظام برای ما قابل تحمل و دفاع است.

کارنامه‌ای تازه از عملکرد احمدی‌نژاد

(شرق، ۹۲/۱۱/۱)

مشکل رئیس دولت گذشته این بود که به مردم دروغ می‌گفت و قوانین را زیر پا می‌گذاشت. از سویی گزارش‌های دیوان محاسبات کل کشور از تفریغ بودجه دولت نهم و دهم نشان می‌دهد احتمالاً تخلفات دولت در گزارش سال ۱۳۹۱ اگر بیشتر نباشد احتمالاً کمتر نخواهد بود. سال ۱۳۸۵ دیوان محاسبات از ۱/۵ میلیارد دلار پول گمشده و انحراف دولت از قانون بودجه خبر داد. سال ۱۳۸۶ این دیوان از وجود ۲/۳ میلیارد دلار پول گمشده و عبور ۵۴ درصدی دولت از قانون خبر داد. سال ۱۳۸۷ عبور از قانون توسط دولت به ۷۲ درصد رسید و این بار حرفی از پول‌های گمشده به میان نیامد. سال ۱۳۸۸ نتیجه بررسی‌ها نشان از عبور ۶۴ درصدی دولت از قانون بودجه بود و دولت در بودجه ۸۹ عدد ۶۴ درصد سال گذشته‌اش را تکرار کرد. همچنین براساس گزارش تفریغ بودجه سال ۱۳۹۰ دولت به ۶۵ درصد قوانین بودجه عمل نکرده است.

ریشه معضلات اساسی ما فرهنگی است

(شهروند، ۹۲/۱۱/۱۳)

سیدهادی خامنه‌ای: امروز متأسفانه آن‌طوری که انتظار می‌رفت نتوانستیم به اهداف انقلاب برسیم. از همان سال‌های ابتدای انقلاب اشکالاتی بروز کرد و تا امروز متراکم شده و به یک معضل اساسی تبدیل شده است که البته ریشه در مسائل فرهنگی ما دارد اما نباید مسائل سیاسی و فرهنگی که ضربه‌های آنها کمتر از عرصه اقتصادی بود فراموش شود.

آدم با دنیا قهر نمی‌کند

(ایران، ۹۲/۱۱/۷)

رفیق دوست: با آمدن دولت باز هم ناامیدی در مردم به امید تبدیل شد. اگر ان‌شاءالله درها باز شود و مملکت رونق بگیرد. من با نداشتن مذاکره با هر کسی مخالفم. آدم با دنیا قهر نمی‌کند.

اختلاف بنیادی دو امام جمعه

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۱/۵)

با اینکه فاصله هوایی تهران تا مشهد فقط یک ساعت و ربع است نگاه دو امام جمعه به بعضی مسائل ۱۸۰ درجه با همدیگر تفاوت دارد. حجت‌الاسلام سیداحمد علم‌الهدی روز گذشته در نماز جمعه مشهد گفت: سه - چهار روز است که فناوری هسته‌ای در مرحله سقوط قرار گرفته و آقای صالحی در گفت‌وگوی خبری مسائلی را بیان کرد که نتیجه این شد، فناوری هسته‌ای متوقف شده است. آیا واقعا تعطیلی فناوری هسته‌ای به چهار میلیارد دلار می‌آرد، درست در همان ساعت و همان روز آیت‌الله امامی کاشانی خطیب جمعه تهران با حمایت از مواضع دولت جمهوری اسلامی ایران درباره مسائل هسته‌ای و مذاکرات ۵+۱ گفت: «مواضعی که وزارت خارجه اکنون درباره مسائل هسته‌ای و در مقابل ۵+۱ می‌گیرد مواضعی محکم است که ملت و مقام معظم رهبری بر آن ایستاده‌اند.» در این میان تکلیف تریبون نماز جمعه چیست؟

مقروض ترین دولت را تحویل ملت دادند

(شرق، ۹۲/۱۱/۳)

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی: «پس از هشت سال با درآمدهای بی نظیر نفتی مقروض ترین دولت را تحویل ملت ایران دادند.»

مقابل احمدی‌نژاد امکان فریاد نداشتیم مبادا اصلاح‌طلبان امتیاز بگیرند

(شرق، ۹۲/۱۱/۳)

غلامعلی حدادعادل با بیان اینکه سال نخست مجلس هفتم بهترین دوره اصولگرایان بود، گفت: «در سال آخر خاتمی فضای خوبی بین اصولگرایان حاکم بود اما با آمدن احمدی‌نژاد بسیاری از اصولگرایان دچار سردرگمی شدند.» او با تصریح بر اینکه «کار کردن با احمدی‌نژاد به واقع مشکل بود» ادامه داد: «در مقابل احمدی‌نژاد امکان فریاد نداشتیم که مبادا اصلاح‌طلبان امتیاز بگیرند اما سکوت و همراهی نیز در مقاطعی ممکن نبود.»

به یک نیمچه زنجانی دست پیدا کردیم

(شرق، ۹۲/۱۰/۵)

فراهانی نماینده قم: در حال تهیه گزارش از وزارتخانه صنعت و معدن هستیم که تاکنون نتوانسته‌ایم به یک نیمچه زنجانی دست پیدا کنیم. یکی از الزامات مبارزه با فساد، حمایت از رسانه‌های آزاد است تا زمانی که رسانه‌ها نتوانند آزادانه بر جریان‌های قدرت و ثروت نظارت کنند مبارزه همه‌جانبه با فساد ممکن نخواهد بود.

بازی با آمار

چشم‌انداز ایران: در رسانه‌های اصولگرا عموماً مطرح می‌شد که حسن روحانی با کمتر از یک‌درصد بر رقبای خود پیروز شد در حالی که نباید با آمار بازی کرد. واقعیت این است که در مناظره سومی که بین کاندیداهای ریاست‌جمهوری برگزار شد مشاهده کردیم دیدگاه‌های دکتر ولایتی، دکتر قالیباف و دکتر محسن رضایی و مهندس غرضی با آقای جلیلی تفاوت کلی داشت. آمارگران واقعی براساس اطلاعات منتشر شده توسط دولت دهم بر این باورند که ۷۰ درصد مردم خواهان تغییر بودند و وضع موجود را قبول نداشتند و بر این اساس رأیشان به روحانی بوده است و این آمار خود را در شادی سراسری مردم در غروب ۲۵ خرداد ۹۲ نشان داد.

اجرای بدون تبعیض قانون اساسی

(شهروند، ۹۲/۱۰/۲۶)

آیت‌الله بیات زنجانی: وقتی می‌گوییم قانون اساسی در همه عرصه‌ها باید ملاک عمل قرار گیرد به این معناست که برای نمونه وقتی یک نماینده آزادخواه و خُری پیدا شد و پیرامون یک مسئله‌ای اعلام نظر کرد به این دلیل است که قانون اساسی حق اظهار نظر را برای او آزاد شناخته و اعلام جرم علیه او حامل این پیام به جامعه است که وقتی نماینده مردم حق حرف زدن ندارد در این صورت بقیه نیز به طریق اولی اجازه حرف زدن نخواهند داشت و این یعنی لُش شدن قانون.

... ما به قانون اساسی به صورت کامل عمل نکرده‌ایم به این معنا که اگر به قانون اساسی عمل می‌شد و حقوق همه اقلیت‌ها آن گونه که در آن پیش‌بینی شده مورد عمل قرار می‌گرفت مطمئناً خیلی از این آسیب‌ها محقق نمی‌شد.

... اگر قانون اساسی ملاک عمل بود افراد را بدون دادگاه و محاکمه

محصور نمی‌کردند و از حقوق اساسی خود محروم نمی‌کردند. این دیگر نص قانون است که فرد حق دارد در دادگاه و با حضور وکیل به اتهاماتی که به او وارد شده پاسخ گوید.

خانواده‌های زندانیان سیاسی

(شهروند، ۹۲/۱۰/۳۰)

حجت‌الاسلام محمد مطهری: بیاید در ایام ولادت رحمت برای عالمیان، از «خلق عظیم» حضرت - که حتی به عیادت آن یهودی که زباله بر سر حضرت خالی می‌کرد می‌رفت - الهام بگیریم سخن من در اینجا درباره زندانیان امنیتی نیست بلکه درباره خانواده‌های آنان است. آیا کسانی که به ادعای خودشان بیش از دیگران دغدغه حفظ نظام را دارند نسبت به وضع خانواده این زندانیان - هر چند بعضاً آزاد شده باشند - مسئولیتی ندارند؟ آیا سرزدن به این خانواده‌ها گناه و ممنوع است؟ پدران نان‌آور خانواده‌اند، آیا بگوییم حال که پدر «سبز» بوده و به هر دلیلی کارش به زندان کشیده به ما چه مربوط اگر فرزندش از گرسنگی «زرد» شوند؟ شاید همچنین توجیه کنیم که با دوری کردن این خانواده‌ها به حفظ نظام کمک می‌کنیم، در حالی که کاملاً برعکس است. فراموش نکنیم که «حفظ نظام» رمز عبور از مواقف قیامت نیست بلکه این تک‌تک اعمال ماست که مورد حسابرسی قرار خواهد گرفت چرا که دین ما دین «مقتال ذره» است. آیا می‌شود روزی آگاه شویم که کسانی از سپاه، بسیج، قرارگاه عمار و جبهه پایداری و نیز ائمه محترم جمعه و افرادی که به مکرر برای تشریح ابعاد فتنه در چند سال اخیر در تلویزیون ظاهر شده و... به دیدار این خانواده‌ها رفته و سراغی گرفته‌اند که آیا مشکلی ندارند؟ آیا برخورد نامناسبی با آنان نشده است؟ متأسفانه در شرایط کنونی گاهی حتی وقتی خانواده یک زندانی امنیتی به دیدار یکی از مراجع عظام تقلید می‌رود مرجع یادشده روز بعد سرمقاله هشدارگونه بصیرت‌افزا دریافت می‌کند!

تهدید تیم دیپلماسی ازسوی تندروها

(شهروند، ۹۲/۱۱/۶)

خبرگزاری اصولگرای آریا متعلق به امیر محبیان، محتوای برخی از آنها را منتشر کرد. پیام‌هایی که متن آنها پر از کنایه به روحانی، دولت تدبیر و امید و البته دیپلمات‌های این دولت بود. سروده‌هایی مانند «جنگ با دشمن غدار جگر می‌خواهد، مرد می‌خواهد و تدبیر اگر می‌خواهد، با کلید آمده‌ای در وسط معرکه‌ای، که کمی غیرت و شمشیر و سپر» می‌خواهد، در کنار دیگر اشعاری که رسماً تهدید به انتقام‌گیری از تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای می‌کند و در بخشی از آنها آمده: «ما زخون شما نمی‌گذریم، شهدا انتقام می‌گیریم، پای میز مذاکره بروید از شما انتقام می‌گیریم.» سرمقاله‌نویس روزنامه وطن امروز (متعلق به مهرداد بذریاش) که هفته گذشته در سرمقاله‌ای تهدیدآمیز به مناسبت آغاز اجرای توافق ژنو نوشته بود: «برای ما عین آب خوردن بود که کاری می‌کردیم بعضی‌ها به جای مذاکره با حرامیان عالم، در به در دنبال رایزنی با ما می‌گشتند که کف خیابان را رها کنیم تا دولت در شرف تشکیلشان اساساً بتواند نفسی بکشد.» دیروز هم در سرمقاله این روزنامه نوشت: «یعنی بچه حزب‌اللهی، این اندازه هم در جمهوری اسلامی حق آزادی بیان ندارد؟ ما ان‌شاءالله سرباز کوچکی برای انقلاب هستیم که در خط مقدم جنگ روزگار، سینه خود را سپر کرده است، ما سرباز انقلابیم نه سرباز دیپلماسی و سرباز انقلاب باید به خط بزند و حرف را صاف بزند.» هفته‌نامه ۹ دی (متعلق به حمید رسایی) در مقاله‌ای با عنوان «آیا می‌دانید توافق ژنو یعنی چه؟» به تهدید آشکار دولت پرداخت و نوشت جنبش دانشجویی مسلمان و انقلابی در سال‌های گذشته نشان داده که اگر بخواهد و به میدان بیاید با ایجاد موج اجتماعی می‌تواند جلوی خیلی از اقدام‌های خائنانه را بگیرد. ■

ماندلا: فیلسوف تغییر

- همگرایی ملی در پرتو دموکراسی / گفت‌وگو با دکتر محمدحسین رفیعی پیرامون راه و میراث ماندلا
- راه ماندلا؛ میراث جهان‌شمول / ابوطالب آدینه‌وند
- مادریا، سرباز چهار فصل / آرمان اسعد

رولیهلا هلا معروف به نلسون ماندلا، وجه دنیایی هستی را ترک گفت؛ او میراثی بس بزرگ برای آیندگان بر جای گذاشت که نیازمند تحقیق و خوشه‌چینی است. میراث ماندلا، آموزه‌هایی است که با ریسک، شهامت، ایمان و امید و جان‌کندگی کم‌نظیر پدیدار گشته است. این میراث، فلسفه پیروزی عشق بر تاریکی است.

محمود دولت‌آبادی، ماندلا را «فیلسوف واقعیت» می‌داند، فیلسوفی که به دنبال «گره‌گشایی» از «امر انقیاد و توقیف» و «ناپرابری در گونه انسانی» به مثابه امری واقعی از جهان، با فهم «واقعیت‌بودگی» برای «فراشد تغییر واقعیت» است.

زندگی و مبارزات ماندلا یادآور جمله معروف کارل مارکس است که: «فیلسوفان تاکنون به تفسیر جهان پرداخته‌اند، اکنون هنگام آن است که به تغییر جهان بیندیشیم». ماندلا اگرچه یک مبارز بود و فیلسوف نبود اما با این وصف شاید بتوان ماندلا را «فیلسوف تغییر» نامید، مردی که در سطحی پهن‌دامنه توانست بر واقعیات غلبه کند و طرحی نو را در جهان دراندازد و تحقق بخشد. با وام‌گیری از اصطلاحی از باسر عرفات، ماندلا «سرباز چهار فصلی» است که چه در دوران «جنبش و پیشروی»، چه در دوران «بحران» و چه در دوران «تثبیت»، فن حل مسئله را خوب به کار بسته است.



طرح از سیمین هدایت منفرد

همگرایی ملی در پرتو دموکراسی

گفت‌وگو با دکتر محمدحسین رفیعی پیرامون راه و میراث ماندلا



■ سفیدپوستان شرکت هند شرقی هلند در سال ۱۶۵۲ وارد آفریقا شدند و سال ۱۹۴۸ نیز رژیم آپارتاید رسمی شد. شما چه نسبتی بین منافع مادی و خوی تهاجم استعمار و مسئله آپارتاید نژادی می‌بینید؟ □ از پانصد سال پیش که اروپا، در هیئت استعمار، به شرق و غرب سرازیر شد، خشونت، کشتار و تبدیل انسان‌های بومی به شیء در دستور کار او قرار گرفت و در هر منطقه‌ای به شکلی کار را پیش برد؛ در قاره امریکا با کشتار یکصد میلیون سرخپوست (چامسکی) و نابودی محیط‌زیست آنها (کشتار وسیع بوفالوها و سوزاندن کلبه‌ها) و انقراض سرخپوستان، به طوری که هم‌اکنون در امریکای شمالی (ایالات متحده و کانادا) حدود سه میلیون سرخپوست از خودبیگانه در مراکز به نام «زررویشن»، با اعتیاد به مشروبات الکلی و مواد مخدر، «زندگی» می‌کنند. در آفریقای جنوبی و رودزیا با «قانونی کردن» آپارتاید، در هند با ایجاد یک حکومت استعماری با ساختار انگلیسی و توسعه نسبی زیرساخت‌ها (راه آهن، قوه قضائیه) لذا در آفریقای جنوبی، استعمار، «آپارتاید» را بهترین روش، استعمارگری دید.

■ در کتاب **خاطرات نلسون ماندلا، «راه دشوار آزادی»** آمده است، ماندلا به خاطر جذابیت منش یک مبارز، به مبارزات علاقه‌مند می‌شود، خود او نیز نقشی ماندگار بر منش زد. در منش او را هم می‌توان جان‌سختی بر سر حق و اصول را دید، هم روان‌بودن در عشق به شکنجه‌گرانش را یافت و هم عدم احتکار قدرت را. شما عناصر بنیادین منش مبارزاتی ماندلا و نقش منش ماندلایی را در حل مسئله چه می‌دانید؟ □ جوهری که در منش ماندلا در زندان شکل

چریکی حمایت می‌کند اما نسخه نهایی او نیز «مذاکره و مصالحه» و روش‌های مسالمت‌آمیز است. در سال‌های اخیر نیز اکثریت جهان راهکارهای خشونت‌پرهیز را پذیرفته‌اند. آیا این نتیجه‌گیری بس مهم را محصول تجربه‌های مبارزاتی قرن اخیر می‌دانید؟

□ در سال‌های اخیر، «آقای شارپ»، مبارزه «خشونت‌پرهیز» و مبارزات مدنی، حقوق بشری و ... را فرموله کرد و ۹۸ اقدام مدنی را لیست کرده است. این بدون تردید یک تجربه مطالعات میدانی تحولات اجتماعی قرن بیستم است. ولی آنچه گانندی، مصدق و ماندلا پیشه مبارزات سیاسی خود قرار دادند - البته ماندلا در زندان به آن رسید - بیشتر به منش شخصی آنها و تجربه فردی آنان باز می‌گردد، شیوه این سه نفر با عرفان آنها و شیوه‌های شارپ با عقلانیت تجربی وی رابطه دارد.

گرفت، آن چیزی است که دکتر شریعتی از آن به عنوان «عرفان» سخن می‌گوید در مثلث «عرفان - عدالت - آزادی» آن را، راه نجات بشر بعد از لیبرالیسم غربی و استالینیسم شرقی می‌داند. ماندلا، در مطالعه میدانی - در زندان - و پیگیری تحولات آفریقای جنوبی به این رسید که باید سیاه و سفید را از «خود بیگانگی» (Alienation) نجات داد. «مذاکره و مصالحه» در آفریقای جنوبی روشی بود که ماندلا پس از «مشور آتلانتیک» که در سال ۱۹۴۱ به امضای روزولت و چرچیل رسیده بود و در این منشور، حداقل در لفظ، منزلت و حقوق بشر به رسمیت شناخته شده بود، به کار بست، ماندلا با تأکید بر این منشور ۵۰ سال مقاومت کرده بود و پیروز شد.

■ مهاتما گاندی می‌گوید که «عدم خشونت به قدمت کوه‌هاست» و شاید اگر چنین نبود حیات بشر امکان‌ناپذیر بود. ماندلا گرچه در دوره‌ای از کار



میلادی چالش بین «لنبنی - کائوتسکی» یا «لنبن - برنشتاین» هم پیش آمد. نتیجه آنکه ایده سوسیال - دموکراسی دستاوردهای بسیار مهمی در مقایسه با ایده مبارزه طبقاتی صرف، داشته است.

■ بسیاری از تحلیلگران چپ، صرفاً بر مبنای تحلیل طبقاتی یا دوری و نزدیکی ماندلا و آفریقا به کمپ نظام بازار، داستان آفریقای جنوبی را تحلیل می کنند و از این رو حتی او را عامل نظام سرمایه داری می دانند. نسبت بین این گونه تحلیل ها و اولویت حل مسئله آپارتاید و جدایی نژادی را چگونه می بینید؟

□ اگر ماندلا، در دام مبارزه طبقاتی می افتاد، همین مختصر دستاورد را هم آفریقای جنوبی نمی داشت. او سوسیالیست بود ولی همچون مصدق و گاندی، مبارزه برای استقرار سوسیالیسم را انتخاب نکرد.

■ ماندلا راهی پیش پای بشر گذاشت، مبتنی بر دموکراسی چند نژادی و رقابتی، دستاوردهای ماندلا برای آینده بشریت را چه می دانید؟

□ راه ماندلا اولویت بندی بعضی مسائل مهم مملکتی است. در مسائل استراتژیک یک کشور، یک امر، اولویت اصلی است؛ مبارزه با استعمار، مبارزه طبقاتی، مبارزه با استبداد، مبارزه نژادی، مبارزه جنسیتی، مبارزه قومی و... ممکن است انتخاب هر انقلابی باشد. مهم این است که او درست اولویت بندی کند. ماندلا به ما آموخته است که ضروری ترین مسئله را در اولویت قرار دهیم. او وحدت ملی را در اولویت قرار دارد. ■

لوتر کینگ و مالکوم ایکس و خانم پارک بود که افکار عمومی جهان غرب هم نمی توانست از آن حمایت کند. لذا، فشار نرم سیاسی روی رژیم های آپارتاید آفریقای جنوبی و رودزیا، برای تغییر و جلوگیری از آبروریزی بیشتر غرب، شروع شد. چیزی شبیه موافقت غرب با استقلال کشورهای استعماری.

■ در هنگام مبارزه بنا بود که اصول «منشور آزادی» مصوب مبارزان در حین مبارزه که به مردم وعده داده شده بود، اجرا گردد. یکی از مواد اصلی آن توزیع زمین بود. در آفریقای جنوبی نزدیک به ۸۷ درصد کل زمین ها در دست ۱۳ درصد سفید پوست بود اما ماندلا راه بسیار کندی را در این مورد پیش گرفت که موجب نارضایتی شد. شما این مسئله عدول از آرمان ها را در نسبت با وضعیت واقعی آفریقا چگونه ارزیابی می کنید؟

□ این کندی و وقفه جهت جلوگیری از جنگ داخلی و حفظ وحدت ملی، تقویت نهادهای مدنی سیاه پوستان و بنابراین به تعویق انداختن مبارزه طبقاتی بود.

■ تفاوت ماندلا با رهبران انقلابی چون قذافی و موباه را در چه می دانید؟

□ موباه با عمده کردن مبارزه طبقاتی، وحدت ملی را به هم زد و زمینداران غربی برای او مشکلاتی طاقت فرسا ایجاد کردند. قذافی دیکتاتوری و سرکوب اپوزیسیون را در دستور کار خود قرار داد و درآمد نفت را بین مردم تقسیم کرد. معمولاً در کشورهای این چنینی عمده کردن مبارزه طبقاتی، سرکوب و خفقان به همراه دارد. فقط روش های سوسیال دموکراسی است که مبارزه طبقاتی نرم را با آزادی های مدنی سیاسی به پیش می برد و موجب پایداری و قوام جامعه می شود. چیزی که در دهه ۱۹۰۰

■ کنگره ملی آفریقا به رهبری افرادی چون لوتولی، الیور تامبو و ماندلا به سان چتری برای مبارزان بود. آنها به دنبال اتحاد در عرصه عمل با سایر مبارزان بودند، بنابراین رویکردی جبهه ای و ائتلافی در پیش گرفتند، بنابراین آنها در حین مبارزه بخش هایی از تفرقه را حل نمودند و دیدگاه های مختلف هندی ها، آفریقایی ها و کمونیست ها را به هم نزدیک کردند. بخش دیگری از حل اختلاف با واگذاری امتیازهای حل شد، راهکارهایی شبیه این موارد باعث جلوگیری از تنافر در وضعیت اضطراری و بزنگاهی شد. شما این شیوه مدیریت ماندلا را چگونه یافتید و اثرات آن را چگونه می بینید؟

□ آنچه رهبران کنگره ملی، در غیاب ماندلا، انجام دادند یک نوع عقلانیت تجربی مبارزات قرن بیستم بود که قبلاً در روسیه، الجزایر، ویتنام و... انجام شده بود. یعنی ایجاد یک جبهه پلورال؛ هر چند بعدها بخشی از رهبران این جنبش ها، کل رهبری را مصادره کردند، ولی آنچه ماندلا انجام داد، کار بزرگی از نوع کار گاندی بود که منافع ملی، مصالح ملی و امنیت شهروندان را در کل، فارغ از منافع و مصالح گروهی و طبقاتی در نظر می گیرد. اگر ماندلا چنین کاری نمی کرد آفریقای جنوبی در گیر جنگ داخلی می شد که در آفریقا نمونه های زنده فراوانی هم اکنون وجود دارد.

■ ماندلا هنگام مذاکره با آپارتاید از طرف دوستانش مورد شک قرار گرفت اما مذاکره را حتی در تیره ترین دوران پس از آزادی، که خون و آتش و تاریکی همه جا را فرا گرفته بود ترک نکرد. او مذاکره و مصالحه ای منطقی با آپارتاید داشت. اثرات مذاکره و مصالحه و عدم انقطاع آن توسط ماندلا را چگونه ارزیابی می کنید؟

□ حفظ وحدت ملی، نتیجه کار او بود. ماندلا دموکراسی را در کشور خود نهادینه کرد و از مبارزات نژادی، طبقاتی و... فاصله گرفت والا کشورش در گیر یک فرایند خونبار می شد.

■ بعد از سقوط شوروی، فضای جهانی به سمتی پیش رفت که دولت آپارتاید نمی توانست با کمونیست خواندن ماندلا و کنگره آنها را مهار کند. شما تأثیر فضای بین المللی را در تسریع حل مسئله نژادی چگونه یافتید؟

□ غرب در مرحله ای از مبارزات سیاه پوستان آفریقای جنوبی، مخالف آپارتاید شد، در حالی که قبلاً از آن دفاع می کرد. این چرخش آمریکا و انگلیس، پس از مبارزات مدنی مارتین

راه ماندلا؛ میراث جهان شمول



ابوطالب آدینه‌وند

هنگامی که در سال ۱۹۹۰ ماندلا از زندان آزاد شد، مورد استقبال بسیار زیاد اقشار مختلف ملت آفریقا از جمله سیاهان، هندی‌ها، اقوام و حتی بسیاری از سفید پوستان قرار گرفت، جامعه جهانی نیز به شدت به پیشواز این مرد افسانه‌ای آمد، رؤسای دولت‌ها، دانشگاهیان، مطبوعات، رسانه‌ها و همه و همه.

ماندلا در مسافرتی سه‌هفته‌ای که به اروپا و امریکا داشت یک‌بار هواپیمایش جهت سوخت‌گیری در قطب شمال توقف کرده بود ۱۲ نفر اسکیمو جهت استقبال از او به آنجا آمده بودند، تا با این وصف بتوان گفت جهان با همه ذرات و نیروهایش به استقبال ماندلا، منش، مقاومت و البته گفت‌وگوهای مبتنی بر صلح و دموکراسی او آمده بودند.

ماندلا قبل از آزادی تحت جو سازی رسانه‌ای آپاراتاید و غربی‌ها یک تروریست و خرابکار معرفی شده بود اما ماندلا از زمان آزادی در سال ۱۹۹۰ تا آستانه مرگ که ۲۳ سال به طول انجامید الگویی از خود ارائه داد که در میان انقلابیون جهان بی‌سابقه بود، مدیریت بحران دلا دلالات انقلابات، حفظ وحدت ملی مبتنی بر همزیستی و صلح، بخشش مبتنی بر اصول، عبور از ریاست مادام‌العمری و تأسیس نظامی دموکراتیک مبتنی بر آرای برابر انسان‌ها و تناوب و رقابت.

ماندلا به اعتبار این رقص میانه میدان تاریخ چه در دوران مبارزه و مقاومت، چه در دوران آزادی و قدرت و چه هنگام مرگ نیز تأییدی حداکثری را از کلیت انبای بشر گرفت که شاید این میزان علاقه‌مندی و تأیید در تاریخ بشری بی‌سابقه باشد. بنابراین از این اجماع حداکثری جهان شمول درباره ماندلا می‌توان این چنین برداشت کرد که راه ماندلا یک «میراث جهان‌روای بشری است». گرچه هنوز راه و رسم ماندلا در اذهان زنده است اما می‌توان و باید جهت پاسداشت این میراث آن را بهتر

«من در سراسر زندگی، خود را وقف مبارزه مردم آفریقا کرده‌ام. من علیه حاکمیت سفیدپوست جنگیده‌ام و بر ضد سلطه سیاهپوست مبارزه کرده‌ام، من همواره آرمان یک جامعه دموکراتیک و آزاد که در آن همه مردم در هماهنگی کامل و با امکانات برابر در کنار هم زندگی کنند، را گرامی داشته‌ام، این آرمانی است که امیدوارم به خاطر آن زنده بمانم و به آن دست یابم، اما این آرمانی است که حاضرم در صورتی که ضروری باشد در راه آن جان دهم»

{بخشی از مدافعات ماندلا در محاکمه ریوینا به اتهام خیانت به کشور}

و دقیق‌تر شناخت و از آن به صورتی روش‌مند الهام گرفت. ماندلا آن‌چنان که خود می‌گوید یک قدیس نیست، گرچه پرداختن به وجوه عرفانی، عاشقانه و اخلاقی او نیز بس ضروری است، اما احترام به ماندلا نه صرفاً به تصویر کشیدن شکوه یک انسان، بلکه تحقیق، تبیین و مفهوم‌پردازی راه او، منش و مرام او، از خودگذشتگی و ایثار بی‌مثال او و الگوی مبارزاتی و مدیریتی او در این مرحله از فرایند تکامل تاریخ است. تکریم جهانی ماندلا نیز پیام روشنی را در تاریخ ساطع کرد که نشانه از «هنجاری جهان‌شمول» و «همه‌پذیر» نزد ماندلا داشت، به گمانم در

تحلیلی از این رخداد، تکریم ماندلا می‌تواند خط روشنی از سمت و میل عمومی حرکت کاروان بشر تا مقصد و فرجام را ترسیم کند، شاخصه‌های اصلی حرکت ماندلا تغییر برای بهبود و بهزیستی، افزایش ضریب مشارکت، کرامت انسان، کاهش خشونت، ترس و فقر و تحقیر و به تعبیری از استاد هدی صابر «رسوب حقیقت» در تاریخ است. اکنون به گویش و برگ‌زنی از چند آموزه بزرگ از رولیهلا هلا معروف به نلسون ماندلا می‌پردازیم زیرا بر این باوریم که نگرش او می‌تواند بر فرا شد بهینه، آینده زیست اجتماعی و سیاسی بشریت تأثیر بگذارد.

۱) آزادی ظالم و مظلوم

«اشتیاق من به آزادبودن مردم من تبدیل به آرزوی آزادی برای همه مردم، سیاه و سفید شد... من اگر آزادی فرد دیگری را از او می‌گیرم، واقعاً آزاد نیستم و قطعاً وضعیت من مشابه وقتی است که آزادی مرا از من گرفته باشند. وقتی از زندان آزاد شدم مأموریت من این بود که هم ظالم و هم مظلوم را آزاد کنم.»^۱ ماندلا به صورت لحظه‌ای به این جمع‌بندی نرسیده بود، در سیر مبارزاتی که ماندلا در پس آن گام به گام رشد می‌کرد و ناهنجاری‌ها و کج‌اندیشی‌های خود را تصفیه می‌نمود، خط‌چینی صعودی وجود دارد، ماندلا در ابتدای مبارزه یک ناسیونالیست افراطی بود که می‌گفت «سیاه و دیگر هیچ» و اینکه در آفریقا فقط باید سیاهان باشند، از این رو ماندلا خود یک نژادپرست بود اما رفته‌رفته ماندلا به سوی آرمان دموکراسی چندنژادی سوق پیدا کرد و همه هویت‌ها را به رسمیت شناخت، منافع و مصالح‌شان را درک نمود و شرایط را بر این مبنا حتی در هنگام مبارزه به سمت وحدت ملی پیش برد.

مهاتما گاندی می‌گوید که «از بدی متنفر باش نه از بدی کننده»، به گمان نگارنده نلسون ماندلا فراتر از آن و به شکلی سیستماتیک بر این انگاره بود. او به تحول نگرش خود در این رابطه در زندان توضیح می‌دهد که: «در زندان خشم من نسبت به سفیدها کاهش یافته بود اما تنفر من نسبت به سیستم بیشتر شده بود، من می‌خواستم، آفریقای جنوبی بفهمد که در حالی که من از سیستمی که ما را در مقابل یکدیگر قرار داده است منزجر هستم، اما حتی دشمنان خود را دوست دارم.»^۲

نکته‌ای که در بالا مورد اشاره قرار گرفت ماندلا را به جای مبارزه با «معلول» به سمت مبارزه و نقد «علت» رهنمون می‌سازد.

نکته دیگر که در مسیر آزادی ظالم و مظلوم اهمیت دارد نوع نگرش ماندلا به انسان است او می‌گوید: «من همیشه به این حقیقت آگاه بوده‌ام که در اعماق وجود هر انسانی نیکی نهفته است... حتی در تیره‌ترین لحظات زندان وقتی من و دوستانم در بدترین شرایط قرار می‌گرفتیم، برای یک لحظه نشانه کوچک از انسانیت را در یکی از نگاهانان می‌دیدیم و همین یک لحظه کافی بود که دوباره به من اطمینان ببخشد تا راهم را ادامه دهم. خوبی در نهاد بشر شعله‌ای است که می‌تواند پنهان نگه داشته شود اما خاموش نمی‌شود.»^۳

بنابراین این چنین ایمان و امید برای تغییر، در ماندلا نگه‌داشته می‌شده است و افق‌های پرشکوه را پیش روی او می‌گشوده است. این دو انگاره بالا و همچنین متعدد آموزه‌ها و انگاره‌هایی بر این سیاق در دوران مبارزه،

ماندلا در زنجیر را در عرصه «سیاست به مثابه رهایی» از یک چریک بنیانگذار گروه مسلحانه‌ای M.K (نیزه ملت) به ماندلایی لطیف و عاشق دشمنانش تبدیل می‌کند.

اما ماندلا در هنگامی که به قدرت رسید همین انگاره‌ها را در دوران «سیاست به مثابه تدبیر منزل و مدن» قوام بخشید، سیستماتیک کرد و آنها را چسب انسجام دوران بحران و آشفتگی قرار داد. واقعیت این است که در دشمنان دلهره و ترس وجود داشت که باید به جای آن طمأنینه و آرامش می‌نشست، ماندلا می‌گوید که: «از همان لحظه‌ای که نتایج انتخابات اعلام شد و مشخص گردید که کنگره ملی آفریقا تشکیل دولت خواهد داد، احساس کردم، اکنون مأموریت من این است که آشتی و تفاهم را رونق بدهم، زخم‌های باقی‌مانده بر پیکر میهن را مرهم گذارم و اعتماد و اطمینان در مردم ایجاد کنم. می‌دانستم که بسیاری از اقلیت‌های سفیدپوست، رنگین‌پوست و هندی نسبت به آینده نگران هستند و من می‌خواستم آنها احساس امنیت کنند. من بارها و بارها به مردم یادآور شدم که مبارزات آزادیبخش نبرد علیه یک گروه یا یک رنگ نبوده، بلکه جنگی علیه یک سیستم سرکوبگر بوده است. در هر فرصتی می‌گفتم که همه مردم آفریقای جنوبی باید اکنون متحد شوند.»^۴

به گمانم ماندلا با این ماده معرفتی و مفهومی توانسته بود متدلوژی بی‌افرنید که آفریقا را به مسیر دموکراسی و همزیستی مسالمت‌آمیز رهنمون و رهبری می‌ساخت.

۲) کرامت انسان و رأی برابر، ارمغان تثبیت‌شده ماندلا

تحلیلگران چپ حرکت ماندلا را از زاویه چپ و تحلیل طبقاتی بررسی کرده‌اند، هم برای تحلیل دوران مبارزه این سازوکار تحلیلی را به کار می‌بستند و هم برای بعد از دوران به قدرت رسیدن، اما به گمان نگارنده در زمان مبارزه ماندلا مبنای مبارزه مسئله «حائل رنگ» و کرامت مجاله‌شده انسان است، زیرا ماقبل هر چیز یک سیاه، «انسان درجه دوم» محسوب می‌شد.

از این‌روست که ماندلا با تبیین مسئله کرامت انسان و مخالفت با تبعیض نژادی هم مبارزه خود را عینی‌تر، ملموس‌تر و فراگیرتر می‌نماید، هم اجماع جهانی بیشتری را برای عدم همراهی با آپارتاید به همراه می‌آورد و هم اینکه در ذیل آن دشواره اصلی و در زیر پوست مسئله «رنگ پوست» مطالباتی چون دموکراسی، برابری فرصت‌ها (اجتماعی، اقتصادی، حق کار و حق انتخاب محل زندگی و...) را هم دربرمی‌گرفت.

ماندلا در همه برخوردها با جریان آپارتاید

نه از موضع ملت‌متمس بلکه از موضعی انسانی، «غیرخودکم‌بین و غیربرتری‌جو» و البته محق با آنها وارد گفت‌وگو شد: «گفت‌وگوی ما نمایانگر و نشان‌دهنده پایان رابطه ارباب - بندگی بود که اساس رابطه سیاهان و سفید پوست‌ها را در آفریقای جنوبی تشکیل می‌داد. ما نه به عنوان ملت‌متمس یا متضرع، بلکه به عنوان هموطنانی در آفریقای جنوبی که در میز مذاکره از حقوق برابر با طرف مقابل برخوردار بود به این جلسه آمده بودیم.»^۵

در طول تاریخ کم‌نموده‌اند اندیشمندان و مبارزانی که بر محور حقوق برابر انسان سخن گفته‌اند و بر آن سبک زیسته‌اند اما داستان ماندلا حکایت رنج مردافکنی بود که ماندلا برای «تثبیت برابری انسان‌ها» بر کرده خویش بارکشی نمود، تا جهان به آفرینشی این چنینی احترام بگذارد

بنابراین دولت به مانند گذشته نمی‌توانست هم زمان بازیگر، داور و ممیز باشد، بلکه مبنای گفت‌وگو و مذاکره بر مبنای غیر آپارتایدی صورت می‌گرفت، براساس اصول جهان‌شمولی که متضمن حق رأی برابر و مشارکت برای همگان باشد.

ماندلا لنگر آرزوها و رؤیاهای خود را احترام به «خردجمعی بشر» و «برابری اجتماعی» می‌دانست، او «برابری اجتماعی» را مهمترین عامل راحتی روان انسان و آپارتاید و تبعیض را عامل اصلی «روان‌گزیدگی» می‌دانست. در طول تاریخ کم‌نموده‌اند اندیشمندان و مبارزانی که بر محور حقوق برابر انسان سخن گفته‌اند و بر آن سبک زیسته‌اند اما داستان ماندلا حکایت رنج مردافکنی بود که ماندلا برای «تثبیت برابری انسان‌ها» بر کرده خویش بارکشی نمود، تا جهان به آفرینشی این چنینی احترام بگذارد. می‌توان از سیلوی پرمایه انباشت ماندلا، ملات آموزشی بسیاری را برای آموختن طرح کرد و میراث گران‌سنگ او را به حظ نشست.

پی‌نوشت

۱. راه دشوار آزادی، ترجمه مهوش غلامی، ص ۸۰۴
۲. همان، ص ۷۳۱.
۳. همان، ص ۸۰۱.
۴. همان، ص ۷۹۸.
۵. همان، ص ۷۴۴. ■

مادیا، سر باز چهار فصل *



آرمان اسعد

می‌کند؛ از سویی، به‌مثابه یک انقلابی فناگرا بارها خود را در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد، به‌طوری‌که در دادگاهی که دادستان تقاضای اعدامش را دارد، در ازای پایبندی به آرمان‌ها، حاضر به دفاع از جان خود نمی‌شود و از سوی دیگر، برای زنده‌ماندن از هیچ تلاشی چشمپوشی نمی‌کند.

مثلاً هنگام انتقالش از زندان روبن‌لند به وسیله قایق، زمانی که هوا توفانی می‌شود و تنها یک جلیقه نجات در قایق وجود دارد، انتخاب ماندن این است که اگر قرار است تنها یک نفر زنده بماند، بهتر است آن یک نفر خودش باشد و مثال‌های متعددی که همگی ناقض دو گانه‌سازی‌های فوق است. بنابراین در دیالکتیک اصلاح - انقلاب، ماندن مولد سنتزی شده است که می‌توان آن را «اصقلاب» نام نهاد. نکته قابل توجه اینکه تحولی که در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ اتفاق افتاد نیز از جنس همین سنتز است. در این تحول یک رژیم مبتنی بر تبعیض نژادی دچار براندازی می‌شود. بنابراین می‌توان گفت این حرکت انقلابی است. از سوی دیگر، تحول مزبور از درون یک انتخابات آزاد، با حضور نمایندگان رژیم سابق صورت‌بندی می‌شود و از این منظر ویژگی‌های یک حرکت اصلاحی را داراست. بی‌شک اصلاحی بودن ماندن متأثر از پارامترهای متعددی است و پرداختن به هر یک، مستقلاً می‌تواند موضوع یک مقاله باشد. از این‌رو ضعف ذاتی متن حاضر، ناقص بودن آن است. البته ناقص بودن متن، نقطه‌قوت آن نیز هست زیرا متضمن «گشوده» بودن متن است.

آن‌گونه که ماندن در خاطرات خود می‌گوید،

انقلاب - اصلاح، آرمان‌گرایی - واقع‌گرایی، رمانتیسم - راسیونالیسم، نسبی‌گرایی - مطلق‌گرایی، ایدئولوژی محوری - استراتژی محوری، تئوری فنا - تئوری بقا و... نشان داده است. ایراد اساسی دوگانگی‌های موجود این است که معمولاً زاینده فضایی ذهنی و فلسفی هستند و کمتر مبنای عینی دارند. بدین معنا که در ابتدا ذهن فیلسوفانه و کلی‌گو، استدلال‌هایی خلق می‌کند و با تکیه به آن استدلال‌ها، خود را در متعالیه یکی از دو قطب تعریف می‌کند و سپس به دنبال آن است که با ارائه مثال‌های تاریخی، عینیت را با ذهنیت خود تطبیق دهد. از این‌رو به باور نگارنده، ضروری است که بحث‌های مطرح‌شده در مدار تغییر، رنگ و بویی مصداقی به خود گیرد تا به جای بیرون کشیدن عینیت از ذهنیت، مسیری برعکس پیموده شود و عینیت، سنگ‌بنای ذهنیت قرار گیرد.

با در نظر گرفتن چنین رویکردی، پرداختن به سوژه ماندن، مهم جلوه می‌کند. ماندن یک آکادمیسین یا نظریه‌پرداز نیست ولی اهمیت ویژه او که بهانه نگارش این سطور شده است، توان عملی او در یگانه‌سازی دوگانگی‌های یادشده است.

از یک‌سو، ماندن آرمان‌گرایی است که ذهنش در آسمان بلند ارزش‌ها طی طریق می‌کند و از سوی دیگر، واقع‌گرایی است که روی زمین سفت واقعیت‌ها گام برمی‌دارد؛ از سویی، مشکل بزرگ آفریقای جنوبی را عدم‌شورمندی در جامعه می‌داند و از سوی دیگر، برای شعورمند کردن شور جوانان سیاه، در برابر درخواست اسلحه، یک هفته تظاهرات سکوت را پیشنهاد

مثل معروفی است که می‌گوید تنها چیزی که در جهان تغییرناپذیر است، تغییر است. این به آن معناست که سقف هستی بر ستون تغییر نهاده شده است. می‌توان گفت همه گفتمان‌های رایج، بر سر اصل تغییر اتفاق نظر دارند و آنچه محل مناقشه است، چگونگی تغییر است. گفتمان‌های انقلابی بر دگرگشت‌های اساسی شدید و ناگهانی تأکید دارند و معتقدند وضعیت مطلوب در تقابل با وضعیت موجود، از درون یک انفجار بیرون می‌آید و گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، گذاری دفعی است؛ گفتمان‌های اصلاحی بر تغییرات ملایم، بدون شتاب و تدریجی پافشاری می‌کنند و بر این باورند که وضعیت «به از این» محصول تکامل وضعیت کنونی است؛ حتی گفتمان‌های محافظه‌کار نیز بر احتیاط در نوآوری تأکید دارند و معتقدند که باید اجازه داد که تغییرات از تداوم وضعیت موجود، به شکلی طبیعی بیرون آیند. بنابراین تفاوت گفتمان‌ها در موضوع تغییر، حول محور تقابل، تکامل یا تداوم وضعیت موجود می‌چرخد، نه اصل تغییر!

تنوع نگاه به چگونگی تغییر، آستن تولید دوگانگی‌هایی شده که خود را در قالب



در دو حوزه مطالعات ویژه‌ای داشته است: یکی تاریخ انقلاب‌ها و دیگری رمان و فیلم. از این رو پرداختن به کارویژه این دو حوزه می‌تواند ما را در درک بهتر ماندلای اصقلابی یاری‌رسان باشد:

به نظر نگارنده، کارویژه تاریخ «گزارش» آن چیزی است که در گذشته به وقوع پیوسته است. هر گزارشی از تاریخ، خوانشی از واقعیت‌هایی است که سلسله‌وار حادث شده‌اند و چرخ بشریت را تا امروز چرخانده‌اند. پروژه تغییر ماندلا، به سان هر پروژه دیگری سودای آن دارد که از وضعیت موجود به سوی وضعیت مطلوب حرکت کند. از این جهت، ماندلا موظف است در فاز صفر، درک خود را از وضعیت موجود ارائه دهد تا بتواند محدودیت‌ها و ظرفیت‌ها را برای فازهای بعدی شناسایی کند. یکی از عمده‌ترین محدودیت‌هایی که در هر پروژه تغییر اجتماعی - سیاسی وجود دارد، حضور ساختارهای مستحکم و ریشه‌دار آن جامعه است. هر فاعل شناسای تغییر، می‌بایست به این پرسش اساسی پاسخ دهد که به دنبال تغییر در چارچوب ساختارهاست یا به دنبال تغییر ساختارهاست؟ یا اگر به تلفیقی از این دو قائل است، این تلفیق با چه نسبتی صورت می‌گیرد؟ پرداختن به این پرسش و یافتن پاسخی درخور برای آن، ما را با یک پرسش اساسی‌تر مواجه می‌کند و

آن اینکه حرکت بر مدار تغییر، در مقام عمل، با محوریت خواسته‌ها صورت‌بندی می‌شود یا با محوریت توانسته‌ها؟ یک پاسخ کوتاه‌نظرانه می‌تواند آن ضرب‌المثل معروف باشد که می‌گوید «خواستن، توانستن است!». چنین پاسخی از ضعفی عمده رنج می‌برد. زیرا خواستن انسان‌ها نامتناهی است در حالی که توانستن آنها، محدود است. ماندلا خواسته‌ها را به عنوان یک چشم‌انداز دست‌نیافتنی در نظر می‌گیرد که باید به سوی آن حرکت کرد اما این حرکت را محتاج مرحله‌بندی می‌بیند و مبنای مرحله‌بندی را «توان تاریخی» مردم جامعه جهت قرار گرفتن بر مدار تغییر می‌داند. وجود عنصر «توان تاریخی» در معادلات ماندلا، او را وادار می‌کند که «شعار محدود» دهد. مثال ملموس در نظر گرفتن توان تاریخی جامعه، راهپیمایی دو روزه‌ای است که کنگره با دیدن استقبال مردم پیشنهاد می‌کند تظاهرات تمدید شود در حالی که ماندلا معتقد است در حال حاضر سیاهان به نتیجه مقطعی مطلوب خود رسیده‌اند و ادامه اعتراضات خیابانی خارج از توان تاریخی مردم است و باعث سرکوب حرکت می‌شود. مثال دیگر اینکه ماندلا در بدو ورود به زندان، درخواست می‌کند که مسواک داشته باشد. این تقاضا در شرایطی مطرح می‌شود که سیاهپوستان زندانی از

کمترین امکانات بهداشتی محروم‌اند و تقاضای مسواک، شروعی «شدنی» است برای قرار گرفتن در مدار تغییر و زندانبانان نیز، از برآورده کردن آن عاجز نیستند. او در مراحل بعدی، تقاضای تأسیس و تجهیز کتابخانه زندان را مطرح کرد. بنابراین درک ماندلا از تجربیات تاریخی، او را به این جمع‌بندی می‌رساند که می‌بایست «شعار محدود» داد.

اما بازخوانی داستان‌ها، چه در قالب فیلم و چه در قالب رمان، چه نقشی می‌تواند در شکل‌گیری گفتمان اصقلابی ماندلا داشته باشد؟ کشف چنین نقشی مستلزم رمزگشایی از جانمایه مشترک داستان‌ها، یعنی اسطوره است. اسطوره‌ها، کهن الگوهایی هستند که در قالب یک رؤیای جمعی در فضای یک جامعه تنفس می‌شوند. رؤیایی که برخلاف رؤیای فردی، در خودآگاه جمعی، دست به «نگارش» آگاهانه آینده می‌زند. برخلاف تصور رایج، اسطوره‌ها روایتی از آینده هستند. هر جامعه‌ای در هر دورانی برای ساختن فردایی «به از این» ملزم است دست به بازسازی تیپ‌های آرمانی بزند. تیپ‌هایی که از دیروز می‌آیند و انسان امروز را به فردا رهنمون می‌کنند. به میزانی که اسطوره‌ها در ذهن انسان پررنگ‌تر باشند، انسان آرمان‌گراتر خواهد بود. داستان‌ها چون نخ تسبیح نسل‌های

بشر را به هم متصل می‌کنند و اسطوره‌ها در لابه‌لای سطرهای تاریخ قابل رصد کردن هستند. بنابراین لازمه ارتباط گرفتن با اسطوره‌های آینده‌ساز، برقراری ارتباطی تنگاتنگ با گذشته است. بدون ارجاع به سنت‌های کهن، نگارش تصویری از آینده‌ای بهتر، امکان‌پذیر نیست. ماندلا از کودکی شیفته رهبر شدن است. رئیس قبیله از همان دوران کودکی ماندلا، روایتی از رهبر شدن برایش بازگو می‌کند که سال‌ها سرلوحه رفتار سیاسی ماندلا قرار می‌گیرد. در آن داستان، رهبر به مثابه چوپانی تعریف می‌شود که پشت سر گله قرار گرفته شده است و دیده نمی‌شود. رهبر با آزاد گذاشتن فضای چراگاه، این فرصت را به چابک‌ترین گوسفندان می‌دهد تا بهترین مسیر را پیدا کنند و سایر گوسفندان را به دنبال خود بکشانند. چوپان تنها در مواقع اضطراری وارد عمل می‌شود. بنابراین چوپان جلو دار گله نیست، بلکه نقش عقب‌دار را ایفا می‌کند. این روایت و کهن‌الگویی که از رهبر ارائه می‌دهد،

سال‌ها سرلوحه زیست اجتماعی - سیاسی ماندلا شد. در روایتی دیگر، رئیس قبیله از سنتی برای ماندلا می‌گوید که در آن، هنگامی که دشمنت را شکست دادی، نباید کاری کنی که احساس حقارت به او دست دهد. مذمت تحقیر شکست‌خوردگان، بعدها در تیپولوژی شخصیت ماندلا بروز پیدا می‌کند. به طوری که او همواره نگران ظلم به ظالم و ظالم شدن مظلومان است. اهمیت چنین نگاهی در ماندلا آنجایی مشخص می‌شود که بسیاری بر این باورند که بشر به سمت افسون‌زدایی از جهان در حرکت است و برای انسان عصر جدید، اسطوره‌ها و رمز و رازهای نهفته در آن، هیچ کارایی ندارد. ماندلا به خوبی نشان داد که اسطوره‌ها، متضمن ایمان و امید به فردایی بهتر هستند. همین ایمان به فردا منجر به آن شد که ماندلا در تمام مقاطع زیستش، از خود «مقاومت نامحدود» نشان دهد. در همان مثال تقاضای مسواک، ماندلا شش ماه تمام کتک خورد تا توانست به خواسته خود دست یابد یا

برای رسیدن کتابخانه زندان، ۱۵ سال نامه‌نگاری کرد. با توضیحات بالا می‌توان درک کرد که تفاوت عمده ماندلا با بسیاری از انقلابیون، در شعار محدودی است که ماندلا در برابر شعار نامحدود آنها مطرح می‌کند. از سویی، آنچه میان ماندلا و گفتمان‌های اصلاح طلب تمایز می‌اندازد، مقاومت نامحدود او پایبندی‌اش با آرمان‌ها و ارزش‌ها، در مقابل مقاومت محدود عمده اصلاح‌طلبان است که عمدتاً قائل به عبور از عصر آرمان‌ها و برخورد ارزشی با مسائل اجتماعی - سیاسی هستند. جالب اینجاست که ماندلا در اصالت دادن به سنت‌ها شباهت زیادی به محافظه‌کاران نیز پیدا می‌کند که می‌بایست در بحث مستقلی به آن پرداخته شود.

* سرباز چهار فصل اصطلاحی است از مرحوم یاسر عرفات ■

کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت چهارده سال چندده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب‌گستر» به شماره تلفن‌های ۲-۲۴۱۴۱ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

نشر صمدیه: ۶۶۵۹۶۸۴۹-۶۶۴۳۳۲۰۷-۶۶۹۳۶۵۷۵ نمابن: ۶۶۹۳۶۵۷۵

چند اقتصاد توسعه

- بدون اتکا به نفت؟! / میزگردی با محمدحسین رفیعی، رضا مظه‌ری و لطف‌الله میثمی
- آیا پالایشگاه‌های کوچک اقتصادی هستند؟ / گفت‌وگو با غلامحسین حسن‌ناش
- نقد و بررسی کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» / سمانه گلاب
- انرژی خورشیدی و محیط زیست / رسول اژنیان
- اشتغال تولیدمحور / امیرسعید حجازی موسوی
- ناله‌های دریاچه ارومیه / مسعود عامل‌سخی



بدون اتکا به نفت!؟

میزگردی با محمد حسین رفیعی، رضا مظهری و لطف‌الله میثمی

مظهری: یکی از چالش‌های بزرگ بین اقتصاددانان در مورد مالیات این است که عده‌ای از آنها که طرفدار دولت حداقلی هستند (دولت حداقلی یعنی دولتی که فقط حفظ امنیت داخل و مرزهای کشور و همچنین تولید کالاهای عمومی را بر عهده دارد و دیگر دخالتی در اقتصاد ندارد) اهمیت زیادی به مالیات نمی‌دهند. حداقلی‌ها می‌گویند اگر مالیات را از طبقه مولد و سرمایه‌دار بگیریم و به طبقه‌ای که مولد نیست، یا به طبقات پایین بدهیم، روند انباشت سرمایه کند می‌شود. یعنی همان بحثی که بین جناح اوپاما و جناح مخالف (یا جمهوریخواهان که مشاوران آنها طرفدار اقتصاد بازار یا سرمایه‌داری هستند) وجود دارد. مشاوران اوپاما تحت تأثیر اقتصاد کینزی هستند، اقتصادی که دخالت دولت را در اقتصاد تجویز می‌کند. کینزین‌ها می‌گویند وقتی در یک جامعه، اکثریت آن قدر درآمدشان کم است که نمی‌توانند تقاضای اولیه خود را فراهم کنند و در مقابل درآمدهای جامعه در دست اقلیت کوچک انباشت شده و اقتصاد جامعه دوقطبی شده است حاصل آن رکود خواهد بود. پیشنهاد آنها این است که از طبقات پردرآمد مالیات گرفته شود، حتی مالیات تصاعدی، تا بتوان با گرفتن مالیات از آنها و تزریق آن از طریق بودجه به طبقات پایین خلق تقاضا کرد و با تحرک تقاضای کل اشتغال فراهم گردد و اقتصاد از حالت رکود به رونق سوق داده شود. چون در وضعیت رکود تنها صاحبان دستمزد نیستند که بیکار هستند بلکه صاحبان سرمایه نیز سرمایه‌شان بیکار خواهد ماند. پس با مالیات تصاعدی و تزریق آن از طریق بودجه و سرمایه‌گذاری از طریق بخش دولتی ایجاد تقاضا می‌گردد که هم کارگر مشغول به کار می‌شود و هم سرمایه

بخش خصوصی فعال می‌شود. برای نمونه، همین بحث بودجه بهداشتی در دولت اوپاما که پیش‌بینی شده اگر این بودجه تأمین شود ۵۰ میلیون امریکایی می‌تواند دوباره تحت بیمه درمانی قرار بگیرد و همین می‌تواند سبب یک بهبود در اقتصاد شود. نئولیبرال‌ها مخالف این نوع مالیات‌گیری هستند و می‌گویند وقتی شما از طبقات به اصطلاح سرمایه‌دار مالیات‌گیری، انگیزه‌های سرمایه‌گذاری آنها را کاهش خواهید داد و نتیجه این است که کیک جامعه که همان GNP است، عوض اینکه بزرگ‌تر شود کوچک‌تر می‌شود که حاصل آن فقر بیشتر جامعه می‌باشد. نظر شما درباره این موضوع چیست؟

رفیعی: پیشنهادم این است که اگر می‌خواهیم در مورد ایران صحبت کنیم ابتدا خودمان را با کشورهای مشابه مانند ترکیه و کره جنوبی مقایسه کنیم تا ببینیم وضع ایران اکنون چگونه است. در سال ۱۹۶۰ که کندی بر سر کار آمد این سه کشور یعنی ایران، ترکیه و کره

جنوبی تقریباً شبیه هم بودند و شاید وضعیت ایران بهتر بود. یعنی کندی قصد داشت بر روی ۱۰ کشور برنامه‌هایی پیاده کند که این سه کشور نیز کاندیدا بودند. قرار شد در این کشورها اصلاحات ارضی و سایر کارهایی که با هم مشابهت داشتند انجام شود. تفکر اشتباهی که در جامعه وجود دارد این است که می‌گویند امریکا در کره جنوبی سرمایه‌گذاری زیادی کرده است و این امریکایی‌ها بودند که کره جنوبی را توسعه دادند. در مورد ترکیه هم همین‌طور، چون ترکیه عضو ناتو بوده است. اتاق صنایع و معادن و بازرگانی این سه کشور را با هم مقایسه کرده است. کره جنوبی در ۴۲ سال، یعنی از ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۴، حدود ۱۰۴ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده است که در مقایسه با ما که در ۳۴ سال گذشته ۱۲۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی داشتیم رقم زیادی نیست. کره جنوبی کشور نفت‌خیزی هم نیست و روزانه حدود یک میلیون بشکه نفت وارد می‌کند. ترکیه هم روزانه ۷۵۰ هزار بشکه نفت وارد می‌کند در حالی که ما روزانه ۲/۵ میلیون بشکه نفت صادر می‌کنیم. البته بگذریم از یکی دو سال اخیر که برای صادرات نفتی ما مشکلاتی پیش آمده است. حالا سؤال این است که آنها چگونه با مالیات اداره می‌شوند در حالی که ما نه؟ چه اتفاقی افتاده است؟ مؤسسه لگاتوم (The Legatum Institute) گزارش معروفی دارد که شامل همه شاخص‌های مرتبط با توسعه است. هشت شاخص که شامل اقتصاد، آموزش، حکمرانی، سلامت و بهداشت، امنیت و مصونیت فردی، آزادی فردی، سرمایه اجتماعی و کارآفرینی و فرصت است. این مؤسسه، شاخص‌های ذکر شده را در ۱۴۲ کشور که ۹۹ درصد تولید ناخالص ملی دنیا را تولید می‌کنند، مطالعه

کینزین‌ها می‌گویند وقتی در یک جامعه، اکثریت آن قدر درآمدشان کم است که نمی‌توانند تقاضای اولیه خود را فراهم کنند و در مقابل درآمدهای جامعه در دست اقلیت کوچک انباشت شده و اقتصاد جامعه دوقطبی شده است حاصل آن رکود خواهد بود

می‌دهد؟ می‌گویند ۱۲۰ بنیاد در ایران تأسیس شده است که ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی در دست اینهاست و حتی یک قران هم مالیات نمی‌دهند. هیچ اطلاعاتی از فعالیت‌های بنیاد مستضعفان و آستان قدس رضوی وجود ندارد. نه ما که شاید وزارت دارایی هم هیچ اطلاعاتی ندارد. زیرا اینها ظاهراً از پرداخت مالیات معافند. در نتیجه تمام فعالیت‌های اقتصادیشان مخفی است. یعنی نهادهایی مانند آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان که ظاهراً عمومی هستند، هیچ اطلاعاتی به مردم و دولت نمی‌دهند.

من فکر می‌کنم اساس اینکه مردم به دولت مالیات بدهند، اعتماد به دولت است. به عنوان نمونه مصدق می‌گوید اگر میلیاردها دلار وام بدون عوض و باعوض باشد، ولی اعتماد مردم به دولت وجود نداشته باشد چرخ مملکت نمی‌گردد و دوام و قوام نمی‌گیرد

مظهري: در کشورهای غربی هم چنین بنیادهایی وجود دارند که به آنها بنیادهای غیرانتفاعی می‌گویند اما فعالیت‌های اقتصادی به این صورت که سوددهی آن چنانی داشته باشند ندارند. یعنی این بنیادهای غیرانتفاعی در غرب مانند بخش خصوصی کار نمی‌کنند و نگاهشان به اقتصاد، سودآوری نیست. ولی در ایران این نهادها دقیقاً مانند یک بخش خصوصی عمل می‌کنند و به هیچ عنوان مالیات نمی‌دهند. این نهادها که بعد از آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی، که در دوران سازندگی شروع شد و توسط دولت‌های بعد ادامه پیدا کرد، و انتظار می‌رود با تسلط گرایش اقتصادی اتاق بازرگانی بر دولت کنونی شتاب بیشتری بگیرد، دقیقاً مانند یک بنگاه خصوصی کار می‌کنند و به هیچ عنوان هم مالیات نمی‌دهند. آنها از حسابرسی دولتی معاف هستند و حقوق کارشناسان در این بنیادها چند برابر اساتید برجسته دانشگاه‌های معتبر ایران است.

رفیعی: یک کلیسا در اروپا با اینکه مالیات نمی‌دهد اما در آمد و هزینه‌هایش روشن و شفاف است و به اداره مالیات گزارش می‌دهد تا در محاسبات کلان مملکتی لحاظ شود. یا مؤسسه‌ای در لندن از ۲۰۰ سال پیش ملکی را

از سال ۱۹۰۰ تا بحال این کشورها جزو کشورهای پیشرفته دنیا شدند و در همین شاخص‌های لگاتوم معمولاً در بین کشورهای اول، دوم و سوم هستند. این کشورها عموماً سوسیال دموکرات هستند و در قرن گذشته با رویکرد سوسیال دموکراسی اداره شده‌اند، یعنی کشورشان را کینزی اداره می‌کنند و حدود بین ۳۵ تا ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی خود را خرج تأمین اجتماعی می‌کنند. ۱۰ سال گذشته سرمایه‌داران سوئدی به انگلستان مهاجرت کردند اما امروزه در حال بازگشت به سوئد هستند. با این تحلیل که درست است ما در انگلستان مالیات کمتری می‌دهیم، اما هزینه‌های شخصی ما در انگلستان بیشتر از سوئد است چون آموزش و بهداشت در سوئد رایگان است و تأمین اجتماعی بسیار بهتر است. پس ما به این نتیجه رسیدیم که درست است ما در سوئد مالیات بیشتری می‌دهیم اما راحت‌تر هستیم.

میثمی: شما می‌گویید مشکل فساد ایران این است که اقتصاد آن شفاف نیست. آیا این عدم شفافیت در همین جا ختم می‌شود و یا ریشه عمیق‌تری دارد؟

رفیعی: چرایش را هنوز نگفته‌ام.

میثمی: من فکر می‌کنم اساس اینکه مردم به دولت مالیات بدهند، اعتماد به دولت است. به عنوان نمونه مصدق می‌گوید اگر میلیاردها دلار وام بدون عوض و باعوض باشد، ولی اعتماد مردم به دولت وجود نداشته باشد چرخ مملکت نمی‌گردد و دوام و قوام نمی‌گیرد. اتفاقاً از مهندس بازرگان پرسیدم علت وفاداری شما به دکتر مصدق چه بود؟ گفتند که من در کشورهای اروپایی بودم و دیدم علت پیشرفتشان این است که همه مالیات می‌دهند و مالیات رکن اصلی در نظام اداری آنهاست. ولی دیدم در این کشور مالیات‌گریز، در زمان دکتر مصدق، بازاریان و دیگر مردم متمکن صف می‌کشند تا مالیات بدهند. در حقیقت مهندس بازرگان این را پیشرفت می‌دانست. یعنی دکتر مصدق آن چنان اعتمادی ایجاد کرده بود که حتی مالیات‌گريزان هم می‌آمدند و مالیات می‌دادند. این اتفاقی است که در ایران انجام شده است. اگر این اتفاقی که انجام شده را بررسی کنیم به آن شفافیت، اعتماد و نفس اینکه مالیات بدهند می‌رسیم. حالا اینکه ما بگوییم کینز یا فریدمن چه می‌گویند و مالیات تصاعدی باشد یا غیر تصاعدی، اینها بحث‌های فرعی آن است.

رفیعی: شما به نکته مهمی اشاره می‌کنید. همان‌طور که در ایران مردم به دولت اعتماد ندارند، دولت هم به مردم اعتماد ندارد. مانند همین نهادهای دولتی. اگر شما الان بخواهید از بنیاد مستضعفان بیان بگیرید آیا به شما بیان

کرده است. در سال ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ ایران در بین این ۱۴۲ کشور رتبه ۱۰۱ و ۱۰۲ را دارد. یعنی بسیار عقب است. طبق محاسبات دکتر رشیدی اقتصاد ایران به لحاظ منابع طبیعی و نیروی انسانی موقعیتی ژئواستراتژیک دارد و باید رتبه بیستم دنیا را داشته باشد اما در این شاخص اقتصادی ایران هفتم است. البته این هشت شاخص توسعه خود به ۸۹ ایندکس ریزتر که در اینجا جای بحث آنها نیست تقسیم می‌شوند. رتبه کشورهای دیگر به این ترتیب است، کره جنوبی رتبه ۲۶، امارات رتبه ۲۸، کویت رتبه ۳۳، شیلی رتبه ۳۵، اسرائیل رتبه ۳۹، مالزی رتبه ۴۴ و قزاقستان رتبه ۴۷ را دارد. سؤال این است که مشکل ما کجاست؟ حالا برگردیم به مالیات. چه در زمان شاه و چه در حال حاضر آن‌طور که باید مالیات گرفته نمی‌شود. دلیل آن هم روشن است. دلیل این است که درآمد نفتی وجود داشته است و دولت‌ها برای اینکه رضایت برخی از مردم را جلب کنند و برخی دیگر را با دستگاه‌های کنترل‌کننده خود کنترل کنند نسبت به مالیات بی‌توجه بوده‌اند. حالا سؤال این است که آیا می‌توان کشور را بدون درآمد نفت و با مالیات اداره کرد؟ اگر یک نگاه بسیار کلی به دو کشور مشابه خودمان بکنیم جواب این است که بله می‌شود. اولین مشکل این است که وضع اقتصاد ایران شفاف نیست. یعنی تولیدکننده، خدمات‌دهنده، کشاورز، صنعتگر و ... بیان کارشان روشن نیست. در نتیجه نه دولت‌ها قصد شفاف کردن را داشتند و نه فعالان اقتصادی، که این هم امری طبیعی است زیرا در تمام دنیا فعالان اقتصادی سعی می‌کنند از چنگ وزارت دارایی خود فرار کنند. دولت هم هیچ اقدام جدی‌ای برای شفاف‌سازی نکرده است. اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم می‌توانیم مثال‌هایی بزنیم و توضیح دهیم که عامل اصلی، شفاف‌سازی اقتصادی است. اقتصاد ایران باید پشت شیشه باشد به نحوی که هر کس به آن نگاه می‌کند بتواند آن را توضیح دهد.

مظهري: شما به طور کلی با این بحث که باید مالیات گرفته شود و اگر فاصله طبقاتی زیاد باشد مالیات به صورت تصاعدی گرفته شود موافقت یا خیر؟

میثمی: فکر می‌کنم آقای دکتر در نمونه‌هایی که از کره جنوبی و ترکیه آوردند، اداره کشور با مالیات رابه شدت تأیید کردند.

رفیعی: یک تجربه دیگر هم کشورهای اسکانداوی می‌باشند. این کشورها در سال ۱۹۰۰ کشورهای عقب‌افتاده بودند. یعنی سوئد و نروژ و دانمارک، کشورهایی سردسیر در گوشه اروپا بودند که صنعتی نداشتند و با کشاورزی و صید و شکار زندگی می‌کردند.



مظهري: سؤال دوم. در ادامه سؤال اول این مسئله مطرح می‌شود که وقتی مالیات تصاعدی باشد مزاحم رشد اقتصادی خواهد بود. نظر شما چیست؟

رفیعی: این مطلب پامالی که از انگلستان و سوئد زدم کاملاً رد می‌شود. یعنی سرمایه‌گذاران سوئدی که به انگلستان مهاجرت کرده بودند در حال بازگشت به سوئد هستند. جالب است که امروز همه مسائل به هم وابسته شده است. مگر می‌شود آموزش، سلامت، حکمروایی، امنیت، آزادی فردی، سرمایه اجتماعی و اطمینان در توسعه و تولید ناخالص ملی کشوری نقش نداشته باشد؟ بحث اطمینان را باز کنیم. اگر دولت مشروعیت نداشته باشد و مالیات تصاعدی بگیرد معلوم است که اوضاع خراب می‌شود. زمان مصدق همه مالیات می‌دهند و برگه قرضه می‌خرند، زیرا استنباطشان این است که ۳۰ سال پهلوی‌ها حاکم بودند و دولت در تقابل با مردم بوده، اما الان کسی نخست‌وزیر شده است که نه تنها مقابل مردم نیست بلکه با مردم رفاقت هم دارد. نماینده مردم است. شعاری می‌دهد و کاری می‌کند که مردم آن خودمان را ملی کنیم، نفت مال ماست. اینجا یک سرمایه اجتماعی ایجاد می‌شود، یک اعتماد و راستگویی، یعنی مردم می‌بینند که دولت با آنها راستگویی دارد، شفاف حرف می‌زند و گزارش می‌دهد. این باعث ایجاد اطمینان می‌شود. یکی از عوامل سرمایه اجتماعی کمک به غریبه‌هاست. شما به

و روی این پدیده صحبت کنیم. ابتدا باید اصل اعتماد حل شود سپس ببینیم مدل کینز بهتر است یا میلتون فریدمن.

مظهري: به نظرم اینکه ایران را با ترکیه و کره جنوبی مقایسه کردید، از نظر اقتصادی مقایسه همگنی نیست زیرا بخش مهمی از درآمد ایران از نفت است. بیایم ایران را با دو کشور مکزیک و نروژ مقایسه کنیم.

رفیعی: من بر طبق اطلاعات لگاتوم ایران را با چند دسته از کشورها مقایسه کردم. یک عامل که آن را برای مقایسه در نظر گرفتم اسلام بود. یعنی ایران را با مالزی، ترکیه، کویت، عربستان و امارات مقایسه کردم. یک عامل دیگر نفت‌خیز بودن بود. یعنی ایران را با کشورهای نفت‌خیز مانند ونزوئلا، اندونزی، عربستان و امارات مقایسه کردم. چرا مکزیک و نروژ را نیاوردم و ایران را با آنها مقایسه نکردم، زیرا سطح آنها با ما فرق دارد. یک‌بار ایران را با کشورهایی که در آنها انقلاب انجام شد مقایسه کردم مانند چین، الجزایر و روسیه. یک‌بار هم ایران را با کشورهایی که تا چند دهه پیش زیر نفوذ آمریکا بودند مقایسه کردم. مانند کره جنوبی، ترکیه و شیلی. متأسفانه کارنامه ایران از همه بدتر است. یعنی علت عقب ماندگی نه اسلام است، نه نفت است، نه انقلاب است و نه حتی زیر سلطه آمریکا بودن در گذشته است. عامل دیگری است. برای یک‌بار بپذیریم که عامل، مدیریت خودمان است. ضعف و ندانم کاری خودمان است.

برای دانشجویان فقیر وقف کرده بود تا زمانی که دانشجو هستند در آن ساکن شوند. اکنون این مؤسسه به یک غول تبدیل شده است که در سراسر انگلستان آپارتمان‌های زیادی دارد. با اینکه مالیات نمی‌دهد اما فعالیت‌های اقتصادی آن شفاف است. مهندس سجایی نقل می‌کرد زمانی که در مجلس اول، رئیس کمیسیون بودجه بوده است، خواستیم به مراجع تقلید بگوییم که ما نمی‌خواهیم از پول‌هایی که شما دریافت می‌کنید مالیات بگیریم، فقط گزارش کنید که در سال چقدر می‌گیرید و چقدر هزینه می‌کنید اما هیچ‌کدام جواب ندادند. به عنوان نمونه شهرام جزایری گفت که من به بسیاری از مراجع پول دادم. شما به چه حسابی پول دادی؟ بیلان هزینه و درآمد کجاست؟ اینجاست که ما مشکل جدی داریم. ما باید به شکل کینزی مالیات بگیریم و آن‌گاه می‌توانیم مملکت را اداره کنیم. به نظرم اگر درآمد نفت برود در بیت رهبری و اصلاً در حساب و کتاب‌ها نیاید، ولی باقی اقتصاد ایران شفاف شود، تمامی مراجع و نهادهای مذهبی، کارهای اقتصادیشان را شفاف کنند و از همه مالیات گرفته شود، آن‌گاه مملکت بهتر اداره می‌شود. ایران غیر از نفت هم امکاناتی مانند تنوع اقلیمی، نیروی انسانی تحصیلکرده، منابع و معادن غیرنفتی و... دارد.

میثمی: در ادامه بحث شفافیت، اینکه ما بین اقتصاددانان کدام را انتخاب کنیم، در ایران پدیده‌ای به نام دکتر محسن رنانی می‌گوید حل مسائل اقتصادی ایران، اقتصادی نیست. باید از راه آشتی ملی یا ایجاد اعتماد اقدام کرد

کلیسایی در انگلستان بروید و بگویید من ایرانی هستم، فقیرم و چیزی ندارم. ببینید کلیسا با شما چگونه برخورد می‌کند. به غریبه‌ها کمک می‌کند یا به عنوان نمونه خدمات مذهبی انجام می‌دهد. ممکن است بگویند در جامعه ما هم فلان خیریه وجود دارد دیگر، بله، هست، اما چند سرمایه‌دار از آن طرف به اندازه کافی می‌چاپند، بخش محدودی از آن را هم می‌برند و در خیریه خرج می‌کنند. البته استثناها را کنار بگذاریم، منظورم وضع غالب است. وقتی نگاه می‌کنی می‌بینی همه می‌خواهند جیب دیگری را خالی کنند. در چنین شرایطی دیگر اعتمادی وجود ندارد. همه می‌خواهند پول نفت را هرطور شده به سمت خود بکشند. یکی از هزینه‌های اصلی ادارات دولتی این است که همه می‌خواهند هزینه کنند. همه می‌خواهند اسفند ماه که شده چیزی به خزانه برنگردد، حالا هرطوری و به هر شکلی که شده. پس شما ببینید تا اعتماد متقابل بین دولت و ملت و ملت و ایجاد نشود، برنامه‌ریزی و حرف هیچ جوابی نمی‌دهد.

مظهری: در دوره ام‌فیل (M. Phil) در هند درسی داشتیم به نام مالیه عمومی که بخش مهمی از آن مربوط به بازارهای غیررسمی در اقتصادهای مهم دنیا بود ولی بر روی بازار غیررسمی هند متمرکز شده بود. هند و برخی دیگر از کشورها، علم اقتصاد را بر اساس واقعیت‌های اقتصادی کشور خود مطالعه می‌کنند (نه مانند ایران که واحدهای درسی دانشگاهی آن در رشته اقتصاد، کپی‌برداری از دانشگاه‌های امریکا است که البته مورد تأیید ستاد انقلاب فرهنگی هم قرار گرفته است). استاد ما متخصص بازارهای غیررسمی در هند بود. بحث بازارهای غیررسمی در هند موضوعی است که اقتصاددانان خیلی خوب روی آن کار می‌کنند. البته چون اساتید از امنیت شغلی برخوردار هستند، مسائل مختلف حتی سیاست‌های گاندی و نهرو را نیز آزادانه نقد می‌کنند. در آن کلاس، استاد و دانشجویان به این نتیجه رسیدند که بحث مالیات، بحث فرهنگی را هم دربر دارد. یعنی همان چیزی که هم شما و هم دکتر رناتی می‌گویید. یعنی مالیات با فرهنگ جامعه تینده شده است. همان‌طور که گفتید در زمان مصدق، دولت یک دولت ملی بود. مشروعیت ملی داشت و مردم به دولت مصدق مالیات می‌دادند اما وقتی دولتی در ایران مشروعیت خود را از دست بدهد، فرار مالیاتی اولین کاری است که مردم می‌کنند که البته در بسیاری از کشورها این‌گونه است. به عنوان نمونه در کشورهای اسکانندیناوی، زمانی که سرمایه‌داران از حدی سرمایه‌دارتر می‌شوند، مردم آنها را بیگانه

حساب می‌کنند و آنها تصمیم به مهاجرت می‌گیرند. مانند نمونه مهاجرتی که سوئدی‌ها به انگلستان داشتند و دوباره باز گشتند. یعنی هم سرمایه‌دار، هم جراح، هم استاد دانشگاه، هم کارگر و هم بازاری، همه‌شان در آنجا احساس می‌کنند مالیاتی که پرداخت می‌کنند به مصرف عموم می‌رسد و در نتیجه دلگرم می‌شوند.

رفیعی: مطلبی از مارکس بگویم که جالب است. مارکس می‌گوید ما نه تنها کارگر را از خود بیگانگی نجات می‌دهیم، بلکه باید سرمایه‌دار را هم از خودبیگانگی نجات دهیم. مانند مقایسه سرمایه‌داری در سوئد و امریکا. امریکا جامعه‌ای وحشی، سیری‌ناپذیر و مصرف‌زده است. خانواده‌ای پنج نفره با پنج ماشین و پنج تلویزیون در همه جای خانه. ولی در جامعه سوئد و دانمارک این‌طور نیست. دو ماه پیش، پادشاه دانمارک با کلاهی بر سرش در تلویزیون حاضر شد. پادشاه دانمارک! و گفت من این کلاه را در یک بازار یکشنبه عمومی خریدم. کلاه خوبی است، آن را شستم و اکنون از آن استفاده می‌کنم. در کشورهای اسکانندیناوی، مردم در روزهای یکشنبه، کالاهایی که در منزل نیازی به آنها ندارند را به بازار می‌برند و مبادله می‌کنند. دولت هم برای مردم تبلیغ می‌کند که کالاها را تا پایان عمر مفیدشان استفاده کنید یا تلفن همراه و تلویزیونتان را به سرعت عوض نکنید اما در امریکا یک سرمایه‌داری وحشی وجود دارد. به عنوان نمونه در مصرف انرژی. یک امریکایی ۳۲ برابر متوسط مصرف جهانی انرژی مصرف می‌کند. در انرژی، در کالاهای نمونه تلفن همراه در ایران، ببینید خانواده‌های ایرانی در مدت‌های کوتاه چند مرتبه تلفن همراه خود را عوض می‌کنند. اگر کسی تلفن همراه کهنه‌ای داشته باشد او را مسخره می‌کنند. آیا شما از چنین جامعه‌ای انتظار رشد دارید؟ در امریکا هم که تولید ناخالص ملی‌اش نزدیک به ۱۶/۴ تریلیون دلار است، ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر هستند. هنگام زمستان چند هزار نفر در شهرهای سرد امریکا و حتی انگلستان بر اثر سرما می‌میرند. سرمایه‌داری امریکا اصلاً حساس نیست، معتقد است اینجا قانون جنگل است، من سرمایه‌دار هستم،

مارکس می‌گوید ما نه تنها کارگر را از خود بیگانگی نجات می‌دهیم، بلکه باید سرمایه‌دار را هم از خودبیگانگی نجات دهیم

می‌توانم و پول در می‌آورم ولی او نمی‌تواند و پول در نمی‌آورد. ناز شست من!

میشی: لایحه مالیات بر ارزش افزوده به سرعت در مجلس تصویب شد، شورای نگهبان آن را تصویب کرد و در دولت آقای احمدی‌نژاد هم به سرعت اجرا شد اما بازاریان و کسبه اصفهان یک هفته بازار را تعطیل کردند، سپس این تعطیلی به تبریز و بعد از آن هم به بازار رضای مشهد کشید که آقای طیبی با رئیس جمهور تماس گرفت و گفت این وضع سیستم را فلج می‌کند. من یک هفته به اصفهان رفتم و کار میدانی انجام دادم که چرا مردم و بازاریان مخالفتند. جز ساندویچ‌فروشی‌ها همه‌جا تعطیل بود. از طلافروش‌ها شروع شد ولی به همه‌جا کشیده شد. آنها می‌گفتند اگر بانک مرکزی به ما طلا بدهد، ما رعایت می‌کنیم. ولی وقتی یک شمش طلا چند دست فروش می‌رود، دیگر مالیات بر ارزش افزوده آن عملی نیست. من خودم تعجب کرده بودم. بیشتر می‌گفتند وقتی روزنامه‌های دولت می‌گویند خیلی‌ها مالیات نمی‌دهند، دزدی و اختلاس هست، چرا ما باید بدهیم؟ به نظر من در قانون اساسی انقلاب نکته‌ای وجود دارد که همه شهروندان با هم مساوی هستند. برخلاف قانون مشروطیت که بین شاه و سایرین فرق می‌گذاشت. ما می‌توانیم از این استفاده کنیم. وقتی طبق قانون اساسی، همه شهروندان و نهادها با هم مساویند باید بگوییم استثنا و تبیض از همه‌جا برداشته شود. این یک مطالبه قانونی است. همه نهادها حسابرسی شوند و حساب‌پس‌دهی داشته باشند. هیچ نهادی بدون حسابرسی نباشد. نه مانند پول آب و برق که ارتش گاهی می‌دهد و گاهی نمی‌دهد، یا سپاه که اصلاً نمی‌دهد. مدیر مرکز تحقیقات وزارت نیرو گفت با این که قیمت حامل‌های آب و برق گران‌تر شده اما درآمد وزارت نیرو کمتر شده، زیرا مشترکین کاری می‌کنند که گردش کنتورهایشان متوقف شود. یا می‌گفتند قبلاً هر کیلووات ۱۴ تومان به ما می‌رسید اما الان ۱۱ تومان شده است. این غیرقانونی است که تحقیق و تفحصی در نهادی نمی‌شود و برخلاف قانون اساسی است. ما می‌توانیم با کمترین هزینه مطالبات قانونی‌مان را بخواهیم. به نظرم تنها تضمین همین است که قانون حاکم شود. ریشه‌های تبعیض را بخشکانیم و جریان مالیات برقرار شود. وقتی جریان مالیات برقرار شد همه می‌بینند که مالیاتشان Paid Out می‌شود. در اتوبان‌های امریکا نوشته شده است Your Taxes Are Paid Out یعنی



کارتن خواب امریکایی در نیویورک

برود و برنامه‌ها شفاف شود، در نتیجه قاچاق بی‌معنی می‌شود و درآمدهای افرادی که از قبایل تحریم‌ها چاق شده‌اند حذف می‌شود. در زمان گذشته که واردات آزاد بود، حقوق گمرکی کم بود و پول نفت هم زیاد بود، قاچاق بسیار محدود بود. مگر از قصر شیرین چه قاچاق می‌شد؟ جای و مقداری چینی. کالاهایی که از بندرعباس، آبادان یا خرمشهر قاچاق می‌شد بسیار کم بود و در کل اقتصاد ایران قابل ملاحظه نبود ولی امروزه رقم بالایی دارد.

مظهری: سؤال سوم این است که بسیاری از اقتصاددانان و اندیشمندان اجتماعی بر این باورند که نفت در ایران روند دموکراسی را کند کرده است و تا وقتی دولت به درآمدهای نفتی وابسته است و نه به مالیات بخش خصوصی، ما به دموکراسی دست پیدا نمی‌کنیم. شما چه نظری دارید؟

میثمی: در بدو امر می‌شود گفت این مسئله عمومیت ندارد، زیرا دولت نیروی روزانه سه میلیون بشکه تولید نفت دارد اما این را در اقتصاد روزمره و بودجه وارد نکرده است. به هر حال این را به عنوان پشتوانه‌ای برای اقتصاد داخلی‌شان قرار داده‌اند. مصدق که توانست دولت را بدون درآمد نفت بگرداند و توازن مثبت هم داشته باشد، اگر به درآمد نفتی هم مسلط می‌شد آن را در بودجه وارد نمی‌کرد. حتی در دوره رضا شاه هم راه آهن با پول نفت ساخته نشد و با مالیات بود. ما در ایران تجربیات مثبت زیادی داریم. به نظرم اگر دولت منتخب مردم باشد، اعتماد وجود داشته باشد و همه خود را شریک حاکمیت بدانند، عمران و آبادی حاصل می‌شود.

رفیعی: مگر ما در زمان ناصرالدین شاه نفت داشتیم؟ به نظرم این حرف که نفت روند دموکراسی را در ایران کند کرده است غلط است. نه اینکه دولت‌ها از این سوءاستفاده نمی‌کنند، چرا، ولی از این مسئله یک قاعده کلی در آوردن را قبول ندارم. برگردید به کشورهای مثل ونزوئلا، مگر نفتی نیست؟ دموکراسی‌اش از ما بیشتر است و حتی اپوزوسیون‌هایش شبکه‌های تلویزیونی دارند. مگر امریکا که در سال ۱۸۶۰ و انگلستان که در سال ۱۹۷۰ به درآمد نفتی رسیدند روند دموکراسی آنها مختل شد؟ مگر نیروی که در دهه ۷۰ میلادی به درآمد بسیار زیادی از نفت دست یافت، روند دموکراسی‌اش کند شد؟

میثمی: مخالفان چاوز گفتند انتخابات زودرس بر گزار کنیم، او قبول کرد، انتخابات با نظارت بین‌المللی انجام شد و او باز هم در انتخابات رأی آورد.

آنها هم هزینه می‌کنند و آن را به مردم و نیازمندان می‌دهند اما این اصلاً شفاف نیست. کسی نمی‌خواهد از آنها مالیات بگیرد، مثل کلیساها و نهادهای مذهبی در اروپا اما شفاف باشد و هر مرجع در آخر سال بیلان بدهد و بگوید که این میزان در آمد و این میزان هم هزینه داشته‌ایم تا در برنامه‌ریزی کلان کشور لحاظ گردد.

میثمی: البته چون بانک‌ها دیجیتال شده‌اند، بانک مرکزی، وزارت دارایی و دستگاه‌های اطلاعاتی همه این اطلاعات را دارند. بانک مرکزی همه حساب‌های مراجع را دارد اما مردم از آن بی‌خبرند.

رفیعی: درست است اما ما و مردم که از این اطلاعات آگاه نیستیم. در ضمن همه مردم که به مراجع چک نمی‌دهند، بعضی پول نقد می‌دهند. یک نکته مهم دیگر این است که تمام مراجع اقتصادی ناظر معتقدند که قاچاق کالا سالانه در ایران ۲۰ میلیارد دلار است. آقای پورمحمدی که در بازرسی بودند این را چند بار گفتند و از جاهای دیگر هم این را می‌شنوید.

میثمی: آقای دکتر آموزگار می‌گویند ۴۰ درصد اقتصاد ایران قاچاق است.

رفیعی: خب این قاچاق هم فروش می‌رود. چند برابر هم فروش می‌رود، یعنی هنگامی که به فروش می‌رود به مراتب رقم بسیار بزرگ‌تری بدست می‌آید. به عنوان نمونه در بیمارستان‌ها می‌گویند وسیله مورد نیاز جراحی را از بازار آزاد خریداری کن. وقتی برای خرید به بازار آزاد می‌روید می‌بینید در همین سه یا چهار ماه قیمتش سه یا چهار برابر شده است. پس یک پول بسیار بسیار بزرگی به نام قاچاق هست. اگر توافق ژنو انجام شود و تحریم‌ها از بین

مالیات‌های شما به اتوبان تبدیل شده است. یا در دانشگاه هم می‌بینید که این مالیات Paid Out می‌شود. اگر بتوانیم این کار را بکنیم خیلی خوب است. یعنی مالیات به نفع مردم و جامعه مصرف شود.

مظهری: نکته‌ای در بحث مالیات بر ارزش افزوده وجود دارد. اینکه مالیات بر ارزش افزوده شفافیت می‌آورد. به نظر من اگر از منظر اقتصاد سیاسی نگاه کنیم، بیشتر سرمایه‌داران و آن جناحی از بازار با این طرح مخالفت کردند که با بازارهای زیرزمینی ارتباط دارند. و گرنه کارمندان مخالف نیستند. مانند کارمندان دولت، زیرا مالیات خود را پرداخت می‌کنند.

رفیعی: به نظرم کارمند دولت هم با ارزش افزوده مشکل دارد زیرا وقتی بخواهد جنسی را از یک مغازه بخرد باید ارزش افزوده‌ای که روی قیمت نهایی محصول رفته را پرداخت کند. در زمان امام که میرحسین موسوی نخست‌وزیر بود، اموالی که در گمرک می‌ماند و بی‌صاحب بود، اموال شخصی که فوت می‌کرد و بی‌وارث بود، اموالی که مصادره می‌شد و اموالی که قاچاق می‌شد و صاحبش فرار می‌کرد، همه اینها طبق قانون در اختیار دولت جمهوری اسلامی و زیر نظر نخست‌وزیری بود. این موارد بعدها زیر نظر بیت رهبری قرار گرفت. به ادعای رسانه‌های خارجی الان اینها جمع شده و رقمی حدود ۹۵ میلیارد دلار شده است. ما هم نمی‌دانیم درست است یا غلط. حالا سؤال این است که نهادی با این مقدار سرمایه احتمالی باید مالیات بدهد یا نباید بدهد؟ ممکن است بگویند ضرر می‌دهیم. ایرادی ندارد اما بیلان سالانه بدهند. این یک نکته. نکته دیگر اینکه مراجع تقلید ما هم درآمدهایی دارند. مردم خمس و زکاتشان را به آنها پرداخت می‌کنند.



رفیعی: از سال ۱۳۰۸ نفت وارد بودجه شد. در آن زمان متخصصان به رضا شاه گفتند که این سرمایه است، ارث است، درآمد نیست. این را باید خرج کارهای زیربنایی کنیم و با آن ارتش را حمایت می کردند، کارخانه وارد می کردند و راه می ساختند. این وضع تا سقوط رضا شاه ادامه داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که شاه نفت را به عنوان پول توجیبی خود حساب می کرد.

مظهری: پس به طور کل اینکه می گویند نفت نفرین است درست نیست. الزاما این گونه نیست. ممکن است باشد یا نباشد. ولی عموماً بوده است. این بستگی به مدیریت جامعه دارد. مانند فرزندی که پول و سرمایه پدرش را در راه عیاشی و کارهای دیگر تلف کند و یا در دانشگاه خیلی خوب تحصیل کند و آن را بیشتر کند. پس این بحث که نفت نفرین است عمومیت ندارد. خاطره جالبی بگویم. یکی از دوستان ما که در یکی از دانشگاه های تهران استاد توسعه است به هند رفته بود و همین بحث را برای هندی ها مطرح کرد. هندی ها گفتند شما که می گوی نفت نفرین است و مزاحم توسعه، پس چرا برای نیروژ و یا مکزیک این طور نبوده است، که ایشان سکوت کرده بود.

سؤال چهارم. عده ای می گویند که از ۷۰ درصد GNP ایران مالیات گرفته نمی شود و بین ۲۰ تا ۳۰ درصد حجم بازارهای غیررسمی ایران است. البته این تخمین برای دوره قبل از ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد است. یک قلم از گسترش بازار غیررسمی در هشت سال گذشته این است: بر اساس گفته وزیر اقتصاد (آقای دکتر طیب نیا) یک سوم از ۴۵۰ هزار میلیارد تومان نقدینگی خارج از نظارت

از سال ۱۳۰۸ نفت وارد بودجه شد. در آن زمان متخصصان به رضا شاه گفتند که این سرمایه است، ارث است، درآمد نیست. این را باید خرج کارهای زیربنایی کنیم و با آن ارتش را حمایت می کردند، کارخانه وارد می کردند و راه می ساختند. این وضع تا سقوط رضا شاه ادامه داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که شاه نفت را به عنوان پول توجیبی خود حساب می کرد

تحقیق و تفحص بکنیم. یک تحقیق و تفحص راجع به صدا و سیماست. مجلس ششم در سال ۱۳۸۰ ارقامی بیرون آورده است که وحشتناک است. البته صدا و سیما به آن پاسخ داد ولی یک نهاد بی طرف و قدرتمند (مانند قوه قضاییه مستقل) باید به آن رسیدگی کند تا معلوم شود که چه کسی درست می گوید. در سال ۹۱ نیز نمایندگان در صدد تحقیق و تفحص از صدا و سیما بودند که بعداً منتفی شد. این در خوش بینانه ترین حالت نتیجه سوءمدیریت است. برگردیم به مسئله روز. آقای بابک زنجانی و سعید مرتضوی را به عنوان فاسدان مالی مطرح می کنند. من معتقدم اینها تقصیری ندارند. از چه موضعی؟ شما باید سیستم را طوری بسازید که نتوان تقلب کرد. به عنوان نمونه در انگلستان جریان برق را ۱۱۰ ولت کردند و سیستم Earthing را برقرار کردند. یعنی شما به عنوان یک فرد معمولی در انگلستان اگر بخواهید هم نمی توانید با برق خود کشی کنید. برق کسی را نمی گیرد. زیرا همان سیستم Earthing را دارند. این سیستم را در همه خانه ها دارند، هر وسیله برقی شان سه شاخه دارد که یکی اش Earthing است. شما اگر بخواهید در انگلستان فساد کنید در خیلی زمینه ها نمی توانید این کار را بکنید. چون ساختار این طور است و این اجازه را نمی دهد. آقای مرتضوی آن قدر تخلف کرده است که او را از قضاوت عزل می کنند. چهار مجلس برایش گزارش می نویسند. مجلس ششم گزارش می نویسد که وی در مرگ خانم زهرا کاظمی مقصر بوده است، رسیدگی نمی شود. مجلس هفتم می گوید سؤالات کنکور به فروش رفته است و وی مقصر است. مجلس هشتم می گوید وی در کهریزک دخالت داشته است. مجلس نهم هم می گوید که او در سازمان تأمین اجتماعی تخلف داشته است. ولی ایشان همیشه سر کار

بانک مرکزی است. بخشی هم مربوط به ۱۲۰ بنیادی است که طبق قانون حسابرسی می دهند اما نه به دولت. اینها حدود ۲۰ سال یا بیشتر است که به دولت حسابرسی نمی دهند. آیا شنیده اید تا به حال کسی در این بنیادها فساد کرده باشد؟ شنیده اید که احیاناً کسی در این بنیادها رشوه خورده باشد؟ شما چه بر آوردی از این دو بخشی که به دولت مالیات نمی دهند دارید؟

رفیعی: مجلس از دوره آقای هاشمی یک تحقیق و تفحصی منتشر کرد که من بخشی از این تحقیق و تفحص را در کتاب توسعه آوردم. یکی از این تحقیق و تفحص ها راجع به بنیاد مستضعفان است که در سال ۷۵ منتشر شد. فساد در بنیاد مستضعفان وحشتناک است. آن گزارش مجلس خود نمونه ای از فساد مالی - اداری در دوره آقای هاشمی و قبل از آن در بنیاد مستضعفان است.

مظهری: یعنی در مطبوعات آمده است؟
رفیعی: بله. در کتاب توسعه هست. در همه زمینه ها.

مظهری: من بحث این را نمی کنم که نیست. من بحث این است که الان اگر در بخشی از دولت فساد مالی بشود، در رسانه ها منعکس می شود، آنها را محاکمه می کنند و محاکمه شان هم علنی است اما اگر این ۱۲۰ بنیاد هم تخلفی کنند، به همین سرعت علنی و افشا می شود؟

رفیعی: مواردی که مجلس تحقیق و تفحص کرده است در جلسه علنی خوانده شده و بعد هم در مطبوعات آمده است. ولی بعدها همان شیوه ها ادامه پیدا کرده است و بعضی شان اصلاً به دادگاه نرفتند، رسیدگی نشدند و همان طور مانند قبل اداره می شوند. و بعد مجلس چه می گوید؟ می گوید نهادهایی که زیر پوشش رهبری هستند ما باید با اجازه رهبری از آنها

است! دیروز نوشته بودند که به هر روزنامه‌ای بین ۱۰ تا ۱۲ میلیون تومان می‌دهد که از پدر یکی از کسانی که در کهریزک شهید شده‌اند، تشکر می‌کنیم زیرا که از حق خود گذشته است! ۸۴ میلیون تومان از پول کارگران زحمتکش بدهد تا روزنامه‌ها تبلیغ کنند که پدر فلانی از حق خود گذشته است. مجلس یک گزارش مفصل ۱۴۶ صفحه‌ای از کارهای خلاف مرتضوی هم منتشر کرد که من آن را به دقت خواندم. سؤال من این است که این چه سیستمی است که اجازه می‌دهد آقای مرتضوی، با وجود اینکه دیوان عدالت اداری ایشان را از کار برکنار کرده است و می‌گوید گماردن ایشان غیرقانونی است، ولی تا روز آخر همه کار می‌کند؟! یا بابک زنجانی. بابک زنجانی چه تقصیری دارد؟ ما طوری عمل کردیم که تحریم شدیم و نمی‌توانیم نفت بفروشیم. مسئولان بالای مملکت می‌گویند که ما تحریم‌ها را دور می‌زنیم. دولت، مجلس و مقامات اطلاعاتی امنیتی هم در جریان کار آقای زنجانی هستند. برای این کار مجلس تصویب می‌کند که بخش خصوصی حق دارد نفت صادر کند. یک آدمی مثل بابک زنجانی پیدا می‌شود که می‌گوید من نفت می‌فروشم. می‌گویند خودش هم هفت دهم درصد کمیسیون می‌گیرد و چون که ممکن است از جاهایی در خارج از کشور - حتی به منظور آبروریزی حکومت ایران - شارژ شود، چند بار اتفاق می‌افتد و این مبلغ زیاد می‌شود. پولی که می‌گیرد گاهی ۴۵ روز در حسابش می‌ماند. ما خودمان طوری عمل می‌کنیم که ما را تحریم می‌کنند، احتیاج داریم که نفت بفروشیم و تحریم‌ها را دور بزیم، بخش خصوصی کمک می‌کند. وقتی او کمک می‌کند خوب طبیعی است که پولدار می‌شود. شما از زمان آقای هاشمی می‌بینید، در اختلاس ۱۲۳ میلیاردی آقای رفیق‌دوست و آقای خداداد را داریم. بعد شهرام جزایری داریم. بابک زنجانی داریم. برادران افرشته‌پور داریم. فلان داریم، بهمان داریم. در کتاب توسعه ۱۰۰ اسم برایتان ردیف می‌کنم. بابک زنجانی با پولی که ۴۵ روز در حساب بوده چه می‌کرده است؟ جنس، کالا و شرکت هواپیمایی می‌خریده است. این رانت‌خواری، مافیایی و عدم شفاف‌سازی است. همه جای عدم شفاف‌سازی است. آن وقت شما چه انتظاری دارید که فلان کارمند که می‌خواهد خرید کند، راضی باشد که شش درصد مالیات بر ارزش افزوده بدهد؟ او هم مخالف است. فقط پلافروشان نیستند. همه مخالفند.

مظهری: شما بخش‌های اقتصاد غیررسمی که از مالیات فرار می‌کنند را حدوداً چند درصد برآورد می‌کنید؟

میشمی: دکتر آموزگار می‌گوید ۴۰ درصد فرار مالیاتی داریم.

رفیعی: کسی نمی‌داند. این ۴۰ درصد را خیلی‌ها گفتند اما من فکر می‌کنم بیش از اینهاست. اقتصاد ایران را با ترکیه مقایسه کنید. ما ۸۰ درصد بودجه‌مان مستقیم و غیرمستقیم از نفت است.

میشمی: تازه چیزهایی هم هست که در رقم بودجه نمی‌رود. درآمد نفت که ان‌شالله می‌رود ولی ترانزیت مواد مخدر چیزی است که انجام می‌شود ولی اصلاً معلوم نیست رقم بودجه‌اش کجاست. اینهاست که مونوپولی ایجاد می‌کند و سالی ۱۰ میلیارد دلار در آمد ترانزیت موادی است که از ایران عبور می‌کند. خوب بگویند که این مبلغ کجا می‌رود.

مظهری: سؤال پنجم. یکی از مشکلات دولت روحانی در سال جاری و سال آینده کمبود منابع مالی است. امسال حتی دولت برای پرداخت یارانه لنگ ماند. چه راهکارهای عملی برای برون‌رفت از این معضل پیشنهاد می‌کنید؟

رفیعی: همه این مشکلات با عدم شفافیت و اعتماد با مردم در ارتباط است. من نمی‌دانم چرا اقتصاددانان می‌گویند احتیاج به سرمایه‌گذاری خارجی وجود دارد. وقتی در ۳۵ سال ۱۲۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی داریم و کره جنوبی در ۴۲ سال ۱۰۴ میلیارد دلار جذب ارزی خارجی برای سرمایه‌گذاری داشته است، ایران اصلاحات احتیاجی به سرمایه‌گذاری خارجی ندارد. آقای یونسی وزیر اطلاعات دوران آقای خاتمی، گفتند که ایرانیان مقیم در خارج از کشور ۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه دارند. شک نکنید که اکثر ایرانیان داخل و خارج تمایل زیادی به سرمایه‌گذاری در داخل دارند.

دولت آقای روحانی باید تا حدودی مالیات‌های تصاعدی را بر روی شرکت‌ها، به خصوص از نوع تجاری و غیرمولد و همچنین طبقات بالا بیشتر کند

میشمی: به نظرم برای یارانه یا باید مالیات را بیشتر کرد و یا قیمت حامل‌های انرژی را بیشتر کرد که هر کدام از اینها جامعه را به هم خواهد ریخت.

رفیعی: البته این کار را هم خواهند کرد. رئیس‌جمهور دیروز صحبتی کرد و گفت که مجبورند این کار را بکنند. رئیس‌جمهور و قبلاً هم وزیر بهداشت گفتند که می‌خواهند سوبسید را به شرکت‌های بیمه خدمات درمانی بدهند.

وقتی بخشی از این حامل‌های انرژی را گران می‌کنیم، این پول را بدهیم به شرکت‌های بیمه و شرکت‌های بیمه بیمارستان‌ها را کنترل کنند. یعنی کاری کنیم که بیمارستان‌ها سودآور شوند و کنترل شوند و در نهایت هزینه‌های بهداشت و درمان مردم را دولت پرداخت کند. این همان چیزی بود که مرحوم دکتر سامی می‌خواست در اول انقلاب پیاده کند و اسم آن را گذاشته بود «طب ملی» و در آن فضای انقلابی چه راحت پیاده می‌شد اما نگذاشتند. این همان است که کشورهای آنگلو ساکسون مانند انگلستان، استرالیا و کانادا یک قران هم از بیماران نمی‌گیرند و آموزش و بهداشت و درمان امروزه در کشورهای اسکاندیناوی رایگان است. الان بیمه معمولی ۲۰ تا ۲۵ درصد هزینه‌ها را پرداخت می‌کند و بقیه را خودتان باید پرداخت کنید. در مرحله دوم که حامل‌های انرژی را افزایش می‌دهند، پول را دیگر به دست مردم ندهند. معضلی شده است که این یارانه کنونی را چطور قطع کنند؟!

میشمی: اگر خط آقای منتظری از اول انقلاب پیاده می‌شد که سوبسید را به تولید بدهیم نه به مصرف، شکر را به نیشکر کاران و گندم را به دهقانان بدهیم، این خیلی عالی بود.

مظهری: بله این چیزهایی که الان مطرح می‌شود قبلاً و در اوایل انقلاب مطرح شده بود. مانند دکتر سامی و آیت الله منتظری. ولی متأسفانه پیگیری نشد و حالا تازه به این فکر افتاده‌اند. بحث دیگری هم هست. قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ به عنوان رکن اصلی مجموعه قوانین مالیاتی جاری کشور تلقی می‌شود. این قانون قبل از آزاد سازی اقتصادی که از سال ۱۳۶۸ شروع شد، وجود داشته و آخرین اصلاحیه قانون مذکور در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۸۰ انجام شد. به موجب اصلاحیه مذکور، قانون مالیات‌های مستقیم مورد بازنگری و اصلاح همه‌جانبه قرار گرفت. در این اصلاحیه در بخش املاک و مستغلات تغییرات بنیادی صورت پذیرفت. به عنوان نمونه می‌توان به کاهش نرخ مالیات نقل و انتقالات املاک، حذف مالیات بساز و بفروشی و غیره اشاره کرد که اینها هم با این نظر بوده است که خوداظهاری مالیاتی زیاد شده و تولید افزایش یابد اما آنچه در واقع در بخش مستغلات انجام شده نشان می‌دهد که اصلاحیه قانون مالیات‌های مستقیم، حداقل در استان قزوین و برخی استان‌های دیگر باعث افزایش وصول مالیات بخش املاک و مستغلات نشده است. این یک مسئله و اما مسئله دیگر، تا قبل از اصلاحیه قانون مالیات در سال ۱۳۸۰، مالیات مثل کشورهای اسکاندیناوی و سوئیس دموکرات تا ۶۰ درصد بر درآمد شرکت‌ها افزایش پیدا می‌کرده



طیبنیا، وزیر اقتصاد ایران

این مقدار بیشتر است. شما می‌بینید که بعضی از شرکت‌ها دو دفتر دارند. همان‌هایی که مالیات می‌دهند. بعضی‌ها هم سه دفتر دارند. شنیده شده است که شرکتی سال قبل سه میلیارد تومان سود و پنج میلیارد تومان فروش داشت اما چون دفتر دیگری داشت مالیات بسیار مختصری پرداخت کرد. اول ایجاد اعتماد بین دولت و ملت و بعد شفاف‌سازی. آقایان از خودشان شروع کنند. بعد بیایم سراغ آن ۱۲۰ نهاد و بعد هم مراجع تقلید. چه اشکالی دارد مثالیست آقای منتظری بیانند بگویند ما امسال این مقدار درآمد داشتیم و این مقدار هم هزینه کردیم. کسی نمی‌خواهد از اینها مالیات بگیرد. آن وقت اعتماد ایجاد می‌شود. مهندس سبحانی همیشه می‌گفتند که این جمله در ایران نهادینه شده است که راجع به سه چیز با هیچ کس صحبت نکنید. «تفکراتان، دوستانان و پول‌هایتان» البته مهندس به این جمله اعتقاد نداشتند و منظورشان این بود که مردم این‌طور هستند و این‌طور فکر می‌کنند. باید با این مبارزه کرد. همه افراد از تفکرات، دوستان و ثرویشان صحبت کنند. آزادی اندیشه آزادی سرمایه‌گذاری را هم به دنبال خواهد داشت. در قانون اساسی هم داریم که وقتی مسئولان می‌آیند و می‌روند، ثرویشان را اعلام کنند. یعنی آقایان با سوءاستفاده از قدرت ثرویشان زیاد نشده است؟ گاهی چیزهای جالبی هم می‌شنویم. فلان نماینده مجلس چندین میلیارد تومان خرج تبلیغات کرده است اما حقوقش یک صدم آن خرج‌هاست. پس اول اعتمادسازی و شفاف‌سازی. بعد هم مقابله با تبیض و مالیات‌گریزی. قوانین مملکت شفاف شود به طوری که قاچاق برای هیچ کس به صرفه نباشد. بعد از جنگ جهانی دوم تمام کارخانه‌های آلمان نابود شد، لذا

یعنی اگر تقاضای کل نباشد سرمایه‌گذاری هم نخواهد بود. بهتر است دولت کسری بودجه را از طریق مالیات جبران کند. مالیات از این طبقه که پول را انباشته کرده است، نه آن را مصرف می‌کند و نه آن را در تولید وارد می‌کند. از این طبقه بگیرد و به جامعه تزریق کند. دقیقاً همان مثال‌هایی که شما از طرح‌های دکتر سامی یا آیت‌الله منتظری زدید. این طرح‌ها بودجه می‌خواهد. یکی از راه‌های تأمین بودجه این طرح‌ها همین مالیات مستقیم است. این است که به نظرم باید یک بازمینی اساسی در مورد مالیات‌ها انجام بگیرد.

میثمی: آقای طیبنیا، وزیر اقتصاد گفتند ما می‌خواهیم بیشتر از مالیات‌گریزها مالیات بگیریم. شما طرحتان بیشتر روی کسانی هست که مالیات می‌دهند و می‌خواهیم بیشتر ازشان بگیریم. چه کنیم که جلوی مالیات‌گریزی را بگیریم؟

مظهری: آنکه جای خودش را دارد. ما تا نتوانیم جلوی فعالیت‌های غیرمولد را بگیریم نمی‌توانیم از نفوذ آنها در نهادهای قدرت جلوگیری کنیم. مالیات‌گریزی بحثی ساختاری است. یعنی مقامات باید از بالا قبول کنند که این ۱۲۰ نهاد به دولت مالیات بدهند. به نظر من تنها با حضور پررنگ نمایندگان سرمایه‌داری ملی و صاحبان مزد و حقوق در نهادهای قانونگذار، می‌توان فرار مالیاتی را حداقل کرد، یعنی همان تجربه کشورهای اسکانندیناوی. تا وقتی جامعه طبقاتی اصلاح نگردد و بخش مهمی از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند چطور انتظار دارید مردم در مبارزه با فرار مالیاتی با دولت همکاری کنند.

رفیعی: با این توضیحاتی که ما دادیم و آماری که دکتر آموزگار داده‌اند و گفته‌اند ۴۰ درصد فرار مالیاتی داریم، بعضی می‌گویند

است اما بعد از آن اصلاحیه از ۶۰ درصد به ۲۵ درصد کاهش یافت یعنی دقیقاً همان نگاه نئولیبرالی یا تفکر ریگان‌سیسم یا نئوکلاسیک در آن وجود دارد که با کاهش نرخ مالیات، انگیزه فعالیت تولید زیاد می‌شود. بنده تاکنون مقاله دندان‌گیری ندیده‌ام که نشان دهد کاهش مالیات باعث افزایش معنی‌دار سرمایه‌گذاری شده است. به نظر می‌رسد سرمایه‌گذاری به عوامل کلیدی دیگری وابسته است. دولت آقای روحانی باید تا حدودی مالیات‌های تصاعدی را بر روی شرکت‌ها، به خصوص از نوع تجاری و غیرمولد و همچنین طبقات بالا بیشتر کند. تخمین زده شده که ۴۰۰ هزار مسکن در تهران خالی از سکنه است. تحقیقی در دانشگاه یزد صورت گرفته است که نشان می‌دهد از هر سه خانه‌ای که ساخته می‌شود دو تا از آنها به انگیزه سفته‌بازی است. یعنی وقتی به اشتباه اصلاحیه‌ای اعمال می‌شود، نه تنها تولید بیشتر نمی‌شود بلکه بخش مهمی از امکانات اقتصادی به سمت سفته‌بازی می‌رود. به نظر می‌رسد یکی از کارهایی که آقای دکتر روحانی با استفاده از آن می‌تواند منابع مالیاتی دولت را افزایش دهد و به تولید کمک کند، این است که دوباره مالیات‌های مستقیم را بازمینی کند و مالیات تصاعدی را در بعضی از موارد اجرا کند. اقتصاددانان طرفداران کینز و کالسیکی وقتی می‌گویند مالیات تصاعدی بگیرد به این مفهوم است که وقتی جامعه طبقاتی می‌شود، دهک‌های اول و دوم از نظر مصرف به اشباع رسیده‌اند یعنی در این دو دهک میل نهایی به مصرف پایین است و میل نهایی به پس‌انداز بالاست. یعنی این دو دهک آن قدر دارند که مصرف نمی‌کنند و بقیه هم از بس ندارند که نمی‌توانند مصرف کنند، که در اقتصاد به آن کاهش تقاضای کل می‌گویند.



جوزف استیگلitz، اقتصاددان امریکایی و برنده نوبل علوم اقتصادی

نفتی است. اگر همین الان سوخت و مواد اولیه این واحدهای تولیدی را به قیمت بین‌المللی بدهند همه‌شان زیان می‌دهند. حالا خوشبختانه چون دلار گران شد کمی کمک کرد، اما زمانی که دلار هزار تومان بود سوخت و مواد اولیه را به قیمت سوپسیدی می‌گرفتند.

مظهری: من کلا از این بحث به این نتیجه رسیدم که بحث مالیات در ایران تنها اقتصادی نیست. بحث مالیات اقتصاد سیاسی است. هم جنبه سیاسی، هم اقتصادی و هم فرهنگی دارد. بنابراین اگر ما می‌خواهیم مالیات را سر و سامان دهیم، تنها نباید به بحث اقتصادی صرف پردازیم. باید به بحث‌هایی فراتر از قوانین اقتصادی پردازیم که بحث مهم آن، مشروعیت دولت و بحث فرهنگی است. بالاخره جامعه باید این را قبول کند که دادن مالیات به دولت، نتیجه‌اش این خواهد بود که رفاه عمومی بالا رود. این بحث اولی است که ما به آن رسیدیم و بحث دوم بحث شفاف‌سازی مالیاتی است. از حدود ۴۰ درصد GNP ایران مالیات گرفته نمی‌شود. که یک بخش آن فرار مالیاتی است و بخش دیگرش همان ۱۲۰ نهاد غیر دولتی است که استثنا هستند و مالیات نمی‌دهند، که البته این مغایر با قانون اساسی است اما در مورد اینکه باید مالیات تصاعدی گرفته شود یا نه، اینکه الگوی مالیات را همان الگوی نئولیبرال‌ها قرار دهیم و نرخ‌های مالیات را حداقلی کنیم یا اینکه برویم به سمت الگوی سوسیال‌دموکرات‌ها که در برخی بخش‌ها مالیات را تا ۶۰ درصد افزایش دهیم، به این نتیجه رسیدیم که ابتدا باید ساختارها فراهم شود و بعد الگوی سوسیال‌دموکراسی را رعایت کنیم و الگوی نئولیبرال و دولت حداقلی برای جامعه ایران مناسب نیست.

رفیعی: جمع‌بندی من این است که اعتماد ملت-دولت و ملت-ملت ضربه شدیدی خورده است. همین‌طور اعتماد قومیت‌ها و ادیان. زمانی که اقلیت‌های قومی و مذهبی تحت فشارند، اعتماد ندارند. اول باید این اعتماد بازسازی شود و بعد در بخش اقتصادی شفاف‌سازی شود. تمام نهادهایی که زیر نظر رهبری هستند، بنیادهای خیریه، بنیادهای غیرانتفاعی همگی شفاف شوند و مالیات بدهند و در نهایت برویم به این سمت که مدل مالیات‌گیری چگونه باشد و چگونه خرج کنیم. برویم سراغ مدلی که در قانون اساسی است. در قانون اساسی مدل سوسیال‌دموکراسی وجود دارد. در بخش اقتصادی قانون اساسی اصل این است که تبعیض وجود نداشته باشد.

پی‌نوشت

۱. توسعه ایران، محمد حسین رفیعی، انتشارات صمدیه، ۱۳۸۰

مشهد، این را ثابت کرده‌ام). ما پسته صادر می‌کنیم، اما کود و سمش را وارد می‌کنیم که منشأ آن نفت است. سالی دو میلیارد دلار باید کود و سم وارد کنیم. ما اوره و سولفات آمونیوم می‌سازیم ولی کودهای جدید نداریم. من با این دید اعتقاد بر این است که نه ۴۰ درصد بلکه ۸۰ درصد بودجه متکی به نفت است. اگر باید جوزف استیگلitz (Joseph Stiglitz) نگاه کنیم. استیگلitz در ارتباط با هزینه مالیات‌دهنده‌های امریکایی در جنگ عراق، محاسبه‌ای کرده بود. او با دید ریز اقتصادی به رقم پنج تریلیون دلار رسیده بود. مثال می‌زنیم. یک بودجه‌ای هست که فلان اداره از بودجه جاری خود خرج جنگ عراق کرده و پنهان است. الان در ایران ۹۵ درصد ارز ما و ۸۰ درصد بودجه نفتی است. آقای زنگنه می‌گفتند امسال به اصطلاح ۴۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی داریم. از این حدود قسمت ارشدش کالاهای پتروشیمی است. بقیه هم که به ظاهر غیرنفتی است، اما در واقع

دولت سازمان صنایع ملی را ایجاد کرد و تمام صنایع را زیرپوشش خود قرار داد و بعد برای صنایع استراتژی تعیین کرد. به عنوان نمونه در داروسازی مشخص کرد که هر کارخانه چه دارویی تولید کند. بعد هم گفت که این کارخانه را به شما (بخش خصوصی) می‌دهم فقط به یک مارک! یک مارک! تنها به این شرط که تا پنج سال یک کارگر را هم اخراج نکنید. ما وقتی کارخانه را به بخش خصوصی واگذار می‌کنیم کارخانه را تعطیل می‌کند، زمین را تغییر کاربری می‌دهد و به ارقام نجومی می‌فروشد و کارگران را بیکار می‌کند. **مظهری:** اینها همه باید با هم باشد. منظورمان از مطرح کردن این مباحث این است که ساختار در جامعه ما آماده باشد. اگر ساختار و زمینه‌ها را آماده کردیم، باید در قانون مالیاتی هم بازنگری کنیم و قانون مالیاتی مانند قانون سوسیال‌دموکرات‌های اسکاندیناوی در ایران ایجاد کنیم. پس به نظر شما می‌شود مملکت را بدون نفت اداره کرد؟

رفیعی: بله می‌شود.

میشمی: دکتر ستاری فر و دکتر میدری محاسبه کردند که اگر همه نهادها مالیات بدهند، ما بدون نفت برای اداره مملکت هیچ مشکلی نداریم. کار کارشناسی کرده بودند.

مظهری: معلوم است. سهم نفت در بودجه چیزی حدود ۵۰-۴۰ درصد است و از نظر درآمد ارزی تا سه دهه قبل حدود ۸۰ درصد بوده ولی الان کمتر شده است.

رفیعی: نه به نظر من اصلاً این‌طور نیست. مالیاتی که شرکت‌ها می‌دهند، ماده اولیه‌شان از کجا می‌آید؟ از خارج. منشأ آن نفت است. ما پسته صادر می‌کنیم. فرش صادر می‌کنیم. کالای پتروشیمی ما که قیمت صادراتی آن به قیمت نفت خام بسیار نزدیک است (من در کتاب نیم‌قرن پتروشیمی ایران- نشر اتاق بازرگانی

بحث مالیات در ایران تنها اقتصادی

نیست. بحث مالیات اقتصاد

سیاسی است. هم جنبه سیاسی،

هم اقتصادی و هم فرهنگی دارد.

بنابراین اگر ما می‌خواهیم مالیات

را سر و سامان دهیم، تنها نباید

به بحث اقتصادی صرف پردازیم.

باید به بحث‌هایی فراتر از قوانین

اقتصادی پردازیم که بحث مهم

آن، مشروعیت دولت و بحث

فرهنگی است

جدول شماره ۱: مطالعات انستیتوی لگاتوم در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ (موقعیت ایران و مقایسه آن با کشورهای مشابه در هشت پایه شاخص)

کشور	رتبه کلی		اقتصاد		کارآفرینی و فرصت‌ها		حکومت مداری		آموزش		بهداشت و درمان		امنیت و مصونیت فردی		آزادی فردی		سرمایه اجتماعی	
	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳
ایران	۱۰۲	۱۰۱	۷۰	۹۱	۹۵	۹۳	۱۲۶	۱۲۰	۵۷	۵۷	۶۶	۶۷	۱۲۵	۱۲۳	۱۲۶	۱۱۱	۱۲۰	
ترکیه	۸۹	۸۷	۷۴	۷۰	۵۵	۵۴	۴۶	۵۰	۹۱	۸۹	۵۸	۵۵	۹۳	۹۹	۱۲۷	۱۲۳	۱۲۸	
عربستان	۵۲	۵۰	۳۱	۲۱	۴۶	۴۶	۵۰	۵۵	۶۲	۵۰	۴۲	۴۶	۸۲	۸۴	۱۳۰	۲۳	۲۶	
کویت	۳۸	۳۳	۲۴	۱۱	۲۳	۲۳	۴۰	۴۲	۶۱	۵۶	۳۶	۲۷	۳۳	۳۳	۷۳	۵۷	۵۸	
کره جنوبی	۳۷	۲۶	۲۳	۱۹	۱۹	۱۹	۳۰	۳۱	۷	۷	۲۴	۲۱	۴۰	۱۸	۵۶	۵۱	۶۶	
امارات متحده		۲۸		۱۳			۲۶	۳۶		۳۹		۳۵		۲۴		۵۴		۴۸

جدول شماره ۲: شاخص کلی بر پایه مطالعات مؤسسه لگاتوم، برای چند کشور شبیه ایران از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ (۵ سال گذشته)

کشور	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳
ایران	۹۳	۹۲	۹۷	۱۰۲	۱۰۱
ترکیه	۸۰	۸۰	۷۵	۸۹	۸۷
عربستان	۵۷	۴۹	۴۹	۵۲	۵۰
کویت	۳۴	۳۱	۳۵	۳۸	۳۳
کره جنوبی	۲۹	۲۷	۲۴	۲۷	۲۶
امارات متحده	۲۷	۳۰	۲۷	۲۹	۲۸
چین	۵۸	۵۸	۵۲	۵۵	۵۱
ویتنام	۵۰	۶۱	۶۲	۵۳	۶۲
فیلیپین	۶۱	۶۴	۶۶	۶۷	۶۶
اندونزی	۸۵	۷۰	۷۰	۶۳	۶۹
نیکاراگوئه	۷۳	۸۷	۸۶	۹۱	۷۳
مغرب	۶۶	۶۲	۷۱	۷۳	۸۲
اردن	۷۵	۷۴	۶۵	۷۷	۸۸
شیلی	۳۵	۳۲	۳۱	۳۴	۳۵
اسرائیل	۳۳	۳۶	۳۸	۴۰	۳۹
مالزی	۴۳	۴۳	۴۳	۴۵	۴۴
قزاقستان	۵۱	۵۰	۴۶	۴۶	۴۷
ونزوئلا	۷۶	۷۵	۷۳	۸۰	۷۸

جدول شماره ۳: کشورهای در حال توسعه که طبق مطالعات انستیتوی لگاتوم - شاخص اقتصادی (شاخص فرعی) خود را ارتقا داده‌اند

کشور	۲۰۰۹	۲۰۱۳
چین	۳۴	۷
امارات متحده عربی	۳۳	۱۳
تایلند	۲۷	۱۲
کره جنوبی	۲۶	۱۹
تایوان	۲۵	۱۶
کویت	۲۲	۱۱
مالزی	۱۸	۸

در آستانه نوروز ۹۳ و شکوفایی طبیعت، امید داریم هماهنگ با این تحول، توسعه موزونی نیز در جامعه داشته باشیم و در پرتو قانون اساسی و تجربه انتخابات خرداد ۹۲، گام‌های بلندی در راستای مردم‌سالاری، حق‌الناس، استقلال، آزادی و جمهوریت و اسلامیت بیشتر برداریم.

سلامتی و نیک‌فرجامی خوانندگان نشریه و ملت ایران را از آن مهربان‌ترین مهربانان خواهیم.

کارکنان نشریه چشم‌انداز ایران



آیا پالایشگاه‌های کوچک اقتصادی هستند؟

گفت‌وگو با غلامحسین حسن تاش کارشناس ارشد نفت و اقتصاد

■ تأثیر ایجاد پالایشگاه‌های نفتی کوچک بر بخش خصوصی چیست؟

□ پیش از پاسخ به این پرسش ابتدا باید دید که منظور از پالایشگاه‌های کوچک چیست و آیا ساخت آنها اقتصادی است یا نه؟ پالایشگاه‌های نفتی برای تولید فرآورده‌های مرغوب، یک مجموعه پیچیده متشکل از واحدهای پالایشی مختلف هستند بنابراین باید در مقیاس (Scale) یا ابعاد اقتصادی ساخته شوند، مقیاس اقتصادی پالایشگاه در کشورهای مختلف و در شرایط مختلف متفاوت است. مثلاً در یک کشور جزیره‌ای کوچک که نفت هم ندارد و طبعاً باید سوخت را وارد کند و تقاضای محدودی هم دارد، ممکن است دو انتخاب وجود داشته باشد یکی اینکه همه فرآورده‌های مورد نیاز را جدا جدا وارد کند یا اینکه یک پالایشگاه کوچک در حد ظرفیت تقاضای کشور خود بسازد که به‌جای چند فرآورده فقط نفت خام را وارد کند، پس بسته به موقعیت و هزینه‌های حمل باید مقایسه فنی اقتصادی بشود که کدام گزینه بهتر است. در کشور نفت خیزی مانند کشور ما پالایشگاه‌هایی با مقیاس خیلی کوچک نمی‌تواند توجیه اقتصادی داشته باشد. ضمناً باید توجه داشت که به‌طور کلی این گونه نیست که فرض کنیم پالایشگاه‌سازی در هر ابعادی لزوماً اقتصادی است بنابراین نیازمند مطالعات دقیق فنی اقتصادی است. البته همه این عرایض بنده در مورد پالایشگاه نفت خام است، اگر پالایشگاه‌هایی باشند که نفت کوره یا مثلاً روغن‌های سوخته را تصفیه می‌کنند بحث دیگری است و در هر حال نمی‌توان حکم کلی صادر کرد و نیازمند مطالعه است.

چشم‌انداز ایران: آقای غلامحسین حسن تاش کارشناس ارشد نفت و اقتصاد گفت‌وگویی با عنوان «پالایشگاه‌های کوچک» با یکی از مطبوعات انجام داده‌اند که به گفته خودشان پس از مدتی به صورت یک گزارش خبری چاپ شده است. پس از مطالعه این گفت‌وگو بر آن شدیم که ضمن قدردانی از ایشان با توجه به ارزش کارشناسی این گفت‌وگو متن کامل آن را در نشریه منتشر کنیم.

در سال‌های اول انقلاب که امید می‌رفت به‌سوی صنعتی شدن گام‌های بلندی برداریم، طرحی پیشنهاد شد که چون اصلی‌ترین صنعت ما صنعت نفت است و باید صنعتی شدن را در زیرمجموعه آن انجام داد بهتر است افزون بر پالایشگاه بزرگ و متوسط، در کنار خط لوله‌های انتقال نفت خام به تناسب جمعیت روستا یا شهری که از آن می‌گذرد پالایشگاه کوچکی طراحی شود. از آنجا که این کار در امریکا مرسوم است که وقتی چاه‌های نفت از تولید انبوه خارج می‌شوند و روزی چندین بشکه نفت تولید می‌کنند واحدی به نام Lact Unit بر سر چاه قرار می‌دهند تا این نفت خام به فرآورده تبدیل شده و نیازهای آن منطقه کوچک را برآورده کند. نام این واحد Lact است که مخفف تحقیقات آقای حسن تاش به‌منظور عمومیت بخشیدن به صنعتی شدن و اشتغال مولد ایران نکته قابل تأملی باشد.

مطالعات نشان می‌دهد که در حال حاضر در سطح بین‌المللی نیز بیشترین سود پالایشی مربوط به پالایشگاه‌های مدرن با ظرفیت بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ هزار بشکه در روز و کمترین سود مربوط به پالایشگاه‌های قدیمی و پالایشگاه‌های کوچک است. همچنین ممکن است منظور از این سؤال پالایشگاه‌های نصب سریع باشد که در دنیا به عنوان Skid Mounted Mini Refinery معروف هستند که ظرفیتی حداکثر حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار بشکه دارند. مطالعات من در این مورد نشان می‌دهد که این پالایشگاه‌ها

ما در کشور پالایشگاه‌های کوچکتر مانند کرمانشاه، شیراز و لاوان و پالایشگاه سائز متوسطی مانند تبریز و پالایشگاه‌های بزرگی مانند آبادان، تهران، بندرعباس و اراک را داریم و می‌توانیم عملکرد اقتصادی‌شان را باهم مقایسه کنیم. بررسی‌های انجام شده در مورد این پالایشگاه‌ها به وضوح نشان می‌دهد که بهترین عملکرد اقتصادی مربوط به بزرگترین پالایشگاه کشور یعنی پالایشگاه اصفهان و ضعیف‌ترین عملکرد مربوط به کوچکترین پالایشگاه کشور یعنی پالایشگاه کرمانشاه بوده است.



غلامحسین حسن تاش کارشناس ارشد اقتصاد انرژی دانشگاه تهران

معحروم این کار را کرده‌ایم. به ایشان عرض کردم که اولاً این مجتمع‌ها بالادستی هستند و اشتغال‌زایی چندانی ندارند و ثانیاً لازم نیست شغل در نزدیکی و پشت در خانه هر کسی ایجاد شود. باید بهره‌وری در اقتصاد بالا برود تا شغل در کل اقتصاد ایجاد شود و نیروی کار هم در صورت لزوم جابه‌جا می‌شود. پس این هم درست نیست که ما بگوییم یک واحد صنعتی را که با توجه به دسترسی به ماده اولیه و بازار و شرایط آب و هوایی و... در مکان دیگری توجیه اقتصادی داشت آن را به مکان دیگری بردیم که توجیه اقتصادی‌اش را از دست داد ولی در آن مکان می‌خواستیم شغل ایجاد کنیم! اینها به نظر من تصمیمات اشتباه اقتصادی است که ما به شدت گرفتار آن هستیم و نمایندگان مجلس هم برای رأی گرفتن در مناطق خود به آن دامن می‌زنند و ما را از تخصیص بهینه منابع و توسعه دور می‌کند.

■ بازار فرآورده‌های نفتی این پالایشگاه‌ها در داخل و خارج کشور چگونه است؟

□ باز هم اگر منظور پالایشگاه‌های نفت خام باشد که بزرگ و کوچک‌بودن آن فرآورده‌هایش را تغییر نمی‌دهد، فرآورده‌های اصلی نفتی بنزین، گازوئیل، نفت‌جت، نفت کوره و غیر هستند. پالایشگاه اگر مجتمع کاملی نباشد طبعاً فرآورده‌های سنگین و کم ارزش مانند نفت کوره‌اش بیشتر و فرآورده سبک مثل بنزین آن کمتر است در صورتی که ما اکنون در کشور نفت کوره مازاد داریم و کمبود بنزین.

در بخش انرژی داخلی هیچ کاری اولویت‌دارتر از ارتقای بهره‌وری انرژی مبتنی بر یک عزم ملی نداریم و این منطقی و عقلانی نیست که ما دائم سرمایه‌گذاری کرده و انرژی بیشتری تولید کنیم تا بیشتر تلف کنیم

■ فرآورده‌های نفتی این پالایشگاه‌ها در کدام کشورها به‌خصوص کشورهای همسایه بیشتر است؟

□ گفتم که فرآورده‌های نفتی شناخته‌شده هستند و کسی هم شاید نداند که این از یک مجتمع پالایشی بزرگ آمده است

□ نخست لازم است اشاره کنم نگاه بلندمدت به ایجاد اشتغال در کشور پیش از هر چیز مستلزم ارتقای کارایی و بهره‌وری در کشور است و ارتقای بهره‌وری نیز مستلزم سرمایه‌گذاری‌های بهره‌ور است که این نیز مستلزم مطالعات جامع و دقیق بازار و مطالعات فنی-اقتصادی و مکان‌یابی دقیق است. ممکن است بتوان با طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بدون مطالعه و غیربهره‌ور چند شغل ایجاد کرد اما اگر این طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها اقتصادی نباشند و ارزش افزوده ایجاد نکنند بهره‌وری را در اقتصاد پایین می‌آورند و کاهش بهره‌وری در بلندمدت ضد اشتغال عمل می‌کند. در اقتصاد غیربهره‌ور کسی سرمایه‌گذاری نمی‌کند، پس این منطقی نیست که کسی بگوید ما سرمایه‌گذاری کردیم و به ابعاد اقتصادی آن چندان توجه نکردیم و فقط به دنبال ایجاد شغل بودیم. دوم، اصولاً بخش‌های مختلف صنعت نفت چندان اشتغال‌زا نیستند و به اصطلاح اقتصادی، بیشتر سرمایه‌بر هستند تا کاربر، در هر حال برای اشتغال‌زایی هم باید مطالعات درستی انجام شود که در کجا و در چه رشته‌ای با سرمایه کمتر می‌توان شغل بیشتری ایجاد کرد. مثلاً یک مطالعه مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد که در صنایع پایین‌دستی پتروشیمی ضریب ایجاد شغل به ازای هر واحد سرمایه چند برابر صنایع بالادستی پتروشیمی است و اتفاقاً ارزش افزوده نیز در صنایع پایین‌دستی بیشتر است ولی ما دائم روی صنایع بالادستی پتروشیمی سرمایه‌گذاری کرده‌ایم و زمانی که من به یکی از مدیران کشور انتقاد کردم که مثلاً خطلوله اتیلن غرب و مجتمع‌های مسیر آن نادرست است و توجیه اقتصادی ندارد ایشان توضیح قانع‌کننده‌ای نداشت و به من گفت که ما برای اشتغال‌زایی در مناطق

برای شرایط ایران اصلاً اقتصادی نیستند چرا که فرایندهای پالایشی ساده و حداقلی را دارا هستند و محصولاتشان فرآورده‌های سنگین است. این‌گونه پالایشگاه‌ها ممکن است برای یک کشور یا منطقه‌ای که یک میدان کوچک نفتی در آن کشف شده و تولید محدود و مقطعی دارد و دسترسی به بازار هم ندارد، اقتصادی باشند که پس از پایان یافتن نفت این میدان بتوان از آن در جای دیگری استفاده نمود. تنها در مورد میعانات گازی اگر حجم آن مانند میعانات پارس جنوبی زیاد نباشد و ترکیبات سولفور آن نیز بسیار کم باشد ممکن است در بعضی جاها اقتصادی باشند، چون مسئله سولفورزدایی خود داستانی است که دشوارتر از تصفیه این میعانات است. در ضمن تاکنون در دوره‌های مختلف مجوزهایی برای احداث پالایشگاه‌های کوچک و بزرگ به بخش خصوصی داده شده است که تاریخچه‌ای از بعضی از آنها را در ذهن دارم و باید دید و آسیب‌شناسی کرد که چرا هیچ کدام به نتیجه نرسیده است. به نظر من این‌گونه مسائل گاه و بیگاه توسط افرادی مطرح می‌شود که شناخت درستی از صنعت نفت و بخش‌های مختلف آن ندارند و تعریف درستی هم ارائه نمی‌دهند که منظورشان از پالایشگاه کوچک چیست؟ علاوه بر این اگر بخش خصوصی پروژه‌ای را اقتصادی تشخیص می‌دهد و مواد اولیه و منابعش را می‌تواند تأمین کند خوب برود اجرا کند، چه مشکلی هست ولی اگر بگویید دولت نفت خام مثلاً یارانه‌ای یا مجانی به من بدهد این دیگر جای بحث دارد.

■ ایجاد این پالایشگاه‌ها بر اشتغال‌زایی چه اثری می‌گذارد؟



پالایشگاه اصفهان

یا کوچک البته استانداردهای مرغوبیت فرآورده‌ها در کشورهای پیشرفته جهان دائم در حال افزایش است یعنی اینکه دائماً بنزین و گازوئیل مرغوب‌تری تولید شود که آلاینده‌هایش کمتر و احتراقش بهتر باشد.

■ به‌طور کلی این روش برای دورزدن تحریم‌ها و کاستن از فشار اقتصادی حاصل از آنها تا چه حد اثرگذار است؟

□ من درک نمی‌کنم که این چه ربطی به دورزدن تحریم‌ها دارد مثلاً اگر ما کمبود بنزین داریم و باید وارد کنیم و به ما نمی‌فروشند یا وارداتش سخت است خوب، این بنزین را باید در داخل تأمین کنیم حالا پالایشگاه کوچک و بزرگش چه تفاوتی دارد؟ البته از یکی از کاندیداهای ریاست‌جمهوری که انتخاب نشدند، شنیدم که در یکی از تبلیغاتشان می‌گفتند که ما نزدیک مرزهایمان پالایشگاه کوچک می‌سازیم و نفت خام را می‌بریم در آن پالایشگاه تبدیل به فرآورده می‌کنیم و فرآورده را به کشور همسایه می‌فروشیم که تحریم را دور بزنیم، البته بعدها گویا خودشان هم متوجه غیردقیق بودن این حرف شدند و دیگر تکرار نکردند. چون باز هم اگر ما فرآورده صادراتی داشته باشیم و آن کشور هم بتواند بخرد، که دیگر به کوچک بودن پالایشگاه و محل آن ربطی ندارد!

اما در اینجا یادآوری دو مطلب را بسیار لازم می‌دانم؛ یکی اینکه متأسفانه در ایران بهره‌وری انرژی بسیار پایین است. بنابراین گزارش تراز هیدروکربنی سال ۱۳۹۰، ما حدود معادل یک میلیون بشکه در روز تلفات غیرمجاز تنها در بخش‌های تولید و توزیع انرژی‌مان داریم (منظور از معادل نفت این است که گاز، نفت و برق تلف شده از

مهم در کشور وجود دارد به‌نام پالایشگاه ستاره خلیج فارس که برای تصفیه میعانات پارس جنوبی باید ساخته شود. حتماً اطلاع دارید که در هر فاز معمولی پارس جنوبی در کنار گاز تولیدی حدود ۴۰ هزار بشکه در روز مایعات یا میعانات گازی تولید می‌شود که به عبارتی نوعی نفت خام فوق سبک هستند و در آن پالایشگاه حدود ۶۰ درصد آنها می‌تواند به بنزین تبدیل شود و ما هم اکنون این میعانات را با زحمت صادر می‌کنیم و در برگرداندن پولش هم مشکل داریم و بنزین را هم با زحمت وارد می‌کنیم. بنابراین بهترین راه دورزدن تحریم، تکمیل این پالایشگاه است و به نظر من ما غیر از این در حال حاضر هیچ اولویت پالایشی دیگری نداریم و نباید منابع کشور را تلف کنیم. ■

نظر ارزش حرارتی معادل‌سازی شده‌اند (و در بخش مصرف نیز شاخص شدت انرژی ما که معرف کارایی انرژی است حدود سه برابر متوسط جهان و حدود پنج تا شش برابر بهترین الگوهای جهان مانند ژاپن است. به نظر من، در بخش انرژی داخلی هیچ کاری اولویت‌دارتر از ارتقای بهره‌وری انرژی مبتنی بر یک عزم ملی نداریم و این منطقی و عقلانی نیست که ما دائم سرمایه‌گذاری کرده و انرژی بیشتری تولید کنیم تا بیشتر تلف کنیم، و جالب این است که با توجه به اینکه هرگونه ارتقای بهره‌وری و کارایی انرژی آلاینده‌ها را نیز کاهش می‌دهد، از آن جهت هم برای ما اولویت دارد، ضمن اینکه بابت کاهش آلاینده‌ها می‌توان از حمایت‌های فنی و مالی بین‌المللی هم برخوردار شد. دوم اینکه در مورد پالایشگاه‌سازی هم که مورد بحث شماست، هم‌اکنون یک پروژه بسیار

«مادری که جاودانه شد»

سرکار خانم نجله حاجی‌زاده و آقای دکتر مسعود حاجی‌زاده

بدین وسیله در گذشت جانگداز مادر فداکارتان که جایگاه پدر را نیز برایتان داشت، تسلیت می‌گوییم. با آرزوی نیک‌فرجامی، امیدواریم شما و خانواده گرامیتان راه عشق و فداکاری او را تداوم بخشید.

از طرف جمعی از دوستان



نقد و بررسی کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران»

سمانه گلاب

چشم‌انداز ایران: دکتر محسن رنایی اقتصاددان و استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان اردیبهشت امسال کتابی را با عنوان «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» به صورت اینترنتی و به گفته خود با وقفه پنج‌ساله، منتشر کرد. در این کتاب وی از منظر اقتصاد سیاسی، نتایج حاصل از مناقشه اتمی ایران با غرب را بررسی کرده و پیامدهای آن را برای آینده اقتصاد و دیپلماسی ایران، پیش‌بینی می‌کند؛ پیش‌بینی‌هایی که البته تا امروز بسیاری از آنها محقق شده است. اگر چه رنایی معتقد است فریادهای او در این کتاب در مورد آینده کشور از طرف مسئولان، آن‌طور که باید، شنیده نشد اما پیش‌بینی‌های صحیح و صریح وی در این کتاب، حداقل توجه کارشناسان اقتصادی و سیاسی کشور را به خود جلب کرده است. در همین راستا انجمن علوم سیاسی ایران نیز نشست‌هایی را با حضور دکتر رنایی و با هدف بررسی آثار وی و به‌طور خاص کتاب اخیرش برگزار کرد که در آن نقدهای قابل توجهی به کتاب وارد شد. به دلیل نکات مهم این جلسه، چشم‌انداز ایران بر آن شد تا خلاصه‌ای از آنچه در این نشست مطرح شد را در این شماره انعکاس دهد. آنچه در ادامه می‌آید، مهمترین بخش پرسش‌های مطرح شده و پاسخ‌های دکتر رنایی در این جلسه را شامل می‌شود. شایان ذکر است که چشم‌انداز ایران پیش از این و در شماره ۷۹ خود، این کتاب را معرفی کرده است.

حضور افراد مختلف از گروه‌های سنی متفاوت و با گرایش‌های فکری و علمی گوناگون در یک همایش چندساعته، در خانه اندیشمندان علوم انسانی و بازتاب آن در رسانه‌های مختلف حکایت از آن دارد که دغدغه‌های رنایی در مورد مسائل کلان کشور که در آثارش تبلور یافته، مخاطبان خود را پیدا کرده است و این یعنی رنایی توانسته در مسیر هدف خود گام بردارد؛ هدفی که خود آن را «دادن ابزار نقد به مردم و آگاه کردن آنها از مسائل» می‌داند. حرف‌های صریح رنایی در کتاب اخیرش (به لحاظ زمان انتشار)، پیش‌بینی‌های قاطع او که بعضاً به واقعیت نیز رسیده‌اند، توصیه‌های او برای سیاستمداران کشور و... باعث شده این کتاب علاوه بر نقدهای مثبت، با نقدهای منفی متفاوتی نیز روبه‌رو باشد و شاید تفاوت این نشست با دیگر همایش‌ها و نشست‌های این چنینی، به‌آنگونه‌ای که همین نقدهای منفی بوده است. تفاوتی که رنایی خود نیز بر آن اذعان دارد و البته از آن خرسند است. این نشست در سه بخش توضیح در مورد کلیات کتاب، «نقدهای مطرح به آن» و «پاسخ‌های نویسنده به نقدها» مطرح شد که خلاصه آن در ادامه می‌آید.

کتاب چه می‌گوید

در کتاب «اقتصاد سیاسی...» یک جمله کلیدی وجود دارد مبنی بر این که اقتصاد ایران در بن‌بست سیاست گیر کرده و سیاست نیز در دام مناقشه اتمی است که این گزاره می‌تواند نشان‌دهنده علت بسیاری از مشکلات سیاسی - اقتصادی ما باشد. در کتاب اشاره شده که فرصت توافق با غرب در زمان ریاست جمهوری یک دموکرات در امریکا فراهم می‌شود که در حال حاضر نیز این اتفاق در زمان اوباما در حال انجام است. این کتاب می‌گوید رفتاری که غرب طی ۱۲ سال اخیر در خلیج فارس پیش گرفته به

چنین هدفی، غرب هیچ ابزاری مؤثرتر از افزایش قیمت نفت برای مدت دست کم ۱۰ سال ندارد. این کتاب این احتمال را مطرح می‌کند که ورود ایران به فعالیت‌های اتمی طرحی بوده است که توسط دیگران در مسیر ایران قرار داده شده است تا غرب بتواند یک پروژه دست کم ۱۰ ساله را برای تنش‌آلود کردن خلیج فارس راه‌اندازی کند و ایران نیز خوشبینانه خود را در یک بازی اتمی طراحی شده، گرفتار کرده است.

چه نقدهایی به این کتاب مطرح است

در بخش‌های مختلف کتاب به آمار و داده‌هایی استناد شده که منبعی برای آن ذکر نشده است. البته نویسنده کتاب

این معناست که تصمیم دارد نه به رویارویی تمدن‌ها تن دهد و نه به گفت‌وگوی تمدن‌ها بلکه به نفع غرب است که پایان تاریخ و سلطه بلامنازع خود را بر نظام جهانی، با پروژه عبور تمدن‌ها رقم زند. پروژه عبور تمدن‌ها وقتی محقق می‌شود که غرب بتواند گریبان نظام تولیدی خود را از اتکا به انرژی‌های فسیلی رها کند و نظام تازه‌ای متکی بر انرژی‌های نو و پاک بنا کند تا هم مسئله گازهای گلخانه‌ای - که با افزایش آنها و گرم‌شدن زمین، بازنده اصلی‌اش غرب خواهد بود - را حل کند و هم صنایع فرسوده و ناکارآمد به‌جامانده از عصر صنعتی را مجبور کند تا خود را متحول کنند یا از صحنه فعالیت اقتصادی حذف شوند. برای



دکتر محسن رنایی، دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران

احساس می‌کردم همه چیز دارد به زبان ما تمام می‌شود و فقط باید بقیه را آگاه کرد. دنبال یک نوشته علمی نبودم، بلکه قصد نگارش متنی بود که هر سیاستمداری که می‌خواند، وحشت کند. من قصد انتشار این کتاب را هم نداشتم. این وحشت آرام آرام در من شکل گرفت. از سال ۱۳۸۴ با مسئله خط لوله گاز پاکستان و حتی پیش از آن با توجه به قراردادهای پارس جنوبی متوجه این موضوع شدم که ما در حال طی کردن یک مسیر اشتباه هستیم. البته جلوی بلوغ تمدنی را نمی‌شود گرفت اما باید با آن و پیامدهایش آگاه شد. من خوشحالم که الگوی انرژی جهانی در حال تحول است و نفت کم کم از دسترس دولت ایران خارج می‌شود چرا که در طول سال‌ها به واسطه وجود نفت، ظلم‌های بسیاری به ایران شده است. دلم خوشحال است اما عقلم می‌گفت حوادثی در حال وقوع است که ممکن است آینده ما را به هم بریزد و حتی ثبات کشور را متزلزل کند. بنابراین دنبال وارد کردن یک ضربه فکری به سیاستمداران بودم. به همین خاطر عامدانه پیش‌بینی‌هایم را افراطی آوردم. وی اما در پاسخ به نقدهای مطرح شده، این گونه آغاز می‌کند: من یک دانش‌آموخته اقتصاد هستم و دانشم در سایر حوزه‌های علوم انسانی در حد نیازم برای تحلیل اقتصادی بوده است. اقتصاددانان بزرگ تأکید دارند که یک اقتصاددان لازم است که تاریخ، روانشناسی و فلسفه نیز بداند. من از نظریات دیگر اندیشمندان در سایر حوزه‌ها استفاده می‌کنم اما به‌طور کلی کم مطالعه می‌کنم و بسیار می‌اندیشم. این کار معایب و محاسنی دارد؛ اشکال آن این است که می‌تواند باعث سطحی‌نگری شود و امتیاز آن، خلق مکرر ایده است. رنایی عنوان می‌کند: پیش‌فرض‌های

برخلاف منابع متعارف، و فور فروانی دارند و در نقاط مختلف دنیا پراکنده شده‌اند، که این دو ویژگی هدف استفاده از آنها را توجیه می‌کند. هزینه استخراج از منابع نفتی شیل (Shail Oil) در آمریکا ۵۰ تا ۸۰ دلار است که تنها با قیمت بالاتر هر بشکه نفت، استفاده از این منابع، اقتصادی خواهد بود. علاوه بر این، به‌جز آمریکا، کشورهایی مانند عربستان هم در این افزایش قیمت نفت تأثیر داشته‌اند. گزارش چشم‌انداز جهانی در سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۳۵، ۷۵ درصد منابع انرژی دنیا از سوخت‌های فسیلی تأمین می‌شود و سهم انرژی‌های نو تنها ۲۵ درصد است. در سال ۲۰۰۰ ذخایر اثبات شده نفتی ۱/۳ تریلیون بشکه در روز برآورد شده بود که ۸۴ درصد آن را منابع متعارف تشکیل می‌دادند. این منابع می‌تواند برای ۳۰ تا ۳۵ سال مصرف جهان را پاسخ دهد اما در سال ۲۰۱۲ ذخایر انرژی ۶/۵ تریلیون بشکه تخمین زده شده که برای ۱۶۰ سال می‌تواند نیاز انرژی جهان را برآورده کند و البته ۵۴ درصد آن منابع غیرمتعارف هستند. این آمارها همگی نشان می‌دهند که یکی از اهداف بالانگه داشتن قیمت نفت، استفاده از منابع غیرمتعارف جهانی است که این موضوع پیش‌فرض کتاب را که همان اقتصادی کردن سرمایه‌گذاری در انرژی‌های نو است با تردید مواجه می‌کند.

من سقوط بهمن را می‌دیدم

رنایی در این نشست پیش از پاسخ به هر انتقادی به دلیل نوشتن این کتاب اشاره کرده و می‌گوید من حس فردی را داشتم که سقوط بهمن را متوجه شده و تنها به دنبال فریادزدن است تا دیگران را از این خطر آگاه کند. در زمان نگارش کتاب

متذکر شده برای همه آمارها منابع وجود دارد که به دلیل بالا رفتن سرعت کار و کمتر کردن حجم کتاب در نوشتار اولیه از آوردن بعضی از آنها چشم‌پوشی شده است با این حال برای کسانی که به دنبال منابع دقیق هستند، این موارد قابل ارائه است. برای مفاهیم به کار رفته در این کتاب مانند جهان غرب یا عبور تمدن‌ها، تعریف دقیقی ارائه نشده است. در نگارش کتاب از دیدگاه کارشناسان دیگر حوزه‌ها مثل علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و... استفاده کمی شده است. واژه‌های حماسی و احساسی مثل نظام سلطه، منافع بشریت، جهان اسلام و... با متن کارشناسانه کتاب همخوانی ندارد که البته تعریفی نیز از این واژه‌ها ارائه نشده است. استفاده گزینشی از آمار و اطلاعات نقد دیگری است که بر کتاب وارد شده است. پیش‌بینی‌های قاطع با مبنای مبهم و تحلیل تک‌بعدی یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های سیاسی-امنیتی جهان تنها بر مبنای اقتصاد سیاسی را نیز می‌توان از اشکالات کتاب دانست. نظریات مطرح شده در کتاب‌های دیگر نویسنده مثل بازار یا نابزار و چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد در کتاب حاضر نادیده گرفته شده است؛ در این کتاب این امکان وجود داشت که تأثیر تحریم‌ها بر سرمایه اجتماعی ایران بررسی شود. تصویری که در این کتاب ارائه می‌شود گویی بر این مبناست که در جهان تنها دو بازیگر وجود دارد که ایران و آمریکا هستند و این دو قطب کل مناسبات سیاسی جهان را رقم می‌زنند. اگرچه در جای جای کتاب عنوان شده که مبنای تحلیل‌ها تئوری توطئه نیست و تحلیل‌ها بر اساس نظریه‌بازی‌ها ارائه شده است اما ردپای فرض تئوری توطئه در بخش‌های مختلف کتاب دیده می‌شود. دیدگاه اصلی کتاب بر این است که آمریکا از زمان بوش پسر یعنی از سال ۲۰۰۱ تلاش کرده با ادعاهایی مانند محور شرارت خواندن ایران، کره شمالی و عراق و با راه‌انداختن جنگ عراق و مناقشه اتمی ایران، قیمت نفت را بالا نگه دارد. این در حالی است که آمریکا بسیار پیشتر از این و از زمان شوک اول نفتی (۱۹۷۳) به دنبال تأمین امنیت انرژی و سپس حفظ استقلال آن بوده است و نمی‌توان سال ۲۰۰۱ را مبنای این تحلیل گرفت. همچنین این نظر هم مطرح است که دلیل آمریکا برای بالانگه داشتن قیمت نفت، استفاده از منابع غیرمتعارف انرژی و اقتصادی کردن آن است و نه استفاده از انرژی‌های نو. منابع غیرمتعارف نفت و گاز



طرحی که اشتیاق ایالات متحده به نفت را نشان می‌دهد

کتاب یک بازی بازاری دیده‌ام. معتقدم که غرب انحصارگر است و ابزارهای تعیین قیمت و بازی با بازار را دارد. در بازاری که طرف انحصارگر است نباید وارد شد زیرا بازنده خواهیم بود. البته در کتاب مسئله مناقشه اتمی ایران، جهان را دارای دو بازیگر غرب و ایران دیده‌ام اما معتقدم که هند و روسیه و چین نیز در این بازی حضور دارند. این موضوع در بخش دوم کتاب آورده شده که هنوز منتشر نشده است و معتقدم این بازی که امریکا آن را طراحی کرده به نفع روسیه و چین هم هست، یعنی آنها هم می‌خواهند که مناقشه ادامه پیدا کند. در کتاب گفته‌ام امکان ندارد تا زمانی که مناقشه هست، روسیه نیروگاه اتمی بوشهر را راه‌اندازی کند.

غرب ما را به سمت استراتژی‌های مورد نظر خود می‌برد

رنانی در پاسخ به نقدی که تحلیل‌های کتاب را بر اساس تئوری توطئه می‌داند، این گونه توضیح می‌دهد: تصور من از توطئه این است که یکی از طرفین نقشه بکشد و بخواهد به طرف دیگر ضربه بزند. در حالی که نظر من آن است که یک بازی شروع شده و امریکا و غرب کوشیدند به نحوی بازی کنند که ما را به یک استراتژی خاص بکشانند. طرح بازی با آنها نبوده است اما آنها مری تیم ما را به سمتی کشانند که به یک شکل خاصی تیمش را هدایت کند. این تفاوت ظریفی میان نظر من و نظریه توطئه است. در توطئه، پیش از بازی صحنه طوری طراحی می‌شود که به نفع یک طرف باشد، در حالی که نظریه من می‌گوید که بازی از پیش شروع شده و بازیگران طوری بازی می‌کنند که تیم مقابل را به سمت خاصی بکشانند.

غرب در بلندمدت استفاده از انرژی‌های نو را دنبال می‌کند

خیر زمانی پدید می‌آید که پاره‌های دولت در همکاری با هم به سمت اهداف واحدی باشند. وقتی پاره‌های قدرت به سمت اهداف متنافری رود، خیری در پی ندارد و هزینه‌ها و بودجه‌ای که صرف می‌کند، صرف ایجاد بی‌ثباتی و آنتروپی می‌شود

قوی داشته باشد اما آن را علیه مردم خویش بکار برد. خیر زمانی پدید می‌آید که پاره‌های دولت در همکاری با هم به سمت اهداف واحدی باشند. وقتی پاره‌های قدرت به سمت اهداف متنافری رود، خیری در پی ندارد و هزینه‌ها و بودجه‌ای که صرف می‌کند، صرف ایجاد بی‌ثباتی و آنتروپی می‌شود.

پیش‌بینی‌هایم محقق شده است

رنانی می‌گوید: این کتاب در گام نخست هشدار درباره آینده انرژی است و گام بعدی هشدار به تمدن اسلامی است. غرب نه می‌خواهد که به نزاع تمدن‌ها برسد، نه می‌خواهد به گفت‌وگویی تمدن‌ها برسد. بهترین راه‌حل برای غرب، عبور از تمدن اسلامی و فاصله گرفتن از آن است. بهترین روش هم برای این کار قطع وابستگی غرب به منابع نفتی دنیای اسلام است. البته من در طول نگارش کتاب هیچ مشورتی با کارشناسان روابط بین‌الملل نداشته‌ام و از اطلاعاتی هم استفاده کرده‌ام که نظریه‌ام را تقویت می‌کند. این هم که گفته می‌شود پیش‌بینی‌های کتاب قاطع و بدون سند است، به انگیزه اولیه‌ام از نگارش کتاب بازمی‌گردد. البته برخی پیش‌بینی‌های کتاب محقق شده است. من در مقدمه کتاب با قاطعیت آورده‌ام که وقتی اوپاما در زمان بوش اعلام می‌کند با ایران مذاکره خواهد کرد، این شرایط مانند فتح خرمشهر برای ماست و اگر این فرصت مذاکره را از دست بدهیم، غرب بدون جنگ ما را به نقطه آچمز می‌رساند.

روسیه و چین هم خواستار ادامه مناقشه هستند

رنانی تأکید می‌کند: من بازی انرژی را در

من در این کتاب از منظر خودم درست بوده است اما اگر بنا بر نظری، این پیش‌فرض‌ها اشتباه باشند، باز هم می‌تواند در تحلیل‌ها به کار گرفته شوند و به نتایج درست برسند. یک الگوی روش‌شناختی به نام ابزارگرایی وجود دارد. در این الگو دنبال درستی یا نادرستی تئوری‌ها نیستیم. تئوری‌ها می‌خواهند به ما پیش‌بینی‌های خوبی ارائه دهند. من البته ابزارگرا نیستم اما این یکی از روش‌هایی است که اقتصاددانان از آن استفاده می‌کنند. من در کتاب پیش‌بینی کردم که امریکا بین ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ از وابستگی نفت آزاد می‌شود، این در حالی است که امریکا اعلام کرده که ما ۲۰۲۰ صادرکننده نفت خواهیم بود، حتی پیش‌بینی من آن است که این امر زودتر رخ می‌دهد. یعنی ۲۰۱۸ پایان واردات نفت امریکا خواهد بود. بر این اساس حتی اگر تئوری‌های من اشتباه باشند، بسیاری از پیش‌بینی‌های آن حتی زودتر از موعد، محقق شده است.

دولتی که یکپارچه نباشد نمی‌تواند خیرخواه باشد

رنانی در توضیح اینکه در استفاده از نظریه‌های اقتصادی باید به پیش‌فرض‌های مدنظر نظریه‌پرداز توجه کرد، بحث شناخت از ماهیت دولت را مطرح کرده و این گونه توضیح می‌دهد: نظریه‌های کلاسیک و نئوکلاسیک بیان می‌کنند که دولت باید در حوزه‌های لازم تا حدی که اطلاعات دارد، وارد شود و در این حوزه‌ها خیرخواه عمل کند اما دولت وقتی خیرخواه است که یکپارچه باشد. وقتی یک دولت دارای نفوذ ناهمگن و پاره پاره باشد، حتی اگر بخواهد هم نمی‌تواند خیرخواه باشد. دولت در این حالت ممکن است ارتش



گزارش صد روزه روحانی در مصاحبه تلویزیونی به مردم

حرف نزد. اگر آمریکا ۵۰ سال هم نفت عراق را مجانی ببرد، پولش به اندازه خرجی که در این کشور کرده نمی‌شود. اهداف اصلی در هر سیاستی، همان اهداف پنهان است که کسی از آن صحبت نمی‌کند.

غرب یک نظام واحد است

رنانی در پاسخ به این نقد که غرب را نمی‌توان مانند یک کشور دید، می‌گوید: غرب یک نظام واحد است و مانند یک نظام سیاسی عمل می‌کند. در هر نظام سیاسی صدهای مخالف و موافق وجود دارد اما در نهایت نظام همه نظرات را به سمتی می‌برد که به صلاح می‌دانند. در میان کشورهای توسعه‌یافته یک نظام منسجم وجود دارد که آنها را به یک نظام سیاسی واحد با منافع مشترک تبدیل کرده است. ممکن است نخست‌وزیر انگلستان مخالف حمله به سوریه باشد اما در نهایت تصمیمی که به نفع همه است حاکم خواهد شد.

نقد دیگری که به بحث‌های کتاب مطرح شد این بود که غرب نمی‌تواند نسبت به مسلمانان و اسلام بی‌تفاوت باشد، چرا که در حال حاضر تعداد زیادی مسلمان در اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند. پاسخ رنانی به این نقد این بود که صرف وجود افراد در یک جامعه نمی‌تواند کارساز باشد. وی توضیح می‌دهد: این افراد بعد از مدتی در فرهنگ غرب حل می‌شوند. سیاهان در اروپا حضور دارند اما غرب با فرهنگ آفریقا درگیر نیست. در مقابل غرب با چین به صورت یکپارچه درگیر است. غرب با جهان اسلام ارتباط دارد اما با آن درگیر نیست. در بلندمدت هم که ثروت جهان اسلام کم شود، این فاصله زیاد خواهد شد. آنچه که اهمیت دارد، پیوند استراتژیک است.

تعبیر خودمانی خراب می‌شود، یعنی هزینه پل‌های خورشیدی به قدری پایین می‌آید که همه ناچار به استفاده از آنها هستیم. وقتی آمریکا به عراق حمله کرد، سرمایه‌گذاری در انرژی خورشیدی سالانه ۱/۵ درصد رشد می‌کرد. بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ بالای ۷۰ درصد رشد کرده است. در هر حوزه‌ای اگر چنین رشدی وجود داشته باشد، جهش‌ها نجومی خواهد شد. بنابراین غرب می‌خواهد به سرعت گذار از اعتماد بیفزاید. البته ممکن است ۱۰ یا ۲۰ سال دیگر فناوری‌هایی ابداع شود که از منابع جدید کشف شده استفاده‌های نوینی صورت بگیرد. ضمن آنکه ممکن است از این منابع استفاده‌هایی پاک بشود. مانند نسل چهارم انرژی‌های اتمی که بسیار پاک هستند و خطرات نیروگاه منفجرشده در ژاپن را ندارند. نکته این است که رشد گرمایشی زمین باید متوقف شود. اگر روند گرمایش زمین با این سرعت کنونی ادامه یابد، تا ۳۰ سال آینده صد کیلومتر سواحل دریاها و اقیانوس‌ها زیر آب می‌رود و در نتیجه آن نصف ثروت غرب در مراکز تجاری اصلی در حاشیه سواحل زیر آب می‌رود. بنابراین نباید آب دریاها بالا بیاید. تنها راه هم آن است که جهان تا قبل از ۲۰۳۰ به سمت انرژی‌های نو حرکت کند.

اهداف اصلی، اهداف پنهان است

رنانی این نقد که حمله آمریکا را فقط در بعد افزایش قیمت دیده است، قبول دارد و در توضیح چرایی این دیدگاه می‌گوید: دانش من برای دیدن ابعاد دیگر کافی نیست و مأموریت من هم این بوده است. ضمن آنکه معتقدم در اتخاذ تصمیم سیاسی باید اهداف اصلی پنهان شود. درباره اهداف دیگر همه صحبت کردند. هیچ کس راجع به انرژی

به اعتقاد رنانی، این که آمریکا از زمان شوک اول نفتی (۱۹۷۳ جنگ اعراب و اسرائیل) به دنبال خودکفایی انرژی بوده، درست است. در آن زمان استفاده از منابع غیرمتعارف فسیلی به دلیل فناوری پایین خیلی گران بود. انرژی‌های پاک هم دور از دسترس بود. اصلی‌ترین جایگزین انرژی فسیلی هم انرژی اتمی بود که پیگیری شد. اما از زمانی که انفجارهایی چون چرنوبیل رخ داد، افکار عمومی مانع از حرکت به آن سمت شد. دو شوک قیمتی ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ خواسته غرب نبود ولی به آنها کمک کرد. افزایش‌های ادواری قیمت نفت، کمک می‌کند که آن منابع نامتعارف به تدریج اقتصادی شود اما از سال‌های ۲۰۰۰ به بعد چشم‌انداز انرژی‌های نو، افق جدیدی را باز کرد. اصولاً آمریکایی‌ها حدود ۳۰ سال از فناوری موجود در بازار جلوتر هستند. یعنی فناوری‌ای که در سال ۲۰۰۰ در پنتاگون و مراکز محرمانه تحقیقاتی آمریکا ارائه می‌شود، در سال ۲۰۲۰ یا ۲۰۳۰ به بازار معرفی می‌شود. از این رو می‌توان گفت در سال ۲۰۰۰ که استفاده از انرژی‌های نو خیلی در کمون به سر می‌برد و عقب است، در مراکز تحقیقاتی محرمانه غرب بسیار رشد کرده است. یعنی آنها چشم‌اندازی وسیع را می‌بینند که فقط نیازمند سرمایه برای ورود این فناوری به بازار است و تحقیقات آن انجام شده است. با این پیش‌فرض، غرب باید شرایطی را فراهم کند که فناوری وارد بازار شود. با این تحلیل افزایش قیمت نفت می‌تواند با هدف استفاده از انرژی‌های نو تعبیر شود.

بنابراین غرب با شوکی که در عراق ایجاد می‌کند، قیمت نفت را دچار جهش اولیه می‌کند و بعد با مناقشه اتمی ایران اجازه سقوط آن را نمی‌دهد. اصلی‌ترین کار مناقشه این است که اجازه ندهند قیمت نفت پایین بیاید. کما اینکه در ۱۰ سال از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ تقاضای جهانی نفت تنها ۱۰ درصد افزایش یافته (سالی یک درصد) اما قیمت نفت ۳۰۰ درصد افزایش داشته و اینها با هم همخوانی ندارد. طبیعی است که وقتی قیمت نفت افزایش می‌یابد، استفاده از انرژی‌های نامتعارف فسیلی هم اقتصادی می‌شود. البته این برای آمریکا و غرب خوب است. یعنی می‌توان روی انرژی‌های نامتعارف سرمایه‌گذاری کرد، این کار صورت می‌گیرد تا اعتیاد به نفت کم شود.

در این فاصله انرژی‌های جدید پاک هم فرصت بازسازی دارند. این امر رخ می‌دهد. در سه سال گذشته هزینه تولید برق از انرژی خورشیدی نصف شده است. مهمتر اینکه چین وارد این بازار شده و بازار به

گزارش ۱۰۰ روزه بخش کوچکی از واقعیات بود

رنانی در توضیح اینکه با چه مقیاسی مذاکره اتمی در زمان حاضر را با فتح خرمشهر مقایسه می‌کند، گفت: ما در زمان حاضر مجبور به مذاکره بودیم. آنچه آقای روحانی در گزارش خود گفتند تنها بخش کوچکی از واقعیات بود. واقعیات به حدی تکانه‌دهنده بود که ما یا باید انرژی خود را صرف جبهه داخلی می‌کردیم یا صرف جبهه خارجی اما در سال ۸۷ که اوامام پیشنهاد مذاکره را مطرح کرد وضعیت ما شبیه زمان فتح خرمشهر بود. از آن زمان به بعد پیش‌بینی من این بود که ما مرتباً در موضع ضعف قرار خواهیم گرفت و اوامام هم هیچ‌گاه به ما حمله نخواهد کرد بلکه با دیپلماسی ما را گرفتار می‌کند. این مقایسه البته تنها بر حسب موقعیت است و قطعاً به لحاظ اهمیت، این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

از رنانی پرسیده شد که بر چه اساسی حمله امریکا به سوریه را پیش‌بینی می‌کند که وی در پاسخ گفت: معیار من قیمت نفت است. هر بار که قیمت نفت بخواد به زیر ۹۰ دلار سقوط کند، امریکا به نمایندگی از غرب اقداماتی را انجام می‌دهد. اگر در مذاکرات با ایران قیمت نفت به زیر ۹۰ دلار برسد به هر بهانه‌ای مذاکرات را معلق خواهند کرد. مناقشه سوریه نیز در حال حاضر بر قیمت نفت اثر دارد. هر زمان که مناقشه بالا بگیرد، پای عربستان، قطر و... به میان می‌آید. زمانی که من این پیش‌بینی حمله به سوریه را داشتم، شواهدی مبنی بر کاهش قیمت نفت وجود داشت و در ایران هم هنوز دولت آقای روحانی روی کار نیامده بود. در حال حاضر به نظر من امریکا به هدف خود در مورد سوریه رسیده است و سوریه دیگر یک دشمن قدرتمند و خطرناک برای اسرائیل نیست. البته من قبول دارم که تحلیل من در این زمینه تک‌بعدی است و تنها بر مبنای قیمت نفت است. من در کتاب خط قرمز قیمت نفت را ۱۰۰ دلار آورده‌ام اما الان آن را ۹۰ دلار می‌دانم و هر سال ۱۰ دلار پایین می‌آیم چراکه هزینه‌های استفاده از انرژی‌های نو سال به سال کمتر می‌شود.

باور کنیم که باهوش نیستیم

رنانی در پاسخ به این نقد که «در تحلیل‌هایش غرب یک نظام فعال و بدون خطا در نظر گرفته شده است و در مقابل، غیر غرب یک سیستم منفعل و دائم در حال خطاست»، عنوان کرد: هر سیستم پویایی خطا و اخلاص دارد و نمی‌توان گفت یک سیستم خطا ندارد، اما آنچه مهم است، سطوح خطاست.

غرب به صورت تصادفی خطا می‌کند و به شکل سیستماتیک درست تصمیم می‌گیرد، در نتیجه بسیار سریع در مسیر تصحیح خطاها حرکت می‌کند. در مقابل برای ما خطاهای تصادفی آنقدر بالاست که ما را مشکوک به سیستماتیک بودن آنها می‌کند. وی در بخش دیگری از صحبت‌هایش بر این موضوع تأکید کرد که ما باید در باور باهوش بودن خود تجدیدنظر کنیم. متوسط IQ ما ایرانی‌ها از متوسط جهانی پایین‌تر است و این موضوع در مطالعات گوناگون نشان داده شده است. بعد از انقلاب دو واحد از میزان متوسط IQ ما کم شده است شیوه تغذیه، سلامت مادران، محیط‌زیست و... همه در این موضوع به نوعی دخیل هستند. ما باید واقعیات را بپذیریم تا بتوانیم مدیریت کنیم.



آیا غرب در ایران واقعاً به دنبال تنش است

نقد دیگری که به تحلیل‌های رنانی در این جلسه وارد شد، فرض گرفتن این موضوع بود که غرب به دنبال تنش در خاورمیانه است. در نقد این تحلیل عنوان شد: در غرب و شرق ایران سه دولت شکست‌خورده (Failed State) یعنی عراق، افغانستان و پاکستان وجود دارند. در این حالت اگر ایران نتواند امنیت خلیج فارس را تأمین کند، غرب و شرق ایران به هم وصل می‌شوند و یک پل تروریستی بین عراق، افغانستان و پاکستان برقرار می‌شود و تروریست‌ها به راحتی می‌توانند در این مسیر تا هند جولان بدهند و هیچ سیستم اطلاعاتی هم قادر به کنترل آنها نیست. در حال حاضر یکی از نگرانی‌های غرب ورود مجاهدان در سوریه و لیبی به اروپا و رسیدن اسلحه‌های لیبی به مرز اسرائیل یا کشورهای اروپایی است. غرب به دلیل موقعیت استراتژیک

ایران، ذخایر انرژی کشور، جمعیت ایران و... به ما نیاز دارد. نشریه اکونومیست پس از پیروزی دکتر روحانی عکس روی جلد خود را به مقاله‌ای اختصاص داد که شرایط ایران را بعد از انتخابات بررسی می‌کند. در این مقاله که با عنوان Can Iran be stopped منتشر شده است، توضیح داده شده که ایران در حال قدرت گرفتن است و درگیری در سوریه به ضرر غرب تمام شده و غرب نفعی از آن نمی‌برد. پس از توافق ژنو نیز طرحی روی جلد نشریه اکونومیست نقش بست که طرحی از کلید روی کاشیکاری ایرانی است و مطرح می‌کند که قفل خاورمیانه با توافق ۵+۱ باز شد. این موارد نشان می‌دهد غرب در ایران به دنبال تنش نیست. توماس فریدمن نیز در یک مقاله وقایع ایران را به عنوان بازگشت «برادر بزرگ» عنوان می‌کند و البته بیان می‌کند از این رویه خشنود است.

رنانی در پاسخ به این نقد عنوان کرد: این نظریه برای من جدید است که می‌تواند چارچوب بحث را تغییر دهد، با این حال من تحلیل خود را در یک چارچوب دیگر بیان کردم و برای آن استدلال هم دارم. برای نمونه نخستین کسی که به‌طور عمده به ما تجهیزات هسته‌ای آلوده فروخت، عبدالقدریخان پاکستانی است که با اطلاع سیا بوده است. این واقعیت، این احتمال را ایجاد می‌کند که آمریکا از ابتدا طرحی برای مسائل هسته‌ای ایران داشته است. در شرایط فعلی من هم اعتقاد دارم غرب به دنبال تنش در ایران نیست اما این کتاب پنج سال پیش نوشته شده و در آن زمان شرایط متفاوتی حاکم بود.

وی در پایان راهکار خروج کشور از این وضعیت را در گرو سه راهبرد: ۱. حل مناقشه هسته‌ای ۲. آشتی ملی برای وقایع بعد از سال ۸۸ و ۳. عفو عمومی برای کل محکومان بعد از انقلاب دانست و افزود: ما دیگر هیچ سرمایه‌ای نداریم؛ نفت دیگر نمی‌تواند به ما کمک کند که دولت هم ذخیره‌ای ندارد از این‌رو باید تلاش کنیم سرمایه‌های ایرانی را برگردانیم و برای این کار باید عفو عمومی بدهیم. برای مسائل سال ۸۸ هم باید آشتی ملی اعلام کنیم تا سرمایه‌گذارها جرأت برگشت داشته باشند. این بازگشت سرمایه‌ها نیاز به اهمیت دارد. اقتصاد ما دچار عدم ثبات روانی است و حل آن به یک همت جمعی نیاز دارد و دولت آقای روحانی تنها توان این کار را ندارد. ■

انرژی خورشیدی و محیط زیست



رسول اژتیان
استادیار بازنشسته
دانشگاه علم و صنعت ایران

مقدمه

موجودات زنده برای استمرار حیات خود نیازهای فراوانی دارند؛ از جمله می‌توان به هوای تمیز و آب سالم، مسکن و شغل مناسب، فضای کشت و کار کافی، بهداشت و درمان، آموزش، صنایع و... برای بهبود کیفیت زندگی اشاره کرد. در اینجا سعی خواهد شد تنها به یکی از ضروریات اساسی و مسئله‌ساز یعنی رابطه انرژی خورشیدی با محیط‌زیست اندیشیده و ارتقای حیات زمین، زندگی و یا حتی بقای حیات روی کره زمین مورد کنکاش قرار گیرد. باشد که با اظهار نظر کارشناسان، دردآشنای زیست‌محیطی دیدگاه خام نگارنده بارور شده و مورد توجه برنامه‌ریزان جامعه قرار گیرد. چون هرگونه کوتاهی درباره شرایط زیست‌محیطی امروز گناهی نابخشودنی و جبران‌ناپذیر و تضییع حقوق نسل‌های آینده بوده و باعث خاموشی حیات طبیعت بی‌دفاع این کره‌خاکی خواهد شد. در این مجال تنها به یکی از این موضوعات پرداخته خواهد شد که ارتباط مستقیمی با سلامت محیط‌زیست دارد، یعنی تأمین دمای مناسب محیط‌زیست انسان از راه مصرف انرژی‌های موجود در طبیعت.

دلایل نیاز انسان به استفاده از انرژی

ساختار بدنی انسان‌ها به صورتی است که دامنه تحمل دمایی آنها برای یک زندگی شاداب و بانشاط در یک محدوده باریکی قرار دارد که سردتر از حد پایین آن زندگی را غیرقابل تحمل کرده و باعث پژمردگی آنها و بالاتر از حد بالای این دامنه تحمل استمرار زندگی را رنج‌آور و با مشکل روبرو می‌کند. البته تجاوز بسیار زیاد از دو حد دمای معین می‌تواند باعث سرمازدگی و گرم‌زدگی و در نهایت منجر به مرگ شود.

اشاره: در این نوشتار سعی می‌شود ارتباط تنگاتنگ انرژی‌های تجدیدناپذیر مانند انرژی‌های فسیلی و هسته‌ای با آلودگی‌های محیط‌زیست نشان داده شود. در این مقاله ضمن برشمردن فهرست‌وار انواع آلاینده‌های حاصل از انرژی‌های تجدیدناپذیر به تأثیر مثبت مقدار متعادل گاز گلخانه‌ای CO₂ در تنظیم دمای محیط زندگی و خطر افزایش بیش از حد CO₂ در گرم‌شدن نامتعادل زمین پرداخته شود.

این افزایش دمای زمین باعث ذوب‌شدن سریع یخچال‌های طبیعی و یخ‌های قطبین و در نتیجه کاهش ذخایر آب شیرین دنیا همراه با افزایش سطح آب شور اقیانوس‌ها و کاهش زمین‌کشت و کار در اثر زیر آب رفتن خشکی‌ها می‌شود. پیدایش دریاچه‌هایی در کوه‌ها خطر سونامی در کوه‌ها مانند ارتفاعات کوه‌های آلپ و ویرانی محیط‌زیست را هشدار می‌دهد. باران‌های اسیدی از ترکیب CO₂ با رطوبت هوا باعث آسیب به گیاهان و کاهش فعل و انفعال‌های فتوسنتز سبزینه‌ها و کاهش بازتولید اکسیژن حیاتی بشر می‌گردد. افزایش بیماری‌های ناشی از آلودگی هوا را به عقیده نگارنده باید برای هزینه تولید برق فسیلی سرشکن کرده و به حساب آورد. با این برآورد استفاده از انرژی خورشیدی هم باعث استمرار شادابی حیات نجات کره‌خاکی از مرگ حتمی شده و هم مقرون به صرفه اقتصادی می‌شود. از طرفی دیگر با صرفه‌جویی در مصرف هیدروکربن‌های فسیلی با ارزش افزوده زیاد به سهم نسل‌های آینده بشری تجاوز نکرده و آنها را از موهبت‌های آشکار و نهان آن بی‌بهره نمی‌کنیم.

اگرچه در اولین برخورد درک رابطه بین دو اصطلاح «محیط‌زیست» و «انرژی خورشیدی» مشکل به نظر می‌رسد با نگاه دقیق‌تر درمی‌یابیم که رابطه‌ای مستقیم و بسیار عمیق بین آنها وجود دارد. در اینجا سعی می‌شود به اهمیت انرژی خورشیدی به منظور قابل تحمل‌نمودن محیط زندگی برای انسان و همه موجودات زنده روی کره‌خاکی اشاره شود. برای سلامتی بشر و شادابی زندگی، به تأمین برخی ضروریات مانند انرژی مورد نیاز در این نوشتار - هرچند ناقص - از نگاه نگارنده پرداخته می‌شود.

به تأمین دمای مناسب محیط زندگی دارد. در برخی نقاط زمین در زمستان و تابستان و حتی در نقاط کوهستانی یک منطقه تفاوت دمای شب و روز به قدری زیاد است که نه تنها زندگی عادی امکان‌پذیر نیست بلکه بدون تنظیم دمای محیط مرگ انسان قطعی است. اگرچه دامنه تحمل دمایی یک انسان نسبی بوده و افراد در اثر عادت به شرایط جوی و یا عوامل دیگر محدوده تحمل

از طرفی دیگر زاویه چرخش محور زمین نسبت به خورشید، مناطق مختلف جغرافیایی شامل نواحی سرد جنون آمیزی در قطب‌های شمال و جنوب یا مناطق فوق‌العاده گرم استوایی را به وجود می‌آورد که به آسانی قابل تحمل برای زندگی نبوده و باید دمای محیط با تمهیداتی در محدوده دامنه تحمل انسان تنظیم شود. علاوه بر این، تغییرات دمای محیط در فصول مختلف سال هم نیاز



گرم برای تولید بخار از مایع می‌داند گرفته و با تبخیر دوباره باعث کاهش دمای چشمه سرد می‌شوند. این انرژی اولیه می‌تواند از منابع فسیلی و یا از انرژی خورشیدی تأمین شود. پس به هر صورت چه برای کاهش و چه افزایش دما به انرژی‌های خارجی نیاز است. ۲. منابع انرژی مختلف ارزش حرارتی، راندمان و میزان بازدهی، روش‌های تبدیل و عوارض جانبی متفاوتی دارند که عوارض جانبی برخی از آنها موضوع بحث ماست. منابع انرژی اولیه را می‌توان به دو نوع تجدیدپذیر و تجدیدناپذیر تقسیم کرد.

۱- انرژی‌های تجدیدپذیر:

منابع انرژی تجدیدپذیر معمولاً به آن نوع از منابع انرژی گفته می‌شود، که قابل بازتولید هستند، مانند انرژی توده‌های گیاهی (Biomass). اغلب، انرژی خورشیدی، انرژی باد، انرژی پتانسیل‌های آبی، انرژی بیوگاز، انرژی زمین گرمایی و انرژی حاصل از جذر و مد را در زمره انرژی‌های تجدیدپذیر نام می‌برند. با اینکه این انرژی‌ها هم قابل بازسازی نبوده و به‌طور عمده هدر می‌روند از این رو اصطلاح تجدیدپذیر را برای آنها باید با احتیاط به کار برد. برای نمونه در خورشید از جوش چهار هسته هیدروژن یک هسته هلیوم به‌دست می‌آید که طبق رابطه اینشتین (Einstein) جرم باقیمانده این فعل و انفعال هسته‌ای به انرژی تبدیل می‌شود. پس در هر فعل و انفعال هسته‌ای مقدار جرم Δm هدر رفته و به انرژی تبدیل می‌شود. از طرفی در هر بار چهار اتم از بیلان هیدروژن خورشید کاسته شده و بر بیلان هلیوم افزوده می‌گردد. بدین ترتیب این انرژی هم اگرچه مقدار آن زیاد است اما در واقع تجدیدپذیر نیست. بنابراین به نظر نگارنده اصطلاح انرژی کم‌عوارض شاید مناسب‌تر از اصطلاح «انرژی‌های تجدیدپذیر» و یا «انرژی‌های نو» برای این قبیل انرژی‌هاست.

بعد از اینکه بشر به مرور زمان به عوارض جانبی زیست‌محیطی انرژی‌های تجدیدناپذیر مانند انرژی‌های فسیلی و انرژی هسته‌ای پی برد، کشف مجدد و بازگشت دوباره (Energy Renaissance) به انرژی‌های بی‌زیان و یا کم‌ضرر برای محیط‌زیست را در دستور کار خود قرار داد. همان‌طور که اشاره شد، اصطلاح انرژی نو یا تجدیدپذیر برای انرژی توده گیاهی (Biomass)، بیوگاز، انرژی خورشیدی، انرژی حرکت سیالات مانند باد و جریان آب گرم و سرد در اقیانوس‌ها، انرژی زمین گرمایی، انرژی جذرومد و انرژی پتانسیل‌های آبی برای این نوع از قدیمی‌ترین انرژی‌ها تعریف درست و جامعی نیست اما

برای تنظیم دمای مورد نظر باید به هر صورت از تبدیل انرژی‌های متداول به انرژی حرارتی بهره‌گیریم. در این رابطه اشاره به دو نکته ضروری است: ۱. نه تنها برای گرم کردن محیط‌زیست و تنظیم دمای مطلوب، مصرف انرژی خارجی مورد نیاز است، بلکه برای خنک کردن محیط و سرد نگه‌داشتن مواد، یعنی کارکردن سیستم‌های برودتی مناسب هم به انرژی خارجی نیاز است. برای نمونه برای ایجاد جریان هوا در بادبزن‌ها از انرژی مکانیکی استفاده می‌شود که خود از تبدیل انرژی الکتریکی به مکانیکی به‌دست آمده است. البته انرژی الکتریکی نیز خود در نیروگاه‌ها از تبدیل انرژی فسیلی و یا هسته‌ای حاصل شده و در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌گیرد. راه‌های دیگر برای ایجاد برودت با استفاده از انرژی نهان تبخیر مواد (تبدیل مایع به بخار) در کولرهای آبی و یخ‌سازها و یا تبدیل جامد به مایع برای خنک نگه‌داشتن مواد متداول هستند. در اینجا نیز ابتدا یک انرژی اولیه خارجی برای تبدیل گازها و یا بخارهای مبدل حرارتی به مایع در سیکل معکوس نیاز است. برای نمونه در کمپرسورهای مکانیکی (یخ‌سازهای الکتریکی) با ازدیاد فشار گاز مبدل به مایع و یا در یخ‌سازهای حرارتی، انرژی گرمایی باعث تبخیر حرارتی گاز مبدل و به بخار تبدیل می‌شود. این گازها ابتدا تا فشار معینی در پشت دریچه‌ای متراکم شده و سپس با ورود تدریجی مقداری از آنها به داخل فضای گسترده‌ای پشت دریچه فشاری، دوباره به مایع تبدیل شده و انرژی نهان تبخیر مورد نیازشان را از محیط اطراف می‌گیرند و بدین ترتیب فضای یخچال و یا اتاق خنک می‌شود. در هر سیکل سرما‌ساز مبدل‌های حرارتی، مقداری انرژی از چشمه

دمایی متفاوتی دارند اما به هر صورت دارای محدودیت‌هایی هستند که باید دامنه قابل تحمل به کمک عوامل خارجی تنظیم شود. البته در صورت تغییرات دمای محیط، بدن انسان ابزارهایی را برای تنظیم محدود و مقطعی دمای خود در اختیار دارد. برای نمونه نسبت به افزایش دما به صورت تعرق واکنش نشان داده که تبخیر آن باعث کاهش دمای بدن می‌شود. بدن جانوران در مقابل سرمای محیط با افزایش فعالیت سوخت‌وساز واکنش نشان می‌دهد. بشر در طول سال‌های متوالی برای محافظت خود در مقابل سرمای جانشین و گرمای طاقت‌فرسا به روش‌های طبیعی پی برده است. مثلاً برای حفاظت از سرمای زیاد از پوشش‌های مناسب استفاده کرده و یا به محیط‌های بسته و گرم کوچ می‌کند و برای در امان ماندن از گرمای طاقت‌فرسا به سایه درختان و محوطه‌های باز و کوران هوا پناه می‌برد.

در اینجا بحث ما تنها در رابطه با شرایطی است که دامنه تأثیر، دامنه واکنش بدن و دیگر عوامل اشاره شده برای مساعد کردن شرایط زیستی کافی نیست و یا بشر تمایلی به رعایت عوامل طبیعی نداشته و مایل است با کمک انرژی‌های خارجی دمای مطلوب محیط خود را تأمین کند. برای نمونه برای محدود نگه‌داشتن دامنه تغییرات دمای محیط زندگی خود از وسایل تهویه مطبوع (Air Condition) با مصرف اسراف‌گونه انرژی استفاده می‌برد. اگرچه موضوع اسراف در مصرف انرژی، خود موضوعی قابل تحقیق و تفحص است که باید جداگانه در مجالی دیگر بحث شود. آنچه در اینجا مورد نظر است تأمین دمای مورد نظر بشر با انواع مختلف منابع انرژی و مقایسه خسارت‌های زیست‌محیطی آنهاست.

مجدد نیستند و یا روش بازیابی آنها مقرون به صرفه نیست. البته مقرون به صرفه بودن بازیابی منابع انرژی هم خود امری است نسبی و بستگی به قیمت و هزینه انرژی‌های دیگر دارد. یعنی تا زمانی که پیش از جنگ اعراب و اسرائیل (۱۹۷۳) هر بشکه نفت خام (۱۵۹ لیتر) به قیمت دو دلار توسط کشورهای تولیدکننده نفت خام فروخته می‌شد، کاربرد انرژی خورشیدی و یا دیگر انرژی‌های موسوم به تجدیدپذیر برای تولید گرما مقرون به صرفه نبوده و به فراموشی سپرده شده بود. در آن محدوده زمانی هزینه تولید هر کیلووات ساعت انرژی فتوولتائیکی، یعنی تبدیل انرژی خورشیدی به الکتریکی، حدود ۳۰ دلار گزارش شده است. البته قابل ذکر است که استفاده از فناوری فتوولتائیک‌ها پیش از توسعه شگفت‌انگیز فناوری نیمه‌رسانا (انقلاب صنعتی دهه ۶۰ میلادی) نمی‌توانسته مورد توجه واقع شود اما سؤال اینجاست که چه رابطه‌ای بین افزایش قیمت جهانی انرژی فسیلی مانند نفت از بشکه‌ای دو دلار در دهه ۷۰ میلادی تا بشکه‌ای حدود ۱۲۰ دلار نفت خام در امروز از یک‌طرف و کاهش شدید هزینه تولید هر کیلووات ساعت انرژی فتوولتائیک و همچنین توسعه تحقیقات جهانی فتوولتائیک از طرف دیگر می‌تواند وجود داشته باشد؟ امروزه قیمت جهانی برای هر بشکه نفت خام به حدود ۱۲۰ دلار افزایش یافته اما در مقابل هزینه تولید هر کیلووات ساعت انرژی فتوولتائیکی از ۳۰ دلار به حدود ۳۰ سنت کاهش و میزان سیستم‌های نصب‌شده انرژی فتوولتائیک به شدت افزایش یافته است. از نکات جالب توجه این است که شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی (Seven Sister) مدت‌هاست سرمایه‌گذاری هنگفتی برای تحقیقات کاربردی در انرژی‌های نو مانند خورشیدی، بادی و بیوگاز انجام می‌دهند.

عمده‌ترین نوع انرژی مصرفی در دنیا

امروزه عمده نیاز انرژی دنیا از طریق انرژی‌های تجدیدناپذیر فسیلی مانند زغال‌سنگ، نفت، گاز طبیعی و انرژی‌های هسته‌ای تأمین می‌شوند. انرژی‌های هسته‌ای از تبدیل جرم آزاد شده در یک فعل و انفعال هسته‌ای مطابق با معادله اینشتین به دست می‌آیند. در این فرایند که یا به صورت جرم باقیمانده حاصل از شکافت هسته‌های سنگین به هسته‌های سبک (Nuclear fusion) و یا به شکل جوش هسته‌ای سبک (Nuclear fuse) سبک به هسته‌های سنگین‌تر است، به دلیل محدودیت مخازن اورانیوم و هیدروژن جهان، آنها نیز در زمره انرژی‌های تجدیدناپذیر باید به حساب آیند. مشکلات استفاده از این انرژی‌ها تنها به

نه تنها موجب بازیافت پسماندهای گیاهی و جانوری و کاهش هزینه‌های دپوی ضایعات زندگی مدنی است، بلکه تبدیل کود حیوانی مفید با ارزش افزوده زیاد همراه با گاز متان و عدم آلودگی محیط‌زیست است.

لازم به یادآوری است که گرم کردن آب حمام معروف شیخ بهایی در اصفهان برپایه گاز متان حاصل از تخمیر بی‌هوازی بنا شده بود. چنانچه نقل کرده‌اند فاضلاب منطقه بزرگ اطراف مسجد جامع اصفهان با یک نوع کانال‌کشی سفالی وارد مزبله مسجد جامع (پشت حمام شیخ بهایی) شده و از آنجا به داخل رآکتور بیوگاز هدایت می‌شده است. گاز متان از طریق مشعل (شمع) آب حمام را گرم می‌کرده است. کود بهداشتی نیز در مزبله بین حمام و مسجد جمع‌آوری و برای کشاورزی استفاده می‌شد. متأسفانه در اثر بی‌توجهی، حمام شیخ بهایی به ویرانه‌ای بدمنظره تبدیل شده و سیستم کانال‌کشی کاملاً از بین رفته است. در کشور هندوستان و چین اکنون میلیون‌ها واحد بیوگاز ساده دست‌ساز و غیرصنعتی سوخت مورد نیاز مردم را تأمین می‌کند.

پس از شوک نفتی ۱۹۷۳ شرکت‌های بزرگ اروپایی (حتی شرکت‌های نفتی) اهتمام به تولید واحدهای صنعتی ثابت و سیار بیوگاز در ظرفیت‌های مختلف کرده و از صادرات آن درآمد قابل توجهی نیز کسب می‌کنند. شاید هم در نظر دارند که پس از اتمام ذخایر زیرزمینی کشورهای نفت‌خیز واحدهای بیوگاز و دیگر سیستم‌های انرژی کم‌ضرر را به کشورهای نفتی صادر کنند.

پس از شوک نفتی ۱۹۷۳
شرکت‌های بزرگ اروپایی
(حتی شرکت‌های نفتی) اهتمام
به تولید واحدهای صنعتی ثابت
و سیار بیوگاز در ظرفیت‌های
مختلف کرده و از صادرات آن
درآمد قابل توجهی نیز کسب
می‌کنند

۲- انرژی‌های تجدیدناپذیر:

انرژی‌های تجدیدناپذیر آنهایی هستند که در اثر مصرف ماهیت خود را تغییر داده، هدر می‌روند و یا به عبارتی قابل تولید

تعریفی است متداول که در اینجا هم از آن استفاده می‌شود.

با نگاهی عمیق‌تر درمی‌یابیم که منشأ اغلب این انرژی‌ها، انرژی خورشیدی است. برای نمونه با تابش نور خورشید به رنگدانه‌های برگ درختان و سبزینه‌ها در فرایند فتوسنتز توده‌های گیاهی (Biomass) رشد می‌کنند و یا منشأ انرژی بادی در اثر تابش غیریکنواخت نور خورشید (زاویه تابش خورشید و سایه - روشن) است که با ایجاد اختلاف دما باعث اختلاف فشار بین دو منطقه و حرکت توده‌های هوا از منطقه پرفشار گرم به سمت منطقه کم‌فشار و یا سرد می‌شود. یعنی باد هم حاصل از انرژی خورشیدی است. در مورد انرژی پتانسیل‌های آبی نیز می‌توان چنین استدلال کرد که با تابش نور خورشید و وزش باد که خود از انرژی خورشیدی نشأت گرفته است، آب از سطح اقیانوس‌ها و یا منابع آبی تبخیر می‌شود. بخارهای آب به سوی مناطق کم‌فشار حرکت کرده و در شرایط جوی مناسب به باران و برف تبدیل شده و در کوهستان‌ها ذخایر آب شیرین و پتانسیل‌های آبی را به وجود می‌آورند.

بیوگاز نیز از تخمیر بی‌هوازی هیدروکربن‌های گیاهی و جانوری در شرایط معینی تولید می‌شود. اگرچه گاز متان که یکی از تمیزترین گازهای مصرفی است، در رآکتورهای بیوگاز از تبدیل ضایعات و پسماندهای کشاورزی و فاضلاب‌های جامد انسانی و حیوانی آزاد می‌شود اما اهمیت بیوگاز بیشتر به سبب تولید کود بهداشتی سالم، بی‌بو و عاری از تخم انگل و کرم‌ها و باکتری‌هاست. در پسماندها و مواد زائد، در چند هفته تخمیر بی‌هوازی در دمای ثابت، تمام مواد گیاهی و جانوری، انگل‌ها و تک‌یاخته‌ها، مدفوع دام و فضولات طیور به کود غنی مقوی از ته و غیرآلوده و به‌ویژه عاری از کولی باکتری‌ها (*Escherichia coli* (E.coli)، که عامل تجزیه مواد غذایی در روده بزرگ هستند، تبدیل می‌شوند. علاوه بر آن حاصل تخمیر بی‌هوازی گاز متان CH₄ است که یکی از کم‌ضررترین سوخت‌های هیدروکربنی می‌باشد. چون کولی باکتری‌های (*E.coli*) تجزیه‌کننده مواد غذایی در فرایند تخمیر بی‌هوازی نابود شده‌اند، از این رو کود به دست آمده کودی پوک و خشک، مقوی و بسیار مفید برای کشاورزی است. به عبارت دیگر اگر آثاری از این کود در هنگام ذخیره‌سازی و یا مصرف روی دست و یا لباس کشاورز باقی بماند، غذای او را آلوده به کولی باکتری‌ها (*E.coli*) نکرده و ارزش غذایی او محفوظ می‌ماند اما کودهای طبیعی تخمیر نشده حاوی کولی باکتری‌هایی (*E.coli*) هستند که مواد مؤثر غذایی او را پیش از هضم و جذب در روده کوچک تجزیه کرده و ارزش غذا را از بین می‌برند. در حقیقت بیوگاز

محدودیت منابع اولیه آنها خلاصه نمی‌شود، بلکه مهمتر از میزان ذخایر اورانیوم دنیا، ضایعات وارده به محیط زیست است که تنوع آلاینده‌ها و میزان آنها بشر را به فکر بازگشت به انرژی‌های قدیمی‌تر و یا نوع تجدیدپذیر انداخته است. در اینجا به آلاینده‌های حاصل از سوختن کربن یعنی ترکیب کربن موجود در چوب، زغال، زغال‌سنگ و هیدروکربن‌های فسیلی مانند نفت و گاز از دیدگاه ارزش حرارتی و میزان آلایندگی آنها می‌پردازیم.

آلاینده‌های سوخت‌های هیدروکربنی

در اثر سوختن کربن و ازت موجود در چوب، زغال و نفت گاز ترکیبات متعددی به وجود می‌آید که بسیاری از آنها مضر و یا کشنده‌اند. در این ردیف می‌توان به NO ، NO_2 ، NH_3 ، HCN ، CO و در سوخت‌های فسیلی ترش (دارای ترکیبات گوگرد) به SO ، SO_2 ، SO_3 ، SH_2 ، کربن هیدروژن‌های سوخته نشده، ذرات معلق سنگین مانند دوده و ترکیبات دیگر عناصر ناخالصی همراه نفت و گاز اشاره کرد. مسلماً در اثر دما و فشار زیاد اتاق احتراق موتورهای درون‌سوز، تعداد ترکیبات خروجی از آگزوز اتومبیل‌ها بیشتر هم بوده و براساس گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی تا ۵۰ نوع گاز از آگزوز اتومبیل‌ها خارج می‌شوند که ۴۳ نوع آن مضر یا خطرناکند. برای مقایسه، به ترکیب یک اتم کربن با یک اتم اکسیژن در فعل و انفعالی انرژی‌زا (Exothermic) اشاره می‌کنیم که برای تشکیل منواکسید کربن از سوخت ناقص آن مطابق رابطه شیمیایی حدود ۲۶/۴ کیلو کالری انرژی آزاد می‌کند. در صورتی که با سوخت کامل آن و تبدیل به دی‌اکسید کربن ۹۴ کیلو کالری یعنی تقریباً چهار برابر آن انرژی به دست می‌آید.

به عبارت دیگر به دلیل تفاوت ۶۷/۶ کیلو کالری انرژی، CO تمایل شدیدی به جذب اکسیژن از هر طریق ممکن برای تبدیل به CO_2 دارد. لذا هرگاه گاز CO همراه با تنفس انسان و یا هر موجود زنده دیگر وارد ریه شود، اکسیژن خون را جذب کرده و باعث کاهش اکسیژن خون و مرگ می‌شود. گاز CO مولکولی است بدون بو و رنگ و شخص وجود آن را احساس نمی‌کند. از طریق سوخت ناقص کربن سالیانه تعداد زیادی از انسان‌ها به کام مرگ کشیده می‌شوند و بنابراین به حق، نام قاتل نامرئی بر CO نهاده شده است. (که چون فرومی‌رود محل حیات است و قاتل ذات...). پس نقش CO گذشته از ارزش حرارتی پایین آن یکی

در اثر دما و فشار زیاد اتاق احتراق موتورهای درون‌سوز، تعداد ترکیبات خروجی از آگزوز اتومبیل‌ها بیشتر هم بوده و براساس گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی تا ۵۰ نوع گاز از آگزوز اتومبیل‌ها خارج می‌شوند که ۴۳ نوع آن مضر یا خطرناکند

از کشنده‌ترین گازهای حاصل از سوخت کربن موجود در انواع هیدروکربن‌هاست.

خطرات باران‌های اسیدی

اما خطر دی‌اکسید کربن CO_2 را هم نباید نادیده بگیریم. بسیاری از گازهای فوق می‌توانند در شرایط مناسب جوی و در حضور رطوبت هوا به اسیدهای مختلفی مانند (CO_2H_2 ، CO_3H_2 ، NO_2H_2 ، NO_3H_2 ، SO_3H_2 ، SO_4H_2) تبدیل شوند که کم و بیش خطرناکند و به عبارتی باران‌های اسیدی را به وجود آورند، اتفاقی که چند هفته پیش در اهواز افتاده و تعدادی زیادی از هموطنان ما را روانه بیمارستان کرد. این باران‌های اسیدی روی ریشه و برگ‌های گیاهان و سبزی‌ها به شدت اثر گذارده و آسیب‌های جدی به آنها می‌رسانند. برگ‌ها را پژمرده کرده و فتوسنتز در رنگدانه‌ها را مختل می‌کنند. لذا با کاهش فتوسنتز گیاهی در بازتولید اکسیژن «ممد حیات» خلل وارد شده و بیلان اکسیژن زمین کاهش می‌یابد. از طرف دیگر این اسیدها در خاک نفوذ کرده، با عناصر نادر موجود ترکیب شده و به نمک غیرقابل جذب توسط ریشه گیاهان تبدیل می‌شوند. نبود این عناصر نادر در رشد گیاهان و همچنین کیفیت و طعم میوه‌ها و سبزی‌ها تأثیر زیادی دارد. این اسیدها به ریشه گیاهان هم آسیب جدی می‌رسانند. باران‌های اسیدی باعث تخریب میراث باستانی ملت‌ها مانند شاهکارهای هنری و ساختمان‌ها و ابنیه‌های تاریخی، به‌ویژه آتشی که از سنگ‌های آهنکی یا آهن، مس و... ساخته شده می‌شوند. اسید، حفره‌هایی در دل سنگ به وجود آورده و به تدریج مانند خوره، آنها را میان تهی و مشبک می‌کند. دوده غبار سیاهی روی چهره مجسمه گذشتگان و آثار نقاشی نیاکان ما کشیده و نسل‌های آینده را از زیبایی هنر و درک نحوه زندگی آنها محروم می‌کند. اگر به میزان هزینه سرسام‌آور بازسازی آثار

باستانی یا معابد، مساجد و کلیساها نظر بيفکنیم، به فاجعه مصرف انرژی‌های فسیلی بیشتر پی می‌بریم.

زیان جامعه از افزایش بیماری‌ها

از دیگر آثار مخرب سوخت‌های فسیلی از دید بی‌حد و حصر بیماری‌های قلبی، عروقی و انواع سرطان‌هایی است که زندگی انسان، حیوان و نبات را به شدت تحت تأثیر قرار داده است، به طوری که برخی مراکز از خطر «سونامی مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا» صحبت کرده‌اند. زیان‌های آلودگی هوا تنها در مرگ و میر ناشی از بیماری‌های قلبی، عروقی و سرطان خلاصه نمی‌شود بلکه موجب کاهش راندمان کاری و از کارافتادگی زود هنگام نیروهای فعال جامعه که با کار خود تولید ارزش افزوده می‌کنند، می‌شود یا بازنشستگی پیش از موعد و از کارافتادگی و یا کاهش کارایی جامعه از تمامی و یا درصدی از خدمات نیروی کار فعال محروم شده، درآمد بیمه‌های درمان و بازنشستگی کاهش یافته و هزینه درمان و حق بازنشستگی فرد برای جامعه و بیمه افزایش می‌یابد.

گازهای گلخانه‌ای

همان‌طور که اشاره شد، در اثر سوختن مواد هیدروکربنی با هوا، فتوسنتز تاریکی گیاهان و یا سوخت و ساز بدن، گاز دی‌اکسید کربن CO_2 تولید می‌شود که اگرچه مانند CO کشنده نیست اما مقدار بیش از حد آن باعث گرم شدن زمین و اثر پدیده گلخانه‌ای می‌شود. اما نبود و یا کاهش بیش از حد گازهای گلخانه‌ای مانند بخار آب، CO_2 و گاز متان CH_4 هم باعث می‌شود که امواج حرارتی نور خورشید بعد از انعکاس از سطح زمین توسط این ملکول‌ها جذب نشده و اتمسفر زمین را ترک کنند. چون این گازها دارای انرژی پیوندی در محدوده امواج حرارتی قرمز و مادون قرمز هستند و موجب جذب این امواج حرارتی و گرم شدن محیط زندگی می‌شوند. یعنی با عدم وجود گازهای گلخانه‌ای زمین بیش از اندازه سرد شده و مرگ هستی در زمین حتمی است اما برای تنظیم بیلان اکسیژن زمین هم نیاز به مقدار مشخصی دی‌اکسید کربن CO_2 است زیرا فرایند اعجاز‌انگیز فتوسنتز روشنائی گیاهان و سبزی‌ها برای بازتولید اکسیژن در حضور گاز دی‌اکسید کربن CO_2 اتفاق می‌افتد و این بدان معناست که برای تنظیم بیلان اکسیژن در چرخه حیات تنظیم میزان CO_2 نیز ضروری است. وجود مقدار مشخصی از گاز CO_2 برای تولید محصولات گیاهی هم مانند گلوکزها

درون دریا به نام سونامی می‌شناسیم (و مدتی پیش آثار مرگبار آن را در سواحل اندونزی مشاهده کردیم). سونامی حاصل از زمین‌لرزه اقیانوس در نزدیکی اندونزی حتی سواحل دیگر کشورها را تخریب کرد و باعث کشته‌شدن حدود ۳۵۰ هزار انسان در اثر امواج آب خروشان دریا در سواحل شد و همچنین ما شاهد سونامی چند سال پیش بعد از زلزله در دریای ژاپن بودیم که امواج سهمگین دریا در فوکویاما ژاپن باعث ویرانی سواحل و تخریب‌هایی به رآکتورهای اتمی آن شد. محققان بر این باورند که سقوط ناگهانی قطعات یخ از یخچال‌های آلپ به درون دریاچه‌های پایین‌دستی هم می‌تواند امواج خروشان آبی را به وجود آورد که محققان به آن نام سونامی در کوه‌های آلپ داده‌اند که دور از انتظار هم نیست. براساس برآورد سازمان‌های محیط‌زیست جهانی، انسان بین ۵۱ تا ۸۱ درصد در گرم‌شدن زمین مقصر است و نقش بلایای طبیعی مانند آتشفشان کوه‌ها، آتش‌گرفتن جنگل‌ها، سیل و زلزله و... تنها حدود ۲۰ درصد در آلودگی محیط دخالت دارند. با افزایش گرمای محیط‌زیست مناطق یخبندان قطبی

به‌طوری‌که هم اکنون دریاچه‌هایی در دره‌های پایین‌دستی برخی از این یخچال‌های طبیعی مانند یخچال‌های کوه آلپ با حجم آب بین چهار تا شش میلیون مترمکعب پدید آمده، که می‌تواند با ترک خوردن قسمتی از یخ‌های آن و جداشدن قطعات بزرگ یخ از یخچال‌های بالادستی و سقوط آن به داخل این دریاچه‌های پایین‌دستی سیل ویرانگری از ارتفاعات بالای کوه به سمت پایین راه بیفتد و مانند اژدهایی خرنده با انرژی ثقلی زیاد در مسیر خود همه‌چیز را نابود کند.

تصاویر زیر آلاینده‌های کارخانه‌ها، جداشدن قطعات بزرگ یخ از یخچال‌های قطب از سال ۲۰۰۷، که مساحتی به اندازه جزیره نیویورک را دارد و ذوب‌شدن یخچال‌های کلیمانجارو دریاچه‌ای با حجم چهار تا شش میلیون مترمکعبی در کوه‌های آلپ را نشان می‌دهند. حتی سقوط ناگهانی قطعه بزرگی از یخ، به دلیل حرکت تدریجی یخ‌های این یخچال‌ها و ذوب‌شدن قسمتی از آن که باعث جداشدن و سقوط قسمت بزرگی از یخ از بلندی به داخل آب این دریاچه‌ها می‌شود، ضربه‌ای سهمگین بر آب وارد می‌کند و موجب پیدایش امواج فشاری خطرناکی می‌شود، مانند آنچه از زلزله‌های

واجب است. از این رو کمبود و کاهش CO₂ باعث کاهش دمای محیط و همچنین افزایش بیش از حد آن هم باعث افزایش دمای زمین می‌شود و در هر دو حالت به‌منزله اختلال در نظم طبیعت است اگرچه در حال حاضر از افزایش CO₂ به‌عنوان پدیده مخرب گلخانه‌ای یاد می‌شود. با افزایش CO₂ دمای زمین بالا رفته و یخچال‌های دو قطب و یخبندان‌های مناطق سردسیر مانند گرینلند (Greenland)، ایسلند (Iceland)، کوه‌های آلپ و... شروع به ذوب‌شدن کرده و ذخایر آب شیرین جهان رو به کاهش گذاشته و ارتفاع سطح اقیانوس‌ها افزایش می‌یابد. محققان از خطر افزایش بیش از حد و قابل ملاحظه CO₂ گزارش کرده‌اند. براساس تخمین محققان سرشناس محیط‌زیست دانشگاهی، میزان افزایش تولید مولکول CO₂ در حال حاضر بیشتر از مقدار آن از حدود ۸۰۰ هزار سال پیش تا به امروز بوده است. در اثر گرم‌شدن زمین در ۳۰ سال اخیر (از سال ۱۹۸۰ تا به حال) حدود ۳۰ درصد یخ‌های قطبی ذوب شده و ارتفاع سطح دریاها و اقیانوس‌ها بالا آمده است. یخچال‌های طبیعی دنیا مانند یخچال‌های طبیعی در کوه‌های آلپ اروپا نیز از آفت پدیده گلخانه‌ای در امان نمانده و به‌تدریج ذوب می‌شوند،



دوگش صنایع



۲۰۰۷: قطعه یخ از یخچال معادل مساحت جزیره نیویورک (Pine-island in Antarktis) یخچال‌های قطب جزیره پین



یخبندان و دریاچه در کوه‌های آلپ



عکس فضائی در سال ۱۹۹۳

سطح پوشش یخ در قله کلیمانجارو در کشور تانزانیا

عکس فضائی در سال ۲۰۰۰

به مرداب‌ها بدل شده و تنازع بشر برای دستیابی به آب شیرین محتمل به نظر می‌رسد.

انرژی هسته‌ای

درست است که بیلان انرژی در شکافت و جوش هسته‌ای بسیار زیاد است اما عوارض ناشی از خارج از کنترل شدن و آلودگی رادیواکتیو آن هم فوق‌العاده زیاد و خطرناک است. برای مشخص کردن ارزش حرارتی و یا بیلان انرژی به یک مثال ساده از جوش هسته‌ای اکتفا می‌کنیم. از جوش چهار هسته هیدروژن و تشکیل یک هسته هلیوم مطابق فرمول ریاضی زیر مقدار جرم باقیمانده به انرژی تبدیل می‌شود، که مقدار آن برابر است با:

باتوجه به عدد آواگادرو، در تولید تقریباً چهار گرم هلیوم 6 Mjoul انرژی آزاد می‌شود، که ارزش حرارتی آن برابر با $10^8 * 5.36 \text{ ton}$ چوب است.

با توجه به اینکه فقط 0.7% درصد وزنی ایزوتوپ 235 U از اورانیوم خالص قابل شکافت است، باید دید چه مقدار سنگ معدن برای استخراج یک کیلوگرم اورانیوم خالص باید استخراج شود تا یک کیلوگرم اورانیوم خالص در این فرایند استخراج شود. از یک کیلوگرم اورانیوم خالص هم فقط حدود هفت گرم آن برای تولید انرژی شکافت هسته‌ای مناسب است.

عوارض مستقیم نیروگاه‌های هسته‌ای

استفاده از انرژی شکافت هسته‌ای به دلیل بیلان انرژی زیاد آن از دهه ۵۰ میلادی محبوبیت کسب کرد و تعداد زیادی نیروگاه هسته‌ای در بیشتر کشورهای صنعتی دنیا مانند آمریکا، روسیه، ژاپن و بسیاری از کشورهای اروپایی ساخته و به کار گرفته شد اما فاجعه اتمی چرنوبیل در ۲۵ سال پیش و فوق بحرانی شدن نیروگاه‌های فوکوشیما

ژاپن و تعداد بسیار زیاد سوانح در آستانه انفجار نیروگاه‌های اتمی باعث مخالفت مردم آن کشورها با انرژی هسته‌ای و تقاضا برای خاموش کردن دائمی آنها شده است. منطقه بسیار زیبای چرنوبیل از ۲۵ سال پیش با وجود مدفون کردن بقایای نیروگاه مزبور با سازه‌های بتونی، خالی از سکنه و به شهر ارواح تبدیل شده است. بنابر گزارش‌ها، اکثر سکنه و کارگران ایمن‌سازی محوطه به انواع سرطان‌ها گرفتار شده و بسیاری از آنها فوت کرده‌اند. حتی از میزان ابتلا به سرطان کارگران ایمن‌سازی نیروگاه‌های فوکوشیما نیز گزارش‌هایی منتشر شده است. بعد از فاجعه انفجار نیروگاه اتمی چرنوبیل گزارش شده بود که جریان باد مواد رادیواکتیو را تا فاصله زیادی منتقل کرده و چراگاه‌ها و مزارع اروپای شرقی را به حدی آلوده کرده بود که مردم را از مصرف حتی لبنیات اروپای شرقی برحذر می‌داشتند. در عکس زیر منطقه چرنوبیل پیش و پس از انفجار نیروگاه را نشان می‌دهد.

عوارض غیرمستقیم نیروگاه‌های هسته‌ای

نیروگاه‌های هسته‌ای علاوه بر خطرات مستقیمی که در اثر بحرانی شدن و یا انفجار به وجود می‌آورند، عوارض جانبی دیگری دارند که از جمله می‌توان به دپوی پسماندهای هسته‌ای و یا نشی آب راکتور و یا مانند آنچه در فوکوشیما اتفاق افتاد، زلزله و یا حمله تروریست‌ها اشاره کرد. این مشکلات می‌تواند شیرینی بیلان انرژی زیاد را به تلخی جبران‌ناپذیری تبدیل کند. گذشته از فاکتورهای بالا باید به ریسک‌هایی که در اثر عدم اطلاع‌رسانی درست شرکت‌های سازنده و یا اداره‌کننده در مورد نشی‌های احتمالی رادیواکتیو و یا ایمنی نیروگاه‌ها ایجاد می‌شود توجه کرد. مسئله دیگر استفاده از گلوله‌های ضدتانک حاوی اورانیوم ضعیف شده است که به صورت پودر نرمی تمام محیط را آلوده می‌کند. در

این باره از افزایش سرطان و کودکان ناقص‌الخلقه در بصره عراق در اثر این گلوله‌های رادیواکتیو گزارش شده که بسیار تکان‌دهنده است.

انرژی خورشیدی اگرچه راندمان نیروگاه‌های هسته‌ای و فسیلی را ندارد و قیمت تمام‌شده کیلووات ساعت آن ظاهراً زیاد است اما اگر فقط هزینه اجتماعی درمان بیماران سرطانی و یا دیگر بیماری‌های ناشی از آلودگی زیست‌محیطی را بر هزینه تولید برق سرشکن کنیم، به احتمال قریب به یقین هزینه برق خورشیدی مناسب‌تر از بسیاری از انرژی‌های دیگر خواهد شد. اشکال کار در آن است که با وجود اطلاع از رابطه بیماری‌های قلبی، عروقی، سرطان، کاهش ارزش محصولات گیاهی و باغی، کاهش ذخایر آب شیرین جهان، افزایش سطح آب اقیانوس‌ها و کاهش فضای کشت و کار، هزینه مرتبط با آنها نه تنها بر هزینه تولید برق فسیلی سرشکن نشده، بلکه اصولاً برآورد هم نشده است.

درد دیگر این است که جامعه آن فردی را که با فشردن گلوئی انسانی باعث کمبود اکسیژن تنفسی و مرگ او می‌شود را به حق قاتل و مستحق مجازات و دیه می‌داند، اما آن کس را که در اثر سوخت نامناسب بخاری و یا خودرو گاز خفه‌کننده CO را وارد محیط زیست کرده و یا با افزایش گاز گلخانه‌ای محیط زندگی و آب شرب و کشاورزی او را محدود کرده است نه قاتل می‌داند و نه مستحق مجازات. متأسفانه متولیان شرع مقدس هم دانسته و یا ندانسته در این مسئله غفلت کرده و تجاوز به حدود هوا، آب، سلامتی و زمین مردم را گناه هم اعلام نمی‌کنند. فاعبتروا یا اولی‌البصائر.

مراجع: برای تنظیم این مقاله از گزارش‌های مجامع بین‌المللی و یا تحقیقات دانشگاهی که در مجله‌های علمی تخصصی و یا مجلات معتبر اطلاع‌رسانی و کتب علمی و همچنین مقاله‌های منتشر شده در شبکه جهانی اینترنت برداشت، فیش‌برداری و استفاده شده است. ■



نیروگاه اتمی چرنوبیل، قبل و بعد از حادثه انفجار

اشتغال تولیدمحور



امیرسعید موسوی حجازی



آنچه شنیده می‌شود بودجه سال ۱۳۹۳ «برنامه عمران برپایه اشتغال» است و این سخن دردناکی است. اقتصاد نفتی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با برنامه‌ریزی بانک جهانی در ایران برقرار شد و گاه اقتصاد رانت‌محور خوانده می‌شود چیزی نیست جز عمران و زندگی بر پایه درآمد نفت و فعالیتی صرفاً اشتغال‌محور است و بودجه سال ۱۳۹۳ نشان می‌دهد که درها هنوز بر همان محور می‌چرخد در حالی که ما باید به تولید (اشتغال مولد) بیندیشیم. صفت مولد اگر همراه اشتغال آورده شود و به جای عمران از تولید یاد شود شرایط و قواعد بازی متفاوت خواهد بود.

بازسازی سازمان برنامه و بودجه خبری مسرت‌بخش است و انحلال آن صدمه‌ای سنگین بر مملکت وارد آورده و اقتصاد جامعه و زندگی مردم را گرفتار درهم‌ریختگی فراوان کرد اما این بازسازی باید همراه بازنگری و تغییر در ساخت و هدف‌های آن باشد و به جای برنامه‌ریزی عمرانی، برنامه بر پایه صنعتی شدن کشور در دستور کار قرار گیرد.

بارها شنیده شده برای آنکه بتوانیم شرایط مقاومتی در مقابل فشار خارجی داشته باشیم باید تکیه بر درآمد نفت کنار گذاشته شود و اینجا یک نکته ناگفته می‌ماند و گمان می‌رود که منظور گردش کار حکومت است و نگاه‌ها به سوی مالیات یا حذف کمک‌های دولت از درآمد نفت به برق و آب و گاز و غیره برمی‌گردد. فراموش نکنیم که درآمد مردم، بخشی از درآمد نفت است که دولت به عنوان پول توجیبی برای گردش زندگی روزانه مردم می‌دهد. سیستم مالیاتی موجود کوچکترین بهبودی در اوضاع به‌وجود نخواهد آورد و مانند فواره‌های استخرهای میدان‌های شهر است که آب همان استخرها را به هوا برده، بر آن استخرها فرو می‌ریزد و در درازای زمان نه تنها بر آب استخر نمی‌افزاید بلکه مقداری بخار می‌شود. راه‌حل این است که باید کل درآمد کشور با تولید کالا در داخل افزایش یابد.

برنامه‌ریزی و هدف تازه‌ای برای سازمان برنامه

تبدیل اقتصاد «عمران اشتغال یا اقتصاد رانتی نفتی» به اقتصاد تولید و اشتغال مولد، نیازمند کار با حساب و کتاب است و همه دیدگاه‌ها، تقسیم‌بندی و گروه‌بندی‌ها را تغییر می‌دهد. گروه‌بندی و نظامی که طی بیش از پنجاه سال جامعه ما را در خود دارد. اقتصاد صنعتی با کم و زیاد کردن قیمت ارز و اصلاح قوانین تسهیلات بانکی و مالیات و امثال آن به‌وجود نمی‌آید. این اقدامات، کارکردی دوگانه دارد و در شرایط اقتصاد دولتی می‌تواند به رونق دلالتی بینجامد. بسیاری از صنعتگران، بخش کوچکی از صنعت خود را به‌عنوان پوششی برای فعالیت ریالی خود حفظ کرده و در کار واردات هستند.

طرح از مؤسسه دانش‌پژوه

عمران با پول نفت نمی‌تواند غیردولتی باشد و خصوصی‌سازی آن غیرممکن است. پایه شرکت‌های خصوصی وارداتی عوامل دولتی هستند که اگر در موردی عوامل کلیدی دولتی کنار گذاشته شوند (مطرود و نه معزول) ناگهان مجموعه‌ای با سر و صدای بسیار از هم می‌پاشد که عاقل را اشارتی کافی است. به هر حال همه فعالیت‌ها از مسیر سازمان دولت و هزاران کارمند می‌گذرد. پول و قدرت در یک جا و در حکومت متمرکز است و هر که به این مرکز قدرت نزدیکتر باشد بهره بیشتری دارد. این تجزیه‌طلبی که هر منطقه حتی کوچک می‌خواهد استانی مستقل و در رابطه مستقیم با مرکز اقتدار و پول باشد پیامد این شرایط است و آهسته آهسته پیوستگی فرهنگی

مناطق از هم می‌گسلد و رشد اقتصادی و فرهنگی از میان می‌رود.

چرا نمایندگان خوزستان، لرستان و دیگران به سهم استان خود در بودجه اعتراض می‌کنند زیرا در اقتصاد عمرانی سهم مناطق جدات و جامعه از شکل یک شبکه درهم‌تنیده خارج و تغذیه همه به بندنافی که با مرکز دارند وابسته است.

شرایط تمرکز پول و قدرت، تهران را چنین بزرگ کرده است. در بررسی صنایع مورد لزوم محل استقرار آنها را بررسی کنیم و این بررسی را در اختیار مسئولان شهرستانها قرار دهیم که ناچار نباشند برای هر عملی به تهران مراجعه کنند و جمعیت مراکز استانها و مهاجرین جدید به سوی آن مناطق می‌روند. مراکز استانها هم تحمل جمعیت و استقرار صنعت را ندارند.

طرح جابه‌جایی پایتخت کاری است که مشکل عملی باشد (مانند پل دریاچه ارومیه) نظم اجتماعی را درهم خواهد ریخت و اگر اجرا شود با نظام کنونی مدیریت اجرایی، دست کم پنج میلیون بر جمعیت تهران خواهد افزود.

اقتصاد صنعت محور با اشتغال مولد

اما صنعت خصوصی برنامه‌ریزی شده ناچار در مناطق مستعد برپا می‌شود. در اقتصاد صنعت محور این ادارات و وزارتخانه‌ها نیستند که برنامه‌ریزی کرده و بودجه خود را برای هماهنگی به سازمان برنامه می‌دهند بلکه هدف‌های خود را همراه با اطلاعاتی که باید مفصل مورد بحث قرار گیرد به سازمان برنامه می‌دهد و سازمان برنامه با رعایت آنچه به‌طور مختصر در این گفتار آمده است برنامه‌ریزی اجرایی می‌کند. فرض کنیم واگن‌های راه آهن و مترو در خرم‌آباد و نیروی محرکه (لوکوموتیو) آن در بجنورد باشد بنابراین بخش عمده‌ای از بودجه متروی اصفهان به خرم‌آباد و بجنورد می‌رود (که اینک به قول جناب روحانی به جیب کارگر چینی می‌رود) بنابراین نماینده خرم‌آباد از سهم بودجه متروی اصفهان ناراضی نخواهد بود. سازمان برنامه و بودجه با توجه به میزان نیاز به ماشین‌آلات واگن و لوکوموتیو می‌تواند تولید آن را یک برنامه‌ریزی پنج یا ۱۰ ساله کند.

صنعت پوشاک و خوراک کافی نیست که محرک تولید باشد و آرزوهای یک کارفرما و یا کارآفرین را تحریک کند گو اینکه پوشاک وارداتی هند و چین صنعت پارچه و پوشاک ما را درهم شکسته است.

در این قبیل صنایع با دروازه‌های باز و حضور در بازار آزاد جهانی ما رقیب چین و یا هند با جمعیت مصرف‌کننده میلیاردی نخواهیم شد - کسانی که ورود ما را به بازار آزاد جهانی مطرح می‌کنند در واقع بهره‌مندان از اقتصاد نفتی - رانتی عمران و اشتغال محورند. این اقتصادها با واردات، اشتغال در کارهای

ساختمانی (راه و خانه) را هدف خود قرار داده و اشتغال محور است.

اگر راهسازی همراه تولید ماشین‌آلات راهسازی و ایجاد خط تولید آنها و صناعی که خط تولید را می‌سازند همراه شود البته مملکت صنعتی می‌شود، در اینجا هم با توجه به راه مورد نیاز در ۱۰ سال می‌توان تولید ماشین‌آلات در ایران را برنامه‌ریزی کرد.

ما توان فنی کامل برای این کار را داریم. کارگرانی که در تعمیرات این ماشین‌آلات کار می‌کنند و مهندسان و سرمایه‌گذاران هم وجود دارند اما اعتماد بر پایداری شرایط اقتصادی ندارد.

استعداد مملکت برای ساختن راه به پایان رسیده، برای نمونه یک راه برای ارتباط شاهرود به شمال کافی است ولی تاکنون سه راه کشیده‌اند که پیمانکار و مهندس مشاور بیکار و همراهان دولتی آنان در پی ایجاد راه چهارمند و تمام محیط‌زیست جنگلی را از میان برده است.

هوسی بود که یک راه مستقیم میان ارومیه و تبریز از روی دریاچه احداث شود. مهندسان و کارشناسان این کار را نمی‌پذیرفتند. در کف این دریاچه حدود ۲۰ تا ۵۰ متر رسوب نمک و در زیر این رسوب کوه‌های نمکی بود. از نظر فنی راهی نیافتند بالاخره یک مهندس مشاور طرحی پیشنهاد کرد که آن‌قدر خاک بریزند که این مسیر پر شود اما وجود رسوب نمک موجب شد که خاک‌ها درون این نمک حل شود و هر چه بریزند پر نشود. خرید میلیاردها دلار ماشین‌آلات راهسازی اشتباهی پیمانکاران واردکننده و مسئولان دولتی را تحریک کرد، به اعتراض سازمان محیط‌زیست توجه نشد، خاک تمام تپه‌های اطراف به دریاچه ریخته شد و نظم زیست‌محیطی به هم ریخت و شد آنچه اینک می‌بینیم.

اروپائیان در پی استخراج معادن ایران هستند، این کار می‌تواند امر مبارکی باشد بدان شرط که ماشین‌آلات و ابزار جست‌وجو، اکتشاف، استخراج، تغلیظ و... در ایران ساخته شود و خط تولید این ماشین‌آلات هم در ایران باشد.

رابطه کارهای عمرانی و تولیدی

نه آنکه در جامعه تولیدمحور به کارهای عمرانی نمی‌اندیشند بلکه محور، تولید است و پیش از شروع کار عمرانی برآورد می‌کنند که این کار چه تعداد ماشین‌آلات و از چه نوعی می‌خواهد و به عنوان مقدمه و کار پیشین طرحی برای تولید این ماشین‌آلات در مملکت تهیه می‌شود.

ایتالیا پس از جنگ متوجه شد که طرح‌های عمرانی نیازمند گسترش سازمانها و بنیادهای خصوصی و دولتی است و لوازم‌التحریر و ماشین‌آلات اداری بسیار می‌خواهد و اولین طرح بازسازی کشور را بر تولید این لوازم بنیان نهاد و پس از آن ارزان‌ترین و مرغوب‌ترین راه

تولید و در صادرات اول شد و چون ماشین‌آلات خط تولید این صنایع را هم خود تولید کرد صنعت ماشین‌سازی دقیق آن رشد کرد.

ما نمی‌خواهیم مثال‌های زیادی در این مورد بزنیم. هم‌اکنون در تولید اتومبیل بالاترین سهم واردات خط تولید را داریم، چرا طراحی برای تولید (خط تولید) اتومبیل و واگن راه آهن و مترو تهیه نمی‌شود، در این صورت هزاران اشتغال مولد خواهیم داشت به شرط آنکه ساخت ماشین‌آلات پیشین آن هم بررسی شود - ماشین‌آلات تولید و مولد برق و تأسیسات توزیع، تلفن و تلویزیون و دیگر لوازم الکترونیکی هم می‌تواند در این طرح دیده شود - هنگامی که ما خط تولید اتومبیل در گرجستان یا سوریه را تأمین می‌کنیم اینها را از فرانسه می‌خریم و فقط متصدیان حق دلالتی آن را می‌گیرند.

زیاد در پی عامل برای این کار نگردید - ما مدیران جوان باهوش و سرمایه‌گذار داریم، البته کشاندن آنها از واردات و دلالتی به سوی صنعت کار مشکلی است و کارگران فنی این ماشین‌آلات را تعمیر می‌کنند. بهترین نیروی کار را در اختیار می‌گذارند - در آغاز کار می‌توان از مهندسان خارجی (همراه با ایرانی) بهره گرفت اما پس از استقرار کار نظام تولید و اطمینان به پایداری آن، نه تنها فارغ‌التحصیلان به خارج نمی‌روند بلکه خارج رفته‌ها هم بدون نیاز به تبلیغات به کشور برمی‌گردند. اگر مسیر واردات و دلالتی بسته شود و کارهای عمرانی با ماشین‌آلات داخلی انجام شود (البته بحران حاصل از این تغییر شرایط را باید پذیرفت) خیل عظیم نیروی کار و تعمیرکاران به سوی کار تولیدی روی خواهند آورد و تعمیرکاران جدید تربیت خواهند شد.

صنایع کوچک و تحقیقات

در سال‌های پیشین سخن از رواج صنایع کوچک و یا تحقیقات می‌شد که پول زیادی هدر رفت و فسادها در پی داشت. صنایع کوچک پس از پاکبازی صنایع بزرگ ما در شکل ماهواره پیرامون هر سه صنعت بزرگ شکل خواهند گرفت و جز آن راه‌حلی نیست. تحقیقات هم در نبود صنایع بزرگ و پیش از آنکه صنایع بزرگ رونق بگیرند هدر کردن پول است و طرح بزرگ تحقیقات در دوران سازندگی موجب هدر رفتن فسادآلود پول‌ها شد، وقتی که صنایع بزرگ رونق گرفت آنها خود به سوی دانشگاه‌ها و تحقیق خواهند رفت زیرا مصرف‌کننده تحقیق آنها هستند. سخن بسیار است و توفیق باشد دانشمندان این گفته را پی بگیرند و نواقص آن را برشمرند و خود بحث مفصل‌تر و منطقی‌تر ارائه دهند.

پی‌نوشت

۱. اینجا نیاز به توضیح بسیار دارد که در حوصله این مقاله نیست. ■

ناله‌های دریاچه ارومیه



مسعود عامل‌سخی
استادیار گروه مهندسی عمران
دانشگاه ارومیه

و بلوچستان و تالاب شادگان در استان خوزستان غافل کند. اما از پیامدهای خشک شدن دریاچه ارومیه که صورت سؤال اصلی است می‌توان به مواردی چند اشاره داشت:

- ایجاد دریاچه نمک یا سونامی شور زار که توفان نمک ایجاد شده (در حدود هشت تا ۱۰ میلیارد تن نمک در دریاچه وجود دارد) می‌تواند مشکلات بسیاری را ایجاد کند.

- از بین رفتن باغ‌های سیب و انگور، تأثیر منفی بر کاشت محصولاتی همچون گوجه‌فرنگی، خیار، گندم و...

- خالی از سکنه شدن روستاهای اطراف دریاچه ارومیه به خصوص روستاهای سمت دریاچه و تعطیلی فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی منطقه

- مهاجرت افراد ساکن در آن مناطق به سایر استان‌ها که گویی کوچ ناخواسته آذریان را به همراه خواهد داشت و احتمالاً از اولین شهرهای در معرض مشکل می‌توان به شهرستان عجب‌شیر اشاره کرد.

- از آنجا که در حال حاضر، انواع آفت‌کش و کودهای شیمیایی در زمین‌های قابل کشاورزی محدوده دریاچه استفاده می‌شود و در ادامه مخلوط شدن آنها با نمک دریاچه می‌تواند سلامتی مردم منطقه را تهدید نماید.

- از بین رفتن لجن دریاچه

- از بین رفتن جزایر موجود

- از بین رفتن منطقه توریستی و جاذبه‌های آن، تعطیلی هتل‌ها و...

- از بین رفتن آرتمیا

- از بین رفتن حیوان‌های موجود در منطقه از جمله گاومیش

- پایین رفتن آب زیرزمینی در مناطق که می‌تواند ایجاد فرونشست در زمین کند که خود می‌تواند باعث شکست لوله‌های آب و گاز گردد.

حال که صورت سؤال مشخص شد، می‌توان به بحث در خصوص دلایل کم‌آبی دریاچه پرداخت. نتایج ثبت شده نشان داده شده است که در سال‌های نرمال بارندگی نیز (یعنی سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۸۸) نیز کاهش تراز دریاچه ارومیه وجود داشته و میزان آن در حدود ۶۰ سانتی‌متر بوده است، به طوری که در تابستان ۱۳۹۰، ارتفاع تراز دریاچه ارومیه در حدود چهار متر نسبت به متوسط تراز بلندمدت آب دریاچه در ۴۵ سال اخیر، افت داشته است. در مورد دلایل کم‌آبی دریاچه ارومیه، مواردی مطرح شده است که می‌توان به این نکات اشاره نمود:

گرمی هوا در سال‌های اخیر که باعث تبخیر بیشتر آب از دریاچه شده است. این تبخیر باعث کاهش اکسیژن موجود شده که این امر خود باعث از بین رفتن حیات در دریاچه گردیده است.

رشد جمعیت در منطقه که این رشد جمعیت باعث افزایش میزان آب مورد نیاز است و باعث مصرف بالای آب پشت سدهای احداث شده روی رودخانه‌های منتهی به دریاچه شده است. نتایج مطالعات بنیاد آب ایران نشان داده است که نقش توسعه در بالادست حوزه آبریز در افت سطح آب دریاچه ارومیه در حدود ۲۷ درصد بوده است.

وجود حدود ۴۰ سد موجود در منطقه، ۱۲ سد در دست ساخت، سدهای در دست برنامه‌ریزی که می‌توان به وجود ۲۲ سد روی رودخانه آجی‌چای اشاره نمود. برخی سدهای موجود در منطقه عبارتند از: نهند، ونبار، علویان و قلعه‌چای در آذربایجان شرقی و بوکان، حسنلو، شهرچای و مه‌آباد در آذربایجان غربی. می‌توان به چندین سد در بالادست سد ونبار اشاره کرد که جهت کنترل شوری آجی‌چای و تهیه آب قابل شرب و کشاورزی منطقه احداث شده است تا آب شور در پشت آنها جمع و تبخیر



مرزهای آبی ارومیه در حال عقب رفتن است، عکس از ایستا

کاهش تلفات آب در مسیر و مصب رودخانه‌ها با اصلاح بستر رودخانه‌ها به نحوی که آزادسازی آب سدها به دلیل اتلاف آب پیش از رسیدن به دریاچه، عملاً تأثیر چندان زیادی نخواهد داشت. رعایت الگوی کشت و تناوب زراعی پیشنهادی در اراضی تحت پوشش.

جلوگیری از طرح‌های توسعه و بهره‌برداری از منابع سطحی و زیرزمینی به علت بهره‌برداری محلی و سیستم‌های دولتی.

عدم آنگیری سدها در چند سال آینده که در این خصوص باید به مشکل به خطر افتادن محصولات کشاورزی توجه نمود.

توقف هرگونه آنگیری تأسیسات جدید آبی از جمله سدهای در مرحله ساخت.

رهاسازی آب‌های ذخیره‌شده در پشت سدها که باید در خصوص این راهکار توجه نمود که عواقب این کار، تأمین آب شرب و نیز آب کشاورزی را به زیر سؤال خواهد کرد. همچنین باید بر حجم آب پشت سدها و نیز میزان تبخیر سالانه توجه شود.

حتی برخی معتقد به تخریب جاده و پل میانگذر دریاچه ارومیه هستند که حدود ۱۲۰ میلیارد تومان هزینه دربر داشته است. شاید طراحی و اجرای پل به جای اجرای سنگریز و خاکریز در داخل دریاچه، می‌توانست از ابعاد این مشکل بکاهد.

پرداختن به کشت محصولات دیم تا آبیاری غیراصولی

ممنوعیت کشت سالانه محصولات زراعی برای چند سال و پرداخت خسارات مربوطه به کشاورزان به جای اجرای طرح‌های پرهزینه در این بخش توسط دولت

توقف کشت اراضی جدید

توقف برداشت آب از کلیه چاه‌های غیرمجاز پاک‌سازی رسوبات ورودی به دریاچه

ارومیه

برداشت نمک از دریاچه به این دلایل که دیگر امکان بازگشت به غلظت قبلی در دریاچه وجود ندارد، درآمد زیاد با استخراج آسان و نیز توجه به این نکته که در صورت عدم برداشت نمک، مشکلات جدی برای مردم منطقه ایجاد خواهد شد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود برخی پیشنهادهای صورت گرفته از لحاظ اجرایی، فنی، اقتصادی و یا حقوقی دارای مشکلاتی می‌باشد که نیاز توجه بیشتر به این مقوله را نشان می‌دهد. اما آنچه که بدیهی است عدم توسعه پایدار یکی از مشکلات پایه‌ای است که باعث ایجاد این معضل شده است و عدم دوراندیشی و جامع‌نگری به این مسئله دامن زده است. امید است نسل‌های آینده ایران زمین کماکان شاهد دریاچه ارومیه باشند. ■

گردد. البته لازم به ذکر است که تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که اگر سدها در این مناطق احداث نمی‌شد تنها در حدود پنج تا ۱۰ درصد وضعیت مناسب‌تر می‌شد. حفر بی‌رویه و غیرقانونی چاه‌ها، استفاده بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی، گسترش کشاورزی در دشت‌های شرقی دریاچه که باعث شده تا آب شور دریاچه از سمت دریاچه به سفره‌های آب زیرزمینی منطقه جریان پیدا کند که دلیل آن استفاده بی‌رویه از سفره‌های آب زیرزمینی و پایین آمدن تراز آب چاه‌ها نسبت به تراز آب دریاچه می‌باشد. این جریان آب شور همچنین باعث پایین آمدن کیفیت منابع آب زیرزمینی در این مناطق شده است. با توجه به آنکه کماکان یکی از مهمترین منابع درآمد بخشی از مردم این مناطق، کشاورزی و دامداری می‌باشد، الگوی نامناسب آبیاری محصولات کشاورزی و نیز توسعه سطح زیرکشت از جمله عوامل یادشده می‌باشد.

کاهش بارش در حوزه آبریز دریاچه در سال‌های اخیر که نتایج مطالعات صورت گرفته توسط بنیاد آب ایران، سهم خشکسالی را در ایجاد مشکل اخیر، ۶۷ درصد برآورد کرده است. لازم به ذکر است که حتی با وجود بارندگی‌های به نسبت مناسب در دو سال اخیر، نتوانسته است نقشی در افت سطح آب دریاچه ایجاد کند، بنابراین به نظر می‌رسد که تنها کاهش بارندگی در منطقه، باعث ایجاد مشکل نشده است.

بالا بودن مجموع برداشت‌های صورت گرفته از منابع حوزه دریاچه که بنا بر مطالعات، بیش از ۹۰ درصد پتانسیل منابع آب سطحی است، حال آنکه براساس توصیه‌های سازمان‌های بین‌المللی و مراجع علمی، این میزان نباید بیش از ۶۰ درصد باشد.

احداث جاده کلاتری که برخی آن را حمل بر اکوسیستم دریاچه ارومیه نامیده‌اند. تراش خاک و سنگ از کوه زنبیل در کنار دریاچه ارومیه و ریختن آنها به داخل دریاچه باعث ایجاد دو مشکل توقف جریان طبیعی آب در داخل دریاچه و نیز خشک شدن چشمه‌های دریاچه شده است. در حالت کلی، سیستم گردش آب در هر دریاچه، اکسیژن و سایر موارد محلول در آب را به نقاط مختلف آن می‌رساند. همچنین باید به این مطلب نیز اشاره کرد که شوری بیش از حد در بخش شمالی دریاچه، حیات پرندگان آبرزی و آرمییا را در این منطقه دچار اختلال کرده است.

براساس آنچه که گفته شد دولت برای نجات دریاچه ارومیه برنامه سه مرحله‌ای را مدنظر قرار داده است؛ باروری ابرها به منظور افزایش بارش باران در منطقه، کاهش مصرف آب و بهینه‌سازی سیستم آبیاری و همچنین افزایش عرضه آب به دریاچه ارومیه. محققان و مسئولان مختلف نیز راهکارهای دیگری را ارائه کرده‌اند. آنچه از مجموع راهکارهای پیشنهادشده قابل جمع‌بندی است را می‌توان به صورت زیر ارائه کرد.

انتقال آب از رود ارس و رودخانه زاب جهت تخصیص صرف دریاچه ارومیه. در خصوص این پیشنهاد و راهکار باید توجه کرد که انتقال آب از رود ارس می‌تواند باعث تغییر شرایط زیست‌محیطی منطقه و نیز آسیب‌رسانی به اکوسیستم منطقه گردد و از سوی دیگر با توجه به مرزی بودن رود ارس، باید محاسبه حقایق ایران به‌طور مشخص مدنظر قرار گیرد.

تجهیز و نوسازی اراضی و توسعه آبیاری تحت فشار در اراضی حوزه آبریز دریاچه ارومیه بودن توسعه اراضی

چشم‌انداز جامع

- فقر چالشی برای دین / سارا شریعتی
- کارزار جامعه‌شناسان علیه فقر و نابرابری؛ پیوند جامعه‌شناسی و اقتصاد / آرمان ذاکری
- آموزش و تربیت دینی و جنبش اخلاقی / میزگردی با طاهری، ایمان‌زاده، یوسف‌زاده و میثمی
- مدارس امین / عزت‌الله مهدوی
- حق برخورداری انسان از آموزش و پرورش در برنامه توسعه پس از ۲۰۱۵ / برگردان محمدرضانیک‌نژاد
- زن؛ سنت و تجدید؛ نهضت و انقلاب / عباس نصر - بخش نخست
- درباره صلح، ایمان و دوست‌داشتن / گفت‌وگو با احسان عبدی‌پور، کارگردان فیلم «تنهای تنهای تنها» و «پاپ»
- جست‌وجوی کلوت؛ بهانه‌ای برای خلق یک جهان چندصدایی / سپیده سامی
- نقطه عطف بیداری / احمد هاشمی - بخش دوم



فقر چالشی برای دین

سارا شریعتی

چشم‌انداز ایران: کتاب «منهای فقر» اثر استاد محمدرضا حکیمی که اخیراً از سوی انتشارات علمی - فرهنگی الحیاه در ۱۸۴ صفحه منتشر شده، با استقبال علاقه‌مندان به قرائتی عدالت‌محور از اسلام و تشیع مواجه شده و تاکنون نشست‌های چندی برای رونمایی و معرفی این اثر برگزار شده است. در مهم‌ترین نشستی که برای رونمایی از این کتاب - که به عنوان «انقلابی‌ترین کتاب» استاد حکیمی معرفی شده - در اواخر مهرماه برگزار شد، دکتر حسن سبحانی، دکتر سارا شریعتی و حجت‌الاسلام والسلمین محمدرضا زائری به بررسی این کتاب پرداختند که گزارش آن در بسیاری از نشریات و سایت‌های خبری منعکس شد.

ماه گذشته (۹ بهمن ۱۳۹۲) مجدداً از دکتر سارا شریعتی دعوت شد تا در مراسمی که از سوی جمعیت خیریه غدیر در مسجد رسول اکرم کرج به مناسبت رونمایی از «منهای فقر» برگزار می‌شد، سخنرانی نمایند. دکتر شریعتی در این نشست به مسئله «فقر، چالشی برای دین» پرداخته که متن کامل این سخنرانی به نقل از «آرشیو اینترنتی سارا شریعتی» در پی می‌آید.

با سلام و تشکر از این دعوت که فرصتی فراهم آورد تا درباره فقر حرف بزنیم، به آن ببیندیشیم، نسبت به آن واکنش نشان دهیم و حساسیت برانگیزانیم.

این دومین باری است که به مناسبت رونمایی از کتاب «منهای فقر» علامه حکیمی، «علیه نابربری» صحبت می‌کنم. این فرصت و البته این بحث را مدیون نهیب ایشان هستیم که با انتشار کتابشان، توجه مجدد به پدیده فقر و ضرورت مبارزه با آن را به جامعه فکری و دینی ما یادآوری کردند و در حوزه اندیشه به بحث گذاردند. در صحبت قبلی‌ام به موقعیت فقر به‌عنوان یک مسئله اجتماعی اشاره داشتم و اینکه چگونه در دهه‌های اخیر با ظهور «خود»، ظهور «فرد»، ظهور «من»، «دیگری» رنگ باخت و مبارزه با فقر، به توجه به فقرا تبدیل شد. در اینجا می‌خواهم اشاره‌ای به نسبت فقر و دین داشته باشیم و اینکه چرا وجود فقر، امروز چالشی برای دین است. در نتیجه موضوع بحث نسبت دین و فقر است. مقصودم از دین در این نسبت و در مطالعه نقش آن در ایران، واقعیتی است که در جامعه ما به‌نام دین خوانده می‌شود. دین واقعاً موجود - و نه حقیقت دین در متون دینی. از این‌رو در بخش اول بحثم به رابطه ادیان ابراهیمی و دین با تکیه بر پیامشان می‌پردازم و در بخش دوم به نقشی که امروز دین در جامعه ما ایفا می‌کند و از این نظر دفاع می‌کنم که یکی از وجوه ممتاز سیاست و توسعه سرمایه‌دارانه در جامعه ما، نقشی است که دین در توزیع و توجیه ثروت ایفا می‌کند.

اجازه دهید صحبت‌م را با خاطره‌ای شروع کنم. تازه به ایران آمده بودم؛ به تهران، به کلانشهر تهران. تهران که روزی در بیلوردهای خیابانی، «شهر اخلاق» نامیده بودند، تهران، پایتخت جمهوری‌ای که به‌نام اسلام خوانده می‌شد،

واقعیت سخت، قوی‌تر از تصمیم من بود. رفتم به دانشگاه. مشغول شدم. درگیر مسائلی دیگر. درگیر نظریات و منابعش. سیاست، بگیر و ببندهایش. دین و باید و نبایدهایش، زیست زنانه‌ام و محدودیت‌هایش. در این پرونده‌های همه باز و جنجالی، فقر، فقر خاموش اما آشکار، آرام آرام رنگ می‌بخت و جز به شکل تئوریک، نظری یا مناسبتی، در مواردی و در حاشیه، درگیر نمی‌کرد. بارها از رفتار خودم غافلگیر شدم، وقتی دیدم از کنار نمادهای آشکار فقر، فقر مطلق و سیاه می‌گذرم و نمی‌بینم.

ماجرای من اما، به نظر می‌رسد، ماجرای بسیاری است. بسیاری از ما، از مایی که روزی علیه دیکتاتوری واقعیت، بی‌عدالتی و نابربری‌هایش قد علم کرده بودیم و امروز بعد از گذشت نزدیک به چهاردهه دوباره می‌دیدیم که همه آنچه با آن مبارزه می‌کردیم، دوباره بازگشته است. این ماجرای شکست بود. شکست آرمان‌ها. شکست انقلاب و وعده‌هایش. مگر نه اینکه این انقلاب را انقلاب مستضعفان نامیده بودند؟ و

تهران پس از انقلاب. در چهارراه‌های شهر، با جمع کودکانی برخورد کردم که کار می‌کردند. فال، گل و آدامس می‌فروختند یا شیشه‌های ماشین را می‌شستند، یا روزنامه و اسپند دود می‌کردند... پیش از آن هم در همان روز بازگشت به ایران، در فرودگاه، با کودکی برخورد کرده بودم که به من قرآن کوچکی داد. تشکر کردم و در جیب گذاشتم. به من یادآوری کردند که باید پولش را بپردازم. کودکی که برای خرج زندگی، قرآن می‌فروخت، همت عالی، البته! از این تصویر، با آن پیشینه، برآشفتم! از این واقعیت که فاتحانه خودنمایی می‌کرد و شکست همه آرمان‌های جوانی ما را به رخ می‌کشید. مگر نه اینکه نسل ما، جوانی‌اش را گذاشت برای مبارزه با این واقعیت؟ برای مبارزه با فقر، نابربری و ظلمی که پایه‌های خودش را بر جامعه طبقاتی و نابرابر استوار کرده بود. برآشفتم. در همان حال، دوستی تذکر داد: عادت می‌کنی. عادی می‌شود. چنان عادی که دیگر حتی آن را نمی‌بینی. نپذیرتم! عادت نمی‌کردم! اما او بود که درست می‌گفت.



عکس از علیرضا کیانیپور

برادر نمی‌دانند و در نسبتشان با دیگر انسان‌ها، خود را آزاد نمی‌بینند. از این رو گرامشی از دین به‌عنوان بزرگترین «اتوپیا» و بزرگترین متافیزیکی که در تاریخ ظهور کرده است، نام می‌برد. ادیان اما این ایده برادری، برابری را نه یک اتوپیا که «وعده خدا» می‌دانند و تأکید دارند که پیامبران برای ابلاغ این دعوت مبعوث شده‌اند. از طرف دیگر، دین است که در برابر واقعیت موجود نظم حاکم، از واقعیت و نظمی دیگر خبر می‌دهد. دین با تکیه بر این ایده، که این جهان، این دنیا، این واقعیت، ابدی و ازلی نیست و با تعیین جهت ادیان به سمت واقعیتی دیگر، ایده مقابله و مبارزه با نظم موجود را تقویت می‌کند. همه پیامبران، در برابر نظم موجود جامعه خودشان قد علم کردند. ابراهیم در برابر بت پرستان، موسی در برابر فرعون، عیسی در برابر رومیان و محمد در برابر قریش... و به این معنا، دین، همان امید است. امید فرادینی دیگر، واقعیتی آرمانی. اما فقر هم به‌عنوان یک واقعیت، تکذیب دین است و در برابر آن. فقر در قرآن هم همین است: آیا تکذیب‌کننده دین را دیده‌ای؟ تکذیب‌کننده دین کیست؟ کسی که یتیم را از خود می‌رانند. کسی که فقیر را اطعام نمی‌کند. می‌بینید؟ از فعل دیده‌اید و نه شنیده‌اید استفاده می‌شود و بر معیار عملی و نه گفتاری تأکید می‌شود. کسی که فقیر را اطعام نمی‌کند، کسی که یتیم را از خود می‌رانند، در نتیجه تأکید دارد که تکذیب‌کننده دین، کسی نیست که در گفتار، دین را نفی می‌کند بلکه کسی است که در عمل اجتماعی نیازمند را از خود می‌راند. این تکذیب‌کنندگان دین از نظر قرآن چه کسانی هستند؟ دینداران، نمازگزارانی که ریا می‌کنند و مانع خیرند. پس وای بر [این] نمازگزاران! و روایاتی از این دست که «وقتی فقر وارد می‌شود، دین خارج می‌شود»،

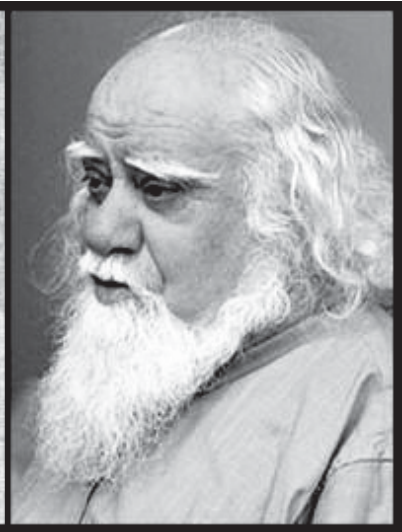
قدرت می‌یابد که با دین نامگذاری شده، هم فقر آن توجیه دینی می‌شود و هم ثروت آن توزیع دینی، هم سرمایه‌گذاری آن با ادبیات دینی خدمتگزاری به مردم نامیده می‌شود و هم مواجهه با فقر آن با ادبیات دینی، توصیه می‌شود. در نتیجه به نظر من، اگر مارکس در جامعه صنعتی، از سرمایه اقتصادی بحث می‌کرد، اگر بورژوازی در اروپا سیاست را یک ماورا-سرمایه با نوعی خودمختاری شناسایی می‌کند، در جامعه ما این دین است که چنین نقش فراگیری را ایفا می‌کند، در نتیجه وجود فقر در سیمای چالشی برای دین ظاهر می‌شود.

دیروز یکی از دانشجویانم از من پرسید شما که می‌گویید اصلی‌ترین مسئله جامعه ما دین است، پس چرا بر فقر تکیه می‌کنید؟ به او گفتم: چون فقر صورت مسئله است اما نباید از این واقعیت غافل شویم که در جامعه ما همه چیز به دین ختم می‌شود. چرا فقر چالشی برای دین است؟ و چرا در تحلیل فقر موجود نقش دین را برجسته می‌کنیم؟ چون دین است که به تعبیر گرامشی، ایده برابری و برادری را ایجاد می‌کند. دین است که تأکید می‌کند انسان‌ها طبیعت واحدی دارند و انسان به‌عنوان مخلوق خدا، پسر خدا، برادر و برابر با دیگر انسان‌هاست. دین است که می‌گوید ما همه فرزندان یک خداایم، همه فرزندان اسماعیل و اسحاق و در نتیجه همه با هم برابریم. دین است که با طرح ایده برابری طبیعی انسان، نابرابری موجود اجتماعی را غیرطبیعی می‌خواند. در عین حال به گفته گرامشی، دین تأکید می‌کند که این همه متعلق به این جهان نیست و در جهانی دیگر تحقق می‌یابد، بدین ترتیب در میان انسان‌ها افکار برابری، برادری و آزادی نطفه می‌بندد، آن هم در میان اقشاری که خود را با یکدیگر برابر نمی‌بینند و

حالا، استضعاف و فقر انباشته، فقر مولد دیگر محرومیت‌ها و آسیب‌ها، در عریان‌ترین چهره خود، هر روز آشکارتر می‌شود و جسورتر. این ماجرای شکست بود که علامه حکیمی در «منهای فقر» روایت می‌کرد. آنجا که نوشت: «اگر انقلاب‌ها برای برانداختن ریشه ظلم است، باید در نخستین گام، در جهت برطرف کردن ظلم، از مظلوم‌ترین‌ها باشد... وگرنه قیام‌هایی خواهد بود در جهت جابه‌جایی قدرت و ثروت». آنجا که می‌گفت: «سرمایه‌داری، انقلاب را تخلیه ایدئولوژیک کرد و اگر برخی از آنان پیش از پیروزی به انقلاب کمک کردند، پس از انقلاب هزاران بار بردند... یا اینکه «در این انقلاب، کشور را از طاغوت سیاسی گرفتیم اما به دامن طاغوت اقتصادی افتاد». «منهای فقر» علامه حکیمی برای من، روایت شکست بود.

برخی از مورخان می‌گفتند: این تحلیل درستی نیست. فقر همیشه و همه‌جا بوده و هست. مختص به جامعه و زمانه ما نیست. فقر همراه جامعه انسانی و پدیده‌ای طبیعی است و با این تحلیل، فقر را هم‌ذات جوامع انسانی دانستند و به آن ابدیت بخشیدند. جامعه‌شناسی اما نگاه دیگری به پدیده فقر داشت. جامعه‌شناسی، فقر تاریخی و ابدی مورخان را، نه یک پدیده طبیعی که یک محصول اجتماعی می‌دانست. چرا که به گفته علامه حکیمی «فقر ذاتی نیست، فقر و محرومیت‌ها عرضی و تحمیلی است و از سوی اغنیا و عملکرد حاکمیت‌های کذاب به محرومان تحمیل می‌شود». جامعه‌شناسی با رد طبیعی بودن فقر، امکان مبارزه با آن را فراهم می‌ساخت و بر این تأکید می‌کرد که این جامعه نابرابر را ما ساخته‌ایم پس ما هم می‌توانیم تغییرش دهیم. از طرفی نگاه اجتماعی به فقر، وجه مشخصه دیگری هم در فقر موجود در جامعه ما، شناسایی می‌کرد و آن نقش دین بود. این فقر و البته این ثروت در جامعه‌ای وجود دارد و

چرا فقر چالشی برای دین است؟ و چرا در تحلیل فقر موجود نقش دین را برجسته می‌کنیم؟ چون دین است که به تعبیر گرامشی، ایده برابری و برادری را ایجاد می‌کند. دین است که تأکید می‌کند انسان‌ها طبیعت واحدی دارند و انسان به‌عنوان مخلوق خدا، پسر خدا، برادر و برابر با دیگر انسان‌هاست



دهد، دیگر به سختی می‌تواند در موقعیت انتقادی نیز قرار گیرد و پذیرفته شود. در این حال اولویت دین دیگر ساخت جامعه «منهای فقر» نیست. از این روست که می‌بینیم سیاست دینی مبارزه با فقر، به سازماندهی امداد و صدقات، تقلیل یافته و در حال حاضر بر مبارزه با تکدی‌گری، متمرکز شده است. یلبوردهای شهر را در مبارزه با تکدی‌گری و طرح‌های پیشنهادی برای مبارزه با آن را ببینید. این طرح‌ها مشخصاً «طرح‌های جمع‌آوری» است. جمع‌آوری متکدیان که در خیابان و در مترو سدمعبر می‌کنند... اما پیش از مبارزه با تکدی‌گری باید پرسید در چه جامعه‌ای تکدی‌گری به وجود می‌آید؟ در جامعه‌ای که عدالت دیگر یک حق نیست، در جامعه‌ای که عدالت یک حق نیست، باید گدایی‌اش کرد! در جامعه‌ای که عدالت یک حق نیست و در

سیمای رحم و ترحم مذهبی تصور می‌شود، باید ترحم برانگیخت! درحالی‌که عدالت به‌عنوان یک حق از خلال یک جنبش اعتراضی مطالبه می‌شود.

نتیجه می‌گیرم: وجود فقر مطلق، به‌عنوان اولین عامل جرم و جنایت و فساد در جامعه ما، چالشی برای دین است. فقر امروز نه صرفاً در برابر ثروت بلکه در برابر دین است که قد علم می‌کند. به این معنا که برای مبارزه با فقر، به سراغ ثروت‌رفتن کافی نیست و نمی‌توان در نقد نظام و سیاست سرمایه از نقش و جایگاهی که دین در توزیع و توجیه ثروت دارد صرف‌نظر کرد و از این روست که در متن دین، روایتی دیگر واقعیت دین را به نام حقیقت آن به چالش می‌خواند. سیاست و دین، مبارزه با فقر را رها کرده اما مردم تملک‌ش کرده‌اند. وظایفی که در دیگر کشورها اغلب از وظایف دولت است، مردم به‌عهده گرفته‌اند و در غیبت سازمان‌های صنفی حمایت از کار و کارگران و اقشار مختلف اجتماعی جامعه، اجتماعات خود را سازمان داده‌اند: سازمان‌های مردم‌نهاد، غیردولتی، انجمن‌های نیکوکاری، جمعیت‌های امداد، مراکز کارآفرینی، خانه‌های کودک، مجالس زنان برای تأمین خرج تحصیل، تجهیز به عروس یا کمک عمل جراحی کارگری که پول مداوا ندارد.

اینجاست که «تعاون» و «همبستگی» مدنی به یک پروژه نجات تبدیل می‌شود و ارتقا می‌یابد. پروژه ساخت «جامعه منهای فقر». پروژه نجات آرمانخواهی ما. آیا این کافی است؟ تا این حد، کم توقع شده‌ایم؟ بی‌شک خیر اما لازم است. شرط لازم برای مقابله با استیصال... اگر نخواهیم صرفاً در عالم ذهن، فتوحات کنیم! ■

واقعاً موجود، در مبارزه با فقر چیست؟ چرا در جامعه ما، دین تکذیب فقر نیست و چرا نزدیک به چهار دهه از عمر حکومت دینی، فقر امروز نه تنها از این جامعه رخت نبسته بلکه به گفته اقتصاددانان و برخی از مسئولان تشدید نیز شده است. اگر بخواهیم از همان استدلال‌هایی که دین را در برابر فقر قرار می‌داد استفاده کنیم، می‌توان گفت که دین امروز در جامعه ما با واقعیت و نظم موجود یکی گرفته شده است. کارکرد اعتراضی و انتقادی آن به نفع کارکرد تأییدی و مشروعیت‌بخش آن کاهش یافته است و تغییر جایگاه و تغییر نقش داده است. از یک نهاد اجتماعی به یک ابرنهاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی... تبدیل شده است. در وضعیتی که دین در همه حوزه‌های زندگی، از بخش فرهنگی گرفته تا حوزه اقتصادی، کار، پول و بانک، حضور دارد و در معرفی و طرح و توضیح و توجیه آن، از ادبیات دینی استفاده می‌شود، تشخیص دین و غیردین به یک چالش تبدیل شده است. وقتی دین از نقش ناظر و منتقد، به مجری، تغییر نقش می‌توان پرسید که موقعیت دین واقعاً موجود، در مبارزه با فقر چیست؟ چرا در جامعه ما، دین تکذیب فقر نیست و چرا نزدیک به چهار دهه از عمر حکومت دینی، فقر امروز نه تنها از این جامعه رخت نبسته بلکه به گفته اقتصاددانان و برخی از مسئولان تشدید نیز شده است

می‌توان پرسید که موقعیت دین واقعاً موجود، در مبارزه با فقر چیست؟ چرا در جامعه ما، دین تکذیب فقر نیست و چرا نزدیک به چهار دهه از عمر حکومت دینی، فقر امروز نه تنها از این جامعه رخت نبسته بلکه به گفته اقتصاددانان و برخی از مسئولان تشدید نیز شده است

«معاش که نداری، معاد هم نداری»... اینها همه حجتی هستند بر تقابل فقر و دین. بر تکذیب دین به وسیله فقر. اخلاق اقتصادی همه ادیان ابراهیمی نیز بر مبارزه با فقر شکل گرفته و با ارزش‌هایی چون احسان، تعاون و همبستگی پیوند خورده است. در یهودیت عشریه، در مسیحیت احسان و در اسلام زکات از مهمترین دستورات دینی است و اینها همه نشان‌دهنده اهمیت مبارزه با فقر و کاهش شکاف‌های طبقاتی در ادیان ابراهیمی است.

گاه اشاره می‌شود که این تفسیر مادی است و در برخی از متون دینی، فقر به‌عنوان یک ارزش ستایش شده است که اشاره درستی است اما باید توجه کرد که میان فقر اجباری که محصول نابرابری‌های اجتماعی است و ادیان در تقابل با آن قرار می‌گیرند با فقر انتخابی به‌عنوان انتخاب ساده‌زیستی و عدم تعلق به مالکیت دنیوی، تمایز وجود دارد و ادیان این دو را کاملاً از هم تفکیک می‌کنند. برای نمونه در مسیحیت فقر به‌عنوان یک سوگند برای انتخاب زیست زاهدانه مطرح است و در عین حال مبارزه با آن در حکم یک دستور دینی است و در اسلام نیز انتخاب فقر به معنای زیست ساده و بدون تعلق مادی همواره با مبارزه با فقر اجتماعی همراه بوده است. در نتیجه می‌توان گفت که وجود و تشدید فقر به‌عنوان محصول نابرابری‌های اجتماعی در یک جامعه، آن جامعه را به‌عنوان جامعه‌ای دینی تکذیب می‌کند، همه ادعاهای دینی را بی‌اعتبار می‌سازد، پسوند اسلامیت را به پرسش می‌کشد. مگر با یادآوری آن آموزه‌ها، می‌توان ادعا کرد که جامعه‌ای که چهارراه‌هایش را کودکان کار و فقر و خیابانی تصرف کرده‌اند و نمادهای فقر و ثروت چنین آشکار در برابر هم هستند، یک جامعه اسلامی است؟

با این وصف می‌توان پرسید که موقعیت دین

کارزار جامعه‌شناسان علیه فقر و نابرابری؛ پیوند جامعه‌شناسی و اقتصاد



آرمان ذاکری

الف) جامعه ایران از نظر فقر و نابرابری، سلطه انحصارات

مطالعات اقتصاددانان درباره فقر نشان می‌دهد که از سال ۱۳۸۴ هر سه شاخص فقر در مناطق شهری و روستایی روند صعودی داشته‌اند. یعنی از سال ۱۳۸۴ بدین سو، بر تعداد فقرا، شدت فقر آنها و نابرابری بین آنها افزوده شده است. (حسین راغفر، گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۰-۱۳۸۸)، ۱۳۹۰: ۳۹۱) این در حالی است که نگاهی به اعداد مربوط به ضریب جینی درآمدی (به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی سنجش نابرابری) نشان می‌دهد که در تمام بازه زمانی سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۸، ایران را در گروه کشورهایی با نابرابری بال قرار می‌دهد. (همان: ۳۸۸)

این در حالی است که اقتصاددانان معتقدند در دهه ۸۰ «انحصارها بر اقتصاد ایران چیره شده‌اند» (معتدناژاد، بهمن ۱۳۹۰: ۴۰) به عنوان نمونه شرکت سرمایه‌گذاری غدیر یکی از این گروه‌های بزرگ اقتصادی است که به میدان عمده‌ای برای تمرکز و انباشت سرمایه تبدیل شده است. «غدیر» بزرگترین شرکت سرمایه‌گذاری بورس تهران، سال‌ها وابسته به بانک صادرات بود و در سال ۱۳۸۸، در یک معامله بزرگ، به سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) واگذار شد (که ۵۲ درصد سهام غدیر را در اختیار دارد). گروه غدیر، با ایجاد چندین هلدینگ، به سازماندهی اشکال مختلف سرمایه پرداخته است. چندی پیش با تشکیل یک «هلدینگ برق و نیروگاه»، شرکت سرمایه‌گذاری غدیر، در مشارکت با یک کنسرسيوم، اقدام به خرید نیروگاه گیلان کرد و بدین سان مالک ۲۵ درصد از سهام این نیروگاه شد. در کنار این مجموعه، شرکت‌های



پتروشیمی پردیس، زاگرس (بزرگترین تولیدکننده متانول خاورمیانه که ۴۰ درصد سهام آن متعلق به غدیر است)، کرمانشاه، مروارید، مارون (در کنار غدیر، دیگر سهامداران عمده پتروشیمی مارون عبارتند از کارگزاری سهام عدالت، صندوق بازنشستگی و رفاه کارکنان صنعت نفت و سازمان تأمین اجتماعی)، اروند، امیرکبیر، فناوران و شیراز، «هلدینگ پتروشیمی غدیر» را تشکیل می‌دهند، به طوری که شرکت غدیر به جایگاه بزرگترین سرمایه‌گذار در صنعت پتروشیمی دست یافته است. به علاوه، شرکت غدیر به سرمایه‌گذاری در معادن روی آورده است و با تشکیل «هلدینگ معدنی‌ها»، از جمله، معادن گوهر زمین، معدن غنی طلای ایران به نام معدن زرشوران (بزرگترین معدن طلای ایران) در محدوده آذربایجان غربی، معدن تیتانیوم در کهنوج کرمان و معدن روی مهدی‌آباد در استان سمنان را خریداری کرده است. «هلدینگ صنایع غدیر» شامل گروه‌های صنعتی چون فولاد آلیاژی، موتوژن، آهن و فولاد غدیر ایرانیان، گروه خودروسازی بهمن، شرکت خودرو کویر یزد و توسعه صنایع بهشهر است. شرکت‌های باغمیشه و آ.اس.پ، شرکت

ساختمانی غدیر خوزستان، شرکت نارنجستان گستر (توسعه ساختمان و هتل)، از جمله نهادهایی هستند که در «هلدینگ ساختمانی غدیر» قرار دارند. «هلدینگ سیمانی غدیر» شرکت‌های سیمان شرق، سیمان کردستان، سیمان سپاهان، سیمان کارون، سیمان دشتستان، بین‌المللی ساروج و سیمان بوشهر را در برمی‌گیرد. افزون بر این، گروه غدیر دست به تأسیس یک «هلدینگ حمل و نقل» زده است و شرکت‌های ایران مارین سرویس، جنوب ایران کیش، توسعه ساحل و فراساحل نگین کیش را، که به تازگی به دست آورده است، در درون این مجموعه سازماندهی کرده است. در ضمن، شرکت‌های المصا در دوی، صنعتی و بازرگانی غدیر، اعتضاد غدیر، گلدن فیوچر در لندن و تجارت بین‌الملل غدیر، «هلدینگ مالی - تجاری غدیر» را تشکیل می‌دهند. (همان: ۴۵) در کنار نمونه‌ای که ذکر شد شرکت‌هایی چون «ایران خودرو، شرکت طراحی مهندسی و تأمین قطعات ایران خودرو - ساپکو، گروه خودروسازی بهمن (تولیدکننده مزدا، همان گونه که اشاره رفت بخشی از سهام آن متعلق به شرکت سرمایه‌گذاری غدیر است و



۱۳۸۸، از نظر میزان درآمد سالانه، در کنار گروه سایپا و شرکت سرمایه‌گذاری غدیر، در میان صد شرکت برتر ایران قرار داشتند و همچنان قدرت انحصاری خویش را در مدارهای سرمایه‌صنعتی، پولی، مالی و تجاری گسترش می‌دهند.» (همان: ۴۵)

نتیجه قدرت یافتن بی‌حد و حصر تعداد اندکی از مؤسسه‌ها، شرکت‌ها، بنیادها و بانک‌ها که حاصل پیوند لایه‌های پنهان «قدرت» و «ثروت» بوده، «توقف فعالیت‌های بیش از ۴۰ درصد از شرکت‌های تولیدی است.» (همان: ۴۶-۴۵) مؤسسه‌هایی که عمدتاً در ویرتین خود سوابق، تعلقات و وابستگی‌هایی به «مذهب رسمی» یا «دولت» را هم قرار می‌دهند. «بانک حکمت ایرانیان که وابسته به ارتش است و بانک قوامین که ناجا (نیروی انتظامی) بنیانگذار آن است. ... بانک انصار که وابسته به بنیاد تعاون سپاه است، بانک دی که بنیاد شهید سهامدار اصلی آن است (و ۳۵ درصد از سهام آن متعلق به بانک مهر اقتصاد است)، بانک سینا که به بنیاد مستضعفان تعلق دارد و بانک تازه‌تأسیس مهر اقتصاد (مؤسسه مالی - اعتباری مهر سابق) که به بسیج سپاه وابسته است... و بانک شهر که توسط شهرداری‌های کلانشهرها (شهرداری تهران و صندوق ذخیره کارکنان شهرداری تهران، شهرداری مشهد، شهرداری کرج، شهرداری تبریز، شهرداری شیراز، شهرداری اصفهان، شهرداری قم، شهرداری قزوین و شهرداری اهواز) شکل گرفته است و بانک ایران‌زمین که منتج از مؤسسه مالی - اعتباری مولی‌الموحدین (متعلق به بخش خصوصی استان خراسان رضوی) است.» (همان: ۴۶)

پرواضح است که در چنین وضعیتی نمی‌توان شاهد چیزی جز رشد فزاینده فقر و نابرابری در میان طبقات مختلف جامعه و تمرکز ثروت و قدرت در دست عده معدودی باشیم. آن‌گونه که دیوید هاروی تأکید کرده است «توسل به ارزش‌های اخلاقی در انقلاب ایران و چرخش بعدی به حکومت دینی، به رها کردن شیوه‌های مبتنی بر بازار در آنجا منجر نشده است.» (هاروی، ۱۳۹۱: ۱۲۲)

ب) زمینه‌های برانگیخته‌شدن حساسیت جامعه‌شناسان علیه فقر و نابرابری

همزمان با حادث شدن وضعیت نابرابری در ایران و بروز مظاهر اجتماعی آن در قالب‌های مختلف از کودکان کار و خیابان گرفته تا تن‌فروشی، گسترش اعتیاد و... آهسته‌آهسته حساسیت‌های عمومی برخی چهره‌های برجسته جامعه‌شناسی پیرامون این دست وقایع برانگیخته شد. تبلیغات رسانه‌ها و چهره‌های «معدود» و عمدتاً کم‌تیراژ اما «پرکار» جریان «محافظه‌کار اقتصادی» نظیر مهرنامه، آسمان، اندیشه‌پویا، دنیای اقتصاد و چهره‌هایی چون غنی‌نژاد، نیلی، طیبیان، پژویان و... که هم در دولت احمدی‌نژاد (پژویان) و

بخشی دیگر متعلق به بنیاد تعاون سپاه، شرکت پارس خودرو (پیشتر دیدیم که سایپا سهامدار عمده این شرکت است)، شرکت فولاد مبارکه اصفهان (که شرکت سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی و شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان از سهامداران عمده آن هستند)، شرکت آهن و فولاد لوشان، شرکت فولاد خوزستان، شرکت ملی صنایع مس ایران، شرکت ذوب آهن اصفهان، شرکت آلومینیوم ایران (ایراکو)، که بخش مهمی از سرمایه آن متعلق به شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان، وابسته به بنیاد تعاون بسیج سپاه است، شرکت تراکتورسازی ایران (متعلق به شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان)، شرکت پالایش نفت تبریز، شرکت پالایش نفت اصفهان، شرکت نفت بهران، شرکت نفت پاسارگاد، شرکت ملی نفتکش ایران، شرکت پتروشیمی مارون (نقش شرکت سرمایه‌گذاری غدیر در میان سهامداران عمده این شرکت قبلاً مورد اشاره قرار گرفت)، شرکت پتروشیمی اراک، شرکت پتروشیمی امیرکبیر، شرکت پتروشیمی پارس، شرکت سیمان تهران (وابسته به بنیاد مستضعفان)، شرکت ارتباطات سیار ایران (وابسته به گروه مخابرات)، شرکت کشتیرانی

جمهوری اسلامی ایران، شرکت پنا (وابسته به وزارت نیرو و یکی از قوی‌ترین پیمانکاران ایرانی در عرصه طراحی و ساخت نیروگاه‌های حرارتی)، شرکت صنایع شیر ایران - پگاه، شرکت داروپخش، شرکت سرمایه‌گذاری سیمان تأمین و شرکت سرمایه‌گذاری پتروشیمی و شیمیایی تأمین (که هر دو وابسته به شرکت سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی - شستا - هستند، که به یکی از بزرگترین نگاه‌های اقتصادی ایران تبدیل شده است)، شرکت سرمایه‌گذاری البرز، شرکت سرمایه‌گذاری بانک ملی ایران، شرکت سرمایه‌گذاری سایپا، شرکت گسترش سرمایه‌گذاری ایران خودرو، شرکت سرمایه‌گذاری پارس آریان (از سهامداران عمده بانک پاسارگاد)، شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان، شرکت سهامی بیمه ایران، شرکت بیمه آسیا، شرکت بیمه البرز، بیمه پارسیان، بانک پارسیان، بانک مسکن، بانک تجارت، بانک پاسارگاد، بانک سرمایه، بانک سینا، بانک صادرات، بانک ملی ایران، بانک سپه، بانک مهر اقتصاد و همچنین شرکت فروشگاه‌های زنجیره‌ای اتکا (وابسته به وزارت دفاع) تنها بخشی از این گروه‌های بزرگ اقتصادی را تشکیل می‌دهند که در سال

پس از آن این دکتر محمدامین قانعی راد رئیس انجمن جامعه‌شناسی بود که در گفت‌وگویی به نقد «بازار بی عدالت اقتصاددانان نشست» (قانعی‌راد، بهمن ۹۰: ۱۵۴) و به‌عنوان یک یافته جامعه‌شناختی تذکر داد که «در جامعه فقیر، آزادی معنا ندارد، اما نمی‌توان به نام تأمین ثروت، آزادی‌های مردم را سلب کرد» (همان: ۱۵۵).

در راستای پرداختن به مسائل اجتماعی جامعه ایران، تلاش‌های انجمن جامعه‌شناسی ایران برای برگزاری دومین همایش «آسیب‌های اجتماعی» در سال ۹۱، به سرانجام نرسید و نهادهای خارج از دانشگاه اجازه برگزاری این سمینار را از مهمترین نهاد علمی - مدنی جامعه‌شناسی کشور سلب کردند. انجمن جامعه‌شناسی ایران اما تنها به تلاش برای برگزاری این سمینار اکتفا نکرد و در قالب کارگروه‌ها و نشست‌های خود همچنان توجه به مسائل مربوط به حوزه‌های «فقر و نابرابری» را ادامه داد. فعال‌شدن گروه‌های «سیاست‌گذاری اجتماعی» و «جامعه‌شناسی اقتصادی» و حضور چهره‌های اقتصادی همچون دکتر راغفر، دکتر مؤمنی، دکتر مالجو و... در نشست‌های مختلف انجمن جامعه‌شناسی در دو سال گذشته حکایت از اراده‌ای در میان جامعه‌شناسان دارد که مسائل مربوط به «فقر و نابرابری» را بیش از پیش در کانون توجه قرار می‌دهد. دکتر علی دینی تر کمانی در شهریور ۹۲ مقاله‌ای را با عنوان «در ستایش راه سوم» در ماهنامه نسیم بیداری منتشر کرد و دکتر یوسف اباذری نیز در مهر ۹۲، رساله‌ای مسسوط در باب «بنیادگرایی بازار» در ماهنامه مهرنامه منتشر کرد.

در همین روزها اما انتشار کتاب «منهای فقر» علامه محمدرضا حکیمی بهانه‌ای شد تا سارا شریعتی نیز به بحث در باب فقر بپردازد. شریعتی در ۲۹ مهر با عنوان «منهای فقر؛ علیه نابرابری» در باب فقر و نابرابری و تبعات اجتماعی آن در ایران سخنرانی کرد. او در این سخنرانی وضعیت جامعه ایران را از لحاظ فقر و نابرابری چنین توصیف کرد: «ازهم گسیختگی بافت اجتماعی، اشکال جدیدی که فقر به خود گرفته است، فقری که اغلب نه محصول بیکاری که محصول کار است، فقر کارگران، زحمتکشانی که کار برایشان ثروتی به همراه ندارد و فقط برای حفظ و بقای موجودیت است. چرا که ثروت در بسیاری از موارد، نه در نتیجه کار که محصول باروری سرمایه است. سود سرمایه است که ثروت‌تمند می‌کند نه عرق جبین! ظهور و تکثیر حاشیه‌نشینی، شکل‌گیری محله‌های بسته فقر و خشونت، محله‌هایی که کلاتری بدان راه ندارد یا نمی‌خواهد داشته باشد، «مسکن‌هایی که به دلیل تمرکز، دوری از شهر و بی‌امکاناتی، نه «مهر» که «خشونت» را باز تولید می‌کنند، اعتیاد که فرد را از فرایند اجتماعی شدن خارج می‌کند و به حاشیه جامعه می‌راند، خانواده‌های تک‌سرپرست، فقر پنهانی که از ابراز خود شرم

جایگزین «اتحادیه‌ها» شده بودند و «مددکاری» جای «مبارزه» را گرفته بود و این چیزی نبود که در عین لزوم تأیید فعالیت‌های مردمی «خبریه»، جای «مبارزه با فقر و نابرابری» را بگیرد. همه این مسائل دست به دست هم دادند تا شاهد حضور گسترده‌تر جامعه‌شناسان در عرصه مبارزه با «فقر و نابرابری» باشیم.

اباذری در نهایت راه خارج نشدن بخش عظیمی از مردم ایران از جریان اقتصادی را این می‌داند که «باید از تقابل دلخواهی با دولت یا بازار دست شست و این امکان را فراهم آورد که مردم در حیات اجتماعی و سیاسی مشارکت کنند»

چ) جامعه‌شناسان علیه فقر و نابرابری؛ پیوند جامعه‌شناسی و اقتصاد

در بدو امر یوسف اباذری در دی‌ماه ۹۰، در گفت‌وگویی مفصل با ماهنامه مهرنامه به نقد آرای «لیبرال‌های وطنی» پرداخت. اباذری در آن گفت‌وگو پس از نقد مفصل مبانی اقتصاد لیبرال، به این نکته اشاره کرد که «آنچه در اقتصاد مهم است، انباشت سرمایه است که گفته می‌شود در ایران، این انباشت از طریق تشکیل انحصارات به وقوع پیوسته است، یعنی همان خصوصی‌سازی عظیمی که هواداران بازار آزاد آن را تبلیغ و تشویق کرده و می‌کنند» (اباذری، دی ۱۳۹۰: ۱۱۵) اباذری همچنین با انتقاد از حمله به علوم انسانی پس از پیروزی انقلاب گفت «دولت بعد از انقلاب به انحای مختلف در زندگی مردم دخالت کرده است. گروه‌های مختلف در برهه‌های متفاوت خطر این دخالت را گوشزد کرده‌اند اما دولت‌ها گوش شنوایی نداشته‌اند. آرام‌آرام استفاده از هر نوع نظریه فلسفی و جامعه‌شناسی و فرهنگی برای تحلیل وضع موجود و نشان‌دادن خطرات راه، خود به غرب‌زدگی محکوم شد. نظریه مرگ علوم انسانی راه را برای هرگونه دخالت دانشمندان بست اما اقتصاد «علم» دانسته شد و دستش باز گذاشته شد و طرفداران هایک و بازار آزاد به میدان‌داران حیطه علم و حتی روشنفکری بدل شدند. از دولت سازندگی به بعد، نظریه آنها را همه گروه‌های دولتی پذیرفته و در پیاده کردن آن کوشیدند» (همان: ۱۰۵) اباذری در نهایت راه خارج نشدن بخش عظیمی از مردم ایران از جریان اقتصادی را این می‌داند که «باید از تقابل دلخواهی با دولت یا بازار دست شست و این امکان را فراهم آورد که مردم در حیات اجتماعی و سیاسی مشارکت کنند» (همان: ۱۱۶).

هم در دولت روحانی (نیلی) و پیشتر در دولت هاشمی رفسنجانی (نیلی، طیبیان) در سمت‌های دولتی نیز حضور داشتند، این حساسیت را در میان جامعه‌شناسان و سایر چهره‌های اقتصادی بیشتر کرد. «محافظه‌کاران اقتصادی» بی‌محابا، اندیشه‌های «محافظه‌کارانه» را معادل با «حقیقت» می‌گرفتند و با این هم‌انگونی «راست‌گرایی» با «راست-گویی»، مکرراً حملات تندیدی را متوجه «جامعه‌شناسان»، «اقتصاددانان نهادگرا»، «روشنفکران دینی» و «جریانات چپ» نمودند. «تندی»، «یک‌سویگی» و «تکرار» بیش از اندازه این حملات، که بیش از «گفت‌وگوی انتقادی»، «حملات حدفی» را به یاد می‌آورد، مسئله‌ای بود که نارضایتی بسیاری از «آکادمیسین‌ها» و چهره‌های فرهنگی کشور از احسان شریعتی گرفته تا محمد مجتهدشیرازی را برانگیخت. در برابر این جریان، اقتصاددانانی چون دکتر فرشاد مؤمنی، دکتر حسین راغفر، دکتر محسن رنانی، دکتر محمد مالجو، دکتر محمدحسین شریف‌زادگان، دکتر علی‌اکبر عرب‌مازازی، دکتر محمد ستاری‌فر، دکتر علی دینی ترکمانی و ... مجموعه‌ای از «نهادگرایان اقتصادی» بودند که پیاپی نسبت به تبعات اجرای سیاست‌هایی که منجر به گسترش نابرابری و فقر در جامعه ایران می‌شد، هشدار داده و راه‌حل‌های بدیلی را در سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی پیش روی قرار می‌دادند. پیوند میان این گروه از اقتصاددانان، با جامعه‌شناسان در چند سال گذشته رشد چشمگیری داشته است. اهمیت مباحثی که در دهه ۷۰ و در نقد دولت هاشمی رفسنجانی توسط مرحوم عزت‌الله سبحانی و همفکرانش عمدتاً در ماهنامه «ایران فردا» طرح می‌شد، در کنار انتقادات حلقه مشاوران میرحسین موسوی به سیاست‌های اقتصادی دهه ۷۰، در همین فضا بار دیگر در کانون توجه قرار گرفت.

نزدیکی همه‌جانبه دولت آقای روحانی به هاشمی رفسنجانی و ذهنیت احتمال تکرار سیاست‌های اقتصادی آن دوران در این دولت، حساسیت‌ها را در میان جامعه‌شناسان و اقتصاددانان مضاعف نمود و در حوزه عمومی، بر توان جامعه‌شناسانی چون سعید مدنی که از سال‌ها پیش تمرکز خود را بر مسائل و پیامدهای مربوط به فقر و نابرابری و آسیب‌های اجتماعی قرار داده بودند، افزود. تأمل در سنت‌های جدی در تفکر جامعه‌شناسی که جهت‌گیری علیه فقر و نابرابری، وجه‌میزه این سنت‌ها بوده است در کنار سنت روشنفکری ایران به‌خصوص در دهه ۵۰ که مبارزه با فقر و نابرابری جزو اولویت‌های اصلی آن قرار داشت، مسئله دیگری بود که ورود «جامعه‌شناسان» به این حوزه مسائل فقر و نابرابری را تسریع می‌نمود. اعتصاباتی که به صورت مداوم در محیط‌های کارگری رخ می‌داد، نیز این مسئله را جدی‌تر کرد. از دیدگاه جامعه‌شناسان، در شرایط برخورد‌های همه‌جانبه با اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری، «خبریه‌ها»

می کند، پناهندگان همسایه ... اینها اشکال کهنه و نو نابرابری و فقر در جامعه امروز ما هستند. فقر و نابرابری ای که در کنار مظاهر بیرونی ثروت که در خیابانها خودنمایی می کنند، بیش از همیشه آشکار و عریان است و ما را به عنوان انسان، به عنوان مسلمان، به عنوان روشنفکر یا جامعه شناس به پرسش می کشد و متهم می کند. او در این رابطه به انتقاد از دین رسمی پراخت چرا که «فقر را به عنوان یک مسئله اجتماعی وانهاده و مسائل دیگری دارد» و با نقل قول از کتاب «منهای فقر» علامه حکیمی اشاره کرد که «اگر هدف از انقلاب برانداختن ریشه ظلم است، باید گام نخستین در جهت برطرف کردن ظلم از مظلوم ترین یعنی محرومان باشد و گر نه قیام‌هایی خواهد بود در جهت جابه‌جایی قدرت و ثروت، نه بیشتر». شریعتی با مسئول دانستن قدرت سیاسی در این زمینه اظهار کرد «اگر یک درصد از غیرتی که برای مبارزه با بدحجابی نشان دادند را در مورد فقر به کار می‌بستند، امروز با این وضعیت روبرو نبودیم! قدرت سیاسی مسئول است چرا که حساسیتی که نسبت به حجاب، سیاست و حفظ قدرت داشت و دارد را در مورد فقر ندارد» و در نهایت مسئولیت روشنفکران، جامعه‌شناسان و افراد عادی را «حساس کردن جامعه نسبت به این پرونده دانست، همان حساسیتی که تا دیروز با دیدن فقر ما را بر می‌آشوباند و به مبارزه می‌خواند. مطرح کردن این پرونده در میان جامعه، در محیط فکری، در آکادمی. طرح آن به عنوان یک مسئله اجتماعی نه همچون بی‌کفایتی شخصی. مسئله پردازی و مفهوم پردازی و مداخله در آن. چه می‌توان کرد؟ اینکه عادت نکنیم. عادی سازی نکنیم. از طبیعی بودن اقبشار متفاوت اجتماعی صحبت نکنیم... فقر را تئوریزه نکنیم. هر بار با فقر همچون یک شوک، یک حادثه، یک تصادف برخورد کنیم و با آن مقابله کنیم.»

در همین راستا دکتر مقصود فراسخوخواه در دی‌ماه ۱۳۹۲ در انجمن جامعه‌شناسی به سخنرانی در باب «آموزش عالی و دانشگاه در ایران و مسئله نابرابری» پرداخت.^۱ دکتر فراسخوخواه که سال‌هاست به طور تخصصی پژوهش در حوزه «آموزش عالی» را برنامه پژوهشی خود قرار داده، در این سخنرانی به انواع نابرابری‌ها در نظام آموزش عالی ایران اشاره کرد و بخش مهمی از سخنرانی خود را به شرح «نابرابری طبقاتی» و «ایدئولوژی‌های نابرابر ساز» اختصاص داد. او شکل فاحش نابرابری طبقاتی را «فروش آموزش و مدرک... آن هم در قبال خدماتی با کیفیت بسیار نازل و بی‌ضابطه و بدون وجود نظام مؤثری از ارزشیابی» دانست و توضیح داد که در حال حاضر بیش از ۸۰ درصد کل دانشجویان در قالب انواع پرداخت‌ها «به دانشگاه‌هایی با عناوین غیرانتفاعی و آزاد اسلامی و حتی به دانشگاه‌هایی دولتی با

عناوین پیام نور، غیرحضور، مجازی، شبانه، نوبت دوم، پردیس و غیر آن پول می‌پردازند.» دکتر فراسخوخواه در ادامه توضیح داد که «ما در حالی به دور پولی کردن دانشگاه افتاده‌ایم که لیبرال‌بورژواترین کشورهای طی مراحل توسعه خود به آموزش به‌مثابه سرمایه‌گذاری عمومی در محتوای زندگی جامعه نگاه کردند. جامعه ما به بیراهه می‌رود. ما برای اینکه محتوای زندگی خود را ارتقا دهیم نیاز به سرمایه‌گذاری در آموزش عالی به شکل عمومی نیز داریم و نه اینکه آن را به عنوان کالایی یکسره خصوصی تلقی بکنیم و به امکانات مادی نابرابر افراد موکول سازیم. نمی‌شود دانشگاه‌داشتن را یکسره به امان رقابت‌های بازاری وا گذاشت. آموزش عالی را نمی‌توان کلاً به دست بازار سپرد و اینکه به‌طور کامل تابعی از منطق بازار بشود. بازار، مبتنی بر پیشینه شدن سود است و با منطق خاص خود کار می‌کند.» دکتر فراسخوخواه با استفاده از واژگان «زیمل»، جامعه‌شناس شهیر آلمانی اعلام کرد امروزه در جامعه ما «زندگی و علم آموزی نیز کالایی شده، مدارج علم‌شی‌انگارانه شده، بت‌واره شده‌اند. این را زیمل بی‌رحمی پول نامیده است که گوشه‌ای از تراژدی سلطه عینیت بر فرهنگ است.» در همین ایام دکتر حسین راغفر نیز در گفت‌وگویی با روزنامه قانون، «پولی شدن را سوهان روح دانشگاه» دانست.

دکتر فراسخوخواه: «امروزه در جامعه ما «زندگی و علم آموزی نیز کالایی شده، مدارج علم‌شی‌انگارانه شده، بت‌واره شده‌اند. این را زیمل بی‌رحمی پول نامیده است که گوشه‌ای از تراژدی سلطه عینیت بر فرهنگ است.»

در کنار این مباحث، تأکید بر «سیاست‌گذاری اجتماعی» مسئله‌ای است که این روزها در حوزه‌های مختلف اعم از سلامت، آموزش، رفاه و... توسط کسانی مطرح می‌شود که به کاهش نابرابری و فقر در جامعه می‌اندیشند. در همین راستا در چند ماه گذشته، به همت گروه سیاست‌گذاری اجتماعی، چهره‌های مختلفی از دکتر فرشاد مؤمنی گرفته تا دکتر شریف‌زادگان، دکتر واعظ مهدوی، دکتر علی اصغر سعیدی، دکتر راغفر، دکتر مسکوب و دکتر علی تاج مزینانی، به بحث در باب ابعاد مختلف سیاست‌گذاری اجتماعی در جهت کاهش نابرابری در جامعه در انجمن جامعه‌شناسی ایران پرداخته‌اند. اقتصاددانانی چون دکتر راغفر و دکتر علی

دینی ترکمانی با حضور در مناظرات تلویزیونی شرایط اقتصادی جامعه ایران را در حوزه‌هایی چون «حداقل دستمزد کارگران» و «افزایش قیمت سوخت» تحلیل کرده و راهکارهای خود را بیان نموده‌اند. علی رضاقلی در نشست گروه جامعه‌شناسی اقتصادی انجمن جامعه‌شناسی «نهادگرایی در آرای داگلاس نورث» را عنوان بحث قرار داده و مؤسسه «دین و اقتصاد» نیز در سلسله جلسات مداوم خود به واکاوی ابعاد مختلف وضعیت اقتصاد ایران در شرایط کنونی پرداخته است.

در همین راستا دکتر ابراهیم توفیق نیز در نشست دیگری در انجمن جامعه‌شناسی «گفتمان‌گذار و آسیب‌شناسی اجتماعی در ایران» را موضوع بحث خود قرار داد و پس از آن نیز با نگارش در مقاله‌ای با عنوان «سیاست اجتماعی، علوم اجتماعی و «الهیات‌گذار» در ماهنامه مهرنامه بر ضرورت آنچه که دکتر فرشاد مؤمنی «سیاست اجتماعی» می‌نامد تأکید کرد. توفیق در مقاله خود پس از اشاره به «اهمیت پروبلماتیک کردن نظریه بازار» توسط دکتر ابازری، به گفت‌وگویی انتقادی و همدلانه با دکتر ابازری پرداخته تا در جهت «فراخ‌تر کردن» میدان نزاعی که وضعیت فعلی حاصل آن است، حرکت کند. او به تمایز دوران هشت ساله احمدی‌نژاد با دوره‌های پیشین اشاره کرده و می‌نویسد «ما ذیل یک ایدئولوژی پوپولیستی و شبه‌عادلانه، یکی از رادیکال‌ترین و فاجعه‌آمیزترین اشکال انتظام‌زدایی نئولیبرال را تجربه کرده‌ایم. آنچه این دوره را ویژه و بی‌همتا می‌سازد، گرایش به انحلال دولت، نه تنها به‌مثابه سازوکاری توسعه‌ای، بلکه به‌مثابه سازوکاری تمدنی بوده است - به معنایی که نوربرت الیاس مراد می‌کند - از طریق بسیج سازمان‌یافته و شیطانی حواشی علیه متن، که جامعه را تا مرز فروپاشی پیش برده است.» (توفیق، ۱۳۹۲: ۳۶) دکتر توفیق در ادامه بحث «تبارشناسی نظام تولید دانش اجتماعی» را شرط مهم امکان یافتن «سیاست اجتماعی» و در نتیجه فراهم شدن امکانات تامل و حرکت جهت خروج از وضعیت فاجعه بار کنونی می‌داند. در نهم بهمن ماه امسال سارا شریعتی بار دیگر با عنوان «فقر چالشی برای دین»، این بار به واکاوی نسبت «فقر» و «دین» در جامعه‌های با «فرهنگ» و «حکومت» دینی پرداخت.

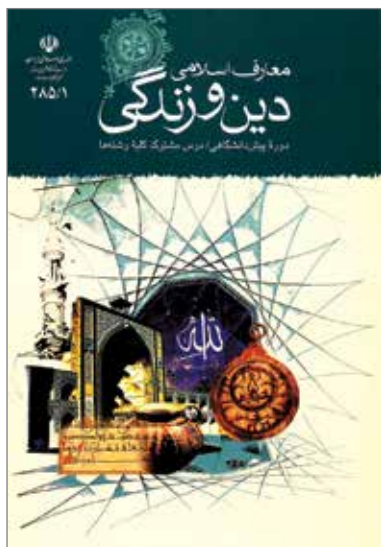
همه این موارد نشان از شکل‌گیری فضایی دارد که تلاش برای کاهش «فقر و نابرابری» محور آن است.

(د) «نهادگرایی» و «ضرورت نهاد»

آنچه مسلم است اینکه اگر در گذشته نادانان مبارزه با فقر، با برچسب‌هایی چون «چپ» و «کمونیست» و «استالینیست»، با مخالف سیاسی و سیاه‌نما و... رانده می‌شدند و حرف‌هایشان شنیده نمی‌شد، این بار «آکادمیسین‌هایی» سخن‌گشوده‌اند که آن‌قدر در میدان «علم» مشروعیّت

آموزش و تربیت دینی و جنبش اخلاقی

میزگردی با طاهری، ایمان زاده، یوسف زاده و میثمی



فرقه‌های مختلف را در گوشه و کنار دنیا به‌ویژه در منطقه خاورمیانه می‌بینیم.

میثمی: درستی آن چگونه تشخیص داده می‌شود؟ زمانی که چیزی به صورت اعتقاد دربیاید، در القاعده به صورت اعتقاد درمی‌آید در بچه‌های جبهه هم همین‌طور!

ایمان زاده: به ملاک و میزان بستگی دارد. برای نمونه ما که شیعه و پیرو اهل‌بیت (ع) هستیم و به قرآن باور داریم، ملاک قرآن و سیره اهل‌بیت (ع) و جدا از اینکه به‌نام تشیع هم خشونت و تندروی‌هایی صورت گرفته و می‌گوید عامل قوی در کنار قرآن، اهل‌بیت (ع) است که شاید میزانی قوی برای ما هست که به انحراف کشیده نشویم و بتوانیم مسیر را درست تشخیص دهیم. به احادیثی که مورد شبهه هستند کاری نداریم اما احادیثی را که موثق است، صراحت وجود دارد و فطرت انسانی هم آنها را می‌پذیرد، اگر برای هر انسانی بخوانید می‌بینید که در درون او چه قدر نورانیت، جلا و بیداری ایجاد می‌کند.

میثمی: آقای احمدی‌نژاد گفت که کتاب‌های دینی و معارف اسلامی دانشگاه، یک آدم تربیت نکرده؛ شاید جمله خوبی گفت. می‌خواهیم ببینیم که چرا وضعیت دینی مدارس ما به این صورت درآمده؟ آیا ریشه آن در کتاب‌های دینی است یا در مسائل بیرون از آموزش و پرورش؟ اگر مشکل از کتاب‌های دینی است، نقایص آن چیست و ما چگونه می‌توانیم آنها را برطرف کنیم؟

ایمان زاده: در رابطه با اطلاعات، آگاهی و بینش دینی یکی از مسائلی که به نظر من می‌تواند کمک‌کننده باشد، بحث آگاهی و شناخت است. هر موضوعی که آگاهی و شناخت، نسبت به آن درونی نشود یعنی تنها در حد ذهن باقی نماند و فرد بتواند با استفاده از استدلال به اعتقادی راسخ دست یابد، عامل مهمی خواهد بود که شخص را وادار به عمل کند. برای نمونه در زمان جنگ، کمتر سخنرانی یا صحبتی مطرح می‌شد؛ زمانی که فرد شرایط را می‌دید و در آن فضا قرار می‌گرفت و آن ایثارها و گذشت‌ها را در عمل می‌دید، به‌طور طبیعی از آنجا که انسان به دنبال الگو است و الگوبری قوی‌ای دارد و این هم باعث می‌شود در بیشتر مواقع اسطوره بسازد؛ استعدادهای دینی و فطری او بیدار می‌شود، آگاهی ایجاد می‌کند، پرده‌های غبار کنار می‌رفت و این باعث می‌شد زمانی که در آن صحنه قرار می‌گیرد، به دور از شعارزدگی و فضاهای احساسی، خود را در صحنه خطر قرار دهد.

اما این مسئله که اگر صرفاً بحث‌های نظری را مطرح کنیم، بستر و فضای آن ضعیف‌تر است تا بخواهد به آن نتیجه برسد. از این رو اعتقاد من بر این است که بیش و آگاهی و شناخت بیرونی که بعد به صورت درونی و یک اعتقاد دربیاید، بسیار می‌تواند تأثیرگذار باشد چنانچه در نقطه منفی این قضیه که مثبت آن جریان جنگ ما بود، حرکت‌های انتحاری توسط مسلمان‌ها از

سخن گفتن داشته و دارند که نمی‌توان «دغدغه» و «مواضع‌شان» را به «جناح‌بندی‌های سیاسی» تقلیل داد. برچسب «علمی نبودن» برای حذف و طرد بزرگان علوم انسانی ایران ناکارآمد است، چه نام‌هایی چون یوسف اباذری، ابراهیم توفیق، مقصود فراستخواه، محمدامین قانعی راد، سارا شریعتی، حسین راغفر، علی رضاقلی و... آن‌قدرها در میدان آکادمی شناخته شده هست که نتوان از حربه «غیرعلمی بودن» علیه آنها استفاده کرد. از سوی دیگر در میان خود این افراد اختلاف‌نظرهای سیاسی آن‌قدر زیاد هست که نتوان آنها را به یک «جریان سیاسی» فرو کاست. این مسائل عمق نفوذ کلام این افراد را بیشتر و ضرورت شنیدن حرف‌هایشان را چند برابر کرده است. حرف‌هایی که به نظر می‌رسد هم ساختار قدرت باید آنها را کاملاً جدی بگیرد و هم حوزه عمومی.

از سوی دیگر شاید زمان آن رسیده باشد که پیوند میان «جامعه‌شناسان»، «اقتصاددانان» و دیگر اهالی علوم انسانی که به «کاهش فقر و نابرابری» می‌اندیشند صورت جدی‌تری بگیرد. پیشبرد کارزار جامعه‌شناسان علیه فقر و نابرابری، در شرایطی که بسیاری دیگر از چهره‌ها از اقتصاددان گرفته تا فیلسوف و ... در این حوزه ورود پیدا کرده‌اند اکنون الزامات خاص خود را می‌طلبد. شاید زمان آن رسیده باشد که «نهادهای» برای خود «نهادهای مستقل و فراگیر» تأسیس کنند. «نهادهای» که بتوانند حصار آکادمی را شکسته و از یک سو «قدرت» و از سوی دیگر «حوزه عمومی» را مخاطب خود قرار دهد. کاری که سارا شریعتی^۲ و حسین راغفر با حضور و سخنرانی در یک «نهاد» خیریه مستقل مردمی در کرج، آن را آغاز کرده‌اند.

پی‌نوشت

۱. گزارشی از این سخنرانی در روزنامه ایران مورخه ۹۲/۱۱/۶ منتشر شده است.
۲. متن سخنرانی سارا شریعتی در این نهاد خیریه در همین شماره نشریه چشم‌انداز ایران آورده شده است.

منابع

۱. سعید مدنی و همکاران (۱۳۹۰)، گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۸-۱۳۸۰)، مؤسسه رحمان
۲. رامین معتمدنژاد (بهمن ۱۳۹۰)، انحصارها بر اقتصاد ایران چیره شده‌اند، مهرنامه، شماره ۱۹
۳. اباذری، یوسفعلی (دی ۱۳۹۰)، لیبرال‌های وطنی و اسطوره‌هایک، مهرنامه، شماره ۱۸
۴. هاروی، دیوید (۱۳۹۱)، تاریخ مختصر نو لیبرالیسم، تهران: نشر دات
۵. قانع‌ی راد، محمدامین (بهمن ۱۳۹۰)، بازار بی‌عدالت اقتصاددانان، مهرنامه، شماره ۱۹
۶. توفیق، ابراهیم (۱۳۹۲)، سیاست اجتماعی، علوم اجتماعی و الهیات گذار، مهرنامه، شماره ۳۳. ■



میشمی: منظور شما این است آیا دین عینیت پیدا کرده و الگو شده؟

ایمان زاده: بله، چه بسا اگر این سیره را نداشته‌ایم، به احتمال قوی زمینه انحراف در ما خیلی زیاد بود و شاید دست به خیلی از کارها می‌زدیم؛ اینجا نشان می‌دهد که نقش اهل بیت (ع) از جنبه‌های مختلف - چه سیره عملی و چه بیانات - آن‌قدر نقش مهمی است که باعث شده آنها برای ما میزان قوی‌ای باشند و اینکه برخی تنها بحث‌های شکلی را در نظر می‌گیرند به خود ما در شیعه برمی‌گردد اما برخی جنبه‌های درونی و معرفتی دین را در نظر می‌گیرند؛ این که دین واقعی باید از درون تحول ایجاد کند اما شاید در اکثر مسلمان‌ها این تحول ایجاد نشده است.

طاهری: شما گفتید که آقای احمدی‌نژاد گفته که چرا کتاب‌های دینی ما دیندار، تحویل نداده است؛ من فکر می‌کنم فرآیند تدریس، صرفاً یک کتاب و معلم نیست. خیلی از عوامل، دست به دست هم می‌دهند و فرآیند تعلیم و تربیت را جلو می‌برند. این سیستم آموزشی ماست که بیمار است و من فکر می‌کنم اگر بخواهیم این را ریشه‌یابی کنیم باید خیلی عمیق‌تر شویم به این معنا که تنها بحث دین، مطرح نیست. مگر کتاب‌های زبان انگلیسی ما به بچه‌ها توانمندی صحبت کردن با زبان انگلیسی می‌دهد؟ دانش‌آموز، این همه سال عربی می‌خواند اما نمی‌تواند آن را درست بفهمد! حتی فیزیک و شیمی کاربرد آن‌چنانی در زندگی آنها ندارد یعنی علت بیماری سیستم آموزشی ما این است که تنها در حیطه شناختی کار می‌کند و بچه‌ها را وادار می‌کند که محفوظات را طوطی‌وار بخوانند و

تحویل دهند. حتی برای درس‌های عملی ما مانند زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک و شیمی، آزمایشگاه وجود ندارد! پس مشکل ما تنها بحث کتاب‌های دینی نیست. درست است که بحث دینی خیلی حادث‌تر است و زمانی که بچه از طریق مدرسه تغذیه نشود، خیلی آسیب می‌بیند اما این معضل یک اپیدمی است که در کل سیستم پخش شده یعنی ما بچه‌ها را برای غولی به نام کنکور تربیت می‌کنیم. حتی امتحانات نهایی ما هم همین‌طور است؛ سؤالات امتحانات نهایی اصلاً جنبه استدلالی - تحلیلی ندارد و تنها حیطه شناختی بچه‌ها را می‌سنجد. معلم هم مقصر نیست چرا که مجبور است در آن حیطه‌ای که از او انتظار می‌رود کار کند. از این رو برای بررسی این معضل، اگر صرفاً روی کتاب‌های دینی دست بگذاریم، درست نیست و اتفاقاً من جزو مدافعین کتاب‌های تازه تألیف «دین و زندگی» هستم و همیشه از این تغییر دفاع کرده‌ام چرا که آن را بسیار تغییر ارزشمندی می‌دانم. هرچند بسیاری از معلم‌های دینی با این تغییر مخالف هستند. چون ما از ابتدا به عنوان یک معلم، یاد گرفته‌ایم که کتاب‌هایمان موضوع محور باشند؛ یعنی یک موضوع در کتاب طرح می‌شود و معلم در کسوت یک سخنران درمی‌آید. دانش‌آموز فقط شنونده است و کلام معلم را تأیید می‌کند و من به عنوان یک معلم، یک بله قربان‌گو در کلاس تربیت می‌کنم. سیستم جدید کتاب‌های دین و زندگی دانش‌آموز را در تمام سطوح به عرصه فعالیت می‌کشاند. البته من از مقطع ابتدایی و راهنمایی اطلاعی ندارم و منظورم بیشتر دوره دبیرستان است به این دلیل که هر چهار پایه را تدریس کرده‌ام، هرچند این کتاب‌ها صددرصد هم قابل

تأیید نیست و اشکالاتی دارد که باید رفع شود اما تمام این ایرادات به کتاب‌ها بر نمی‌گردد. بخشی از آن به معلم برمی‌گردد که باید انگیزه ایجاد کند، روش‌های فعال تدریس را بیاموزد و در کلاس به اجرا درآورد و دانش‌آموزان را در امر تدریس مشارکت دهد. در اینجا لازم می‌دانم به روش‌های متفاوت تدریس اشاره کنم. سه روش وجود دارد؛ در سیستم تعلیم و تربیت یکی روش تحول منطقی ذهن است که کتاب‌های قدیم ما روی این محور تنظیم شده بود. یک کتاب جامع تخصصی که از یک موضوع، شروع می‌شد و مطالبی را اثبات می‌کرد، در واقع یک سیر تفکر منطقی را دنبال می‌کرد. برای نمونه خدا را با یک سری برهان‌ها اثبات می‌کرد و بعد از اثبات وجود خدا به صفات او می‌پرداخت و سپس مراتب توحید و شرک را می‌گفت در کتاب‌های قبلی نقش معلم خیلی پررنگ بود یعنی تمام مدت، معلم سخنران بود، متکلم وحده‌ای که بالای منبر می‌رفت و دانش‌آموز فقط شنونده بود و بیشتر نقشی انفعالی داشت.

روش دوم، بیشتر، تحول رفتار است. به این معنا که دانش‌آموز را بیشتر در جنبه عملی تقویت می‌کند مانند درس‌هایی که جنبه مهارتی دارد؛ رشته‌های هنری، یا در بحث دینی، کاری که در میان زاهدان یا اهل تصوف اتفاق می‌افتد. تصوف خیلی به بُعد شریعت نمی‌پردازد بلکه فرد را با یک سری لذت‌های ریاضتی درگیر می‌کند. زاهدان و عابدان بیشتر جنبه عبادت و بندگی خدا را تقویت می‌کنند و باز هم به جنبه‌های شناختی کاری ندارند. مانند اعتکاف که بیشتر احساسی است. کتاب‌های جدید، این دو شیوه را با هم

تلفیق کرد، یعنی هم فرآیند تحول منطقی ذهن را آورد و هم تحول رفتار را؛ یعنی هم موضوع محور است و هم در زمینه عمل و رفتار کار کرده است.

ساختار کتاب‌های دینی به این گونه است که اولاً کتاب دینی و قرآن را تلفیق کرده که به نظر من شیوه خوبی است که البته خیلی از معلم‌ها با آن مخالف هستند. به نظر من این تلفیق خوب است اما زمان کم است و حجم کتاب خیلی زیاد است و یکی از اشکالات من به کتاب‌های جدید این است که حجم کتاب با زمانی که در اختیار معلم است همخوانی ندارد. یک شیوه خوب دیگر این است که ترجمه برخی آیات را بر دوش دانش آموز قرار می‌دهد یعنی این طور نیست که دانش آموز، آیه و ترجمه آن را بخواند و حفظ کند. بلکه باید از آموزش‌های عربی‌ای که در طی تحصیل داشته استفاده کند و برخی از آیات را ترجمه کند یا در هر درسی که به دانش آموز آموخته می‌شود، یک فعالیت عملی هم به او ارائه شود مانند اینکه پس از خواندن آیات، پیام آن را استخراج کند و ارتباط منطقی بین آیات برقرار کند؛ اجازه می‌دهد که دانش آموز پس از خواندن مطالب، بتواند سؤال طرح کند و جواب آن را از آیه قرآن بگیرد. برای نمونه، خود کتاب، آیه‌ای را داده و بعد سؤال کرده که مثلاً محدوده تاریخی و جغرافیایی قرآن تا چه حد است؟ و دانش آموز باید این سؤال را بر اساس آیات قرآن جواب بدهد یعنی در آیات بگردد و ببیند کدام آیه کتاب است که به این موضوع اشاره می‌کند یا از دانش آموز سؤال می‌کند که هدف از نزول قرآن چیست؟ به او گفته می‌شود که رجوع کند به آیاتی که خواننده و ببیند کدام آیه به این موضوع اشاره می‌کند. در این روش، معلم باید خیلی تعلیم ببیند و یکی از ضعف‌های ما این است که معلم‌های ما به این دلیل که با سیستم قبلی بار آمده‌اند، دوست دارند، تمام مطالب را خود به دانش آموز ارائه دهد. یکی از دلایلی که من به بیمار بودن سیستم اشاره کردم این است که من معلم فکر می‌کنم که تمام ریزه کاری‌های کتاب را باید در اختیار دانش آموز قرار دهم در حالی که نقش معلم تنها نقش هادی و راهنماست. باید انگیزه ایجاد کند تا دانش آموز خود به نتیجه دست یابد.

کتاب‌های دینی جدید، اندیشه و تحقیق دارد؛ دانش آموز باید تحقیق کند و برخی مطالب را پیدا کند. این کتاب‌ها یک سری پیشنهاد دارد که بر اساس آنها ممکن است برای نمونه یک سری فعالیت‌های هنری هم انجام دهد. البته قلم کتاب اصلاً خوب و روان نیست و در واقع، دانش آموز، جذب نمی‌شود. زمانی که من در کلاس، درس می‌دهم، دانش آموز ممکن است لذت ببرد اما زمانی که به کتاب مراجعه می‌کند با آن مشکل پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم شاید نویسنده کتاب، بیشتر، فیلسوف

بوده تا یک ادیب. بخش‌هایی از کتاب که بازمانده کتاب‌های قدیم است، شیوا و رساست اما بخش‌هایی که توسط مؤلفان جدید نوشته شده، فاقد رسایی است و این یکی دیگر از ضعف‌های کتاب‌های دین و زندگی است. یکی دیگر از مشکلات معلم‌های دینی این است که دانش آموز در دوره دبیرستان خود را برای کنکور آماده می‌کند و معلم نمی‌تواند فعالیت عملی زیادی از او بخواهد و باید نکات تستی را هم به او یادآوری کند که ممکن است لذت درس را از بین ببرد یا اگر دانش آموزان کلاس را گروه‌بندی کنیم، سرو صدای گروه‌ها زیاد می‌شود و من معلم با تذکر مدیر، مجبورم دوباره متکلم وحده شوم؛ باز شاید در مدارس دخترانه راحت‌تر بشود فعالیت‌های گروهی را هدایت کرد اما فکر می‌کنم در مدارس پسرانه این کار خیلی مشکل است.

ایمان‌زاده: من بخش زیادی از مطالبی را که گفته شد، تأیید می‌کنم اما من فکر می‌کنم زمانی که کتاب قرآن از کتاب دینی جدا بود، بهتر بود. به این معنا که مطالب بیشتری در قرآن مطرح می‌شد، برخی از مطالب، تفسیر و باز می‌شد و بیشتر مورد استفاده دانش آموز قرار می‌گرفت اما با توجه به اینکه محور ما قرآن است، الان که در کتاب دینی قرار گرفته، محدودتر شده است.

میشمی: مگر دین غیر از قرآن است؟ یعنی مسائل فقهی یا احکام عبادی در آن می‌آید؟

طاهری: یکی از دلایلی که من به بیمار بودن سیستم اشاره کردم این است که من معلم فکر می‌کنم که تمام ریزه کاری‌های کتاب را باید در اختیار دانش آموز قرار دهم در حالی که نقش معلم تنها نقش هادی و راهنماست

طاهری: کتاب‌های دین روی سه محور تنظیم شده‌اند؛ بخش اول کتاب‌های دینی، بخش آمادگی در اندیشه و قلب است که در کتاب‌های قدیم به آن اعتقادات می‌گفتند، برای نمونه کتاب دینی اول، در گذشته، درباره توحید بود، کتاب دینی دوم در مورد نبوت و امامت بود، سال سوم، معاد و سال چهارم، بحث انسان‌شناسی بود؛ جبر و اختیار، انسان و سرنوشت، سنت‌های الهی و... الان بخش اول به آمادگی در اندیشه و قلب، تغییر نام داده، از آیات قرآن بهره گرفته و بیشتر روی بُعد فلسفی و اعتقادی کار می‌کند اما با ترفندی کمی با کتاب‌های قدیم متفاوت است. بخش دوم که به اسم آهنگ سفر است، در کتاب‌های قدیم به اسم اخلاقیات بود؛ در هر پایه‌ای یکی دو

درس اخلاقی داریم. بخش سوم کتاب‌های دینی که در قدیم به اسم احکام بود و یک سری از احکام را از رساله‌های عملی آورده بودند و دانش‌آموزان آن را می‌خواندند و حفظ می‌کردند، الان به اسم قدم در راه، آمده است و خیلی مستقیم، احکام را آموزش نمی‌دهد. برای نمونه در کتاب اول بحث نماز، بحث تقلید کردن یا بحث مظهرات و وضو را خود دانش آموز باید از رساله استخراج کند. به این معنا که معلم به او این آموزش را می‌دهد که در نماز، یک رکن داریم و یک غیر رکن، دانش آموز باید از رساله در بیآورد که رکن و غیر رکن چیست؟ در این راستا دانش آموزان کمی پژوهشگر و جست‌وجوگر می‌شوند. این مطالب را از هر رساله‌ای می‌تواند استخراج کنند. در کتاب پایه دوم در مباحث احکام عملی، بحث حجاب، امر به معروف و نهی از منکر و احکام اقتصادی اسلام مانند زکات و خمس، خیلی صریح و مستقیم احکام را بیان نکرده است بلکه تا حدی سعی کرده آنها را با استدلال توضیح بدهد یا در سؤال سوم بحث احکام بیشتر در حوزه ازدواج مطرح شده چون دانش آموز کم کم وارد عرصه زندگی می‌شود. **ایمان‌زاده:** و من فکر می‌کنم که باید به عنوان یک اصل روی قرآن توجه بیشتری شود. در کتاب‌های گذشته که جدا بود، بیشتر به قرآن پرداخته می‌شد و برخی مباحث را مطرح می‌کرد که شاید در اینجا به آن صورت مطرح نمی‌شود یعنی احساس می‌کنم که در کتاب‌های جدید، باید توجه به مسائل قرآنی و تفسیر آن بیشتر شود. از سوی دیگر در بحث مسائل حکومتی، بیش از آنکه بخواهیم آن چیزی را که اصل و اساس دین است را مطرح کنیم، سعی بر این بوده که مطالبی آورده شود که به نوعی صحنه بر وضع موجود بگذارد. برای نمونه حدیث امام صادق (ع) درباره ویژگی‌های مرجع که می‌فرماید؛ این ویژگی‌ها وجود ندارد مگر در بعضی از فقها، از سال گذشته حذف شده است زمانی که بحث امامت توسط پیامبر در صدر اسلام مطرح شد، شاید بیشتر، جنبه‌های معنوی و هدایتی آن مطرح بود. نه اینکه جنبه سیاسی آن مطرح نبود اما هرچه جلوتر رفتیم این کلمه تحریف شد. یکی مانند یزید به عنوان خلیفه مسلمین هست که هر کس که با او مخالفت کند یعنی با دین، مخالفت کرده؛ امام حسین (ع) هم از دین خارج شد و علیه خلیفه وقت، خروج کرده بود. به نظر من در بحث حکومتی کمتر از نهج‌البلاغه استفاده شده است. اگر در بحث حکومتی از منابع مختلف به ویژه نهج‌البلاغه که قوی‌ترین منبع است، استفاده کنیم، دانش آموز با یک جامعه دینی درست، آشنا می‌شود و شناخت درست پیدا می‌کند نه آن شناختی که با وضع فعلی ممکن است برای دانش آموز جا بیفتد. مطلب بعد اینکه ما می‌توانیم از صحیفه سجاده

در بحث‌های اخلاقی استفاده خوبی داشته باشیم. من احساس می‌کنم که در کتاب‌های ما در درجه اول، جای نهج البلاغه و در درجه دوم، صحیفه سجاده بی‌خالی است و بیشتر باید از آنها استفاده کرد و قرآن هم باید تقویت شود؛ اگر می‌تواند به صورت یک کتاب مستقل باشد که به مباحث بیشتری بپردازد و ساعت آن هم بیشتر شود، که دانش آموز، ذهنیت بهتری نسبت به مباحث دینی و قرآن پیدا کند و انس پیدا کند بهتر است. من اعتقاد دارم اگر انس با قرآن از طریق شناخت و ارتباطی که فرد با قرآن پیدا می‌کند، ایجاد شود، قطعاً ارتباط با خدا بیشتر می‌شود.

نکته دیگر آنکه من فکر می‌کنم باید در این کتاب‌ها به مسائل و مشکلات جوان‌ها و مسائل اخلاقی، فردی و اجتماعی بیشتر توجه شود چرا که ریشه و اساس اخلاق است و اگر به آن پرداخته نشود دانش آموز در خیلی از صحنه‌های زندگی اش دچار لطمه می‌شود. برای نمونه بزرگترین عاملی که باعث شد ما در این هشت سال گذشته ضربه بخوریم، با توجه به رفتارهای اشتباهی که صورت گرفت، دروغ‌گویی بود. شاید مهمترین ویژگی دولت قبلی، دروغ‌گویی بود. در لوای این دروغ‌گویی ما آسیب‌های بسیار زیادی دیدیم. اینکه من می‌گویم به مسائل اخلاقی در رابطه با جوانان، توجه بیشتری شود به این دلیل است که آنها با توجه به شرایط سنی‌شان نیاز به شناخت و اطلاع از این مسائل دارند. برای نمونه، یک سری مسائل احکامی، اخلاقی هم هستند؛ ارتباط پسر و دختر، مسئله بسیار مهمی است که باید در این کتاب‌ها به آن توجه شود. گفته می‌شود مسائلی مثل ایدز مطرح نشود که مشکلات زیادی را به بار می‌آورد. باید با آموزش از گسترش این بیماری پیشگیری کنیم. عدم آموزش به جایی می‌رسد که کسی را که ایدز دارد، طرد می‌کنند. رابطه جنسی باید برای جوانان شرح داده شود. اینکه چرا اجازه پدر و دیگران مهم است مسائل مطرح شود. باید این مسائل برای جوانان توضیح داده شود و علت‌هایی که در برخی موارد آنها را از انجام کاری نهی می‌کند، گفته شود. نباید صرفاً به این موضوع به‌عنوان مقوله‌ای خشک و سطحی نگریست بلکه باید دید که آسیب‌هایی که از آن به‌وجود می‌آید کدام است. جامعه نه می‌تواند نسبت به این موضوع بی‌حساب و کتاب باشد و نه کاملاً آن را ببندد و من احساس می‌کنم که این مباحث باید در این کتاب‌ها بارزتر شود و دانش آموزان هم از این مباحث خوششان می‌آید و شاید گرم‌ترین درس‌ها، درس‌های آخر کلاس سوم در رابطه با ازدواج و صیغه و... باشد.

ما چه کاری انجام بدهیم که باور دانش آموزان نسبت به مسائل دینی کمی عوض شود؟ دانش آموزان از کتاب دینی و از مطالب دینی فرار می‌کنند. چه روشی را باید پیاده کنیم که

دانش آموزان جذب این دروس شوند؟
ایمان‌زاده: این به نیاز دانش آموزان برمی‌گردد. البته بحث‌های اساسی مانند توحید و معاد به‌عنوان زیربنای حتماً باید باشند اما نسبت به نیازهای دانش آموز، بی‌توجهی شده، باید به این مباحث بیشتر توجه شود که هم کتاب دینی جاذبه بیشتری داشته باشد و هم زمانی که این مباحث مطرح می‌شود، بخشی از مشکلات آنها را حل کند.

بحث ما الان این است که آموزش دینی چگونه باشد و جنبش اخلاقی چگونه به وجود بیاید؟ با این تضاد چه طور می‌توانیم این جنبش را در او به وجود بیاوریم!

ایمان‌زاده: من فکر می‌کنم توجه به احکام در کتاب‌های دینی باید بیشتر شود. احکامی که بیشتر مورد نیاز جوان است و در رأس آن نماز، روزه و... اما چگونگی مطرح کردن آن برای جوان، جاذبه ندارد مانند رساله. باید برای جوان، مسائل احکام به صورتی زیبا و استدلالی مطرح شود. درست است که جوان در این سن و سال، حال و هوای خاصی دارد و ما توقع نداریم که آن‌چه را که می‌گوییم، صددرصد بپذیرد اما زمانی که شما بحثی را برای جوان مطرح می‌کنید که پشت آن استدلال و منطق است، آن را می‌پذیرد و این نشان می‌دهد که او روحیه و تفکر استدلالی و منطقی را دارد هرچند علی‌رغم میلش باشد.

میشمی: من احساس می‌کنم که دنیای امروز، دنیای عقلانیت و استدلال و دیالکتیک و هرمنوتیک و... است. جوان می‌گوید که جایگاه او امر و نواهی در نظام عقلانیت دنیا چیست؟ عقلانیت و استدلال این امور دستوری کجاست؟ اگر به گفته شما مباحثی که مطرح کردید، وجود داشته باشد، جذاب خواهد شد و قرآن یعنی خواندنی و جذاب.

ایمان‌زاده: من اعتقاد دارم اگر انس با قرآن از طریق شناخت و ارتباطی که فرد با قرآن پیدا می‌کند، ایجاد شود، قطعاً ارتباط با خدا بیشتر می‌شود

ایمان‌زاده: بله برای نمونه، در شب عاشورا، زهیر بن قین و کسانی که در لحظات آخر به امام حسین (ع) پیوستند، امام حسین (ع) را ترغیب و تشویق کردند که برای اینکه دشمن را غافلگیر کنیم شبانه بجنگیم اما امام حسین (ع) گفت که ما شبانه حمله نمی‌کنیم و فردا هم اولین شروع کننده جنگ، ما نیستیم. وقتی این را برای دانش آموز می‌گوییم، ممکن است او بگوید که اینها افرادی بودند که سیاست و درایت نداشته‌اند اما زمانی که بگوییم امام حسین (ع)

آمده بود تا اخلاق را زنده کند، مفهوم انسانیت و انسان کامل را جامه عمل بپوشاند و مروت و جوانمردی را نشان دهد، او می‌پذیرد. در ذهن جوان، پیروزی، شمشیر و جنگجویی و زدن مطرح است به این دلیل که این عقیده جاافتاده. اگر با استدلال پیش برویم، جوان، مباحث دین را حتی در مسائل جنسی هم می‌پذیرد.

در بحث احکام اگر دانش آموز را به خواندن نماز ترغیب کنیم بسیاری از مشکلات دیگر را نیز حل خواهیم کرد.

یکی از سؤالاتی که دانش آموزان همواره می‌پرسند، فلسفه نماز شکسته و صحیح است، شما این را چه طور برای دانش آموز، توجه می‌کنید؟ آنها می‌گویند یک زمانی مسافت‌ها طولانی بود اما الان با وسایل نقلیه مدرن رفت و آمد میان مسافت‌ها کوتاه شده پس به چه دلیل باید نماز شکسته خوانده شود؟ شما جواب آن را چه می‌دهید؟

ایمان‌زاده: من در بحث منطقی و استدلالی می‌گویم که شما درست می‌گویید اما ما معیاری داریم که با توجه به کتاب و آیات و روایات باید فتوا صادر کند. ما نمی‌توانیم در جایگاه کسی که این کنکاش را انجام می‌دهد و فتوا صادر می‌کند و مرجع تقلید است، قرار بگیریم و اگر این گونه شود، قدم اشتباهی را برداشته‌ایم که سبب می‌شود در مسائل دیگر بخواهیم اظهارات شخصی خود را غالب کنیم. اگر این گونه برای دانش آموز توضیح داده شود به اعتقاد من می‌پذیرد به این دلیل که بحث تخصص مطرح می‌شود و متوجه می‌شود که طرح یک سری مسائل در اختیار او نیست ضمن اینکه گفته‌ام تأیید هم شود. می‌توان از دانش آموز خواست که خودش به مرجع، مراجعه کند و استدلال را از او بخواهد.

طاهری: می‌توانیم بحث نماز شکسته و کامل را این‌طور برای دانش آموز، مطرح کنیم که شاید خدا می‌خواهد وقتی که تو به مسافرت می‌روی از سفر لذت ببری پس به تو مجوزی داده که نماز را کامل نخوانی. من به دانش آموزان می‌گویم خداوند هیچ‌گاه برای بنده‌اش سختی نخواست به این معنا که نهایت احکام دین برای رسیدن به راحتی است پس مطمئناً اگر در جایی به انسان دستوری می‌دهد، می‌خواهد او به آرامش برسد. در واقع انسان بهانه‌جویی می‌کند. اگر می‌گفتند کامل بخوان می‌گفت چرا بخوانم حالا که می‌گویند شکسته بخوان، می‌گوید چرا شکسته بخوانم!

میشمی: نه تنها در آموزش و پرورش بلکه در کل نظام و جامعه ما یک تقسیم‌بندی به نام اصول دین و فروع دین صورت می‌گیرد. وقتی نماز، روزه، خمس، زکات، حج و جهاد را در فروع دین تعریف کنیم، کمی ارزش آن پایین می‌آید. اصول دین، توحید و نبوت و معاد است در حالی که من معتقدم در نماز زمانی که الله اکبر می‌گوییم، از این بالاتر در اصول دین نداریم.

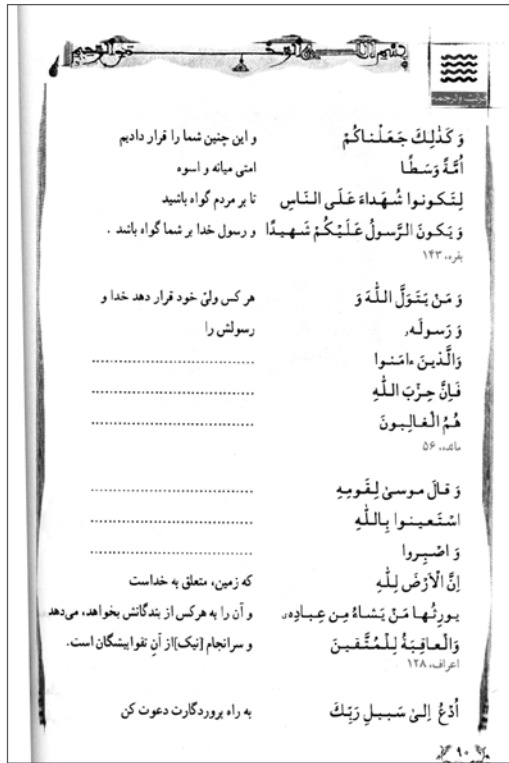
خدا از هر چه که فکر کنیم، بزرگ تر است؛ هر تصویری که داشته باشیم، خدا از آن هم بزرگتر است که این، دینامیزم فکری ما را تا ابد، تضمین می کند. یا آیا از ایاک نعبد و ایاک نستعین، چیزی بالاتر هست؟ چرا اینها در فروع جای گرفته اند؟

یوسف زاده: در مورد نماز شکسته که صحبت شد، من گمان می کنم که شرایط زیستی دوران پیامبر، به این صورت بوده که زمانی که به سفر می رفتند، چیزی حدود دو ماه طول می کشیده و سفر با شتر و پیاده واقعا مشقت داشته و نماز خواندن و همه کارها هم با مشقت همراه بوده است. برای اینکه بتوانند سریع تر کارهایشان را انجام بدهند، چنین دستوراتی داده شده و الان، علما می توانند روی آن استدلال، استنباط و اجتهاد کنند و مسئله را تغییر دهند. در اهل سنت، آن طور که من اطلاع دارم، نماز شکسته یا اختیاری است یا اصلا برداشته شده و احتمالا اختیاری است که می توانند روزه بگیرند یا نگیرند یا نماز را در سفر به صورت تمام بخوانند یا شکسته. اهل سنت معمولاً نماز شکسته نمی خوانند. پس به نظر من، فلسفه وضع حکم نماز شکسته آن شرایط بوده به علاوه مسئله خوف که شرایط ترسناکی بوده که نمی توانستند خیلی نماز را طول بدهند. اما در شرایط کنونی، علما می توانند شرایط را تغییر دهند کما اینکه برخی از مجتهدین غیر رسمی، این حکم

را داده اند مانند آیت الله صادقی تهرانی که فتوایی منطبق با شرایط روز، صادر کرده اند که می تواند جوابگوی بسیاری از مسائل باشد. همه اینها بحث است و اعتقاد نیست.

طاهری: من فکر می کنم یکی از عوامل جدا شدن اصول و فروع دین از یکدیگر این است که در اصول، پایه های اعتقادی مطرح می شود که باید با تحقیق و مطالعه به آن برسیم به این معنا که وقتی تو معتقد به خدای واحد باشی، آخرت را قبول داشته باشی و بپذیری که در مسیر زندگی باید کسی هادی و راهنمای تو باشی، زمانی که این مسائل با اعتقاد و تحقیق، پذیرفته شد، از اینجا به بعد تعبدی عمل می کنی یعنی وقتی خدا را با استدلال، کشف و باور کردی، حالا با تمام وجود، در مقابل آن سر تسلیم فرود می آوری و می پذیری که در مقابل او نماز هم بخوانی. حال اینکه چگونه نماز بخوانم باید بر اساس دستورالعملی که داده شده، این کار را انجام دهم و این تقلیدی است. اصول و فروع به این معنا نیست که حکم یکی برتر است و دیگری از درجه پایین تری برخوردار است بلکه به این معناست که یکی تقلیدی و دیگری تحقیقی است.

میشمی: معنای عرفی آن چه می شود؟ با توجه به اینکه اصل نماز هم که تقلیدی نیست. تمام اوارد و ذکرهای نماز، همه اصولی هستند. تمام آن یا در مورد خداست یا صفات او. چرا به آن عنوان فرعی را اطلاق می کنیم؟



جستجوی معنای آیات قرآن به عهده دانش آموز است

طاهری: اگر شما خدا را باور کنید، عبادت ها را هم می پذیرید و شکل آن تقلیدی می شود. **ایمان زاده:** من فکر می کنم اشکال در ذهن آدم هاست که گاهی برخی از چیزها را مهم و برخی چیزهای دیگر را غیر مهم می دانند. برای نمونه در قرآن بیش از آن که از نعمت های معنوی صحبت کرده باشد از نعمت های مادی صحبت کرده است و این به دلیل آن است که با ذهنیت انسان، همخوانی بیشتری دارد با توجه به اینکه نعمت های مادی آنجا با اینجا خیلی متفاوت است اما انسان می خواهد از هر چیزی یک تصویر در ذهن خود بسازد. روی این حساب است که به عقیده من باید ذهنیت آدم ها اصلاح شود و توضیح داده شود که این به معنای کم اهمیت بودن نیست. برای نمونه در شرع گفته می شود که دست دادن با یک خانم مسلمان، اشکال دارد. من به دانش آموزانم می گویم که شاید اصل این قصه اشکال نداشته اما از آنجا که انسان دارای یک روحیه بی نهایت طلبی در همه زمینه ها است، این طور بیان شده تا این ارتباط، به دست دادن ختم شود و طوری نباشد که دست دادن، شروع کننده مسائل دیگر باشد. از این نظر است که گفته می شود، مقدمه گناه،

گناه است. زمانی که این گونه توضیح بدهی، برای دانش آموز، جا می افتد و یک سری مسائل هستند که این گونه هستند و شاید ما نتوانسته ایم در بحث های دینی برخی مسائل را برای جوانان جا بیندازیم. در حال حاضر، ما چه قدر معلم دینی توانمند داریم که مفاهیم دینی را برای جوان، خوب جا بیندازد؟ نه اینکه صرفاً سؤال بدهد یا تعریفی از یک مفهوم، ارائه دهد. این خیلی مهم است که دانش آموز، ذهنیت درستی نسبت به مفاهیم مطرح شده داشته باشد. یک بخش از این ذهنیت به معلم ارتباط دارد اما این دانش آموز در جامعه زندگی می کند؛ آنها هم ذهنیت های دیگری برای او درست می کنند. برای نمونه دانش آموز می پرسد که آیا ارتباط بین پسر و دختر، اشکال دارد یا نه؟ من به او می گویم ارتباط بین آنها زمانی که با هم صحبت می کنند اصلاً از نظر شرعی اشکال ندارد. او می گوید که از روحانی مسجد محله شان پرسیده و او گفته که اشکال دارد. من به او گفتم که او به سایر جنبه های مطلب، توجه نداشته. این گونه است که من با توجه به مسائلی، مطلبی را برای دانش آموز توضیح می دهم و یک امام جماعت محله می گوید که اشکال دارد. کسی از من سؤال می کند که میت را به چه دلیل، می شویند؟ من برای او استدلال می آورم اما امام جماعت، به او گفته که این سنت رسول الله است در حالی که من به او گفتم که جایگاه روح

در آسمان است و جایگاه جسم در خاک، زمانی که بدن، غسل داده می شود، خداوند می خواهد ما را متوجه این مطلب کند که جسم به واسطه روح، ارزش و قداست داشته، حالا که روح از جسم، خارج شده، جسم دیگر ارزشی را که پیشتر داشت ندارد بنابراین مرده را غسل می دهیم. با این استدلال، دانش آموز، غسل دادن میت را پذیرفت. من به او گفتم که این استدلالی را که می آورم، صد درصد، درست نیست؛ شاید درست باشد به این دلیل که همه چیزهایی را که ما بیان می کنیم، نسبی است. یک استدلال دیگر که برای او آوردم این بود که برای نمونه در شب عروسی، همه لباس مرتب و خوب می پوشند، عروس و داماد هم لباس خوب می پوشند. میت، می خواهد پیش خدا برود پس غسل می کند و طهارت پیدا می کند برای اینکه می خواهد در محضر خدا قرار بگیرد. درست است که روح بالا می رود اما متعلق به جسم بوده.

یوسف زاده: بحث توجیه احکام دینی و شرعی که معمولاً مورد سؤال دانش آموزان هست، نمونه های فراوانی دارد که بعضاً هم سؤال هایی هستند غیر منطقی که ارتباطی هم با دین ندارند

و به این دلیل که بین جامعه مسلمان، مرسوم شده، آن را به عنوان دین، تلقی می کنند. من معتقدم که ما اصولاً دین و آموزش دینی برای نسل های جدید را از زاویه بدی نگاه کرده ایم. دیدگاه من این است که دین قصد دارد آدم هایی را بسازد که دارای خصوصیات، رفتارها و نوع برخورد هایی باشند که آن را اخلاق شخصی و اجتماعی می نامیم. پیامبر اکرم ص هم به این مطلب اشاره صریح کرده و گفته که من آمده ام تا مکارم اخلاقی را به اتمام برسانم یا بهتر بگویم؛ توسعه بدهم. ما چه در مدارس و چه بیرون آن، بیشتر تکیه بر آموزه ها و استدلال هایی کرده ایم که اعتقادی را اثبات کند یا موارد مختلف دین را برای مردم، توضیح بدهد بدون اینکه مشخص شود که هدف از اعتقاد به توحید، معاد و نبوت و... در نهایت، چیست و ما می خواهیم از همه اینها چه چیزی را به دست بیاوریم. به همین دلیل است که جامعه ما پراز مفاهیم دینی است؛ اما تمام سیستم های رسانه ای و سیستم های آموزشی ما به لحاظ توسعه اخلاق عملی، بسیار ضعیف و فقیر است. همه علما و بزرگان و کسانی که دیندار و مبلغ دین هستند، از این شکایت دارند که چرا مردم، رعایت مسائل دینی را نمی کنند؟ بنابراین، یک جای کار، اشکال دارد و از نظر من اشکال در این هست که ما اعتقادات و احکام دینی را توضیح می دهیم و انتظار داریم که آن را یاد بگیرند و حداکثر فردی نمازخوان بشوند؛ در صورتی که دین می خواهد یک انسان اخلاقی بسازد که با اعتقاد به خدا و پیشوایان دینی بتواند در جامعه رفتارهای اخلاقی داشته باشد. ما باید این رفتارهای درست را به مردم، آموزش بدهیم و دین را از این کانال به مردم معرفی کنیم یعنی بگویم دروغ گفتن بد است، باید امانتدار بود، باید حقوق دیگران را رعایت کرد، باید به تعهدات و قول و قرارها عمل کرد و... و بعد از اینکه نسبت به این مسائل، تفهیم شدند، بگویم که دین برای این آمده که مردمانی تربیت کند

که این ویژگی ها را داشته باشند. اما متأسفانه نشانه های زیادی از این موضوع در کتاب های درسی وجود ندارد. در این کتاب ها به توضیح مباحث پرداخته شده اما در آخر توضیح نداده که من چه کاری باید انجام بدهم. یک جوان در قبال اعتقادات، چه کاری باید انجام بدهد و چه نوع رفتاری باید داشته باشد؟ به همین دلیل است که در خانواده های ما که خیلی هم متدین و اهل عزاداری و مسجد و... هستند، همه جور افرادی پرورش پیدا می کنند و در جامعه می بینید که چه قدر تخلفات و پرونده های قضایی و... وجود دارد. این نشانه سقوط اخلاقی است. به نظر من جامعه باید نهضت اخلاقی را تجربه کند. نهضت دینی را تجربه کرده و نتیجه آن همین شرایطی شده که ما الان شاهد آن هستیم. لازمه به وجود آمدن نهضت اخلاقی این است که رعایت اخلاق در جامعه مرسوم شود و همه به این مسئله توجه کنند. من معتقدم که باید از ابزار شیوع یک مطلب باید استفاده کنیم تا موضوع اخلاق را در جامعه گسترش دهیم. رادیو و تلویزیون، رسانه ها و... این موضوع را گسترش بدهند. طوری باشد که اگر کسی بی اخلاقی می کند، دیگران به او نگاه چپ کنند.

برای نمونه عنوان های کتاب دینی سوم دبیرستان را نگاه می کردم تقریباً همگی مربوط به مسائل اعتقادی مانند امامت، ولایت، تاریخ اسلام و... است. حتی یکی از عناوین کتاب، ارزش های راستین است که اصلاً به جنبه های اخلاقی نپرداخته. پیش از انقلاب هم کتاب بینش دینی، با اینکه بزرگانی مثل آقایان بهشتی و باهر آن را نوشته بودند، اما آنها هم به اموری مثل توحید و... پرداخته بودند. من نمی گویم که این بحث ها نباید باشد اما به نظر من این مباحث، در ارائه مسائل دینی و آموزش آنها به جوانان، باید اولویت را به اخلاق بدهیم که شاید ۸۰ درصد توصیه های دین، جنبه های اخلاقی دارد. در سال های اخیر بحثی به نام ذاتی و عرضی

در دین مطرح شده که معتقد است دیندارای بخش های ذاتی است که قابل تغییر نیست، یک سری عرضیات هم دارد که به نسبت زمان و مکان، مطرح شده که می تواند با تغییر زمان و مکان، تغییر کند و زبانی هم به دین وارد نمی شود. ما در مورد اشاعه دین و آموزش دین به جوانان، باید زاویه دید، زاویه حرکت و نقطه شروع را تغییر دهیم و از جنبه های اخلاقی آغاز کنیم و بعد به دین برسیم. من حدس می زنم که زمانی که اخلاق را در جامعه جا انداختیم و گفتیم که دین آمده تا پشتوانه اخلاق باشد، گرایش مردم به دین طبیعی تر می شود.

میشمی: اخلاق را به طور فردی جا بیندازیم یا سیستماتیک؟ یعنی اینکه هر کس می خودش اخلاق را رعایت کند یا اینکه مثلاً بخواهیم نظام جمهوری اسلامی را اخلاقی کنیم که کار بسیار بزرگی است.

یوسف زاده: نظر من این نیست که آن را به موضوع حکومتی تبدیل کنیم بلکه باید آن را به موضوعی فرهنگی و عمومی در جامعه تبدیل کنیم.

ایمان زاده: من این مطالب را تأیید می کنم اما فکر می کنم که از هر دو بعد باید عمل شود؛ اگر ما بخواهیم اخلاق را به صورت فردی در جامعه رواج بدهیم اما مجموعه سیستمی که در تعلیم و تربیت نقش دارد، نخواهد در این زمینه حرکتی کند، ابر خواهد ماند. برای نمونه ما می گویم که آشغال را بیرون نریزد در این صورت، باید تمهیدات اجتماعی را در نظر بگیریم؛ تلویزیون تبلیغ کند و سیستم دست به یک سری کارهای این چنینی بزند، بخشی از آن هم به صورت فردی است. فرد زمانی در این جامعه اخلاق را رعایت می کند، احساس می کند مجموعه یا فردی، اخلاق را رعایت کرده و آسیب دیده در نتیجه می گوید، اخلاق را رعایت کردن چه سودی داشته که امروز به جای اینکه من را تشویق کنند، من ضرر کرده ام پس من فکر می کنم که هر دوی اینها باید با هم باشند؛ تا یک سیستم و مجموعه ای دست به دست هم ندهند و این موارد را تقویت نکند، صرفاً مسائل فردی نمی تواند تأثیر گذار باشد. باید نگاه کنیم که در مسائل اخلاقی، کجاها درگیر و دست اندر کار هستند؟ اینها را بیشتر درگیر کنیم و به صورت کلان، به اجرا در بیاید ضمن اینکه به صورت فردی هم اقدام شود و تشکل ها و تشکیلات هم در مراحل بعدی پشتیبانی کنند. در رأس آن، آموزش و پرورش است که باید به این مسئله توجه ویژه کند. برای نمونه وقتی در جامعه، صحبت از دفاع از مظلوم و حق می شود که بحثی اعتقادی و هم اخلاقی است، کسانی که دست اندر کارند، این مسئله را رعایت نمی کنند، برای فرد، سؤال ایجاد می شود و بعد علی ابن ابی طالب را می بیند زمانی که آن زره دزدیده می شود و آن فرد غیر مسلمان در دادگاه حاضر می شود، که رفتار او در اوج قدرت، تا چه حد فرد را متحول می کند. در این حال شما



داشت که دانش آموز به آنها عمل کند. اگر آموزش و پرورش، موفق شود فردی را تربیت کند که زمانی دیپلم گرفت، حقوق دیگران را رعایت کند، حتی اگر در نماز هم کاهل باشد، همین برای موفقیت آن معلم کافی است! به این دلیل که جنبه اجتماعی اخلاق، بسیار بیشتر از جنبه های فردی است. در جنبه های فردی، باید تزکیه نفس داشت، نماز خواند و... که نمود آن برای دیگران، همان جنبه های اجتماعی آن است که باید اهل مدارا باشد، خشمش را کنترل کند و در برخورد با دیگران برخوردی اصولی داشته باشد، حقوق آنها را رعایت کند و... این از جنبه مکانیزم ورود به موضوع در آموزش اخلاقی در آموزش و پرورش یا جاهای دیگر که جنبه آموزشی دارند مهم است.

میثمی: شنیدم که در یک مدرسه دخترانه می خواستند بفهمند که در ذهن دخترها چه می گذرد، به آنها مسابقه دومیدانی دادند. آنها کیف هایشان را گذاشتند و کیف ها بدون اطلاع آنها مورد بازرسی قرار گرفت تا براساس یافته ها برنامه ریزی شود. به نظر من این کارهاست که دانش آموز را بدبین می کند و طبیعی است تعدادی از آنها می فهمند که در کیف آنها، دست برده شده هر چند نیت خیر باشد. ایمان زاده: البته راهکار هم دارد که می تواند استارت آن از همین جا زده شود.

یوسف زاده: این موضوع باید به بک رویکرد تبدیل شود. افراد مسئول در آموزش و پرورش باید دیدشان را نسبت به موضوع تغییر بدهند و این می تواند راهنمایی باشد برای کسانی که کتاب را تألیف می کنند.

میثمی: بحث در نگاهی که مطرح شد از اهمیت زیادی برخوردار است. من از مرحوم پرورش شنیدم که می گفت باید آن قدر به دانش آموز تکلیف داد که فرصتی برای فکر کردن نداشته باشد. اگر فکر کند، منحرف می شود. این چه تبیینی است از جانب وزیر آموزش و پرورش که می گفت می خواهیم حزب الله را بر آموزش و پرورش حاکم کنیم. نیوتن کمی فکر کرد، به قانون جاذبه، دافعه رسید یا ارسطیدس با فکر، قانون شناوری را در آورد، چرا با دانش آموز این برخورد را داشته باشیم؟

ایمان زاده: علمای ما هم که سردمداران دین محسوب می شوند، زیاد با جامعه در ارتباط نیستند. زمانی که یک جوان می خواهد اخلاق را از علما یاد بگیرد به این ارتباط نیاز دارد و در صحنه های مختلف ببیند که او چه رفتاری را از خود بروز می دهد؟ برای نمونه سید محمد خاتمی را می بینید که به عنوان یک روحانی چگونه با اقشار مختلف جامعه در ارتباط است. **یوسف زاده:** یکی از دلایل پذیرش حضرت علی این بود که خداوند از علما این پیمان را گرفته که بر ظلم ظالم و گرسنگی مظلوم، ساکت نشینند. آن کسی که ساکت بنشیند اصلا عالم نیست. ■

جمع کند. من طرفدار تنبیه بدنی دانش آموزان نیستم اما گاهی اوقات، دانش آموز به هیچ صراطی مستقیم نیست، باید با او چه کرد؟ چه قدر فرصت هست؟ آموزش و پرورش، چه قدر این فضا را برای کار مشاوره ای و تربیتی آماده کرده؟ الان اگر من برای دانش آموز، وقت بگذارم که استرس های روحی او را کم کنم، کسی متوجه نمی شود و می گوید که تو چه کار کرده ای؟ به این دلیل که اینها عددی نیستند که آنها را بتوانم نشان بدهم اما گروه سرود را می توانی نشان بدهی. پس نوع نگاه مهم است و تا زمانی که این نگاه درست نشود شما هیچ کاری نمی توانی انجام بدهی. برای نمونه، نیاز نیست که به ۱۳ آبان، به این شکل پردازیم بلکه باید تحلیلی برخورد کنیم و آگاهی ایجاد کنیم. امروزه در مدارس ما بین مدرسه و سیستم، فاصله زیادی وجود دارد. تشکلهایی که مسئول هستند باید برخوردی منطقی با ۱۳ آبان داشته باشند.

تعلیم و تربیت یک بحث فردی نیست که ما یک بخش را محکوم کنیم بلکه یک فرآیند است یعنی کتاب درسی، معلم، دانش آموز، والدین، جامعه و فرهنگ آن و سیستم آموزشی مهم است و همه اینها دست به دست هم می دهند

یوسف زاده: مسئله آموزش دینی یا کتاب های درسی و معلم ها توضیح داده شد و من قبول دارم که کتابها از رفتار عمومی جامعه بهتر است اما نکته ای که در مورد مکانیزم عمل در آموزش دینی در مدارس باید مورد توجه قرار بگیرد این است که درست است که آرمان ما این است که انسان کاملی با همه خصوصیات، ساخته شود اما ما نمی توانیم این انتظار را داشته باشیم که معلم بتواند دانش آموزان را به صفات آرمانی مجهز کند. بهترین کار این است که در مراتب مختلف تحصیلی دانش آموزان با یک یا دو خصوصیت اخلاقی خوب که هم بر آنها و هم بر جامعه تأثیر مثبت داشته باشد، آشنا شوند و مراحل آموزشی و عملی آن را در قالب فیلم ها، نمایش ها و... طی کنند. برای نمونه معلم تعلیمات دینی یا معلم پرورشی تصمیم بگیرد که امسال ما می خواهیم دانش آموزان بفهمند که خلف وعده، بد است. تأکید من این است، که ضمن اینکه باید اخلاق را در مدارس و رسانه ها و محافل مختلف اجتماعی جا انداخت و به یک حرکت عمومی تبدیل کرد در عین حال، در تألیف کتابها هم نباید تعداد زیادی از خصوصیات اخلاقی را بیان کرد و انتظار

این تضاد به وجود آمده را چگونه می خواهید حل کنید؟ امام حسین (ع)، حضرت علی (ع) یا مسلم ابن عقیل نمی توانستند خیلی کارها کنند؟ الان برخی دانش آموزان مطرح می کنند که واقعه کربلا می توانست اتفاق نیفتد. زمانی که برای فرد جاییافتد برای اخلاق بود که یک انسان کامل این کار را انجام داد این سؤال پیش نمی آید و اگر اخلاق را بخواهی نشان بدهی، خیلی جاها هزینه هم خواهد داشت. پس این نشان می دهد که ترویج اخلاق به صورت فردی نمی تواند کارساز باشد بلکه باید هم فردی و هم اجتماعی باشد و اولویت هم با سازمان هایی است که نقش کلیدی و اساسی در مسئله تعلیم و تربیت دارند که نگاه کلان داشته باشند که چه باید کرد؟ مثل بحث همیار پلیس که به بچه ها آموزش رانندگی و رعایت ایمنی آن را دادند و حالا بچه ها هستند که به والدین خود متذکر می شوند که برای نمونه کمربند را نبسته ای و...

میثمی: خانم طاهری، بعد از ۳۴ سال که از جمهوری اسلامی می گذرد و مرتب کتاب های دینی را درس داده اند، به این رسیدند که روش جدید روش خوبی است یعنی تلفیق مطالب نظری با عملی. بهتر است کمی بیشتر راجع به دستاوردهای این روش صحبت کنیم ببینیم روش کامل تر از این هم هست و چه کار کنیم که بهتر شود؟

طاهری: تعلیم و تربیت یک بحث فردی نیست که ما یک بخش را محکوم کنیم بلکه یک فرآیند است یعنی کتاب درسی، معلم، دانش آموز، والدین، جامعه و فرهنگ آن و سیستم آموزشی مهم است و همه اینها دست به دست هم می دهند. شاید ضعیف ترین مهره در جامعه ما معلم است که مظلوم واقع می شود حتی زمانی که به مؤلف های کتاب هم ایراد می گیرند، توپ را در زمین معلم ها می اندازند. اتفاقاً در کتاب دینی سوم به ویژه احادیثی از نهج البلاغه آورده می شود که مباحث اخلاقی را بیان می کند اما همان طور که آقای ایمان زاده هم اشاره کردند، من معلم یک چیزی را بیان می کنم و دانش آموز در محیط بیرون از جامعه، ضد آن را می بیند. من به عنوان معلم، به دانش آموز می گویم حق نداری تقلب کنی اما زمانی که از من یک آزمون می گیرند، متقلب ترین آدم می شوم. می گویم دروغ نگویند، خودم دروغ می گویم. باورها زمانی جا می افتد که من برای دانش آموز، الگو باشم. زمانی من طراح سؤال در یکی از مناطق آموزش و پرورش بودم و یکی از سؤالاتم حکم سیلی زدن بود. به من گفتند که آن سؤال را حذف کنم چون در مدارس پسرانه مشکل ساز می شود وقتی علت آن را پرسیدم گفتند، اگر این طور شود هر روز بچه ها از ما دبه می خواهند!

ایمان زاده: من بارها این را گفته ام که اگر یک استاد روانشناس که در دانشگاه تدریس می کند در مدرسه بگذاریم، نمی تواند بچه ها را

مدارس امین

آموزش و پرورش ایران و حضور روحانیون در مدارس



عزت‌الله مهدوی
دبیر فلسفه

از روحانیون که در آموزش و پرورش به سیاست‌های عرف‌گرایانه دولت وقت تعهدی نشان نمی‌دادند (افزایش یافت، اما سقوط وی پس از شهریور ۲۰، دوباره فضا را برای این فعالیت‌ها مساعد کرد. گذشته از این، بخشی از روحانیون ناراضی در دوره پهلوی دوم به دایر کردن مدارس خاص همت گماشتند، کارنامه این افراد نیز از موفقیت خالی نیست. به مرور زمان بر تعداد این مدارس افزوده شد (مؤسسات و مدارس علوی و رفاه نمونه‌ای از این مدارس هستند که حتی در مدیریت مدارس از افراد روحانی استفاده می‌کردند). پس از انقلاب اسلامی نیز از میان پرورش‌یافتگان این مدارس که ارتباط خود را با روحانیت حفظ کرده بودند کسانی به دایر کردن مؤسسات و مدارس نوین با رویکرد تربیت دینی پرداختند. این مجموعه‌ها یا مستقیماً توسط روحانیون اداره می‌شد یا زیر نظر آنان فعالیت می‌کرد. (مدارس تحت تدبیر جامعه تعلیمات اسلامی، مؤسسات آموزشی وابسته به مؤتلفه اسلامی، مدارس علوم و معارف اسلامی وابسته به مدرسه عالی شهید مطهری و جامعه‌الصادق یا مجموعه‌هایی که زیر نظر سازمان تبلیغات اسلامی با نام صدرا راه‌اندازی شده‌اند. حتی در یک دوره کوتاه مدرسه‌ای به نام «نور» با کمک و حمایت‌های مرحوم آیت‌الله سیدمجتبی تهرانی در رشته ریاضی به فعالیت پرداخت و جزو مدارس موفق منطقه ۱۲ محسوب می‌شد). آموزش‌های اعتقادی در کنار انجام پررنگ مناسک و شعائر مذهبی و جدیت و دقت در گزینش و انتخاب دانش‌آموزان، مربیان و مشاوران پایه‌های تحصیلی و بهره‌مندی از حضور روحانیون در کلاس‌های درس، مجالس اخلاق و اردوها، از ویژگی‌های این مدارس شمرده می‌شود. اما دغدغه اخلاق و نگرانی از کمرنگ شدن گرایش‌های دینی در میان دانش‌آموزان مدارس دولتی، دو عامل عمده‌ای بودند که همواره ذهن مسئولان آموزش و پرورش را در دوره‌های

مختلف آزار می‌داد و رؤیای مدرسه فاضله‌ای که در جهت اهداف مدارس فوق‌الذکر گردش نماید در پس و پشت ذهن آنان بود. آنها عمدتاً با الگوبرداری از مدارس یادشده، سعی وافر داشته و دارند تا برای این نقیصه‌ها راه‌حلی بیابند (خوب است بدانیم بخش عمده‌ای از افراد تأثیرگذار در تصمیمات آموزش و پرورش و حتی سایر ارگان‌های دولتی از این مؤسسات و مدارس خاص بالیده‌اند و یا کماکان ارتباط خود را با آنها حفظ کرده‌اند). در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش از مشارکت «حوزه‌های علمیه» سخن به میان آمده، هرچند حتی پیش از رونمایی از این سند، تلاش‌هایی برای برقراری ارتباط پایدارتر روحانیون با مدارس صورت پذیرفته، در وزارت آقایان فرشیدی و علی احمدی این طرح پیگیری شد و منجر به امضای توافقنامه‌ای با رئیس حوزه‌های علمیه قم (حجت‌الاسلام والمسلمین مقتدایی) شد و آخرین وزیر آموزش و پرورش دولت دهم مطرح کرد که: «آموزش و پرورش از حضور روحانیون در مدارس استقبال می‌کند.» و نیز بنا به گفته حجت‌الاسلام ملکی مشاور وقت وزیر و دبیر همکاری‌های حوزه علمیه و آموزش و پرورش، حوزه‌ها در فکر «راه‌اندازی رشته تربیت

پیشینه تاریخی نظام تعلیم و تربیت در ایران، بیانگر ارتباط مستمر روحانیون با محیط‌های آموزشی است. میزان این ارتباطات در دوره‌های مختلف کم و زیاد شده است. زمانی تمام فعالیت‌های آموزشی، منحصرأ در دست آنان بوده و زمانی هم با رشد نیازهای جدید و تنوع اندیشه‌ها و تقاضاها در سطح اجتماع، این انحصار رو به کاهش گذاشته است. هرچند بخش اعظمی از نهاد روحانیت از تأسیس و گسترش مدارس جدید اظهار خرسندی نمی‌کرد اما در میان بنیانگذاران آموزش و پرورش نوین، روحانیون پیشتازی هم به چشم می‌خورد که نه تنها حامی این مدارس بودند بلکه خود، مؤسس شمرده می‌شوند. با استقرار نظام‌های نیمه‌عرفی و متعاقب آن تحولات سریع جامعه ایرانی در جهت مدرن‌سازی نهادهای جامعه، تأثیر ظرفیت‌های روحانیون در دستگاه تعلیم و تربیت رسمی کشور رو به کاهش نهاد. البته دولت‌های وقت به دلیل گرایش‌های عامه مردم به مظاهر و شعائر مذهبی، هیچ‌گاه به‌طور کامل مانع حضور روحانیون در این دستگاه نمی‌شدند. حتی پس از خرداد ۴۲ نیز این ارتباط قطع نشد. تألیف کتاب‌های درسی و تدریس در رشته‌های مرتبط، بیانگر گوشه‌ای از فعالیت روحانیون در مقاطع تاریخی مختلف است. بسیاری از آنها که دستی در معلمی و مدرسه‌داری داشتند به استخدام دولت درآمدند. در دوره‌ای که رضاشاه پهلوی، سیاست «مدرن‌سازی آمرانه» نهادهای اجتماعی را در پیش گرفت، سختگیری و شدت بر این گروه (گروهی

دغدغه اخلاق و نگرانی از کمرنگ شدن گرایش‌های دینی در میان دانش‌آموزان مدارس دولتی، دو عامل عمده‌ای بودند که همواره ذهن مسئولان آموزش و پرورش را در دوره‌های مختلف آزار می‌داد و رؤیای مدرسه فاضله‌ای که در جهت اهداف مدارس فوق‌الذکر گردش نماید در پس و پشت ذهن آنان بود



مُبلغ برای واحدهای دانش‌آموزی» هستند. همکاری‌ها در پنج عرصه شکل می‌گرفت: اشاعه فرهنگ و پشتیبانی، تبلیغ و پرورش، آموزش و اعزام نیروی انسانی، پژوهش و تولید مواد و رسانه‌ها و مدارس وابسته.

این طرح وقتی منجر به واکنش افراد مختلف در آموزش و پرورش و حوزه‌های علمیه شد که طبق تفاهمنامه‌ای بین اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران و مدیریت حوزه علمیه برادران استان تهران (این تفاهمنامه توسط مدیرکل آموزش و پرورش وقت شهر تهران امضا شده)، مقرر گردید که در بعضی مدارس که از این به بعد «مدارس امین» نام برده می‌شوند، روحانی ثابت مستقر گردد و البته همزمانی مطرح‌شدن این مطلب با حضور تعداد زیادی از روحانیون جوان در مدارس شهر تهران بر دامنه رسانه‌های آن افزود. بعضی از تشکل‌ها ضمن فراخوان عمومی، خواستار لغو این تفاهمنامه شدند و در مقابل، بعضی از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی به دفاع از طرح پرداختند. برای نمونه مدیر حوزه علمیه بوشهر مطرح کرد: «متأسفانه برخی‌ها در پی این هستند که حضور روحانی در مدارس امین را با مشکلاتی مواجه کنند و حوزه‌های روحانی‌هراسی را در بین نیروهای فرهنگی به‌وجود آورند و این شائبه را ایجاد کنند که روحانیون با حضور خود قصد دارند مدیریت در مدارس را به‌دست گیرند.» آقای حداد عادل که یک‌چهره آشنا در آموزش و پرورش ایران است نیز ضمن بیان اینکه: «وجود روحانیون در بخش‌های مختلف آموزش و پرورش می‌تواند به کلیت تعلیم و تربیت کمک کند» افزود: «این طرح دارای معایب و محاسنی است که محاسن آن بسیار بیشتر از معایب آن بوده و باید تلاش کرد تا معایب آن نیز برطرف گردد.»

در فضای مجازی و مطبوعاتی نوعی خلط مطلب پیش آمد. حضور روحانیون در مدارس در قالب طرح‌هایی که به امضای مسئولان می‌رسد، موضوع تازه‌ای نیست البته در دوره‌های دولت نهم و دهم بر حجم و تعداد این طرح‌ها و اختصاص بودجه‌های ویژه افزوده شد (طرح‌هایی مرتبط با مهدویت، بصیرت و...) تا به حال نیز حضور روحانیون را دانش‌آموزان کنجکاو به سردی پاسخ نگفته‌اند. برگزاری نمازهای جماعت و طرح احکام شرعی مبتلابه پاسخ به پرسش‌ها و مسائل اعتقادی و به‌ویژه طرح مطالبی که در مناسبت‌های ملی و مذهبی و سیاسی کشور جریان دارد، بخشی از فعالیت‌های روحانیون را شامل شده است. در خبرها هم داشته‌ایم که در سال تحصیلی ۹۲-۹۱ بیش از ۲۱ هزار روحانی در ۲۶ هزار مدرسه در سراسر کشور برای برپایی نماز جماعت مشارکت کرده‌اند. تا اینجا با یک فعالیت عمومی مواجه هستیم که

البته باید به صورت جدی مورد بررسی قرار گیرد. اما در کنار این فعالیت‌ها، طرحی در شرف اجراست که تعدادی از مدارس دولتی در قالب «مدارس امین»، نوعی وابستگی به حوزه‌های علمیه پیدا کنند. این وابستگی‌ها در قالب تفاهمنامه‌هایی صورت می‌گیرد که مورد توافق مسئولان آموزش و پرورش و مدیریت حوزه‌های علمیه باشد. این مطلب در قالب یک طرح می‌تواند مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد اما پیش از آن نگاهی اجمالی به این تفاهمنامه خالی از فایده نخواهد بود.

این تفاهمنامه در پنج ماده و ۳۵ بند تنظیم شده است و از تاریخ امضا (۲۰ آذر ۱۳۹۲) به مدت دو سال اجرا می‌شود و در صورت توافق طرفین، قابلیت اصلاح و تمدید مجدد را دارد. در ماده اول این تفاهمنامه از «همکاری و اهتمام مشترک به امر راه‌اندازی و توسعه مدارس امین وابسته به حوزه علمیه» سخن رانده شده و در بند دیگری از این ماده آمده «براساس این طرح با انتخاب (مدیریت حوزه) و توافق (اداره کل) مدرسه دولتی به مدرسه وابسته به حوزه علمیه تبدیل می‌شود و (مدیریت حوزه) با استقرار روحانی ثابت در این مدارس مدیریت تربیتی مدارس را برعهده خواهد داشت.» و نیز پیش‌بینی شده که «تعداد مدارس که هر سال به این طرح افزوده می‌شوند بر اساس ظرفیت‌های اعلام شده از سوی (مدیریت حوزه) تعیین می‌گردد.» در ماده دو (اصول و سیاست‌های حاکم بر همکاری‌ها) «حرکت در چارچوب احکام دینی و مقررات نظام مقدس جمهوری اسلامی در راستای اجرای سند تحول بنیادین آموزش و پرورش با محوریت و نشر اندیشه تبعیت از ولایت مطلقه فقیه»، مطرح شده است. در ماده سه به تعهدات اداره کل پرداخته شده و در بندهایی این تعهدات شامل: تشکیل جلسات، توجیه طرح، تلاش برای انتخاب مدیر و کادر هماهنگ با طرح با عنایت به ظرفیت‌های موجود، تعیین مکان

مشخص برای روحانی به‌عنوان دفتر کار برای ارائه مشاوره، پاسخگویی به پرسش‌ها و ارتباط با خانواده‌ها، حمایت و تأمین مالی و امکانات لازم به صورت ویژه، هماهنگی با مدیریت مدرسه برای حضور روحانی در بخشی از کلاس‌های پرورشی به صورت منظم یا پنجره باز در هر پایه تحصیلی، هماهنگی لازم جهت بهره‌مندی معلمان از دوره‌های آموزشی تخصصی مدیریت حوزه می‌شود و در ماده پنج تعهدات مدیریت حوزه علمیه شمرده شده: نظارت بر محتوای برنامه‌ها و فضاهای تربیتی و فرهنگی از جمله کتابخانه‌ها، سایت و... (نقطه‌چین عیناً در متن تفاهمنامه آمده است)، برگزاری دوره‌های آموزشی مهارتی جهت ارتقا و رشد فکری و افزایش توانمندی معلمان، دانش‌آموزان و اولیا با هماهنگی کار گروه مشترک، شرکت مؤثر مبلغان در اردوها و گردش‌های علمی مدرسه، ارتباط مبلغان با دانش‌آموزان در خارج از کلاس مانند زنگ تفریح، صبحگاه و بهره‌مندی از تمام ظرفیت‌های موجود برای اجرای طرح تربیتی، شرکت فعال و مؤثر مبلغان در جلسات شورای معلمان، انجمن اولیا و مربیان، جلسات هیئت امانا و جلسات تصمیم‌گیری درباره برنامه‌های فرهنگی و تربیتی مدرسه، البته در بندی نیز آمده که مدیریت حوزه متعهد به «پرداخت حق‌التبلیغ مبلغان مدارس امین» است. (پایان مفاد تفاهمنامه)

آموزش و پرورش می‌تواند با هر مؤسسه‌ای که در پیشبرد اهداف آموزشی و پرورشی دانش‌آموزان فعالیت می‌کند تفاهمنامه امضا کند اما همواره باید یک نکته اساسی را سرلوحه کار خود قرار بدهد و آن این است که به کلیت نظام تعلیم و تربیت ذی‌نفعانش آسیب نرساند. به عبارت دیگر علاوه بر توجه به «نتایج»، به «پیامدها» نیز دقت نماید. ساختار آموزش و پرورش ایران در حال حاضر دچار نوعی از هم‌گسیختگی ناشی از تحولات پی‌درپی و تصمیم‌گیری‌های خلق‌الساعه است.

تنوع مدارس از غیردولتی بگیر تا مدارس خاص (وابسته به نهادها و مؤسسات، دانشگاه‌ها و...)، که عمدتاً نظارت مسئولان بر آنها صرفاً در مرحله تقنینی و گاهی هم حضور برای پیگیری روندهای اجرایی بعضی از دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های اداری در این مدارس است. بی‌شک فرایند فرسوده بخش‌های اداری مناطق آموزش و پرورش توان خط‌دهی و نظارت قاطع بر فعالیت‌های آموزشی در این مؤسسات را ندارند. از این رو در موارد زیادی فعالیت این دست از مدارس در غیبت مجریان دولتی جریان دارد، برای نمونه اگرچه تابلویی در دفتر ثبت‌نام مدرسه نصب می‌شود که درجه مدرسه از نظر ارائه خدمات آموزشی و مقدار شهریه مصوب و مبلغ کلاس‌های فوق‌برنامه، تقویتی و... در آن به چشم می‌خورد اما همه می‌دانیم که دریافت‌ها عمدتاً طبق قراردادهای نانوشته صورت می‌گیرد و گاهی هیچ تناسبی با مبلغ مصوب ندارد. این یکی از پیامدها شمرده می‌شود که متقاضیان را می‌آزارد و کنترل آن از دست مجریان دولتی خارج شده است و نیز تا زمانی که فشار کنکور روی فرزندان و خانواده‌هاست و تا وقتی که رقابت برای پُر کردن بهترین صندلی‌ها در بهترین دانشگاه‌ها جریان دارد، حضور مؤسسات مرتبط با کنکور و فعالیت آماده‌سازی برای این رقابت سنگین، مدارس را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. ما ناظر حضور مردان و پسران جوان وابسته به مؤسساتی مانند قلم چی و... هستیم که بسیار پر تعداد در دبیرستان‌های دخترانه سطح شهر دیده می‌شوند. همه چیز به توان، کنترل و دقت مدیران مدارس و... وابسته شده، این توافقات و تفاهات بین آموزش و پرورش و سایر مؤسسات و مراکز آموزشی نه تنها نیازمند تأمل جدی در نتایج است بلکه باید به پیامدهای آنها نیز توجه داشت.

اما دخالت و حضور روحانیون در مدارس از مقوله دیگری است. در «سند تحول» آموزش و پرورش به تعامل با مراکز مذهبی و مساجد اذعان دارد. اینکه پای محصلان به مساجد باز شود و ائمه جماعات مساجد در جهت تقویت بنیه تربیت دینی فرزندان این آب و خاک مسئولیت دارند، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. در یک جامعه اسلامی، خانواده‌ها حق دارند از امکانات مساجد در جهت تقویت اعتقادی فرزندان‌شان استفاده کنند و مساجد نیز باید در این زمینه اولویت‌ها را در نظر گیرند. اگر مدیریت مدرسه و مربیان پرورشی و معلمان در یک چارچوب منسجم تربیتی برنامه‌ریزی نکنند و معمای بزرگ فعالیت‌های تربیتی را در جای مخصوص خود نچینند و هر قدمی که برداشته می‌شود در توجیه و ادامه برنامه‌های پیش و پس نباشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ اینجاست که بی‌توجهی به پیامدها، آسیب‌رسان می‌شود. برای نمونه تعدادی روحانی با انگیزه خدمت به بچه‌ها وارد مدارس

می‌شوند تا زمانی که مسئله اقامه نماز جماعت است، مشکلی نیست اما وقتی مدیران به دنبال پیدا کردن پنجره خالی که البته از اول سال و زمان نوشتن برنامه درسی پیش‌بینی نشده به تکاپو می‌افتند، (البته امکان چنین پیش‌بینی هم کمتر وجود دارد زیرا بسیاری از این طرح‌ها متکی بر بودجه‌هایی هستند که نه در برنامه سالانه آموزش و پرورش بلکه به دنبال ریزنی‌های پس از تصویب بودجه زنده می‌شوند) در این حالت وضعیت دیدنی است، از معلمان دروس عمومی خواهش می‌کنند که این زنگ و کلاس را در اختیار روحانی مدعو بگذارد. بچه‌ها منتظر ورود معلم... خداخواسته یک روحانی وارد کلاس می‌شود. نوع چیدمان کلاس اساساً برای این فعالیت مناسب نیست، به‌ویژه وقتی که روحانی یاد شده می‌خواهد میحثی اخلاقی یا عبادی یا حتی اعتقادی را مطرح کند. در مدارس دولتی به علت تنوع رفتاری و اخلاقی و حتی نگرشی و نبود نیروی انسانی کافی، عمدتاً موفقیت نظام‌مندی بر چنین فعالیتی مترتب نیست (در نوبت‌های بعدی هم فرصت ورود به آن کلاس فراهم نبوده و معمولاً سهم هر کلاس یک‌بار در سال بیشتر نیست) این حضور اتفاقی، کدام معمای تربیتی را تکمیل می‌کند؟ اگر مسئولان بگویند در این فرصت به شبهات بچه‌ها پاسخ داده می‌شود یا مطالبی مطرح می‌گردد که در ایجاد تحول در محصلان مؤثر بوده، کافی است سری به مدارس بزنند و با یک بررسی اجمالی ببینند که چگونه بعضی از این برنامه‌ها، مدرسه را از روال طبیعی و روزمره خود خارج می‌کند که پیامدهایش به نتایج ضعیفش نمی‌آرزد. مگر آنکه از تابستان، چنین کلاس‌هایی پیش‌بینی شده و در جدول برنامه‌های درسی گنجانیده شوند. البته ورود روحانیون به اتاق‌های هوشمند مدارس (اتاق‌هایی که به یک دستگاه رایانه و ویدئو پروژکتور مجهزند) نیز خود ابتکار دیگری است. دانش‌آموزان از دیدن این برنامه‌ها و شنیدن توضیحات روحانی مجری طرح یقیناً بهره‌مند می‌شوند، مسئولان آموزش و پرورش و حتی مدیران مدارس محلی چقدر در تولید این محتواها دخالت دارند؟ این تولیدات پاسخگوی کدام بخش از معضلات تربیتی است؟ چون نقشه کاملی در دست مجریان تربیتی مدارس نیست (این در حالی است که کتابخانه‌های مدارس، آزمایشگاه‌ها و... فاقد یک فعالیت هدفمند و منسجم هستند). حتی گاهی بخش زیادی از معلمان و حتی کادر مدرسه خبری از پشت در بسته این کلاس‌ها ندارند و نمی‌توانند درباره این طرح‌ها اظهار نظر کنند. از دید مدیران مدارس این برنامه‌ها فرصتی برای پر کردن وقت‌های خالی محصلان شمرده می‌شود (حتی مدیری به روحانی مدعو گفته بود اگر روزی معلمی نیامد ما به شما زنگ می‌زنیم برای کلاس مورد نظر تشریف بیاورید!) و کسی متعاقب آن پیگیری نمی‌کند که تا چه میزان این فعالیت‌ها تأثیر گذار

بوده است. به نظر می‌آید درست اجرائی شدن و جا نفتادن این طرح‌ها در برنامه‌های مدرسه، بزرگترین پیامد منفی را به دنبال دارد و آن بُوَزه کردن طرح‌ها و گرفتن فرصت‌های مجدد ارائه آنهاست. فرزندان ما نیازمند طرح‌های نظام‌مندی هستند که بنیادهای تربیت دینی را در آنها مستحکم کند و آموزش و پرورش باید این رسالت سنگین را با هوشیاری به انجام برساند و ضمن حفظ استقلال و اعتبار خود از همه ظرفیت‌های موجود بهره بگیرد. اگر مرجعیت و کفایت خود را در این باره از طرف ذی‌نفعانش زیر سؤال ببرد یقیناً دچار خُسران غیرقابل جبران شده است.

اما از آنجا که قرار است در آینده طرح «مدارس امین» در تعدادی از مدارس که قابلیت‌های متناسب این طرح را دارا باشند اجرا شود (دبیر ستاد همکاری‌های حوزه علمیه و آموزش و پرورش، وجود مدارس دولتی وابسته به حوزه علمیه را تکذیب کرده است) هنوز زود است که در مطرح کردن پیامدها و نتایج آن، عجله کنیم و همه بحث‌های ما در این باره، بحث‌هایی در حیطه نظری خواهد بود.

حوزه‌های علمیه می‌توانند برای پیگیری طرحی که به تشویق محصلان دولتی برای حضور در حوزه‌ها می‌انجامد به تجارب دبیرستان‌های علوم و معارف توجه کنند. این نوع مدارس بر مدار گزینش محصلان می‌گردند. از طرف دیگر اراده و تقاضای محصلان و خانواده‌های آنها نیز برای ادامه تحصیل در این نوع مدارس، اهمیت می‌یابد و البته بودجه و امکانات و تجهیزات و فضای آموزشی نیز مطرح است. این در حالی است که هنوز بحث سرانه مدارس دولتی امری جدی محسوب می‌شود. اینکه در شهر تهران مدارس را به‌عنوان این طرح، از فعالیت معمول خود خارج کنیم بیک آسیب دیگری نیز متوجه آموزش و پرورش و مردم می‌کند. تا به حال با طرح‌های متنوعی که اجرا شده، تعداد قابل توجهی از مدارس دولتی خوب

ساختار آموزش و پرورش ایران در حال حاضر دچار نوعی از هم‌گسیختگی ناشی از تحولات پی‌درپی و تصمیم‌گیری‌های خلق‌الساعه است. تنوع مدارس از غیردولتی بگیر تا مدارس خاص که عمدتاً نظارت مسئولان بر آنها صرفاً در مرحله تقنینی و گاهی هم حضور برای پیگیری روندهای اجرایی بعضی از دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های اداری در این مدارس است

حق برخورداری انسان از آموزش و پرورش در برنامه توسعه پس از ۲۰۱۵



برگردان: محمدرضا نیک نژاد

آموزشی جهانی، در گردهمایی سران کشورها در واپسین مجمع عمومی سازمان ملل که در مهرماه ۱۳۹۲ و با حضور رئیس جمهور روحانی برگزار شد، بیانیه‌ای صادر کردند و در آن با تأکید بر نقش آموزش و پرورش در کشورها گره بسیاری از دشواری‌های جهانی سران را به توجه بیشتر به این نهاد فراخواندند. گرچه درونمایه بیانیه با ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسیاری از کشورها فاصله دارد و بسیار آرمانی می‌نماید اما می‌تواند چشم‌اندازی بلندمدت برای آموزش و پرورش کشورها نشان دهد تا آنها با برنامه‌ریزی‌های زیربنایی و گسترده به سوی آن حرکت کنند. هر چند در این زمینه مباحثی با مواد قانون‌اساسی و آموزشی رایگان در تمام مراحل فاصله زیادی داریم و فاصله زیادی هم با سند تحول بنیادی در سازمان آموزش و پرورش داریم با این وجود استخوان‌بندی این بیانیه بر حقوق فردی و اجتماعی انسان‌ها بنا شده است و بیانیه به‌ویژه حق برخورداری انسان‌ها از آموزش را هدف گرفته است. به باور من خواندن این بیانیه برای دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان آموزشی، آموزگاران، کنشگران مدنی و آموزشی و... سودمند بوده و می‌تواند چشم‌اندازی آموزشی در گستره جهان امروز را پدید آورد.

شصت و هشتمین نشست سازمان ملل متحد با گزارش ویژه بان‌کی مون دیرکل آن آغاز شد. یک زندگی شرافتمندانه برای همه: سرعت‌بخشیدن به پیشرفت به سوی اهداف توسعه هزاره و پیشبرد برنامه توسعه سازمان ملل پس از ۲۰۱۵. در این زمینه گروه گسترده‌ای از سازمان‌ها و شبکه‌های جامعه مدنی، گردهم آمده‌اند تا سند الزام‌آوری را

در جهان کنونی، آموزش و پرورش مهمترین نهاد برای مبارزه با دشواری‌های انسانی مانند جنگ‌های قومی - مذهبی، آلودگی محیط‌زیست، بالارفتن دمای کره‌زمین، گسترش بیماری‌های فراگیر جهانی مانند ایدز و اعتیاد، کاهش آب آشامیدنی و گسترش بیابان‌ها در بسیاری از نقاط جهان و... است. برای چیرگی بر بسیاری از دشواری‌های بالا، بیش و پیش از هر چیز نیاز به دگرگونی در بینش و نگرش انسان‌هاست و بی‌گمان یکی از کاراترین نهادها برای این دگرگونی، آموزش و پرورش است. سن ورود به مدرسه، اندیشه‌های آماده پذیرش، شکل نیافتن شخصیت فردی و اجتماعی و فراهم‌بودن امکان دگرگونی در این دو بعد، برآمدن شهروندان آینده از میان آنها و... کودکان و نوجوانان را سزاوارترین گروه برای برنامه‌ریزی‌های فراگیر و بنیادین در گستره آموزش ساخته است. از این‌رو سازمان‌های جهانی، با پی‌بردن به کارایی این ابزار ارزشمند، بیش از گذشته بر آن تمرکز کرده و با برگزاری گردهمایی‌های جهانی و منطقه‌ای، نوشتن بیانیه، نوشتن نامه به سران کشورها، یاری‌رسانی فکری و اقتصادی به نهادهای آموزشی کشورها و... در پی پدیدآوری دگرگونی‌های بنیادین در نگرش دست‌اندرکاران سیاسی - آموزشی کشورها هستند. در این راستا چندین نهاد مدنی و

و خوشنام این امکان را از دست داده‌اند که به‌طور یکسان به همه متقاضیان خدمت‌رسانی کنند. برای نمونه طرح مدارس «هیئت امنایی» بعضی از مدارس خوب هر منطقه را به خود اختصاص داد و حالا این مدارس با نوعی رفتار گزینشی، نخبه‌گرایی و تعیین نوعی شهریه و جذب معلمان کارآمدتر و پرداخت مبلغ افزوده‌تر در کنار حقوق رسمی معلمان از سفره مدارس دولتی برخاسته‌اند. به این ترتیب دایره مدارس دولتی که طبق قانون بدون هیچ شرط و شروطی باید از محصلان محدوده جغرافیایی خود ثبت‌نام کنند روز به روز تنگ‌تر می‌شود در بعضی مناطق تعدادشان از انگشتان یک دست فراتر نمی‌رود. گویی مسئولان این نهاد بزرگ، کم کردن این نوع مدارس را بیشتر خوش می‌دارند. تن مجروح مدارس دولتی دیگر توان جداکردن چند مدرسه خوب دیگر را ندارد. طرح مدارس امین می‌تواند طرح خوبی باشد به شرط آنکه نقطه شروع آنها تأسیسی باشد نه اینکه مدارس حاضر و آماده را از محصلان جدید (ضمن گزینش و آزمون) پر کنند و محصلانی را که به هر دلیل نمی‌خواهند در چنین طرحی ادامه تحصیل دهند برانند. این طرح باری از دوش آموزش و پرورش در رابطه با تحول کیفی و ارتقای وضعیت فعالیت‌های تربیتی مدارس دولتی بر نمی‌دارد زیرا نوعی مدارس خاص را بر دوش آموزش و پرورش تحمیل می‌کند که با باید راه استقلال مشی را طی کنند و به مرور به نوعی به دریافت شهریه از محصلان خاص خود رو بیاورند یا در نوعی تداخل مشی به فرسایش بگرایند. حضور روحانیون زمانی می‌تواند مؤثر باشد که آموزش و پرورش در ساختار مدارس دولتی تغییرات بنیادی را به انجام برساند و تعریف راهبردی و عملیاتی از تربیت دینی ارائه کند و از مدرسه و فعالیت‌های پرورشی و تربیتی با توجه به نقشه‌راهی که در آن جایگاه تنوع نظرات و نقش نهادهای مدنی و مردم‌سالارانه مشخص باشد تعریف جدیدی ارائه دهد. فرسوده کردن روحانیون در طرح‌هایی که فرجام آنها مشخص نیست یا فرصت حضور دوباره آنها را کم‌رنج می‌کند به نفع نظام تعلیم و تربیت کشور نیست. از طرف دیگر معلمان و دانش‌آموزان و خانواده‌ها توقع دارند این نهاد پُرسابقه که با وجود تمام مشکلات و گرفتاری‌ها روی پا ایستاده با حفظ استقلال خود نشان بدهد که کفایت تربیت فرزندان این مرز و بوم را دارد، با تمام تفاوت‌های سلیقه‌ای و اعتقادی که دارند و با تعامل سازنده با همه نهادهای متولی تعلیم و تربیت که در سند تحول به‌عنوان ارکان تربیت شمرده شده‌اند می‌تواند چرخش بزرگ و بنیادی را انجام دهد. قدر زحمات مدیران، مربیان، معلمان و به‌ویژه انجمن‌های اولیا را می‌داند و قادر است رسالت خود را با کفایت به انجام برساند. ■

تهیه کنند که زمینه‌ساز قرار گرفتن حقوق بشر در قلب برنامه‌های توسعه پس از ۲۰۱۵ است. همچنین تأکید کنند که آموزش و پرورش، اهداف و شاخصه‌های اصلی آن، در یک چشم‌انداز حقوق بشری پایه‌گذاری می‌شود. این سازمان‌ها و شبکه‌ها در زیر با ارائه این بیانیه، دوباره تأکید می‌کنند که آموزش یکی از حقوق بنیادین انسان است.

۱- هر انسانی حق دارد از آموزش و پرورش برخوردار باشد.

هدف و غایت آموزش و پرورش، بالندگی کامل شخصیت انسان و احساس ارجمندی او، تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، مشارکت مؤثر همه افراد در یک جامعه آزاد، بالا بردن درک، مدارا و دوستی میان همه ملت‌ها و گروه‌های قومی، نژادی یا مذهب‌ها، حفظ صلح، یاری به افراد برای مشارکت مؤثر در یک جامعه کثرت‌گرا و مردم‌سالار است. از آنجا که آموزش یک حق انسانی است، همه انسان‌ها به‌طور برابر سزاوار آن هستند. برای دستیابی به این هدف، آموزش و پرورش باید با توجه به امکانات در دسترس همه باشد، بدون تبعیض برای همه دست‌یافتنی باشد، از نظر استانداردهای جهانی و حقوق بشری قابل قبول باشد و در پایان سازگار با هدف‌های آموزشی و نیازهای آن باشد. رویکرد حقوق - بنیاد، برحق برخورداری از آموزش، رعایت حقوق در آموزش و دستیابی به حقوق از رهگذر آموزش تأکید می‌کند. این نگرش با یادگیری - یاددهی حقوق بشر در پیوند است. این رویکرد می‌تواند به پرورش شهروندان نقادی کمک کند که تلاش کنند تا به دیگر حقوق خویش دست یابند، به گسترش فرهنگ دموکراسی یاری می‌رسانند و بازیگران اصلی آن هستند و به صلح کمک می‌کند.

۲- حکومت‌ها وظیفه‌مندند و باید حقوق بشر، از جمله حق برخورداری از آموزش و پرورش را ارج گذارند و از آن پاسداری و پیروی نمایند.

این اصل به توانمندسازی سامانه‌های آموزشی دولتی اشاره دارد که باید در برابر تعهداتی که آنها در قبال اسناد بین‌المللی پذیرفته‌اند، پاسخگو باشند. این اسناد قانونی، حکومت‌ها را وامی‌دارد تا به‌عنوان نهادهای وظیفه‌مند، احترام، پاسداری و تحقق حق برخورداری از آموزش را رعایت کنند. نکته بسیار مهم آن است که تعهد حکومت‌ها به

تضمین آموزش و پرورش رایگان، اجباری و فراگیر، دست کم در دوره ابتدایی و رفته‌رفته در دبیرستان و آموزش عالی را دربرمی‌گیرد. شرط آموزش رایگان بی‌چون و چراست و بی‌توجهی به آن تحقق حق آموزش را به خطر می‌اندازد و می‌تواند سخت‌سخت‌ساز باشد. همچنین پذیرفتن حکومت‌ها به‌عنوان نهادی وظیفه‌مند، به پاسخگویی جدی سازوکارهای دولتی اشاره دارد. پاسخگو دانستن دولت‌ها (درباره حق برخورداری از آموزش) موجب فراهم‌سازی زمینه‌های درخور برای آموزش و پرورش خصوصی به گونه‌ای سامان‌مند، تحت پایش دقیق و همیشگی می‌شود.

۳- حق برخورداری از آموزش با تولد آغاز می‌شود و مادام‌العمر است.

آموزش باید در سطح ملی، چه در محیط‌های روستایی و چه شهری در فضایی امن و با شرایط و زیرساخت‌های شایسته و بدون هیچ مانع جغرافیایی، تبعیض یا ماهیت اقتصادی فراهم و در دسترس باشد. این دسترسی باید در سراسر چرخه آموزش به‌گونه‌ای برابر انجام گیرد. حق آموزش، نخستین روزهای کودکی، دبستان، دبیرستان، فنی و حرفه‌ای و آموزش‌های دانشگاهی را شامل می‌شود. افزون بر این سوادآموزی و آموزش بزرگسالان با چشم‌اندازی از یادگیری در همه عمر را نیز دربرمی‌گیرد. به‌رسمیت‌شناختن اینکه برخورداری از حق آموزش از زمان تولد آغاز می‌شود، به تقویت و پاسداشت حقوق کودک و دیگر حقوق وابسته به آن یاری می‌رساند. اراده سیاسی برای پاسخگویی به همه مراحل و ابعاد حق آموزش، باید به‌گونه‌ای شفاف در برنامه‌های آموزشی و توسعه پس از ۲۰۱۵ توضیح داده شود. در عین حال باید در آن برنامه‌ها و راهکارها، اهمیت برقراری پیوند میان آموزش‌های رسمی و غیر رسمی مورد تأکید قرار گیرد.

۴- آموزش بزرگسالان و سوادآموزی، در چارچوب یادگیری مادام‌العمر، بخش جداناپذیری از حق برخورداری از آموزش است.

سندهای حقوق بشر جهانی، حق برخورداری از آموزش برای هر سنی را با تأکید بر این محفوظ می‌دارند که حق آموزش مقدماتی با سن، نژاد، طبقه یا جنسیت محدود نمی‌شود و هر آنچه برای کودکان، جوانان و بزرگسالان اعمال می‌گردد، شامل سالخوردگان نیز می‌شود. با این

حال آموزش بزرگسالان و سوادآموزی در یک زمینه یادگیری مادام‌العمر، آن‌چنان که سزاوار آنهاست مورد توجه قرار نمی‌گیرد و باید به‌گونه‌ای شفاف در ساختارهای جهانی و منطقه‌ای، همچنین سیاست‌های دولت‌های ملی و محلی در اولویت قرار داده شود. از این روست که در برنامه‌های توسعه آموزشی پس از ۲۰۱۵ بازتاب یافته است. آموزش عمومی از راه عمل و نگرش شهروندی‌اش، چشم‌انداز میان‌فرهنگی‌اش و پیوند دادن یادگیری با محیط‌زیست خویش، به آموزش بزرگسالان و سوادآموزی، هستی داده است. این مهم است که سیاست‌ها و برنامه‌ها روی آموزش بزرگسالان، به‌رسمیت‌شناختن میراث فرهنگی آنها، دانش، خواسته‌ها، چشم‌داشت‌ها، مهارت‌ها و نیز نیازهای آنها متمرکز شود. در این رهگذر تأکید بر آموزش زنان، نشان‌دادن یک تعهد بنیادین به برابری و یکسان‌نگری جنسیتی و پیگیری سرسختانه برای دستیابی به بزرگی، احترام و عدالت از بیشترین اهمیت برخوردار است.

۵- رویکردی فراگیر به کیفیت آموزشی مورد نیاز است.

کیفیت آموزشی، بخش جدایی‌ناپذیری از حق برخورداری از آموزش است و باید به‌گونه‌ای چند بُعدی نگریسته شود. از جمله شامل تمرکز بر ورودی‌های آموزشی و فرایندهای آن و دستاوردهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت آن می‌شود. کیفیت آموزشی با دانش‌سنجش گرانه، توانایی و مهارت‌های مورد نیاز برای پرسش، درک و حل مسائل جاری در سطح منطقه‌ای و جهانی، افراد را برای زیست نوین آماده می‌سازد. کنوانسیون حقوق کودک تأکید دارد که نباید تنها بر درون‌مایه‌های برنامه درسی توجه شود بلکه باید فرایندهای آموزشی، روش‌ها و محیط‌های آموزشی هم‌ردیف با مبانی و به‌گونه‌ای شفاف مورد توجه قرار گیرد. پس مهم است که آموزش و پرورش بتواند تحول‌آفرین، هماهنگ‌ساز با عدالت اجتماعی و محیطی، دموکراتیک‌کننده ساختارهای قدرت، گستراننده برابری، احترام به حقوق بشر، آزادی‌های بنیادین و عدم تبعیض باشد. یادگیری در یک رویکرد کوتاه‌بینانه، اندازه‌گیری نتایج آموزش در حساب و سوادآموزی دانسته می‌شود که می‌تواند به کنار گذاشتن ابعاد اصلی کیفیت و دست کم گرفتن مهارت‌های ضروری دیگر و ارزش‌ها و روابطی همچون خلاقیت، کنجکاوی، اندیشه‌سنجش گرانه، جامعه‌اندیشی، همبستگی،

همکاری، خودچیرگی، اعتماد به نفس، مسئولیت گروهی، گفت و گو، محبت، همدلی و دلسوزی، شجاعت، خود آگاهی، نرمش پذیری، خود رهبری، فروتنی، صلح و هماهنگی با طبیعت بینجامد. بنابراین تمرکز بیش از اندازه به لایه های سطحی آموزش، ما را از دستیابی به هدف های ژرف تر آن باز خواهد داشت. هماهنگی با این دیدگاه، ارزشیابی ها باید کلی نگر و سازنده، استوار بر پارامترهای ملی و احترام به گوناگونی زبانی و فرهنگی باشد. در همان حال ارزیابی ها باید بر ساختارها به عنوان یک کل توسعه یابنده بر درگیر کردن کنشگرانه معلمان، دانش آموزان و خانواده ها تمرکز کند.

۶- برابری و عدم تبعیض، هسته بنیادین حق برخورداری از آموزش هستند

شرکت همه افراد در آموزش و پرورش کیفی، مهم است. دسترسی فراگیر و بهبود کیفیت، ابعاد کامل کننده برخورداری از آموزش هستند و باید به طور همزمان پیگیری گردند. به این معنا همه شکل های تبعیض و طرد، در آموزش و از طریق آن باید از میان برداشته شود. از جمله این تبعیض ها، سن، عقیده، طبقه، نژاد، فرهنگ، معلولیت، خاستگاه قومی و اجتماعی، جنسیت، موقعیت های جغرافیایی و زبانی، وضعیت تأهل، بارداری، مذهب، موقعیت اجتماعی یا مالی و... هستند که باید برطرف شوند. شکل های چندگانه تبعیض درون آموزش و پرورش و از طریق آن باید به طور ویژه شناخته و کنار گذاشته شوند. به ویژه آنهایی که بیشتر دختران و زنان را می آزد. تفاوت های میان فرهنگی، گسترش الگوهای برابری طلبانه میان افراد و محیط زیست، باید به طور ویژه به رسمیت شناخته شود. مدارس باید به عنوان مکان هایی برای رویارویی، تمرین دموکراسی و واقعیت بخشی به حقوق بشر در نظر گرفته شوند.

۷- معلمان در کانون آموزش و پرورش، کیفی هستند.

برنامه توسعه جهانی برای آموزش و پرورش باید معلمان را در کانون تلاش ها برای دستیابی به کیفیت آموزشی قرار دهد. این کار، اولویت دادن به تربیت معلم و پرورش حرفه ای آنان در همه سطوح آموزش مانند آموزش و سوادآموزی بزرگسالان، کاهش شمار دانش آموزان کلاس، فراهم کردن منابع یاددهی - یادگیری و بهبود دستمزدها و شرایط عمومی کار را شامل می شود. حقوق معلمان هم به عنوان



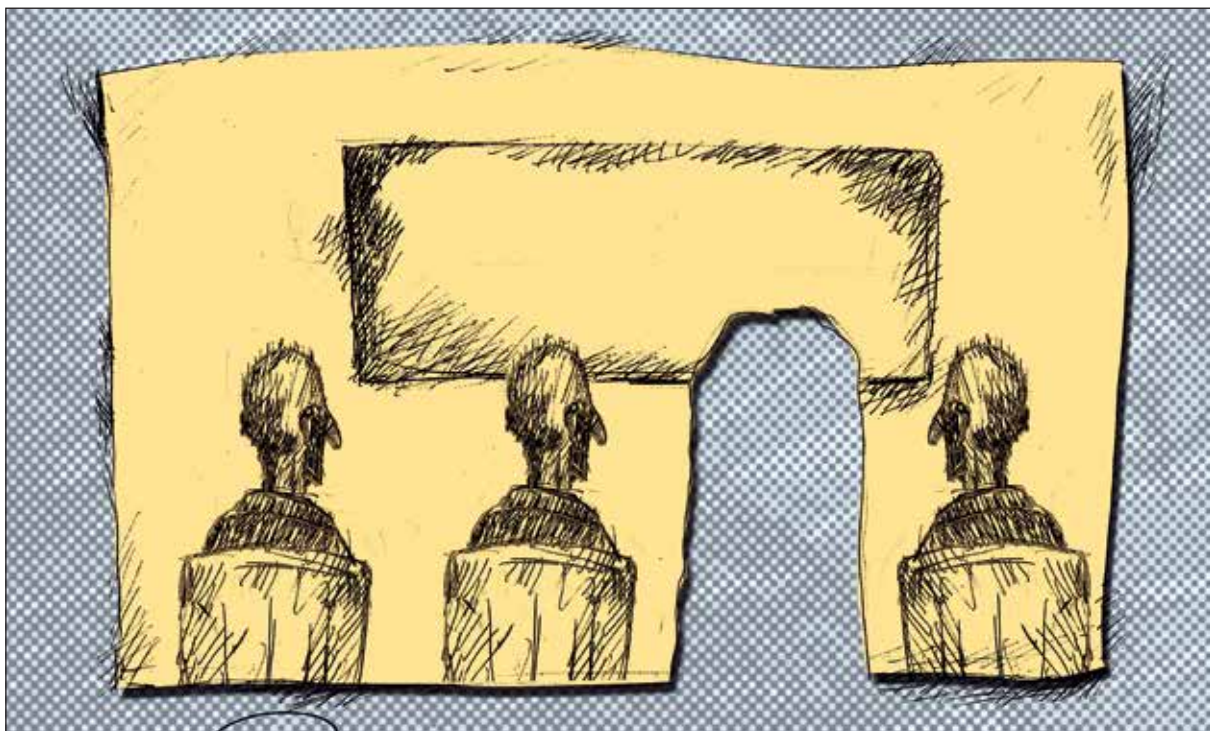
طرح از سها کبیری رهنی

است. دولت باید با قراردادن چارچوب های مناسب قانونی، سرمایه گذاری در بخش آموزش را تضمین کند. همانند دیگر خدمات عمومی، سرمایه گذاری باید از منابع محلی پایدار و تابع پاسخگویی دموکراتیک باشد. این کار استانداردهای کافی دولت را فرض می گیرد و تضمین عادلانه و پیشرفته سامانه های مالیاتی کارا و مناسب را در برمی گیرد. اسناد حقوق بشر جهانی تأکید دارند که جامعه جهانی باید سرمایه گذاری در کشورهایی که منابع مالی کافی برای تضمین عملی سازی حق برخورداری از آموزش و پرورش وجود ندارد، را فراهم کند. سرمایه گذاری دولتی در آموزش و پرورش، یک شاخص برجسته اراده سیاسی است و تاکنون در بودجه های ملی به گونه ای فراگیر، اولویت درخور را نیافته است، به ویژه در رابطه با آموزش از آغاز دوران کودکی و آموزش و سوادآموزی بزرگسالان. بنابراین همه دولت ها را فرامی خوانیم تا دست کم ۶۰ درصد از GDP (تولید ناخالص ملی) و ۲۰ درصد از بودجه ملی خویش را به آموزش و پرورش اختصاص دهند. اراده سیاسی سازمان های همکاری جهانی، باید در جهت گسترش دیدگاه اشاره شده در بالا (یعنی قراردادن آموزش و پرورش به عنوان

یک اصل و هم به عنوان شرطی برای برآوردن حق برخورداری از آموزش فراگیرانشان باید تحقق یابد. به معلمان باید در همه سطوح آموزش به عنوان حرفه ای های باکیفیت و برخوردار از دانش تخصصی و خود رهبر نگریسته شود و به ایشان آزادی آکادمیک داده شود. معلمان را باید کنشگرانه با نقشی پیشرو در فرایند معنا سازی با کیفیت آموزشی، درگیر گفت و گو، تصمیم گیری و سیاست گذاری ها کرد. به عنوان آخرین و نه کم ارزش ترین (راهکار)، ارزشیابی معلم باید در فضایی سازنده و یادگیری محور و با دخالت مؤثر آنها، انجام پذیرد. هرگز نباید ارزشیابی معلم یا ارزیابی عملکرد آموزشی دانش آموزانشان، برای تنبیه یا پاداش معلمان و با معیار قراردادن پول بیشتر یا شکل های دیگر امتیاز مورد استفاده قرار گیرد. این کار رقابت بازیگران آموزشی - که باید همکار و همیار هم باشند - را تحریک می کند.

۸- دولت باید برای آموزش و پرورش عمومی به اندازه کافی سرمایه گذاری کند.

مسئولیت دولت تهیه منابع مالی ضروری برای تحقق بخشیدن به حق برخورداری از آموزش



طرح از مهدی رضائیان

یک اولویت کانونی در برنامه‌های توسعه خویش باشد. ما از سازمان‌های همکاری جهانی درخواست می‌کنیم که ۱۰ درصد از کمک توسعه رسمی (ODN) را به آموزش‌های پایه اختصاص دهند.

۹- آموزش و پرورش باید دموکراتیک اداره شود.

مشارکت گسترده در اداره آموزش و پرورش، پیش از هر چیز از به رسمیت شناختن همه نوآموزان به عنوان سوژه‌های حق‌مدار و مخاطبان قانونی در سطح خرد و کلان حکایت دارد. اداره دموکراتیک به سیاست همگانی، رسمیت و مشروعیت می‌بخشد و یک فرهنگ حقوق‌بشری را تمرین می‌کند و پرورش می‌دهد و در همان حال گفت‌وگو، حل صلح‌جویانه درگیری‌ها و ارتباطات افقی و گروهی میان بازیگران گوناگون آموزشی را گسترش می‌دهد. اداره دموکراتیک برای تضمین پاسخگویی دولت‌ها به شهروندان، انجام برنامه‌ریزی‌های گروهی، پرداختن به چالش‌ها به گونه‌ای مؤثرتر در جهت پیشرفت بیشتر حق آموزش، عامل سرنوشت‌سازی می‌باشد. از نظر تاریخی یک جنبه مهم دیگر، چه به عنوان یک اصل بنیادین و چه به عنوان شرایطی برای رفع روابط نابرابر قدرت که منجر به نابرابری اجتماعی می‌شود، مشارکت مؤثر گروه‌ها علیه حذف و تبعیض می‌باشد.

۱۰- حقوق بشر، درهم آمیخته، بخش ناپذیر

و به هم وابسته‌اند.

در تقسیم‌بندی‌های گوناگون، حق برخورداری از آموزش به عنوان یک حق اقتصادی، یک حق اجتماعی و یک حق فرهنگی طبقه‌بندی شده است. بنابراین حق برخورداری از آموزش همه اینهاست. از سوی دیگر این حق، از بسیاری جهات یک حق مدنی و سیاسی نیز است، چرا که به خوبی مرکز تحقق کامل و مؤثر همه این حقوق می‌باشد. وابستگی این حقوق به یکدیگر و یکپارچگی آنها، در حق آموزش تجسم می‌یابد. از این رو حق آموزش - در حین آموزش و از رهگذر آموزش - با دیگر حقوق بشر پیوند می‌یابد. افزون بر این، حق آموزش نمی‌تواند از گستره حقوق اجتماعی - اقتصادی جدا باشد. دستیابی به حق آموزش معنی دار، نیازمند مبارزه با شکل‌های کلی نابرابری‌ها، سوء تغذیه و بیماری‌ها، تبعیض و محرومیت‌های اجتماعی می‌باشد و همچنین نیازمند حمل و نقل عمومی ایمن است. این مسائل بیشتر برای گروه‌های ویژه مانند به حاشیه‌رانده‌شده‌ها در هر کشور، بومی‌ها، مهاجران، مسافران و پناهندگان به دیگر کشورها دیده می‌شود و در شرایط جنگ‌های داخلی و خارجی، اشغال و در شرایط اضطراری زیست‌محیطی شدت می‌یابد. بنابراین دولت‌ها باید چارچوب‌هایی قانونی و سیاسی برگزینند تا تحقق همه حقوق بشر برای همه افراد را تضمین کند.

نهادهای جهانی تهیه‌کننده بیانیه:

- کمپین جهانی برای آموزش و پرورش
- بنیاد ICAE، کالج جهانی آموزش پیشرفته
- EI، آموزش جهانی
- کمپین امریکای لاتین برای برخورداری از حق آموزش
- AGEA، انجمن انرژی گرمایی استرالیا
- ANCEFA، کمپین شبکه‌بندی آفریقا در آموزش همگانی
- CEAL، شورای مردمی آموزش بزرگسالان امریکای لاتین
- EAEA، انجمن اروپایی برای آموزش بزرگسالان
- GLOBAL MARCH، علیه کار کودک
- Action Aid، بنیاد اقدام جهانی
- OXFAM، بنیاد آکسفام
- DVV، انجمن همکاری جهانی از دانشگاه ملی آلمان
- بنیاد جهانی Plan
- بنیاد جهانی IBSI آموزش برای توسعه
- بنیاد جامعه باز ■

زن؛ سنت و تجدد؛ نهضت و انقلاب

بخش اول - دوره قاجار



عباس نصر

مقدمه

در این گفتار سه دوره تجددطلبی که موجب سرازیر شدن نمادهای صنعتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب به ایران گردید را به طور فشرده از آغاز تا کنون با تأکید بر موضوع بانوان و از منظر نگاه به درون از نظر می گذرانیم. این سه دوره عبارتند از: الف - دوران قاجار ب - دوران رضا شاه ج - دهه ۴۰ یا رفرم شاه پرسش اصلی این نگارش این است که زمینه‌ها و کوتاهی‌های ما که موجب تجددگرایی افراطی زنان شد چه بوده‌اند؟

برای بازیابی راهی درست و عقلانی نیاز به بازشناسی اشتباهات و کاستی‌های پیشین خویش داریم تا بتوانیم با شناخت ریشه‌ها به حقوق اساسی زنان رسیده و از هویت دوگانه زنان بکاهیم و به راهی متعادل و منطقی دست یازیم. بقایای مشکلات گذشته در شهرهای اطراف کشور که سنتی تر باقی مانده‌اند گواه بر مشکلات سخت گذشته زنان ایران است که موجب می شود به دلیل فشار سنت‌های غلط خودسوزی کنند و ما را بر آن می دارد که راهی برای آنها نیز گشوده و در این نوع فرهنگ سنتی نیز تجدیدنظر جدی کنیم تا از افراط و تفریط‌های بعدی پرهیز شود.

«دنیای کنونی به عرصه چالش فرهنگ قدیمی و مبتنی بر خاستگاه‌های اقتصادی و محصول تجارب تاریخ گذشته با فرهنگ جدید و ناشی از تحولات عظیم علم و دانش و تجددگرایی بدل شده است... در این میدان ضرر طرد تام و کامل فرهنگ غرب هم بدون شناخت کامل و جامع از آن، کمتر از خودباختگی پادشاه نیست و موجب عدم بالندگی و سکون فرهنگ ملی

خواهد شد... مقوله زنان نیز یکی از موضوعاتی است که درگیر همین تضاد است.» (۱)
جملات فوق به طور اتفاقی از میان صدها مقاله با دیدگاه‌های کم و بیش مشابه انتخاب شدند اما اگر یک بانوی ایرانی چنین حرف‌هایی که امروزه عادی تلقی می شود را در ۵۰ سال قبل بیان می کرد، گوینده آن به عنوان یک شخصیت مبارز در راه آزادی و رهبر نجات از استعمار محسوب می شد؟ پس باید به خود ببالیم و افتخار کنیم که آنها رشد والایی یافته ولی در کنار این افتخار باید دو مطلب دیگر را نیز از خود بیرسیم که جای بسی تأمل دارد.

۱- چه عوامل بازدارنده‌ای وجود داشت که ما باید پس از یک دوره غرق شدن در میدان غرب زدگی و پشت سر گذاشتن رویدادها و کشاکش‌های فراوان به اینجا برسیم؟ و چرا تا امروز مسئله زن همچنان موضوع اول تضاد سنت و مدرنیسم است؟

آیا در پاسخ این پرسش‌ها اگر فرافکنی کنیم و همه چیز را بر گردن غرب بیندازیم واقعا به پاسخ اصلی رسیده‌ایم؟ آیا این اصل را باور نداریم که استعمارگران جایی نرفته و کاری نکرده‌اند، مگر آنکه ابتدا زمینه حضور خود را یافته و سپس به آنجا قدم گذاشته‌اند؟ آیا حال نوبت از خود و کوتاهی‌های خود گفتن نیست؟
۲- پرسش بعدی این است که چه کنیم در کشور ما موضوع زن از مشکلات اولیه برخوردار شد و مدرنیسم خارج شود و روال عادی اما رو به رشد طبیعی خود را بیابد تا آنکه یک صدسال دیگر فرزندان ما متأسف نخورند و همین پرسش را نداشته باشند که چه عواملی موجب کندگی رشد زنان شد؟

یا به گونه دیگر این پرسش را مطرح کنیم. آیا نمی شود بدون پرداخت هزینه‌ها و فشارها چارچوب درستی را طراحی کنیم و با جمود و تبحر مبارزه کنیم تا مسیر رشد آنها به سهولت طی شود. بیان یک مثال این سخن را به خوبی آشکار می کند. برای نمونه زمانی مدرسه جدید و یا دانشگاه رفتن برای

دختران سنت گرا ننگ تلقی می شد و یا جنس زن به هر دلیلی اجازه نمایندگی در مجلس شورا ملی را نداشت اما با سختی‌های زیاد این راه‌ها باز شد. امروزه رئیس جمهور شدن برای زنان ما؛ به تعبیر یکی از آقایان سراغ خانه کدخدا گرفتن است در حالی که در ده راهشان نمی دهند.

اما در آینده به طور حتم زنان به این حق دست خواهند یافت و نسل بعدی به ما خواهند خندید که ما در این دوران چه افکار ارتجاعی داشته‌ایم؟ از این دست مسائل در گذشته و حال فراوان داشته و داریم که جرم تعصب‌های جاهلانه خود را برعهده مدرنیسم انداخته‌ایم. به طور مسلم تا زمانی که نپذیریم در بخش‌های سنتی فشار سنت گراهای ما ستم به زن رواج داشته و بخش مهمی از روی آوری به تجددگرایی افراطی در واکنش به این ستم‌های نهادینه شده بود نمی توانیم نگاه درستی به وضع کنونی داشته باشیم. چنانچه نهضت عریان‌گری غربی نیز نتیجه ستم به زنان در دوره قرون وسطی بود که با چنین واکنش تندی روبرو شد و از بستر درست و منطقی اصلاح طلبی خارج شد، «به طور کلی تاریخچه تجددگرایی زنان گویای این مطالب است که علی‌رغم اینکه این روند در مسیر و اهداف خود دچار لغزش و انحراف از موازین اصولی و بحران افراط و تفریط شده است، اما پیدایش این جنبش و خلق چنین پدیده تاریخی، بر اصل «ستم‌ستیزی» استوار است.» (۲)

برای ترسیم راه آینده نگاهی گذرا به راه طی شده داریم. در این راستا می توان در چهار محور زیر پله‌های طی شده را بیابیم.

الف - ابتدا باید گونه‌هایی از ستم نهادینه شده به زن در فضای تاریخی خویش را ببینیم که چگونه گریزی جز روی آوری به مدرنیسم برای نجات از آن ستم‌ها برای خود نمی دیدند.

ب - گونه‌هایی از عصیان افراطی جنس زن بر علیه وضع موجود را یافته و برخورد خودی‌ها و غربی‌ها با این عصیان‌ها را ملاحظه نماییم.

ج - موضع سیاستمداران حاکم را در برآوردن خواست تجددگرایان افراطی ملاحظه کنیم.
د - دفاع روشنفکران قائم به فرهنگ خویش و رهبران آگاه دینی را ببینیم.
ه - ناکارآمدی زور برای موفقیت حکومت‌ها در کشف حجاب و یا در مبارزه با این پدیده را ارزیابی کنیم.

بیگ‌بنگ بر خورد

نخستین برخورد و رویارویی تمدن غرب با داشته‌های ما که از میراث تمدن اسلامی باقی مانده بود را چیزی مشابه بیگ‌بنگ آفرینش باید قلمداد کرد زیرا آنها به اوج صنعت رسیده و ما در آخرین درجات هیوط تمدنی به سر می‌بردیم. دکتر حسین محبوبی اردکانی نویسنده کتاب «تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران» در مقدمه کتاب خود می‌گوید بیداری ناگهانی ما در برخورد با تمدن غرب آنچنان ناگهانی بود که ما از خود بی‌اختیار شدیم و در این باره

ما بود که در آن مقطع غرب‌زده شویم اما پرسش این است که آیا پدربزرگ اردکانی حق داشته بعد از متوجه شدن موضوع باز هم در خیابان‌ها عریان شود؟ یا بعد از به‌خود آمدن باید بی‌درنگ زمام اختیار خودش را به دست گیرد و خود را جمع کند؟ از طرف دیگر آیا حق داریم شخصیت آن پدربزرگ را به دلیل ترس او از صدای هواپیما سرزنش کنیم و او را بی‌شخصیت قلمداد کنیم؟ راستی اگر خود ما در آن مقطع و به‌طور ناگهانی با تمدن غرب روبرو می‌شدیم غرب‌زده نمی‌گشتیم؟
در هر حال نباید فراموش کنیم که اگر در برخورد با تجدد غرب گروه کوچکی از زنان پوشش خود را از دست دادند به همان نسبت مردان؛ اندیشه خود را که از پوشش مهمتر است از دست دادند اما چرا؟ بد نیست ابتدا نگاهی به ستم‌های نهادینه شده علیه زن در جامعه خود بیندازیم.



پوشش زنان در دوران قاجار

ستم‌های نهادینه شده - واقعیت این است که تاریخ ما تاریخ مذکر بوده و انواع ستم‌های نهادینه شده در برتری مرد نسبت به زن مورد افتخار ما بوده است. اما مهمترین ستم نهادینه شده بر علیه زن در طول تاریخ این بود که او حق سیاست‌ورزی جز از طریق سوگلی حرم‌سرا شدن یا مادر و خواهر شاهان و درون دربار و قصر آنها بودن را نداشت. اگر چه در دوره ساسانی دو زن به پادشاهی رسیدند ولی با وجود یک یا دو گل؛ بهار حضور سیاسی برای زنان ایجاد نشد. به همین خاطر گروهی از زنان درباری که همه چیز را می‌فهمیدند دچار عقده بازیگر نبودن شده و موضع منفی و بازدارنده علیه مردان بزرگ داشته‌اند. سعایت مادر ناصرالدین شاه برای کشتن امیر کبیر نمونه‌ای از سیاست‌ورزی منفی درون حرم‌سراست. آیا اگر زنان می‌توانستند به‌طور

خاطره‌ای از پدربزرگ خود آورده است. زمانی که برای اولین بار هواپیماهای غول‌پیکر و پرصدای متفقیان از فضای روستای پدربزرگش عبور کرده بودند و پدربزرگ او که در سرویس بهداشتی بوده از ترس این صدا درحالی که عریان بوده فرار می‌کند و فریاد می‌زده است صیحه آسمانی؛ صیحه آسمانی. اردکانی معتقد است بیداری ما در برابر تمدن غرب نظیر برخاستن پدربزرگش از سر و صدای هواپیما بوده است که به‌طور کلی مبهوت و بی‌اراده و عریان شده است. (۳)

البته اگر بخواهیم با نگاه مثبت به غرب‌زدگی خودمان بنگریم باید بگوییم که به دلیل روح والای کمال‌طلبی که در ما وجود دارد حق داشتیم نسبت به پیشرفت غربی‌ها شیفته شویم و نظیر یک عاشق؛ دیوانه آن پیشرفت‌ها شویم. به بیان دیگر حق

رسمی در قدرت حضور داشته باشند و وزیر، والی و پادشاه شوند. چنین فرایندی طی می‌شد؟ ناراحتی از این وضع در همه طبقات اجتماعی حتی در میان شاهزادگان وجود داشت چنانچه در خاطرات دختر ناصرالدین شاه می‌خوانیم که: «اگر زن‌ها در این مملکت مانند سایر ممالک آزاد بودند و حقوق خود را مقابل داشته و می‌توانستند در امور مملکت و سیاسی داخل بشوند و ترقی کنند یقیناً من راه ترقی خود را در وزیر شدن و پایمال کردن حقوق مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی‌دانستم.

افسوس که زن‌های ایرانی از نوع انسان معجز شده و جزو بهایم و وحوش هستند و صبح تا شام در یک محبس ناامیدانه زندگانی می‌کنند و دچار یک فشارهای سخت و بدبختی‌های ناگواری عمر می‌گذرانند.»

در جای دیگر می‌نویسد: «زندگانی زن‌های ایران از دو چیز ترکیب شده: یکی سیاه و دیگری سفید. در موقع بیرون آمدن و گردش کردن هیکل‌های موخس سیاه عزا و در موقع مرگ، کفن‌های سفید و من که یکی از همین زن‌های بدبخت هستم آن کفن سفید را ترجیح به آن هیکل موخس عزا داده و همیشه پوشش آن ملبوس را انکار دارم.» (۴) ناگفته نماند که زنان در این دوره تلاش‌های اجتماعی داشته اما در عمل برای افزایش جایگاه سیاسی آنان راهگشا نبود و کار به آنجا می‌رسد که دختر ناصرالدین شاه برای یافتن جایگاه سیاسی؛ نقاب صورت زنان که بالاخره در دوران انقلاب مشروطه برداشته شد را دشمن و عامل بازدارنده زنان برای رسیدن به جایگاه سیاسی می‌داند.

جلوگیری از تحصیل دختران - ستم نهادینه شده دیگری که هنوز آثار آن در گوشه و کنار وجود دارد جلوگیری از تحصیل بود. در دوره قاجار فقط دختران خانواده ملاحا یا خوانین با معلم خصوصی و با هدف آموزش خواندن قرآن و متون دینی اجازه تحصیل می‌یافتند؛ برای بقیه زنان نه تنها امکان تحصیل فراهم نمی‌شد بلکه اغلب جلوگیری می‌شد... اما در سال اول و دوم انقلاب مشروطه اولین مدارس نوین آموزش دختران توسط برخی زنان فعال سیاسی راه‌اندازی می‌شود ولی مخالفان انقلاب مشروطه با آنها برخورد می‌کنند به گفته زیر دقت شود.

«...خانم بی‌بی وزیرف (همسر موسی خان میرپنج) زنی منورالفکر از اهالی و تحصیلکرده قفقاز بود. ایشان با توجه به اینکه تربیت یافته فضای غیردینی قفقاز بود، سعی می‌کرد تا فرهنگ غیردینی خاص جوامع غربی را در ایران رواج دهد، برای همین علاوه بر تأسیس مدرسه دخترانه و دادن آموزش‌های غیردینی به آنها، یکی دیگر از کارهای بی‌بی وزیرف

- فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر- را می خواند و در برابر مردان و زنان کشف حجاب کرده و اعلام می کند که احکام شریعت از همه برداشته شد. افرادی که در آنجا بوده اند بسیار ناراحت شده حتی یکی از مردها به نام عبدالخالق اصفهانی چاقوی خود را بیرون کشیده و گلولی خودش را می برد و به این طرف و آن طرف می دوید؛ قره العین بی تفاوت نسبت به او به سخنان خود ادامه می داده است... ادوارد براون در توصیف این زن او را یک قهرمان شجاع قلمداد کرده است و اوصافی در حد یک قدیس برای او آورده که این اوصافی را که براون برای او گفته است در اغلب کتاب های بابی ها و بهایی ها درباره قره العین به عنوان یک زن قدیس آورده و به سخنان براون استناد کرده اند. (۸) این اولین حمایت رسمی اجانب از بی حجابی رسمی است و این زن پایه بی حجابی را به جای صدها راه دیگر که باید طی می شد به عنوان راه مبارزه با وضع موجود پایه ریزی کرد که در آن شرایط با هیچ عقل و منطقی سازگار نبود و نه تنها مشکلی را حل نکرد بلکه تدروی او مشکلات دیگری برای زنان ایجاد و به تاریخ ملت ما تحمیل کرد که تاکنون ادامه دارد.

در دوره قاجار نه تنها در اوج ذلت تمدنی بودیم بلکه در اوج تحقیر زن نیز قرار داشتیم. شرایط به گونه ای بود که حتی با وجود نقشی که زنان در پیدایش انقلاب مشروطه ایفا کردند ولی از همان ابتدا نمایندگی زنان در مجلس و کار مدیریتی آنها منتفی اعلام شد و آنها را به خانه برگرداندند

در برخورد با غرب مشکل ما چه بود؟

مشکل اصلی در ناشناخته بودن غرب و تمدن اعجوبه ای بود که به طور ناگهانی رودرروی ما قرار گرفت و شاه و دربار و علما را به «نه» گفتن واداشت. مردم در برابر دعوت روشنفکران دینی «نظیر سیدجمال» و روشنفکران غیردینی نظیر «میرزا ملکم» و در برابر ورود کالا و اندیشه های مختلف غربی به سوی علما پناه می بردند و آنها هم به دلیل ناشناخته بودن و ترس از عواقب آن به همه چیز - نه - می گفتند. «اگر از مشروطیت که یک آری بزرگ از طرف برخی از علما به مردم بود در گذریم در هیچ دورانی به اندازه دوره قاجار با «نه» علما روبرو

از این گونه دفاعیات که بگذریم آیا می توان از این گناه نابخشودنی آنها گذشت که در آن دوره تجددخواهی عمومی و نیاز به یک تحول اساسی چرا باید بنشینند تا زنی تحصیل کرده از قفقاز مدرسه ایجاد کند و این آقایان به عنوان دفاع از دین هنرشان این باشد که او را بزنند و یا به شاگردان کمتر از ۱۴ ساله او فحاشی کنند؟ چرا خود این حضرات با امکانات فراوان مالی که داشتند پیشتاز راه اندازی مدارس دخترانه به سبک نوین نشاندند؟ راستی ساختن مدرسه های نوین که در حال حاضر هم ثواب ساختن آن را کمتر از ساختن مسجد نمی دانیم با کجای اسلام در تعارض بود که با وجود نیاز شدید جامعه آن روز توسط خود علما و مردم مذهبی پای نگرفت؟ بلی به جای فرافکنی باید اعتراف کنیم که ما کوتاهی اساسی در این باره داشته ایم. تحقیر زنان - در دوره قاجار نه تنها در اوج ذلت تمدنی بودیم بلکه در اوج تحقیر زن نیز قرار داشتیم. شرایط به گونه ای بود که حتی با وجود نقشی که زنان در پیدایش انقلاب مشروطه ایفا کردند ولی از همان ابتدا نمایندگی زنان در مجلس و کار مدیریتی آنها منتفی اعلام شد و آنها را به خانه برگرداندند.

«زنان در جریان مشروطه نشان دادند که استعداد فعالیت در امور اجتماعی را دارند. اجتماع زنان در اطراف مظفرالدین شاه برای بازگشت علما به تهران نشان از حساسیت زنان ایران در مسائل اجتماعی - دینی داشت.» (۶) ابزار شهوت رانی قراردادن زنان جنبه دیگر تحقیر شخصیت زن بوده که در سرآغاز این دوره رواج داشته است، مثلاً فتحعلیشاه که باید الگوی مردم قرار گیرد خودش تعداد غیرقابل شمارش زن را (که از ۱۰۰ تا ۷۰۰ نفر گفته اند) (۷) همچون گله گوسفند در حرمسرای خود جمع آورده است و از یک سو افغانستان از دست می رود و از سوی دیگر قسمتی از آذربایجان؛ روس ها از شمال و انگلیسی ها از جنوب برای اشغال کشور می آیند اما مردم به حصربافی و علما به نگارش کتاب اخلاق مشغولند. راستی آیا مانند چنین حرمسراهایی را ما در جهان سراغ داریم؟ راه انحرافی و حمایت اجانب - فشارهای فراوان به زنان که از جنبه های مختلف وجود داشت موجب دو نوع عصیانگری شد. برخی چون قره العین به راه انحرافی رفته و بیگانگان هم از بیراهه رفتن آنها حمایت کردند برخی نیز مجموعه ای از عقده های تاریخی را در دل نسل آینده و فرزندان خود کشت کردند که در دوره رضاشاه به عصیان تجددطلبی تبدیل شد. ماجرای قره العین را در کتاب «نقش سیاسی ادوارد براون در ایران» نگارش این نویسنده به طور مسوط می توان دید. به طور خلاصه اینکه او زن زیبایی از افراد پیرو فرقه باب است که در یک محفل مذهبی عمومی وارد می شود و آیه

آن بود که زنان را فرامی خواند تا در روزهای آخر هفته در خانه او گرد آیند و ضمن نوشیدن قهوه و کشیدن قلیان درباره موضوعات سیاسی خصوصاً از منافع دولت مشروطه (به سبک غربی) بحث کنند و معمولاً خود ایشان سخنران آن جلسات بود. طبیعی بود که این قبیل اقدامات از دید عموم مردم مذهبی و علما پنهان نمی ماند. ایشان اقدامات تشویقی بسیاری را جهت جلب نظر عامه نسبت به مدرسه خود پی گرفت ولی علی رغم این، مدرسه او همچنان مورد اعتراض مردم قرار می گرفت و زن ها، شاگردان و معلم های مدرسه او را مورد حمله فیزیکی و لفظی قرار می دادند.»

بنابراین پس از بازگشایی این مدرسه در سال ۱۳۲۴ ه.ق (در زمان تصدی وزارت معارف توسط صنیع الدوله)، به جهت روندی که در تربیت غیردینی دختران در این مدارس در پیش گرفته شده بود و آموزش و پرورش غربی معیار اصلی آنها بود، از طرف روحانیونی چون شیخ فضل الله با مخالفت شدیدی روبرو شد و آنها تأسیس چنین مدارسی را مایه وحشت و حیرت رؤسا و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین دانستند. بنابراین در تاریخ اوایل صفر ۱۳۲۵ ق، هیاهو و جنجال گسترده ای در تهران همراه شد و مخالفان در لویجی که علیه این مدرسه منتشر کردند چنین استدلال می کردند که: این مدرسه را بیگانگان به منظور رواج بی عفتی دایر کرده اند. حتی مستر مارلینگ (کاردار وقت سفارت انگلستان در تهران) در گزارش ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ م به سر ادواردگری (وزیر امور خارجه انگلستان) می نویسد که در شهر شایع شده است که این مدرسه با تلقین همسر یکی از غلامان ما تشکیل شده است و ادامه می دهد که واقعیت مطلب این است که زن مزبور (بی بی خانم وزیرف) در طبقه خود برخلاف معمول، زنی است که خوب تحصیل کرده و سه ماه است که یک مدرسه دخترانه تشکیل داده است که دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می خوانند. سن بیشتر شاگردان هم کمتر از ۱۴ سال است.» (۵)

دقت شود با توجه به در نظر گرفتن سیمای مخالفان آن مدرسه؛ اگر مخالفان؛ خودشان مدرسه ای نوین با محتوای علوم جدید به عنوان الگوی مدرسه ای بومی ایجاد می کردند امکان مقایسه میان این دو وجود داشت؛ حال که چنین نیست ما نباید یکی را دینی و دیگری را غیردینی قلمداد کنیم. چرا که صاحبان این نوع تفکر در همین روزها که در حال نگارش این کلمات هستیم مثلاً درس ریاضیات را غیردینی و علوم حوزوی را دینی و حتی علوم سیاسی و جامعه شناسی را ضددینی می دانند. آنها حتی تفکیک قوا و داشتن مجلس شورا را نیز غربی می دانند و اگر بتوانند آن را حذف می کنند. اما



زنی در دوران مشروطه

آزادیخواهانه آن جدا می‌ساخت. به تبع یک چنین تخصیص ناموزون جنسیتی بود که قانون انتخابات نشأت گرفته از قانون اساسی نیز زنان را از حق رأی‌دادن و نماینده‌شدن در پارلمان، محروم اعلام کرد و آن‌ها را در رده صغار و مجانبین قرار داد. به این شیوه: «ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس مصوب ۱۳۲۹ هـ.ق. اشخاص ذیل از انتخاب کردن به‌طور مطلق محروم‌اند: ۱- زنان ۲- کسانی که خارج از رشد و یا در تحت قیمومت شرعی هستند...»

«ماده ۱۳ همان قانون - اشخاص ذیل به‌طور مطلق از حق انتخاب‌شدن محروم‌اند: ۱- زنان و...»

«... زنان ایرانی با آنکه به موقع برای تأمین خواسته‌های ملی قیام می‌کردند، ولی چنانکه گذشت نمی‌توانستند رأی بدهند و یا بر کرسی نمایندگی ملت بنشینند. از طرف دیگر اصل دوم متمم قانون اساسی هم به شرحی که گذشت راه را بر هر نوع نوآوری که لازمه آن استفتا از آقایان روحانیون و مراجع دینی بود بست و تحت تأثیر این اصل، حقوق سیاسی زنان هرگز حتی فرصت طرح در نهادهای قانون‌گذاری کشور را کسب نکرد.» (۱۱)

منابع

- ۱- لیلیا سادات زعفرانچی، زن امروز تجددگرایی یا واپس‌گرایی؛ www.hawzah.net/fa/magazine/magart/3674/3694/20531
- ۲- همان.
- ۳- به کتاب تاریخ مؤسسات تمدنی جدید نوشته دکتر حسین مجوبی اردکانی مراجعه شود.
- ۴- مهدی مهریزی، رویکردهای مذهبی در تاریخ معاصر ایران به زن (۱)، rasekhoon.net/article/show_53474.aspx
- ۵- طوبی آزموده: پیشگام تأسیس مدارس جدید دخترانه، www.iranzanan.com
- ۶- علی‌جان مرادی‌جو، زنان در دوره رضاخان، <http://zanvaenghelab.persianblog.ir>
- ۷- به ویکی‌پدیا با عنوان فتحعلیشاه قاجار مراجعه شود.
- ۸- به کتاب نقش سیاسی ادوارد بروان در ایران نوشته عباس نصر انتشارات ناظر ص ۱۲۸ تا ۱۳۵، مراجعه گردد. در این نوشته اسنادی از بهاییان نظیر حسام نقیایی آمده که حقانیت مذهب خود را مستند به گفتار براون در وجود قره‌العین و کار او دانسته است.
- ۹- عباس نصر، تحلیلی بر تداخل فرهنگی معاصر ایران، اصفهان، نشر ناظر، ۱۳۷۵، ص ۲۱۰ نقل از نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطه، نوشته حامد الگار.
- ۱۰- فرحناز حسام، روایتی از زنان در دوره رضاخان، www.dowran.ir/show.php?id=210589521
- ۱۱- مهرانگیر کار، مشارکت سیاسی زنان، منابع و امکانات، www.iiketab.com/ebook/1008/e1008.htm

دگرگون ساخت اما در عمل نتوانست برای زنان گام عملی بردارد بلکه تبعیض در عرصه سیاسی را برای زنان زیر پوشش قانون درآورده و رسمی و علنی کرد. به بیان دیگر انقلاب مشروطه مطالبات خفته زنان جامعه را بیدار نمود و به پرواز درآورد اما در عمل تبعیض در حوزه سیاسی را قانونی کرد و با چوب قانون نه تنها آنها را به عرصه سیاسی راه ندادند بلکه به خانه‌ها برگردانیدند.

«انقلاب مشروطه، ورود به دوران جدیدی از حیات تاریخی را پایه‌ریزی کرد. در آن دوره، گروه‌های اجتماعی، طبقاتی و جنسی با موضوعاتی چون آزادی، برابری، قانون و حقوق انسانی آشنایی یافته، علم و عمل خود را برای به‌دست آوردن آنها به کار گرفتند. این نهضت حتی باعث بیداری اجتماعی زنان شد که تا آن دوره، فاقد حقوق سیاسی، اجتماعی و امتیازهای فرهنگی بودند.» (۱۰)

اما این انقلاب با وجود تغییرات وسیع در پیش‌سیاسی، تبعیض در عرصه سیاسی را برای زنان زیر پوشش قانون درآورد و به آن رسمیت بخشید.

«...قانون اساسی مشروطه، سلطنت را به صورت حق انحصاری اولاد و اعیان ذکور خانواده سلطنتی نسل بعد از نسل به رسمیت شناخت و به این ترتیب بر جبین مشروطیت از همان آغاز تدوین منشور، سایه‌ای از نابرابری نشست که پیامد ناگزیر آن تدوین قوانین مبتنی بر مرزبندی‌های جنسیتی بود. ناگفته پیداست که این مرزبندی جنسیتی، مشروطه‌خواهی را از محتوای فلسفی و مبانی

نمی‌شویم. اگر به استدلال ملاحظه کنی در مخالفت با ایجاد راه‌آهن که آئینه تمام‌نمای تکنولوژی غرب در آن دوره بود دقت کنیم علت این موضوع به‌خوبی روشن می‌شود. ایشان در نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد: «ساختن راه‌آهن موجب می‌شود که جماعت اروپایی به ایران سرازیر شوند با هجوم عموم فرنگیان در بلاد ایران از راه‌آهن؛ کدام عالمی در ایران خواهد ماند و اگر بماند جان و نفسی داشته باشد که یک‌دفعه وادینا و وایلا بگوید - این همان راه‌آهن است که پس از مشروطه مرحوم مدرس در مجلس شورا از آن دفاع کرد و آن را بزرگترین قدم خدمت در راه اعتلای مردم شمرد.» (۹)

علما و مراجع بزرگ برای شناختن غرب به آنجا سفر نکردند و چند طلبه‌ای مانند تقی‌زاده هم که به غرب سفر کردند آنچنان شیفته شدند که عمامه را کنار گذاشتند و به تبلیغ غرب پرداختند. روشنفکر دینی بزرگی چون سیدجمال هم که به غرب رفت و به ماهیت غرب واقف شد و از دل اروپا اقدام به انتشار مجله نمود و سپس به ایران آمد تا خوبی‌ها و بدی‌های این هیولای ناشناخته را بشناساند آنچنان تنها ماند که او را بر الاغ سوار کردند و به تهمت بابی‌بودن او را تبعید و بعد از گذر از مرزها ره‌ایش کردند درحالی‌که مصری‌ها و عثمانی‌ها بیش از ما از او بهره گرفتند.

انقلاب مشروطه برای زنان چه کرد؟

انقلاب مشروطه بنیان‌های نظری حکومت را

درباره صلح، ایمان و دوست داشتن

گفت‌وگو با احسان عبدی پور؛ کارگردان فیلم‌های «تنهای تنها» و «پاپ»

احمد هاشمی - سپیده سامی



در سال‌های جنگ، سال‌های آتش و خون، سینمای ایران از میان راهی عبور می‌کرد که آن را با دشواری میان سنگلاخ مشکلات هموار کرده بود. سینما آن روزها با نداری‌اش سر می‌کرد، تا خط مقدم جبهه می‌رفت و خستگی‌اش را زیر موشک‌باران شهرها در می‌کرد، سختی کشید اما زنده ماند و زاینده شد.

بیست و چند سال بعد اما، عشقی که میان هنر و کاسبکاری حائل شود کم شده. مدعیان زیادند و بهانه‌ها هم دارند برای ترویج ابتدال؛ گیشه. فیلم‌های پر هزینه‌ای تولید می‌شوند که نه نشانی از هویت ملی و بومی دارند و نه ایده‌ای برای آشتی. نشانه‌های تقلید در آنها هویداست و حرف زمانه را بلد نیستند.

فیلم «تنهای تنها» در اکران سال گذشته سینما یک اتفاق بود. فیلمی کم‌هزینه با بازیگران بومی که داستانش در فضای دهکده‌ای در مجاورت نیروگاه اتمی بوشهر می‌گذرد و روایتگر صادقی از زندگی مردمان آن خطه است. قهرمان کودک «تنهای تنها» چیزهایی درباره صلح می‌داند که باید به گوش رئیس‌جمهورهای دنیا برساند. احسان عبدی پور در همان نگاه اول ما را به یاد قهرمان فیلمش می‌اندازد، همان اندازه و بیشتر صادق و صمیمی. در گفت‌وگو با او به چیزهایی فراتر از سینما رسیدیم. هنر، تعهد و آرمان.

■ هدف ما شناخت یک نوع سینمای ملی است که نمایانگر فرهنگ و آیین سنت‌های تاریخی مردم باشد. به نظر شما برای رسیدن به این شکل از سینما چه باید کرد؟

□ این روزها جای خالی مباحث ماهوی در

□ خب، این خوبست یا بد؟

■ به نظر من این تمام واقعیت نیست. این یک نگاه سانتی‌مانتال و با فاصله به یک معضل است.

□ خب آن نگاه هم هست این هم هست. شما می‌دانید کودکان کار سر چهارراه‌ها معامله می‌شوند؟ یعنی هیچ اختیاری از خود ندارند.

■ درست است اما زاویه‌های دید به این معضل متفاوت است.

□ من به موضوعی اشاره می‌کنم که مبتلابه بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی ماست و آن این است که ما نسخه خودمان را به شکل انحصاری تجویز می‌کنیم و قائل به نیازهای متفاوت انسان‌ها نیستیم. آن فیلم‌ها هم صاحب نگاه خودشان هستند.

سینما حس می‌شود، خیلی از روشنفکران ما تاریخ سینما می‌نویسند. جای خالی دیالوگ‌هایی که در دهه ۶۰ و ۷۰ باب شد، الان حس می‌شود. ما بحث بالذات درباره سینما دیگر نمی‌کنیم. فقط بحث گیشه و مدیریت، یعنی بحث‌هایی می‌کنیم که خیلی روزنامه‌ای است و حداکثر ۱۵ روز تاریخ مصرف دارد. مباحثی مانند نسبت سینما با لذت که موجب چالش‌هایی در بین اهالی سینما می‌شد، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

■ برای ما نوع نگاه شما به سینما جالب بود، برای نمونه نگاه به مقوله کار کودکان، خیلی از سینماگران وقتی در مورد این موضوع فیلم می‌سازند حاصل کارشان آن قدر تلخ و سیاه است که انگار روح تماشاگر را خط‌خطی می‌کند.

■ منظور من شکل نگاه جشنواره‌ای است. واقعیت این کودک چیست؟ کار می‌کند، در عین حال درس می‌خواند، شیطنت می‌کند. نگاه بک‌بُدی و تأکید بر مظلومیت و رنج و بزرگنمایی آن در عین حال که غیر واقعی است فایده‌ای هم ندارد. الان در مباحث تربیتی کودکان کار هم به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌شود این معضل را به‌طور کامل از بین برد. باید محیط کار امنی برایشان به‌وجود آورد. من فکر می‌کنم یکی از دلایلی که فیلم شما در جشنواره‌های خارجی مورد استقبال قرار نمی‌گیرد همین است. آن نگاهی که جشنواره‌ها دوست دارند چیست و واقعیت چیست؟

□ این بحث مهمی است. حتی سینمای بومی هم دچار این نقیصه است. بعضی از فیلمسازها متهمند به اینکه دنبال این می‌گردند که برلین چه دوست دارد، و نیز چه دوست دارد، اصلاً شما بروید پیش بازار یاب‌های سینمای ما همین الان به تو می‌گویند این فیلم به پرتغال می‌رود، این به اسپانیا می‌رود. یعنی فرمول جشنواره‌ها را می‌دانند. در سینمای بومی اول این اتفاق افتاده است. من بلوچ، من کرد، من گیلک، فکر می‌کنم در تهران الان چه دوست دارند از گیلان ببینند. فرمولش لو رفته و مطابق آن تولید می‌کنم. این در حالی است که تو اورجینال این فیلم را دهه ۴۰ دیده‌ای. مثلاً سهراب شهید ثالث آن را ساخته است. ما سینمای بومی نداریم. در جنوب هنوز یکی رفته ماهی یا مروارید بیاورد و یک زنی دارد دنبالش می‌گردد. تو بلوچستان هم یک شتری است که می‌دود. در قصر شیرین هم حتماً می‌خواهند باری را از مرز رد کنند. ما در اقلیم‌های بومی خود هم اشل کوچکتری از اتفاقی که در سینمای ایران افتاده را می‌بینیم. کافی است که شما به جشنواره‌های خارجی بروید. اصلاً با شما سر میز شام حرف می‌زنند. می‌پرسند قصه بعدی‌تان چیست و شما می‌گویید. می‌گویند خیلی خوب، این قسمتش هم این‌طور باشد، حتی من خبر دارم یک فیلم خیلی معروف را برای بازبینی فرستاده بودند، گفته بودند این تغییرات را بدهی ما فیلم را می‌خواهیم و سریع تغییر داده بودند که آنها فیلم را بخواهند؛ یک فیلمساز معتبر. این اتفاق دارد می‌افتد و نمی‌دانم گریزی از آن هست یا نه. یک نمونه خیلی خاص البته اصغر فرهادی است که فیلم را با اعتماد به نفس می‌سازد و آنجا مجبورند کلاه از سر بردارند. فرهادی یک مدل شده است برای سینمای ایران. یعنی هم گیشه است هم آرت.

■ اتفاقاً می‌خواستیم به همین نکته‌ای که گفتید بپردازیم. چطور می‌شود به این

سینما رسید.

□ شهید آوینی می‌گوید اگر سینما حقانیت دارد، پس التذاد هم نه تنها گناه نیست، مستحب است. ما باید بپذیریم آدم‌ها یک ساعت ونیم در سالن سینما می‌نشینند و می‌خواهند لذت ببرند. اینجا جایی است که خط‌کشی می‌شود میان سینما با فلسفه یا سرمقاله یک روزنامه.

■ من با تماشاگران فیلم شما صحبت کردم. تعداد خیلی زیادی از آنها فیلم را دوست داشتند. شما دلیل آن را چه می‌دانید. آیا این یک مسئله تکنیکی است یا به خاطر صداقتی است که خودتان دارید. یعنی می‌شود فرمولی برای این نوع سینمای کم‌خرج در عین حال صمیمی و دوست‌داشتنی برای مخاطب تعریف کرد؟

□ به نظر من فیلم باید گرم باشد. من در زندگی خودم هم همین‌طور هستم. مثلاً من با آقای ایوبی جلسه داشتم ولی بیشتر از یک دقیقه ونیم جدی حرف نزدیم. در حالی که جلسه ما در مورد پروانه ساخت بود که خیلی موضوع جدی است. من خودم هم با مسائل، عبوس برخورد نمی‌کنم. هیچ چیز بازدارنده‌ای خسته‌ام نمی‌کند. الان فیلم جدیدم «پاپ» در جشنواره انتخاب نشد. اگر فیلمی رفت جشنواره یک جذابی داشت، الان هم که نرفته یک جالش جدید است. فکر می‌کردم فیلم خیلی خوب است، اما با این اتفاق زندگی‌ام دچار یک ماجرای جدید شده است. نه اینکه بنشینم غصه بخورم. در کارا کتر فیلم جدیدم هم این تلاش و خسته‌نشدن هست.

شهید آوینی می‌گوید اگر سینما حقانیت دارد، پس التذاد هم نه تنها گناه نیست، مستحب است. ما باید بپذیریم آدم‌ها یک ساعت ونیم در سالن سینما می‌نشینند و می‌خواهند لذت ببرند. اینجا جایی است که خط‌کشی می‌شود میان سینما با فلسفه یا سرمقاله یک روزنامه

■ من فکر می‌کنم دوست‌داشتنی بودن شخصیت فیلم شما به خاطر این بود که آرمان داشت و در راه رسیدن به آن هدف هم، عشقی که داشت کمکش می‌کرد و هم ایمانش به آرمان. یعنی چند

مؤلفه دوست‌داشتنی در این آدم بود که در دنیای امروز کمیاب است. نگاه به مردم که می‌کنی ناامیدند. این ناامیدی از دوست‌داشتن می‌آید.

□ دغدغه‌داشتن مهم است. در دهه ۷۰ این‌طور نبود. ما در زمان دانشجویی پولمان را جمع می‌کردیم و مثلاً از کوبا آدم برای سخنرانی دعوت می‌کردیم. بحث بود. می‌خواستیم سر یک مفاهیمی به نتایجی برسیم. الان دغدغه ما شده که پراید داشته باشیم. حتی آن سینمای عامه‌پسند هم که یک زمانی بود الان نیست. الان نه سال‌های جنگ است، نه سال‌های رفتن به ژاپن، نه سال‌های گشایش است. نه بدبختیم و نه خوشبخت. به خنثی‌ترین شکل ممکن جامعه پیش می‌رود. از دل این جامعه فکر می‌کنی چه چیزی بیرون می‌آید؟ وضعیت هنرهای دیگر هم همین‌طور است. الان شعر نداریم. نقاشی نداریم. سینما حلقه آخر اینهاست.

■ فکر می‌کنید چرا فیلم شما در جشنواره پذیرفته نشد؟

□ یک مقدار به ذات جشنواره مربوط می‌شود. ممکن است هیئت‌دوران تغییر کند و سلیقه افراد دیگر چیز دیگری باشد. جشنواره وجه تجاری سینماست.

■ فیلم قبلی شما هم با اینکه بعد از نمایش خیلی مورد استقبال قرار گرفت در بخش مسابقه پذیرفته نشده بود.

□ درست است. بعدها خیلی‌ها می‌گفتند جزو پنج فیلم خوب جشنواره بوده در حالی که در ۲۵ فیلم بخش مسابقه نبود. جایزه هم نگرفت ولی خیلی از فیلم‌هایی که جایزه گرفتند تحت الشعاع آن قرار گرفتند.

■ اتفاقاً فیلم جدید شما هم موضوع بکری دارد. نگاه به کسانی که از طریق تغییر مذهب قصد گرفتن پناهندگی دارند.

□ واقعیت این است که من خیلی دغدغه جشنواره ندارم.

■ برای حمایت از این سینمای مستقل چه کاری می‌شود کرد؟

□ من قبلاً هم گفته‌ام. مسئولان اگر هیچ کاری نکنند خیلی کار کرده‌اند. من برای پروانه ساخت فیلم جدیدم شب و روز دوندگی کردم. چرا نباید به من پروانه ساخت بدهند. چرا حتماً باید من با اعتبار شخص دیگری وارد ارشاد شوم. وضعیت اقتصادی سینما هم که بسیار بد است. یک زمانی سینمای پوشش‌نرده داشت که مردم در شلوغی صف را رعایت کنند. الان کسی سینما نمی‌رود. برای فیلمی که ساختیم از

او حمله کنند، حتی اگر یک آدم آناشستی بود که می‌خواهد بکشد و عملیات انتحاری کند نشانش می‌دادند. فیلمی که بارها نام ایران و انرژی هسته‌ای در کنار هم آمده را نمی‌پذیرند. اصلاً نمی‌خواهند. این تناظر یک به یک شنیده شود.

■ مسئله این است که چرا داخل مملکت خودمان از شما حمایت نمی‌شود؟

□ اینجا هم یک عیبی دارد. وقتی من پرسپولیسی‌ام تو استقلال، اگر تو از هندوانه خوشت بیاید من از خربزه خوشم می‌آید. من خواهش کردم هیچ انسان سیاسی به این فیلم «به‌به» نگوید. اولاً این فیلم ذاتش این است که سیاست حواسش به زندگی آدم‌ها نیست، اگر شما بگویید «به‌به» یعنی فیلم کار نکرده. دوم اینکه وقتی فلان جناح سیاسی از فیلم تعریف می‌کند جناح‌های رقیب چون با او مشکل دارند از فیلم بدشان می‌آید. این اتفاقی است که در ایران می‌افتد. ذهن‌ها پیشداوری دارد. ما برای ساخت فیلم درخواست وام کردیم، ندادند. آن وقت همایشی برگزار می‌کنند که میلیون‌ها تومان هزینه پذیرایی‌اش است.

■ فکر می‌کنید چرا این‌طور است درحالی‌که فیلم‌هایی مبتذل با هزینه میلیاردی تولید می‌شوند.

□ بگذاریم از فیلم‌هایی که می‌گویید، بعضی از فیلم‌ها هستند که عواملشان شناخته شده و حرفه‌ای هستند. من گاهی فکر می‌کنم کارگردان فیلمنامه‌اش را به چند نفر از دوستانش ایمیل نکرده تا ببیند نظر آنها چیست. فیلمی که ۹۰۰-۸۰۰ میلیون هزینه‌اش شده است. من همیشه فیلمنامه‌ام در فلش مموری همراهم است، هر کدام از دوستان را می‌بینم می‌گویم وقت داری بخوانی؟

■ هزینه ۲۲۰ میلیونی برای ساخت فیلم شما کمی عجیب نیست؟

□ ببینید، من و برادرم که نویسنده، کارگردان و تهیه‌کننده بودیم دستمزد دریافت نکردیم. این خودش صرفه‌جویی بزرگی بود. بچه‌های دیگر دستمزد خیلی کمی گرفتند، در هزینه‌ها خیلی صرفه‌جویی کردیم. با این همه فیلم نگاتیو بود، با دوربین ۳۵ و هزینه‌هایش، اما همدلی عوامل کار را آسان کرد. ■

وضعیت است، یعنی می‌شود که معنای هیچ کلمه خاص سیاسی، فلسفی و اجتماعی را ندانی ولی این وضعیت در گیرت کند. به نظر من می‌شود تو چیزی از سینما ندانی ولی طبیعت بیجان و یک اتفاق ساده را دوست داشته باشی.

وقتی فلان جناح سیاسی از فیلم تعریف می‌کند جناح‌های رقیب چون با او مشکل دارند از فیلم بدشان می‌آید. این اتفاقی است که در ایران می‌افتد. ذهن‌ها پیشداوری دارد

■ در فیلم‌های هانکه ما متوجه آن نگاه فلسفی که خیلی نمایان باشد نمی‌شویم.

□ یک جمله‌ای درباره همین‌گویی شنیدم که در زندگی برایم راهگشا بود. می‌گفت تفسیری از زندگی را چنان در قالب یک وضعیت از زندگی به تو نشان می‌دهد که تو آن را با خود زندگی اشتباه می‌گیری. این قدر واقعی این تصویر را نشان می‌دهد که تو با خود زندگی آن را اشتباه می‌گیری.

■ ایده فیلم شما با اینکه یک مسئله جهانی است ولی در خارج از کشور دیده نشد.

□ به‌خاطر اینکه انتظارات آنها از ما تعریف شده است. دقیقاً می‌دانند از ما چه می‌خواهند و غیر از آن نمی‌خواهند. یک کسی در دوران دانشجویی حرف خوبی به من زد. گفت می‌دانی چرا فیلم فلانی را به جشنواره‌های خارجی می‌برند؟ مانند اینکه بچه می‌خواهد بگوید تصادف می‌گوید تصادف، پدر مادرش می‌خندند و می‌گویند دوباره بگو. نگاهشان به ما این است. انگار که در جنگل‌های آمازون پایین تنه کسی با برگ پوشیده است، ولی یک تی‌شرت گران‌قیمت خارجی پوشیده است و تعجب آور است. آنها انتظاراتشان از ما تعریف شده است و این فیلم مطابق انتظار آنها نیست. اینکه یک کودک جهان‌سومی حرکت می‌کند که ریشه ناهنجاری‌ها و کجروی‌های جهانی را پیدا کند. اگر این‌طور بود نشانش می‌دادند: رنجرو در رؤیایش می‌خواهد برود سازمان ملل و گاز اشک‌آور بیندازد داخل سازمان ملل و رئیس‌جمهورها که آمدند بیرون از دهکده‌اش آنها را با تیروکمان بزند ولی این بچه می‌گوید می‌خواهم با رئیس‌جمهورها حرف بزنم. بچه‌ای که در سکانس اول فیلم می‌بینیم در خواب هراس این را دارد که هواپیماها به

نظر مالی و امداد کسی نیستیم. با کمترین هزینه و با پول ناچیز خودمان ساختیم. مگر نمی‌گویید فیلم خصوصی، فیلم از این خصوصی‌تر نمی‌شود. مگر نمی‌گویید سینمای مرکز‌گرای. از این دورتر نداریم. آن‌سوی بندر دریاست. آدم غرق می‌شود. روابط ناسالم هم در فیلم دیده نمی‌شود. خیلی از این مقوله‌هایی که جمع می‌شویم در کیش و سمینار می‌گذاریم در این فیلم هست. ما انتظار حمایت هم نداریم. اتفاقاً این سینمایی است که صددرصد باید قائم‌بالذات باشد، یعنی امداد پول کسی نباشد تا به سرنوشت سینمای جنگ و سینمای دینی گرفتار نشود. یک اصطلاح خیلی غمباری بین تهیه‌کنندگان سینما هست که می‌گویند سود در تولید است. من قرار است یک فیلم جنگی تولید کنم، یک قرارداد با شما می‌بندم، در قرارداد سودم را برده‌ام. حالا بفروشید یا نفروشد مسئله ثانویه است ولی اگر ساخت فیلم جنگی دغدغه‌ات باشد، جلب سرمایه می‌کنی و دوست داری مردم آن فیلم را ببینند. چرخه اقتصادی این فیلم می‌چرخد، به کسی متکی نیستی و سینما رونق می‌گیرد. هر چه سوسپید در سینما تزریق کرده‌ایم، برگشت به عقب بیشتری کرده‌ایم.

■ اگران فیلم شما هم خیلی محدود بود با اینکه استقبال تماشاگران خوب بود.

□ من مانند رنجرو آدم بدبینی نیستیم. اصلاً در این سینما نمی‌دیدم چنین فیلم‌هایی را اگران کنند.

■ خودتان نقاط ضعف فیلم «تنهای تنهای» را چه می‌دانید؟

□ من دوست داشتم خانم بازیگر فیلم مسن‌تر باشد تا فضا مادرانه‌تر شود. برای سکانس‌های داخل کشتی ایده‌ای داشتم که واقعاً پولمان نرسید. نامه آخر را به لحاظ سینمایی می‌گویم اصلاً سینما نیست. من همیشه می‌گویم فیلم متوسط خوش‌ریتمی است.

■ اگر چیزی مانند نامه آخر فیلم جذاب باشد اما سینما نباشد آن را انتخاب می‌کنید یا چیزی که سینمای ناب باشد و جذابیتش کمتر باشد؟

□ من عاشق سینمای «شهید ثالث» و «میشائیل هانکه» هستم. ولی برای ذات سینما به نظر من باید ترکیبی از هر دو باشد. من خودم اصلاً «عشق سینما» نیستم. منظر فرصتی هستم وضعیت مالی‌ام بهتر شود داستان بنویسم.

■ در کارهای هانکه قصه خیلی مطرح نیست.

□ ولی پتانسیل فضا خیلی بالاست. یک

جست وجوی کلوت؛

بهبانهای برای خلق یک جهان چند صدایی

نقدی بر فیلم **خسته نباشید!** به کارگردانی افشین هاشمی و محسن قرایی



سپیده سامی
کارشناس ارشد سینما

خسته نباشید! ماجرای زندگی رومن و ماریا زوجی است که به ایران آمده‌اند و درگیر اختلافاتی با یکدیگرند. رومن مشتاق رفتن به کلوت و بازدید از آن مناظر است اما از آنجا که با مؤسسه جهانگردی طرف قراردادشان در این مورد با مشکل روبرو می‌شوند؛ مرتضی، مستخدم اخراجی هتلی که این زوج در آن سکونت دارند به کمک پسرعمویش حسین تصمیم می‌گیرند آن دو را به کلوت ببرند...

گرایش فراوان به نمایش واقعیت‌های تلخ و سیاه اجتماعی در سینمای امروز ایران بسیار نمایان است. بخش قابل توجهی از این فیلم‌ها در نمایش عمومی و اقبال تماشاگران موفق بوده‌اند اما به نظر می‌رسد گرایش بیش از اندازه به این فرم سینمایی ایجاد احساس درماندگی و فرار گرفتن در یک بن‌بست همیشگی را برای مخاطبان خود به همراه می‌آورد و رفته‌رفته از شمار طرفدارانش می‌کاهد. خسته نباشید! فیلمی است که به جدال با این تصویر تیره و تار از وضعیت موجود می‌پردازد و با تکیه بر مفهوم صلح و ارج نهادن به زیبایی‌ها و دلبستگی‌های فرهنگی - هنری ایران، نظرگاهی تازه مبتنی بر حرکت و امید را فراروی مخاطبان خود قرار می‌دهد. بخش قابل توجه این فیلم مربوط به دیالوگ‌نویسی هوشمندانه آن است. دیالوگ که در نفس خود برخاسته از یک جهان چندآوایی است و از رویکردهای توصیفی و تک‌صدایی فاصله می‌گیرد بر لزوم ایجاد مفهوم گفتمان ضرورت می‌بخشد. از آنجا که درام نیز متنی گفتمان‌محور است زیرا «...نخست از منی تشکیل شده است که تویی را اینجا و اکنون مخاطب قرار می‌دهد» (الام، ۱۳۸۶: ۱۷۳) بستر مناسبی برای طرح و گفتمان و چالش کشیدن مفهوم بیگانه‌ستیزی است و می‌توان آن را از تمامی دیالوگ‌های مرتضی و حسین با ماریا و رومن در آغاز حرکتشان به سمت کلوت و به‌خصوص ترجمه‌های وارونه مرتضی از دعوی حسین و ماریا استنباط کرد. طرح و به‌دنبال آن دیالوگ‌ها، بر امکان ایجاد گفت‌وگویی تأکید

می‌کند که افراد می‌توانند با وجود تفاوت‌های زبانی و فرهنگی‌شان و تنها به‌دلیل داشتن دردهای مشترک با یکدیگر برقرار کنند. دیالوگ‌های مرد مفتی با رومن در فئات، زمانی که به‌دنبال راه خروج می‌روند و چون زبان یکدیگر را متوجه نمی‌شوند در پاسخ به صحبت‌های یکدیگر، متوسل به عادت‌های گفتاری و شنیداری خود شده و معنای حرف‌های طرف مقابل را حدس می‌زنند از شناخت کامل موقعیت نمایشی به‌وجود آمده - یعنی کنار هم قرار گرفتن چند شخصیت با زبان‌های متفاوت - حکایت کرده و نشان می‌دهد که چگونه سطوح مختلف این موقعیت نمایشی زیر و زبر شده و مورد واکاوی قرار گرفته است.

اما به نظر می‌رسد درام تا حدودی دچار یک تم یکنواخت و کسل‌کننده است که اگر شوخی‌ها و شیرین‌زبانی‌های مرتضی، مقنی و دیگر شخصیت‌ها نبود نمی‌توانست مخاطب را تا پایان نگاه‌دارد. این یکنواختی به کنشی برمی‌گردد که انتظار انجام آن از جانب ماریا می‌رود اما این اتفاق تا پایان فیلم نیز رخ نمی‌دهد. ناراحتی و درگیری ذهنی‌ای که ماریا به خاطر مرگ فرزندش مارکو داشت با ورود به خانه خاله حکیمه التیام می‌یابد زیرا درمی‌یابد که حکیمه نیز چون او داغدار فرزند از دست‌رفته‌اش است. گرچه شباهتی که او در ذهنش میان حسین و مارکو ایجاد می‌کند، دنیای ذهنی او را تا حدودی به واقعیت عینی فیلم مرتبط کرده و به این واسطه گامی در

جهت حل مشکل برداشته می‌شود اما این اتفاق کمرنگ است و به نظر می‌رسد اگر به شکلی به آن پرداخته می‌شد که طی آن کشمکش ماریا با خودش بیشتر جلوه می‌کرد و شکل بیرونی‌تری به خود می‌گرفت فیلم یکنواختی خود را از دست می‌داد، زیرا آنچه انتظار می‌رفت باز شدن این گره و ناراحتی به‌دست خود ماریا بود نه به‌واسطه اثرگذاری محیط اطراف بر او! تحت تأثیر قرار گرفتن او، البته طبیعی و ضروری است اما این متأثر شدن در اولین نمایی که ماریا عکس حسن را بر دیوار خانه خاله حکیمه دید، زود و تصنعی اتفاق افتاد و مشکل درام را نیز همین تأثر او از محیط حل کرد! درحالی‌که به نظر می‌رسد فیلم بیشتر به کنش ماریا و نمایش چگونگی مبارزه او با خودش، برای کنار آمدن با مرگ مارکو نیاز داشت. لزوم این کنش برای ماریا نه به‌دلیل رجوع به ساختار کلاسیک و ارسطویی درام که انجام کنش توسط قهرمان را در گره‌گشایی آن الزامی می‌داند بلکه به این دلیل ضروری به نظر می‌رسد که فیلم بتواند همچنان تفاوتش را با سایر فیلم‌های واقع‌گرایانه‌ای که شرح آن در بالا رفت حفظ و کامل کند، پارازیت‌های محیط گرفتار و اسیری که در دام واقعیت‌های محیط گرفتار آمده و همواره تحت تأثیر آن هستند فراتر بگذارد و به‌واسطه کنش خود ایجاد تغییر کند.

منبع:

الام، کر (۱۳۸۶)، نشانه‌شناسی تئاتر و درام، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: نشر قطره. ■

نقطه عطف بیداری

بخش دوم



احمد هاشمی

دچار خود کم‌بینی بودم و توانایی «نه گفتن» نداشتم. چندی بعد در مقابل تعارف حشیش مقاومت نکردم. شخصیتم تحت تأثیر مواد تغییر کرده بود.

هنوز هجده سالم نشده بود که برای اولین بار مواد سیاه مصرف کردم. بعد از مصرف به خلسه می‌رفتم. احساس می‌کردم لذتش از مشروب بیشتر است، نسبت به آن بوی کمتری داشت و کسی در خانه متوجه نمی‌شد. اواخر دوره دبیرستان برادر بزرگم متوجه اعتیاد من شد. با او رودریاستی داشتم. با اشاره او بلافاصله بعد از دیپلم، به سربازی رفتم، ولی این راه هم برای ترک کارساز نشد. روزهای آخر سربازی هر روز مصرف می‌کردم.

بعد از پایان سربازی بیشتر در جمع هم‌محله‌ای‌ها بودم. محله ما در یکی از مناطق جنوبی تهران بود. آن روزها مواد مخدری به نام تمجیزک و نورجیزک در بین بچه‌های محل ما - که بیشترشان گرفتار مواد مخدر شده بودند - رایج شده بود که گفته می‌شد داروی ترک اعتیاد است. مدتی به این مواد اعتیاد داشتم. بعد از مدتی دوباره به مواد سیاه روی آوردم. این بار توان پرداخت هزینه اعتیاد را نداشتم. مواد سیاه گران شده بود و به قیمت گرد سفید معامله می‌شد. مصرف‌کننده‌ها به سمت گرد سفید کشیده شده بودند؛ مصرفش راحت‌تر بود و لذتش در دفعات اول بیشتر از مواد قبلی بود. فرد معتاد همیشه دنبال موادی است که در کمترین زمان او را به اوج لذت برساند.

گرد سفید مرا از هستی ساقط کرد. صبح‌ها که صدای خش‌خش جاروی پیرمرد رفتگر از کوچه می‌آمد با خودم می‌گفتم کاش من هم توان او را داشتم. با بدن درد از خواب بیدار می‌شدم. روزی دوبار استفاده می‌کردم که فقط بتوانم سرپا بمانم. توان کار کردن نداشتم. بیشتر با ترندهای مختلف از خانواده‌ام پول می‌گرفتم، ولی بعد از مدتی دیگر حنایم برای آنها رنگی نداشت. وسایل خانه را می‌فروختم. همه می‌دانستند کار من است، با این حال انکار

سرش بالا نمی‌آمد، یعنی زور بالا آوردنش را نداشتم. برای نفس کشیدن هم انگار توان نداشتم. می‌ترسیدم هر لحظه صدای خس‌خس نفس‌هایش قطع شود و روی زمین بیفتد. روبرویم رحیم مطیعی ایستاده بود. رحیم را زمانی که سرش بالا بود و چهارشانه، به علت شباهت به هنرپیشه قبل از انقلاب با افزودن پیشوندی به نام خانوادگی‌اش صدا می‌کردند. حتی گاهی با رندی، نزد کسانی که تازه با او آشنا می‌شدند، خود را صاحب نسبت با آن فرد می‌دانست. در ماه‌های اخیر، ذره‌ذره آب‌شدنش را دیده بودم، اما این بار از دیدنش جا خوردم. فقط یکی دو ماه بود ندیده بودم و فقط یکی دو سال بعد همین رحیم نصیحتم می‌کرد که «مراقب باش، داری تند می‌روی، تو پسر مهندس هستی».

زمانی که نوجوان بودم، ورزش کونگ‌فو کار می‌کردم. از سیگار متنفر بودم و با دوستانم که به سمت دود می‌رفتند، با تندی برخورد می‌کردم. تا آنجا که توان داشتم جلویشان را می‌گرفتم. یکی از آنها پسرعمه‌ام بود که به واسطه یکی از دوستانش، گاهی مشروب می‌خورد. از رفت و آمد پسر عمه‌ام با جواد ناراحت بودم. چندی بعد جواد نزدیکترین دوست من شد.

چو گویی که وام خرد تو ختم
همه هرچه باستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار

اولین بار در ۱۶ سالگی با جواد لب به مشروب زدم. آن روزها اوضاع خانواده‌ام نابسامان بود. ناراحتی اعصاب پدرم با مشکلات عدیده دیگر ترکیب شده بود. محیط خانه پرتنش بود. مصرف مشروبات الکلی شخصیت کاذب و سرخوشی به من می‌داد. اعتیاد من با الکل آغاز شد و سیر سقوط تا تباهی را خیلی زود طی کردم. نمی‌دانم علتش شدت بیماری اعتیاد در من بود یا ضعیف‌بودن من در مقابل آن. بعدها متوجه شدم که ضعف‌های شخصیتی من در گرفتاری به مواد مخدر تأثیر داشته است. من

معتاد شبیه فرد بی‌اراده‌ای است رهاشده، رسیده به رودخانه‌ای خروشان که در مسیر رودخانه‌ای قرار می‌گیرد و نجات او موقوف به این است که به تخته‌سنگ یا شاخه درختی که در مسیر قرار دارد برخورد کند و توقفی حاصل آید و نقطه عطفی در زندگی او رخ دهد. با توجه به این امر سعی داریم با نگاهی به فرازونشیب‌های زندگی افرادی که با این بیماری درگیر بوده‌اند دریابیم که آیا شگردهای داوطلبانه و اختیاری وجود دارد که معتاد را در مسیر رودخانه‌ای که می‌رود پیش از آنکه به عجز و استیصال برسد نجات دهیم؟

معجزه ایمان

دوباره زنگ خانه ما را به اشتباه زده بودند. خیلی وقت‌ها در را که باز می‌کردم، مردمی را می‌دیدم که وسایل خانه و مایحتاج ضروری‌شان را برای معاوضه با گرد سفید آورده‌اند. همسایه ما فروشنده مواد بود. وقتی معتادها پول نداشتند، برنج و روغن از آنها می‌گرفت، سلامتی‌شان را می‌گرفت و روحشان را نیز دود می‌کرد و به هوا می‌فرستاد. آن روز با عصبانیت دم در رفتم. بیشتر وقت‌ها با توپ و تشر با آنها برخورد می‌کردم. گاهی هم از در نصیحت وارد می‌شدم. نمی‌دانستم آن لحظه گوششان بدهکار پندهای من نیست. نمی‌دانستم و بعدها دانستم که آن لحظه مغزشان قدرت تحلیل هیچ چیز را ندارد. به تنها چیزی که فکر می‌کنند سریع‌ترین راه رسیدن به مواد است.

در را که گشودم، یک لحظه خشکم زد. چهره آشنایی که دیگر باید به مغزم فشار می‌آوردم تا به یاد بیآورم کیست. تکیده و سیه چرده بود.



یکی دیگر از نشانه‌های بیماری اعتیاد بی‌صدافتی است. سعی می‌کردم در محل کار راستگو باشم. روزهای نخست دیدن بی‌صدافتی همکارانم آزارم می‌داد اما یاد گرفتم که من در جایگاه خدا نیستم و نباید در مورد دیگران قضاوت کنم. رفته‌رفته در کارم پیشرفت کردم، به شکلی که از سایر همکارانم موفق‌تر شدم.

سعی در رفع نواقص اخلاقی باعث شده زندگی آرام‌تری داشته باشم. کسانی را که از آنها بدی دیده‌ام از ته دلم بخشیدم. از کسانی که در گذشته باعث آزارشان شدم، طلب بخشش کردم و تلاش کردم خسارت‌های وارده را جبران کنم. تعادل را به زندگی‌ام بازگرداندم. اکنون اوقات زندگی‌ام را به شش قسمت تقسیم می‌کنم. ۱. رسیدگی به امور مربوط به سلامتی ۲. کار و پیشرفت در موقعیت شغلی ۳. مطالعه ۴. تفریح ۵. رابطه عاطفی ۶. رسیدگی به امور روحانی و خدمت به کسانی که به کمک نیاز دارند. هیچ کدام از این امور نباید به خاطر دیگری تعطیل شود. عدم تعادل در زندگی از نشانه‌های بیماری اعتیاد است.

سه سال پیش با همسرم آشنا شدم. فکر می‌کنم این اتفاق بازتاب اعمال خوب من بوده است. وقتی مشکلات گذشته‌ام را با همسرم در میان گذاشتم، باورش نشد من زمانی آن گونه زندگی کرده‌ام. در خانواده همسرم به عنوان الگویی در زندگی سالم و پرهیز از انحرافات شناخته می‌شوم و اگر داستان زندگی‌ام را برایشان بگویم باور نخواهند کرد. خدا را شکر می‌کنم که زنده‌ام و سلامت. خدا را شکر می‌کنم تا چند ماه دیگر کودکم را در آغوش خواهم گرفت. ■

می‌کردم خدا هم من را طرد کرده، خدا هم می‌خواهد من این‌طور باشم. به محض اینکه دیدم می‌توانم مصرف نکنم، بیشتر به خدا ایمان آوردم و متوجه شدم یک نیروی برتری هست که من را حمایت می‌کند. از خدا بیشتر کمک خواستم و رابطه‌ام با خدا قوی‌تر شد.

در برنامه ۱۲ قدم، با ماهیت بیماری اعتیاد بیشتر آشنا شدم. فرد معتاد دنبال بهانه می‌گردد تا خودش را بدبخت ببیند. با دنیا قهر است. فکر می‌کند همه دشمن او هستند. روی نشانه‌های بیماری کار کردم. به عنوان اولین شغل زندگی‌ام در ۲۳ سالگی در یک تعمیرگاه مشغول به کار شدم. متوجه شدم من هم می‌توانم مانند آدم‌های دیگر زندگی کنم. یاد گرفتم اراده زندگی خود را به خدا بسپارم و در عین حال به سختی کار کنم. نه اینکه کم کاری کنم و از خدا انتظار معجزه داشته باشم.

می‌کردم. رحیم و جواد دوستان نزدیک من شده بودند.

۲۲ ساله بودم. خانواده‌ام سه بار مرا برای ترک به مراکز بازپروری فرستادند. هر بار بعد از مدتی لغزش می‌کردم. دیگر همه از من قطع امید کرده بودند. طرد شدم. باور نمی‌کردم در این موقعیت هستم.

یک‌روز در اوج ناامیدی از خدا عاجزانه خواستم کمک کند. آن روزها حالی داشتم که یا باید سلامتی‌ام را بازمی‌یافتم یا به راه مرگ می‌رفتم. این بار با پای خودم به مرکز ترک اعتیاد رفتم. راه برگشت نداشتم. ۴۰ روز ماندم و در آن مدت با کسانی که راه نجات را یافته بودند برخورد کردم. بزرگترین اتفاق این بود که میل به مصرف در من کم شده بود و همین که دیدم وسوسه ندارم، ایمانم قوی شد. روزهای آخر اعتیادم، زیاد ایمان نداشتم. فکر

با صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست

وز رفیقان ره استمداد همت می‌کنم

با توجه به درخواست خوانندگان محترم نشریه چشم‌انداز، با وجود مشکلات عدیده مالی، اقدام به چاپ رنگی و تغییراتی در طراحی نشریه نمودیم. از شما خوانندگان عزیز تقاضا داریم نظرات و پیشنهادهای خود را درباره تغییرات نشریه به آدرس ایمیل meisami40@yahoo.com ارسال نموده یا با شماره تلفن‌های ۶۶۴۳۳۲۰۷ و ۶۶۹۳۶۵۷۵ تماس حاصل فرمایید. گفتنی است که چشم‌انداز ایران بیش از پیش نیازمند دعای خیر خوانندگان محترم است. تقاضا نمودیم با همت عالی و پرداخت به‌موقع حق اشتراک ما را یاری فرمایید.

جامعه‌شناسی تشیع

- تشیع، امر نزدیکی که از آن غافلیم / سخنرانی سارا شریعتی
- تسنن محمدی، تشیع علوی است! / سخنرانی فریدالطاس
- کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی تشیع: مباحث مقدماتی / کمال رضوی
- «امامت و عدالت»: اصول نیندیشیده / آرمان ذاکری
- دو حوزه مطالعاتی پرجاذبه و پرمناقشه: «تاریخ اجتماعی تشیع» و «مرجعیت و روحانیت» / علی اشرف‌فتحی
- جای خالی جشن‌های شیعی / فاطمه لطفی
- غلبه رویکردهای تجویزی و تبلیغی / زهره سروش‌فر
- تحذیر ارقام / مهدی سلیمانیه



تشیع، امر نزدیکی که از آن غافلیم

سخنرانی سارا شریعتی در کنفرانس «جامعه‌شناسی تشیع، ضرورت‌ها و محدودیت‌ها»

چشم‌انداز ایران: نشست «جامعه‌شناسی تشیع؛ تعریف، ضرورت‌ها و محدودیت‌ها» ۲۶ آذرماه در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد. دکتر سارا شریعتی به‌عنوان نخستین سخنران این جلسه، «در معنا و محدودیت‌های جامعه‌شناسی تشیع» سخنرانی کرد. ایشان در این سخنرانی پس از بررسی پیشینه مطالعات اجتماعی تشیع در جهان و ایران، به بحث پیرامون ضرورت پرداختن جامعه‌شناسان به این حوزه مطالعاتی پرداخت و سپس از محدودیت‌های جامعه‌شناسی در مطالعه تشیع سخن گفت. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران در بخش پایانی سخنان خود، به بحث کوتاهی پیرامون سه حوزه ممکن در مطالعات جامعه‌شناختی تشیع برحسب معیار رؤیت‌پذیری پرداخت. آنچه در ادامه می‌آید، متن کامل و پیراسته سخنان دکتر سارا شریعتی در این کنفرانس است.

این دانش، با فضای فکری جامعه و علوم رایج در آکادمی کمتر در ارتباط بود. آلمان، روسیه، انگلیس و فرانسه سنت دیرینه‌ای در اسلام‌شناسی داشتند. گلدزیهر، پتروشفسکی، موننگمری وات، لویی گارده، لویی ماسینیون و شاگردانش و به‌ویژه هانری کربن سلسله‌ای از شاخص‌ترین اسلام‌شناسان غرب بودند که آثارشان همچنان به‌عنوان کلاسیک‌های این رشته شناخته می‌شود. در آمریکا که پیشینه استعماری در جوامع اسلامی نداشت، شرق‌شناسی متأخر بود و در شرایط مبارزه علیه کمونیسم و جنگ سرد، به‌وجود آمد. برنارد لوئیس یکی از چهره‌های شناخته‌شده شرق‌شناسی آمریکا بود. اسلام‌شناسی از مجموعه علوم انسانی جدا بود، چرا که به تعبیر برهان غلیون، «علمی خاص‌گرا» برای «جوامعی خاص» بود. در همایش جامعه‌شناسی اسلام، در بروکسل، ژاک برک به این مطلب اشاره دارد و می‌گوید: «اسلام‌شناسی علی‌رغم غنای نظری و جذابیتش هیچ نقشی در رشد علوم انسانی مدرن نداشته است. برای نمونه در فرانسه، انسان‌شناسی فرانسوی دور کیمی به اورانتاها بیشتر توجه می‌کند تا کابیل‌های الجزایر و برای لوی استروس، سرخپوستان آمازون جالب‌ترند تا قبایل مسلمان شمال آفریقا». اگر اصحاب علوم انسانی به حوزه اسلام بی‌توجه بودند، اسلام‌شناسان نیز به رویکردهای اجتماعی بی‌توجه بودند و به استثنای نمونه‌هایی چون آثار پتروشفسکی، ماکسیم رودنسون و ژاک برک که به نگاه اجتماعی نزدیک‌تر بود اغلب مطالعات اسلام‌شناختی بر مطالعات متنی و تاریخی مبتنی بود و کمتر به عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع اسلامی توجه داشت.

اسلام‌شناسی به سمت علوم انسانی بود. هر چند الغای خلافت اسلامی در ترکیه (۱۹۲۴)، شکل‌گیری اخوان‌المسلمین در مصر (۱۹۲۹)، تشکیل اولین جمهوری اسلامی در پاکستان (۱۹۴۷) و تحولات افغانستان، در حضور سیاسی اسلام نقش مهمی داشتند اما مشخصاً انقلاب ایران که به‌عنوان «انقلاب مذهبی» و «انقلاب اسلامی» شناخته شد، علوم انسانی را متوجه اسلام به‌عنوان یک واقعیت سیاسی کرد. این تحولات وجه سیاسی اسلام را بارز نمود و از این دوره آثار مهمی در خصوص نسبت اسلام و قدرت سیاسی انتشار یافت. علی عبدالرازق، سید قطب، رشید رضا، مودودی و... با موضوعی مختلف در این خصوص نوشتند و چشم‌اندازهای جدیدی را در مباحث سیاسی اسلام گشودند.

پیش از انقلاب مطالعات در خصوص اسلام و جوامع اسلامی در محدوده آنچه در غرب تحت عنوان «اسلام‌شناسی» خوانده می‌شد، محصور بود. اسلام‌شناسی حوزه‌ای گسترده بود که بیش از ۱۴ قرن تاریخ اسلام، بخش مهمی از کشورهای جهان و هر نوع فعالیتی که تحت لوای اسلام انجام می‌شد، در قلمروی تحقیقش قرار داشت. اسلام‌شناسی، به حوزه شرق‌شناسی تعلق داشت و به‌ویژه در کشورهایی که سابقه روابط طولانی با مستعمرات اسلامی داشتند، شکوفا شد. استعمار اروپایی از آثار این شرق‌شناسان که به تعبیر عبدالمک، نویسنده «شرق‌شناسی در بحران» دانشی «ذات‌گرا»، «تاریخی‌گرا» و «متن‌گرا» بود، استفاده می‌کرد. شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان، اجتماع علمی بسته‌ای را در متن جامعه آکادمیک و در متن جریان‌ات روشنفکری تشکیل داده بودند که به دلیل تخصصی بودن

یکی از مواردی که همواره علوم اجتماعی ما را در معرض اتهام قرار می‌دهد و موقعیت این علوم را در سلسله‌بندی علمی شکننده کرده است، «ناکارآمدی» این علوم است. اغلب مطرح می‌شود که علوم اجتماعی، کتابی هستند، به مسائل جامعه ایران ربطی ندارند و نظراتی که می‌خوانیم به مسائل ما مربوط نمی‌شود. جدا از ارزیابی درستی و نادرستی این بحث، می‌توان در مواردی پذیرفت که ما نسبت به «امر نزدیک» بی‌توجهیم یا اصلاً آن را نمی‌بینیم چون خیلی نزدیک است یا چون زیاد آن را می‌بینیم، به چشممان نمی‌آید و اصولاً ترجیح می‌دهیم به «امر دور» بپردازیم که کم‌هزینه‌تر هم است.

دین و مشخصاً تشیع یکی از مصادیق این امر نزدیک است. امر نزدیکی که بدان بی‌توجهیم. در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دین رسمی دارد و دین رسمی آن اسلام و تشیع است و اکثریت ساکنان آن شیعیان امامی هستند. در این جامعه، دین با همه حوزه‌های زندگی، از سیاست و فرهنگ گرفته تا اوقات فراغت و روزمرگی پیوند خورده است. در نتیجه طبیعی است که در چنین جامعه‌ای کسی که به جامعه‌شناسی دین می‌پردازد، جدا از تعلقات اعتقادی‌اش، دینداری یا بی‌دینی‌اش، از دین جامعه خود و از تشیع و اسلام شروع کند. کاری که اغلب جامعه‌شناسان کلاسیک دین انجام دادند. مارکس به مسئله یهود پرداخت، وبر به پروتستانیسم و دورکیم نظام آموزشی کاتولیک رایج در فرانسه را مورد نقد و تحلیل قرار داد اما در جامعه علمی ما این اتفاق نمی‌افتد و جامعه‌شناسی دین ما به جز استثنائاتی، رصد کردن، تحلیل و نقد تشیع زیسته را در دستور کار خود ندارد و این کاستی مطالعات اجتماعی ما و همچنین ضرورت پرداخت به آن است.

موقعیت «جدید» اسلام و تشیع در مطالعات اجتماعی

از سوی دیگر موقعیت تشیع امروز به نسبت گذشته تغییر کرده است و تشیع نه تنها به‌عنوان یک مذهب که حتی به‌عنوان یک واقعیت سیاسی، در هر دو شکل «نهضت» و «نظام» در ادبیات علوم اجتماعی مطرح شده است و دیگر در محدوده ایران مورد بحث نیست. این «موقعیت جدید» کدام است؟ جایگاه مطالعات شیعی در متن مطالعات اجتماعی اسلام چیست؟ انقلاب ایران نقطه‌عطفی در چرخش مطالعات



اما موقعیت جدید اسلام در نیمه دوم قرن بیستم، به عنوان یک نیروی سیاسی، (در شکل رادیکالیسم سیاسی - اخوان المسلمین در مصر، جماعت اسلامی در پاکستان و در اشکال حکومتی - پاکستان، ایران و...)، به عنوان یک منبع هویتی (مشخصاً در میان جوانان، زنان و مهاجران) و سرانجام به عنوان یکی از مهمترین پراکنده‌کننده‌های جمعیتی در آمریکا و اروپا، رابطه اسلام و علوم اجتماعی را بسیار متحول و صورت مسئله را کاملاً دگرگون کرد. در بسیاری از مراکز دانشگاهی اروپا کرسی «مطالعات اسلامی» ایجاد شد و همچنین نهادهای مطالعاتی جهت تدوین «علوم اجتماعی اسلام» به وجود آمد. از این دوره ما بار کد اسلام‌شناسی کلاسیک و برعکس رشد مطالعات علوم انسانی روبرو هستیم. این بار اسلام، نه با رویکردی تاریخی و به عنوان یک دین، بلکه همچون یک واقعیت سیاسی مورد توجه قرار گرفت و اغلب آثاری که از این دوره به بعد در غرب انتشار یافتند، وجهی کاملاً سیاسی داشتند و به منظور تلاش برای فهم بیشتر تحولات و حوادث سیاسی در جوامع مسلمان، در رابطه با قدرت برای مخاطبانی عام تولید می‌شدند.

در مطالعات علمی اسلام که در غرب انتشار یافت، اغلب پژوهش‌ها به اسلام اکثریت اختصاص داشت و مطالعه علمی تشیع در عین حال که به گفته امیرمعزی، یکی از متخصصان این حوزه، بیش از یک قرن است که تاریخ دارد اما از یک سو در اقلیت بود و از سوی دیگر بیشتر بر جریاناتی چون فاطمیه که به قدرت رسیده بودند و اسماعیلیه که در شکل‌گیری سنتی صوفیانه و فلسفی نقش بسیار داشتند، متمرکز بود و تشیع امامی ناشناخته مانده بود. با ظهور سلسله صفوی و به رسمیت شناخته شدن تشیع امامی به عنوان دین رسمی، توجهات به سمت امامیه جلب شد و نخستین نشانه‌های آن را می‌توان در نوشته‌های کنت دو گوبینو یافت. در عین حال در قرن بیستم عواملی چون فتوای معروف شیخ شلتوت و طرح تشیع به عنوان پنجمین مذهب فقهی اسلام نیز مؤثر بود. در اروپا نیز نمی‌توان از نقش مؤثر لویی ماسینیون در معرفی حضرت فاطمه (س)، سلمان، حلاج و همچنین سلسله‌ای از شاگردانش به ویژه هانری کربن و اثر چهار جلدی وی با عنوان «در اسلام ایرانی» که همچنان به عنوان یک اثر کلاسیک در این زمینه شناخته می‌شود، در معرفی تشیع غافل ماند اما در اثر عظیم کربن، تشیع به یک «امام‌شناسی» و امامت به یک گرایش عرفانی - باطنی تقلیل می‌یافت. عدالت به عنوان رکن اول تشیع اعماض شد و وجوه اجتماعی و سیاسی تاریخ تشیع نیز در سایه ماند، چرا که آنچه باعث نزدیکی کربن به تشیع شد، قربانی بود که میان آموزه‌های شیعی و تصوف می‌یافت و آثار وی بیش از آنکه متمرکز بر اسلام یا حتی تشیع باشد، بازنمایی وجه معناگرایانه (گنوستیک) شیعی بود اما به

گفته ژان پی‌دی دیگر، وقتی انقلاب ایران رخ داد، هیچ بخشی در این چهار جلد، به ما در فهم نقش دین در جریانات سیاسی کمک نمی‌کرد و انگار کربن «تشیعی دیگر» را مورد مطالعه قرار داده بود و ما در حوادث سیاسی ایران با تشیع دیگری روبرو بودیم. انگار دو تشیع وجود داشت.

در ایران نیز می‌توان از آثار شریعتی به عنوان نمونه نادری از رویکرد اجتماعی به تشیع نام برد. تمرکز آثار شریعتی به تشیع مربوط به دوره چهارم زندگی وی و فعالیت‌هایش در حسینه ارشاد است. در این دوره شریعتی تقریباً به بخش مهمی از آرای شیعی می‌پردازد و نمودهای تاریخی و اجتماعی این آموزه‌ها را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهد. در «امت و امامت» شریعتی به امامت می‌پردازد. در «انتظار، مذهب اعتراض»، موعودگرایی شیعی را مورد تحلیل قرار می‌دهد و در «تشیع علوی و تشیع صفوی» به عزاداری‌ها و در «تخصیص» به روحانیت... برخی از این آثار به عنوان آثاری در جهت اصلاح دینی و با رویکردی اعتقادی و ایمانی نگاشته شده‌اند. برخی اما با رویکردی اجتماعی به تحلیل شرایط تاریخی، طبقاتی، اجتماعی‌ای که به بر ساخت این موقعیت انجامیده می‌پردازند. می‌توان گفت که برخلاف کربن، تأکید شریعتی بر اصل «عدالت» است و اشاره دارد که «توحید الهی، در جامعه‌ای که بر شرک طبقاتی استوار است، لفظی است که تنها به کار «نفاق» می‌آید».

ایران قطب مطالعه شیعی؟ یافته‌ای مورد تردید

از دهه ۷۰ به بعد اما دو تحول به وجود آمد. از سویی مطالعه تشیع از محدوده ایران فراتر رفت و جوامع شیعی با تنوعات فرهنگی خود مورد توجه قرار گرفت و از سویی دیگر تشیع نه الزاماً به عنوان یک مذهب بلکه به عنوان یک واقعیت سیاسی مطرح شد. وجود جماعت‌های شیعی در بسیاری از کشورهای منطقه و همچنین در اروپا و آمریکا اصطلاحاتی را چون «جهان‌های شیعی»، «دیاسپورای شیعی»، «تشیع جهانی شده»،

«پولینزی شیعی» به وجود آورد که بر تعدد، تنوع و نمودهای جغرافیایی و ملی تشیع تکیه می‌کرد و اصطلاحاتی چون «هلال شیعی»، «فاکتورهای شیعی»، «امر شیعی» و... تشیع را به عنوان یک عامل سیاسی در روابط قدرت در محور ایران، لبنان، عراق و سوریه علوی بازنمایی کردند اما به نظر می‌رسد این تحقیقات، از طرفی متن محور و از سوی دیگر سیاست‌محورند و غایب بزرگ همچنان واقعیت زیستی شیعیان است.

در خصوص مطالعات اجتماعی تشیع، انتظار می‌رفت ایران به عنوان کشوری که در آن تشیع دین رسمی است و یکی از مهمترین کانون‌های مرجعیت شیعی در ایران قرار دارد بتواند نقش تولیدکننده را ایفا کند. با این حال در این حوزه از یک سو با پراکنده‌کننده‌های مطالعاتی روبرو هستیم و از سوی دیگر با نگاهی به جمع آثاری که در خصوص تشیع انتشار یافته‌اند، به نظر می‌رسد توجه به وجوه تاریخی، کلامی و فقهی غالب است و مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناختی، از کمترین سهم برخوردارند. از این رو ضرورت دارد جامعه‌شناسی تشیع به عنوان یکی از گرایش‌های جامعه‌شناسی دین، طرح و حوزه‌های تحقیق آن شناسایی شود.

جامعه‌شناسی تشیع در متن جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی اسلام

تعریف جامعه‌شناسی اسلام و تشیع، از تعریف جامعه‌شناسی دین جدا نیست. جامعه‌شناسی دین به عنوان گرایشی در جامعه‌شناسی است که موضوع مطالعه خود را رابطه متقابل میان «آموزه‌ها» یک دین و «صورت‌ها» عینی و تجربی این آموزه‌ها در جامعه قرار داده است. به این معنا که جدا از وجوه اعتقادی یک دین که در متون مقدس و باورها نمود می‌یابد، جامعه‌شناسی دین، به پیروان یک دین، تأثیر آموزه‌های دینی در زیست اجتماعی‌شان، کارکرد این آموزه‌ها و تحول این کارکردها در موقعیت‌های متفاوت و همچنین نهادها و مناسک جمعی می‌پردازد. با لحاظ کردن دو عامل آموزه‌های دینی و اشکال

اجتماعی‌ای که زیست دینی به‌وجود می‌آورد، جامعه‌شناسی دین، از یک‌سو به تبع رویکرد مارکسیستی، نقش محرک‌های اجتماعی در دین، شرایط اقتصادی و منافع مادی را مورد بررسی قرار می‌دهد و از سوی دیگر به تبع رویکرد وبری، بر تأثیر اجتماعی باورهای دینی تأکید می‌کند و بدین ترتیب از تقلیل‌گرایی‌های مرسوم در تحلیل‌های علی یکجانبه پرهیز می‌کند. در این رویکرد به تعبیر ماکس وبر آنچه مورد مطالعه قرار می‌گیرد «نحوه تبدیل ایده‌ها به نیروهای مؤثر تاریخی» است. در نتیجه در اتخاذ رویکردی جامعه‌شناختی به تشیع، ضرورتاً می‌بایست با توجه به آموزه‌های این مذهب، به سراغ حاملان این آموزه‌ها رفت. شیعیان چه کسانی هستند؟ آموزه‌های شیعی در دوره‌های متفاوت تاریخی و در پراکنده‌گی جغرافیایی و فرهنگی شیعیان، چه کارکردهایی داشته و چه نهاد‌های اجتماعی را به‌وجود آورده است؟ تشیع زیست‌شده در میان عموم مردم، مولد چه اشکالی است.

در عین حال توجه به این نکته نیز ضروری است که جامعه‌شناسی تشیع، از جامعه‌شناسی اسلام نیز جدا نیست. از تشیع نمی‌توان و نباید استثنایی اعتقادی و اجتماعی ساخت بلکه این مجموعه در متن مجموعه بزرگ جوامع شرقی و اسلامی می‌تواند مورد تحلیل قرار گیرد.

شیعه یا تشیع؟ جدالی ترمینولوژیک

اما در پرداختن به «جامعه‌شناسی تشیع» باید به سه نکته توجه کرد. اول اینکه چرا از واژه تشیع استفاده کرده‌ایم؟ شاید بهتر باشد به جای «تشیع» از ترم «شیعه» صحبت کنیم. چون تشیع یک مکتب است و وقتی می‌خواهیم از حاملان یک دین صحبت کنیم باید از انسانی که گوشت، پوست و استخوان دارد یعنی شیعه حرف بزنید و نه از مکتبی به‌نام تشیع. این جدال ترمینولوژیک جدالی جدی است و یکی از جدال‌های مهم جامعه‌شناسی امروز ایران و به‌خصوص جامعه‌شناسی دین است. نقطه قوت ادبیات غرب هم همین نامگذاری‌هاست. در حوزه‌های دیگر نیز قابل طرح است. برای نمونه برای من جالب است برخی که بنا به ادعای خودشان می‌خواهند با تهاجم فرهنگی غرب مبارزه کنند اغلب خودشان را با ترمینولوژی‌هایی می‌نامند که همین «غرب مهاجم» تولید کرده است. جدا از این جدال نامگذاری، حتی استفاده از لفظ شیعه یا تشیع یک یکپارچگی اعتقادی‌ای را ایجاد می‌کند که کل جامعه شیعه در آن جمع می‌شود. پیشتر در خصوص جامعه‌شناسی کشورهای اسلامی پرسیدیم آیا استفاده از لفظ «جوامع اسلامی» ساده‌اندیشی نیست و آیا می‌توان گفت که نفس مسلمان‌بودن کشورها، کشورهای اسلامی را همگون می‌کند؟ خیر. جامعه‌شناسی ایران، عربستان، پاکستان و... با هم متفاوت هستند در عین حال که همه جزو کشورهای مسلمان شناخته می‌شوند. بنابراین باید توجه کرد که تشیع

چرا از واژه تشیع استفاده کرده‌ایم؟ شاید بهتر باشد به جای «تشیع» از ترم «شیعه» صحبت کنیم. چون تشیع یک مکتب است و وقتی می‌خواهیم از حاملان یک دین صحبت کنیم باید از انسانی که گوشت، پوست و استخوان دارد یعنی شیعه حرف بزنید و نه از مکتبی به‌نام تشیع. این جدال ترمینولوژیک جدالی جدی است و یکی از جدال‌های مهم جامعه‌شناسی امروز ایران و به‌خصوص جامعه‌شناسی دین است

تاریخی، واقعییتی یکپارچه و یکدست نیست و از فرق و نحل گوناگونی برخوردار است و «جهان‌های شیعه» امروز، هم از نظر جغرافیایی و فرهنگی بسیار پراکنده‌اند و هم در تاریخ و زمینه اجتماعی متفاوت، مسائل خاص خود را دارند. در نظر گرفتن این تکثر و تلاش جهت سمت و سوق یافتن به سوی مطالعاتی جزئی و میدانی که مشخصه مطالعات اجتماعی است، از ارائه تحلیل‌های کلی و سطحی که صرفاً کارکردی آموزشی برای مخاطبانی ناآشنا دارد، بازمی‌دارد. در عین حال، تکثر جغرافیایی - فرهنگی نباید موجب غفلت از تکثر سنت‌های علمی در متن یک جریان شود. جدا از معیارهای ثابتی چون کتاب و سنت، سنت‌های فکری و در درون هر کدام از این سنت‌ها، خوانش‌ها در تاریخ تشیع همواره متکثر بوده و تشیع در دوره‌های متفاوت بیان‌های گوناگونی یافته است. بیان سیاسی - اعتراضی، باطنی - عرفانی، حقوقی - فقهی، فلسفی - کلامی و... در تاریخ تشیع هر کدام به ایجاد سنت‌های فکری بی‌شماری دامن زده‌اند و به نسبت دوره‌های تحقق تاریخی خود، در سلسله مراتب علمی و سیاسی، جایگاهی یافته‌اند. در یک دوره، تشیع با تصوف همخوانی و قربت می‌یافت و در دوره‌های دیگر این وجه اعتراضی و موعودگراییانه تشیع بود که برجسته می‌شد. محمد عبدالجباری به نوبه خود، در مقایسه با تمدن غرب که به گفته وی تمدن علم و تکنولوژی است و یونان که تمدن فلسفه است، تمدن اسلامی را تمدن فقه خوانده است، برخی از پژوهشگران تشیع نیز، از برتری موقعیت فقه در این تاریخ خبر داده‌اند و تاریخ معارف اسلامی را «قربانی فقه» خوانده‌اند، در سنتی دیگر، از پیروزی موقتی تشیع حقوقی و سیاسی نام برده‌اند که حکمت

اصیل شیعی، به معنای تشیع باطنی، فلسفی و عارفانه در برابرش مقاومت می‌کند. در نتیجه متن واحد نیز، مانع از ایجاد سنت‌های فکری متفاوت نگشت و تاریخ تشیع با تکثر این سنت‌ها قابل روایت است. عامل دیگری که در پرداختن به تشیع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، موقعیت تاریخی تشیع است. تشیع در یک مرحله، به‌عنوان اسلام اقلیت و مأمن توده‌های محروم اجتماعی مطرح بوده است و در مرحله دیگر به‌عنوان یک قدرت سیاسی مستقل عمل کرده است. در یک دوره به تعبیر ماکس وبر، در قالب یک «فرقه» ظهور کرده و در دوره‌های دیگر، کارکردهای «کلیسا» را یافته است. در یک دوره در موقعیت «نهضت» قرار داشته و در دوره‌های دیگر ساختار یک «نظام» سیاسی را یافته است. در میانه این دو طیف نهضت و نظام، تشیع در دوره‌های متفاوت، کارکردی مشروعیت‌بخش یا مشروعیت‌زدا هم از قدرت سیاسی و هم از طبقات اجتماعی نیز داشته است. در نظر گرفتن این موقعیت‌ها، در دوره‌های مختلف تاریخی، در تحلیل کارکردها و بیان‌های متفاوتی که آموزه‌های شیعی در دوره‌های مختلف می‌یافتند، تعیین‌کننده است. از این‌روست که تشیع امامی که به‌طور تاریخی به‌عنوان تشیع سبزی، اعتدالی و فکری شناخته می‌شد، امروزه در پیوندش با ایران، در صدر تحلیل‌های رادیکالیسم سیاسی اسلام قرار دارد و برعکس تشیع اسماعیلی که اغلب به‌عنوان تشیع سرخ، رادیکال و مبارزه‌جویانه شناخته می‌شد، امروز هیچ حضور سیاسی ندارد.

مرئیت یا جامعیت؟ معیاری برای تشخیص حوزه‌های مطالعاتی

شاخص‌های بسیاری موقعیت اجتماعی تشیع امامی را ممتاز می‌سازند. شناسایی این شاخص‌ها خود چالشی اعتقادی است. رویکردهای نظری متفاوت می‌توانند وجوهی را برجسته و وجوه دیگری را در ذیل آن قرار دهند. اگر بر معیار جامعیت پافشاری کنیم، به این معنا که بخواهیم همه حوزه‌های جامعه‌شناسی تشیع را شناسایی کرده و مورد مطالعه قرار دهیم، مهمترین حوزه‌های مورد مطالعه را می‌توان امامت، عدالت، موعودگرایی، تصوف، روحانیت، عزاداری‌ها، هنرهای شیعی، زیارت و همچنین تاریخ اجتماعی تشیع برشمرد. اما اگر مهمترین مشخصات جامعه شیعی را معیار قرار دهیم و با معیار رؤیت‌پذیری به سراغ شاخص‌هایی برویم که در یک جامعه شیعی از عینیت بیشتری برخوردارند، می‌توان از روحانیت، عزاداری‌ها و زیارت به‌عنوان مهمترین مشخصات جامعه شیعی نام برد.

انتخاب معیار رؤیت‌پذیری در عین حال که حوزه‌های تحقیق را محدودتر می‌کند از امتیازات دیگری نیز برخوردار است: نخست، تأکید بر عینیت امر اجتماعی، دوم، توجه به دین زیسته‌شده مردم و سوم در نظر گرفتن آنچه محدودیت‌های جامعه‌شناسی در مطالعه تشیع می‌نامیم. با انتخاب

می‌توان به‌عنوان سه نمونه عینی، در آمیخته با زیست مذهبی عامه مردم، در محدوده و با محدودیت‌هایی که طرحی از جامعه‌شناسی تشیع ایجاد می‌کند، شناسایی کرد. آیا با انتخاب این سه حوزه، تشیع را به روحانیت، عزاداری و زیارت تقلیل نداده‌ایم؟ با نقد تشیع مکتوب عالمان و روشنفکران و نخبگان، آیا به نحوی تشیع شفاهی، عملی و عامیانه را ارزشگذاری نکرده‌ایم؟ آگاهی معطوف به تغییری که آگاهی پیامبرانه نامیدیم، در این رویکرد توصیفی - تحلیلی چه جایگاهی می‌یابد؟ به عبارت دیگر با فاصله گرفتن از رویکرد سوژنیکو، نظری و عقلانی به دین و انتخاب وجوه قابل رؤیت و قابل سنجش دین عامه، آیا از رسالت روشنفکر برای نقد و تغییر غفلت نکرده‌ایم؟ اگر ما جامعه‌شناسی را صرفاً به دانش مشاهده، گردآوری، دسته‌بندی و تولید و تحلیل داده‌ها تقلیل ندهیم و همکلام با دور کیم بپذیریم که «اگر پژوهش‌های ما فقط سود نظری داشته باشند بی ارزشند و حتی یک ساعت هم نباید صرف آنها کرد»، در این صورت، آیا مطالعه این سه شاخص می‌تواند در جهت حل مسائل عملی نیز مفید باشند؟

بی‌تردید، تشیع به روحانیت و عزاداری و زیارت تقلیل نمی‌یابد. این سه شاخص از این نظر که مستعدترین حوزه‌ها برای عوام‌زدگی هستند، شاید معرف‌های مناسبی جهت تعیین حوزه‌های جامعه‌شناسی تشیع نباشند و تصویری عامیانه از تشیع در ایران ارائه دهند. با این حال چنانچه پیشتر اشاره شد، مطالعه این حوزه‌ها در محدوده‌ای که جامعه‌شناسی تشیع برای ما فراهم می‌سازد، می‌تواند در شناخت و فهم تشیع زیسته و تحولاتی که در سال‌های اخیر پذیرفته است، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. در عین حال نکته دیگری نیز در یافته‌های این گزینش قابل مشاهده و تحلیل است و آن اینکه وقتی مرئیت دینی را معیار قرار می‌دهیم، اغلب دینداری‌هایی برجسته می‌شوند که از وجوه نهادینه و مناسکی بیشتری برخوردارند در حالی که دینداری‌هایی که در آن وجوه فردی، ایمانی و اعتقادی غلبه دارند، مرئیت اجتماعی کمتری دارند. از این رو، اغلب جریان‌ات اصلاح دینی، به تعبیر ژان پل وپلم، از نظر جامعه‌شناسی تشیع به نسبت دینداری نهادینه و مناسکی شکننده هستند.

مسئله جامعه‌شناسی تشیع به دلیل تأکید بر جامعه‌شناسی، همه جامعه‌شناسان را به مشارکت در تحقیق و تحلیل فرامی‌خواند و از سویی به دلیل موضوعیت تشیع، از مشارکت متخصص حوزه دین نیز بی‌نیاز نخواهد بود. تنها در این صورت است که می‌توانیم در این حوزه مولد باشیم تا اگر چنانچه اشاره کردم، پیشینه مطالعاتی این حوزه مربوط به ما نیست و تاکنون در آن نقش قابل توجهی نداشته‌ایم، لاقلاً بتوانیم با مشارکت وسیع متخصصان این حوزه، آینده این مطالعات را از آن خود کنیم. ■

گفت که «همه چیز اجتماعی است؟» در پی‌ریزی طرح جامعه‌شناختی تشیع، تأملی در خصوص محدودیت‌های این جامعه‌شناسی نیز ضرورت دارد. محدودیت‌هایی که جامعه‌شناسی تشیع را ممتاز و در یک تفسیر حتی ناممکن می‌گرداند. از نظر روزه مهل، جامعه‌شناس پروتستانیسم، «تحلیل جامعه‌شناختی می‌تواند به نحوی به تحلیل اشکال، قواعد، شدت و حدت اعمال دینی و حتی انگیزه‌ها و نیت‌های مؤمنان نیز دست یابد اما نجوای یک روح با خدایش، به‌ویژه زمانی که این نجوا از شکل نهادینه و سنتی خود خارج می‌شود تا زبان ایمان را بیابد، از مشاهده جامعه‌شناختی می‌گریزد. جامعه‌شناسی نمی‌تواند مدعی شود که به ذات دین دست می‌یابد و نمی‌تواند مدعی یک تحلیل جامع از دین شود. جامعه‌شناسی باید محدودیت‌های خود را به رسمیت بشناسد». در تشیع، تفکیک مرسوم در سنت عرفانی میان ظاهر و باطن، تشیع ظاهری که در احکام و وجوه حقوقی و فقهی و نهادینه این مذهب بروز می‌یابد و تشیع باطنی که در وجوه معنایی، تأویلی و عارفانه آموزه‌های شیعی متجلی می‌شود، چنین محدودیت‌هایی را مجدداً به بحث می‌گذارد. وجه ظاهری تشیع، تعیین تاریخی آموزه‌های شیعی در شکل نهادها و اجتماعات مشخص، از تشیع واقعی تاریخی و اجتماعی می‌سازد که بنا به تعریف، امکان مطالعه جامعه‌شناختی را فراهم می‌کند و جامعه‌شناسی تشیع را در چارچوب جامعه‌شناسی دین ممکن می‌سازد. برعکس، وجه باطنی آن یا به عبارتی تشیع به‌عنوان مذهبی نامحسوس و ناشناخته، مذهبی که بر تقیه، کتمان، تعلیم، تبدیل‌العلم، باطن‌الباطن و... استوار است، تنها زمانی قابلیت تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی می‌یابد که این آموزه‌ها، به شکل‌گیری یک اجتماع اعتقادی، یک کیش و یک آیین مشترک منجر شود... و اصولاً تفکیک میان ظاهر و باطن که در تاریخ تشیع شناخته شده است، تا کجا قابلیت دفاع می‌یابد؟ پاسخ به این پرسش‌ها، در واقع شناسایی محدودیت‌ها و فراخوانی برای تأمل در مبانی‌ای است که جامعه‌شناسی تشیع را ممکن می‌سازد. فرا روی از این مباحث مبانی اما تنها زمانی امکان‌پذیر است که با اجامعی که عینیت امر اجتماعی در تکثر خویش، فراهم می‌سازد، آغاز کنیم. انتخاب معیار مرئیت، در نتیجه سومین دلیل خود را در تلاش برای فراهم کردن شرایط امکان جامعه‌شناسی تشیع می‌یابد.

روحانیت: دین همچون نهاد؛ عزاداری‌ها: دین همچون مناسک؛ زیارت: دین در حرکت

با انتخاب این معیار، مشخصات عینی و بیرونی جامعه شیعی را در سه محور شناسایی کرده‌ایم: روحانیت: «دین همچون نهاد. عزاداری‌ها: دین همچون مناسک. زیارت: دین در حرکت. روحانیت، عزاداری‌ها و زیارت را در نتیجه

این معیار و کنار گذاشتن آثار متنی، عینیت امر اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد و حوزه‌هایی موضوعیت می‌یابند که از رؤیت‌پذیری و قابلیت سنجش بیشتری برخوردارند، بیش از همه نمود اجتماعی دارند، در زندگی روزمره مردم نقش تعیین‌کننده دارند و جوامع شیعی را از دیگر جوامع ممتاز می‌کند. کنار گذاشتن عامدانه آثار متنی و آموزه‌های مکتوب، به معنای پذیرش این باور نیست که جامعه‌شناسی اعتقادات و آموزه‌ها، خارج از محدوده کار جامعه‌شناسی است. پیشتر اشاره کردیم که جامعه‌شناسی دین، نقش آموزه‌ها و نیروها را همزمان مورد مطالعه قرار می‌دهد اما در جامعه‌شناسی برخلاف فلسفه و الهیات، نه نفس این آموزه‌ها بلکه پذیرش آنها از جانب افراد و گروه‌های اجتماعی، در تعیین تاریخی و جامعه‌شناختی اهمیت می‌یابد. به عبارت دیگر، مفاهیم در مصادیق عینی‌شان مورد مطالعه جامعه‌شناس قرار می‌گیرند، درست از زمانی که به تعبیر دور کیم، باورها به نیروها یا به تعبیر وبر، ایده‌ها به نیروهای مؤثر تاریخی تبدیل می‌شوند. از طرف دیگر توجه به دین زیست‌شده مردم و در نظر گرفتن آنچه محمد ارغون، گسست معرفت‌شناختی میان اسلام شفاهی و مکتوب می‌نامد در انتخاب این معیار دخیل بوده است. از نظر ارغون، حتی بهترین محققان اسلام نیز به محض اینکه از اسلام سخن می‌رود فقط به سه حوزه توجه نشان می‌دهند: بیان فقهی اسلام، افتخارات تمدن تاریخی اسلام و جریانات ایدئولوژیک معاصر. هر سه حوزه اما به اسلام مکتوب تعلق دارند، به اسلامی که در مجاورت قدرت سیاسی و فرهنگی بوده است. در نتیجه این محققان، اغلب از تمایزی که میان اسلام مکتوب نخبگان و اسلام شفاهی و آیینی مردم وجود دارد غافل می‌مانند، در حالی که اسلام عموم مردم که بیانی مکتوب ندارد ناشناخته می‌ماند. این دیدگاه از طرفی در مطالعه تشیع که تاریخش بیش از آنکه در متون و کتب روایت شود، در مکان‌ها، آیین‌ها و هنرها ثبت شده است، کاربرد پیدا می‌کند و همچنین با نگاه اجتماعی به دین و موضع روشنفکرانی که نقد و تغییر دین عامه را در دستور کار خود قرار داده بودند قربت می‌یابد، روشنفکرانی که همواره نسبت به گسستی که میان دین متن مردم و دین اجتماع علمی نخبگان وجود دارد، توجه نشان داده‌اند و هدف اصلاح دینی را تحول در دین عامه مردم می‌دانند.

آیا همه چیز اجتماعی است؟

سومین عامل در انتخاب معیار مرئیت اجتماعی را محدودیت‌هایی دانستیم که جامعه‌شناسی تشیع با آن روبروست. جامعه‌شناسی دین تا کجا امکان تحلیل و دریافت پدیده دینی را دارد؟ مطالعه نهادها و اعمال دینی، تا چه حد امکان گذشتن از سطح و رسیدن به عمق حیات دینی مردم را خواهد داشت؟ محدودیت‌های این جامعه‌شناسی چیست؟ آیا می‌توان به تاسی از دور کیم و بورديو

تسنن محمدی، تشیع علوی است!

سخنرانی دکتر فرید العطاس* در کنفرانس

«جامعه‌شناسی تشیع، ضرورت‌ها و محدودیت‌ها»



چشم‌انداز ایران: متن زیر، نسخه ترجمه‌شده سخنرانی دکتر فرید العطاس در کنفرانس «جامعه‌شناسی تشیع؛ تعریف، ضرورت‌ها و محدودیت‌ها» است که در تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۹۲ توسط گروه دین انجمن جامعه‌شناسی ایران، گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع و انجمن علمی دانشجویی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران برگزار شد.

ترجمه و تنظیم: مهدی سلیمانیه

رابطه میان اسلام سنی و اسلام شیعه مرتبط است، باید رویکردی انتقادی را به‌طور همزمان در مورد هر دو سوی این رابطه به کار بگیریم. بگذارید مثالی در این مورد بزنم: بسیاری از افراد نمی‌دانند که در دوره خلافت عباسی، در عراق و ایران، سنی‌های حنفی و شافعی، عاشورا را تقریباً به همان صورتی که امروزه شیعیان آن را گرامی می‌دارند، گرامی می‌داشتند. به عبارت دیگر، اگر به مناسک عاشورا در دوران معاصر نگاه کنید می‌بینید که گرچه در حال حاضر منحصرأ شیعیان هستند که عاشورا را گرامی می‌دارند و کشورهای سنی‌نشین اغلب این مراسم را برگزار نمی‌کنند اما کشورهای سنی در واقع دچار نوعی بیگانگی از تاریخ خودشان شده‌اند و نمی‌دانند که گرامی‌داشت عاشورا، بخشی از سنت خود آنان بوده است. طبقه‌بندی‌هایی که در مطالعات اسلامی امروزه

ابتدا تمایل دارم شخصاً از اینکه سخنرانی حاضر را به زبان انگلیسی انجام می‌دهم، عذرخواهی کنم. بهتر بود که به لحاظ زبانی این مهارت را داشتم تا این بحث را به زبان فارسی ارائه دهم. ان‌شاءالله در آینده بتوانم سخنرانی‌ام را به زبان فارسی انجام دهم (این جمله به زبان فارسی ادا می‌شود و تشویق حضار را به همراه دارد).

مایلم به سه نکته در مورد جامعه‌شناسی تشیع در این فرصت اشاره کنم: نکته اول به این بحث بازمی‌گردد که ما رابطه میان اسلام سنی و اسلام شیعی را چگونه درک می‌کنیم؟ جامعه‌شناسی تشیع را نمی‌توان مستقل از جامعه‌شناسی اسلام سنی دانست. وقتی ما از جامعه‌شناسی اسلام صحبت می‌کنیم، به‌خصوص که بحث ما به

به کار می‌رود، اغلب طبقه‌بندی‌هایی سیاسی شده هستند. در طول قرن‌ها به ما گفته شده است که دو نوع اسلام وجود دارد: اسلام سنی و اسلام شیعی. این باور در ما به‌وجود آمده است که امامان فرقه‌های چهارگانه اهل سنت، همگی خود منحصرأ اهل تسنن بوده‌اند. نتیجه باور به چنین اعتقادی آن بوده است که این پیشوایان اهل سنت از سنتی متفاوت از مکتب اهل بیت برخاسته‌اند اما در واقعیت تاریخی، پیشوایان اهل سنت پیش از تصور عمومی به اهل بیت پیامبر نزدیک بوده‌اند. برای نمونه امام شافعی چنان در محبت اهل بیت شدید بوده است که در طول حیاتش، توسط برخی مسلمانان سنی رادیکال، به آنچه «رافضی‌بودن» می‌خواندند، متهم شده است. پاسخ او به این اتهام آن بوده است که اگر رافضی‌بودن به معنای محب اهل بیت بودن است، من بزرگترین رافضی هستم.

مثال دیگری در همین زمینه از امام شافعی می‌توان طرح کرد. گزاره‌ای در فهرست الندیم نیز ذکر شده است. این گزاره آن است که امام شافعی خود یک شیعه تمام‌عیار اهل بیت بوده است. جمله مشهوری در فهرست الندیم وجود دارد مبنی بر این که «کان الشافعی شدیداً فی التشیع». با استفاده از چنین مثال‌هایی من بر آنم که به عنوان یک پیشنهاد، به این نکته اشاره کنم که ابعاد فراوانی از تاریخ اسلام در دوره‌های ابتدایی وجود دارد که به واسطه فهم سیاسی شده از اسلام مغفول مانده است. حتی طبقه‌بندی اسلام سنی به عنوان «اهل سنت و جماعت»، خود مصداق دیگری از یک طبقه‌بندی سیاسی است. در قرون اولیه اسلام، بسیاری از پیروان اسلام سنی، همزمان از پیروان اهل بیت قلمداد می‌شدند و از معتقدین به «تسنن اموی» نبودند.

از نظر من، جامعه‌شناسی تشیع و جامعه‌شناسی اسلام سنی، باید نوعی جامعه‌شناسی با رویکرد انتقادی نسبت به درک غالب سیاسی شده از اسلام باشد. این اولین نکته‌ای بود که می‌خواستم به آن اشاره کنم.

دومین نکته‌ای که می‌خواهم آن را با شما در میان بگذارم آن است که جامعه‌شناسی تشیع در شرایط حاضر، نوعی «جامعه‌شناسی تضاد» نیز هست؛ جامعه‌شناسی تعارض میان سنی و شیعه در اسلام. به عقیده من، این تضاد امروز باید در مرکز مطالعات علوم اجتماعی به معنای عام آن قرار گیرد. چرا که در بیست سال گذشته، در جهان اسلام، ما شاهد افزایش کدورت‌ها میان شیعیان و اهل سنت بوده‌ایم. تضادهای حال حاضر میان سنی‌ها و شیعیان خود را در قالب کشتارهایی فرقه‌ای میان این دو مذهب نشان می‌دهد. کشتارهایی که ما در تاریخ مناسبات این دو، همانندی برایش سراغ نداریم. باید به این نکته توجه داشته باشیم که چنین تضادی، نوعی تحلیل جامعه‌شناختی خاص خود را دارد.

کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی تشیع؛ مباحث مقدماتی

کمال رضوی

یک منظر پسینی و رهگذر مقایسه و تطبیق میان دو دسته بادشده امکان‌پذیر خواهد بود. از جهتی دیگر، کتاب‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

- کتاب‌های مشتمل بر یک متن واحد
 - کتاب‌های در قالب مجموعه مقالات
- طبیعی است که سنجش و ارزیابی کتاب‌های در قالب یک متن واحد با کتاب‌هایی که به صورت مجموعه‌ای از مقالات تدوین یافته‌اند، معیارها و روش‌های متفاوتی می‌طلبد و بر همین اساس، تفکیک مذکور، ضروری به نظر رسید.

گام دوم: تمرکز بر کتاب‌های نگارش یافته توسط نویسندگان کشورهای اسلامی

پس از توافق بر تقسیم‌بندی مذکور، کار خود را در فاز نخست بر «کتاب‌های نگاشته شده توسط نویسندگان کشورهای اسلامی در قالب یک متن واحد» تمرکز کردیم. با مبنای قرارداد شرط فوق، جست‌وجوی مقدماتی و تهیه لیست اولیه آثار صورت گرفت. مجموعاً ۳۰ کتاب فهرست شد که تنها چهار مورد جامعه‌شناختی تشخیص داده شدند. این امر، وقوف بر انگشت‌شمار بودن کتاب‌های نگارش یافته با جهت‌گیری جامعه‌شناختی را برای مادر پی داشت. همین انگشت‌شمار بودن کتاب‌های جامعه‌شناختی، ما را بر آن داشت که در معیارهای گزینش کتاب‌ها تعدیلی صورت دهیم. به این ترتیب که دو دسته کتاب را از یکدیگر تمییز بخشیم:

- کتاب‌های با رویکرد جامعه‌شناختی
- کتاب‌های با رویکرد اجتماعی.

معیارهای سنجش و گزینش کتاب‌ها

توافق بر مجموعه‌ای معیار و شاخص برای سنجش و ارزیابی کتاب‌ها در مورد هر یک از دو دسته آثار فوق، گام بعدی کار بود. بر این اساس، مجموعه‌ای از ملاک مشخص و عمومی را برای هر دو دسته از کتاب‌ها در نظر گرفتیم که عبارتند از:

۱. موضوع اثر، تشیع «امامی» در «ایران» یا یکی از مؤلفه‌های نمود عینی تشیع در جامعه (مناسک، روحانیت، زیارت، هنرها و...) باشد.

چرا کتاب‌شناسی؟

گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع، کار خود را از سال ۱۳۹۰ آغاز کرد. پس از بحث‌های آغازین درباره الگوهای ممکن پیرامون پیشبرد کار، اعضا به این نتیجه رسیدند که به‌عنوان نخستین گام برای شناسایی میدان، نیاز است که پژوهش‌ها و آثار پیشین (به‌طور مشخص، کتاب‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین بخش شناسایی آثار) مورد واریسی قرار گیرند. این بررسی به ما کمک می‌کرد که بتوانیم کارهای انجام گرفته پیشین را مورد سنجش و ارزیابی قرار داده و نظریات و تزیای اصلی مورد بحث و گفت‌وگو محققان حوزه مطالعاتی را استخراج کرده و مقایسه نماییم. از رهگذر این امر، تحلیل خط سیر مطالعاتی تاکنون و شناسایی خلأهای موجود امکان‌پذیر می‌شود. پس از برداشتن این گام آغازین در شناسایی کارهای پیشین است که می‌توان تحقیقات بعدی گروه مطالعاتی را سامان داد. بدین ترتیب کار کتاب‌شناسی از تابستان ۱۳۹۰ آغاز شد.

گام نخست: تفکیک آثار موجود

در گام نخست، آثار و پژوهش‌های پیشین در قالب «کتاب‌ها»، «پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی»، «طرح‌های پژوهشی» و «مقالات» تقسیم‌بندی شدند. منظور از «کتاب»، آن دسته از کتاب‌هایی است که به صورت رسمی انتشار یافته‌اند. برای تدقیق بیشتر، کتاب‌ها را بر اساس نویسندگان آنها، به دو دسته تقسیم کردیم:

- کتاب‌های نگارش یافته توسط نویسندگان کشورهای اسلامی و منتشر شده به زبان فارسی
- کتاب‌های نگارش یافته توسط نویسندگان کشورهای غیر اسلامی

این تقسیم‌بندی علاوه بر ملاحظه عملی برای هر چه محدودتر و دقیق‌تر کردن مراحل شناسایی آثار، بر این فرض نیز متکی است که نویسندگانی که در دل فرهنگ و واقعیات کشورهای اسلامی رشد یافته یا تنفس کرده‌اند، ممکن است رویکرد و دستاوردی متفاوت با دیگر نویسندگان داشته باشند که البته بررسی این فرض به‌طور دقیق، از

گرچه این تضادهای مرگبار نمودی سیاسی شده دارند اما در زمینه‌ای از تصورات قالبی و پیشداوری‌های متقابل میان این دو مذهب امکان ظهور و بروز یافته‌اند. به‌عنوان نمونه بسیاری از سنی‌ها تصور می‌کنند که شیعیان قرآنی خاص خودشان دارند یا اینکه بسیاری از سنی‌ها فکر می‌کنند شیعیان به دلیل اعتقاد و انجام متعه و صیغه یا سجده بر مهر در نماز منحرف هستند. همچنین برخی از سنی‌ها به دلیل برخی نمودهای مناسک عاشورا که با صدمه‌زدن به فرد همراه است بدین هستند. می‌بینیم که تصورات قالبی فراوانی در جامعه سنی نسبت به شیعیان وجود دارد. برای به‌دست آوردن درکی جامعه‌شناختی از این پدیده، ما باید به این نکته توجه کنیم که چه فرایندهایی در جامعه سنی رخ می‌دهد: چیزی که می‌توان آن را حرکت تدریجی به سمت نوعی سلفی‌شدن تعبیر کرد.

در بسیاری از کشورهای سنی، باورهای ضدشیعی از خلال گرایشات سلفی و وهابی و توسط علمای سلفی و وهابی در حال انتشار است. این پدیده را باید در ارتباط با شرایط جغرافیای سیاسی خاورمیانه تفسیر کرد. عربستان سعودی و قطر برای تبدیل شدن به قدرتی منطقه‌ای، خودشان را در تعارض با ایران تعریف می‌کنند. آنها از این تصور واهمه دارند که ایران به قدرت منطقه تبدیل شود و برای عدم تحقق این تصویر، با تسلط یافتن ایران بر منطقه مقابله می‌کنند. همان‌طور که می‌بینیم، ابعاد اجتماعی این تضاد، با شرایط سیاسی منطقه‌ای پیوند خورده است؛ ابعادی اجتماعی نظیر تصورات قالبی و پیشداوری‌هایی که سنی‌ها از شیعیان دارند. این تصورات قالبی و پیشداوری‌ها توسط سیاستمداران مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد.

در این فرصت کوتاه، مجال برای توضیح جزئیات این نقشه مفهومی وجود ندارد اما آنچه می‌خواهم با توجه به این مقدمه طرح کنم آن است که نقش جامعه‌شناسی در این میانه چه باید باشد؟

من معتقدم که جامعه‌شناسی با اتخاذ رویکردی نقادانه باید طبقه‌بندی‌های پیشینی و تصورات قالبی را که به صورت تردیدناپذیر مفروض گرفته شده و توسط پیروان مذاهب مختلف پذیرفته شده است، بشکافد و مورد پرسش مجدد قرار دهد. به بیانی ساده‌تر، باید گفت که سنی‌گری واقعی، تسنن اموی نیست. همان‌طور که تشیع واقعی نیز تشیع صفوی نیست. تسنن محمدی، تشیع علوی است. نقش جامعه‌شناسی انتقادی، تحکیم پایه‌های این برداشت است که تسنن محمدی، همان تشیع علوی است. ■

*مدیر گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی سنگاپور

۲. کتاب به شکل مجموعه مقاله یا دایره‌المعارف نباشد.

۱. کلیت اثر در مورد تشیع باشد؛ به بیان دیگر، تنها یک بخش از اثر به تشیع اختصاص نیافته باشد.

۳. اثر در مورد تشیع در ایران باشد؛ کتاب‌های مربوط به تشیع در سایر کشورها (پاکستان، عربستان، بحرین، اروپا و ...) در این مرحله مدنظر نیست.

در تدقیق معیار اخیر، تبصره‌ای در نظر گرفته شد به این ترتیب که در مورد آثار قرون اول حیات اسلام و تشیع، به سبب عدم وجود مرزهای جغرافیای امروزی، محدودبودن به مرزهای ایران بلاموضوع می‌شود.

علاوه بر معیارهای عمومی فوق، پاره‌ای معیار برای هر یک از دو دسته کتاب‌های واجد رویکرد جامعه‌شناختی و رویکرد اجتماعی در نظر گرفته شد. کتاب‌های واجد رویکرد جامعه‌شناختی، به کتاب‌هایی اطلاق شد که از ملاک‌های زیر بهره‌مندی حداکثری برده باشند:

- نویسنده جامعه‌شناس یا در میدان جامعه‌شناسی واجد مشروعیت باشد.
- در اثر، از نظریات و مفاهیم جامعه‌شناختی بهره گرفته شده باشد.
- اثر، پژوهشگرانه و روش‌مند باشد.
- حاوی یک نظریه و تز قابل توجه باشد.

تعبیر «بهره‌مندی حداکثری» را متعمدانه به کار بردیم، چون به سختی می‌توان کتابی را در حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع یافت

که علی‌الاطلاق واجد تمام ویژگی‌های یادشده باشد.

اما در مورد آثار واجد رویکرد اجتماعی، دو معیار ایجابی در نظر گرفته شد: نخست اینکه حوزه پژوهش کتاب یکی از زمینه‌های زیست‌جامعوی (حیات اجتماعی)، زیست اقتصادی، زیست سیاسی، تاریخ اجتماعی و زیست فرهنگی باشد. دوم اینکه نویسنده تحلیلی اجتماعی از مسئله داشته و به کمک متغیرها و واقعیت‌های اجتماعی به تبیین موضوع پرداخته باشد؛ ولو اینکه صریحاً از نظریات، مفاهیم و روش‌های جامعه‌شناختی بهره نبرده باشد. افزون بر این دو معیار ایجابی، پاره‌ای معیار سلبی نیز برای تدقیق محدوده کتاب‌های واجد رویکرد اجتماعی مورد توافق قرار گرفت:

۱. کتاب سویه وقایع‌نگاری و تاریخ‌نگارانه محض نداشته باشد؛ جنبه تحلیلی مشخصی داشته باشد.
۲. کتاب جنبه نظری و اندیشه‌ای محض نداشته باشد و معطوف به زیست اجتماعی و شرایط و واقعیت‌های عینی باشد.
۳. کتاب جهت‌گیری الهیاتی - کلامی محض نداشته باشد.
۴. کتاب جهت‌گیری تجویزی و هنجارین محض نداشته باشد.

گام سوم: تکمیل فهرست اولیه و ارائه به متخصصان

در گام بعدی، فهرستی متشکل از بیش از ۱۰۰

عنوان کتاب آماده شده و به حدود ۱۵ متخصص جامعه‌شناسی، حوزه‌های علمیه و کتاب‌شناسی ارائه شد تا فهرست را مورد مطالعه قرار داده و نکات اصلاحی خود را ارائه کنند. پس از گردآوری نظرات متخصصان فهرست مورد بازبینی قرار گرفت.

گام چهارم: تدقیق فهرست کتاب‌ها

به عنوان یک گام تکمیلی برای دست‌یافتن به فهرست دقیق‌تری از کتاب‌های واجد شرایط، قرار بر این شد که جست‌وجویی روش‌مند در منابع کتابخانه‌ای در دستور کار قرار گیرد. بدین منظور، کتابخانه ملی به جهت مزیت نسبی و دربرگیری حداکثری منابع موجود و اجباری شدن ثبت کتاب‌های سال‌های اخیر (برای صدور مجوز) به عنوان دامنه جست‌وجوی کتاب‌ها برای تکمیل فهرست کتاب‌شناسی انتخاب شد. تعیین سال ۱۳۹۱ به عنوان سقف زمانی انتشار رسمی کتاب انتخاب و کف زمانی انتشار بر اساس زمان انتشار کتاب‌های فهرست‌شده در کتابخانه ملی تعیین شد.

برای تقسیم کار بهتر در انجام امر جست‌وجو، بر اساس معیار جامعیت و دربردارندگی، تمامی حوزه‌های متصور در جامعه‌شناسی تشیع از منظر دانش‌پژوهان عضو گروه مطالعاتی، مشخص و از یکدیگر تفکیک شدند. بر این اساس، علاوه بر پرونده «امامت و عدالت» که حوزه‌ای متمایز و به تعبیر دقیق‌تر نوعی فراحوزه در مقایسه با سایر حوزه‌های متصور

جدول شماره یک: کلیدواژه‌های گزینش شده برای انجام جست‌وجو

کلیدواژه‌ها	پرونده
شیعی، شیعه، تشیع، شیعیان	کلمات عمومی فراحوزه‌ای
اسامی تمامی امامان و اهل‌بیت در تشیع	امامت و عدالت
جنبش‌های شیعی، قیام‌های شیعی، آل بویه، قاجار، صفویه، صفوی، سادات	۱. تاریخ اجتماعی تشیع
روحانیت، روحانی، مرجعیت، علما، مراجع، طلبه، طلبگی، حوزه، حوزویان، عالمان، تقلید	۲. روحانیت و مرجعیت
دولت و شیعه، قدرت و شیعه	۳. تشیع، سیاست، قدرت
مناسک، اعیاد، عزاداری، اعیاد شیعی، آیین‌های شیعی	۴. مناسک (اعیاد، عزاداری‌ها)
ادبیات شیعی، هنر شیعی، تعزیه، شمایل، صورت‌خوانی، پرده‌خوانی، منقبت‌خوانی، مداحی، شبیه‌خوانی، چاووشی	۵. ادبیات و هنرهای شیعی
غیبت، مهدویت، انتظار	۶. انتظار و مهدویت
تصوف، عرفان، باطنی‌گری، عرفان شیعی، جامعه‌شناسی تصوف	۷. باطنی‌گرایی، عرفان و تصوف
زائر، زیارت‌نامه، حرم، مسجد، اماکن زیارتی، زیارت، زیارتگاه، امامزاده	۸. زیارت و مکان‌های مذهبی

بود، هشت سرفصل زیر نیز از یکدیگر تشخیص داده شد:

۱. تاریخ اجتماعی تشیع
۲. روحانیت و مرجعیت
۳. تشیع، سیاست، قدرت
۴. مناسک (اعیاد، عزاداری‌ها)
۵. ادبیات و هنرهای شیعی
۶. انتظار و مهدویت
۷. باطنی‌گرایی، عرفان و تصوف
۸. زیارت و مکان‌های مذهبی

حوزه‌های پرشمرد شده، دارای هم‌پوشانی‌هایی هستند و خط مرز غیرقابل عبوری بین آنها وجود ندارد. کتاب‌هایی هستند که ممکن است در بیش از یک حوزه بگنجد؛ در انتساب یک کتاب به یک حوزه خاص، به جهت گیری اصلی و مسلط کتاب توجه شده است. حوزه‌های دیگری نظیر اخلاق، زنان و... را نیز می‌توان متصور بود. بنابراین فهرست حوزه‌های مذکور در آینده، قابل بازاندیشی و جرح و تعدیل است.

در ادامه، متناسب بر هر یک از حوزه‌های فوق، مجموعه‌ای از کلیدواژه‌ها برای انجام جست‌وجو انتخاب شدند که در جدول شماره یک قابل مشاهده است. سپس، براساس کلیدواژه‌های مذکور، جست‌وجو در کتابخانه ملی آغاز شد. خروجی جست‌وجو، فهرست اولیه‌ای از کتاب‌های واجد شرایط بود. یکایک کتاب‌های فهرست‌شده، به صورت فردی و جمعی مورد واریسی قرار گرفتند و در نهایت،

جایگاه و قرابت و مرتبط‌بودن کتاب‌ها از رهگذر تبادل نظر و همفکری جمعی اعضا و با مبنا قرار دادن معیارهای مورد توافق که پیشتر به آنها اشارت رفت، تعیین شد.

در مجموع بیش از ۱۰۰ کلیدواژه مبنای جست‌وجو قرار گرفت. دامنه کتاب‌های مورد جست‌وجو بیش از دو میلیون و ۱۶۷ هزار کتاب ثبت‌شده در کتابخانه ملی (در بهار ۱۳۹۲) بوده و نتایج اولیه جست‌وجوها بیش از ۷۰ هزار عنوان کتاب را در برمی‌گرفت (جدول حاوی عبارت‌های دقیق مورد جست‌وجو و تعداد نتایج حاصل از جست‌وجوی هر کلیدواژه تنظیم شده و منتشر خواهد شد). پس از غربال اولیه به کمک همفکری جمعی و براساس معیارهای مورد توافق، ۹۸ عنوان کتاب واجد قرابت زیاد و متوسط با معیارهای مرجح و ۱۵۳ عنوان کتاب واجد قرابت اندک با معیارهای مرجح تشخیص داده شدند.

به‌عنوان یک نکته تکمیلی در خصوص شیوه انجام جست‌وجو باید افزود که برای جست‌وجو از «سایت» کتابخانه ملی ایران استفاده شده است. نوع جست‌وجو، پیشرفته بوده و فیلدهای جست‌وجو نیز عموماً «عنوان» و «موضوع» بوده‌اند (در پاره‌ای موارد، تمامی فیلدها انتخاب شده‌اند که در جدول تفصیلی نتایج جست‌وجو مشخص است). در فرم جست‌وجوی پیشرفته، از مقابل فیلد مربوط به «پایگاه»، «همه پایگاه‌ها» منابع موجود در کتابخانه ملی + کتاب‌شناسی ملی ایران +

موجودی قابل امانت) انتخاب شده؛ در تمام موارد، ماده مورد جست‌وجو، «کتاب» بوده و زمان انجام جست‌وجوها، بهار ۱۳۹۲ بوده است.

خروجی کتاب‌شناسی تا مقطع فعلی

تدوین جداول کتاب‌شناسی، خروجی فرایند جست‌وجو بوده است. این جداول در قالب زیر سامان یافته‌اند:

کتاب‌های واجد رویکرد جامعه‌شناختی؛ مشتمل بر ۹ عنوان کتاب که در جدول شماره دو قابل مشاهده است.

کتاب‌های واجد رویکرد اجتماعی - «بیشترین قرابت» با معیارهای مرجح؛ مشتمل بر هشت عنوان کتاب که در جدول شماره سه قابل مشاهده است.

کتاب‌های واجد رویکرد اجتماعی - «قرابت متوسط» با معیارهای مرجح (۱۸ عنوان کتاب)

کتاب‌های واجد رویکرد اجتماعی - «قرابت اندک» با معیارهای مرجح (۳۵۱ عنوان کتاب)

باید توجه داشت که جداول نهایی نیست و تا پایان تدوین کتاب‌شناسی، قابل بازبینی و حذف و اضافه است. نکته دوم اینکه کتاب‌ها صرفاً بر اساس معیارهای مرجح ما، طبقه‌بندی شده‌اند و این به معنای ارزش‌گذاری در مورد کتاب‌ها نیست؛ ممکن است برگزیدن مجموعه معیارهایی متفاوت در حوزه مطالعاتی دیگری، جداول و تقسیم‌بندی به کلی متفاوتی در مورد همین کتاب‌ها به دست دهد.

جدول شماره دو: کتاب‌های واجد رویکرد جامعه‌شناختی بر اساس معیارهای مرجح

جدول شماره دو: کتاب‌های واجد رویکرد جامعه‌شناختی بر اساس معیارهای مرجح		
انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷	محسن حسام مظاهری	رسانه شیعه ^۱ (جامعه‌شناسی آیین‌های سوگواری و هیئت‌های مذهبی در ایران)
ققنوس، ۱۳۵۷	اسماعیل نوری علاء	جامعه‌شناسی سیاسی تشیع اثنی‌عشری
مؤسسه انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۸	علیرضا شجاعی زند	مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین (بررسی جامعه‌شناختی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی)
تهران: نشر نی، ۱۳۷۹	عمادالدین باقی	جامعه‌شناسی قیام امام حسین و مردم کوفه
قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۱	ابراهیم حیدری	تراژدی کربلا: مطالعه جامعه‌شناختی گفتمان شیعه
تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۶	محمدسعید مهدوی کنی	دین و سبک زندگی (مطالعه موردی شرکت کنندگان در جلسات مذهبی)
تهران: انتشارات جامعه‌شناسان، ۱۳۸۹	فریبا شایگان	تبیین جامعه‌شناختی مشارکت مردم در مساجد
قم: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۹	امید بابایی	سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه
تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۰	زهره ناعمی	بررسی و تحلیل ادبی و جامعه‌شناختی نمادهای دینی در شعر شیعه (قرن اول تا پنجم هجری)

جدول شماره سه: کتاب‌های واجد رویکرد اجتماعی - «بیشترین قرابت» با معیارهای مرجح

عنوان	نویسنده	ناشر و تاریخ نشر
مشکل اساسی در سازمان روحانیت ^۲	مرتضی مطهری	چاپ اول در: «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت»، ۱۳۴۱
تشیع علوی و تشیع صفوی	علی شریعتی	حسینیه ارشاد، ۱۳۵۰
تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری	کامل مصطفی شیبی	امیر کبیر، ۱۳۵۹ (نگارش: ۱۹۶۶ / ۱۳۴۵)
تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق	عبدالهادی حائری	امیر کبیر، ۱۳۶۱
تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران	جمیله کدیور	طرح نو، ۱۳۷۸
جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر	مسعود کمالی	باز، ۱۳۸۱ (نگارش: ۱۹۹۸ / ۱۳۷۷)
مکتب در فرایند تکامل (نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین)	مدرسی طباطبایی	کویر، ۱۳۸۶ (نگارش: ۱۹۹۳ / ۱۳۷۳)
مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی	هاشم آقاچری	طرح نو، ۱۳۸۹ (نگارش: ۱۳۶۸)

دیگر، فهرست کردن تمام این کتاب‌ها در یک جدول، به عنوان کتاب‌های واجد رویکرد جامعه‌شناختی، به منزله نادیده گرفتن کیفیت و وزن پژوهشی متفاوت آنها نیست. آنچه مدنظر ما بوده، ارزیابی و دسته‌بندی آثار بر مبنای مجموعه‌ای از ملاک‌های توافقی است (که پیش‌تر بر شمرده شد).

۲. این کتاب، در آغاز به‌عنوان یکی از مقالات کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» در سال ۱۳۴۱ منتشر شده است. اما از آنجا که در سال‌های بعدی به صورت یک کتاب مجزا نیز منتشر شده و در کتابخانه ملی فهرست شده، با معیارهای این مرحله از کار ما که تنها کتاب‌های در قالب یک متن واحد را در برمی‌گرفت (و نه کتاب‌های در قالب مجموعه مقالات)، همخوان تشخیص داده شد.

۳. گزارش بسیاری از جلسات مذکور در پایگاه اینترنتی جامعه‌شناسی تشیع و بخش ویژه مندرج در نشریه چشم‌انداز ایران (شماره ۸۲، آبان و آذر ۱۳۹۲) در دسترس علاقه‌مندان است و گزارش سایر جلسات نیز به تدریج با انتشار در پایگاه اینترنتی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. ■

و بررسی درون‌گروهی برای سایر آثار مرتبط نیز برگزار شد. «انجمن علمی دانشجویی جامعه‌شناسی» و «بنیاد فرهنگی شریعتی» در برگزاری جلسات نقد و بررسی کتاب‌ها همکاری شایسته تقدیری داشتند.

مراحل بعدی شناسایی آثار

پس از تدوین نهایی فاز اول کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی تشیع، گام‌های زیر در شناسایی آثار مدنظر گروه مطالعاتی قرار دارند:

- بررسی کتاب‌های در قالب مجموعه مقالات
- بررسی کتاب‌های نگاشته‌شده توسط نویسندگان کشورهای غیر اسلامی
- بررسی پایان‌نامه‌ها و رسائل دانشگاهی
- بررسی طرح‌های پژوهشی
- تهیه فهرستی از مقالات مرتبط

پرونده «امامت و عدالت» و حوزه‌های هشتگانه مورد بحث، در ادامه با تفصیل بیشتری به علاقه‌مندان معرفی می‌شود.

پی‌نوشت

۱. تأکید بر این نکته ضروری است که کتاب «رسانه شیعه» در مقایسه با سایر کتاب‌هایی که در جدول به عنوان واجد رویکرد جامعه‌شناختی فهرست شده‌اند، قرابت بیشتری با ملاک‌های مورد اشاره در بخش‌های قبلی دارد. از سوی

برگزاری جلسات عمومی نقد و بررسی به موازات کتاب‌شناسی

به موازات انجام کار کتاب‌شناسی، مجموعه‌ای از جلسات نقد و بررسی کتاب نیز توسط گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع برگزار شد.^۳ کتاب‌های مورد نقد و بررسی قرار گرفته به صورت عمومی با حضور اساتید حوزه و دانشگاه عبارتند از:

۱. جامعه‌شناسی قیام امام حسین و مردم کوفه
۲. رسانه شیعه (جامعه‌شناسی آیین‌های سوگواری و هیئت‌های مذهبی در ایران)
۳. تراژدی کربلا: مطالعه جامعه‌شناختی گفتمان شیعه
۴. مکتب در فرایند تکامل (نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین)
۵. مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی
۶. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق
۷. تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران
۸. مشکل اساسی در سازمان روحانیت
۹. تشیع علوی و تشیع صفوی
۱۰. جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر

علاوه بر جلسات عمومی فوق، ۱۵ جلسه نقد

«امامت و عدالت»: اصول نیندیشیده

«امامت و عدالت»، «تشیع، قدرت، سیاست» و «هنر و ادبیات شیعی»



آرمان ذاکری

«امامت و عدالت»: اصول نیندیشیده

در پروژه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع، «امامت و عدالت» نه به‌عنوان دو حوزه در کنار سایر حوزه‌های پژوهشی جامعه‌شناسی تشیع بلکه به‌عنوان سرفصلی و رای همه حوزه‌ها در نظر گرفته شد. به این دلیل که «امامت و عدالت» دو اصل بنیادی تشیع و وجه ممیزه «اعتقادی» و «تاریخی- اجتماعی» آن از دیگر فرقه‌های اسلامی می‌باشند. تشیع با دو اصل «امامت و عدالت» تعین یافته و متمایز می‌شود. اگر بپذیریم که نقطه‌عطف اصلی در تمایزیابی تشیع بحران جانشینی پس از رحلت پیامبر (ص) بوده است، تشیع از دو موضع «حق جانشینی» که پیوندش را با اصل «عدالت» می‌یابد و «مصدق جانشینی» که با اصل «امامت» گره می‌خورد، متعین و متمایز می‌گردد. آن‌گونه که لویی ماسینیون اسلام‌شناس شهیر فرانسوی گفته است «تشیع یعنی فریاد فاطمه». این دو اصل در طول تاریخ و به مرور زمان بسط و تفصیل یافته و به‌خصوص به دلیل موضع شیعیان در نقد خلافت قرون اولیه اسلام، «عدالت اجتماعی» در تشیع اهمیتی بنیادین می‌یابد و از این رو مباحث تشیع در حوزه اقتصاد را می‌توان ذیل همین سرفصل بررسی کرد. در این سرفصل مطالعه اجتماعی این دو اصل اعتقادی و نحوه تبدیل این دو ایده، به نیروهای اجتماعی موضوع مطالعه قرار خواهد گرفت. نتایج کتاب‌شناسی گروه جامعه‌شناسی تشیع در این سرفصل نشان می‌دهد که «امامت و عدالت» تاکنون چندان موضوع مطالعه جامعه‌شناسانه قرار نگرفته‌اند. این دو اصل را می‌توان به لحاظ تبعات اجتماعی «اصول نیندیشیده» نامید. اصولی که شاید به دلیل نزدیکی زیست شیعیان با آن، هنوز امکانات فاصله‌گیری و موضوع مطالعه قرار گرفتن برایشان فراهم نشده است. غلبه کامل در این حوزه با مباحث اعتقادی و کلامی است و تنها مسامحتا دو اثر دکتر علی شریعتی یعنی «امت و امامت» (۱۳۴۸) در حوزه «امامت» و «جهت‌گیری طبقاتی اسلام» (۱۳۵۵) در حوزه «عدالت» را می‌توان واجد پاره‌ای سوبه‌های اجتماعی دانست. بر همین اساس در چشم‌انداز آتی چنین مطالعاتی می‌بایست تبعات جامعه‌شناختی این دو اصل اعتقادی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... مورد مطالعه قرار گیرد. نحوه تفسیر اجتماعی عدالت و امامت به‌خصوص در تعیین

نسبت آن با حکومت‌ها در طول تاریخ اهمیت فراوان داشته است.

«تشیع، قدرت، سیاست»: جدال نظریات؛ سبیره تاریخ اندیشه

حوزه مطالعاتی «تشیع، قدرت، سیاست» در جامعه‌شناسی تشیع، متکفل بحث از روابط جریانات مختلف شیعی با قدرت‌هاست. در حقیقت می‌توان گفت این حوزه «جامعه‌شناسی سیاسی تشیع» می‌باشد که از یک‌سو رابطه نهادینه تشیع با قدرت‌های مستقر را بررسی می‌کند و از سوی دیگر به مطالعه نسبت جنبش‌های شیعی با امر سیاسی می‌پردازد. کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی تشیع نشان می‌دهد که در این حوزه شش عنوان کتاب از قرابت بیشتری با جامعه‌شناسی برخوردار بوده‌اند.

«جامعه‌شناسی سیاسی تشیع اثنی‌عشری» (۱۳۵۷) نوشته اسماعیل نوری‌علاء، «مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین (بررسی جامعه‌شناختی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی)» (۱۳۷۸) نوشته دکتر علیرضا شجاعی‌زند، «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق» (۱۳۶۱) نوشته عبدالهادی حاتری، «تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران» (۱۳۷۸) نوشته جمیله کدیور، «جامعه مدنی، دولت، نوسازی در ایران معاصر» (۱۳۸۱) نوشته مسعود کمالی و «مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در عصر صفوی» (۱۳۸۹) نوشته هاشم آقاچاری، عنوان این کتاب‌ها هستند.

در مجموع و با تسامح بسیار، در این حوزه ۳۰ عنوان کتاب دارای قرابت ولو اندک با جامعه‌شناسی تشیع می‌باشند که به لحاظ کمی سومین حوزه را از لحاظ تعداد کتب به رشته تحریر درآمده تشکیل می‌دهند.

نکته مهم در سنجش انتقادی این کتب آن است که در مجموع در این حوزه، غلبه با مطالعات کلامی، معرفت‌شناسانه و «تاریخ اندیشه سیاسی شیعه» می‌باشد و این مهم حتی در میان کتاب‌هایی که واجد حدی از قرابت با جامعه‌شناسی هستند نیز مشهود است. به لحاظ محتوایی جدال بر سر پیوند یا جدایی تشیع در نسبت با حکومت، یکی از چالش‌های اصلی است. تکرر در رفتار سیاسی شیعه در نسبت با حکومت‌ها به خوبی از متن کتاب‌های نوشته شده قابل استخراج است. زمان ورود تشیع در قدرت محل چالش دیگری است که پاسخ‌های متنوعی چون دوره حکومت‌های مستقل ایرانی، عصر صفوی و دوره قاجار یافته است. نقش صفویه در «اعتلا» یا «انحطاط» تشیع نیز یکی دیگر

از مسائل چالش‌برانگیز این حوزه است. همچنین مخالفت یا موافقت گروه‌های مختلف روحانیت با مشروطه یکی دیگر از موضوعاتی است که در این حوزه موضوع مطالعه قرار گرفته است.

در چشم‌انداز آتی این حوزه می‌توان از لزوم فرارفتن از مطالعه روحانیت شیعی و پرداختن به دیگر جریانات تشیع در نسبت با حکومت‌ها اعم از دین عامیانه، جریانات صوفی، عرفانی و... اشاره کرد. پرداختن به «سنت‌های شیعی» به جای کلی به‌نام «تشیع» ضرورتی است که از پی آن تفکیک‌هایی چون، فقه - عرفان، فلسفه - تفکیک، روشنفکر - سنتی، اصولی - اخباری، اشعری - معتزلی - امامی و... برجسته شده و هر یک حکم متفاوتی در نسبت با امر سیاسی پیدا می‌کند.

«هنر و ادبیات شیعی»: جوان و در حاشیه

حوزه «هنر و ادبیات شیعی» شرایط اجتماعی تکوین آثار هنری و ادبی تشیع و پیوند این آثار با دین عامه مردم و همچنین نهادهای دینی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در کنار آن به مطالعه تأثیرات اجتماعی این آثار و پدیدآوردگان آنها می‌پردازد. در حقیقت جامعه‌شناسی هنر و ادبیات شیعی، موضوع اصلی مطالعه این حوزه جوان است که تنها اثر خانم زهره ناعمی، «بررسی و تحلیل ادبی و جامعه‌شناختی نمادهای دینی در شعر شیعه (قرن اول تا پنجم هجری)» (۱۳۹۰) در آن قرابت بیشتری با جامعه‌شناسی یافته است. در مجموع تنها ۲۰ عنوان کتاب که عمده آنها در دهه ۸۰ به رشته تحریر درآمده‌اند در این حوزه قرار گرفته‌اند که نشان از جوانی و در حاشیه بودن این حوزه دارند. خلأ اطلاعات و پژوهش در این حوزه بسیار است و پژوهشگران حوزوی تاکنون ورود چندانی به آن نداشته‌اند. کانون عمده پژوهش‌ها تعزیه است و دیگر هنرهای شیعی چندان موضوع مطالعه قرار نگرفته‌اند. در چشم‌انداز آتی این حوزه می‌توان حرکت به سمت «رازدایی از گذشته‌ای» که در سبیره تاریخ‌نگاری رسمی قرار داشته و کلیتی همسان و هماهنگ از دنیای سنت را عرضه می‌کند مشاهده کرد. پرداختن به موسیقی، آواز، شعر، ترانه، نقاشی و دیگر آثاری که در پیوند با مذهب عوام و جریانات غیررسمی شیعی در حاشیه تاریخ زیسته‌اند، می‌تواند درک ما را از «مذهب تاریخی» مردم، تا حد زیادی تغییر دهد.

راهی که تاکنون ناگشوده مانده است. ■

دو حوزه مطالعاتی پرجاذبه و پرمناقشه

«تاریخ اجتماعی تشیع» و «مرجعیت و روحانیت»



علی اشرف فتحی

داده‌ها و دستاوردهای حوزه مطالعاتی «تاریخ اجتماعی تشیع»

در میان ۹ حوزه‌ای که «گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع» در این دو سال به بررسی آنها پرداخته است، حوزه «تاریخ اجتماعی تشیع» با ۸۵ اثر (۳۵ درصد آثار شناسایی شده)، واجد بیشترین آثار شناسایی شده در حوزه منابع دارای رویکرد اجتماعی بوده است. حوزه مطالعاتی «تاریخ اجتماعی تشیع» تاکنون پربسامدترین حوزه مطالعاتی شناخته شده است. همان‌گونه که گفته شد، این حوزه در صدر حوزه‌های ۹ گانه مطالعاتی گروه قرار دارد و بیشترین آثار منتشر شده واجد رویکرد اجتماعی به شیعه، در این حوزه تعریف می‌شوند. ۲۷ عنوان اثر واجد قرابت بیشتر یا متوسط با معیارهای مرجع گروه تشخیص داده شد که ۳۰ درصد کل عناوین بررسی شده را تشکیل می‌دهد. از میان این ۲۷ عنوان، دو اثر به‌عنوان واجد بیشترین قرابت با معیارها تشخیص داده شدند؛ نخست کتاب «تشیع علوی و صفوی» نوشته دکتر علی شریعتی که نخستین بار در سال ۱۳۵۰ منتشر شده و از ایده خاصی در تبیین تاریخ اجتماعی تشیع سخن رانده است. شریعتی در این اثر، به تقسیم‌بندی‌های نوین و اثرگذاری همچون «تشیع علوی و صفوی» و «تسنن محمدی و اموی» دست زد که بعدها دستمایه مؤلفان و خطبا و روشنفکران قرار گرفت. وی در این اثر که جزو آثار پرمناقشه این حوزه نیز تعریف می‌شود، به عملکرد برخی علمای شیعه در همکاری با دربار صفوی و ارائه گفت‌وگوهای جدیدی که توجیه‌گر رفتارهای حکام صفوی بود، می‌تازد و از دسته

دیگری از فقهای شیعه که چنین رویکردی نداشته‌اند ستایش می‌کند. هجده شریعتی و انتقادهای گزنده وی، خشم و دلخوری بسیاری از چهره‌ها و فعالان حوزوی را برانگیخت. دومین اثری که در این حوزه مطالعاتی از سوی اکثریت اعضای گروه، واجد بیشترین قرابت با معیارهای مرجع تشخیص داده شد، کتاب «مکتب در فرایند تکامل» بود که نخستین بار در سال ۱۳۸۶ ترجمه شد. نویسنده ایرانی این کتاب، دکتر حسین مدرسی طباطبایی از روحانیون حوزه علمیه قم است که تحصیلات آکادمیک خود را در خارج از کشور به پایان رسانده و در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی خارج از کشور مشغول تدریس و تحقیق بوده است. وی در این کتاب به بررسی تاریخ تحولات اجتماعی تشیع به مثابه یک «فرایند تکاملی» پرداخته و کوشیده تا نگاه نوینی نسبت به موضوعاتی چون «کلای ائمه»، «جانشینی امامان شیعه» و «بحث مهدویت ارائه دهد». هرچند این کتاب واجد ایده جدیدی نیست اما جزو جدی‌ترین کتاب‌هایی شد که رخدادهای موضوعات مذکور را در زبان فارسی و به زبان آکادمیک عرضه می‌کند. پنج کتاب شیعه‌گری (۱۳۲۲ش)، دو قرن سکوت (۱۳۳۰ش)، شهید جاوید (۱۳۴۹ش)، تشیع علوی و صفوی (۱۳۵۰ش) و مکتب در فرایند تکامل (۱۳۸۶ش) به‌عنوان آثار جنجال‌برانگیز و پرمناقشه این حوزه شناخته شدند که در طول هفت دهه به‌عنوان دغدغه و دل‌مشغولی اصلی نویسندگان و پژوهشگران این حوزه مطرح بودند و محل نزاع و نقد قرار می‌گرفته‌اند. نکته دیگری که درباره این حوزه مطالعاتی باید گفته شود این است که درصد بالایی از آثار تألیف شده و شناسایی شده در این حوزه، تألیفی و غیرترجمه‌ای هستند. ۱۷۴ اثر تألیفی (۸۷ درصد آثار بررسی شده) و ۱۱ اثر ترجمه‌ای (۱۳ درصد آثار بررسی شده) حاصل کار پژوهشگرانی است که کوشیده‌اند با رویکرد اجتماعی به سراغ

تاریخ شیعه بروند. همچنین نکته دیگری که باید مورد اشاره قرار گیرد این است که در بین آثار واجد قرابت بیشتر یا متوسط نسبت به معیارهای مرجع، هیچ نویسنده زنی یافت نمی‌شود و تنها چهار عنوان از آثاری که واجد قرابت اندک بوده‌اند، به دست زنان عرضه شده است. در کل، ۵۸ عنوان اثر (۲۷ درصد آثار بررسی شده) واجد قرابت اندک تشخیص داده شدند. همچنین اغلب نهادهایی که خالق این آثار بوده‌اند، یا حوزوی هستند و یا به نهادها و دانشگاه‌های وابسته به حوزه تعلق دارند. اکثریت آثار مهم این حوزه نیز در تهران منتشر شده‌اند و تنها تعداد اندکی از آنها (پنج عنوان) در قم منتشر شده است. از لحاظ فراوانی انتشار آثار بر مبنای دهه‌های شمسی نیز همانند اغلب حوزه‌های بررسی شده، در دو دهه ۵۰ و ۸۰ شمسی شاهد جهش محسوس در انتشار آثار مرتبط هستیم. به هر حال حدود دو سوم آثار بررسی شده در سال‌های بعد از انقلاب منتشر شده‌اند.

در میان ۹ حوزه‌ای که «گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع» در این دو سال به بررسی آنها پرداخته است، حوزه «تاریخ اجتماعی تشیع» با ۸۵ اثر (۳۵ درصد آثار شناسایی شده)، واجد بیشترین آثار شناسایی شده در حوزه منابع دارای رویکرد اجتماعی بوده است. حوزه مطالعاتی «تاریخ اجتماعی تشیع» تاکنون پربسامدترین حوزه مطالعاتی شناخته شده است

«مرجعیت و روحانیت» دومین حوزه‌ای است که پس از «تاریخ اجتماعی تشیع»، با ۵۵ اثر تألیفی (۲۳ درصد کل عناوین بررسی شده) طبق بررسی‌های گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع، مورد اقبال و توجه نویسندگان و محققان قرار داشته و با رویکرد اجتماعی به واکاوی آن پرداخته شده است. در این حوزه هیچ‌گونه اثر ترجمه‌ای دیده نمی‌شود و تنها یک زن، آن هم در بخش عناوین دارای قرابت اندک با معیارهای مرجع، جزو خالقان آثار این حوزه شناسایی شده‌اند. تنها اثری که واجد بیشترین قرابت با معیارهای مرجع گروه بود، کتاب - مقاله «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» است که در سال ۱۳۴۱ ابتدا در کتاب «بحثی پیرامون مرجعیت و روحانیت» منتشر شد و سپس به صورت کتابچه مستقلی به بازار عرضه می‌شود و از همین رو به‌عنوان یکی از آثار بررسی‌شده مدنظر قرار گرفت. در این اثر، استاد شهید مطهری به واکاوی تجربه خود از «سازمان روحانیت» پرداخته و با برشمردن برخی آسیب‌ها و آفت‌ها به ارائه ایده‌های خود برای اصلاح نظام روحانیت می‌پردازد. وی از دو مشکل «نظام مالی» و «انحصار تحصیل حوزوی به فقه و اصول» به‌عنوان مهم‌ترین مشکلات نظام حوزه یاد کرده و در عین حال، حملات و انتقادات گزینده‌ای نسبت به نظام روحانیت و مرجعیت مطرح کرده است.

در میان آثار بررسی‌شده در این مجموعه، ۱۷ اثر (۱۹ درصد کل عناوین) به‌عنوان آثار واجد قرابت متوسط شناخته شدند. در این میان باید به آثاری همچون «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» (۱۳۷۹ش) و «علما و رژیم رضاشاه» (۱۳۷۶ش) اشاره کرد که جزو مهم‌ترین عناوین این بخش به‌شمار می‌آیند و از قوت علمی بالایی برخوردارند. همچنین ۳۷ اثر (۲۴ درصد کل عناوین) به‌عنوان آثار واجد قرابت اندک نسبت به معیارهای مرجع تعریف شدند.

در این حوزه نیز تهران با ۱۳ اثر و قم با سه اثر به‌عنوان مهم‌ترین مراکز انتشار آثار شناخته شدند و از لحاظ فراوانی انتشار آثار بر مبنای دهه‌های شمسی نیز همانند حوزه تاریخ اجتماعی تشیع، شاهد جهش محسوس در روند انتشار آثار در دهه ۸۰ هستیم. در این فراوانی، هفت اثر به دوران پهلوی دوم و ۴۷ اثر به دوره جمهوری اسلامی تعلق دارد. همچنین این حوزه نیز در بخش آثار واجد قرابت زیاد و متوسط نسبت به معیارهای مرجع گروه، فاقد نویسنده زن است و تنها یک اثر در بخش آثار واجد قرابت اندک شناسایی شده است. نهادهای خالق آثار در این حوزه نیز تمایل بیشتری به نهادها و مراکز آموزش عالی حوزوی دارند. ■

جای خالی جشن‌های شیعی

بررسی پرونده‌های «مناسک (اعیاد و عزاداری‌ها)»

و «زیارت و مکان‌های مذهبی»



فاطمه لطفی

جشن‌ها و اعیاد شیعی؛ مغفول در حوزه مناسک

حوزه مناسک در اسلام طیفی از اعمال عبادی (فردی و جمعی) نظیر حج را شامل می‌شود. در تشیع اما مناسک در پیوند با یک محور اساسی است؛ عزاداری‌ها. اگرچه باید گفت اعیاد و جشن‌های شیعی نیز نوعی از مناسک مهم شیعی هستند که پژوهش‌های انجام‌شده کمتر بدان اقبال نشان داده‌اند. این حوزه موضوعات مهمی همچون هیئت‌ها، روضه‌ها و جلسات مذهبی، نذری‌ها و مولودی‌ها (زنانه و مردانه) را شامل می‌شود.

علی‌رغم اهمیت بالای این حوزه در تشیع و رؤیت‌پذیری مناسک شیعیان، کتاب‌شناسی این حوزه آن‌چنان‌که انتظار می‌رود غنی نیست. تنها یک کتاب در این حوزه با رویکرد جامعه‌شناسانه به مناسک (عزاداری و هیئت‌های مذهبی) نگاشته شده است؛ کتاب رسانه شیعه (جامعه‌شناسی آیین‌های سوگواری و هیئت‌های مذهبی در ایران) محسن حسام‌مظاهری که در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است. کتاب حاصل پژوهشی چهارساله در زمینه هیئت‌های مذهبی است و تطور و تکوین هیئت‌های مذهبی را در دوره‌های مختلف تاریخی بررسی می‌کند و در نهایت دسته‌بندی‌ای از هیئت‌های مذهبی ارائه می‌کند. لازم به ذکر است که کتاب منشأ مناقشات و بحث‌هایی در جامعه مداحان (اغلب مداحان سرشناس) بوده است. سه عنوان کتاب دیگر نیز در این حوزه واجد رویکرد جامعه‌شناختی به موضوع مناسک‌اند که عبارتند از: «جامعه‌شناسی قیام امام حسین و مردم کوفه»، عمادالدین باقی (۱۳۷۹)، «تراژدی کربلا، مطالعه جامعه‌شناختی گفتمان شیعه» ابراهیم حیدری (۱۳۸۱) و کتاب «دین و سبک زندگی، مطالعه موردی شرکت‌کنندگان در جلسات مذهبی خانگی»،

محمدسعید مهدوی کنی (۱۳۸۶). همچنین در این حوزه ۹ اثر دیگر (عموماً با موضوع عاشورا و آیین‌های آن) با قرابت متوسط با معیارهای مرجع و هشت عنوان کتاب با کمترین قرابت با معیارهای مرجع نگاشته شده است. این حوزه در میان حوزه‌های هشتگانه جامعه‌شناسی تشیع، جایگاه چهارم را به لحاظ کمیت آثار منتشرشده به خود اختصاص داده است. نکته قابل تأمل درباره حوزه مناسک اینکه از مجموع ۲۲ عنوان کتاب، ۱۴ عنوان (یعنی بیش از نیمی از عناوین) به عزاداری‌ها اختصاص دارد و تنها دو عنوان کتاب به موضوع اعیاد اختصاص یافته است. این دو عنوان کتاب نیز، طی بررسی‌ها واجد کمترین قرابت با معیارهای مرجع شناسایی شدند؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت در این حوزه، خلأ مشهود آثار جامعه‌شناختی یا با رویکرد اجتماعی به موضوع جشن‌ها و اعیاد شیعی مشاهده می‌شود. همچنین در بحث عزاداری‌ها نیز، عمده کتاب‌های نگاشته‌شده، با موضوع «عاشورا و کربلا» نگاشته شده‌اند و عملاً توجهی به اشکال و مناسک و مناسبت‌های شکل گرفته (طی دهه‌های اخیر) مانند دهه‌های فاطمیه، مسلمیه، کاظمیه، حمل نمادین تابوت حضرت زهرا(س) و موارد مشابه نداشته‌اند. همچنین در این حوزه لزوم پرداختن به حوزه‌های کمتر شناخته‌شده‌ای همچون عزاداری‌های مجازی و اشکال زنانه مولودی‌ها و سفره‌های نذری احساس می‌شود.

زیارت و مکان‌های مذهبی؛ حوزه‌ای نوپا در مطالعات شیعی

حوزه زیارت و مکان‌های مذهبی از دیگر حوزه‌های مهم در جامعه‌شناسی تشیع است که همچون مناسک، حوزه‌ای رؤیت‌پذیر دارد و یکی از عرصه‌های تجلی دینداری عامه است. همچنین فصل‌های مشترکی با حوزه مناسک داراست. اهمیت «امام» در میان شیعه چنان است که به «قدمگاه امام»، «مدفن امام»، «فرزندان و نوادگان امام» وجهی مهم و قابل تأمل می‌بخشد و مکان‌های زیارتی همچون زیارتگاه‌ها، قدمگاه‌ها و امامزاده‌ها را شکل می‌دهد. مکان‌های مذهبی همچون مساجد، حسینیه‌ها و تکایا دیگر موضوعات مهم این پرونده هستند.

غلبه رویکردهای تجویزی و تبلیغی

بررسی پرونده‌های «انتظار و مهدویت» و

«باطنی‌گری، تصوف و عرفان»



زهره سروش‌فر

خوراسگانی. در ادامه توضیحی کوتاه در مورد این سه اثر ارائه می‌شود.

«انتظار، مذهب اعتراض» تنها اثر علی شریعتی در مورد انتظار شیعی است. شریعتی در این کتاب رویکردی کارکردگرایانه دارد و به این مسئله می‌پردازد که انتظار چه نقش اجتماعی‌ای برای جامعه معاصر ما ایفا می‌کند. وی انتظار را به‌عنوان اعتراض اجتماعی و منتظر را فردی معترض ترسیم می‌کند. همچنین از دو نوع انتظار سخن می‌گوید: انتظار منفی که ابزار دست قدرتمندان برای حفظ وضع موجود است و انتظار مثبت که افراد را به سوی عدالتخواهی و تغییر وضع موجود هدایت می‌کند و به آنها امید می‌دهد تا جامعه حرکت و پویایی داشته باشد.

اثر دیگر این حوزه «مهدویت از دیدگاه دین‌پژوهان غربی» است که در آن نویسنده مسئله خود را این‌گونه مطرح می‌نماید که آیا شرق‌شناسان و دین‌پژوهان غربی که از بیرون مذهب شیعه به بررسی مهدویت پرداخته‌اند توانسته‌اند به درکی همدلانه با مؤمنان در این مورد دست یابند. او با بررسی نظرات تعداد زیادی از دین‌پژوهان غربی و شرق‌شناسان به این نتیجه می‌رسد که این افراد به دلیل داشتن دید برون‌دینی و بررسی جامعه‌شناختی و تاریخی در این زمینه موفق نشده‌اند مهدویت را از دید خود افراد مؤمن درک کنند و در این میان تنها هانری کرین است که با اتخاذ روش پدیدارشناسانه و توصیفی به چنین دیدی دست یافته است.

اثر «بررسی کارکردهای اجتماعی انتظار حضرت مهدی در ایران معاصر» کتابی است که از آن جهت برای گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع اهمیت یافت که نویسنده آن در مقدمه، اثر خود را در حوزه جامعه‌شناسی دین معرفی نموده است. وی در بخشی از کتاب گفته است که انتظار را انتظاری پویا و سازنده می‌داند که نوعی ناراضی‌آیی از وضع موجود و حرکت برای اصلاح آن است. او چهار کارکرد را برای انتظار برمی‌شمرد که عبارتند از: امیدبخشی،

انتظار و مهدویت؛ غلبه رویکردهای درون دینی، تجویزی و تبلیغی

«انتظار و مهدویت» حوزه‌ای است که به یکی از اعتقادات و باورهای اساسی شیعیان دوازده امامی یعنی مهدویت می‌پردازد و سعی می‌کند این موضوع را با رویکرد اجتماعی و تاریخی مورد بررسی قرار دهد. مباحثی که در این حوزه بیشتر مطرح شده‌اند بررسی علل، کارکردها و پیامدهای انتظار بوده است. موضوعاتی که در آثار مختلف به طور پراکنده بر آنها تأکید شده است و یا امکان طرح آنها هست عبارتند از: بررسی شرایط اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری باور مهدویت در آغاز اسلام و از سوی دیگر بررسی ارتباط این آموزه با شرایط امروز و جوامع معاصر که این زمینه خود بحث‌های مختلفی را در برمی‌گیرد که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: عوامل مطرح‌شدن یا غفلت از این باور در جوامع مختلف و بر اساس شرایط خاص اجتماعی، کارکردهای اجتماعی انتظار برای جوامع امروز، تفاوت میان دیدگاه‌های فرقه‌های گوناگون شیعه مانند شیعیان دوازده امامی یا اسماعیلی به انتظار و مهدویت، تفاوت دیدگاه جریان‌های مختلف درون تشیع دوازده امامی به این امر.

در این حوزه هیچ کتابی دارای رویکرد جامعه‌شناختی تشخیص داده نشد و همچنین کتابی که بیشترین قرابت را با معیارهای مدنظر داشته باشد، نیز یافت نشد. در بخش کتاب‌های دارای قرابت متوسط سه اثر مشخص گردید که عبارتند از: «انتظار، مذهب اعتراض» از دکتر علی شریعتی، «مهدویت از دیدگاه دین‌پژوهان غربی» از سیدرضی گیلانی و «بررسی کارکردهای اجتماعی انتظار حضرت مهدی در ایران معاصر» اثر محمدصادق ربانی

کتاب‌شناسی این حوزه نشان می‌دهد که تنها کتاب «تبیین جامعه‌شناختی مشارکت مردم در مساجد» نوشته فریبا شایگان که در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است، واجد رویکرد جامعه‌شناختی به حوزه «زیارت و مکان‌های مذهبی» است. کتاب پیرامون این پرسش اصلی شکل گرفته که چگونه مسجدی از مکان‌های دور، مخاطبان و مشارکت‌کنندگانی را به خود جلب می‌کند در حالی که گاه مسجدی نزدیک به محل زندگی افراد، چنین ویژگی را دارا نیست. نویسنده کوشیده است با رویکرد کارکردگرایانه و بررسی روابط میان «مسجد» به‌عنوان سازمان اجتماعی و «افراد شرکت‌کننده» به‌عنوان کنشگران، به پرسش اصلی پژوهش پاسخ دهد. در این حوزه، دو کتاب دیگر «واجد قرابت متوسط با معیارهای مرجح» تشخیص داده شدند که عبارتند از «بررسی نقش مساجد و روحانیت مساجد در پیشگیری و کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی»، لیلیا سلیقه‌دار (۱۳۸۷) و کتاب «سفرهای زیارتی در فرهنگ مردم» علیرضا هاشمی فشارکی (۱۳۸۸). پنج عنوان کتاب نیز «واجد قرابتی اندک با معیارهای مرجح» تشخیص داده شدند. بررسی آماری کتاب‌های این حوزه نشان می‌دهد که حوزه «زیارت و مکان‌های مذهبی» به همراه حوزه «عرفان، باطنی‌گری و تصوف» جایگاه آخر را در بین هشت حوزه جامعه‌شناسی تشیع، به لحاظ کمیت کتاب‌های منتشر شده داراست که نشان از توجه بسیار کم پژوهشگران به این حوزه دارد. همچنین تمام آثار منتشر شده در این حوزه، در دهه ۸۰ نگاشته شده‌اند و می‌توان گفت حوزه «زیارت و مکان‌های مذهبی» حوزه‌ای بسیار نوپا و جوان است. در عین حال سه اثر شاخص در این حوزه، توسط دانشگاهیان و غیرحوزویان نگاشته شده که خود نشان از بی‌توجهی حوزویان و روحانیون به حوزه «زیارت و مکان‌های مذهبی» دارد.

موجود بودن تنها هشت عنوان اثر در این حوزه که بیشتر آنها قرابتی اندک با معیارهای مرجح دارند، نشان از خلأ مشهود کتاب‌هایی جامعه‌شناسانه یا با رویکردی اجتماعی در این حوزه دارد که به تعبیری، نشانگر بی‌توجهی پژوهشگران علوم اجتماعی به عرصه دینداری عامه (و زیارت به‌عنوان یکی از سرفصل‌ها و عرصه‌های تجلی آن) در مقایسه با پرداختن به حوزه‌هایی همچون «تشیع، قدرت، سیاست» و عرصه‌های حضور دین رسمی دارد. همچنین در این حوزه، لزوم توجه به موضوعاتی همچون زیارت‌های مجازی (آنلاین) و اشکال جدید زیارت محسوس است. ■

ایجادکننده پویایی اجتماعی در جهت تغییر وضع موجود، انسجام‌بخشی و نظارت اجتماعی. در بخش کتاب‌های دارای قرابت اندک ۱۰ عنوان کتاب مشخص شد که این آثار به دلیل غلبه وجه تاریخی یا رویکرد تجویزی یا تبلیغی پررنگ در این گروه قرار گرفتند. عناوین این آثار عبارتند از: «نقش اجتماعی انتظار»، «قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ»، «قیام مهدی از دیدگاه جامعه‌شناسی نهضت‌ها»، «نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب‌الزمان به ضمیمه رساله شرح حدیث دولتنا فی آخرالزمان»، «آینده جهان (دولت و سیاست در اندیشه مهدویت)»، «دکترین مهدویت»، «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)»، «مدعیان مهدویت: از صدر اسلام تا عصر حاضر؛ تاریخچه پیدایش باب و بها»، «مدعیان مهدویت در زمان غیبت کبری امام عصر: بابی، ازلی، شیخیه تبریز، شیخیه کرمان»، «سیاست و مهدویت».

نتایج بررسی‌های آماری به این شرح هستند: سه عنوان کتاب یعنی سه درصد کل آثار شاخص و در مجموع ۱۳ عنوان کتاب که پنج درصد کل آثار مرتبط با جامعه‌شناسی تشیع هستند و جایگاه ششم را به این حوزه از نظر کمیت کتب منتشره اختصاص می‌دهند. از ۱۳ کتاب مذکور هشت کتاب در دهه ۸۰ منتشر شده‌اند که باز هم غلبه این دهه را نسبت به دهه‌های گذشته نشان می‌دهد. ۹۲ درصد آثار تألیف شده توسط نویسندگان ایرانی و تنها هشت درصد ترجمه شده هستند. در میان نویسندگان ۶۷ درصد دانشگاهی و ۳۳ درصد حوزوی هستند. ۶۷ درصد آثار شاخص در تهران و ۳۳ درصد در قم منتشر شده‌اند و در کل آثار هم تهران با ۵۳ درصد، در صدر است و قم ۲۸ درصد ناشران کتاب‌های این حوزه را در اختیار دارد و یک اثر هم در کرمان منتشر شده است. در هر دو بخش آثار شاخص و کل آثار همه نویسندگان مرد هستند.

در مجموع در مورد این حوزه می‌توان گفت که اغلب آثار منتشر شده در این بخش دارای رویکردهای درون دینی، تجویزی و تبلیغی هستند و کتاب‌هایی که رویکردی اجتماعی دارند در اغلب موارد تحت تأثیر رویکرد کارکردگرایانه شریعتی در «انتظار، مذهب اعتراض» هستند اما به دلیل انجام کارهای دارای رویکرد اجتماعی اندک در این زمینه، امکان‌ها و موضوعات بسیاری برای پژوهش در این حوزه وجود دارد که عبارتند از: بررسی جنبش‌هایی که در طول تاریخ با محوریت قرارداد مهدویت بروز و ظهور داشته‌اند، بررسی انواع جریان‌های فکری در زمینه اجتماعی در خصوص موضوع انتظار و مهدویت که این جریان‌ها می‌توانند سیاسی یا اجتماعی باشند.

باطنی‌گری، تصوف و عرفان؛ حوزه‌ای مستعد تحقیقات گسترده‌تر

حوزه «باطنی‌گری، تصوف و عرفان»، حوزه‌ای حاشیه‌ای در جامعه‌شناسی تشیع است که تاکنون چندان به آن پرداخته نشده و کتاب‌های اندکی با رویکرد اجتماعی در مورد آن نگاشته شده است در حالی که کتاب‌های نسبتاً زیادی در این حوزه وجود دارد که اغلب رویکرد تاریخی دارند. مسئله اصلی در این حوزه رابطه میان تشیع و تصوف است و سه رویکرد موجود در این زمینه را این گونه می‌توان صورت‌بندی کرد: رویکردی که قائل به وجود منشأ و سرچشمه مشترک میان تشیع و تصوف و پیوند و نزدیکی زیاد این دو است تا حدی که برخی این دو را یکی می‌دانند، رویکرد دوم کسانی هستند که معتقدند هیچ ارتباطی میان تشیع و تصوف وجود ندارد و رویکرد سوم معتقد به وجود ارتباط متقابل و تأثیر و تأثر این دو است. موضوعات اصلی‌ای که در این حوزه قابل طرح هستند عبارتند از: انواع فرقه‌های شیعی و ارتباط آنها با فرق متصوفه، نقاط اشتراک و افتراق این دو، شرایط عینی پیوند تشیع و تصوف.

حوزه «باطنی‌گری، تصوف و عرفان»، حوزه‌ای حاشیه‌ای در جامعه‌شناسی تشیع است که تاکنون چندان به آن پرداخته نشده و کتاب‌های اندکی با رویکرد اجتماعی در مورد آن نگاشته شده است در حالی که کتاب‌های نسبتاً زیادی در این حوزه وجود دارد که اغلب رویکرد تاریخی دارند. مسئله اصلی در این حوزه رابطه میان تشیع و تصوف است

در حوزه کتاب‌شناسی، کتابی دارای رویکرد جامعه‌شناختی پیدا نشد. یک کتاب دارای بیشترین قرابت با معیارهای مرجع گروه تشخیص داده شد که عنوانش «تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری» اثر کامل مصطفی الشیبی است. این کتاب مطالعه‌ای تاریخی در مورد علل و عوامل اجتماعی، سیاسی و تاریخی شکل‌گیری رابطه میان تشیع و تصوف در دوره تاریخی آغاز اسلام تا سده دوازدهم هجری و آغاز حکومت صفویه است. در این اثر الشیبی تلاش می‌کند نشان دهد میان تشیع و تصوف نوعی ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد

که در برخی دوره‌های تاریخی این ارتباط و پیوند نزدیکتر شده است. او در واقع در میان سه رویکرد ذکر شده رویکرد سوم را اتخاذ کرده است. او این ارتباط را بر مبنای دو عامل می‌داند: برخی مفاهیم و باورهای مشترک و نیز برخی شرایط اجتماعی، سیاسی و تاریخی. الشیبی تشیع را جنبشی می‌داند که در ابتدا قیام دوستاناران علی و فرزندان‌ش بر ضد خلفا شکل گرفت اما به تدریج با کناره‌گیری ائمه از مبارزه سیاسی و پرداختن‌شان به علم و زهد تشیع تغییر ماهیت داد و غیرسیاسی شد که این امر به شکل‌گیری فرقه‌های غلات انجامید که از تشیع رسمی منشعب شدند و همین فرقه‌ها بودند که نقش مهمی در ایجاد ارتباط میان تشیع و تصوف ایفا کردند. آنها باورهایی را وارد تشیع کردند که آن را به تصوف نزدیک کرد. در سده دوازدهم تشیع مجدداً به جنبشی سیاسی تبدیل شد که صفویه را به حکومت رساند اما پس از تثبیت صفویان، آنها به سرکوب متصوفه و فرقه‌های غالی پرداختند که به کم‌رنگ‌شدن رابطه تشیع و تصوف انجامید.

در بین کتاب‌های دارای قرابت متوسط دو اثر شناسایی شد: «همبستگی میان تصوف و تشیع» از کامل مصطفی الشیبی و «تصوف و تشیع» از هاشم معروف‌الحسنی. کتاب «همبستگی میان تصوف و تشیع» رساله دکترای الشیبی است که برای اخذ دکترای فلسفه از دانشگاه کمبریج آن را نگاشت. این کتاب در سال ۱۳۵۴ توسط دکتر علی‌اکبر شهبای به فارسی ترجمه و منتشر شد اما به دلیل اعتقاد دکتر شهبای به تضاد برخی بخش‌های کتاب با اعتقادات شیعه، وی از چهار فصل کتاب دو فصل را کامل در ترجمه حذف کرد و از دو فصل دیگر هم بخش‌هایی را ترجمه نکرد. بدین ترتیب متن فارسی چندان منسجم نیست. در این اثر الشیبی رویکرد تاریخی اثر دیگرش یعنی تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری را ندارد و بیشتر به ارائه چارچوبی نظری برای این رویکرد خود پرداخته است و تلاش کرده با مطرح کردن برخی مفاهیم و باورها ارتباط و پیوند تشیع و تصوف را اثبات کند. او این ارتباط را در میان شیعیان اولیه، شیعیان غالی و ائمه پیگیری کرده است.

با توجه به اهمیت کامل مصطفی الشیبی برای این حوزه که از سه اثر دو کتاب را خود نوشته و یک اثر در نقد کتاب‌های وی نوشته شده است، معرفی‌ای کوتاه از وی ارائه می‌شود. الشیبی محقق عراقی است که دارای دکترای فلسفه از دانشگاه کمبریج و استاد دانشگاه بغداد است. وی «همبستگی میان تصوف و تشیع» را در سال ۱۹۶۹ و دیگر اثرش را که از آن پیشتر صحبت شد، اندکی پس از آن منتشر کرد. پنج اثر هم توسط گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی

تشیع به دلیل رویکرد تاریخی برجسته و نزدیکی کمتر با معیارها و ملاک‌های مطالعه‌ای اجتماعی واجد قرابت اندک تشخیص داده شدند که عبارتند از: «موضع تشیع در برابر تصوف در طول تاریخ»، «تصوف و عرفان از دیدگاه علمای متأخر شیعه»، «ریشه‌های هویتی تشیع و عرفان»، «نقش مشایخ صفوی در روی کار آمدن صفویان»، «پیدایی اندیشه سیاسی، عرفانی در ایران؛ از عزیزالدین نسفی تا صدرالدین شیرازی».

در بررسی‌های آماری این حوزه با سه عنوان کتاب شاخص سه درصد کل کتاب‌های شاخص تمامی حوزه‌ها و با مجموع هشت کتاب سه درصد از کل آثار مرتبط با جامعه‌شناسی تشیع را داشت که بدین ترتیب در کنار حوزه «زیارت و مکان‌های مذهبی» در جایگاه آخر از نظر کمیت کتب منتشر شده در میان حوزه‌های هشتگانه قرار گرفت. از نظر زمان انتشار دهه ۸۰ با انتشار چهار کتاب از هشت کتاب دارای بیشترین تعداد کتاب منتشره از دهه ۲۰ تا سال ۱۳۹۱ است. در این حوزه ۶۲ درصد آثار ترجمه شده و ۳۸ درصد تألیفی هستند که از این نظر تنها حوزه‌ای است که تعداد کتب ترجمه شده در آن بیش از کتب تألیف شده است. در میان نویسندگان آثار شاخص یک نویسنده دانشگاهی و یک نویسنده حوزوی قرار دارند. از لحاظ پراکندگی جغرافیایی ناشران، ۶۷ درصد ناشران آثار شاخص در تهران و ۳۳ درصد در مشهد بوده‌اند و در کل آثار ۵۰ درصد ناشران متعلق به تهران، ۲۵ درصد متعلق به مشهد و ۲۵ درصد به سایر شهرها (قم و گرگان) تعلق داشته‌اند. تمامی مؤلفان چه در مورد آثار شاخص و چه کل آثار، نویسندگان مرد بوده‌اند.

در مجموع الشیبی در دو کتاب خود بر مبنای مطرح کردن تعدادی از اعتقادات و آموزه‌های مشترک به نظر وی، تشیع و تصوف دارای ارتباط نزدیک هستند. این باورها عبارتند از: زهد و دوری‌گزیدن از دنیا، اعتقاد به امام علی (ع) به‌عنوان مرشد و راهنما، مهدویت، وجود نظام هرمی و سلسله مراتبی در میان پیروان فرق و آیین فتوت و جوانمردی. در نهایت در مورد این حوزه می‌توان این‌گونه گفت که حوزه‌ای است که تاکنون مغفول مانده و کارهای اندکی در مورد آن با رویکرد اجتماعی انجام شده است. این امر این حوزه را مستعد انجام تحقیقات بیشتر می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد که در آینده ضعف و کمبود مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناختی در این زمینه برطرف گردد. ■

تحدیر ارقام

فرا تحلیلی آماری از وضعیت حوزه مطالعاتی

جامعه‌شناسی تشیع در زبان فارسی



مهدی سلیمانی

چه در دانشگاه و چه در حوزه، هسته سخت فرهنگ جامعه شیعی ایران را مورد تحلیل جامعه‌شناختی قرار نداده‌اند؟ دلیل آنکه ابعاد اجتماعی تشیع به‌مثابه امری نیندیشیده باقی مانده‌است، چیست؟ اگر بپذیریم که سنت، نقد سنت و حرکت از مبنای سنت یکی از مهم‌ترین عناصر ایجاد کننده پیشرفت هر جامعه است، آیا می‌توان توقع داشت جامعه‌ای که نخبگانش اقبالی جدی به شناخت ابعاد اجتماعی هسته سخت سنت‌های آن جامعه نداشته‌اند، به سمت پیشرفت در ابعاد مختلف حیات جامعوی‌اش حرکت کند؟ ابعادی اجتماعی که زندگی میلیون‌ها نفر افراد جامعه را هر روز و هر لحظه به‌صورت عینی و واقعی متأثر می‌سازند. این پرسش‌ها، تنها بخشی از علامت‌های سؤال غیرقابل اغمازی است که ذهن دریافت‌کننده این اعداد و ارقام را به خود مشغول می‌کند.

نگاهی فرا تحلیلی و آماری به یافته‌های پژوهش کتاب‌شناختی جامعه‌شناسی تشیع که توسط گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع در طول بیش از دو سال گذشته صورت گرفته است، نکات قابل توجهی را در مورد ویژگی‌های آثار تولید شده در این حوزه در ۷۰ سال گذشته به زبان فارسی بر ما مکشوف می‌کند. در متن زیر تلاش می‌کنم تا برخی از این نکات را به اجمال مورد اشاره قرار دهم. آنچه مشخص است، این نکات توصیفی، پرسش‌هایی جدی را مطرح می‌کنند که نیازمند مذاقه، پژوهش و ارائه پاسخ‌هایی روش مند هستند:

۱. خیلی نزدیک، خیلی دور؛ فقر چشمگیر مطالعات اجتماعی تشیع

نگاهی کلی به تعداد آثاری که با رویکردی اجتماعی به تشیع در چارچوب مرزهای سرزمینی ایران پرداخته‌اند نشان می‌دهد که این حوزه با خلأی جدی و معنادار روبروست. انتشار تنها ۲۴۵ اثر در این حوزه مطالعاتی در یک بازه زمانی بیش از ۷۰ ساله (که با تسامح می‌توان آنها را واجد رویکردهای اجتماعی با ملاک‌های نظری و روش‌شناختی این گروه مطالعاتی قلمداد کرد) خبر از واقعیتی انکارناپذیر می‌دهد که خود نیازمند تحلیل جدی است.

چرا مجموعه نخبگان و اندیشمندان ایرانی

اگر بپذیریم که سنت، نقد سنت و حرکت از مبنای سنت یکی از مهم‌ترین عناصر ایجاد کننده پیشرفت هر جامعه است، آیا می‌توان توقع داشت جامعه‌ای که نخبگانش اقبالی جدی به شناخت ابعاد اجتماعی هسته سخت سنت‌های آن جامعه نداشته‌اند، به سمت پیشرفت در ابعاد مختلف حیات جامعوی‌اش حرکت کند؟



۲. حوزه‌های غالب، سرفصل‌های مغفول

«تاریخ اجتماعی تشیع» و «روحانیت و مرجعیت» حوزه‌های مطالعاتی هستند که با فاصله‌ای زیاد، بیشترین آثار را از میان تعداد اندک آثار کل هشت حوزه مطالعات اجتماعی تشیع به خود اختصاص داده‌اند. این دو حوزه در کنار یکدیگر، حدود ۵۸ درصد از کل آثار گزینش شده دارای رویکردهای اجتماعی را شامل می‌شوند.

این در حالی است که حوزه‌های دیگری چون «زیارت و اماکن مذهبی»، «باطنی‌گرایی، عرفان و تصوف» و «انتظار و مهدویت» و «هنر و ادبیات شیعی» و حتی «مناسک شیعی» در کنار هم، تعداد آثار کمتری نسبت به یک حوزه روحانیت و مرجعیت دارند. این پراکندگی نابرابر میان حوزه‌ها، برای ناظر دقیق، معنادار است. می‌توان این‌گونه قلمداد کرد که موضوعات دسته دوم، که وجه مشترک آنها را می‌توان در ناظر بودن به وجه دین عامه و تشیع زیسته یافت، بسیار کمتر از موضوعات دسته نخست که دارای ویژگی پیوند با تشیع رسمی، ابعاد نهادی و مقیاس کلان تحلیل هستند، مورد توجه محققان و اندیشمندان جامعه بوده‌اند.

نکته مورد توجه در تحلیل داده‌های آماری به دست آمده در این پژوهش، وجود تنها دو اثر با رویکرد اجتماعی در سرفصل مهم «عدالت و امامت» است. نکته‌ای حیرت‌انگیز که ما را به این شگفتی وامی‌دارد که چگونه ممکن است پیامدها، ویژگی‌ها و ابعاد اجتماعی دو اصل اساسی و متمایزکننده تشیع یعنی عدالت و امامت، کم‌اقبال‌ترین حوزه مطالعاتی مطالعات اجتماعی تشیع در میان تمامی حوزه‌های هشتگانه باشد؟ این پرسش آنجا جدی‌تر می‌شود که به خاطر بیاوریم «عدالت» و بحث‌های مرتبط با آن، چه در دهه‌های منتهی به وقوع انقلاب سال ۱۳۵۷ و چه در سه دهه گذشته، همواره از پرمنافسه‌ترین و محوری‌ترین موضوعاتی بوده که هر از چندی افکار عمومی، تبلیغات رسانه‌ای و حتی وجدان جمعی جامعه را متوجه خود کرده است اما ظاهراً پژوهش‌ها و این بحث حیاتی، تنها در سطح تیرهای رسانه‌ای و کنش‌های تبلیغی خودنمایی کرده و به ایجاد انباشت علمی و تحقیقی قابل توجهی منتهی نشده است.

پیامد چنین نابرابری در حوزه مطالعات اجتماعی تشیع چیست؟ آیا همین عدم اطلاع دقیق و روش‌مند از ابعاد اجتماعی تشیع زیسته نیست

آثار منتشر شده (۷۸ عنوان) در تمامی دهه‌های پیش از آن است. در دهه ۸۰، به صورت میانگین هر ساله ۱۱ عنوان اثر جدید در حوزه مطالعات اجتماعی تشیع منتشر شده است. این شتاب رو به رشد، باید دارای دلایلی زمینه‌ای، اجتماعی و اقتصادی باشد که بررسی دقیق آنها می‌تواند پنجره‌هایی جدید را در تحلیل فراز و نشیب‌های این حوزه مطالعاتی به روی محقق بگشاید.

باسابقه‌ترین حوزه‌های پژوهشی در جامعه‌شناسی تشیع، تاریخ اجتماعی تشیع و روحانیت و مرجعیت هستند. نخستین آثار منتشر شده در حوزه نخست در اوایل دهه ۲۰ شمسی و اولین آثار در حوزه مطالعاتی روحانیت و مرجعیت، در اواسط دهه ۳۰ شمسی منتشر شده‌اند.

همچنین جدیدترین حوزه مطالعات اجتماعی تشیع، حوزه مطالعاتی «زیارت و اماکن مذهبی» است. نخستین کتاب در این حوزه در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است.

۴. نسبت آثار تألیفی به آثار ترجمه‌ای در مطالعات اجتماعی تشیع

قریب به اتفاق آثار محدود منتشر شده در این حوزه، تألیفی هستند. تنها ۱۹ عنوان اثر (هشت درصد) از کل عناوین از زبان دیگری به فارسی ترجمه شده‌اند. زبان مبدأ در آثار نوزده‌گانه فوق، اغلب زبان عربی بوده است (۱۷ عنوان). دو اثر باقی مانده از زبان‌های فرانسه و انگلیسی به فارسی ترجمه شده‌اند.

که باعث می‌شود منطق تحولات حوزه‌های آمیخته با دین عامه از چشم ناظران پنهان بماند؟ آیا این کم‌توجهی مضاعف به حوزه‌های مرتبط با تشیع زیسته شده و درهم آمیخته با فرهنگ عمومی جامعه ایران نیست که فهم تحلیلگران جامعه ایران را از حوادث و جریانات جامعه دچار اوجاج کرده است؟ آیا نمی‌توان این کم‌توجهی به ابعاد زیسته تشیع را مصداق دیگری بر فاصله ذهنی و عینی نخبران علمی جامعه از بطن فرهنگ و متن اجتماع دانست؟ آیا چنین خلأ مضاعفی در مطالعات اجتماعی در حوزه‌های مرتبط با ابعاد غیررسمی تشیع باعث نمی‌شود تصویری که از جامعه شیعی در افکار عمومی و محافل فکری جهان انعکاس می‌یابد، تصویری سیاست‌زده، از بالا، رسمی و در نهایت غیرواقعی باشد؟

۳. تأخر و تقدم حوزه‌های مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع

آنچه از تحلیل طولی آثار منتشر شده در حوزه مطالعات اجتماعی تشیع به دست می‌آید، آن است که علی‌رغم فقر مطلق مطالعاتی در این حوزه، در دو دهه ۵۰ (سال‌های ۵۰ تا ۵۹) و سپس دهه ۸۰ (سال‌های ۸۰ تا ۹۱) فراوانی آثار به صورت معناداری بیشتر از دوره‌های مشابه بوده‌اند. در این میان دهه ۸۰، دارای بیشترین آثار منتشر شده در حوزه مطالعات اجتماعی تشیع نسبت به تمامی دوره‌های زمانی گذشته می‌باشد. تعداد آثار منتشر شده در این دهه (۱۴۷ عنوان اثر) به تنهایی حدود دو برابر کل

جدول ۱: نسبت آثار تألیفی به ترجمه‌ای در حوزه‌های نه‌گانه جامعه‌شناسی تشیع

تاریخ اجتماعی تشیع	روحانیت و مرجعیت	تشیع، سیاست و قدرت	مناسک و عبادت و عبادت‌های خانگی	هنر و ادبیات شیعی	انتظار و مهدویت	باطنی‌گرایی، عرفان و تصوف	زیارت و اماکن مذهبی	عدالت و امامت	کل
۴۲ (۳۱)	۱۰۰ (۷۵)	۹۲ (۶۷)	۹۱ (۶۷)	۹۸ (۷۲)	۹۳ (۶۷)	۲۲ (۱۶)	۱۰۰ (۷۵)	۹۳ (۶۷)	۹۳ (۶۷)
۲۲ (۱۶)	۰	۴ (۳)	۹ (۶)	۲ (۱)	۹ (۶)	۰	۰	۰	۱۱۱ (۸۱)

۵. شیب به مرکز؛ پراکندگی مکانی چاپ آثار جامعه‌شناسی تشیع

تهران، رقیب بلامنازع سایر شهرهای ایران در انتشار آثار با رویکرد اجتماعی به تشیع است. ۱۶۵ عنوان اثر (معادل ۶۸ درصد کل آثار) در تهران به چاپ رسیده‌اند. قم، مهم‌ترین شهر مذهبی ایران، تنها با ۵۲ عنوان اثر (۲۱ درصد از آثار منتشره) در جایگاه دوم است. مشهد، دومین شهر مذهبی ایران، با فاصله بسیار زیاد از این دو شهر و چاپ ۹ اثر در جایگاه سوم است.

۶. مهم‌ترین نهادها و مؤسسات انتشاراتی حوزه مطالعات اجتماعی تشیع

سه نهاد انتشاراتی، در کنار هم، رتبه اول را در منتشر کردن آثار حوزه مطالعات اجتماعی تشیع به خود اختصاص داده‌اند: انتشارات امیرکبیر، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قم). سهم این سه انتشارات از کل آثار منتشر شده در این حوزه ۲۸ عنوان کتاب معادل ۱۲ درصد از کل آثار است. به‌طور خاص، در آثار شاخص جامعه‌شناسی تشیع که قرابت بیشتری با ملاک‌های این پژوهش داشته‌اند، سهم دو مؤسسه امیرکبیر و مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی بیشتر از سایرین است.

گرچه در این فهرست، نام انتشارات خصوصی چون نشر نی، کویر و طرح نو نیز به چشم می‌خورد. آنچه با تحلیل این جدول خودنمایی می‌کند، کم‌رنگ‌بودن حضور بنگاه‌های مستقل یا خصوصی انتشاراتی در مقایسه با حضور پررنگ انتشارات وابسته به مؤسسات دولتی است. پراکندگی که خود به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، قابل تحلیل به نظر می‌رسد.

۷. زنان در حاشیه؛ نسبت جنسیتی نویسندگان آثار

حوزه مطالعات اجتماعی تشیع، در عین محدود و کوچک بودن، تاکنون حوزه‌ای مردانه بوده است. چرا که ۲۲۶ اثر از میان کل آثار نگارش‌یافته در این حوزه (معادل

مکان انتشار آثار (اولین چاپ)

ردیف	مکان انتشار	تعداد عناوین	درصد از کل عناوین
۱	تهران	۱۶۵	۶۸٪
۲	قم	۵۲	۲۱٪
۳	مشهد	۹	۴٪
۴	اصفهان	۳	۱٪
۵	سبزوار	۲	۱٪
۶	اهواز	۱	۰٫۵٪
۷	تبریز	۱	۰٫۵٪
۸	دزفول	۱	۰٫۵٪
۹	گرگان	۱	۰٫۵٪
۱۰	کرمان	۱	۰٫۵٪
۱۱	اراک	۱	۰٫۵٪
۱۲	کرج	۱	۰٫۵٪
۱۳	آنتیانیان	۱	۰٫۵٪
۱۴	المان	۲	۱٪
۱۵	سوئد	۱	۰٫۵٪
۱۶	آمریکا	۱	۰٫۵٪
۱۷	انگلستان	۱	۰٫۵٪

۹۲ درصد آثار) توسط نویسندگان مرد نگاشته شده است.

۸. سایه بلند و الساقون؛ پرکارترین نویسندگان حوزه مطالعات اجتماعی تشیع

نگاهی به اسامی نویسندگان آثار این حوزه نشان می‌دهد که علی شریعتی با تولید ۱۱ عنوان اثر در رتبه نخست نویسندگان دارای بیشترین تولید محتوای منتشره قرار می‌گیرد. در میان آثار شاخص این حوزه با ملاک‌های گروه مطالعاتی، مجدداً علی شریعتی با هشت عنوان اثر در رتبه اول قرار دارد. مرتضی مطهری همچنان دومین نویسنده پرکار این حوزه است که چهار عنوان اثر را به نام خود ثبت کرده است. نکته دارای اهمیت در این میان، آن است که

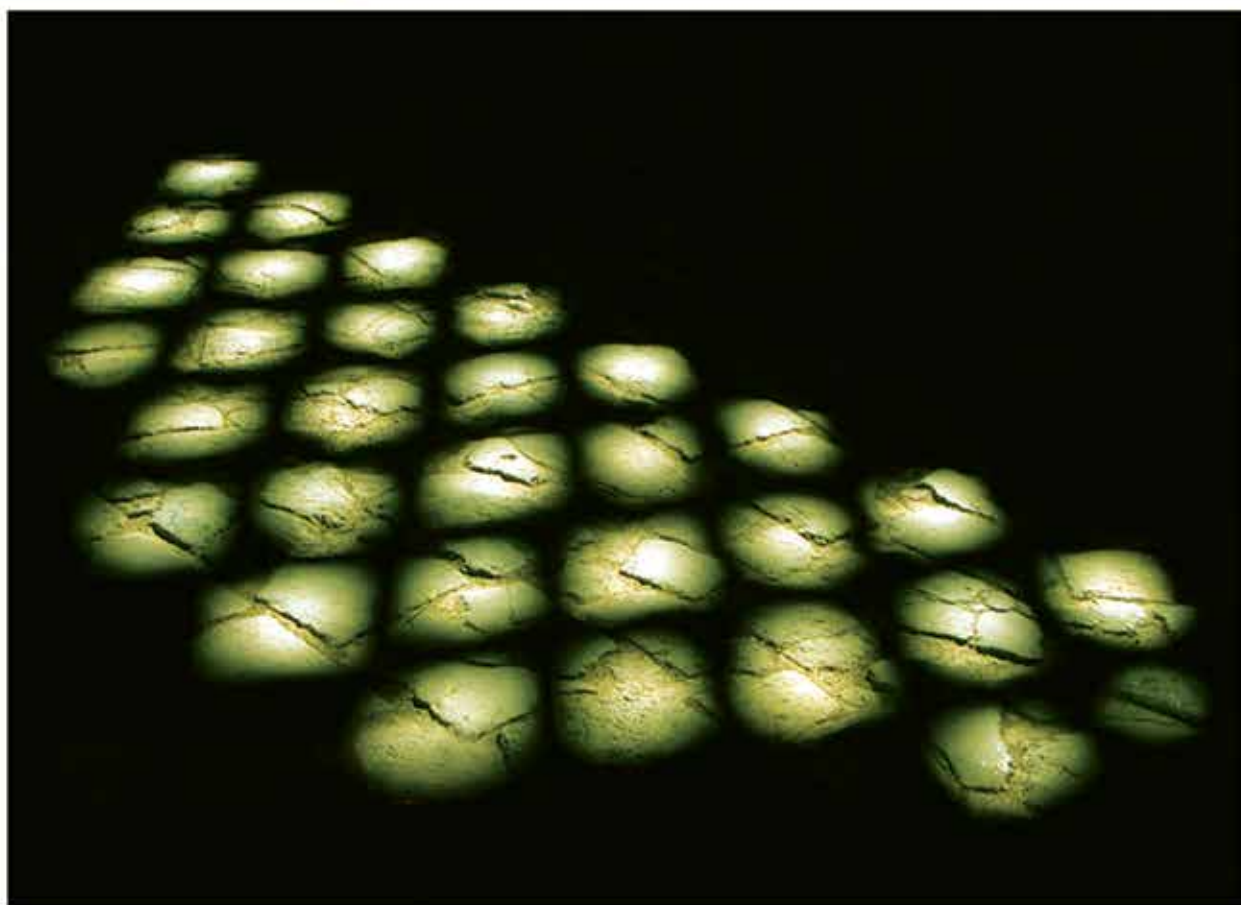
علی‌رغم گشایشی حداقلی و شتاب گرفتن نسبی تعداد آثار در این حوزه مهجور، همچنان دو رتبه اول در این زمینه، به نویسندگان شاخص دهه ۴۰ و ۵۰ اختصاص دارد و تعداد آثار منتشر شده آنان در این حوزه، پس از گذشت حدود چهار دهه، از نویسندگان معاصر بیشتر است. نکته‌ای از یک‌سو باید ضرورت توجه به مطالعه اجتماعی تشیع و طرح آن به‌عنوان یک پروبلماتیک (مسئله اصلی) پژوهشی را روشن سازد و از سوی دیگر نشان‌دهنده جایگاه متمایز این دو اندیشمند آشنا و پیشگامی آنان در این حوزه است، پیشگامی که هم می‌تواند به‌عنوان یک نقطه شروع، قوت و مبنای حرکت قلمداد شود و هم می‌تواند خطر باقی ماندن و درج‌زدن در سایه نظریات این دو اندیشمند را گوشزد کند. ■

نویسندگان با بیشترین میزان اثر در فهرست آثار جامعه‌شناختی و رویکرد اجتماعی بالا و متوسط به جامعه‌شناسی تشیع

ردیف	نام نویسنده	تعداد عنوان منتشر شده	درصد از کل آثار
۱	علی شریعتی	۸	۸٪
۲	مرتضی مطهری	۴	۴٪
۳	نعمت‌الله صالحی‌نجف‌آبادی	۲	۲٪
۴	غلامحسین زرگری‌نژاد	۲	۲٪
۵	مهناز شایسته‌فر	۲	۲٪

حیات اندازند

- عبادت و عقلانیت / لطف‌الله میثمی
- بازخوانی زندگی و آرای امام شافعی / حمید احراری - بخش نخست
- مناسبات اجتماعی، نباید نافی فردیت و جوهر خداوندگاری آدمی شود / محمد محمدی گرگانی - بخش پایانی
- روشنفکر در تاریخ / علی بهفروز



عبادت و عقلانیت



لطف‌الله میثمی

در مقاله حاضر کوشیده‌ام تا با طرح مثلث بندگی یا آزادگی این گزاره را در حد توان به‌طور مستدل توضیح دهم، بعضی می‌گویند اخلاق از دل دین بر نمی‌آید و معنویت و اخلاق از عقلانیت برمی‌آید و نه دین. به نظر من هم دین عقلانیت دارد و هم اخلاق می‌تواند از دل دین نتیجه شود.

آیه ۱۳ و ۱۴ سوره طه را اساس بحثم می‌گذارم و دو نتیجه مهم می‌گیرم. خداوند در کوه طور خطاب به حضرت موسی (ع) سخن می‌گوید: «أَنَا اخْتَرْتُكَ»، یعنی من تو را اختیار کردم. اختیار کردن براساس رجحان‌ها صورت می‌گیرد. گزینش خدا مانند گزینش‌های ما نیست که کسی با مدرک تقلبی بتواند بهترین پست کشور را بگیرد. گزینش‌های خدا براساس واقعیت‌های زندگی حضرت موسی (ع) انجام شده است. پس از اینکه سرگذشت حضرت موسی را برایش می‌گوید، ادامه می‌دهد که من تو را اختیار کرده‌ام بنابراین «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» خوب گوش‌هایت را باز کن ببین به تو چه وحی می‌شود. در دیگر جاهای قرآن درباره وحی با یک مخاطب آشنا این‌طور صریح و آشکار صحبت نشده است. حالا ببینیم در پی این آیه، پیام وحی چیست؟ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» (طه: ۱۴)، یعنی خدا منم و هیچ خدایی جز من نیست. اینجا منطبق توحید مطرح می‌شود. فراز اول آیه بیان می‌کند که خدایان زر و زور و تزویر را نباید پرستید، بلکه «الله» خداست. اینجا هستی‌محوری مطرح می‌شود؛ هستی‌ای که در نیستی گذر ندارد. فراز دوم که پس از «فا» نتیجه آمده، می‌گوید «فَاعْبُدْنِي»، یعنی تو مرا بندگی کن. اینجا خدا یک دره پرنشدنی و منطقی را مطرح می‌کند. می‌گوید من خدا هستم و تو بنده‌ای و باید بندگی کنی.

جایگاه من خدایی کردن است و جایگاه تو بندگی کردن. وقتی اعلام بندگی کنیم، دیگر نمی‌توانیم خدایی کنیم، استکبار بورزیم، خودخدابین و خودمطلق‌بین شویم. این چهار موردی که ذکر کردم منشأ همه خشونت‌های تاریخ است. جایگاه خدا هم خدایی کردن است و روا نیست بندگی کند.

مهندس عبدالعلی بازرگان در توشه‌گیری از «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌گوید: «عبادت را در ترجمه‌های قرآن، «پرستش» ترجمه کرده‌اند که رسا نیست و کلمه‌ای فارسی برای معادل آن نداریم. «عبادت» حالت تسلیم و تمکین انسان نسبت به چیزی است. شاید اولین بار دکتر شریعتی این واژه را باز کرده است. او می‌گوید عبادت یعنی هموار کردن جاده. «عبدالطریق» یعنی جاده را صاف کردن و آسفالت کردن که ماشین راحت بتواند از آن عبور کند. «طریق المعبود» یعنی جاده‌ای که صاف‌شده و سنگلاخ و دست‌انداز در آن وجود ندارد و راحت می‌توان در آن جاده رانندگی کرد. در عربستان به ماشین‌های جاده صاف‌کن «عابدالطریق» می‌گویند. ما باید وجودمان را برای خدا صاف کنیم. یعنی در برابر فرامین خدا مقاومت نکنیم تا ماشین خدا راحت وارد وجودمان شود. اگر خدا می‌گوید انفاق کن، بخش، عفو کن، صبر کن، جهاد کن، مهربان باش و... اینها راحت در وجودمان بنشینند. وجودمان مانند اسفنج، نرم و پذیرای فرامین خدا باشد. یک وقت انسان مقاومت دارد

جایگاه خدا خدایی کردن و جایگاه بنده بندگی کردن است. با اعلام بندگی نمی‌توانیم خدایی کنیم، استکبار بورزیم، خودخدابین و خودمطلق‌بین شویم و در نتیجه خشونت بورزیم

و سد راه اینهاست؛ بنابراین ماشین نمی‌تواند حرکت کند. پس به کارها و رفتارهایی عبادت می‌گویند که وجود انسان را برای ارزش‌های خدایی، باز کنند و آن ارزش‌ها را جذب کند. ما از او درخواست می‌کنیم که من فقط نسبت به تو این حالت را دارم. یعنی در برابر شیطان مقاومت دارم، نمی‌پذیرم. شیطان یعنی چه؟ تکبر، حرص، بخل، حسد، خشم، کینه، حقد و... اینها نباید در وجود من راه یابد. ای خدا، من فقط به تو چراغ سبز می‌دهم تا صفات و ارزش‌های تو در وجود من بیاید. این مفهوم عبادت است، یعنی فقط تو و هیچ چیز دیگر در وجود من راه نیابد. البته این کافی نیست و خدا هم باید کمک کند. ما تلاش خود را می‌کنیم و در زندگی‌مان هم فقط از تو کمک می‌گیریم. منظور کمک‌های معمولی و تعاون‌های روزمره نیست، بلکه منظور کمک خدا و هدایت است. در اینجا حتی از پیامبر هم کمک نمی‌گیریم، چرا که می‌گوییم «ایاک» یعنی فقط تو را. کمک و استعانت فقط از خداست، نه حتی از رسول و رسولان دیگر. بخش مهمی از قرآن درباره همین عبادت و استعانت است که برای هر کدام، صدها آیه در قرآن باز شده است.

در آیه ۲۱ سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». تقریباً تمام مفسران اجماع دارند که «ناس» یعنی تمام اقشار مردم؛ اعم از کافر، مسلمان، مشرک، مؤمن، منافق و... این آیه نحوه نگرش و راه تعالی‌بخشی را نشان می‌دهد، از هر فرقه و گروهی که هستیم، چه در ظلمت باشیم و چه در نور، فرمان «اعْبُدُوا رَبَّكُم» می‌دهد. یعنی تسلیم، تمکین و راه‌دادن رب در وجودمان. کدام رب؟ همان ربی که خالق است، آسمان‌ها، زمین و ما را خلق کرده است. همان‌طور که در پیش گفته شد، معنای پرستش برای عبادت نارساست. خدا نیازی به پرستش ما ندارد. ما هستیم که به او نیاز داریم. ما هستیم که باید ارزش‌های وجودی و صفات الهی را در نفسانیت خود که به غضب، شهوت، حسد و کینه آلوده شده است، راه داده و این

ناهمواری‌ها را هموار کنیم؛ ارزش‌های همان خدایی که ما و گذشتگان ما را خلق کرده است و این‌پراهی است که منجر به افزایش تقوا می‌شود: **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**.

خدا استدلالی برای موسی(ع) مطرح می‌کند که ما از آن غافلیم. فکر می‌کنیم «فاعبدنی»، یعنی فقط برای من نماز بخوان و روزه بگیر. این نوع عبادات - مانند نماز، روزه و... - را هم که در فرهنگ رایج ما می‌گویند استدلال ندارد. بسیاری از روشنفکران دینی ما معتقدند عبادت جدا از عقلانیت است. اما اینجا می‌گوید بندگی تنها مختص خداست و نمی‌توان بنده زر و زور و تزویر بود. در آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بندگی - آن هم به‌طور جمعی - تنها مختص خداست.

اخلاق از کجا نشأت می‌گیرد؟ نخست، در آن دره منطقی که بیان شد (جایگاه خدا خدایی کردن و جایگاه بنده، بندگی کردن است) یک استدلال است و بلکه اساس استدلال است. همچنین خدا خیلی صریح می‌گوید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) کسانی که عربی می‌دانند می‌گویند حصر زیادی در این آیه وجود دارد. جن و انس تنها برای بندگی خدا آفریده شده‌اند. حالا نتیجه بندگی برای خدا چیست؟ این است که ویژگی خضوع و خشوع پیدا می‌کنیم و خودمان را در برابر خدا فقیر محض می‌دانیم. در این حالت بشر به خودخدا بینی نمی‌رسد و جنگ جهانی هم به‌وجود نمی‌آید. به نظر من همه مکارم اخلاقی که در قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه‌سجاده ذکر شده، از محتوای بندگی خدا و لاغیر نشأت می‌گیرد. خضوع و فقر محض فرد در برابر خدا، بزرگی می‌آورد.

اگر ما برای خدا خاضع باشیم، چنین نیست که خودمان را کوچک کرده باشیم، بلکه در رابطه با خدای بزرگ، ما هم بزرگ می‌شویم. اگر ما می‌گوییم «الله اکبر» یعنی خدا بزرگتر از آنچه است که ما می‌اندیشیم و تصور می‌کنیم. بنابراین دینامیزم اندیشه‌ورزی ما را تا ابد تضمین می‌کند تا به دام دگماتیسم نیفتیم. درواقع خودمان را هم بزرگ کردیم و این غیر از خودبزرگ بینی، خودمطلق بینی و خودخدا بینی است که به خشونت می‌انجامد.

من در برابر برداشت‌های مارکسیست‌ها که می‌گویند خشونت از فاشیسم به‌وجود می‌آید و فاشیسم هم به انحصارات بین‌المللی مانند انحصارات نفتی، اسلحه‌ای، کامپیوتری و... وصل می‌شود، یک نظر راهبردی مستقلی دارم. به نظر من افزون بر آن موارد، نوعی فاشیسم هم وجود دارد که از یک فرد ساده‌زیست هم می‌تواند به‌وجود آید و ما این را در ایران تجربه کرده‌ایم. فردی که ممکن است ساده‌زیست هم باشد به‌دلیل محور دانستن خودش، خدا

را اثبات کرده و در نتیجه خدا را اسیر ذهن خودش می‌کند و در نهایت به‌دلیل اینکه این شخص فطرتاً خداجوست، خودخدا بین و خودمطلق بین می‌شود و آن‌گاه می‌گوید «این است و جز این نیست». منشأ تمام خشونت‌های غیر اخلاقی همین است که کسی بگوید «این است و جز این نیست». درحالی که همواره باید بگوییم «این است و جز این هم ممکن است باشد». چنین فردی با همه ایمان، شلاق می‌زند و شکنجه می‌کند اما ساده‌زیست هم هست و خودش هم سابقه مبارزاتی داشته و ممکن است حتی در رژیم شاه هم شکنجه شده باشد. اینکه خدا می‌گوید ما باید بنده باشیم و احساس مخلوقیت کنیم، باعث می‌شود که به هیچ‌یک از گرایش‌های خشونت‌آمیز مبتلا نشویم. در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، ذَلِّ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ، خَضَعَ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ...» ضمن اینکه «آنی» را می‌آورد و بر هویت خودش که علی(ع) است تکیه می‌کند، به این هم توجه می‌دهد که خدا را می‌خواهد. این منشأ اخلاق است.

اگر ما می‌گوییم «الله اکبر» یعنی خدا بزرگتر از آنچه است که ما می‌اندیشیم و تصور می‌کنیم. بنابراین دینامیزم اندیشه‌ورزی ما را تا ابد تضمین می‌کند تا به دام دگماتیسم نیفتیم

برخی از متفکران زمان ما می‌گویند اخلاق از عقلانیت نتیجه می‌شود و عبادات هم عقلانی نیستند. به نظر من اخلاق از دین نتیجه می‌شود و دین هم استدلال و عقلانیت دارد. اگر ما از خدا غفلت نکنیم و مانند ماهی که در آب است و حضور آب را حس نمی‌کند، نباشیم و اگر هستی را در استدلالمان در نظر بگیریم و استدلالمان هستی‌محور باشد و دین را هم مخلوق خدا بدانیم، پس اخلاق می‌تواند از عقلانیت دینی هم نتیجه شود و آن بهترین اخلاق هم هست. شاید منظور پیامبر از تمام و کامل کردن مکارم اخلاق، همین باشد.

در آیه ۱۴ سوره طه در استدلالی که خدا برای موسی(ع) می‌آورد، از خالقیت خود به مخلوقیت موسی می‌رسد. این یک استدلال فراگیر جهانی است و ربطی هم به ادوار تاریخی ندارد. برای اینکه خدا، خداست و بنده هم بنده. در هیچ‌یک از ادوار تاریخی این استدلال از بین نرفته و تغییر نمی‌کند. وقتی خدا به ابلیس می‌گوید چرا به انسان سجده نکردی، در پاسخ

می‌گوید «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» من برترم، او را از خاک و مرا از آتش خلق کردی. اینجا شیطان رانده شده نیز خالقیت خدا را قبول کرده است. می‌گوید «خَلَقْتَنِي»، یعنی خالقیت را پذیرفته است. اگر ما حتی نگاه شیطان به خدا را هم داشته باشیم، به هر حال نمی‌توانیم خالقیت را نادیده بگیریم. این در حالی است که ۹۰ درصد بحث‌های کلامی در آموزش‌های جاری در همه سطوح پیرامون اثبات خداست که ما را از توسعه باز داشته است. اگر ما حتی با بینش شیطان هم به خدا نگاه کنیم، دست کم نیازی برای اثبات خدا نمی‌بینیم. مشرک، کافر، منافق و ملحد خالقیت خدا را قبول دارند، پیامبران و مؤمنان هم همین‌طور. پس یک زبان مشترکی میان همه بشریت وجود دارد.

ما حتی اگر در حد شیطان هم خدا را پذیرفته باشیم (که همه بشریت این وضعیت را دارند) در مرحله بعدی، آیه قرآن است که «الَّا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (ملک: ۱۴) آیا کسی که خلق کرد، علم ندارد؟ من این آیه را سر چاه نفت برای خودم تکرار می‌کردم. مهندس نفت

بودم و می‌دانستم ته چاهی که عمقش ۳۰۰۰ متر است، چه می‌گذرد، زیرا طراحی بودم و از وضعیت آن اطلاع داشتم. کسی که طرح قفل است می‌داند درون آن چیست. حالا خالق آسمان‌ها و زمین نمی‌داند؟ علم ندارد؟ بنابراین مراحل استدلال از خالقیت آغاز می‌شود و به علم خدا می‌رسد. کسی که علم دارد، می‌بیند و می‌شنود، پس به خدای ناظر می‌رسیم. بچه که بودم مادرم می‌گفت قند نخور. در حضور او نمی‌خوردم، ولی وقتی مادرم نبود می‌خوردم. اگر بدانیم خدا، خالق، عالم، سمیع و بصیر است، سیر استدلالی «خالقیت تا اخلاق» طی می‌شود. به نظر من تمام قرآن بر همین استوار است که خدای خالق، عالم هم هست و خدای عالم، سمیع است و خدای سمیع، بصیر است. اخلاقی که بر این مبنا نهادینه می‌شود، هم عاطفی، هم استدلالی و هم فراگیر است و همه بشریت هم آن را قبول دارند، چون اساس استدلالش از حداقل‌ها - که بینش شیطان است - آغاز می‌شود؛ شیطانی که پدر ملحدان، مشرکان، کافران و منافقان است. در یک کلمه، اخلاق از نتایج بندگی است.

بحث من در مورد مثلث بندگی یا آزادگی بود که یک ضلع آن همین اخلاق است که به‌طور فشرده توضیح دادم. یک تعریف عبادت، همان بندگی خدا و لاغیر است؛ یعنی تسلیم خدایان زر و زور و تزویر نشویم، که از اتفاق، بیشتر مبارزات علیه طاغوت هم در همین راستا بوده است. تعریف دیگر عبادت به لحاظ لغوی، هموار کردن ناهمواری‌هاست. همان‌طور که گفته شد در عربستان به ماشین جاده‌صاف‌کن می‌گویند «عابد». در این نوشته بر اساس ریشه



الهی را در تمام احکام نشان می‌دهند و آن را از حالت عبادی به معنای عامیانه و مصطلح آنکه عبادت استدلال ندارد، خارج می‌کنند.

از سویی برخی معنای عامیانه و سنتی از عبادت را ملاک گرفته و می‌گویند که عبادت، عقلانیت ندارد. از سویی دیگر عقلانیت پذیرفته شده آنها تجربی، علمی، فلسفی، ارسطویی، دیالکتیکی یا هرمنوتیکی است. این درحالی است که برای داوری منصفانه، لازم است معنای عمیق عبادت را که از لابه‌لای قرآن فهم می‌شود، ملاک ارزیابی قرار دهیم. و این زمانی اتفاق می‌افتد که هستی‌محوری و در پی آن معادباوری را در معادلات خود وارد کرده و به عبارتی مبنای استدلال خود قرار دهیم.

به نظر می‌رسد ریشه مشترکی بین علمای سنتی و حتی گاهی روشنفکران دینی یا نواندیشان دینی وجود دارد و آن این است که همه به یک روال بر این باورند که در بیش از ۲۰۰ آیه قرآن ما را به تعقل، تدبر، تفکر و اندیشه‌ورزی دعوت شده‌ایم. در ضمن همه اینها به یک روال معتقدند که روش تعقل، تدبر و اندیشه‌ورزی در قرآن نیامده است. بنابراین به یک روش تعقل بیرون از قرآن می‌رسند. برای نمونه زنده‌یاد علامه طباطبایی به اولیات ارسطویی و زنده‌یاد حنیف‌نژاد به دیالکتیک و روشنفکران دینی امروزی ما به هرمنوتیک جدید فلسفی رسیدند و در این باره مستندات زیادی است که روشنفکر دینی معروف ما رسماً می‌گوید قرآن کتاب روش و استدلال نیست اما مرحوم طالقانی بر این باور است که قرآن روش فهم و استدلال خاص خود را دارد که مطلب خاص خود را مستقل می‌طلبد. به‌طور خلاصه این استدلال مبتنی است بر هستی‌محوری، معادباوری، تکامل‌محوری، رشد و گسترش امت واحد و... مرحوم طالقانی نیز بر همین باور بود. این خلاصه‌ای از مثلث بندگی یا آزادگی، وحی، اخلاق و تعریف بشر بود.

پی‌نوشت

- ۱- مهندس عبدالعلی بازرگان معتقدند فلسفه خلقت علاوه بر این آیه، در دو آیه دیگر نیز به شرح زیر بیان شده است: ۱- آیه ۲، سوره ملک: همان کسی که مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدامین تان نیکو کارترید و فقط اوست بس مقتدر آمرزگار.
- ۲- آیه ۱۱۹ سوره هود: و اگر پروردگارت می‌خواست حتما همه مردم را امتی واحد قرار می‌داد حال آنکه آنان همواره با هم اختلاف دارند. مگر کسانی که پروردگارت به ایشان رحم آورد و به همین منظور آنان را آفریده است. ■

نزدیکتر است یعنی توحید، مقدم بر وحی است. اگر ما هستی‌محور نباشیم نمی‌توانیم این رابطه وجودی را با خدا داشته باشیم. موسی (ع) به این وسیله با خدا حرف می‌زد، خدای موسی یک خدای اثبات‌کردنی نبود. با خدای اثبات‌کردنی یا مخلوق نمی‌شود گفت و گو کرد (شاید بتوان این کار را کرد، ولی در واقع گفت‌وگوی انسان با ذهن خودش است و تعالی نمی‌آورد). مشکل سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ همین بود که به تغییر ایدئولوژی انجامید. اعضا می‌گفتند ما می‌خواهیم از خدا کمک بگیریم، خدایی که مبنای فلسفه ماست، گفت و گو کنیم و پاسخ پرسش‌هایمان را بگیریم. عقلانی‌بودن وحی با این مبانی است که نتیجه گرفته می‌شود به این شرط که خدا را اساس این بستر بگیریم و مخلوق‌بودن خودمان را هم اساس دوم بدانیم و گفت‌وگوی خودمان را هم در این بستر بدانیم. در تشهد نماز می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» گواهی می‌دهم که محمد عبد اوست. چون محمد آگاه شده است به مخلوقیتش و به مقام عبد بودن رسیده است. وقتی عبد شد و توانست با خدا گفت و گو کند، رسالت هم بر او سوار می‌شود. در تاریخ روشنفکری دینی، بوده و هستند کسانی که قائل به یک تقسیم‌بندی طبیعی بین اصول و احکام هستند. برای نمونه می‌گویند اصول عبارتند از توحید، نبوت، معاد و احکام یا فروع دین عبارتند از نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و... اینها در واقع اصول و فروع را جدا کرده و مرزبندی می‌کنند و معتقدند روشنفکران دینی باید روی اصول کار کنند و روحانیت روی احکام به عبارتی اصول، استدلالی است اما احکام، عباداتی تقلیدی و بدون استدلال است. مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن این مرزبندی را قبول ندارد و توحید و ارزش‌های

لغوی عبادت، تعریف آن چنین می‌شود که ما باید با ارزش‌های الهی، ناهمواری‌های نفس خود و جامعه را هموار کنیم. برای نمونه ما دچار غضب، حسد، شهوت و... می‌شویم ولی با صفات خدا و ارزش‌های الهی است که می‌توانیم ناهمواری‌های درون خود را هموار کنیم که نتیجه‌اش اخلاق می‌شود: «وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۴)، کسانی که با ارزش‌های الهی خشم خود را فرومی‌برند و از مردم درمی‌گذرند.

مکانیزم وحی

خدا به موسی می‌گوید «فَأَسْمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» (طه: ۱۳) خوب گوش کن که چه چیزی به تو وحی می‌شود. فراز اول این وحی، خدا بودن خداست و فراز دوم مخلوق‌بودن بشر است. این باعث می‌شود که میان موسی و خدا رابطه‌ای بندنافی و به عبارتی رابطه‌ای وجودی به وجود آید. وقتی بچه در شکم مادر است، حالات مادر به جنین منتقل می‌شود. با الهام از این رابطه و برای تقرب به ذهن، من اسم رابطه میان انسان و خدا را «بندنافی» گذاشته‌ام، ولی بهتر است بگوییم «رابطه وجودی». ما که مخلوق هستیم با خدا رابطه مستقیم و وجودی داریم که بستری برای گفت‌وگو با خداست. سرعت سیر صوت، ۳۴۰ متر در ثانیه است. سرعت سیر نور، ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه است. آیا سرعتی بالاتر از این هم وجود دارد؟ بله. سرعتی که رابطه میان ما و خدا را ایجاد می‌کند، اصلاً زمان‌مند نیست، نمی‌توان گفت لحظه‌ای بین این دو فاصله هست. ما یک هم‌شهری در اصفهان داشتیم که به شوخی می‌گفت اگر پدر مرا در اصفهان بسوزانند، هم‌زمان در تهران پدر سوخته می‌شوم و سرعت این مسئله از سیر نور بیشتر است. پس از اینکه ملموس شد که این سرعت رابطه وجودی چقدر زیاد است، باید بگوییم این رابطه، بستر وحی است. خدا از رگ گردن به ما

بازخوانی زندگی و آرای امام شافعی

بخش اول

چشم‌انداز ایران: در پی نقش یافتن سلفی‌های افراطی در معادلات استراتژیک مصر، سوریه، تونس و عراق، برخی به مرز بین سلفی‌های ملهم از وهابیت عربستان با فرقه‌های اهل سنت توجه نکرده و بدین سان ممکن است به دام خطای استراتژیک بیفتیم. بنابراین بر آن شدیم تا به منظور تفکیک راهبردی، شناختی از مذاهب اربعه اهل سنت و تفاوت آن با سلفی‌ها داشته باشیم که در این شماره به شناختی از شافعی‌ها می‌پردازیم.



حمید احراری

درآمدی بر بازخوانی زندگی و آرای پیشوایان اهل سنت

بنیادگرایی مهم‌ترین خطر برای توسعه جوامع اسلامی و بلکه تمامی جوامع بشری است. بنیادگرایی در ادیان یهود، مسیحی و مسلمان رو به رشد و گسترش است. شباهت بسیاری میان افکار و عقاید بنیادگرایان مشاهده می‌شود. استفاده از انواع خشونت سازمان‌یافته و عملیات قهرآمیز برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک در کشورهای پاکستان، افغانستان، عراق، سوریه و حتی اروپا و امریکا بخشی از عوارض رشد بنیادگرایی است. پایگاه بنیادگرایان یهود در اسرائیل و پایگاه بنیادگرایان سنی در کشور عربستان قرار دارد. نظام سیاسی عربستان با حمایت مالی و تدارکاتی بنیادگرایان، به تدریج با نفوذ به جوامع مذهبی اهل سنت و به حاشیه‌راندن روشنفکران نوگرای سنی و رهبران سنتی حنفی، شافعی و مالکی نفوذ سیاسی خود را در جوامع پیرامونی خود از طریق سازمان‌های غیرمتمرکز بنیادگرا توسعه می‌دهد. به لحاظ نظری سلفی‌گری و بنیادگرایی در جوامع اسلامی ریشه در آرای فقهی - سیاسی عبدالعزیز بن باز (۱۹۹۹-۱۹۱۰ م.) دارد. بن باز «رئیس ادارات مباحث علمی و فتوا و دعوت و ارشاد»، رئیس «شورای روابط جهانی اسلامی» و رئیس «شورای عالی جهانی فتوا» و عضو «هیئت امر به معروف و نهی از منکر» در کشور عربستان بود.

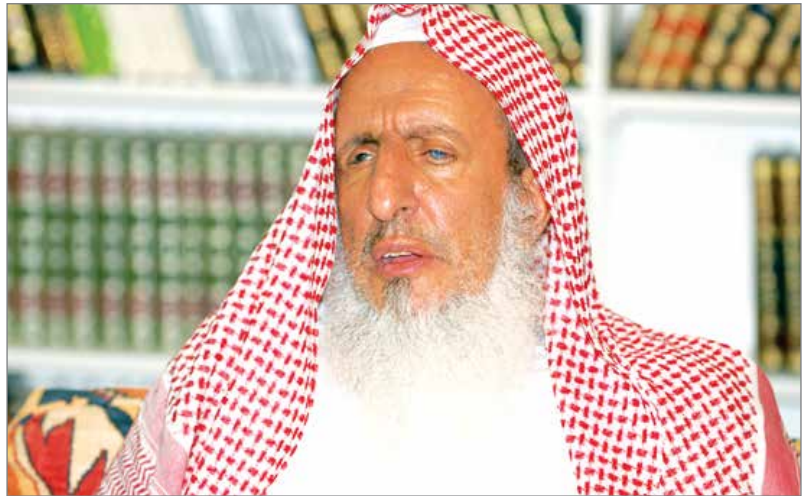
جوامع اهل سنت در کشور ایران، لبنان و مصر هرگز قرابتی با بنیادگرایان نداشته‌اند اما نفوذ فکری بنیادگرایان در این کشورها رو به گسترش نهاده است. همان‌طور که گسترش آیین حنبلی در نیمه دوم قرن چهارم

و پیشامدرن است. با رشد بنیادگرایی و تبلیغات گسترده سعودی‌ها، به تدریج در کشورهای نظیر ایران و عراق بر شمار سلفی‌های حنبلی و افراطیون مذهبی افزوده و از شمار شافعیان و حنفیان کاسته می‌شود، مؤسسات دولتی سعودی و بنیادگرایان به صورت ضمنی پیروان مذهب شافعی و حنفی را به دلیل نزدیکی به اهل بیت و شیعیان، رقیب خود تلقی می‌کنند. پیش از این در مقاله‌ای با عنوان «زندگی و آرای امام ابوحنیفه» [چشم‌انداز ایران شماره ۸۲] نشان دادیم که آرای مهم‌ترین رهبر و پیشوای مذهبی اهل سنت، با اصول بنیادین ایدئولوژی بنیادگرایی در تعارض است. در این مقاله امام شافعی به‌مثابه پیشوای دومین گروه مذهبی اسلامی، به اختصار معرفی شده و برخی از آرا و نظرات او بازخوانی شده است. پیروان امام شافعی پس از حنفیان، پرشمارترین گروه مذهبی مسلمان هستند؛ بر اساس آخرین برآوردها حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد مسلمانان جهان پیرو مذهب شافعی هستند. شافعیان در کشورهای اندونزی، مصر، مالزی، ایران و عراق سکونت دارند و در ایران نیز دومین گروه مذهبی به‌شمار می‌روند. بی‌گمان نه پیشوایان اهل سنت نظیر امام ابوحنیفه و امام شافعی، شیعیان را کافر و رافضی می‌دانستند و نه امامان شیعی نسبت به ابوحنیفه و شافعی چنین دیدگاهی داشتند.

زندگی و زمانه امام شافعی

شهرتش الإمام ابو عبدالله محمد بن ادریس الشافعی المطلبی القرشی و پدرش ادریس بن عثمان بن شافعی بن سائب بن عبید بن یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبد مناف و مادرش

تا ششم، بساط نواندیشی معتزله را جمع کرد و خشونت‌های مذهبی را در گستره سرزمین‌های خلافت از بغداد تا خراسان و مصر پی‌ریزی کرد، گسترش بنیادگرایی خواه سنی و خواه شیعی، می‌تواند خشونت و تروریسم را در کشورهای اسلامی بازسازی کند. رهبران مذهبی حنفی و شافعی در ایران با بنیادگرایان همراه نیستند و حضور و ظهور اقلیت بنیادگرا و کم‌بودن شمار عملیات انتحاری در ایران ناشی از حضور و نفوذ رهبران و روشنفکران میانه‌رو سنی است و گرچه هیچ نوع تدبیر امنیتی، قادر به جلوگیری از اقدامات انتحاری بنیادگرایان نخواهد بود. صحنه سیاسی عراق امروز صحنه تجربه‌های شکست‌خورده اقدامات امنیتی و نظامی در برابر گسترش بنیادگرایی است. اهل سنت در ایران اغلب پیروان امام ابوحنیفه و امام محمد شافعی هستند و شمار پیروان محمد بن عبدالوهاب و عبدالعزیز بن باز بسیار اندک است اما به تدریج شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای موجب رشد گرایش‌های بنیادگرایانه در بین جوانان اهل سنت شده است. حوادث مرزی در استان سیستان و بلوچستان زنگ خطر ظهور بنیادگرایی در کشور ما را به صدا در آورده است. رسانه‌های تصویری، اینترنتی و نوشتاری در سال‌های اخیر تضادهای میان فرقه‌های مسلمان را تشدید کرده‌اند. بنیادگرایی (سلفیه) و تروریسم با باورهای تاریخی اهل سنت و شیعی تناسبی ندارد و این پدیده سیاسی - ایدئولوژیک به مثابه واکنشی به بحران‌های فرهنگی - اقتصادی در دوران مدرن، باید مورد واکاوی و بررسی‌های جامعه‌شناختی قرار گیرد. بنیادگرایی اصولاً پدیده‌ای مدرن با نمای سنتی



عبدالعزیز بن باز ایدئولوگ سلفیه

عقل‌گرای حنفی عراق و مکتب اهل حدیث (مالکی و حنبلی) در حجاز بود. تنازعات مذهبی در سال‌های پایانی قرن دوم و سال‌های آغازین قرن سوم هجری در بغداد، بستر گسترش جنگ اهل حدیث و معتزله را در گستره سرزمین‌های خلافت عباسی فراهم ساخت. در آغاز قرن سوم هجری آفتاب معتزله در میانه آسمان بود اما اهل حدیث نیز جانی گرفته بودند و دستگاه خلافت را گاهی به این سوی بام و گاهی به آن سوی می‌کشیدند. به هر روی، در روندی صدساله مالکی و شافعی و پیروانشان در جهان اسلام برآمدند و دستگاه خلافت عباسی را تصاحب و در بلاد اسلامی آرا و اندیشه‌های خود را بسط دادند. معتزلیان که در ابتدا، راهی نوین را در سازگار کردن عقل و دین گشوده بودند، با تکیه به قدرت و ثروت عباسیان چنان به اعراب اصیل سخت گرفتند که جنبشی را در میان اهل حجاز تحریک کردند که به تدریج از مصر تا شام گسترده شد و با ظهور متوکل عباسی (۲۴۷-۲۰۶ هـ) یک‌سره بساط عقل‌گرایی و نواندیشی از سپهر سیاست عباسی برچیده شد.

ظهور پدیده تفتیش عقاید کلامی در اواخر دوران حکومت مأمون عباسی با عنوان «محنت خلق قرآن» واکنشی را در میان اعراب برانگیخت که نتیجه طبیعی آن افراط مذهبی، ظهور دوباره اهل حدیث بود. مأمون چهار ماه پیش از مرگش (سال ۲۱۸ هـ) برای قبولاندن دیدگاه حادث‌بودن قرآن به زور متوسل شد و پس از او جانشینانش ابواسحاق محمد معتمد (۲۲۷-۱۷۹ هـ) و ابوجعفر واثق (۲۳۲-۲۰۰ هـ) نیز آن سیاست را ادامه دادند و بسیاری از فقها و متکلمان را به تبعید و زندان فرستادند و برخی را نیز کشتند و این سیاست با واکنش محافل سنت‌گرا و اتحاد آنان با ترکان دربار عباسی به ضرر شیعه و معتزله و به نفع اهل حدیث و در قرون بعدی به نفع حنبلیان که در آن روزگار «اهل سنت» خوانده می‌شدند، دگرگون شد. امام محمد شافعی در میانه این دوران تحول،

فاطمه بنت عبدالله بن الحسن بن الحسين بن علی بن ابی طالب است. بنابراین از دو جهت با خاندان پیامبر خویشاوند است. [الأنساب للسمعانی، ۲، ۳۶۷؛ تاریخ بیهق/تعریب ۵۶۷؛ منازل الأئمه ۱۹۸] او در سال ۱۵۰ هـ در غزه یکی از روستاهای فلسطین متولد شد و در سال ۲۰۴ هـ در شهر فسطاط درگذشت. [المنتظم، ۱۰، ۱۳۵؛ منازل الأئمه ۲۰۱؛ الکامل، ۵، ۵۱۲؛ الأعلام، ۶، ۲۶] دوران زندگی شافعی را می‌توان به دو دوره تقلید و اجتهاد تقسیم کرد. در دوران نخست او یک نحوی و ادیب و سرانجام مفسر آرای مالک بن انس (۱۷۹-۷۳ هـ) بود و در دوره دوم او به‌مثابه مؤسس یک دستگاه حقوق اسلامی، تلفیقی میانه‌روانه از مکتب اهل رأی (مکتب ابوحنیفه)، اهل تفسیر (مکتب ابن عباس) و اهل حدیث (مکتب امام مالک) پدید آورد. او که فقه و حدیث را در مکه آموخته بود، پس از مکه به یمن سفر کرد و در آنجا با علویان زیدی هم‌داستان شد و در نهران با امام یحیی بن عبدالله از بزرگان زیدیه رفت و آمد داشت تا اینکه در سال ۱۸۷ او را با عده‌ای از علویان اسیر کرده و نزد هارون الرشید بردند. [فرهنگ فرق اسلامی ۲۴۸] یحیی بن عبدالله برادر نفس زکیه، هم‌درس شافعی در مجلس امام مالک و کسی بود که جنبش زیدی را رهبری کرد و سرانجام در زندان هارون درگذشت. [تاریخ طبری، ۶، ۴۴۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۸] گفته شده که شافعی در یمن به آموختن شعر، لغت و علوم نحو صرف کرد و پس از آن، به تدریج به تأسیس مکتب فقهی مستقلی روی آورد و بنای فقه شافعی را پایه‌ریزی کرد. او را بنیانگذار اصول فقه می‌دانند. [پیشین ۲۴۹] مکتب شافعی پس از درگذشت وی، نفوذی گسترده در مصر، شام و ایران کسب کرد و بسیاری از اندیشمندان مسلمان نظیر غزالی، سیوطی، امام الحرمین جوینی و ابن حجر عسقلانی از این مکتب پیروی کردند. امام شافعی به لحاظ گفتمان، حلقه میانی مکتب

قرار گرفت و از یک‌سو با شیعه و معتزله و از سوی دیگر با اهل حدیث و تفسیر نزدیکی داشت. بنابراین امام شافعی را می‌توان نماینده جریان میانه‌روی کلام و فقه اسلامی در نیمه اول قرن سوم هجری به‌شمار آورد. از این‌رو برخی او را شیعی [الفهرست لابن الندیم ۲۵۹] و برخی دشمن شیعه و کسانی او را اهل ریاضت و کرامت [تذکره الأولیا، ۱، ۲۰۹] و کسانی دیگر دشمن تصوف، گروهی او را معتزلی و گروهی دیگر دشمن فلسفه و معتزله خوانده‌اند و برخی نیز به توجیهاتی برای تبرئه او از این گرایش‌ها متوسل شده‌اند. [تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی ۴] به هر روی، شواهد بسیاری وجود دارد که امام شافعی با خاندان پیامبر و اهل بیت علاوه بر نزدیکی نسبی، نزدیکی فکری و عاطفی داشته است. این نزدیکی موجب شد که پیروان شافعی در مناقب خاندان پیامبر کتاب‌ها نوشتند. از جمله: امام الحرمین مؤلف فراند السطین، علی حسین همدانی الشافعی مؤلف کتب موده القربی، حافظ ابی نعیم الاصفهانی مؤلف نزول القرآن فی مناقب اهل‌البیت، عبدالله حمصی الشافعی مؤلف العبره فی فضایل العتره و ابن الجوزی مؤلف تذکره الخواص و احمد بن شعیب نسائی مؤلف الخصائص فی فضل علی ابن ابیطالب.

اشعار و جملاتی به شافعی نسبت داده شده است که نشان‌دهنده علاقه او به اهل بیت است. البته بر اساس این شواهد نمی‌توان او را شیعی به معنای متعارف و متداول آن به‌شمار آورد. در قرون اولیه اسلامی، تشیع نماد نزدیکی به امام علی و خاندان او از اعم از حسین بن علی، امام صادق و زید و ... بود. بنابراین اگر کسانی مانند ابن ندیم، شافعی را به تشیع نزدیک یا منتسب می‌کنند، منظورشان تشیع زیدی است، نه تشیع اثنی‌عشری. از امام شافعی نقل کرده‌اند که گفته است:

إِنْ كَانَ رَفَضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ
فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي

«اگر محبت اهل بیت رفض و کفر است، جن و انس بدانند که من رافضی هستم.» [دیوان الإمام الشافعی، ص ۹۳]

وَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ
مَذَاهِبُهُمْ فِي بَحْرِ الْعَمَى وَالْجَهْلِ
رَكِبْتُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سَفْنِ النِّجَا
وَهُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرُّسُلِ
وَأَمْسَكْتُ حَبْلَ اللَّهِ وَهُوَ وِلَاءُهُمْ
كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالْتَّمَسْكَ بِالْحَبْلِ

یعنی: «چون دیدم که مردم را مذاهب‌شان به دریای جهل و گمراهی کشانده، به نام خدا بر کشتی نجات سوار شدم که همان خاندان خاتم پیامبران است و به ریسمان الهی چنگ زدم که همان دوستی و محبت آنان است، همان‌گونه که خدا ما را به تمسک به حبل الهی فرمان داده است.» [دیوان الإمام الشافعی ۲۷۸]

مناسبات اجتماعی، نباید نافی فردیت و جوهر خداوندگاری آدمی شود

روش تفسیر قرآن از نگاه اقبال لاهوری - بخش پایانی



محمد محمدی گرگانی
بازنشسته هیئت علمی
دانشگاه علامه طباطبائی

اشاره: با شوق و ذوق وصف‌ناپذیری نوشتن مقاله‌ها را آغاز کردم. برای هر قسمت، ده‌ها ساعت وقت گذاشتم. با آنکه سالیان درازی است که با کتاب آشنایی دارم و همواره در موضوعات گوناگون پژوهشی به آن رجوع کرده‌ام، با این همه در بازنگری آن برای تحریر مقاله‌ها، بدون هیچ اغراقی، باز هم بهره بسیاری بردم. ولی برای چندمین بار باید اقرار کنم، در این میدان بیش از آنچه به نظر می‌رسد، نیازمند نظر همه صاحب‌نظران و دوستان هستم.

در چهار بخش گذشته مبانی نظری اقبال در باره روش تفسیر قرآن با بررسی مهمترین اثر وی یعنی کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» بررسی شد تا آنجا که اکنون می‌توان شیوه تفسیری او را در مورد قرآن مطرح کرد. برای این منظور مرور بحث‌های پیشین، به قصد دریافتی عمیق از نظریه اقبال ضروری است. به عبارت دیگر در بخش پایانی، چکیده مبانی نظری اقبال را بیان و برداشت خود را به مخاطب گرامی عرضه می‌کنم.

۱. هستی

ابتدا بسیار مهم است توجه کنیم از نظر اقبال هستی یک مجموعه واحد، زنده، باشعور، آفرینش‌گر، هماهنگ و عاشق است که به سوی مبدأ همه مطلق‌ها و خیرها پیش می‌رود. رابطه میان اجزای هستی نه ابزارگونه که جاندار، عاشقانه و معذوبانه است. انسان در این مجموعه، یک واحد جدا، یک شیء مرده و بی‌ربط نیست. انسان با همه هستی؛ از



ماه، ستاره و خورشید گرفته تا مورچه، گیاه، دریا، باران و... یک واحدند، یک مسیر دارند (الی‌الله المصیر)^۱. با این تفاوت که انسان می‌تواند به اختیار خود، از این کاروان شگفت، مقدس و باشکوه جدا شود و از تکامل و تحول عقب بیفتد، اما نمی‌تواند اصل این مسیر را تغییر دهد.

بنابراین نخستین نتیجه از نظر اقبال این است که: توحید، یک هماهنگی، هم‌دلی، هم‌رازی،

هم‌هدفی مقدس و باشکوه است که در سراسر هستی جریان دارد. پس می‌توان مبانی نظری اقبال را در مورد هستی، به صورت خلاصه به شرح زیر بیان کرد:

۱- همه هستی مقدس است و قوانین هستی، رفتار خداست.

۲- «هر ذره ماده، روحانی و معنوی است و البته روح درجات دارد»^۲.

۳- مادی و معنوی، جسمی و روحی، ظاهر و

باطن و... یک مجموعه به هم پیوسته است.
 ۴- «طبیعت، شکلی تنظیم یافته از رفتاری است که با خود مطلق، ارتباط سازمانی دارد».^۳
 ۵- تجلی خداوند در حیات اوست و طبیعت، حیات خداوند است، شناسایی طبیعت، شناسایی رفتار و سنت خداست.
 ۶- «قداست‌زدایی از طبیعت^۴ و ویژگی دانش جدید است. این به معنی نفی هرگونه احساس، تجربه و ذهنیت برای طبیعت است».^۵
 «این نگاه موجب شد که آن خویشاوندی و آشنایی که روح انسان با طبیعت داشت، از میان برود».^۶
 ۷- در نگاه اقبال هستی نه فقط یک منبع شناخت، بلکه جان و روح دارد، نه یک ماده صرف، که عاشق، هماهنگ و هدفمند است. لاجرم مفهوم زیبایی تسبیح در قرآن رازنده می‌کند و بزرگترین نقدش به دانش قدیم یونان نیز در همین جاست.
 ۸- «طبیعت، توده‌ای از ماده محض نیست که خلأ را اشغال کرده باشد. ساختمان‌های از حوادث و شکل تنظیم یافته‌ای از رفتار است که با خود مطلق، ارتباطی سازمانی دارد».^۷

۲. ایمان

ایمان، شدن یا تغییر مستمر است. زیستن در این زیست پرشکوه و جاندار است، نه فقط دانایی به قوانین و مقررات آن. ایمان، نوعی زیستن است که شور، عشق و جان دارد نه دانستن صرف. ایمان یک امر زنده، به تعبیر اقبال «حیاتی» است که با وجود و واقعیت هستی و انسان پیوند دارد. ایمان، تنها نتیجه امری پژوهشی، اسلام‌شناسانه و نظری نیست. ایمان، گرما می‌بخشد و نور می‌دهد؛ «يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»^۸
 ایمان، اشک را جاری و جان را جلا می‌بخشد و عزیز می‌کند. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۹ هر کس عزت می‌خواهد، عزت پیش خداست. ایمان، مشتاق و بی‌تاب می‌کند؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشْدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^{۱۰} آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و دل‌بستگی زیادی به خدا دارند، دُرْدانه معبودمان می‌کند. «يَا أَيُّهَا النَّفْسِ الْمُطْمَئِنِّهِ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»^{۱۱} ای نفس و جان آرام و مطمئن، به‌سوی پروردگار خود بازگرد، ما راضی از تو و تو راضی از نعمت‌های ما، بیا در درون حلقه عزیزان من باش، و به بهشت من وارد شو. ایمان، بلند نظر می‌نماید؛ «عَلَى الْأَرْئَاكِ يَنْظُرُونَ»^{۱۲} چشم خطاپوش می‌دهد؛ «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^{۱۳} وقتی در برابر رفتار و گفتار بیهوده و بی‌خاصیت دیگران قرار می‌گیرند، بزرگوارانه می‌گذرند؛ «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^{۱۴} مردم را می‌بخشد. آرامش و اطمینان نفس می‌بخشد؛ «إِلَّا بَدَّ كِرَالَهُ

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^{۱۵} ایمان، بن‌بست شکنی می‌کند؛ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۱۶} هر کس تقوای الهی داشته باشد، راه برون‌رفت از بحران‌ها برایش ایجاد می‌شود و روزی او از جایی که به حساب نمی‌آید می‌رسد، اعتماد به نفس می‌آورد؛ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^{۱۷}
 ایمان، پاکی و پاکبازی می‌دهد؛ «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۱۸}
 ایمان، مسئولیت اجتماعی می‌آورد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»^{۱۹} ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برپاکننده و نگهدار عدالت باشید. ایمان، زنده می‌کند و حیات می‌بخشد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۲۰}
 همان‌گونه که هستی یک مجموعه، واحد، زنده، با شعور، آفرینشگر و هماهنگ و عاشق است، آدمی وقتی ایمان می‌یابد زنده می‌شود؛ «إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۲۱} و جسم و جان از یک انرژی و به تعبیر قرآن «نور» بهره‌مند می‌شود و این نه یک بار برای همیشه، که هر لحظه و هر آن است؛ «يُؤْمِنُونَ وَ يَكْفُرُونَ» ایمان می‌آورند و کفر می‌ورزند، یعنی مادر هر لحظه هر انتخابی

ایمان، شدن یا تغییر مستمر است. زیستن در این زیست پرشکوه و جاندار است، نه فقط دانایی به قوانین و مقررات آن. ایمان، نوعی زیستن است که شور، عشق و جان دارد نه دانستن صرف. ایمان یک امر زنده، به تعبیر اقبال «حیاتی» است که با وجود و واقعیت هستی و انسان پیوند دارد

می‌کنیم یا به ایمان و جانمان رشد می‌دهد یا از آن می‌کاهد و لطمه می‌زند.

۳. ایمان تجربه است

هنگامی که درباره نگاه تفسیری اقبال از قرآن سخن به میان می‌آوریم، بسیار مهم است که توجه کنیم این نگاه نه دانایی صرف بر یک‌گونه از شیوه تفسیر قرآن است بلکه وقتی قرآن می‌گوید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۲۲} تنها آنان که پاکیزه و مطهر هستند قرآن را تجربه و لمس می‌کنند، اقبال اصرار و تأکید بر همین نکته دارد و می‌خواهد توجه دهد که مسلمانان چه آنان که اسلام را به‌عنوان یک اسلام سیاسی و اجتماعی وارد صحنه کردند و از عرفان شخصی و پرداختن به دنیای زیبای

«خود» محروم شدند و به تعبیر او «اوج حیات دینی، کشف من فردی است»، و چه آنان که عرفان فردی را بدون اعتنا به مسائل اجتماعی و مشکلات مردم انتخاب کردند، هر دو در واقع از یک اسلام همه‌جانبه محروم شدند.

لذا از نظر اقبال همان‌گونه که تجلی صفات خداوند در حیات اوست و طبیعت، حیات خداوند است، آدمی نیز مجموعه وجودش، کارش، ذهنش، رفتار و گفتارش و بیداری و خوابش، حیات اوست و ایمان به همه اینها معنا، روح و جان می‌بخشد. از این نگاه، مهم نیست که فرد با ایمان، سبباف است یا آهنگر، چوپان است یا ولیعهد مصر. مهم این است که «بهشت حال است، نه محل»، یعنی مینا، تحول و معطرشدن روح و جان انسان است.

۴. ایمان و عمل

عمل اجتماعی نه امری جدا از اشراق جان، که راه شکوفاشدن آن است. از این رو کسی قرآن را بهتر می‌فهمد که به آن بیشتر عمل می‌کند و روح و جان و عمل و جسم، چنان به هم تنیده است که تفکیک آن غیرممکن است. این تفکیک ناشی از نگاه مادی و روحی فلسفه یونان است. دنیا و آخرت مانند جسم و جان است؛ هر که در اینجا بهشتی است، در آخرت نیز بهشتی است و هر که در این دنیا جهنمی است، در آخرت نیز جهنمی است.

بهشت آخرت، تجربه مؤمن در این دنیاست؛ به تعبیر قرآن، مؤمن را به بهشت می‌برند می‌گوید که ما اینجا را قبلاً تجربه کرده بودیم؛ «هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ»^{۲۳}

خوشی، ناخوشی، راحتی، ناراحتی، سختی و... هیچ‌کدام ملاک درستی برای ارزیابی انسان نیست، بلکه یک ملاک وجود دارد؛ سیرالی‌الله؛ رفتن به‌سوی خدایی که مظهر همه صفات متعالی انسان است. پس اشراق در میدان عمل اجتماعی یعنی شب به ملاقات معشوق رفتن و روز به کار خلق پرداختن.

۵. ماده و معنی

از نکات مهمی که در نظریه اقبال مطرح است، جمع میان معنویت و واقعیت مادی است. اقبال از طرفی هر ذره هستی را تجلی از «من هستم بزرگ» می‌داند،^{۲۴} و مدعی است که «واقعیت اصولاً روحانی است»^{۲۵} و از طرف دیگر هر ذره ماده را روحانی می‌داند. این دو، با هم و پیوسته‌اند، به‌نحوی که خود اقبال گفته: «واقعیت مطلق نهایی را همچون دوام محضی ببینیم که در آن اندیشه و حیات و هدف در یکدیگر نفوذ می‌کنند و یک وحدت سازمان‌دار اصلی می‌سازند».^{۲۶}
 همین مسئله در مورد انسان نیز صادق است، هر عمل مادی آدمی وقتی با جان و روح انجام شود، همانند هر ذره ماده و روح و جان می‌ماند.

۶. در روش

روش تفسیری اقبال، هستی‌شناسانه Ontology است. از نظر اقبال، روش تفسیری در گذشته که متأثر از فلسفه یونان بوده، بیشتر بر روش Theology یا الهیات نظری، معقول و منقول بوده است.

برداشت‌های مسلمانان در گذشته متأثر از دانش ماقبل‌رسانس یعنی حقوق، فلسفه، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و... قدیم، مبنای تفسیر بوده است. اقبال با تفسیر از جایگاه علم، آن را به‌عنوان ابزار و وسیله‌ای برای شناخت آیات خدا معرفی می‌کند. پس برای درک و فهم آن، از دانش مدرن می‌توان بهره گرفت.

۷. جهان بینی

۱-۷- مینا و جوهر دین، ایمان به امر متعالی (الله) است.

۲-۷- هستی، متن مقدس و منبع شناخت یا معرفت است؛ بنابراین هستی‌شناسی همان آیه‌شناسی و خداشناسی است.

۳-۷- روح، فرصت خود را در آنچه طبیعی، مادی و دنیایی است پیدا می‌کند؛ بنابراین هر چه دنیایی است، از ریشه، خود، مقدس است.^{۳۷}

۴-۷- «چون خدا بنیان روحانی نهایی هر زندگی است، وفاداری به خدا، وفاداری به طبیعت مثالی خود است.»

۵-۷- یافتن یک شالوده روان‌شناختی محض برای وحدت بشری، تنها با دریافت این حقیقت امکان‌پذیر است که حیات بشری منشأ روحانی دارد.

۶-۷- واقعیت اصولاً روحانی است، ولی البته روح درجات دارد.^{۳۸}

۷-۷- «طبیعت را باید همچون موجودی زنده و سازواره‌ای به‌هم پیوسته و در حال نمو فهم کرد که نمو آن، حدود خارجی نهایی ندارد.»^{۳۹}

۸. قرآن

۱-۸- قرآن منبع معرفت دینی است.

۲-۸- آیات قرآن برخی روح کلی و برخی مصداقی است.

۳-۸- «حدود شرعی ویژه یک قوم در یک زمان مشخص است و هدف نیست.»^{۴۰}

۱-۸-۳- احکام دین باید بر اساس اهداف دین باشد.

۲-۸-۳- فهم قرآن با طهارت نفس ممکن است.

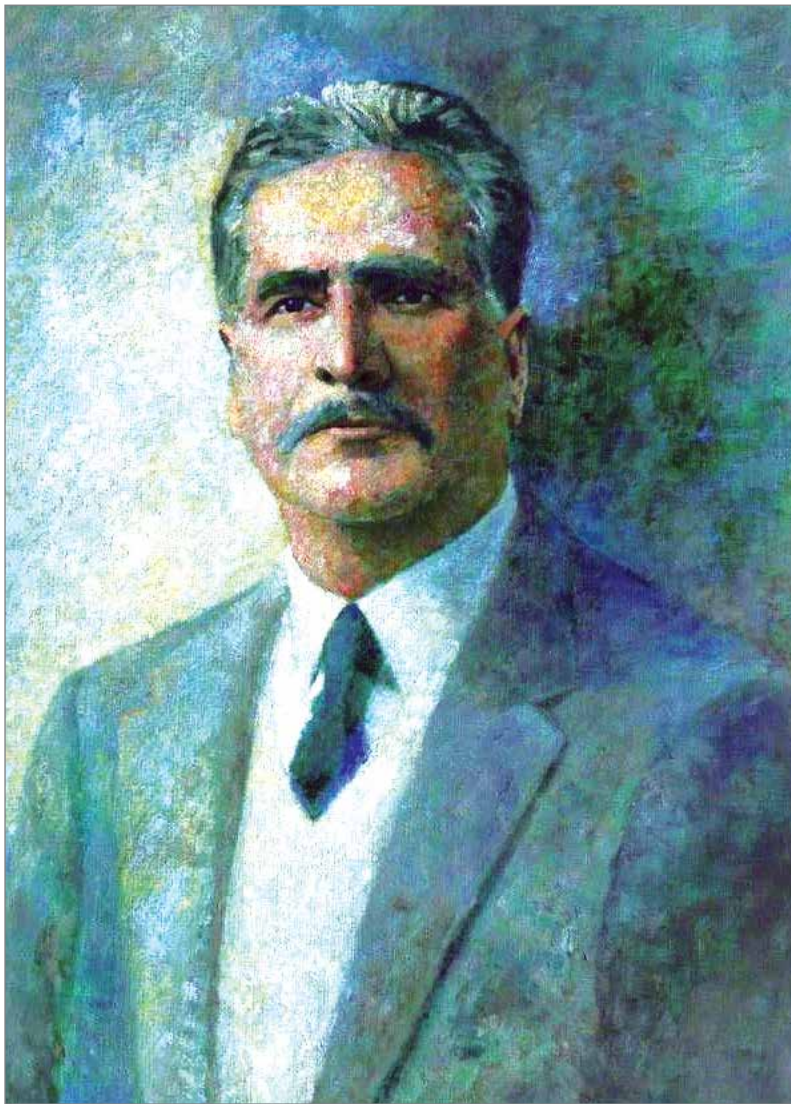
۳-۸-۳- «هدف اساسی قرآن بیدار کردن عالی‌ترین آگاهی آدمی است تا روابط چندجانبه خود را با خدا و جهان فهم کند.»^{۴۱}

۹. انسان

۱-۹- انسان برگزیده خداست؛ «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى.»^{۴۲}

۲-۹- انسان جانشین خدا (خلیفه‌الله) است. دین بر وجود انسان جانشین خدا تکیه دارد.

۳-۹- اعتراف به وجود یک «خود» روحانی در



اقبال لاهوری فیلسوف پاکستانی

می‌سازد.»^{۳۶}

۹-۹- مینا و اساس در دین، تحول درونی انسان است و تحول درونی با انتخاب آزاد و منش والا ممکن است. انگیزه انسان در کارهایش، نقش مهمی در انتخاب‌های او دارد.

۱۰-۹- «رستاخیز، حادثه بیرونی نیست، اتمام و اکمال فرایندهای حیاتی درون من است.»^{۳۷}

۱۱-۹- «هیچ شکلی از واقعیت، به‌اندازه نقش آدمی نیرومند و الهام‌بخش و زیبا نیست.»^{۳۸}

۱۲-۹- «روح فرصت عمل خود را در آنچه طبیعی و مادی و دنیایی است، پیدا می‌کند؛ بنابراین هر چه دنیایی است، از ریشه وجود مقدس است.»^{۳۹}

۱۰. دین

۱-۱۰- «کوششی آگاهانه برای دریافت اصل نهایی و مطلق ارزش و از طریق آن، تکمیل شخصیت انسان و... است.»

درون آدمی، از مبانی اعتقادی اسلام و مسیحیت است.^{۴۰}

۴-۹- «من جوهر روحانی، بسیط، غیرقابل تقسیم و تغییرناپذیر است که کاملاً با گروه حالات عقلی و ذهنی ما تفاوت دارد و گذشت زمان در آن اثر نمی‌کند.»^{۴۱}

۵-۹- «حیات بشری منشأ روحانی دارد.

۶-۹- رسالت انبیا، خودآگاهی (بصیرت، نور و فرقان) انسان‌ها است و این تفاوت یک متخصص با یک روشنفکر است.

۷-۹- «خودآگاهی، گونه‌ای از مبدأ روحانی محض حیات است که ماده و جوهر نیست، بلکه اصل سازمان‌دهنده و شکلی از رفتار است که از شالوده، با رفتار ماشینی که از خارج به کار افتاده باشد.»^{۴۲}

۸-۹- «عمل نهایی، عملی عقلی و ذهنی نیست، بلکه عملی حیاتی است که به تمام وجود «من»، عمق بیشتری می‌بخشد و اراده او را استوارتر

۱۰-۲- هدف دین رسیدن به مقام والای وجود خویش است:

چيست دین یافتن اسرار خویش
زندگی مرگ است بی دیدار خویش
۱۰-۳- «دین اصولاً تجربه است؛ کوششی اصیل برای تصفیه خود آگاهی بشری است...»^{۴۰}
۱۰-۴- «اوج تجربه دینی، کشف من فردی است.»^{۴۱}
۱۰-۵- دین، عرفان در میدان عمل اجتماعی است.

۱.۱. علم

۱۱-۱- علم ابزار شناخت آیات خداست. با آنکه نسبی است، اما مقدس و مبنای عمل در میدان و حوزه خود است؛ زیرا شناخت طبیعت، شناسایی رفتار و سنت خداست.
۱۱-۲- علوم جدید، جان و روح ماده (هستی) را نادیده گرفته است.
۱۱-۳- علوم، اسلامی و غیراسلامی ندارد.

۱.۲. عقل

۱۲-۱- عقل راهنمای اجتهاد به روز است و اجتهاد در چارچوب مبانی و اصول قرآن، راه‌های زیستن در هر شرایط تاریخی را یافتن است.
۱۲-۲- عقل به تنهایی قادر به رهایی بشر نیست و باید با عشق و اشراق همراه باشد.

۱.۳. منابع معرفت

۱۳-۱- قرآن.
۱۳-۲- سنت.
۱۳-۳- هستی.
۱۳-۴- اجماع. رأی مجلس نمایندگان مردم.
۱۳-۵- تاریخ.
۱۳-۶- تجربه درونی یا باطنی.
۱۳-۷- علم.
۱۳-۸- عقل.

نتیجه‌گیری

با توجه به چند مبنای نظری اقبال می‌توان نقش و تأثیر آن را در تفسیر قرآن در موارد زیر بیان کرد:
۱- سنت‌گرایان مسلمان به هستی به‌عنوان ماده پست و غیرمقدس می‌نگرند. مدرنیسم از هستی قداست‌زدایی کرده، و اقبال با نگاه تفسیری خود، آن را مقدس می‌داند.

۲- سنت‌گرایان مسلمان، علم را مبنایی برای شناخت آیات خدا نمی‌دانند و مدرنیسم از علم قداست‌زدایی کرد. اقبال همین علم نسبی را در حوزه خود، مقدس و راهنما می‌داند.

۳- عمل اجتماعی هر کس، با توجه به همه مسائل انسان، نسبی است. در دیدگاه اقبال، کیفیت عمل به کیفیت انسان برمی‌گردد.

۴- اقبال عرفان را به زیبایی تفسیر و بیان می‌کند و در همان حال، عمل اجتماعی را میدانی برای شکوفایی عرفان می‌داند. او هم تصوف و هم بی‌اعتنایی به معنویت را ناقص می‌بیند.

۵- دین تنها دستگاهی از تصورات منطقی نیست، بلکه همانند همه اجزای طبیعت، نوعی زیستن با شور و عشق در میدان زندگی است.

۶- هدف دین، رهایی انسان است، لاجرم هر تفسیری از قرآن که انسان را اسیر و بنده و برده دیگری کند، با اساس و جوهر دین در تعارض است.

۷- در مناسبات اجتماعی، فردیت و جوهر خداوندگاری آدمی نباید نفی شود، لذا بالاترین منفعت و مصلحت آدمی، رشد و نمو و تعالی انسان است.

۸- ملاک درونی عمل انسان، رشد و ارتقا به سوی کمال و الله است.

«آیا می‌توانیم با تفسیری که اقبال از شوق و عشق در هستی و انسان می‌کند، شعارهای اصلی اسلام را در سه محور: الف - آزادی، ب - عدالت و ج - عشق (معنویت مجذوبانه و نه فقط نظری) خلاصه کنیم؟»

پی‌نوشت

۱. آل‌عمران: ۲۸ و نور: ۴۲

۲. اقبال، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، مترجم: احمد آرام، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای وابسته به سازمان عمران منطقه‌ای، سال چاپ نامعلوم، ص ۶۸
۳. همان - ص ۶۸

4. - Desacralized

۵. لارنس کهن، از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، مترجم: عبدالکریم رشیدیان، نشرنی، ۱۳۸۲ (در این کتاب مقاله‌ای بسیار جالب از دیوید گریفین تحت عنوان افسون زدگی مجدد علم آمده است).

۶. همان - ص ۶۹۸

۷. اقبال، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، مترجم: احمد آرام، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای وابسته به

سازمان عمران منطقه‌ای، سال چاپ نامعلوم - ص ۶۸

۸. حدید: ۲۸

۹. فاطر: ۱۰

۱۰. بقره: ۱۶۵

۱۱. اگر آیه را ترجمه آزاد کنیم و یا با ادبیات مولوی، حافظ، شیخ بهایی و باباطاهر... سخن بگوییم، زیباترین مفاهیم عاشقانه خواهد بود، طالقانی در پایان مقدمه تفسیرش می‌گوید:
چو شو گیرم خیالش را در آغوش
سحر از بستم بوی گل آیه

۱۲. مطففین: ۳۵

۱۳. فرقان: ۷۲

۱۴. آل‌عمران: ۱۳۴

۱۵. رعد: ۳۸

۱۶. طلاق: ۲

۱۷. طلاق: ۳

۱۸. واقعه: ۷۹

۱۹. نساء: ۷۴

۲۰. بقره: ۲۸

۲۱. همان

۲۲. واقعه: ۷۹

۲۳. بقره: ۲۵

۲۴. اقبال، ص ۸۵

۲۵. همان، ص ۸۴

۲۶. همان، ص ۶۷

۲۷. اقبال، همان، ص ۱۷۷

۲۸. اقبال، ص ۵۱

۲۹. اقبال، همان، ص ۱۶۷

۳۰. اقبال، ص ۱۶۹

۳۱. اقبال، همان، ص ۲

۳۲. اقبال، ص ۱۲۱

۳۳. اقبال، ص ۱۳

۳۴. اقبال، همان، ص ۱۱۶

۳۵. اقبال، ص ۵۰

۳۶. اقبال، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، مترجم: احمد آرام، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای وابسته به سازمان عمران منطقه‌ای، سال چاپ نامعلوم، ص ۲۲۴

۳۷. اقبال، ص ۱۳۹

۳۸. همان، ص ۶

۳۹. همان، ص ۱۷۷

۴۰. همان، ص ۲۰۶

۴۱. همان، ص ۲۰۸ ■

با نهایت اندوه باخبر شدیم استاد علی‌اکبر شعاری‌نژاد، قرآن‌پژوه و عضو هیئت علمی

دانشکده پزشکی دانشگاه شهید بهشتی دار فانی را وداع گفت. از خداوند متعال برای آن

مرحوم علو درجات و برای بازماندگان صبر آرزو مندیم.

روشنفکر در تاریخ



علی بهروز

چشم‌انداز ایران: در این مقاله واژه «روشنفکر» را براساس پیشینه تاریخی و بین‌المللی آن بحث می‌کنیم و دلیل استفاده از واژه‌های «چپ»، «راست» و «میان‌رو» را تا اندازه‌ای بحث خواهیم کرد. در روند انقلاب فرانسه و از اواخر قرن هجدهم تا کنون، فلاسفه و دانش‌پژوهان جهان، در رابطه با مطالب و واژه‌هایی که در اینجا آوردیم کتاب‌ها و مقاله‌های فراوان نوشته‌اند. ما در اینجا چکیده‌ای از این نظرات را به صورتی بسیار مختصر بیان می‌کنیم.

روشنفکر کیست و دارای چه مشخصاتی

است؟ پاسخ این پرسش آن‌طور نیست که بنشینیم و یک‌سری مشخصات بنویسیم و بگوییم هر کس این مشخصات را داشت روشنفکر است یا روشنفکر کسی است که دارای این مشخصات باشد. روشنفکر ریشه در جامعه خود دارد. پس اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که ما روشنفکر کدام جامعه را مد نظر داریم؟ هر جامعه‌ای مشخصات خاص خودش را دارد و مسلماً روشنفکر آن جامعه نیز مشخصات خاص خود را خواهد داشت. به عنوان مثال مشخصات «روشنفکر» در یک جامعه صنعتی با مشخصات «روشنفکر» در یک جامعه کشاورزی قرن حاضر تفاوت خواهد داشت. همان‌طور که جامعه در تعریف روشنفکر مؤثر است، نوع حکومت نیز در تعریف روشنفکر مؤثر می‌باشد. برای نمونه مشخصات روشنفکر در یک حکومت سوسیالیستی با مشخصات روشنفکر در یک حکومت فاشیستی، سرمایه‌داری و مذهبی متفاوت خواهد بود.

مسئله دیگری که در رابطه با روشنفکر مطرح می‌شود جایگاه طبقاتی روشنفکر در جامعه است. آیا جایگاه طبقاتی خاصی برای روشنفکر وجود دارد؟ آیا چنین جایگاه طبقاتی جزو مشخصات لازم برای روشنفکر بودن است؟ آیا یک روشنفکر باید تحصیلات کلاسیک و دانشگاهی داشته باشد؟ و پرسش‌های دیگری از این قبیل که در رابطه با تعریف مشخصات یک روشنفکر پیش می‌آید، باید مد نظر کسی که می‌خواهد روشنفکر را در جامعه خود تعریف کند، باشد.

ما در این مقاله ابتدا تعاریف مختلف و نمونه‌هایی که در نوشته‌های دیگران یافت می‌شود را بررسی، سپس سعی می‌کنیم به تعریفی برسیم که تا حد ممکن همگانی و همه‌زمانی باشد. یعنی نه به اندازه

مناسب با سوفیست همان «انتلکتوتل» یا «روشنفکر» است.

برای مدت زمانی طولانی، شاید از همان زمان افلاطون تا اواخر قرن هفدهم میلادی، واژه‌ی انتلکتوتل لقبی بود که به فیلسوفان، جامعه‌شناسان، دانشمندان و گاهی به برخی از معلمان و مبلغان مشهور مذهبی داده می‌شد. در این دوره روشنفکر و یا انتلکتوتل حتماً باید تحصیلات عالی و گاهی عالی‌ترین تحصیلات زمان خود را می‌داشت. از طرف دیگر، با مراجعه به تاریخ اجتماعی این دوران متوجه می‌شویم که در طول بیش از دو هزار سال، از زمان افلاطون تا قرن هفدهم میلادی، تحصیل علوم و به‌خصوص تحصیلات عالی فقط و فقط برای افراد طبقه بالای اجتماع و افراد وابسته به حکومت و کلیسا یا هر دو، میسر بود. به همین دلیل است که تا اوایل قرن نوزدهم جایگاه طبقاتی روشنفکر کاملاً معین بود و آن همان طبقه بورژوا، نجبا، دولتمردان و کلیسایان بود. ممکن است موارد استثنایی وجود داشته، ولی این موارد خاص به ندرت اتفاق می‌افتاده.

در طول جریان انقلاب کبیر فرانسه این پرسش در ذهن مردم مطرح شد که آیا هر فیلسوف و جامعه‌شناس و دانشمندی را باید روشنفکر خواند. یا علاوه بر تحصیلات عالی، مشخصه دیگری نیز برای روشنفکر بودن وجود دارد. در این دوره، برای اولین بار واژه انتلکتوتل به صورتی جدی در حال دگردیسی و تغییر بود. در جریان انقلاب کبیر فرانسه مردم، نویسندگان، فلاسفه، جامعه‌شناسان، شعرا و دانشمندانی را دیدند که خودشان را در رست در اختیار دستگاه حکومت گذاشته بودند. این همان حکومتی بود که مردم علیه آن قیام کرده

زیادی به جوامع و سیستم‌های حکومتی مختلف بسته باشد و نه به زمان خاص. مسلماً اگر بتوانیم چنین تعریف و مشخصاتی پیدا کنیم، قدم اول در راه معرفی و پرورش روشنفکر را برداشته‌ایم. بعد از آن شاید قدم‌های بعدی لازم باشد تا یک «روشنفکر» کلی را به یک «روشنفکر» متصل به جامعه و زمان خود تبدیل کند. قدم‌های بعدی بهتر است در حال عمل برداشته شود. اما قدم اول که همان تعریف مشخصاتی از روشنفکر می‌باشد که مستقل از زمان و مکان است، باید در اولین مرحله‌ی تعریف واژه «روشنفکر» برداشته شود.

واژه روشنفکر از زمان افلاطون مورد استفاده بوده است. حدود ۲۵ قرن قبل در شهر آتن مدارس تأسیس شد که در آنها فرزندان اشراف، صنعتگران بزرگ و سیاستمدارانی که می‌خواستند در آینده وارد سیاست گردند، تعلیم می‌دیدند. استادان این مدارس را «سوفیست» می‌نامیدند. امروزه لغت

حدود ۲۵ قرن قبل در شهر آتن مدارس تأسیس شد که در آنها فرزندان اشراف، صنعتگران بزرگ و سیاستمدارانی که می‌خواستند در آینده وارد سیاست گردند، تعلیم می‌دیدند. استادان این مدارس را «سوفیست» می‌نامیدند. امروزه لغت مناسب با سوفیست همان «انتلکتوتل» یا «روشنفکر» است



انقلاب فرانسه

نویسندگانی که شخصیت واقعی گردانندگان این دو نهاد اساسی را عریان و بدون هیچ گونه آرایش و آلاچی، به نمایش می‌گذاشتند، روشنفکر نامیده می‌شدند. در همین دوره نویسندگان، شعراء، فلاسفه و دانشمندانی که علیه مردم و خواسته‌های انقلابی آنها قلم می‌زدند، متفور مردم بودند. نه تنها مردم این گونه افراد را روشنفکر نمی‌خواندند، بلکه آنها را خائن، پست فطرت، مجرم و ارتجاعی می‌نامیدند و برخی از آنان را نیز به جوخه اعدام و تیغ گیوتین سپردند.

شاید بتوان گفت تا اواسط قرن هجدهم تحصیلات عالی داشتن، فیلسوف، نویسنده و سراینده بودن شرط لازم و کافی برای «روشنفکر» بودن به حساب می‌آمد اما جریان انقلاب فرانسه این تعریف را تا اندازه‌ای تغییر داد. در پایان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم فیلسوف بودن و تحصیلات عالی داشتن و نویسنده بودن هیچ کدام شرط کافی برای روشنفکر بودن نبود. در طول قرن نوزدهم شاید هنوز مشخصه‌هایی مانند تحصیلات دانشگاهی داشتن، فیلسوف بودن، شاعر و نویسنده بودن هر کدام به تنهایی و یا به صورت جمعی شرط لازم برای روشنفکر بودن می‌بود اما دیگر هرگز اینها شرط کافی برای روشنفکر بودن نبودند.

از شروع قرن بیستم به مفهوم دیگری از روشنفکر بر می‌خوریم که هنوز در حال انسجام است. این مفهوم جدید سعی می‌کند که تحصیلات دانشگاهی داشتن، فیلسوف بودن، نویسنده و شاعر بودن و نوشتن و خلق آثار ادبی و اجتماعی را به صورت شرط لازم برای روشنفکر شدن معرفی نکند. بلکه این مفهوم جدید «روشنفکر»

بودند. لذا به طور ضمنی این پرسش برای مردم مطرح شد که اگر یک فیلسوف یا یک شاعر یا یک نویسنده در صف مخالف مردم باشد، آیا باز هم می‌توان او را انتلکتوئل خواند. مسلماً اگر فقط به معنای لغوی واژه «انتلکتوئل» نگاه کنیم پاسخ این پرسش مثبت است. زیرا، مفهوم لغوی این واژه تا آن روز بیشتر به معنای «تحصیل کرده» بود و در مکالمات و نوشته‌های آن روز به همان معنی به کار می‌رفت اما در جریان انقلاب کبیر فرانسه تفاوتی بین معنای لغوی «تحصیل کرده» و «روشنفکر» پیدا شد و در نتیجه تحصیل کرده لزوماً انتلکتوئل نبود. واژه «روشن» نمایش یک نماد «خوب» و معرف نور است. نور نیز برای تشخیص راه از چاه لازم است. با این تفسیر «روشنفکر» یعنی کسی که ماحصل فکر او - شعر، ادبیات، فلسفه، تاریخ، علوم و غیره - روشنگر است و مولد نور است و به ما اجازه می‌دهد که راه را از چاه و خوب را از بد تشخیص دهیم. در طول جریان انقلاب کبیر فرانسه، در پاریس و در انگلستان مردم به این نتیجه رسیده بودند که حکومت و کلیسا هر دو از دشمنان متحد و سرسخت مردم و کارگران و کشاورزان هستند. لذا، در این دوره لقب «روشنفکر» به کسانی داده می‌شد که بر ضد دو نهاد مقتدر و اساسی و دو دشمن سرسخت مردم، یعنی حکومت و کلیسا، شعار می‌دادند؛ کتاب می‌نوشتند؛ روزنامه و مقاله نشر می‌دادند؛ شعر می‌گفتند و یا به هر شکل ممکن قلم می‌زدند و مردم را ارشاد می‌کردند. در این دوره فلاسفه و نویسندگان و شعرائی که ماهیت ضد مردمی این دو نهاد اساسی را، با توجه به سوابق تاریخی، جایگاه طبقاتی و کارنامه عملی آنها، افشا می‌کردند و روزنامه‌نگاران و

به شکلی مسئله سیاست و سیاسی بودن و تفکر سیاسی «متماثل به چپ» داشتن را از جمله شرایط لازم برای روشنفکر شدن ارائه می‌دهد. این مفهوم جدید سعی می‌کند به طور ضمنی تحصیل کرده بودن را از روشنفکر بودن جدا کند و بگوید لازمه روشنفکر بودن داشتن تحصیلات عالی نیست، بلکه داشتن افکار عالی است. این مسئله گرچه ممکن است به صورت یک نظریه قبول شده باشد و اشکالی هم نداشته باشد اما در عمل هنوز به طور کامل جا نیفتاده است. حتی با در نظر گرفتن مفهوم جدید روشنفکر، ما کمتر به یک کارگر و یا یک کشاورز روشنفکر برخورد می‌کنیم. هنوز هم اکثریت روشنفکران جامعه از طبقه بورژوا و خرده‌بورژوا و از تحصیل کرده‌های جامعه هستند.

منظور از تفکر سیاسی داشتن این است که جهت و هدف تلاش اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فرد، هماهنگ با جهت و هدف تلاش مردم اجتماع و به خصوص طبقه محروم اجتماع باشد. با توجه به این تعریف، یک فرد روشنفکر باید در آنچه انجام می‌دهد انعکاس خواسته‌های طبقه محروم اجتماع به وضوح دیده شود. یک فرد روشنفکر اگر نویسنده، شاعر، سیاستمدار، کارگر و یا در هر شغل و منصبی است باید وسیله‌ای باشد که از آن طریق صدای اعتراض و دادخواهی مردم را به گوش حکومت و مدیران و اربابان برساند. این است مفهوم تفکر سیاسی داشتن که در مورد روشنفکر قرن اخیر به کار گرفته می‌شود.

در میان واژه‌هایی که در طول قرن بیستم رواج کامل پیدا کرده واژه «چپ یا چپ‌گرا»، «راست یا راست‌گرا» و «میان‌رو» یا «محافظه کار» را می‌توان نام برد. زمانی که فلسفه سوسیالیست بناگير شد، مخالفان این فلسفه و به خصوص کلیسا، کسانی را که طرفدار این فلسفه بودند چپ‌گرا می‌نامیدند. این نام‌گذاری خود به خود به همراه خویش گروه دیگری آورد که آنان را راست‌گرا می‌نامیدند. راست‌گرایان در درجه اول مخالفان و دشمنان چپ‌گرایان بودند و در درجه دوم طرفدار قدرت کلیسا و حکومت‌های غیر مردمی و کاپیتالیستی بودند. کم‌کم افرادی پیدا شدند که عقاید هیچ‌یک از دو گروه چپ‌گرا و راست‌گرا را به طور کامل قبول نداشتند. این گروه، در عین حال مقداری از خصوصیات و عقاید هر دو گروه را داشتند. این افراد در اجتماعات صنعتی و سرمایه‌داری، بیشتر از سایر جوامع وجود دارند و آنها را افراد میان‌رو و گاهی «محافظه کار» می‌نامند.

در اکثر جوامع، «چپ‌گرا» به افرادی گفته می‌شود که حامی حقوق طبقه متوسط و طبقه پایین اجتماع هستند و کلیه کوشش‌های سیاسی و اجتماعی آنها در رابطه با بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این دسته از مردم می‌باشد. معمولاً چون مذهب و کلیسا حامی اشراف و طبقه بالای اجتماع و اکثر حامی حکومت است، در نتیجه، به صورتی غیر مستقیم، چپ‌گراها صاحب مشخصه دیگری

جانفشانی آنان به نتیجه رسیده است. فرانسوا شاتله عقیده دارد که آنچه یک روشنفکر فعال را مشخص می‌سازد این است که او در لحظه‌ای که متعهد می‌شود، خطر چنین تعهدی را با جان می‌خرد و قادر است که جهت‌گیری کند و این کار را می‌کند، اما از ورود به مسلک هر حزبی خودداری می‌کند. یک روشنفکر از نزدیک و گاهی نیز به طور عملی با مبارزات سیاسی روزگار خود درگیر است اما یک فرد حزبی نیست. روشنفکران باور دارند که تبعیت از یک حزب سیاسی نوعی پیشداوری در مورد آن حزب را ایجاد می‌کند. این قضاوت قبلی خود مانع اظهار نظر آزادانه یک روشنفکر خواهد شد و این خلاف مرام روشنفکری است. برای یک روشنفکر فعال بهتر است که عضو حزبی که طرفدار آن است نشود تا آزادانه‌تر بتواند از عقاید آن حزب دفاع کند، در مورد عقاید حزب روشنگری نماید یا در مواردی که لازم است از عقاید حزب انتقاد کند. ■

باورهای مذهبی باشد و یا لازمه روشنفکر بودن بی‌توجهی به مذهب باشد. اگر به تاریخ قرن بیستم نگاه کنیم اکثر کسانی که در این دوران به نام پیشرو روشنفکران و دانشمندان و فلاسفه روشنفکر معروف شده‌اند، از طبقه متوسط جامعه خودشان می‌باشند. طبقه متوسط یعنی طبقه‌ای که حداقل رفاه زندگی را دارد اما این رفاه همواره در معرض تهدید است. البته در این مورد استثنا هم وجود دارد. یعنی روشنفکرانی که از خانواده‌های فقیر بوده‌اند و روشنفکرانی که از خانواده‌های بسیار ثروتمند بوده‌اند، نیز وجود داشته‌اند. اگر موقعیت روشنفکران را از نظر کارکرد اجتماعی آنها بررسی کنیم متوجه می‌شویم که در نیمه دوم قرن نوزدهم و در طول قرن بیستم، اکثر اقدامات انقلابی جسورانه‌ای که در آمریکا، فرانسه، ژاپن، ایتالیا، چک اسلواکی، آلمان، آفریقای جنوبی، امریکای لاتین و چین به وقوع پیوسته با همت دانشجویان و فرهنگیان - روشنفکران جامعه - شروع گشته و با پشتکار و

نیز شدند که همان لامذهبی و یا بی‌توجهی به مذهب و متافیزیک و ماوراءالطبیعه بود. شاید این یک تصادف نبوده باشد که همه این خواص به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم کنار هم جمع شدند و مشخصات یک فرد «چپ‌گرا» را به وجود آوردند. به طوری که امروزه واژه «چپ» و صفت «چپ‌گرا» دیگر مختص جوامع کمونیستی و حکومت‌های سوسیالیستی نیست و در جوامع سرمایه‌داری و حکومت‌های دموکراتیک متکی به سرمایه نیز واژه «چپ» و صفت «چپ‌گرا» به مقدار زیادی استفاده می‌شود. در این جوامع «چپ» و «چپ‌گرا» نوعی برجسب منفی است که به اشخاص زده می‌شود. برای نمونه در آمریکا هر کاندیدای انتخاباتی که بخواهد رقیب خود را بکوبد، سعی می‌کند در سخنان و نوشته‌های او چیزی پیدا کند که متمایل به چپ باشد. سپس با اتکا به آنچه پیدا کرده است، رقیب انتخاباتی خود را منحرف، چپی، چپ‌گرا، متمایل به چپ و رادیکال می‌نامد. این تاکتیک اکثراً کارگر می‌افتد و شخص می‌تواند با توسل به این تاکتیک رقیب خود را از صحنه انتخابات خارج سازد.

در جوامع صنعتی غرب و در حکومت‌های دموکراسی متکی به سرمایه، کسی که خود را روشنفکر می‌نامد باید بداند که در این جوامع «روشنفکر» و یا «روشنفکر مترقی» معادل همان چپ و چپ‌گرا می‌باشد. در چنین جوامعی مفهوم عامیانه روشنفکر بودن همان چپ‌گرا بودن، یعنی دشمن حکومت و کلیسای است. نه اینکه بگوییم اینها از خصوصیات لازمه روشنفکر بودن است. بلکه می‌گوییم در جوامع فوق، روشنفکر بودن را معادل ضدحکومت و کلیسای بودن می‌دانند. ریشه این باور نادرست، همان‌طور که می‌دانیم، در جریان انقلاب کبیر فرانسه ریخته شد. از آن پس نیز کلیسا و حکومت‌ها سعی کردند این باور را در ذهن مردم قوی‌تر سازند. علت اینکه این باور غلط را در ذهن مردم کاشته‌اند این است که با توجه به این باور، حکومت‌ها راحت‌تر می‌توانند روشنفکران جامعه را خاموش یا سر به نیست کنند. برای اینکه ببینید روشنفکر به معنای ضددین و مذهب بودن نیست، باید به جوامع و حکومت‌های مذهبی مراجعه کنید. در این جوامع هم مذهبی روشنفکر داریم و هم مذهبی متعصب و ارتجاعی. مذهبی روشنفکر به فکر نجات مردم فقیر جامعه از زیر یوغ حکومت و کارگزاران آن می‌باشد. به همین شکل واژه «مذهبی روشنفکر» داریم که شامل روشنفکرانی است که دارای معتقدات مذهبی هستند و مؤمن به مذهب خود می‌باشند. پس این مسئله که سیستم‌های سرمایه‌داری و جوامع کاپیتالیستی می‌خواهند به مردم بقبولانند که «روشنفکران جامعه» همه بی‌دین و بی‌توجه به الهیات هستند، درست نیست. یک فرد روشنفکر مسلماً در هیچ کاری و به‌خصوص در مورد مذهب، متعصب نخواهد بود اما این دلیل آن نمی‌شود که یک فرد روشنفکر به کلی فاقد



طرح از سهاکبیری رهنی

صراط منتشر کرد

هر نفس اندیشه نو، نو خوشی و نو غناست



Graphic Designer: Shihab Abolhasani

میدان فلسطین، خیابان طالقانی غربی، خیابان سرپرست شمالی، کوچه تبریز پلاک ۱۹

وب سایت: www.seratpub.com - www.seratpub.ir

شماره تماس: +۹۸ ۲۱ ۸۸ ۹۷۶ ۲۱۱ | +۹۸ ۲۱ ۸۸ ۹۷۶ ۲۱۲

چند سیاست خارجی

- مروری بر کتاب «وظیفه» / خاطرات رابرت گیتس / فرید مرجایی
- اخوان المسلمین، ژنرال السیسی و آینده جریانات اسلام‌گرای مصر و خاورمیانه / محسن عبادی
- خطر «هلال سلفی» / برگردان: فرزاد محمدزاده ابراهیمی
- همسویی تندروها در امریکا و ایران / برگردان: فروزان آصف‌نخعی
- تنش‌زدایی میان ایران و امریکا، بزرگترین داستان ژئوپلیتیکی در سال ۲۰۱۴ / برگردان: فروزان آصف‌نخعی



مروری بر کتاب «وظیفه»

نوشته رابرت گیتس، وزیر دفاع سابق امریکا



فرید مرجایی

چشم‌انداز ایران: در پی آگاه شدن از انتشار کتاب خاطرات رابرت گیتس به نام «وظیفه» (Duty) در ماه ژانویه سال ۲۰۱۴، از آقای مهندس فرید مرجایی تقاضا کردیم مطالب مهم کتاب را جهت انتشار در نشریه برایمان ارسال کنند. زیرا ترجمه این کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای و کسب مجوز لازم برای انتشار آن زمان بسیار زیادی را می‌طلبد و لازم است که خوانندگان نشریه و مردم ایران، هر چه زودتر از مطالب راهبردی آن، به‌ویژه مطالب مرتبط با ایران آگاه شوند. خوشبختانه ایشان این کار را با جدیت شروع کردند و این مطالب را در اختیار نشریه قرار دادند.

کتاب اخیر رابرت گیتس، وزیر دفاع سابق امریکا، سروصدایی در رسانه‌های امریکا ایجاد کرده است، چرا که عرف ایجاب می‌کند، معمولاً سیاستمداران مدتی صبر کنند تا گرد و خاک تاریخ بخوابد و دولت وقت از کاخ سفید خارج شود. به‌جز مقداری منافع مالی، یک کتاب معمولاً به مقامات بازنشسته عالی‌رتبه اجازه می‌دهد که «اسرار و راز دل خود را بکشایند». این کتاب مطالب بسیاری در حوزه سیاسی و نظامی در اختیار خواننده قرار می‌دهد، ولی طبیعی است که مسائل محرمانه و امنیتی فاش نمی‌شود. گیتس این کتاب را در مدت کوتاه ۲۰ ماه، یعنی در کمتر از دو سال نوشته است.

سال گذشته، تحلیلگر هفته‌نامه «نیشن» (The Nation)، آقای باب دریفوس (Bob Dreyfuss)، در سالی در فضای مجازی، در جمع ۱۶۰۰ نفری مدعی شد که در زمان دولت بوش، وظیفه اخلاقی مدیران و تحلیلگران سرویس اطلاعات امریکا این بود که در مقابل سیاست‌های مفتضح پرزیدنت بوش مقاومت کرده و در رابطه با جنگ‌ها و خرابی‌های آن دوران با دولت وی همکاری نکنند و استعفا دهند. دو نفر از آن مدیران سرویس اطلاعاتی به وی پاسخ دادند که آنها در کار مشاوره مخالفت‌هایی نشان می‌دادند، چرا که از طبقه متوسط آمده‌اند، منافعی از جنگ و آن سیاست‌ها نبرده‌اند و در نهایت به‌جای رهبران و سیاستمداران تشنه به قدرت، این تحلیلگران هستند که بدنام شده‌اند و مسئول آن برنامه‌های شکست‌خورده معرفی می‌شوند. آن تحلیلگران افزودند که رهبران و

به خوبی پیش نمی‌رفت، دولت بوش از وی دعوت کرد ریاست وزارت دفاع را برعهده گرفته و جانشین دونالد رامسفلد شود. در آن مقطع، گیتس از مسئولیت دولتی بازنشسته شده و ریاست دانشگاهی در تگزاس را قبول کرده بود. وی با این که قصد دوری از سیاست‌بازی‌های واشنگتن را داشت اما «وظیفه» خود دانست که از این مسئولیت شانه خالی نکند. وی بعد از دوره بوش، به درخواست پرزیدنت اوباما در مسند وزارت باقی ماند و مدت وزارتش از چهار وزیر سابق نیز طولانی‌تر شد. وی احساس می‌کرد که به سربازانی که در خط مقدم هستند، آن‌طور که باید توجه نمی‌شود. به همین خاطر این کتاب را به سربازان تقدیم می‌کند و درخواست کرده است که بعد از مرگ، در گورستان ارتش و در کنار قربانیان جنگ به خاک سپرده شود.

رابرت گیتس در مصاحبه‌ای با چارلی رز (Charlie Rose) در ارتباط با این کتاب گفت به‌تازگی پرزیدنت‌ها به سرعت دست به اسلحه می‌برند اما در زمان بحران، پیش از هرگونه اقدام نظامی، استراتژی‌ها باید معطوف به فرآیند سیاسی و دیپلماتیک باشد. اکنون وی مخالف دخالت نظامی در سوریه است. گیتس می‌نویسد که سعی دارد در این کتاب، چالش‌ها و گاهی تقابل خود به عنوان وزیر دفاع را با کنگره، کاخ سفید و نظامیان ارشد در پنتاگون باز کند.

سیاستمدارانی که تصمیمات اساسی برای جنگ و ویرانگری می‌گیرند، بعد از خروج از دولت، هیچ مشکلی ندارند، در تلویزیون مصاحبه‌های مختلف انجام می‌دهند، به‌خاطر سخنرانی‌هایشان چند هزار دلار پول دریافت کرده و در نهایت کتاب خاطرات هم می‌نویسند.

این توصیف برای شخص رابرت گیتس مصداق ندارد. وی از عوامل ایدئولوژیک محافظه‌کار جدید دولت بوش که برنامه‌های جنگ‌افروزی و بحران‌سازی را بنا نهادند نبود، در حقیقت به نظر می‌رسد که به‌عنوان یک سیاستمدار رئالیست باتجربه، شش سال بعد از آغاز دولت جورج بوش، از وی دعوت شده است که مسئولیت وزارت دفاع را برعهده گرفته و خرابکاری‌های همان تندروهای محافظه‌کار جدید را در پنتاگون و وزارت دفاع جمع و جور کند.

گیتس می‌گوید شرایط اضطراری کشور ایجاب می‌کرد که برای انتشار کتاب خود تأمل نکند. امریکا با مسائلی مهمی روبرو است؛ مواردی چون بودجه کشور (سهم بودجه نظامی) مسئله سوریه، ایران، چین، خاور دور و اسرائیل همگی مواردی خطیر هستند. وی معتقد است که کتابش انتقادی بیجا از بوش و اوباما ندارد و نیروهای نظامی نیز به همه این مسائل آگاهند. عنوان کتاب «وظیفه» (Duty) نام دارد. در سال ۲۰۰۶ وقتی که جنگ‌های عراق و افغانستان

جوان است و در ارتش خدمت نکرده است، ژنرال‌های ارتش با او مشکل دارند اما گیتس بیان کرد که این گونه نیست، چرا که کلیتون و بوش پسر هم در ارتش خدمت نکرده بودند. هم بوش و هم اوباما، در جلسات محرمانه کاخ سفید، سران ارتش را تشویق می‌کردند تا بی‌پروا صحبت کنند اما هر دو فوق‌العاده حساس بودند که ژنرال‌ها در رسانه‌ها و تریبون عمومی بی‌پروا صحبت نکنند (ص ۶۷). گاهی بخش روابط عمومی کاخ سفید در هر دو دولت بوش و اوباما، از گیتس می‌خواستند تا به مخالفان آنها در عرصه سیاست بتازد، ولی گیتس مدعی است که باید از این سیاست‌بازی دوری کرد. در نهایت گیتس می‌گوید که این مقام پرزیدنت و شورای امنیت ملی هستند که باید به سیاست‌ها جهت دهند، ولی برنامه عملی نظامی به عهده ارتش گذاشته شود. گیتس می‌نویسد که پرزیدنت‌ها نباید فقط به صحبت ژنرال‌ها گوش کنند.

رابرت گیتس هم در دولت بوش و هم در دولت اوباما وزیر دفاع بوده است. وی تفاوت این دو را این‌طور بیان می‌کند که اوباما تفکری تیز و تحلیلی‌گر دارد اما بوش با حس، دل و غریزه جلو می‌رود. وی از سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه انتقاد می‌کند و بیان می‌کند که سخنرانی معروف اوباما در قاهره خوب بود اما با برنامه‌ای عملی پیگیری نشد.

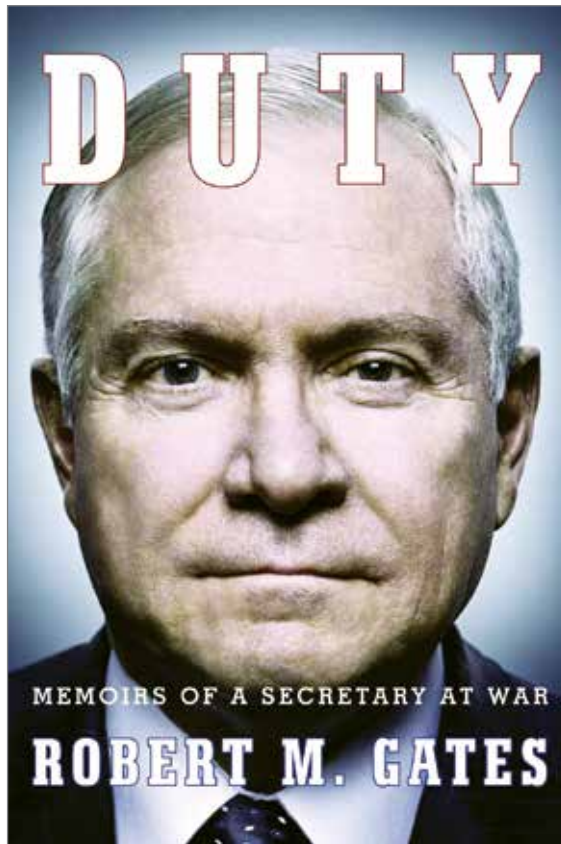
گیتس می‌نویسد که بعد از اتفاقات یازدهم سپتامبر، فضای اجتماعی و دولتی در آمریکا بسیار امنیتی شده بود. در سال ۲۰۰۶، زمانی که بوش وی را به عنوان وزیر دفاع معرفی کرد، گیتس می‌بایست در مقابل کمیته کنگره به سؤالاتی پاسخ می‌داد تا صلاحیتش توسط کنگره برای احراز سمت وزارت دفاع تأیید می‌شد. وی می‌نویسد با وجود آنکه به‌عنوان رئیس سابق سرویس

اطلاعات سیا، بیش از هر کسی در مورد مسائل محرمانه و امنیتی اطلاع داشته اما با این حال می‌بایست از فیلتر «گزینش» عبور کرده و فرم‌هایی را پر می‌کرد. وی برای عبور بی‌دردر و راحت از فرایند گزینش، مجبور شد تا چند وکیل استخدام و ۴۰ هزار دلار هزینه کند.

این کتاب در مورد رابطه شخصی و کاری گیتس با جورج بوش، کاندولیزا رایس، دیک چنی، باراک اوباما، جو بایدن و هیلاری کلیتون مطالب جالبی دارد. وی می‌نویسد که برای بوش احترام زیادی قائل بود اما از نظر شخصی احساس نزدیکی زیادی به وی نمی‌کرد. پرزیدنت بوش چندبار گیتس و همسرش را به کمپ‌دیوید دعوت کرده بود اما

نقش ناتو را در اروپا به خاطر می‌آورد ولی نسل کنونی در کنگره سؤال می‌کنند که آیا اروپا به اندازه کافی در ناتو نقش و سرمایه‌گذاری دارد؟ گیتس معتقد است که در نهایت هیچ مشکلی در دنیای امروز بدون حضور و مشارکت آمریکا حل نمی‌شود.

ژنرال مک کانل (John Michael McConnell)، رئیس اطلاعات کل کشور در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه نیویورکر (The New Yorker) واژه شکنجه را به کار برده بود و این پرزیدنت بوش را ناراحت کرد (ص ۹۵)، چرا که مقامات و رسانه‌های آمریکا از واژه شکنجه اجتناب می‌ورزند و آن را «بازجویی سخت» (Harsh Interrogation) می‌نامند. یکی از حقوقدانان



دادگستری دولت بوش، جان یو (John Yoo) نوشته بود تا زمانی که عضو بدن ناقص نشود، نمی‌شود آن رفتار را شکنجه نامید.

کتاب به مقطعی اشاره می‌کند که پرزیدنت اوباما نمی‌دانست انگیزه بعضی از اعضای ارشد ارتش آمریکا از بحث در رسانه‌ها چیست؟ اوباما این‌طور استنباط کرده بود که ارتش می‌خواهد او را وارد خط استراتژی نظامی به‌خصوصی کند. از طرف دیگر، نظامیان ارشد از کاخ سفید انتظار داشتند که در سخنرانی‌ها و روابط عمومی خود، برنامه‌های نظامی در افغانستان را بیشتر توضیح داده و تشریح کنند. گیتس به عنوان وزیر دفاع تلاش کرد تا با رازینی این مسائل را حل کند. اوباما نگران بود که چون

رابرت گیتس در صفحات اول کتاب در مورد «گروه کاری عراق» و شروع آن توضیحاتی ارائه می‌کند. گروه از افراد جمهوریخواه و دموکرات تشکیل شده بود (چشم‌انداز ایران در شماره ۴۲ به آن پرداخته است). گروه کاری در عراق، جلسات مختلفی با گروه‌های مختلف آمریکایی و بومی برگزار می‌کند. به‌طور کلی، نکته‌ای که قابل ملاحظه است این است که رسانه‌های رسمی آمریکا چه ارتباطی با ارکان امنیتی و نظامی دارند. بین گروه کاری در عراق و مدیران خبرگزاری‌ها در مورد شرایط عراق جلسه‌هایی برگزار می‌شود (ص ۳۴).

همان روزی که کنگره موافقت خود را با سمت وزارت رابرت گیتس اعلام کرد، گزارش گروه کاری هم منتشر شد. گیتس می‌نویسد که مطبوعات از آمدن وی به صحنه برای ریاست پنتاگون بسیار استقبال کردند. ولی به اعتقاد خودش، این شوق، خوشحالی و استقبال در رسانه‌های مختلف، معطوف به تغییر جهت فاحش نظامی و سیاست خارجی آمریکا بود، نه الزاماً برای شخص وی.

در دوره وزارت دونالد رامسفلد، رهبری پنتاگون و وزارت دفاع را گروه ایدئولوژیک محافظه‌کاران جدید (معروف به نوکان‌ها) تشکیل می‌دادند. آنها انواع ساختار جدید اطلاعات موازی نیز در پنتاگون بنا کرده بودند. گیتس به این جزئیات اشاره نمی‌کند ولی متذکر می‌شود که «وقتی اعلام کرد که قصد دارد مقامات بالای پنتاگون را عوض کند، پرزیدنت بوش هیچ مخالفت و مقاومتی نشان نداد» (ص ۹۶).

مسئله پاکستان، افغانستان و طالبان یکی از چالش‌های اصلی آمریکا در این سال‌ها بوده است. وی از این که پاکستان زمانی به طالبان کمک می‌کرد شاکی است. همچنین می‌گوید که کرزای در افغانستان مانند

ژنرال دوگل در فرانسه است. هر دو می‌خواهند چهره‌ای «مستقل» داشته باشند، درحالی که «هر دو را ما بر سر کار آورده بودیم». گیتس در مصاحبه‌ای تلویزیونی در مورد کتابش می‌گوید که بعد از خروج نیروهای روسی از افغانستان، آمریکا به آن کشور بی‌توجهی نشان داد و افغانستان ویران شد. وی معتقد است که آن اشتباه نباید تکرار شود. سؤالی که گیتس و ژنرال دمپسی (Martin Dempsey) به آن مشغولند این است که اگر آمریکا کشور افغانستان را کاملاً ترک کند، آیا پیشرفت‌های مدنی و غیر نظامی از دست می‌رود؟

گیتس در مورد پیمان نظامی ناتو می‌گوید که وی از آخرین افراد و نسلی است که اهمیت و

گیتس به دلیل مشغله‌های کاری نتوانسته بود که در آنجا حضور پیدا کند. پس از مدتی بوش دیگری وی را دعوت نکرد. در حقیقت گیتس رابطه نزدیکی با بوش پدر (چهل و یکمین رئیس جمهور آمریکا) داشت. بوش پدر حدود ۴۰ سال پیش، در زمان پرزیدنت نیکسون رئیس سرویس اطلاعاتی سیا بود.

از نوشته‌های گیتس در کتاب، به نظر می‌رسد که در کابینه بوش، کاندولیزا رایس متعلق به جناح راست بوده اما با محافظه‌کاران جدید (نئوکان‌ها) و دیک چنی همفکری چندانی نداشته است. گیتس و رایس، هر دو تز دکترای خود را در مورد شوروی نوشته بودند و رایس زبان روسی را بهتر یاد گرفته بود. این بیانگر آن است که هر دو تا حدودی از نسلی هستند که از «جنگ سرد» تأثیر گرفته‌اند. در تابستان ۱۹۸۹، پرزیدنت بوش پدر از رابرت گیتس خواسته بود تا یک گروه کاری محرمانه در مورد فروپاشی شوروی تشکیل دهد. گیتس کاندولیزا رایس را برای ریاست آن گروه انتخاب کرده بود.

رابرت گیتس، دیک چنی را در اواسط دهه ۱۹۸۰، زمانی که چنی نماینده مجلس بود، ملاقات کرد. چنی از همان زمان افکار راست جنگ سردی داشت. چنی بعدها در زمان کابینه بوش پدر، به مصدر وزارت دفاع می‌رسد که جنگ اول عراق و اخراج صدام از کویت رخ می‌دهد. گیتس می‌نویسد که چنی به عنوان وزیر دفاع، نیازی نمی‌دید که کنگره آمریکا و یا سازمان ملل متحد، آن جنگ را تأیید و تصویب کنند. در سال ۱۹۹۱، در مورد فروپاشی شوروی، چنی علاقه‌مند بود که حتی کشور روسیه هم تجزیه و کوچک شود. گیتس می‌افزاید، چنی مایل بود که تا قبل از خاتمه دولت جورج بوش پسر، با ایران برخورد شود، چرا که وی مطمئن نبود که رئیس‌جمهور بعدی، قاطعیت انجام این کار را داشته باشد. همچنین چنی به عنوان معاون رئیس‌جمهور، از طرفداران روش «بازجویی سخت» (بخوانید شکنجه) و زندان گوانتانامو بود اما گیتس به عنوان وزیر دفاع، چه در زمان بوش و چه در زمان اوپاما، مخالف شروع جنگ جدیدی بود. وی در کابینه اوپاما مخالف دخالت نظامی آمریکا در لیبی بود اما هیلاری کلینتون اصرار داشت به جهت حمایت از متحدین آمریکا، این کار می‌بایست صورت گیرد.

گیتس یکی دیگر از افراد تیم امنیت ملی، آقای استفان هادلی (Stephen Hadley) را از سال ۱۹۷۴، زمانی که در شورای امنیت ملی دولت جerald فورد با هم همکاری بودند می‌شناخت. در زمان وزارت چنی، هادلی در وزارت دفاع مشغول به کار بود و به چنی بسیار نزدیک شد. بعدها هادلی مشاور امنیت ملی بوش پسر شد. در قسمتی از کتاب، گیتس در پرتیزی به طور

مختصر (به دلایلی مجبور است که پنهان نکند) اشاره می‌کند که در زمان حال، به همراه رایس و هادلی، در بخش خصوصی و در یک شرکت گروه مشاور با هم همکاری (ص ۹۸).

به دلیل سابقه طولانی رابرت گیتس در پست‌های حساس دولتی، وی با ایران به عنوان یک مسئله امور خارجی برخورد داشته است. وی می‌نویسد که از انقلاب سال ۱۹۷۹ تا به حال، ایران همه رئیس‌جمهورهای آمریکا را به خود مشغول کرده است. در جلسه مقامات ارشد دولت موقت مهندس بازرگان با مشاور امنیت ملی آمریکا، زیبگنیو برژینسکی در الجزایر، گیتس هم حضور داشته و دستیار برژینسکی در آن جلسه رسمی بود و یادداشت‌برداری می‌کرد (ص ۱۷۸). گیتس می‌نویسد که آمریکا حاضر بود به خاطر دشمن مشترک (شوروی)، دولت انقلابی ایران را به رسمیت بشناسد، با آنها همکاری کند و سلاح‌های خریداری شده در زمان شاه را بدون دردسر تحویل دهد اما به دلیل اصرار سران دولت موقت برای بازگرداندن شاه به ایران که در آن زمان برای معالجه در آمریکا بود، جلسه گفت‌وگو به جایی نرسید، برژینسکی برخاست و جلسه را ترک کرد (ص ۱۷۸).

در سال ۲۰۰۴، گیتس به درخواست برژینسکی در یک پروژه شورای روابط خارجی در مورد ایران همکاری کرد. این پروژه به این نتیجه رسیده بود که در ۲۵ سال اخیر نسبت به روابط با ایران کم‌اهمیتی شده است اما اکنون اقدام نظامی علیه همسایگان ایران و شرایط جدید ژئوپلیتیک، بستر گفت‌وگو و همکاری را برای نقاط مشترک فراهم نموده است

در شب حادثه حمله طیس برای آزادی گروگان‌ها در ۲۴ آوریل ۱۹۸۰، گیتس دستیار مخصوص رئیس سرویس سیا، دریادار استفیلد ترنر (Stansfield Turner) در کاخ سفید بود. وی می‌نویسد در سال ۱۹۸۶، دولت ریگان به دلیل جریان ایران - کنترتا تحت فشار قرار گرفت و این ماجرا سبب شد که گیتس به عنوان رئیس سرویس سیا معرفی نشود. وی می‌نویسد که از آن به بعد مجبور شد نسبت به ایران با درایت بیشتری بیندیشد. در سال ۲۰۰۴، گیتس به درخواست برژینسکی

در یک پروژه شورای روابط خارجی در مورد ایران همکاری کرد. این پروژه به این نتیجه رسیده بود که در ۲۵ سال اخیر نسبت به روابط با ایران کم‌اهمیتی شده است اما اکنون اقدام نظامی علیه همسایگان ایران و شرایط جدید ژئوپلیتیک، بستر گفت‌وگو و همکاری را برای نقاط مشترک فراهم نموده است. این پروژه، همکاری اقتصادی را برای تسهیل معضل پرونده هسته‌ای ایران پیشنهاد کرده بود. دو سال بعد، گیتس در زمان انتصابش در وزارت دفاع، نظرش نسبت به نتایج پروژه شورای روابط خارجی درباره تعامل با ایران، به دلیل دخالت ایران در عراق و ارتباط با میلیشاهای ضد اسرائیلی، تغییر کرده بود. کاندولیزا رایس در یکی از جلسات کاخ سفید به گیتس می‌گوید که باید فشار به ایران را افزایش دهیم. در ژانویه ۲۰۰۷، ناو هواپیمابر دومی به خلیج فارس فرستاده می‌شود. نمایندگان کنگره از ترس جنگ جدید از این اقدام حمایت نکردند (ص ۱۸۰). در این راستا، گیتس در مصاحبه مطبوعاتی خود خاطر نشان کرد که ما برنامه‌ای برای جنگ با ایران نداریم.

گیتس مخالف یک جنگ جدید بود زیرا تهدید خطرناکی از طرف ایران در کار نبود. وی نقل قولی از وینستون چرچیل را در میز کار خود نگه می‌داشت. نقل قول این بود که «هیچ‌گاه فکر نکنید که یک جنگ راحت و آسوده است، وقتی به وسط دریا می‌شتابید، ممکن است که توفان و امواج در انتظارتان باشد، آن کسی که بی‌گدار به آب می‌زند و بی‌حساب به جنگ متوسل می‌شود، نمی‌داند که تحولات غیرقابل پیش‌بینی در کمین است». گیتس می‌نویسد، چنی به نمایندگی از گروهی در دولت بوش، فشار می‌آورد که با ایران درگیر شویم. وزارت خارجه هم گوشزد کرده بود که درگیری با ایران، یک خطر منطقه‌ای را به همراه خواهد داشت. بدین جهت گیتس به طور مشخص در این مورد ایستادگی می‌کرد و خوشبختانه خود بوش هم علاقه‌ای به جنگ با ایران نداشت.

گیتس به عنوان وزیر دفاع، نگران نفوذ عربستان و اسرائیل در کاخ سفید بود، به خصوص نخست‌وزیر وقت، ایهود اولمرت. هر دو این افراد (ملک عبدالله و اولمرت) علاقه‌مند بودند که دولت بوش با ایران درگیر شود. دیک چنی به عنوان رایزن و رابط مستقیم ملک عبدالله و اولمرت با کاخ سفید بود (ص ۱۸۳). بین آوریل و اوت ۲۰۰۷، گیتس با هر دو این افراد دیدار می‌کند. گیتس در اورشلیم به اولمرت یادآوری می‌کند که وی باید با یک دید استراتژیک به منطقه بنگرد و در مورد ایران، کشور عربستان سعودی را هم دست خود ببیند. گیتس به اولمرت خاطر نشان می‌کند که آمریکا همواره

برتری نظامی اسرائیل در منطقه را تضمین کرده و خواهد کرد.

سه ماه بعد، گیتس در جده با ملک عبدالله ملاقات می‌کند. در این جلسه تاریخی، عبدالله به گیتس می‌گوید که امریکا علاوه بر تأسیسات هسته‌ای، باید به پایگاه‌های نظامی ایران نیز حمله کند. او به گیتس گفت که کشورهای منطقه، تصویر یک کشور ضعیف و مردد را از امریکا دارند. او احساس کرد که عربستان می‌خواهد برای اهداف خودش در منطقه، امریکا را به جنگ با ایران وادار کند. گیتس عصبانی شده و به عبدالله یادآور می‌شود که تا وقتی ایران به امریکا و متحدانش در منطقه حمله‌ای نکرده، امریکا در موقعیتی نیست که یک «جنگ پیشگیرانه» دیگر به راه اندازد (ص ۱۸۵). گیتس در این قسمت از کتاب، برخلاف عرف دیپلماتیک، آبروی متحد خود، ملک عبدالله را می‌ریزد و صحبت‌های خصوصی آن جلسه را به‌طور شفاف عیان می‌سازد. این طرز برخورد دیپلماتیک با اسرائیل و اروپایی‌ها هرگز صورت نمی‌گیرد.

در تابستان و پائیز آن سال، عزم را جزم می‌کنند که حلقه تحریم‌ها در سطح بین‌المللی علیه ایران تنگ‌تر شود. گیتس می‌نویسد که گزارش مجموعه سازمان‌های اطلاعاتی امریکا در دسامبر ۲۰۰۷ مبنی بر نبود برنامه تسلیحات نظامی هسته‌ای در ایران، کار را برای دولت مشکل می‌کند. گیتس مدعی است که هیچ گزارشی به این حد برنامه استراتژیک و دیپلماتیک امریکا را بر هم نروده است. با وجود اینکه گزارشات اطلاعاتی امنیتی باید علمی و بی‌طرف باشند، جای تعجب است که گیتس بسیار شاکی است که چرا گزارش اطلاعاتی در خط سیاست خارجی بوش نبوده است.

ژنرال فاکس فالن (William J. Fallon)، رئیس ستاد فرماندهی مرکزی ارتش ایالات متحده امریکا (CENTCOM)، در مصاحبه‌ای با مجله اسکویئر (Esquire) به‌طور غیرمستقیم گفته بود که با ایده بوش مبنی بر حمله به ایران موافق نیست. این صحبت فالن، کاخ سفید، بوش و چنی را ناراحت کرده بود. با وجود آنکه بوش، برای استعفا ژنرال فالن اسرار نکرده بود، گیتس برای خود شیرینی و چاپلوسی، گفته بود که حاضر است برای استعفا با فالن تماس بگیرد اما فالن دو هفته بعد زیر فشار استعفا کرد (ص ۱۸۸).

اریک ادلمن (Eric S. Edelman) معاون پنتاگون در بخش سیاست‌گذاری، از باقی‌مانده‌های محافظه‌کاران جدید نزدیک به دیک چنی بود که بر جایگاه خود در وزارت دفاع باقی مانده و پاکسازی نشده بود. در هشتم آوریل ۲۰۰۷، گیتس با وی جلسه‌ای در مورد ایران داشت. در این مقطع احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری

انتخاب شده بود و بسیار جای تعجب است که گیتس می‌نویسد دانشجویانی که سفارت امریکا را تسخیر کرده بودند، در آن دولت حضور داشتند (ص ۱۸۹). گیتس می‌بایست می‌دانست که آن دانشجویان فرم شده و در آن مقطع از سردمداران اصلاح‌طلبان شده بودند.

گیتس افزود که کشور ایران سوریه نیست و حمله هوایی به ایران تبعات منفی برای عراق، لبنان و خلیج فارس خواهد داشت. در افکار عمومی، جهان یک جنگ «پیشگیرانه» (بخوانید تهاجمی) علیه ایران را قبول نخواهد کرد

در ماه مه، موضوع چگونگی برخورد اسرائیل با ایران (نظامی و غیرنظامی) برای دولت بوش مطرح شده بود. تیم امنیت ملی جلسه‌ای در کاخ سفید برگزار کرد که به موضوع ایران پرداخت. افرادی چون گیتس، چنی، رایس، ژنرال مالن، هادلی و بولتون حضور داشتند. گیتس خاطر نشان می‌کند که درخواست اسرائیل مبنی بر حمله به ایران آلترناتیو مثبتی نبوده و به منافع و استراتژی امریکا در منطقه صدمه خواهد زد و نباید به اولمرت اجازه حمله داد. گیتس افزود که کشور ایران سوریه نیست و حمله هوایی به ایران تبعات منفی برای عراق، لبنان و خلیج فارس خواهد داشت. در افکار عمومی، جهان یک جنگ «پیشگیرانه» (بخوانید تهاجمی) علیه ایران را قبول نخواهد کرد. در آن جلسه دیک چنی با گیتس مخالفت کرد و از حمله اسرائیل به ایران برای نابودی تأسیسات هسته‌ای به‌شدت دفاع کرد. ژنرال مالن از نظر استراتژی نظامی با حمله مخالفت کرد ولی صحبت کاندولیزا رایس در جلسه مبنی بر تنها نگذاشتن اسرائیل، گیتس را متعجب کرد و نشان‌دهنده یک چرخش بود.

در ماه ژوئن، اسرائیل مانوری هوایی در شرق مدیترانه انجام داد. گیتس به دلیل نگرانی از اینکه چنی و اولمرت تحریکاتی انجام دهند، به‌سرعت از کلرادو بازمی‌گردد و جلسه‌ای خصوصی با بوش در کاخ سفید برگزار می‌کند و از احتمال حمله اسرائیل به ایران شدیداً انتقاد می‌کند. وی به بوش متذکر می‌شود که مبادا اولمرت در برنامه‌اش منافع امریکا را در نظر نگیرد. گیتس می‌نویسد که اسرائیل در کاخ سفید نفوذ زیادی داشت. مقامات اسرائیلی نیز مطلع شدند که گیتس در تصمیمات سهم

اصلی را داشته است. در این مقطع، ایهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل، شروع به لابی کردن و تماس گرفتن با گیتس می‌کند. در ۱۸ ژوئن بوش گفت که برنامه عراق را با اقدام حمله به ایران به خطر نخواهد انداخت. گیتس به پرزیدنت بوش یادآور شد که این تصمیم باید به اسرائیل منتقل شود.

در ماه ژانویه، ژنرال مالن در مصاحبه با یکی از رسانه‌ها اعلام کرد که امریکا توانایی کامل یک جنگ سوم با ایران را ندارد. این صحبت علنی در حوزه عمومی، کاخ سفید را عصبانی کرد.

گیتس در قسمتی از کتاب به نامه‌نگاری اوپاما و رهبر ایران اشاره می‌کند اما به‌طور خلاصه از آن می‌گذرد (ص ۳۲۷). وی از واهمه اسرائیل و کشورهای عربی نسبت به مذاکرات اوپاما با ایران متعجب است.

در شلوغی‌های بحرین، ولیعهد سلمان به گیتس می‌گوید که باید با تظاهرات قاطعانه عمل کرد و دولت‌های تونس و مصر از خود ضعف نشان داده بودند. گیتس در سفرش به بحرین، به پادشاه و ولیعهد بحرین می‌گوید که امریکا در ۶۰ سال اخیر متحد آنها بوده است، ولی بحرین باید اصلاحاتی را آغاز کند. به آنها یادآور شد که «ایران در مشکلات بحرین دستی نداشته، ولی می‌تواند از آشوب استفاده سیاسی کند» (ص ۵۱۷). رهبران بحرین در این موارد با خودشان اختلاف نظر داشتند. گیتس می‌نویسد متأسفانه دو روز بعد از ترک بحرین، نیروهای نظامی عربستان وارد بحرین شدند.

اکثر کسانی که شبکه محافظه‌کاران جدید امریکا را شناسایی و بحث کرده‌اند، گزارشگر رسانه‌ها بوده‌اند. رابرت گیتس در طول دوران شش رئیس‌جمهور امریکا در واشنگتن، سمت حساس دولتی داشته است. وی بهتر از هر کس دیگری از داخل شاهد پیدایش و رشد قدرت شبکه محافظه‌کاران جدید در محفل واشنگتن بوده است. ولی جای تعجب است که چرا وی در این کتاب به این موضوع نمی‌پردازد. در نهایت گیتس با پیش‌فرض و در بستر پارادایم امریکا می‌نویسد و مردم را خطاب قرار می‌دهد. مجله اسلیت (Slate) نمره عالی به کتاب او داده است و گیتس را مهمترین وزیر عصر حاضر معرفی می‌کند.

Duty, Robert Gates, January 2014, Knopf Doubleday Publishing Group, USA ■

اخوان المسلمین، ژنرال سیسی و آینده جریانات اسلام‌گرای مصر و خاورمیانه



محسن عبادی
پژوهشگر مسائل اسلام سیاسی

برای بررسی پیامدهای ساقط شدن دولت اخوانی از قدرت بهتر است ابتدا دوگانه‌ای ترسیم کنیم: دوگانه اسلام‌گرایی رادیکال و اسلام‌گرایی میانه‌رو. اسلام‌گرایان رادیکال کنونی بسیار متأثر از آرای سیدقطب و به خصوص کتاب «نشانه‌های راه» او که به نوعی مانیفست اسلام‌گرایی رادیکال است، هستند. سیدقطب خود البته از رهبران اصلی اخوان در زمان جمال عبدالناصر بود. اخوان‌المسلمین نیز اگر چه در زمان ناصر به تندروی گرایید اما عمدتاً از ابتدا به عنوان یک جریان اسلام‌گرای میانه‌رو خود را مطرح کرد. بهتر است ابتدا به ارائه روایتی تاریخی از جریان تقابل دو دیدگاه میانه‌رو و رادیکال از اسلام‌گرایی بپردازیم. پس از این سیر در نهایت می‌خواهم به این نتیجه برسم که کودتای ارتش مصر در آینده احتمالاً هم اسلام‌گرایان رادیکال را در مصر فعال‌تر خواهد کرد و هم مهمتر از آن اینکه پیامدهای این کودتا در آینده دامن تمام خاورمیانه را خواهد گرفت. در این میان نکته مهم این است که برگزاری فرماندوم قانون اساسی جدید توسط حکومت انتقالی و رأی مثبت ۹۸ درصدی شرکت‌کنندگان مصری (که مشارکتی زیر ۴۰ درصد داشتند) به آن و نیز کاندید شدن احتمالی عبدالفتاح السیسی و حتی پیروزی احتمالی‌اش در انتخابات ریاست‌جمهوری پیش روی مصر هم تغییری در این واقعیت نخواهد داد.

اخوان در زمان سیدقطب

حسن البنا، بنیانگذار اخوان‌المسلمین هرگز جامعه مصر زمان خود را غیراسلامی نمی‌دانست. او در برخی از تحلیل‌های خود، قانون اساسی مصر در

زمان خودش را نسبتاً اسلامی می‌دانست و برای تطبیق بیشتر برخی مواد قوانین اجرایی و نیز سایر جنبه‌های حکومت با احکام اسلام می‌کوشید. البته حسن البنا نیز به خصوص پس از همایش پنجم اخوان‌المسلمین به‌صراحت در ارتباط با در اختیار گرفتن حکومت سخنرانی کرد منتهی او عمدتاً از تجویز کاربرد خشونت برای رسیدن به اهداف اسلامی خودداری می‌کرد. عمده تلاش نظامی حسن البنا در ارسال مبارزان اخوانی به فلسطین برای کمک به فلسطینی‌ها در جنگ با صهیونیست‌ها که با عنوان دولت «اسرائیل» اعلام موجودیت کرده بودند خلاصه می‌شد. در ارتباط با مسائل داخلی مصر او از توصیه به کاربرد خشونت عمدتاً پرهیز می‌کرد و همین نکته موجب شد که جوانان تندرویی که این شیوه رهبری حسن البنا را نمی‌پسندیدند از اخوان خارج شوند. زمانی که سید قطب به اخوان‌المسلمین پیوست حسن البنا ترور شده بود و رهبری اخوان را حسن الهضیبی برعهده داشت. سید قطب زندگی پر فرازونشیبی داشته است. او از یک روشنفکر غیرمذهبی تدریجاً به پدر معنوی اسلام‌گرایی رادیکال تبدیل شد. سید قطب در زندان‌های جمال عبدالناصر و احیاناً بخشی تحت تأثیر فضای وحشتناک زندان و شکنجه‌های متوالی اسلام‌گرایان در آنجا کتابی نوشت که سرنوشت خاورمیانه را تغییر داد: نشانه‌های راه (معالم فی الطريق).

بسام طیبی (Bassam Tibi) کتاب «نشانه‌های راه» او را بر حسب گسترش و تأثیر، با «مانیفست کمونیست» مارکس در دوران اوایل جنبش کارگری قابل مقایسه می‌داند و همچنین کتاب «الاسلام و مشکلات الحضاره» او را پیشگام تئوری «برخورد تمدن‌ها» می‌داند. (tibi, 1998) سید قطب در کتاب «نشانه‌های راه» به تفسیر «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» پرداخت و استلزامات مؤمن بودن به این عبارات ایمانی را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بیان کرد. در حوزه سیاسی سید قطب چنین نتیجه گرفت که از آنجا که بر اساس «لا اله الا الله»

تن به حاکمیت کسی جز خدا نباید داد بنابراین هرگونه حکومتی که براساس شرع اسلام بنیان گذاشته نشده باشد حکومتی نامشروع است که حق حاکمیت مطلق خداوند را غصب کرده است و وظیفه مسلمانان است که با جهاد بر ضد چنین حکومتی آن را ساقط نمایند تا حکومت شرع مستقر شود. او بر اساس تفسیری نو از واژه قرآنی «جاهلیت»، تمام جوامع غیراسلامی و حتی جوامع اسلامی کنونی را از آنجا که به «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» به آن نحوی که او تفسیر می‌کرد پایبند نبودند و در حوزه‌های مختلف زندگی کسی جز خدا را سرپرست خود گرفته بودند جوامع جاهلی نامید.

او حوزه کاربرد «جاهلیت» را بسیار وسیع در نظر گرفته بود. در آثار قطب مفاهیم اولو‌هیت، عبودیت، ربوبیت، حاکمیت، عالمیت (Universality) و سایر براساخت‌های قطب مشمول بحث او از مفهوم جاهلیت قرار گرفتند (khatab, 2006).

سید قطب در ارتباط با جاهلیت در کتاب «نشانه‌های راه» می‌نویسد:



کتاب نشانه‌های راه



سید قطب

«دعوت کنندگان نه قضاوت کنندگان» (دعاه لا قضاة) به شیوه غیرمستقیم به دیدگاه‌های سید قطب تاخت. هضیبی با عقیده سیدقطب در کتاب معالم فی الطریق مخالف بود که می‌گفت: «جامعه‌ای که قانونش براساس شرع الهی وضع نشده، اسلامی نیست، حال هر چند افرادش ممکن است خود را مسلمان بدانند و یا بیش از حد روزه بگیرند، و به حج بروند» (کپل، ۱۳۷۵).

«هضیبی در کتابش به جای اصطلاح «جاهلیت»، از واژه «جهل» استفاده کرد که آن بار معنایی سنگین «جاهلیت» را ندارد و صرفاً با آگاهی بخشی می‌توان آن را رفع کرد. (همان)

همچنین عمر التلمسانی - مرشد عام سوم اخوان المسلمین - در ۱۹۸۲ اعلام کرد: «سید قطب تنها نماینده خود بود نه اخوان المسلمین». او در ارتباط با رادیکالیسم اوج گرفته در مصر گفت: «اغتشاش و آشوب توسط کسانی صورت می‌گیرد که «صرفاً» در جست‌وجوی قدرت برای خودشان هستند» و «اجبار و خشونت، هدر دادن توان و منابع مصر است» که «کسی از آنها سودی نمی‌برد جز دشمنان کشور (اسرائیل)». (Halverson, 2010).

تلمسانی از حکومت حسنی مبارک که پس از ترور انور سادات بر سر کار آمده بود حمایت کرد و گفت: «مردم از آزادی و امنیت برخوردارند، ما دشمن شخص حاکم نیستیم بلکه صرفاً به اعمال او می‌نگریم و برای آنچه در آنها خوب است خدا را شکر می‌کنیم و برای آنچه غیر از این است، نصیحت، توصیه و استفسار می‌کنیم» (همان)

به هر حال اخوانی‌ها پس از سرکوب شدید توسط ناصر، سعی بسیار کردند که از آرای تند سیدقطب فاصله بگیرند و خود را گروهی طرفدار «حد وسط» نشان دهند. بسیاری از کسانی که در سالیان دور و نزدیک گذشته نامشان با نام اخوان تداعی شده است سعی کرده‌اند که پشتوانه قرآنی برای دفاع از رویکرد میانه‌روانه خود بیابند. یوسف قرضاوی، محمد غزالی (که بر اثر اختلاف با «هضیبی از اخوان اخراج شد»، راشد

ندارد) «لا اکراه فی الدین» اما مادام که اینگونه موانع و عوامل تأثیرگذار مادی موجود باشند، لازم است ابتدا آنها را با قدرت از میان برداشت تا دعوت اسلام بتواند قلب و عقل انسان‌ها را آسوده از این زنجیرهای گران، مخاطب خود قرار دهد! (همان: ۸۲).

سید قطب در سال ۱۹۶۶ به حکم دادگاه نظامی مصر اعدام شد. اما آثار و اندیشه‌های او با مرگش از رونق نیفتاد بلکه از آنجا که سید قطب لقب «شهید» نیز یافته بود ارج و قرب او نزد اسلام‌گرایان بیش از پیش شد و کتاب‌های او در میان آنان دست به دست می‌گشت.

اخوان بعد از سید قطب

در سال‌های محنت، ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۱، هر دو نوع ایده میانه‌روانه و رادیکال اسلام‌گرایی در میان اخوان المسلمین ظهور کرد. ایده‌های سید قطب منشأ جناح رادیکال اسلام‌گرایی شد که تاکنون نیز ادامه دارد. با این حال در همان دوره زمانی بود که هضیبی و پیروانش یک تفسیر میانه‌روانه را پیش نهادند که به وسیله اکثر اخوانی‌ها اخذ شد و مبنای ایدئولوژیک امروز آنها را تشکیل داد (Zollner, 2009).

گویا حسن الهضیبی - مرشد دوم اخوان پس از حسن البنا - زمانی از کتاب «نشانه‌های راه» بسیار استقبال کرده و پس از خواندن جزوه‌های آن پیش از چاپ شدنش، به زینب غزالی گفته بود که این کتاب تمام انتظاراتی را که از سید قطب داشتیم برآورده کرد. زینب غزالی در کتاب خاطرات خود نوشته: «موقعی که از مرشد در باره آن (معالم فی الطریق) پرسیدم، به من گفت: به برکت حق، این کتاب تمام آرزوی مراد در سید خلاصه کرد، خدا او را حفظ کند. من آن را خوانده‌ام، دو بار هم خوانده‌ام. اینک سید قطب، اگر خدا بخواهد، تنها امید دعوت است». (غزالی، ۱۳۸۱، ۸۹). با این حال اولین واکنش عمده در مقابل کتاب سیدقطب در درون اخوان المسلمین، از سوی خود حسن الهضیبی در سال ۱۹۶۹ صورت گرفت که در کتاب

«اسلام تنها دو نوع جامعه را به رسمیت می‌شناسد. جامعه اسلامی و جامعه جاهلی... «جامعه اسلامی» جامعه‌ای است که عقیده، عبادت، قانون، نظام و اخلاق و رفتار آن مطابق با اسلام باشد... اما «جامعه جاهلی» جامعه‌ای است که منطبق با اسلام نباشد و عقیده و بینش‌ها و ارزش‌ها و موازین و نظام و شریع و اخلاق و رفتار اسلامی بر آن حکم نراند» (قطب، ۱۳۹۰: ۱۳۹).

بنابراین براساس آرای سید قطب، جاهلیت صرفاً امری مربوط به اعراب پیش از اسلام نبوده و نیست. جاهلیت هم‌اکنون نیز حتی در جوامع اسلامی حاضر و آماده است. از جمله عواملی که می‌تواند چنین گستاخی نسبت به اولو‌هیت خداوند را بزدايد، استقرار حکومت اسلامی است. پس کنترل حکومت برای خروج از جاهلیت امری حیاتی است. نکته مهم آن است که سید قطب احتمالاً با مشاهده وضعیت اسلام‌گرایان مصری در دوران ناصر و تجربه خود در زندان به کسانی که در پی تشکیل حکومت اسلامی با استفاده از شیوه‌های نرم و برای مثال انتخابات هستند هشدار می‌دهد که چنین کاری بی‌فایده است. چرا که حکومت‌های جاهلی که اکنون سرنوشت جوامع اسلامی را در اختیار گرفته‌اند هیچ‌گاه حاضر نخواهند شد که قدرت را به نفع اسلام‌گرایان ترک گویند. بنابراین تنها راه اسلام‌گرایان برای استقرار حکومت شرع خدا، جهاد با حکومت‌های جاهلی است، باید آنها را با توسل به زور از قدرت به زیر کشید. «روی کار آمدن حکومت خداوند در زمین و از بین بردن فرمانروایی بشر و در آوردن سلطنت خداوند از چنگال بندگان غاصب و بازپس دادن آن به خدا و سیادت پیدا کردن شریعت الهی و الغانمودن قوانین بشری، هیچ‌کدام تنها با تبلیغ و روشنگری به انجام نمی‌رسد. چون آنها که بر کرده بندگان خدا سوار شده‌اند و سلطنت خداوند را در زمین غصب کرده‌اند، صرفاً با تبلیغ کردن و روشنگری حاضر نخواهند شد سلطنت خود را واگذار نمایند و گرنه در این صورت، کار پیامبران (ص) برای استقراربخشیدن به دین خداوند، کار بسیار آسانی می‌بود! در حالی که تاریخ پیامبران و تاریخ دین اسلام در طول نسل‌ها عکس این را ثابت کرده است» (همان: ۷۶).

«این نهایت سادگی است که کسی تصور نکند دعوتی، آزاد کردن انسان یعنی نوع انسان را در زمین اعلان کرده باشد و با این حال، بخواهد از طریق زبان و روشنگری با چنین موانعی مبارزه نماید! این دعوت هنگامی با زبان و روشنگری به مبارزه می‌پردازد که مانعی بین آن و افراد بشر وجود نداشته باشد و این دعوت بتواند با آزادی آنان را مخاطب خود قرار دهد و آنها نیز از تأثیر تمامی این عوامل آسوده باشند و در این موقع است که دیگر «اجباری در پذیرفتن دین وجود

الغوشی و... از جمله شاخص ترین این افراد هستند که از نماینده‌های اصلی جریان اسلام‌گرایی میانه‌رو بوده‌اند. برای مثال یوسف قرضاوی متفکر مشهور جهان اسلام که اگر چه اکنون مسئولیت سازمانی در اخوان ندارد اما به نحوی تئوریسین اخوانی‌ها محسوب می‌شود، درباره حکومت اسلامی چنین می‌گوید: «آماده‌سازی مردم و فراهم نمودن فضای لازم برای آنکه حکومت اسلامی از خواست و اراده و انتخاب مردم سرچشمه بگیرد، ضرورت دارد. نه اینکه حکومت اسلامی به صورت تصمیم‌گیری از بالا بر ایشان تحمیل شود. سال‌هاست که از چنین راهکاری به‌عنوان «اندیشه تدریجی» و گام به گام در اجرای شریعت تعبیر می‌شود» (قرضاوی، ۱۳۸۱: ۱۹۰).

همچنین راشد الغنوشی - از اخوانی‌های تونس و رهبر حزب «النهضة» - در ارتباط با دموکراسی

به ملت عرضه کنیم تا آن را بپذیرد یارد کند. بنابراین اگر آن را رد کرد به صحنه تلاش و مبارزه دیگری عقب‌نشینی می‌کنم و از راه‌ها و ابزارهای دیگری چون تربیت، ساختن افراد، تبلیغ، توجیه و تعلیم برای ایجاد باور و برداشت مورد نظر خود بهره می‌جویم. اگر باز هم پذیرفته نشدم آمادگی آن را دارم که تا بی‌نهایت به تلاش خود ادامه دهم، زیرا من بدان ایمان دارم که دموکراسی، به‌رسمیت شناختن همگان است، دموکراسی برابری است، رقابت برای به‌دست آوردن قدرت است، اشتراک همگان در منابع ثروت و آزاد گذاشتن حق اقدام و تلاش اقتصادی برای همه است و پذیرفتن این حق برای ملت است که هیچ توصیه‌ای وجود داشته باشد یکی را برگزیند» (همان، ۴۴۵).



یوسف القرضاوی

و لزوم حرکت میانه‌روانه از سوی اسلام‌گرایان برای رسیدن به حکومت چنین می‌گوید: «این‌گونه نیست که گزینه‌های مطرح در برابر گروه‌های اسلامی یکی حکومت اسلامی و دیگری حکومت غیراسلامی باشد، بلکه گزینه‌های فراروی آنها یکی دیکتاتوری و دیگری دموکراسی است، یعنی باید میان آنکه مسلمانان به‌عنوان یک دین و یک گروه سرکوب شوند و از میان بروند و یا وضعیتی که بخشی از حقوق و آزادیها را برایشان تضمین می‌کند یکی را برگزینند» (الغنوشی، ۱۳۸۱: ۴۸۹).

«اگر من از سویی بدان ایمان دارم که می‌بایست احکام شرع مو به مو اجرا شود و از سویی دیگر به دموکراسی نیز اذعان دارم میان این دو هیچ تناقضی نیست، زیرا من می‌خواهم برداشت‌های خود را

مردم بر مردم و در نتیجه در مغایرت با حکومت شرع خدا است مصداق شرک می‌داند. در نظر اینان دموکراسی به معنای سپردن عنان حکومت به‌دست هوا و هوس هر دم‌تغییر مردم است و این چیزی است که با روح اسلام ناسازگار است. حکومت یک حاکم دارد و آن خدا و شرع اوست.

پس از اعدام سیدقطب و تلاش اخوان برای فاصله‌گرفتن از آرای او، اخوان همواره از جانب رادیکال‌ها متهم به خیانت و انحراف از ایده‌های سید قطب بوده است. بنابراین سیدقطب که خود یکی از رهبران اصلی اخوان بود، عمده رهروانش از گروه‌های رادیکال غیر اخوانی بوده است تا از خود اخوانی‌ها.

برای مثال «شکری مصطفی»، رهبر گروهی بود به‌نام «جماعت المسلمین» (که بعدها به گروه «التکفیر و الهجره») معروف شدند. او در ۱۹۶۵، در سن ۲۳ سالگی به خاطر توزیع اعلامیه‌های اخوان‌المسلمین در محیط دانشگاه دستگیر شد و تا سال ۱۹۷۱ در زندان ماند. گروه رادیکال متأثر از آرای او که دیگر خیری در شیوه سیاست‌ورزی اخوان نمی‌دیدند در سال ۱۹۷۷ به ترور شیخ محمد الذهبی - وزیر پیشین اوقاف مصر - دست زدند. شکری مصطفی دیدگاه‌هایش در لزوم هجرت از جامعه جاهلی و سپس بازگشت پر قدرت برای جهاد با جاهلیت موجود را به‌عنوان تکمله‌ای بر دیدگاه‌های سید قطب ارائه نمود (کپل، ۱۳۷۵).

خالد اسلامبولی، عضو گروه رادیکال «الجهاد» نیز خود از کسانی بود که به شیوه اخوانی‌ها امید نداشت و با خواندن کتاب «واجب مکتوم» (فرضه الغائبه) نوشته عبدالسلام فرج، انگیزه ترور سادات در او پیدا شد.

عبدالسلام فرج در کتاب «واجب مکتوم» به جهاد به‌عنوان تنها نبرد مقدس لازم و مؤثر در نبرد با حاکم ظالم اشاره می‌کند. او در توجیه بی‌فایده بودن روش‌های نرم و میانه‌روانه می‌نویسد: «افرادی هستند که می‌گویند باید یک حزب اسلامی به سیاق احزاب سیاسی موجود تأسیس کنیم... اما این عمل تنها دست‌آوردی خلاف هدف اولیه‌اش، یعنی نابودی حکومت کافر، به‌بار خواهد آورد. زیرا با شرکت در حیات سیاسی و نشستن در مجامع قانون‌گذاری که قوانین غیرالهی وضع می‌کنند، رژیم را آسوده خاطر می‌سازند. دیگران می‌گویند که مسلمانان باید کنترل پست‌های بالا را به‌دست آورند و مراکز تصمیم‌گیری را با «دکترهای مسلمان»، «مهندسان مسلمان» و... پر کنند تا رژیم کافر خود به خود و به‌طور اتوماتیک سقوط کند و راه را برای حاکمیت اسلامی باز بگذارد... هر کس این بحث و عقیده را بشنود به تخیلی بودن صرف آن پی خواهد برد...»

دیگرانی هم هستند که می‌گویند حکومت اسلامی تنها از طریق دعوت (تبلیغ) بسیار گسترده ایجاد خواهد شد... از نظر بعضی‌ها،

اسلام‌گرایان رادیکال

اخوان‌المسلمین سازمانی بوده که عموماً جریان‌های تندرو را پس زده است. از زمان خود حسن البنا اخوان همواره متحمل انشعاباتی بوده که از جانب گروه‌های تندرو ایجاد شده است. اخوانی‌ها پس از اعدام قطب، سعی کردند که رویکرد تدریجانه را ادامه ندهند. همان‌گونه که گفتیم آنها سعی کردند که به تفاسیری از اسلام دست بزنند که با شیوه‌های رایج جهان مدرن چون دموکراسی پارلمانی، دوره‌ای بودن حکمرانی، تحزب و... سازگار باشد. آنها در این سال‌ها سعی بسیاری کرده‌اند که مشروعیت دیدگاه‌های میانه‌روانه خود را به قرآن و احادیث پیامبر و نیز اقوال و اعمال صدر اسلام بازگردانند.

در تقابل با آنها، بسیاری از رادیکال‌ها شیوه‌هایی چون دموکراسی را از آنجا که مصداق حکومت

ایمن الظواهری در سال ۲۰۰۱ نوشت که آثار سید قطب بیش از هر کس دیگری برای آنها آموزنده بوده است. ظواهری می نویسد که «سید قطب ثابت کرد که اتحاد در اسلام خیلی مهم است و نبرد بین اسلام و دشمنانش نسبت به اختلافات داخلی در اولویت قرار دارد. علاوه بر این مشخص کرد که هدف از مبارزه چیست، برای خداوند و شریعت است یا برای مادیات ساخته دست بشر و یا برای کسانی که ادعا می کنند بین خداوند و انسان قرار دارند. این افشاگری‌ها کمک شایانی به جنبش اسلام گرا کرد تا بتواند دشمنانش را شناسایی کند... سید قطب نمونه بارز کسی است که طرفدار عدالت می باشد. او رودروی ظالم درباره عدالت صحبت کرد و جان خود را به عنوان بهای آن پرداخت کرد. ارزش کلمات او وقتی افزایش یافت که عذرخواهی از جمال عبدالناصر را رد کرد» (بخشی شیخ احمد، ۱۳۸۵)



ایمن الظواهری و بن لادن به ترتیب از چپ به راست

جهاد گرایان به مدت چند دهه - همان گونه که نقل قولی که از عبدالسلام فرج آوردیم نشان داد - بر دشمن نزدیک (رژیم های فاسد کشورهای اسلامی) تمرکز داشتند، اما از اواخر دهه ۹۰ به تمرکز بر دشمن دور (کفار غربی به رهبری امریکا) پرداختند. حتی خود الظواهری در دهه ۸۰ و حتی نیمه اول دهه ۹۰ مبارزه با دشمن داخلی و سرنگونی رژیم مبارک تأکید داشت. او اما در اواخر دهه ۹۰ می گوید: «ما باید مبارزه را به سمت دشمنی هدایت کنیم که دستان آن در کشورهای ما آتش افروزی می کنند، تا دستان آن را بسوزانیم... دیگر ممکن نیست که فقط بر دشمن نزدیک تمرکز کنیم. چون ائتلاف صلیبی - صهیونیستی به رهبری ایالات متحده اجازه نمی دهد که اسلام گرایان در هیچ جای دنیا به قدرت برسند.» (عباس زاده فتح آبادی،

آن کناره گرفت. اعدام قطب چنان تأثیر شدیدی در ظواهری (که آن هنگام ۲۰ ساله بود) داشت که او را به نخستین عمل سیاسی اش رهنمون شد. او هسته کوچکی از دانش آموزان را برای مطالعه نوشته های سید قطب و آمادگی برای سرنگونی ناصر و تشکیل یک دولت اسلامی سازمان داد (Reidel, ۲۰۰۸).

او که در ارتباط با ترور انور سادات مورد بازجویی قرار گرفت و به زندان محکوم شد، در آن بازجویی گفت: «حکومت اسلامی حکومتی است که طبق شریعت خداوند قادر مطلق حکمرانی می کند... جهاد به معنی حذف رژیم موجود از طریق مقاومت در برابر آن و تغییر آن برای استقرار یک حکومت اسلامی... از طریق قیام مسلحانه است.» (Halverson, ۲۰۱۰)

ظواهری در مرور آن ایام می نویسد: «با قتل انور سادات موضوع جهاد در مصر و جهان عرب گسترش یافت و به یک عمل روزانه تبدیل شد.

مقابله با رژیم های فاسدی که مخالف شریعت و هم پیمان اسرائیل و امریکا بودند، به مبارزه پیوسته ای بدل شد که تاکنون متوقف نشده است. برعکس، جهاد هر روز در حال گسترش است، حامیانش را جمع آوری می کند و به طور فزاینده ای دشمنانش را در واشنگتن و تل آویو تهدید می کند. قتل سادات به دست اسلامبولی و همراهان شریفش ضربه نیرومندی به طرح امریکا - اسرائیل برای منطقه بود.» (Reidel, ۲۰۰۸)

ظواهری می گوید: «جنبش رادیکال اسلامی» در مطرح کردن موضوعاتی که از ذهن توده مردم مسلمان غایب بوده است مانند حاکمیت شریعت، ارتداد حاکمانی که بر اساس کلمات الله حکومت نمی کنند و ضرورت مقابله با حاکمانی که به دشمنان اسلام پیوسته اند برای جوانان موفق بوده است.» (Halverson, ۲۰۱۰).

این نوعی دوری گزیدن از جهاد است، گرچه در واقع اقلیت مؤمن کوچکی هستند که حکومت اسلامی را ایجاد خواهند کرد... در هر صورت، هنگامی که تمام مطبوعات و رسانه های گروهی در کنترل رژیم کافر است و از طریق آنها علیه مذهب خدا جنگ به راه انداخته می شود، چگونه از طریق دعوت می توان به موفقیت بزرگ دست یافت...؟» (کیپل: ۲۴۳).

آنچه در بالا از عبدالسلام فرج نقل شد عمدتاً در نقد رویکرد نرم و غیرخشونت آمیز اخوانی ها نوشته شده بود و جملات سید قطب را مبنی بر عقیم بودن حرکت های میانه روانه در ذهن تداعی می کند.

گروه «الجهاد» به تبعیت از دیدگاه فرج معتقد بودند که مبارزه اصلی با حاکم داخلی است نه امپریالیسم یا صلیبیون غربی، چرا که حاکمان فاسد داخلی عامل نفوذ امپریالیسم خارجی هستند. فرج در این زمینه می نویسد: «بعضی ها می گویند که هدف جهاد امروزی آزادی بیت المقدس است، البته این این یک تعهد قانونی و وظیفه همه مسلمانان است... اما اولاً: جنگ علیه دشمن درونی بر جنگ علیه دشمن بیرونی برتری و اولویت دارد. ثانیاً: از آنجا که خون مسلمانان تا زمان پیروزی می ریزد، ممکن است فردی به حق بپرسد که چه کسی از این پیروزی سود می برد. آیا حکومت اسلامی است که به وسیله این پیروزی بنیادهای خود را مستحکم می کند یا رژیم کافر...؟ جنگ باید منحصر تحت فرماندهی یک مسلمان صورت بگیرد. ثالثاً، مسئولیت وجود استعمار یا امپریالیسم در کشورهای اسلامی ما، به عهده این حکومت های کافر است. بنابراین مبارزه علیه امپریالیسم بی فایده و شرم آور است و باعث ائتلاف وقت می شود، ما باید توجه خود را روی مشکل اسلامی خودمان متمرکز کنیم و آن استقرار شریعت خداوند در کشورهایمان است.» (کیپل: ۲۴۶).

فرج بیشتر تحلیل انتقادی خود را وقف مقایسه سادات با مغول ها کرد و این بحث را مطرح کرد که آنها هر دو صرفاً مسلمانان ظاهری هستند. با صلح در مقابل اسرائیل و تسلیم سرزمین های اسلامی، سادات شایسته همان رفتاری است که مغول ها شایسته اش بودند، یعنی حذف (Reidel, 2008).

القاعده نیز یکی دیگر از گروه های رادیکالی است که در ادامه همان سلسله ای قرار دارد که رویکردهای مسالمت جوینانه را برای رسیدن به اهداف بیهوده می دانند. بن لادن که بسیار متأثر از آرای سید قطب بود القاعده را مصداق همان گروه پیشناز یا پشاهنگی می دانست که سید قطب در مقدمه کتابش اعلام کرده بود که این کتاب را برای آنها نوشته است (بخشی شیخ احمد، ۱۳۸۵).

همچنین نوشته ها و اعدام سید قطب در ۱۹۶۶ تأثیر زیادی بر ایدئولوژی ایمن الظواهری گذاشت. او نیز از کسانی است که ابتدا در ارتباط با اخوان المسلمین فعالیت می کرد و به تدریج از

۱۳۸۸). بیان ظواهری در ناگزیری روی آوردن به خشونت برای اسلام‌گرایان در تلاش برای رسیدن به قدرت، به دیدگاه سیدقطب و عبدالسلام فرج، شباهت تام دارد. اگرچه او مانع اصلی رسیدن اسلام‌گرایان به قدرت را در بیرون از مرزهای کشورهای اسلامی می‌داند.

از این بحث‌ها و نقل قول‌هایی که ذکر کردیم مشخص می‌شود که سیدقطب، شکر می‌مصطفی، عبدالسلام فرج و ایمن الظواهری (و البته تمام اسلام‌گرایان رادیکال دیگر در هر جای جهان) پیروی از حرکات نرم و دل‌بستن به مؤثربودن تاکتیک‌های مسالمت‌جویانه‌ای چون تشکیل حزب قانونی و شرکت در انتخابات را بی‌فایده می‌دانند. سیدقطب و عبدالسلام فرج در تحلیل هایشان عمدتاً بر اولویت جهاد بر علیه حاکمان فاسد داخلی و سپس توسعه جهاد به دیگر سرزمین‌ها و ایمن الظواهری بر اولویت جهاد بر علیه استکبار جهانی تأکید می‌کنند. نتیجه در هر حال یکی است و آن مطرح کردن آلت‌ناتیوهای خشن برای رسیدن به هدف است. اخوانی‌ها اما هرگز تسلیم چنین تفسیر بدبینانه‌ای از اوضاع نشدند و به سمت رادیکالیسم متمایل نشدند. آن‌ها ترور شیخ محمد الذهبی و انورسادات را تأیید نکردند. با عملیات سازمان‌هایی چون القاعده و تفاسیر کسانی چون ظواهری نیز میانه‌ای نداشته‌اند. این دو رویکرد اسلام‌گرایانه از سال‌ها پیش تاکنون پا به پای هم پیش آمده‌اند و هیچ‌کدام نتوانسته‌اند دیگری را از صحنه خارج کند.

انتخابات و پیروزی تفسیر اخوانی، کودتای ارتش و پیروزی تفسیر قطبی

در این میان، اخوانی‌ها البته همان‌گونه که از پیش هم حدس زده می‌شد حدس زد از اقبال بیشتری در میان مردم نسبت به رادیکال‌ها برخوردارند. نتیجه انتخابات پس از سرنگونی مبارک هم این نکته را اثبات کرد که در مصر اسلام‌گرایی از نوع میانه‌روانه اخوانی، هواداران بیشتری دارد تا اسلام‌گرایی از هر نوع دیگری. اهمیت پیروزی اخوان صرفاً در آن نبود که اخوانی‌ها سرانجام پس از ۸۰ سال نتوانستند حکومت را در اختیار بگیرند. بلکه اهمیت اصلی این پیروزی در آن بود که این واقعه به معنای تأیید عملی بودن تفسیر اخوانی‌ها از سیاست و حکومت و از طرفی به معنای شکست تفسیر بدبینانه سیدقطب و عبدالسلام فرج و ایمن الظواهری و سایر نمایندگان حال حاضر دیدگاه‌های رادیکال اسلام‌گرایی از عملی بودن سیاست‌ورزی نرم برای رسیدن به قدرت بود. پیروزی اخوان نشان داد که ادعای سیدقطب و سایرین مبنی بر اینکه برای اسلام‌گرایان ناممکن است که به شیوه‌های نرم و متساهلانه قدرت را در اختیار بگیرند ادعایی نادرست بود. اولین انتخابات دموکراتیک در مصر نشان داد که می‌توان اسلام‌گرا بود و بدون اعلام جهاد برای قبضه قدرت، به کاخ ریاست‌جمهوری پا

گذاشت. از آنجا که مصر نقش برادر بزرگتر را برای بسیاری از کشورهای مسلمان‌نشین دیگر بازی می‌کند و به‌خصوص جریانات اسلام‌گرای آن نقش الگو را برای سایر جریانات اسلام‌گرا در کشورهای دیگر دارند، پیروزی نرم اخوان معنایی فراتر از خود مصر نیز یافت. این انتخابات در دعوی جریانات اخوانی (و سایر جریانات میانه‌رو) و جریانات تندور اسلامی، کفه ترازو را به نفع میانه‌روان سنگین کرد. پس از پیروزی اخوان، هر جریان اسلام‌گرای میانه‌رو در هر کشوری به راحتی می‌توانست در مقابل ادعاهای بنیادگرایان رادیکال، به تجربه اخوان که با تحمل ۸۰ سال انتظار برای بازشدن فضای سیاسی، نتوانستند بلافاصله در یک فضای آزاد قدرت را دست بگیرند اشاره کند. از این‌رو پیروزی اخوان قطعاً می‌توانست بر آرام‌شدن فضای تنش‌آلود میان جریانات اسلام‌گرا و حکومت‌های خاورمیانه تأثیر مثبت بگذارد. درسی که بسیاری از اسلام‌گرایان از این جریان می‌گرفتند این بود که اولویت را باید به تلاش برای رهایی از شر دیکتاتورها در خاورمیانه داد و سپس برای رسیدن به قدرت با سایر گروه‌ها رقابت کرد. پیروزی اخوان نشان داد که برخلاف تز ایمن الظواهری، در صورت وجود اراده جمعی، می‌توان خواست مردم را بر اراده امپریالیسم غلبه داد و حکومت مورد تأیید غرب را نیز با حکومت برآمده از اراده مردم جایگزین کرد و دیگر اینکه در پیش گرفتن این شیوه، در راه رسیدن به حکومت نیز برای اسلام‌گرایان احیاناً راهگشا تر خواهد بود. و این همان فرایندی بود که اخوان با همراهی با جریان تظاهرات مردمی بر علیه حسنی مبارک و حضور در انتخابات طی کرد و کاندیدای اخوان‌المسلمین، محمد مرسی توانست به کاخ ریاست‌جمهوری داخل شود.

اخوان‌المسلمین البته نتوانست آنچه‌آن در ابتدا تصور می‌شد انتظارات را برآورده کند و تجربه حکومتداریش چندان موفق از کار در نیامد. چند وقت پیش هم ابراهیم منیر - دبیر کل سازمان بین‌المللی اخوان - اعلام کرد که اخوان برای در اختیار گرفتن حکومت آماده نبود و از همان ابتدا ترجیح می‌داد که از یک شخصیت ملی غیراخوانی برای ریاست‌جمهوری حمایت کند. به هر حال نارضایتی‌ها بالا گرفت و میلیون‌ها نفر از مصریان به خیابان‌ها ریختند و به حکومت اخوانی‌ها اعتراض کردند. بسیاری تصور می‌کردند که اخوان در حال قبضه قدرت و تبدیل حکومت مصر به الگویی غیرقابل برگشت از حکومت اسلامی با معیارهای مطلوب خودش است. برخی از اعضای رده بالای دولت مرسی (نظیر «محمد جادالله»، معاون حقوقی مرسی) که خود از چهره‌های مهم اخوان بودند نیز استعفا دادند و اوضاع برای اخوان بدتر شد. به باور من البته اخوانی‌ها حتی اگر چنین برنامه‌ای برای قبضه قدرت نیز داشتند نمی‌توانستند در این امر

موفق شوند. چرا که برای چنین تبدیلی، همراهی نهادهای مهمی چون ارتش حتماً لازم است و ارتش مصر نیز مستقل از اخوانی‌ها بود. ارتشی که سال‌ها با حسنی مبارک همکاری کرده بود، با عدم همراهی با او و اعلام بی‌طرفی در هنگامی که اعتراضات مردمی اوج گرفته بود، عملاً موجب سقوط حکومت حسنی مبارک شد. بنابراین با عدم همراهی ارتش و سایر نهادهای عمده با اخوان در پیشبرد پروژه اسلامیزاسیون، این کار به صرف خواست اخوانی‌ها محقق نمی‌شد. البته این نکته در قضاوت ما در ارتباط با ضعف حکومت اخوان‌المسلمین تأثیری نمی‌گذارد. ضعف‌های عمده حکومت اخوانی‌ها آشکار است. هفت موردی که «محمد جادالله» به عنوان دلایل استعفا اعلام کرد نمونه‌ای مهم از این ضعف‌هاست.^۱

بسیاری از انتقادات توده‌های معترض مردم درست بود و کسی نمی‌تواند آن را منکر شود اما باید در نظر داشت که دولت اخوانی‌ها که عملکرد ضعیفی نیز داشت با کودتا ساقط شد. اگرچه اعتراضات مردمی وسیع بود و در تعیین تکلیف دولت مرسی بی‌گمان تأثیر گذار بود اما بعید است که بدون همراهی ارتش با اعتراضات خیابانی، امکان سقوط دولت محمد مرسی وجود می‌داشت. اولتیماتوم ۴۸ ساعته ژنرال عبدالفتاح السیسی به مرسی و سپس به خیابان آوردن تانک‌ها و محاصره کاخ ریاست‌جمهوری و بازداشت رئیس‌جمهور همه حاکی از آن است که گام اصلی را در سقوط دولت اخوان، ارتش برداشت نه معترضان. به همین دلیل آنچه اتفاق افتاد بیشتر «کودتا» بود تا «انقلاب دوم».

نکته مهم در این است که دخالت ارتش در قضیه و انجام کودتا در آن لحظات بحرانی پیامدی به همراه دارد که دامنه تأثیرش، همانند اثر پیروزی اخوان‌المسلمین، بر تمام جریانات اسلام‌گرای منطقه گسترش خواهد یافت. پیامد این کودتا که گریبانگیر مصر و خاورمیانه خواهد شد این است که این کودتا عملاً تز سید قطب و دیگران را که با پیروزی اخوان‌المسلمین مدتی به نظر می‌رسید کفایت تجربی‌اش ساقط شده با قوت تأیید کرد. در واقع مانیفست اسلام‌گرایی ستیزه‌جو درست از آب در آمد. کودتای ارتش و برانداختن دولت اخوانی جملات سیدقطب را در پیش چشم همه اسلام‌گرایان تداعی می‌کند: «روی کار آمدن حکومت خداوند در زمین و از بین بردن فرمانروایی بشر و در آوردن سلطنت خداوند از چنگال بندگان غاصب و باز پس دادن آن به خدا و سیادت پیدا کردن شریعت الهی و الغانمودن قوانین بشری، هیچ‌کدام تنها با تبلیغ و روشنگری به انجام نمی‌رسد. چون آنها که بر کرده بندگان خدا سوار شده‌اند و سلطنت خداوند را در زمین غصب کرده‌اند، صرفاً با تبلیغ کردن و روشنگری حاضر نخواهند شد سلطنت خود را واگذار نمایند و گرنه در این صورت، کار پیامبران (ص) برای

استقراربخشیدن به دین خداوند، کار بسیار آسانی می‌بود! در حالی که تاریخ پیامبران و تاریخ دین اسلام در طول نسل‌ها عکس این را ثابت کرده است» (قطب: ۷۶).

نتیجه کودتا قطعاً به نفع تفسیر پیروان سیدقطب بود و اسلام‌گرایی میانه‌رو را به عنوان تزی که کفایت تجربی ندارد به حاشیه خواهد برد. از آنجا که مصر همان‌گونه که پیش از این گفتیم نقش الگو برای بسیاری از کشورهای منطقه دارد کفایت تجربی تزی سیدقطب به جریانات اسلام‌گرای سایر کشورها نیز تعمیم داده خواهد شد. اکنون به روشنی می‌توان تجسم کرد که در منازعات فکری اسلام‌گرایان میانه‌رو و رادیکال بر سر شیوه‌های دستیابی به اهداف استراتژیک اسلامی، در جواب میانه‌روها که دعوت به خویشانداری و تلاش برای گذار به قدرت از طریق شیوه‌های دموکراتیک می‌کنند، مثال تجربه دموکراسی ورزی اخوانی و عاقبتش همواره از زبان رادیکال‌ها تکرار خواهد شد.

اینکه در حال حاضر ژنرال عبدالفتاح السیسی نزد بخش مهمی از مردم مصر از محبوبیت بالایی برخوردار است نمی‌تواند مانع بروز خشونت و انفجار و ترورهایی شود که از ناحیه اسلام‌گرایانی انجام می‌شود که بیش از پیش بصیرت سیاسی سیدقطب را راهنمای عمل خود قرار داده‌اند. هم‌اکنون نیز در هر گوشه و کنار مصر هر روزه شاهد اتفاقاتی این چنین هستیم و آینده، پتانسیل اوضاع بسیار بدتر از این را هم دارد. به هر اندازه‌ای که السیسی نزد هوادارانش محبوب‌تر شود، از آن طرف هم سید قطب نزد اسلام‌گرایان رادیکال محبوب‌تر خواهد شد تا مصر و خاورمیانه به‌زودی آبستن نبردی تمام‌عیار بین این دو تفکر مخالف باشد. سیر حوادث در خاورمیانه به گونه‌ای پیش می‌رود که امکان فراموشی افکار و ایده‌های سید قطب ممتنع گردد. کودتای ارتش مصر، ناخوسته‌عاملی خواهد بود تا شبح سیدقطب همچنان بر سر آسمان خاورمیانه جولان دهد و هوادار جلب کند و هم‌اورد بطلید. خارج‌شدن حسنی مبارک از زندان و زندانی شدن محمد مرسی به جای او و دورخیز محتمل عبدالفتاح السیسی برای ریاست‌جمهوری اهمیت نمادین بسیاری دارد. پایین کشیدن مرسی از قدرت و دادگاهی شدنش توسط حکومت ارتشی‌ها، نماد شکست عظیم اسلام‌گرایی میانه‌رو در خاورمیانه است. بنابراین آنچه در این میان شکست خورد برخلاف آنچه برخی تحلیلگران داخلی و خارجی و نیز کسانی چون بشار اسد می‌پندارند نه اسلام سیاسی به‌طور کلی بلکه اسلام سیاسی میانه‌رو بود. این شکست اما دقیقاً به معنای پیروزی تفسیر اسلام سیاسی تندرو از جمله همان‌هایی که در قالب «جبهه النصره» و «داعش» با حکومت او در حال جنگ هستند، است.



جنبش تمرد، و برافتادن مرسی از حکومت

sayyid qutb, London, Rutledge

16. Zollner, Barbara H.E (2009): the Muslim brotherhood, hasanal-hudaybi and ideology, London, Rutledge

17. Reidel, Bruce (2008): the search for al-Qaida, Washington, D.C., Brookings institution press

منابع

- بخشی شیخ احمد، مهدی (۱۳۸۵): سید قطب و اسلام‌گرایی معاصر، نشریه علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۳۳.
- بنا، حسن (۱۳۸۸): پیام بیداری، ترجمه مصطفی اربابی، تهران، نشر احسان.
- حلباوی، کمال (۱۳۹۲): مصاحبه با نشریه فرهنگ اسلامی، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۹۲.
- عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (۱۳۸۸): بنیادگرایی اسلامی و خشونت (با نگاهی بر القاعده)، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۴.
- غزالی، زینب (۱۳۷۹): روزهای خاطره، ترجمه سید ضیاء مرتضوی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- الغنوشی، راشد (۱۳۸۱): آزادی‌های عمومی در حکومت اسلامی، ترجمه حسین صابری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قرضاوی، یوسف (۱۳۸۱): اخوان المسلمین، ۷۰ سال دعوت، تربیت و جهاد، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران، نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۹۰): نشانه‌های راه، ترجمه محمود محمودی، تهران، نشر احسان.
- کپل، ژیل (۱۳۷۵): پیامبر و فرعون، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان.
- منیر، ابراهیم (۱۳۹۲): گفت‌وگو با حسین عمار، سایت رسمی جماعت و اصلاح ایران، www.islahweb.org/content/2013/11/10129/
- تاریخ دسترسی: 12/5/9/1392
- Tibi, bassam (1998): The challenge of fundamentalism, Berkeley, California, university of California press
- Halverson, Jeffry (2010): theology and creed in sunni Islam, Basingstoke, Palgrave MacMillan
- Khatib, sayed (2006): the political thought of

پی‌نوشت

۱. محمد فؤاد جادالله، مشاور حقوقی محمد مرسی، اوایل اردیبهشت سال ۱۳۹۲ تنها دو روز پس از استعفای احمد مکی، وزیر دادگستری این کشور، با ذکر دلایل هفتگانه استعفای خود را به دولت مرسی ارائه کرد. هنگام ارائه استعفا، جادالله که دوازدهمین مشاور مستعفی محمد مرسی به‌شمار می‌رفت، ضمن اعلام اینکه تاکنون چندین بار از استعفا، اعتراض و مورد انتقاد قرار دادن کندی روند تصمیم‌گیری، تک‌روی گروه اخوان‌المسلمین و تأثیر این گروه بر ریاست‌جمهوری و دولت کنونی این کشور صرف‌نظر کرده، تأکید کرد که بنا به هفت دلیل و به منظور نشان‌دادن خطری که مصر را تهدید می‌کند، استعفا داده است. به گفته محمد فؤاد جادالله، نداشتن چشم‌انداز روشن جهت اداره کشور و دستیابی به اهداف انقلاب، اصرار بر ادامه فعالیت دولت هشام قنديل، نخست‌وزیر آن زمان مصر با وجود شکست سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن، تلاش‌ها برای در تنگنا قرار دادن قوه قضائیه و از بین بردن استقلال آن، تسلط کامل یک جریان بر مرحله انتقالی و عدم مشارکت دیگر جریان‌ها در تصمیم‌گیری‌های کلان، ناتوانی در برگزاری گفت‌وگوی ملی همه‌جانبه با هدف دستیابی به توافق در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی، ممانعت از ایفای نقش جوانان در این زمینه‌ها و در نهایت بازگشایی درهای مصر به روی گردشگران ایرانی، دلایل وی برای استعفا هستند. ■

خطر «هلال سلفی»



شائل شای*

برگردان: فرزاد محمدزاده ابراهیمی

چکیده:

در حالی که اسرائیل و غرب تمام تمرکز خود را متوجه تهدید ایران کرده‌اند، خطر دیگری در حال شکل‌گیری در خاورمیانه است. تلاش‌های القاعده و دیگر گروه‌های اسلام‌گرای سنی تندرو برای به چالش کشیدن هلال شیعی (عراق، سوریه و لبنان) باید به‌عنوان تهدید امنیتی مهمتری مورد توجه قرار گیرد.

برخی براین باورند که ایران در تلاش برای تسلط بر بخش هلالی شکل در خاورمیانه از طریق محور نیابتی شیعه می‌باشد، جایی که اکثریت جمعیت آن شیعه یا دارای اقلیت شیعه قدرتمند است؛ عراق و سوریه تحت تسلط علوی‌ها و گروه شبه‌نظامی قدرتمند و شیعه حزب‌الله در لبنان. با این حال حضور فزاینده جهادگرایان سلفی سنی در عراق (از سال ۲۰۰۳)، در میان شورشیان سوریه (از سال ۲۰۱۱) و همین‌طور در لبنان به شکل‌گیری هلال سلفی انجامیده است. این مسئله انعکاس‌دهنده جاه‌طلبی اهل سنت برای برقراری خلافتی است که بیشتر خاورمیانه را در کنترل داشته و دولت اسلامی را از دیاله (در شرق عراق) تا بیروت برپا سازد. نفرت القاعده نسبت به شیعیان در سخنان ابومصعب الزرقاوی (Abu Musab al-Zarqawi)، تروریست بنیادگرای اردنی‌الاصیل، بنیانگذار و رهبر پیشین این گروه در عراق کاملاً مشخص است. او شیعیان را «مانعی رفع‌نشدنی، زهرهای کشنده...» و دشمنانی در کمین‌نشسته

عنوان کرده و پیروان خود را به نبرد با آنها فراخوانده بود.

القاعده در عراق

القاعده عراق، گروه جهادگرایی متشکل از ستیزه‌جویان سنی است که پس از حمله ایالات‌متحده به عراق قدرتمندتر و برجسته‌تر شده و دست به عملیات تروریستی و بمب‌گذاری‌های پراکنده زده است. تداوم ناآرامی‌ها در این کشور زمینه مناسبی را برای دست‌زدن به جنگ چریکی علیه نیروهای ائتلاف و حامیان داخلی آن فراهم آورد. با توجه به تلاش‌های موفقیت‌آمیز ضدتروریستی ایالات‌متحده و بیداری قبایل اهل سنت، اقدامات خشونت‌بار القاعده عراق از زمان اوج آن در سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۰۶ فاصله گرفته و کاهش یافته است، گرچه این گروه همچنان به‌عنوان تهدیدی برای ثبات عراق و در بستری وسیع‌تر برای ثبات کشورهای شرق دریای مدیترانه باقی مانده است. این گروه از زمان خروج نیروهای امریکایی در اواخر سال ۲۰۱۱، آهنگ حملات خود را به اهداف عمدتاً شیعه شتاب بخشیده تا شاید بتواند درگیری بین اقلیت سنی عراق و دولت تحت رهبری شیعیان به نخست‌وزیری نوری مالکی را دوباره شعله‌ور سازد. ناگفته نماند که القاعده عراق حوزه عملیاتی خود را به کشور همسایه - سوریه - هم گسترش داده است. القاعده عراق در آوریل ۲۰۱۳ اعلام کرد که درصدد تغییر نام خود به «حکومت اسلامی عراق و شام» (داعش) است و گروه سوری جبهه النصره (Jabhat Nusra) برای پیوستن به آن ابراز تمایل کرده است. هر چند رهبران جبهه النصره این مسئله را تکذیب و هر دو گروه به‌صورت مستقل باقی مانده‌اند.

بخش قابل‌توجهی از خشونت‌های عراق برعهده دولت اسلامی عراق و شام است که

به‌عنوان بخشی از اقدامات ضدشیعی خود به عملیات خرابکارانه و بمب‌گذاری در این کشور مبادرت کرده و مدعی است که بیش از هشت هزار تن را در سال ۲۰۱۳ از پای در آورده است. در سوم ژانویه ۲۰۱۴، داعش عنوان کرد که کنترل شهر فلوجه (Fallujah) را در دست گرفته و برپایی دولت اسلامی را در آنجا اعلام کرد. تسخیر شهر فلوجه به دنبال درگیری‌های خشونت‌بار استان الأنبار (Al Anbar) رخ داد که طی آن نبرد بین قبایل محلی، نیروهای امنیتی عراق و ستیزه‌جویان وابسته به القاعده به بن‌بست رسیده بود. ستیزه‌جویان داعش برای ماه‌ها کنترل نواحی بیابانی استان الأنبار را در اختیار داشتند و در برابر تهاجم نیروهای دولتی عراق و رهبران قبایل محلی مقاومت کرده و کنترل فلوجه و تقریباً نیمی از شهر الرمادی (Ramadi) مرکز استان الأنبار را حفظ کردند. تنش‌های فرقه‌ای بین سنی‌های عراق و حکومت تحت رهبری شیعیان به دنبال جنگ در سوریه شعله‌ورتر شده است. نفوذ فزاینده القاعده در سوریه این امکان را برای تروریست‌ها فراهم کرده تا کنترل مناطق بیابانی دو طرف مرز عراق و سوریه را به دست گرفته و آنها را قادر ساخته به‌سادگی در این مناطق جابه‌جا و تسلیحات انتقال دهند.

القاعده در سوریه

از دهه ۱۹۸۰ و از زمانی که رژیم اسد به عنوان متحد ایران مطرح بوده، سوریه مورد توجه القاعده و دیگر گروه‌های جهادی قرار داشته است. دخالت مستقیم القاعده در سوریه شامل دولت اسلامی عراق و شام، گردان‌های عبدالله عزام (Abdullah Azzam Brigades)، فتح‌الاسلام وابسته به القاعده و جهادگرایان سلفی اردنی می‌شود. شیخ یوسف القرضاوی (Youssef al-Qaradawi) از چهره‌های بانفوذ



بمب گذاری های متوالی در بیروت

اهل سنت در راستای برجسته کردن و گسترش شکاف منطقه‌ای شیعه- سنی، از تمام کسانی که می‌توانند به جهاد مبادرت کنند خواسته است به سوریه رفته و با علویان و شیعیان بجنگند که از نگاه او «بدتر از مسیحیان و یهودیان هستند». **ایمن الظواهری (Ayman al-Zawahiri)** رهبر القاعده هم سوری‌ها را به «قیام علیه رژیم علوی» بشار اسد فراخوانده است. در ژوئن ۲۰۱۳، بین ۳۰ تا ۶۰ غیرنظامی شیعی توسط نیروهای شورشی در روستای هتلا (Hatla) کشته شدند، روستایی در شرق سوریه و نزدیک مرز عراق که مورد تهاجم هزاران جهادگرا قرار گرفت و علاوه بر کشتار تعدادی از شیعیان، بسیاری از خانه‌های آنها را هم به آتش کشیدند.

دولت اسلامی عراق و شام از سال ۲۰۱۲ در سوریه فعال است و برای کنترل پایگاه‌های اصلی و مرکز استان الرقه (Al-Raqqqa) در شمال این کشور مبارزه می‌کند. داعش از یک سو با نیروهای رژیم اسد در نبرد است و از سوی دیگر با شورشیان سکولار سوریه که پیشتر این گروه را در مبارزه علیه رژیم اسد متحد خود قلمداد می‌کردند. درگیری‌های شدیدی بین داعش و گروه‌های شورشی سوری در نقاط مختلف سوریه در دسامبر ۲۰۱۳ گزارش شد که در آن داعش توانست کنترل شهر سراقب (Saraqeb) در استان استراتژیک ایدلب (Idlib) واقع در مسیر بزرگراه ارتباطی حلب- دمشق را در اختیار گیرد. جبهه النصره گروه جهادی سلفی با منشأ داخلی در سوریه پیوندهای مهمی با وابستگان به القاعده دارد و اثبات کرده که نسبت به دیگر گروه‌های شورشی دارای کارایی بالاتری است. این گروه نسبت به احساسات عمومی همونایی نشان داده و در حال کسب حمایت در داخل سوریه است. پیدایش گروه‌های جهادی سلفی بومی همچون جبهه النصره در بلندمدت برای ثبات دولت سوریه به مراتب خطرناک‌تر از گروه‌های جهادی خارجی است، چرا که آنها تغییر شکل دهنده ایدئولوژی جهادی سلفی به خط‌مشی داخلی هستند که می‌توانند حمایت عمومی را به دست آورند.

القاعده در لبنان

تنش‌ها و درگیری‌های ناشی از حمایت نظامی حزب‌الله از رژیم اسد و همین‌طور پشتیبانی شماری از جوامع سنی از مخالفان اسد، شرایط لبنان را ملتهب کرده است. خودروهای بمب‌گذاری شده، حملات راکتی و آدم‌ربایی‌ها هر دو گروه را مورد هدف قرار داده و درگیری‌های مسلحانه هم

به دفعات رخ داده است. سیدحسین نصرالله رهبر حزب‌الله لبنان، دلیل مداخله این گروه در سوریه را متوقف کردن تندروهای سنی وابسته به القاعده یا تکفیری‌ها در دستیابی به اهداف خود اعلام کرده است. از منظر رهبر حزب‌الله عرصه نبرد در لبنان، سوریه و عراق یکسان است. در چهارم ژانویه ۲۰۱۴، دولت اسلامی عراق و شام مسئولیت حمله انتحاری دوم ژانویه در مناطق تحت کنترل حزب‌الله در حومه بیروت را برعهده گرفت. این انفجار چهار کشته و ده‌ها مجروح برجای گذاشت و اولین عملیات انتحاری داعش در لبنان محسوب می‌شود. داعش هشدار داده است که این عملیات آغازی بر مبارزه علیه «حزب‌الله به دلیل نقش این گروه در کمک به رژیم سوریه» می‌باشد. گردان‌های عبدالله عزام، دیگر گروه وابسته به القاعده حملات انتحاری ۱۹ نوامبر ۲۰۱۳، مقابل سفارت ایران در بیروت را سازماندهی کرد. ماجد الماجد (Majid al-Majid) رهبر پیشین گردان‌های عبدالله عزام تهدید کرده بود در صورت تداوم حمایت حزب‌الله از رژیم اسد دست به اقدامات تلافی جویانه در لبنان خواهد زد و حتی از حمله به گردشگران لبنانی در خارج از این کشور سخن به میان آورده بود. الماجد در ۲۷ دسامبر ۲۰۱۳، توسط ارتش لبنان بازداشت و در چهارم ژانویه ۲۰۱۴، در اثر نارسایی کلیه در بیمارستانی نظامی در بیروت جان سپرد.

نتیجه‌گیری

از نگاه استراتژیست‌های اسرائیلی در دهه اخیر هلال شیعی تحت تسلط ایران، تهدید اصلی برای اسرائیل و امنیت منطقه‌ای به شمار می‌رفت. این در حالی است که مداخله فزاینده

* **Shaul Shay**، پژوهشگر مرکز مطالعات استراتژیک بگین- سادات و معاون پیشین مدیر شورای امنیت ملی اسرائیل.

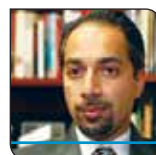
منبع: مرکز مطالعات استراتژیک بگین- سادات (۲۱ ژانویه ۲۰۱۴)

- Shay, Shaul (2014) "The Threat of the 'Salafi Crescent' ", The Begin-Sadat Center for Strategic Studies, January 21. ■

همسویی تندروها در امریکا و ایران



سناتور منندز و کرک، به ترتیب از راست به چپ تصویر



تریثا پارسی

برگردان: فروزان آصف نخعی

تندروهای تهران امیدوارند که از کارشکنی‌های سناتور کرک و منندز در دیپلماسی خود بهره‌مند شوند. استدلال طرفداران تحریم‌های ایران بر سه افسانه تأکید دارد.

نخست (جنگ‌طلبان) هوادار تحریم، استدلال می‌کنند که باید سیاست‌های تهاجمی خود را براساس سیاست پلیس خوب/ پلیس بد ایجاد کنید و این سیاست دینامیزمی پویاست که موجب گسترش دیپلماسی اوباما می‌شود. درحالی که چنین پویایی می‌تواند مفید باشد، آن اثر خود را بر این ایده می‌گذارد که پلیس خوب می‌تواند وعده‌های خود را ارائه دهد و مهارکننده پلیس بد باشد. اگر پلیس خوب نتواند علائم توانا و متقاعدکننده بدهد، اثر روانی مورد نظر به‌طور کامل از دست می‌رود و پلیس بد به‌سادگی نمی‌تواند پلیس برنده باشد.

درواقع به‌جای تقویت دیپلماسی اوباما، کرک و منندز، او را به‌عنوان یک فرد ضعیف به تصویر می‌کشند. درحالی که آنان به‌طور کامل خود را به‌عنوان افرادی بی‌تفاوت نسبت به توافق ایالات‌متحده که اوباما آن را به امضا رسانده نشان می‌دهند. تحریم‌های جدید، پس از آن‌همه هياهو، نقض تفاهمنامه ژنو است.

کرک و منندز تشنگی خود را برای تحریم‌های بیشتر، بیش از حد نشان می‌دهند. آنها در حال تبدیل روال پلیس خوب/ پلیس بد به پلیس ضعیف/ پلیس دیوانه هستند. اگر تندروها در تهران بتوانند از حسن روحانی رئیس‌جمهوری،

به همراه آن بسیاری از تحریم‌های بین‌المللی سست خواهد شد. کشورهای زیادی اجرای تحریم‌های یک‌طرفه امریکا و خود را متوقف خواهند کرد، در آن صورت عملاً تهران تسکین تحریم‌ها را دنبال می‌کند - هرگونه سازش هسته‌ای اما بدون ایران صورت می‌گیرد. این هزینه‌ای است که کنگره در ورای این بازی به‌دست خود می‌پردازد - و عمیقاً امیدوارم با اقدامات واشنگتن، پیش‌بینی تندروهای ایرانی غلط از آب دربیاید.

سوم و درنهایت علاقه‌مندان به تحریم‌ها استدلال می‌کنند که تحریم‌های بیشتر، تضعیف تندروهای ایرانی را به‌دنبال دارد. درواقع به نظر من عکس این قضیه صادق است. در سال ۲۰۱۳، خواست و اراده مردم مورد قبول واقع شد.

منبع: رول کال (Roolcal.com) ■

تصویر فردی ضعیف و ناتوان ارائه کنند، توصیه‌های قابل پیش‌بینی از سوی جنگ‌طلبان حامی تحریم‌ها این خواهد بود که استفاده از مذاکره با همتایی که در کنترل سیاست، قدرت ندارد ممکن نیست. تندروها در ایران با تشکر از کرک و تعصب و غیرت منندز برای تحریم‌ها، حالا می‌گویند این دقیقاً همان چیزی است که در مورد مذاکره با اوباما می‌گفتند.

دوم، طرفداران تحریم‌ها استدلال می‌کنند که تحریم‌های بیشتر، می‌تواند اقتصاد ایران را زیر فشار بیشتر قرار دهد. درواقع، تحریم‌های بیشتر به تحریم کمتر منجر خواهد شد.

اگر قرارداد ژنو در نتیجه عملکرد نادرست کنگره، شکست بخورد، جهان، ایالات‌متحده و نه ایران را به‌عنوان مانع اصلی دستیابی به یک توافق هسته‌ای شناسایی خواهد کرد. با تغییر جهت سرزنش‌ها به سوی ایالات‌متحده امریکا، اجماع بین‌المللی علیه ایران به زوال خواهد رفت و

تنش زدایی میان ایران و آمریکا، بزرگترین داستان ژئوپلیتیکی در سال ۲۰۱۴

آشتی میان واشنگتن و تهران می تواند به بازسازی روابط در خاورمیانه کمک کند



استفان کینزر

برگردان: فروزان آصف نخعی

چشم انداز ایران: استفان کینزر خبرنگار سابق نیویورک تایمز در بخش خارجی است که بیش از ۵۰ کشور در پنج قاره جهان را پوشش داده است. او نویسنده مطالب و کتاب‌هایی درباره سرتگونی رژیم‌هاست.^۱ کینزر به عنوان عضو میهمان در مؤسسه مطالعات بین‌المللی واتسون در دانشگاه براون به آموزش روابط بین‌الملل مشغول است. در این مقاله او به شرایط پس از ارتباط مجدد میان ایران و آمریکا می‌پردازد.

دنيس باليباس خبرنگار رويترز می‌گوید: «محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه ایران و وزیر امور خارجه آمریکا جان کری پس از بیانیه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ در ژنو، جایی که قدرت‌های جهانی و ایران با توقف بخش‌هایی از برنامه هسته‌ای تهران موافقت کردند، نقطه عطفی را به وجود آوردند.»

پیش‌بینی حوادث ژئوپلیتیک و روندی که در سال آینده شکل خواهد گرفت، به عنوان یک تفریح و سرگرمی فکری غیرقابل مقاومت است.

پیش‌بینی‌های زیادی در این زمینه وجود دارد: چین و ژاپن ممکن است بر سر جزایر مورد اختلاف و مورد مناقشه دیاویو/سینکاکو با یکدیگر تهاجمی‌تر و تحریک‌آمیزتر برخورد کنند و این خود کمک به بی‌ثباتی در شرق آسیا است. بنیاد گرایان رادیکال جنگ را از پایگاه‌های جدید در مالی، لیبی و سوریه شروع می‌کنند. ترکیه ممکن است بیشتر قطبی شده

و موفق به بازیابی نقش امیدوارکننده‌ای باشد که در سیاست‌های منطقه‌ای تا چند سال پیش بازی می‌کرد. در اروپا احزاب سیاسی ملی‌گرا و راست افراطی می‌توانند به قدرت بازگردند. تصمیم رئیس‌جمهوری باراک اوباما، در تأیید یا رد خط لوله عظیم نفتی کیستون (Keystone) از کانادا به خلیج مکزیک، به شدت بازارهای جهانی انرژی را تحت تأثیر قرار خواهد داد. اگر پادشاه سعودی بمیرد - که در این سال ۹۰ ساله می‌شود - در عربستان سعودی مبارزه شدیدی بر سر جانشینی پادشاه کنونی روی خواهد داد.

با این حال از مهمترین تغییرات ژئوپلیتیکی، کاهش خصومت میان ایالات متحده و ایران خواهد بود. این فرآیند با امضای توافق تاریخی دو کشور در ماه نوامبر آغاز شد. این است که برای نخستین بار، در یک سری از توافقات با هدف اطمینان از اینکه ایران هرگز متوسل به تولید سلاح‌های هسته‌ای نخواهد شد، در نتیجه می‌توان از بازگشت ایران به جامعه ملل استقبال کرد.

دو چهره کلیدی در دستیابی به این موفقیت - وزیر امور خارجه آمریکا جان کری و محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه ایران - از سوی تدریجی داخلی در خانه خود، متهم به فروش خود و از این طریق با مشکلاتی روبرو شدند. تدریجی‌های ایرانی دلایلی را برای ترس از صلح دارند. چشم‌انداز زیادی وجود دارد که ایران می‌تواند با آزادی از بند تحریم‌ها رشد کند، به خصوص اگر سیستم حاکم بر آن اصلاح شده و اجازه دهد برای کمک به توسعه ملی بسیاری از ایرانی‌های پراستعداد از خارج به خانه‌هایشان بازگردند. طبقه متوسط همواره در حال رشد و رو به افزایش، عامل فشار برای دموکراتیک‌شدن حکومت است. به همین دلیل است که تدریجی‌های ایران از آشتی وحشت دارند.

جنگ طلب‌ها در واشنگتن برای نبرد آماده شده‌اند. در جلسه‌ای که چند هفته پیش برگزار شد، اعضای کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، کری را برای فسخ تفاهمنامه بمباران کردند. آنان ذهن‌های خود را با کلیشه‌های فلج‌کننده برخاسته از جهل نسبت به ایران و خاورمیانه، روی روندهای دیپلماتیک بسته‌اند. اعضای مهم کنگره به شدت دنبال راه‌هایی برای جلوگیری از تنش زدایی هستند. در پایان فیلم، هر دو طرف شکست خواهند خورد. اطلاعات کلیدی در تهران و واشنگتن حاکی از آن است که هر دو کشور جز به رسمیت شناختن یکدیگر انتخاب دیگری ندارند که برای هر دو طرف مصلحانه، منافع عظیم استراتژیک به ارمان بی‌آورد. این یک موقعیت برد-برد کلاسیک است. براین اساس ایران راهی برای خروج از انزوا و فرار از خردشدن زیر تحریم‌ها می‌یابد. در این میان ایالات متحده نیز یک ایران هسته‌ای آزاد و دستاوردهایش را به عنوان یک شریک بالقوه ارزشمند در مبارزه با شورشیان افراطی در سوریه، لبنان، عراق و افغانستان تضمین می‌کند. خشم بیش از حد کنونی از آشتی ایران و آمریکا، ناشی از رفتاری احساساتی است. در واشنگتن نمی‌توان نفوذ شرکت‌های بزرگ آمریکایی را با چشم‌انداز فرصت‌های زیادی که برای خود در بازار ایران متصور هستند، دست کم گرفت. شرکت‌های نفتی ذی‌نفع، آشکارا حامی آشتی سیاست برد-برد خواهند بود. آب دهان شرکت‌های هوا فضا در چشم‌انداز ملت بزرگ (ایران) که نیازمند تعویض هواپیماهای مسافربری خود است، راه افتاده است. صنعت داروسازی آمریکا فرصت‌های بزرگی را به دلیل نبود داروهای با کیفیت و تخصصی در بازار پروتق ایران می‌بیند. همه آنها بی‌سروصدا در حال لابی‌گری برای عادی‌سازی روابط هستند.



سفر نیکسون به چین در سال ۱۹۷۲

منطق استراتژیک، چنین برخوردی را به او دیکته می‌کند.

با وجود تفاوت‌های آشکار میان ایران و اسرائیل، این دو می‌توانند شرکای منطقی باشند. آنها در طول سال‌ها همکاری مناسبی با یکدیگر داشته‌اند. امروز هر دوی این کشورها مشاهده می‌کنند که رادیکالیسم و اهل سنت، به یک تهدید عمده تبدیل شده است. آنها در سوءظن عمیق نسبت به عرب‌ها مشترک هستند. اگر سال ۲۰۱۴ را در واقع ایالات متحده به سال عادی‌سازی روابط با ایران تبدیل و خرید و فروش را به‌طور معمول با ایران آغاز کند، اسرائیل این سیاست را تنها پس از دوران نتانیا‌هو می‌تواند دنبال کند.

تصور آینده سیاست در خاورمیانه، پس از تجدید روابط میان ایران و آمریکا، روشن است؛ نخست به‌هر حال، توافق موقت فعلی - و امضای آن نه‌تنها توسط ایالات متحده و ایران، بلکه توسط بریتانیا، فرانسه، آلمان، روسیه و چین - باید به پیمان بلندمدت تبدیل شود که به‌واسطه آن تحریم‌های غرب به پایان خواهد رسید و ایران نیز هرگز به تولید سلاح‌های هسته‌ای اقدام نخواهد کرد. در سال ۲۰۱۴ براساس این معاهده، پیشرفت‌های قاطعی انجام خواهد شد. دشمنان صلح در تهران و واشنگتن قادر نخواهند بود آن را از خط خارج کنند.

این سال ژئوپلیتیک، در ماه دسامبر با اعطای جایزه صلح نوبل می‌تواند به نقطه اوج خود برسد. طبق معمول، یک گروه از اسامی نامزدهای شایسته دریافت جایزه از ادوارد اسنودن تا پاپ فرانسیس (خورخه ماریو برگولیو) وجود خواهد داشت. در این صورت بعید است که کره شمالی صلح را بپذیرد و جایزه نوبل به دنیس رادمن (بسکتبالست آمریکایی مؤسس دیپلماسی بسکتبال در کره شمالی) برسد اما اگر صلح میان واشنگتن و تهران رخ بدهد، کری و ظریف به طرز باشکوهی جایزه نوبل را به دست خواهند آورد.

پی‌نوشت

۱. همه مردان شاه، استفان کینزر، مترجم لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، چاپ سوم، اردیبهشت ۱۳۸۸ و همچنین براندازی؛ یک قرن تغییر حکومت‌ها به‌دست آمریکا از هاوایی تا عراق، مترجم دکتر فیض‌الله توحیدی، نشر صمدیه، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۸.

۶ ژانویه ۲۰۱۴ (۱۶ دی ۱۳۹۲) ■

وزنش از نظر تاریخ، فرهنگ و نفوذش، از نظام جهانی به حاشیه رانده شده بود تا جایی که این انزوی همیشه بی‌ثبات‌کننده، در آن سال‌ها این ضرب‌المثل لندون جانسون را به یاد می‌آورد که بهتر است همیشه یک رقیب «در داخل چادر به بیرون بشاشد تا از بیرون به داخل چادر بشاشد».

ژاپن و تایوان متوجه شدند که ترسشان از منزوی شدن بر اساس ظهور چین بی‌جا بوده است. به پیروی از همان راه، آیا در نهایت به رسمیت‌شناختن بازگشت ایران و عادی‌سازی روابط این کشور در نظام بین‌الملل برای عربستان سعودی و اسرائیل ممکن است پیامدهای خیلی بد یا فواید و مزایای زیادی در برداشته باشد؟ عربستان سعودی در ارتباط با تغییرات منطقه‌ای بیش از حد به دام پارادایم کوتاه‌نگرانه و محدود خود افتاده است. اسرائیل ممکن است در این ارتباط حرفه‌ای‌تر برخورد کند. این کشور سابقه‌ای طولانی در همکاری با ایران دارد و رزومه تجربیات اسرائیل به همراه

خشم بیش از حد ناشی از چشم‌انداز آشتی ایران و آمریکا تا اندازه زیادی براساس غلیان احساسات است. ایران و ایالات متحده آمریکا ضربه‌های سختی بر یکدیگر وارد کرده‌اند و میراث گذشته روابط ایران و آمریکا ثابت کرده که روابط این دو با نوعی رفتار نامتعادل و به‌عبارتی غیرعقلانه همراه بوده است. در سال ۲۰۱۴ خشم این کشورها نسبت به یکدیگر بر اساس منطق استراتژیک، تعدیل خواهد شد.

عربستان سعودی و اسرائیل در یک همکاری صمیمی مشتاقانه دنبال جلوگیری از پیشروی در روند صلح و تحقق آن هستند. بسیاری از اعضای کنگره نقاد‌های پرطمطراق در جلسه کمیته امور خارجه را شنیدند، سخنرانان در جلسه یادشده در حال خواندن فهرست گزارش‌های آماده‌شده توسط لابی طرفداران اسرائیل بودند. این آغاز یک مبارزه بزرگ در واشنگتن با هدف مسدود کردن معامله و تفاهم ایران و آمریکا است. این تلاش‌ها از ناحیه کسانی که آن را دنبال می‌کنند یادآور تلاش برای جلوگیری از آشتی میان ایالات متحده آمریکا و چین در ۴۰ سال گذشته است که با شکست مواجه خواهد شد.

هنگامی که ایالات متحده با دست دادن به چین و گسترش دوستی خود با این کشور جهان را تکان داد، دو متحد مهم آمریکا به‌طور ناگهانی دچار هراس شدند؛ ژاپن وحشت‌زده و تایوان وارد حالت وحشت شده بود. با وجود آنها ایالات متحده برای دسترسی کامل به اهداف مذاکرات، عزم خود را جزم کرد و مجموعه‌ای از سیاست‌های اطمینان‌بخش، از جمله تعهد آمریکا به تایوان برای تقویت نظامی این کشور، شک و تردیدهای هم‌پیمان‌های آمریکا را حل و فصل کرد. چین در دهه ۱۹۷۰ در یک وضعیت قابل مقایسه با ایران امروز به سر می‌برد؛ چین با وجود

**ایران و ایالات متحده آمریکا
ضربه‌های سختی بر یکدیگر
وارد کرده‌اند و میراث گذشته
روابط ایران و آمریکا ثابت کرده
که روابط این دو با نوعی رفتار
نامتعادل و به‌عبارتی غیرعقلانه
همراه بوده است. در سال
۲۰۱۴ خشم این کشورها نسبت
به یکدیگر بر اساس منطق
استراتژیک، تعدیل خواهد شد**

چند تاریخ

- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور / سیامک لطف‌اللهی - بخش نخست
- در حاشیه «سیاه کاری های بنی امیه» / فضل‌الله صلواتی
- ورود امام و پوشش صوتی سخنرانی بهشت‌زهره / رسول ازنیان



سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

بخش نخست



سیامک لطف‌اللهی

سیامک لطف‌اللهی متولد ۱۳۲۱ است. وی دیپلم ریاضی را در سال ۱۳۴۱ از دبیرستان فرخی آبادان اخذ کرد و در فروردین ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل عازم اتریش شد. در همان سال به عضویت کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلان ایرانی در آمد و همچنین عضو جبهه ملی سوم شد. در اوایل دهه ۱۳۴۰ شرایط مبارزات در جهان مانند جنگ ویتنام، به ثمر رسیدن انقلاب کوبا و الجزایر و موضع‌گیری آلبانی و چین علیه سلطه شوروی بر بخشی از جهان، جوانان و نسل جدید آن روز حزب توده را بر آن داشت تا در سال ۱۳۴۱-۱۳۴۲ از رهبری حزب برای تشدید مبارزه علیه شاه انشعاب کنند و به نام «سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور» اعلام موجودیت کرده و بعدها به نام «سازمان انقلابی» ادامه یافت. لطف‌اللهی در سال ۱۳۴۳ به این سازمان پیوست.

در سال ۱۳۴۷-۱۳۴۶ با حرکت خودسرانه عده‌ای از رهبری و اعضا، کادرها و از جمله سیامک لطف‌اللهی از سازمان جدا شده و در سال ۱۳۴۸ در حالی که با هیچ سازمان سیاسی به جز کنفدراسیون دانشجویان همکاری نداشت در مرز ترکیه - ایران دستگیر می‌شود. صرفاً به خاطر عدم همکاری با ساواک و عدم پذیرش مصاحبه تلویزیونی به نفع رژیم شاه با حکم زندان ابد تا سال ۱۳۵۷ در زندان بود. او با جریان‌های مختلف سیاسی از جمله ملی‌ها مانند داریوش فروهر و مذهبی‌ها مانند حزب ملل اسلامی و رهبران آنها مانند کاظم بجنوردی، سرحدی‌زاده، حجتی کرمانی و دیگر شخصیت‌های ملی - مذهبی آشنا شده و در تمام دوران زندان شخصیت مستقلی بود. پس از تحمل ۹ ماه سلول دو متری زندان قزل‌قلعه و سه سال تبعید انفرادی در زندان همدان، در نهایت سال ۱۳۵۷ آزاد شد و پس از آزادی با هیچ‌یک از جریان‌های سیاسی همکاری نکرد.

لطف‌اللهی در این مقاله به معرفی «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» می‌پردازد.

پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی (فوریه ۱۹۵۶) و افشاکری‌های محدود نیکیتا خروشچف دبیرکل آن حزب درباره جنایت‌هایی که در دوره استالین و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجام گرفته بود به تدریج تغییراتی در سیاست داخلی و خارجی دولت شوروی به وجود آمد. چون دولت شوروی دولتی ایدئولوژیک بود، هرگونه تجدیدنظر و تغییر جدی در عرصه سیاست و مواضع آن باید از نظر تئوریک توجیه می‌شد. پایه تئوریک تغییر در سیاست خارجی دولت شوروی نظریه‌هایی مانند همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای سوسیالیستی با کشورهای سرمایه‌داری، گذار مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و... بود که در کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست شوروی (اکتبر ۱۹۶۱) جمع‌بندی و تصویب شد. اعلام این نظریه‌ها و محکوم کردن «کیش شخصیت استالین» اختلاف‌های پنهانی را که پیشتر در جنبش جهانی کمونیستی وجود داشت، تشدید کرد. ابتدا حزب کار آلبانی به رهبری انورخوجه با حزب کمونیست شوروی به مخالفت برخاست و از سال ۱۹۶۰، حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون رهبری مخالفت با حزب کمونیست شوروی را به دست گرفت. در واقع چینی‌ها از این طریق می‌خواستند از سلطه شوروی آزاد شوند و توجیه تئوریک آن را به صورت مخالفت با نظریه‌های جدید حزب کمونیست شوروی مطرح می‌کردند.

مبارزه ایدئولوژیک و تبلیغاتی که با شدت و حدت بین حزب کمونیست چین و شوروی جریان داشت موجب شد تا تقریباً در درون همه احزاب کمونیست عده‌ای به طرفداری از چین و گروهی به طرفداری از شوروی موضع‌گیری کنند و این احزاب دچار

حزب توده در پراگ در مخالفت با شوروی، از حزب کمونیست چین طرفداری می‌کردند. بیشتر اعضای مخالف شوروی یا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عضو سازمان جوانان بودند و یا پس از کودتا برای ادامه تحصیل به اروپا آمده و جذب حزب توده شده بودند. آنها با توجه به عملکرد حزب توده در برابر دولت دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد، چندان اعتباری برای رهبران حزب قائل نبودند. در همان اوایل بروز اختلاف بین احزاب کمونیست چین و شوروی، بدنه تشکیلات حزب توده در اروپا، کمیته

انشعاب شوند. حزب توده ایران هم از این جریان برکنار نماند. چنان‌که بعدها مشخص شد در کمیته مرکزی حزب توده [در خارج از کشور] احمد قاسمی، غلامحسین فروتن و عباس سغایی از مواضع و نظرات حزب کمونیست چین و بقیه اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی از حزب کمونیست شوروی طرفداری می‌کردند. در بدنه تشکیلات حزب، این نسبت برعکس بود. به جز عده کمی از اعضا که طرفدار شوروی بودند، اکثر قریب به اتفاق اعضای حزب توده در اروپای غربی و همچنین همه یا بیشتر سازمان‌های

مرکزی را زیر فشار گذاشته و اعلام داشتند: «نخست باید هرچه زودتر به ایران برگردید یا دست کم گروهی از اعضای مجرب و کاردان کمیته مرکزی را به ایران بفرستید تا فعالیت حزب توده را در ایران سازماندهی کنند. با نشستن در خارج از کشور و اعلامیه دادن و روزنامه منتشر کردن، راه به جایی نخواهیم برد و در مبارزه مردم ایران با رژیم شاه نقشی نخواهیم داشت. دوم، در مورد اختلاف بین حزب کمونیست چین و شوروی موضع گیری نکنید.» اغلب واحدهای حزبی به این نظر بودند که تمام هم و غم کمیته مرکزی باید متوجه ایران باشد و دلیل و ضرورتی ندارد که به جای پرداختن به مسائل ایران، خود را در گیر این قبیل اختلافها کند.

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران (فروردین ۱۳۴۱) زیر فشار تشکیلات، به این دو خواسته گردن گذاشت. پلنوم تصویب کرد که در دو سال باید کمیته مرکزی یا دست کم بخشی از اعضای آن به ایران منتقل شوند؛ همچنین کمیته مرکزی را موظف کرد در اختلاف احزاب کمونیست چین و شوروی جانب هیچ یک از این دو حزب را نگیرد. البته کمیته مرکزی به این دو مصوبه پلنوم پایبند نماند و نه تنها برای انتقال رهبری حزب توده به ایران اقدامی به عمل نیاورد بلکه هنگامی که حزب کمونیست چین اختلافهای خود را با حزب کمونیست شوروی آشکار کرد، کمیته مرکزی حزب توده مانند دیگر احزاب کمونیست طرفدار شوروی علیه حزب کمونیست چین موضع خصمانه ای گرفت و در نشریات حزب توده مانند مردم و دنیا، مقاله هایی علیه حزب کمونیست چین و رهبر آن، مائوتسه تونگ منتشر کرد. به یاد دارم احسان طبری که پیشتر از مداحان مائو بود و مقاله مسووطی مبنی بر اینکه مائو تکامل دهنده فلسفه مارکسیسم - لنینیسم است، نوشته بود به یکباره تغییر عقیده داد و مقاله هایی در رد نظرات مائو نوشت. مضمون مقاله های اخیر طبری از این قرار بود که عقاید و نظرات مائو، دهقانی و کنفوسیوسی است و نظرات او ربطی به مارکسیسم - لنینیسم ندارد. عدم پایبندی کمیته مرکزی به مصوبات پلنوم دهم موجب شد تا اعتراض اعضای حزب علیه کمیته مرکزی شدت بگیرد. سازماندهی تشکیلات حزب توده در اروپای غربی و مرکزی به صورتی بود که کمیته مرکزی مستقر در لایپزیگ (آلمان شرقی) می توانست از سرایت اعتراض یک بخش از تشکیلات به بخش های دیگر جلوگیری کند؛ هر یک از کمیته های شهر، کشور و منطقه تشکیلات حزب توده بدون اینکه با یکدیگر ارتباطی داشته باشند، مستقیماً با کمیته



طرحی از حزب کمونیست چین

مرکزی حزب توده در ارتباط بودند و کمیته مرکزی قادر بود انتقادات و اعتراضها را در همان بخش از تشکیلات ایزوله کند و اجازه ندهد از طریق تشکیلاتی، دیگر بخش های تشکیلات حزب از آن آگاه شوند. با وجود این، اعضای معترض حزب توده در اروپای غربی و مرکزی خارج از چارچوب تشکیلات حزبی و از طریق انجمنها، فدراسیونهای دانشجویی و کنفدراسیون با هم مرتبط می شدند و انتقادات و اعتراضهای خود را به دیگر شعبه های حزب توده در کشورهای اروپایی منتقل می کردند. به این صورت که آن عده از نمایندگان انجمنهای دانشجویی که توده ای بودند وقتی به کنفرانسهای فدراسیون دانشجویان و کنگره های کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا می رفتند نظرات و اعتراضهای اعضای تشکیلات حزب توده در یک شهر را با اعضای حزب که از دیگر شهرها و کشورها به کنفرانس یا کنگره آمده بودند در میان می گذاشتند. نشانی هایشان را ردوبدل می کردند و خارج از چارچوب و مناسبات تشکیلاتی با یکدیگر مرتبط می شدند. در نتیجه نه تنها واحدها و شعبه های حزب توده در شهرها و کشورهای مختلف اروپای غربی و مرکزی در جریان اخبار و مسائل مربوط به اختلافهای اعضا با کمیته مرکزی قرار می گرفتند بلکه اعضای معترض می توانستند نظراتشان را مستقیماً با یکدیگر در میان بگذارند و اقدام هایشان را هماهنگ کنند. البته این روابط و فعالیتها مخالف اساسنامه حزب توده بود ولی اعضای معترض تنها از این طریق می توانستند سد سانسور کمیته مرکزی را درهم بشکنند. اعضای معترض حزب توده واقعا می خواستند با رژیم شاه و امپریالیسم مبارزه کنند و تحت تأثیر وقایع و تحولات ایران و اوضاع جهانی به نتایج تقریباً یکسانی رسیده بودند.

از یک سو شکست فضای باز سیاسی در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۳۹، آنها را به این نتیجه رسانده بود که مبارزه مسالمت آمیز در ایران ثمری ندارد و از سوی دیگر، انقلابهای الجزایر و کوبا و مبارزه مسلحانه ویت کنگها سرمشق و الگویی برای آنها شده بود. دیدگاه آنها این بود که در سه قاره، افراد مبارز و انقلابی با دیکتاتوری و امپریالیسم می جنگند و پیروز می شوند ولی ما به جای اینکه به ایران برویم و مبارزه کنیم در گوشه ای نشسته ایم، فلسفه بانی می کنیم و خود را درگیر اختلافهای سیاسی و تئوریک اردوگاه سوسیالیسم کرده ایم. وقتی می توانیم مبارزه کنیم نباید منتظر بمانیم و گوش به فرمان شوروی باشیم که به ما دیکته کند چه کاری را انجام بدهیم و چه کاری را انجام ندهیم. از نظر تئوریک هم این جوانان پرشور، تئوری های ارائه شده از سوی خروشچف را که مورد تأیید کمیته مرکزی حزب توده بود قبول نداشتند، آنها را انحرافی می دانستند و علیه آن موضع می گرفتند. به جای همزیستی مسالمت آمیز، بر مبارزه بین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم و قهرآمیز بودن این گذار تأکید می کردند. به این ترتیب بیشتر اعضای جوان و پرشور حزب توده ایران در برابر کمیته مرکزی این حزب قرار گرفتند و عصیان کردند. ابتدا اراده و سعی جوانان عاصی حزب توده بر این بود که مسائل و اختلافها را بدون اینکه انعکاسی در بیرون از حزب داشته باشد و غیر از اعضای حزب کسی از آن خبردار شود با کمیته مرکزی حل کنند اما عملکرد و مواضع کمیته مرکزی نشان داد که چنین کاری امکان پذیر نیست و باید راه دیگری در پیش گرفت.

در سال ۱۳۴۲، واحدهای حزب توده در انگلستان ارتباط خود را با کمیته مرکزی قطع کردند. محسن رضوانی، پرویز نیکخواه و احتمالاً افراد دیگری که من نمی شناسم،



حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی

شوند و در نتیجه کیفیت کنفرانس پایین باشد اما برگزاری آن کاملاً مخفی ماند. البته نحوه انتخاب افراد به هیئت سه نفری امکان داده بود که افراد مورد نظر خودشان را به کنفرانس تیرانا ببرند و بیشتر افراد حاضر در نشست مونیخ را در جریان قرار ندهند. مثلاً به مهدی خانابایا تهرانی اطلاع نداده بودند. حال آنکه وی اگر نگوییم بنیانگذار، دست کم یکی از بنیانگذاران اصلی سازمان انقلابی بود و قاعدتاً باید در این کنفرانس که شرکت کنندگان آن انتصابی بودند شرکت می کرد یا دست کم در جریان تشکیل آن قرار می گرفت اما هیئت سه نفری که خانابایا تهرانی را مانعی بر سر راه خود می دیدند نه تنها او را در جریان نمی گذارند بلکه وی را به همراه خسرو نراقی به چین فرستادند تا از سازمان در حال تشکیل دور باشد و خودشان آن طور که می خواهند عمل کنند.

در کنفرانس تیرانا به غیر از تعیین نام سازمان و انتخاب اعضای هیئت اجراییه تصمیم خاصی گرفته نشد. در آن کنفرانس عمدتاً همان تصمیم های نشست مونیخ تأیید و به آن رسمیت دادند. نام سازمان را حساب شده و سنجیده انتخاب کرده بودند. نام سازمان از دو بخش تشکیل شده یکی «سازمان انقلابی حزب توده ایران» و دیگری «در خارج از کشور». علت انتخاب بخش اول این بوده که بنیانگذاران این سازمان و حاضران در کنفرانس، خود را توده ای های اصیل می دانستند و معتقد بودند حزب توده دارای سنت های انقلابی است که رهبران حزب توده، آن سنت ها را زیر پا گذاشته، رفرمیست و سازشکار شده اند و ما وارث آن سنت های انقلابی هستیم. افزودن «در خارج از کشور» به نام سازمان هم برای این بوده که بنیانگذاران و اعضای سازمان در خارج از کشور زندگی می کردند و محل تشکیل سازمان هم خارج از کشور بود. علاوه بر این می دانستند یا احتمال می دادند که عده ای از اعضای حزب توده بدون اینکه ارتباطی با کمیته مرکزی داشته باشند در ایران فعالیت

نام سازمان از دو بخش تشکیل شده یکی «سازمان انقلابی حزب توده ایران» و دیگری «در خارج از کشور». علت انتخاب بخش اول این بوده که بنیانگذاران این سازمان و حاضران در کنفرانس، خود را توده ای های اصیل می دانستند

کارگر وفادار است و ما از این حزب حمایت می کنیم» شرکت کنندگان نشست مونیخ به منظور سازماندهی و هماهنگ کردن اقدام ها و فعالیت ها برای تشکیل سازمان انقلابی سه نفر را انتخاب می کنند: محسن رضوانی (مسئول روابط بین المللی)، کورش لاشایی (مسئول تماس گرفتن با اعضای معترض حزب توده در اروپا و ساماندهی آنها) و بیژن حکمت (مسئول تبلیغات). به این ترتیب در نشست مونیخ هسته اولیه سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور شکل گرفت.

در آذرماه ۱۳۲۳ (نوامبر ۱۹۶۴) اولین کنفرانس سازمان انقلابی در تیرانا پایتخت آلبانی برگزار شد. محسن رضوانی که پس از دستگیری گروه نیکخواه و افشای ارتباط او با این گروه متواری شده بود، به کمک فریدون کشاورز (عضو پیشین کمیته مرکزی حزب توده) که در الجزیره کار و زندگی می کرد مدتی در آنجا مستقر شد و از طریق کشاورز با دولت آلبانی تماس گرفت. دولت آلبانی به اعتبار فریدون کشاورز با تشکیل کنفرانس سازمان انقلابی در تیرانا موافقت کرد و امکانات لازم را در اختیار آنها گذاشت. هیئت منتخب نشست مونیخ (رضوانی، لاشایی و حکمت) به صلاح دید خود چند نفر از اعضای سازمان انقلابی را برای شرکت در کنفرانس تعیین کرد و از آنها خواست که در زمان مشخص برای شرکت در جلسه در رم حاضر شوند. از نظر رعایت اکید اصول مخفی کاری به افراد تعیین شده (خسرو صفایی، همایون قهرمان، بیژن چهارزی، منوچهر بودری، علی صادقی و سیروس نهورندی) نمی گویند جریان از چه قرار است. آنها در تاریخ مقرر به سر قرار رفته و در آنجا متوجه شدند که برای شرکت در کنفرانس سازمان انقلابی انتخاب شده اند. اگرچه این شیوه موجب شد که افراد بدون آمادگی لازم توری یک در کنفرانس حاضر

در رأس مخالفان کمیته مرکزی حزب توده در انگلستان قرار داشت. در همان سال بیشتر واحدها و شعبه های حزب توده در اروپای غربی در چنین وضعیتی به سر می بردند و در حال قطع ارتباط خود با کمیته مرکزی بودند. در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ (اواخر آوریل ۱۹۶۲)، گروهی به نمایندگی از اعضای معترض و مخالف کمیته مرکزی در مونیخ گرد هم آمدند و نشست تدارکاتی تشکیل «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» را برگزار کردند. براساس شنیده ها و مطالبی که خوانده ام، در این نشست محسن رضوانی از انگلستان، کورش لاشایی، مهدی خانابایا تهرانی و سیاوش پارسائزاد از آلمان، بیژن حکمت از فرانسه، بیژن چهارزی، دانشور، همایون قهرمان و عطا کشکولی از ترکیه و... حضور داشته اند. آنها تصمیم می گیرند با شعار «مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق های ایران است» رسماً از حزب توده جدا شوند. به گفته آنها کمیته مرکزی حزب توده به ملت ایران پشت کرد. ولی بدنه حزب هنوز انقلابی است و ما باید حزب توده را از این وضعیت ناگواری که به آن تحمیل شده، خارج کنیم؛ یعنی وظیفه ما «احیای حزب طبقه کارگر ایران» است. به این منظور ما باید بدنه حزب را از کمیته مرکزی که دچار راست روی و رفرمیسم است جدا کنیم. براساس تئوری انقلاب قهرآمیز اعضا را آموزش دهیم و سپس برای مبارزه مسلحانه با رژیم شاه به ایران برویم. در ارزیابی از وضعیت جنبش جهانی کمونیستی و اختلاف های چین و شوروی، نظر آنها این بود که: «حزب کمونیست شوروی، رویزیونیست و خائن به انقلاب پرولتری و منافع طبقه کارگر شده است اما حزب کمونیست چین همچنان به مارکسیسم - لنینیسم، انقلاب پرولتری و منافع طبقه

می‌کنند.^۵ برای اینکه تداخلی با کارها و اقدام‌های آنها پیش نیاید و مسئولیت کارهایی را که سازمان انجام خواهد داد به گردن رفقای داخل ایران نیفتد، عبارت «در خارج از کشور» را به نام سازمان افزوده بودند.

موضوع مهم کنفرانس تیرانا انتخاب اعضای هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی بود که از آن به بعد باید سازمان راهبری می‌کرد. تا هنگام انتخاب اعضای هیئت‌اجرائیه، کنفرانس بدون اینکه با مشکلی روبه‌رو شود به کار خود ادامه داد اما هنگامی که نوبت به انتخاب اعضای هیئت‌اجرائیه رسید بچه‌ها با مشکلی به نام «فریدون کشاورز» روبه‌رو شدند. کشاورز نه تنها عضو پیشین کمیته مرکزی حزب توده بود بلکه سیاستمدار پرسابقه و شخصیت شناخته‌شده‌ای در جنبش کمونیستی به شمار می‌آمد. رضوانی هم از طریق کشاورز و به اعتبار او توانسته بود با دولت آلبانی تماس بگیرد. پیشینه اعضای سازمان انقلابی قابل مقایسه با کشاورز نبود و شرکت‌کنندگان در کنفرانس می‌دانستند که حق کشاورز است در رهبری سازمان قرار بگیرد. در ضمن اصول سازمانی هم حکم می‌کرد کسی که عضو کمیته مرکزی بوده وقتی به حزب دیگری می‌پیوندد باید عضو کمیته مرکزی - در اینجا هیئت‌اجرائیه - شود و آنکه از بدنه تشکیلات درآمده در بدنه تشکیلات قرار بگیرد اما شرکت‌کنندگان در کنفرانس به آن سوابق و این اصول توجه نداشتند. شب پیش از رأی‌گیری برای انتخاب اعضای هیئت‌اجرائیه همه بچه‌ها در اتاق لاشایی جمع می‌شوند تا برای رهاشدن از شر فریدون کشاورز راهی پیدا کنند. می‌گویند کشاورز «از ما نیست» و نیازی به او نداریم و باید مانعی در برابرش قرار دهیم که خودش کنار برود. سرانجام به این نتیجه می‌رسند که پیش از رأی‌گیری مطرح کنند که تنها کسانی می‌توانند عضو هیئت‌اجرائیه شوند که حداکثر تا یک سال دیگر به ایران بروند و در آنجا فعالیت کنند و کسی هم که نمی‌تواند به ایران برود نباید خود را کاندیدای عضویت در هیئت‌اجرائیه کند. روز بعد پیش از اینکه افراد خود را کاندیدای عضویت در هیئت‌اجرائیه کنند گویا لاشایی این پیشنهاد را مطرح می‌کند و بلافاصله تصویب می‌شود. فریدون کشاورز که به‌طور غیابی در تهران محاکمه و به دو بار اعدام محکوم شده بود می‌گوید من نیستم و خودش را کنار می‌کشد. به احتمال قریب به یقین کشاورز دست آنها را خوانده و متوجه شده بود جریان از چه قرار است. پس از کناره‌گیری کشاورز، انتخابات هیئت‌اجرائیه انجام شد و محسن رضوانی (مسئول روابط بین‌المللی)، کورش لاشایی (مسئول

تشکیلات سازمان انقلابی شبیه تشکیلات حزب توده در اروپا نبود و حوزه‌های آن از صدر تا ذیل، سه نفری بود. البته در سازمان انقلابی اصول امنیتی و مخفی‌کاری به مراتب بیشتر از حزب توده رعایت می‌شد. بیشتر اعضا در چارچوب تشکیلات، فقط سه - چهار نفر را می‌شناختند

تشکیلات)، بیژن حکمت (مسئول مالی)، بیژن چهارزی و سیروس ناهوندی^۶ به عضویت هیئت‌اجرائیه انتخاب شدند. شعار انتقال رهبری به ایران که از درخواست‌های اصلی معترضان به کمیته مرکزی حزب توده بود به خودی خود شعار و درخواست صحیحی بود اما در کنفرانس تیرانا این شعار را صرفاً به منظور کنار گذاشتن کشاورز مطرح و تصویب کردند و گرنه طبق این مصوبه باید اعضای هیئت‌اجرائیه در مدت مقرر به ایران می‌رفتند و در غیر این صورت کنفرانس بعدی سازمان باید به این موضوع رسیدگی و آنها را برکنار می‌کرد. حال آنکه چنین اتفاقی نیفتاد. به غیر از بیژن چهارزی و سیروس ناهوندی بقیه اعضای هیئت‌اجرائیه منتخب کنفرانس تیرانا در دهه ۴۰ به ایران نرفتند، حتی محسن رضوانی تا سال ۱۳۵۷ به ایران نیامد و در اروپا ماند و همچنان هم عضو هیئت‌اجرائیه بود.

فعالیت در سازمان انقلابی

یکی از مسائل مطرح‌شده در کنفرانس تیرانا، موضوع تشکیلات سازمان انقلابی بوده است. در کنفرانس تصویب شد چون فعالیت اصلی ما در ایران خواهد بود نباید تشکیلات گسترده‌ای در اروپا ایجاد کنیم. ایجاد تشکیلات گسترده در ایران باید مدنظر ما باشد و تشکیلات محدود سازمان در اروپا نقش حمایت‌کننده از تشکیلات ایران را خواهد داشت. بر این اساس سازمان انقلابی به‌طور بسیار محدود در اروپا عضوگیری کرد. من هم یکی از افرادی بودم که در جریان این عضوگیری محدود عضو سازمان انقلابی شدم. آشنایی من با سازمان انقلابی از طریق جابر کلیبی صورت گرفت. من و جابر کلیبی با هم بسیار صمیمی بودیم. در آن دوران جابر عضو حزب توده و من عضو جبهه‌ملی بودم. ما درباره مسائل سیاسی مختلف با هم بحث می‌کردیم و من انتقاداتم به حزب توده را

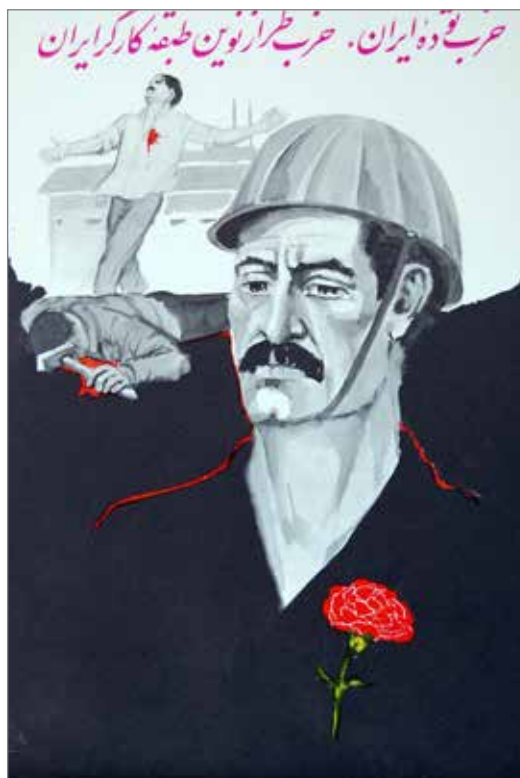
به صراحت به جابر می‌گفتم. جابر به عطا کَشکولی (از مسئولان حزب توده در لئوبن) نزدیک بود و هر دو از معترضان به کمیته مرکزی حزب توده به‌شمار می‌رفتند. پس از کنفرانس تیرانا جابر چگونگی شکل‌گیری جریان اعتراضی در حزب توده و تشکیل سازمان انقلابی و شعارها و هدف‌های این سازمان را برای من توضیح داد.

من با اینکه با عده‌ای از توده‌ای‌ها که از نظر ویژگی‌های انسانی و شخصیت فردی افراد برجسته‌ای بودند دوست و نزدیک بودم و به آنها احترام می‌گذاشتم اما هیچ‌گاه عضو این حزب نشدم و تمایلی به آن نداشتم. ضعف‌ها و اشکالات اساسی را که در مواضع و سیاست‌های حزب توده سراغ داشتم مانند وابستگی و دنباله‌روی از شوروی، ترجیح‌دادن منافع شوروی بر منافع ایران، همچنین عملکرد این حزب در برابر دولت دکتر مصدق، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، بی‌عملی در مقابل کودتای ۲۸ مرداد و... موجب شده بود از حزب توده فاصله بگیرم. با این حال زیربنای فکری من سوسیالیسم با دیدگاه‌های ملی بود. وقتی جابر توضیح داد سازمان انقلابی یک تشکل سوسیالیستی است و به علت همان اشکالات و ضعف‌هایی که من هم به آن معترضم و انتقاد دارم پرچم مخالفت با کمیته مرکزی را بلند کرده و نه تنها آن وابستگی‌های کمیته مرکزی حزب توده به شوروی را ندارد بلکه اساساً مخالف هرگونه وابستگی و دنباله‌روی است و در ضمن به‌طور جدی می‌خواهد با رژیم شاه مبارزه کند، به این نتیجه رسیدم که سازمان انقلابی همان سازمان مورد نظر من است و به آن پیوستم. مسئولان تشکیلات محدود سازمان انقلابی در اتریش (گراتس) عبارت بودند از: همایون قهرمان، کورش محبوب، جابر کلیبی و مهدی طلاگر. همایون قهرمان از اعضای بالای حزب توده در اتریش بود. ولی برخلاف دیگر مناطق اروپا، او بدون روشنگری و تبلیغ در بین اعضای حزب، به همراه کورش محبوب و محمود حوائجی از حزب توده جدا شده بودند. جابر کلیبی هم از لئوبن به گراتس آمده و به آنها پیوسته بود.

تشکیلات سازمان انقلابی شبیه تشکیلات حزب توده در اروپا نبود و حوزه‌های آن از صدر تا ذیل، سه نفری بود. البته در سازمان انقلابی اصول امنیتی و مخفی‌کاری به مراتب بیشتر از حزب توده رعایت می‌شد. بیشتر اعضا در چارچوب تشکیلات، فقط سه - چهار نفر را می‌شناختند. با این حال اعضای سازمان که عمدتاً دانشجوی بودند و در بین دانشجویان ایرانی فعالیت می‌کردند چه در انجمن دانشجویی و چه در جریان بحث در

کافه‌ها و جمع‌های دوستانه از مسائلی که افراد مطرح می‌کردند از موضع گیری و واکنش‌ها و... حدس می‌زدند چه کسانی احتمالاً عضو سازمان انقلابی هستند. مثلاً همایون قهرمان، کورش محبوب و جابر کلیبی که به‌عنوان توده‌ای شناخته می‌شدند در جلسه‌های انجمن دانشجویان ایرانی موضع متفاوتی از حزب توده می‌گرفتند و فیروز المدنی و محمود حوائجی هم با اینکه کمتر در مقابل حزب توده موضع علنی می‌گرفتند، چنین وضعیتی داشتند. این موضع‌گیری‌ها فقط مشخص می‌کرد که آنها با حزب توده مسئله دارند و دیگر در صف این حزب نیستند. علاوه‌بر موضع‌گیری در محیط‌های دانشجویی که بچه‌های سیاسی کم و بیش از عقاید و تعلقات سیاسی یکدیگر خیردار می‌شدند، اعضای سازمان می‌توانستند از روابط و رفت‌وآمدهای بچه‌ها حدس بزنند که این افراد هم عضو سازمان انقلابی و حتی عضو یک حوزه هستند. مثلاً کورش محبوب، محمود حوائجی و فیروز المدنی دائماً با هم بودند. وقتی کورش در زمینه‌ای موضع‌گیری می‌کرد معلوم بود که آن دو نفر با او هم‌عقیده‌اند. من از همین رفت‌وآمدها و موضع‌گیری‌ها متوجه شده بودم که محبوب، حوائجی و المدنی اعضای سازمان انقلابی و احتمالاً عضو یک حوزه‌اند و محبوب مسئول این دو نفر است. با توجه به اصول تشکیلاتی و مخفی‌کاری اصلاً به روی خود نیاوردم که متوجه ارتباط آنها در سازمان انقلابی شده‌ام. از آنجا که هنوز سازمان انقلابی موجودیت خود را علنی نکرده بود و به‌جز اعضا کسی نمی‌دانست چنین سازمانی هم وجود دارد دیگران از طریق بحث و موضع‌گیری با رفت‌وآمد اعضای سازمان نمی‌توانستند آنها را به‌عنوان اعضای سازمان انقلابی شناسایی کنند. بعدها که سازمان انقلابی علنی شد و به‌طور گسترده عضوگیری کرد وضعیت متفاوت شد و در صورت لزوم اعضا در چارچوب هویت سازمانی خود موضع‌گیری می‌کردند. وقتی عضو سازمان شدم یکی از دوستانم به‌نام بهرام فخری را جذب کردم. بعدها وی از سازمان کناره‌گیری کرد و به‌دنبال زندگی غیرسیاسی رفت. جابر کلیبی، من و بهرام یک حوزه تشکیل دادیم و جابر مسئول حوزه ما بود. قرار شد من و بهرام هیچ‌گونه اظهارنظری که موجب مشخص شدن موضع ما بشود نکنیم و ما هم کاملاً رعایت می‌کردیم. در نتیجه تا مدت‌ها کسی از موضع من اطلاعی نداشت و

تصور می‌کردند من توده‌ای هستم. در حوزه سازمان انقلابی علاوه بر بحث و بررسی مسائل سیاسی روز، عمدتاً مطالعه می‌کردیم. منابع مطالعاتی ما به زبان فارسی بود و به همین علت، منابع چندی در اختیار نداشتیم. منتخب آثار لنین، جزوه‌های تئوریک حزب توده و کتاب‌هایی که این حزب ترجمه و منتشر کرده بود، همچنین روزنامه‌ها و نشریات حزب توده، جبهه‌ملی و... منابع مطالعاتی ما بود. در سال ۱۳۴۴ سازمان انقلابی هنوز در ابتدای راه بود و به‌جز تعدادی مقاله که رهبران سازمان می‌نوشتند و مواضع سازمان انقلابی را توضیح می‌دادند، آثار تئوریک از خود نداشت. این مقاله‌ها صرفاً برای اعضای سازمان بود و به صورت پلی‌کپی شده به دست ما می‌رسید. از نظر رعایت مخفی‌کاری نام سازمان انقلابی در زیر این مقاله‌ها نبود، فقط این دو شعار که در حاشیه این مقاله‌ها نوشته می‌شد: «مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق‌های ایران است» و «همه‌چیز در خدمت مبارزه مسلحانه و همه‌فعالیت‌ها در جهت احیای حزب طبقه کارگر» مشخص می‌کرد که این مقاله‌ها به یک جریان تعلق دارد اما به غیر از اعضای سازمان انقلابی کسی نمی‌دانست این جریان چه نام دارد. ما این مقاله‌ها، آن کتاب‌ها، جزوه‌ها و نشریات را می‌خواندیم و درباره مطالب و مباحث آنها در حوزه با هم بحث می‌کردیم. بعدها که آثار مائو و منابع حزب کمونیست چین به فارسی



ترجمه شد این آثار هم به منابع مطالعاتی ما افزوده شد.

ابتدا منابع مطالعاتی اعضای سازمان انقلابی نسبت به اعضای حزب توده متنوع‌تر بود. ما آثار تئوریک و سیاسی را که با نظرات و دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد نوشته شده بود می‌خواندیم و درباره هر یک از آنها با هم بحث می‌کردیم اما توده‌ای‌ها یک بُعدی مطالعه می‌کردند و عمدتاً آثاری را که حزب توده منتشر می‌کرد و یا مورد تأیید آن بود می‌خواندند. در ضمن نسبت به منابع حزب کمونیست شوروی تعصب داشتند. اعضای سازمان انقلابی هم پس از مدتی به‌خصوص پس از انقلاب فرهنگی در چین، به چنین وضعی دچار شدند. آن تنوع منابع مطالعاتی که ابتدا در سازمان وجود داشت از بین رفت و اعضای سازمان انقلابی فقط آثار مائو و منابع حزب کمونیست چین را می‌خواندند و نسبت به آن تعصب داشتند. در بین جریان‌های چپ ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ اعضای «جامعه سوسیالیست‌ها» دچار این قبیل تعصب‌ها و محدودیت‌ها نبودند چون به قطب‌های جنبش کمونیستی وابستگی نداشتند از همه منابع و آثار مارکسیستی استفاده می‌کردند.

لازم به توضیح است که در اتریش، انواع و اقسام منابع تئوریک مارکسیستی، گرایش‌ها و جریان‌های برگرفته از آن به زبان آلمانی در دسترس ما بود ولی ما از این منابع استفاده نمی‌کردیم چون دانشجو بودیم باید درس می‌خواندیم و در ضمن کارهای صنفی و سازمانی هم انجام می‌دادیم وقت و فرصت کافی برای مطالعه منابع تئوریک به زبان آلمانی نداشتیم. البته اگر وقت و فرصت هم داشتیم باز هم نمی‌توانستیم از این منابع استفاده کنیم. مطالعه آثار تئوریک به زبان آلمانی مانند هر زبان دیگری نیاز به تسلط به آن زبان دارد که بیشتر اعضا چنین تسلطی به زبان آلمانی نداشتند. بین حدود یک‌هزار دانشجوی ایرانی که در گراتس تحصیل می‌کردند افرادی که می‌توانستند آثار تئوریک را به زبان آلمانی بخوانند و مطالب آن را کاملاً درک کنند انگشت‌شمار بودند. در ابتدای فعالیت، همه فکر می‌کردیم سازمان انقلابی دارای ایدئولوژی منسجمی است. حال آنکه نه تنها چنین نبود بلکه آشفتگی عجیب و غریبی در سازمان وجود داشت. چنان‌که بعدها مشخص شد، حتی در مورد شعارهای اصلی سازمان هم درک و دریافت واحد و یکسانی نداشتیم. همه

می‌گفتیم «مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق‌های ایران است» ولی تلقی عده‌ای از اعضای سازمان از مبارزه مسلحانه تقلید از چه‌گوارا بود و کاملاً چریکی فکر می‌کردند. عده‌ای هم از این شعار، مبارزه مسلحانه توده‌ای را نتیجه‌گیری می‌کردند و در فکر تکرار تجربه چین در ایران بودند و رویارویی مردم و رژیم شاه را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. تعجب‌آور اینکه با وجود این شعار، بعضی از اعضای سازمان به سازماندهی کلاسیک طبقه کارگر اعتقاد داشتند. در مورد شعار «احیای حزب طبقه کارگر» نیز چنین پراکنندگی‌ای وجود داشت. از این شعار، عده‌ای ترمیم و اصلاح حزب توده را استنباط می‌کردند و گروهی هم تشکیل حزب جدید و متفاوت از حزب توده را می‌فهمیدند. جدا از این برداشت‌های متفاوت خود شعارهای سازمان انقلابی هم نشان‌دهنده آشفتگی فکری رهبران سازمان بود. یک شعار می‌گفت باید حزب طبقه کارگر را احیا کنیم و شعار دیگر اعلام می‌کرد مردم ایران هم‌اکنون مسلح شوید و کاری هم به احیای حزب طبقه کارگر نداشته باشید. در واقع سه جریان با سه خط‌مشی متفاوت، یعنی جنگ چریکی، اعتقاد به نظرات مائو (البته ابتدای فعالیت سازمان کاملاً شکل نگرفته بود) و خط‌مشی حزب توده به‌طور همزمان در سازمان انقلابی وجود داشت. پس از گذشت چندسال، این سه جریان شکل نهایی خود را پیدا کردند و هر یک در صدد برآمدند تا خط‌مشی خود را به صورت تمام و کمال در سازمان پیدا کنند که به چند پاره‌شدن سازمان انقلابی انجامید. مشکل اساسی سازمان انقلابی در این بود که رهبران و اعضای آن در اروپا به‌سر می‌بردند و در محیط واقعی مبارزه یعنی در جامعه ایران نبودند. در نتیجه نظرات، خط‌مشی و شعارهایی که مطرح می‌کردند از طریق واقعیت‌های ملموس جامعه ایران محک نمی‌خورد تا بازتاب اجتماعی و عیار واقعی آنها معلوم شود. در فقدان چنین پیوندی با جامعه ایران ما دچار ذهن‌گرایی شده و وحدت ماصرفاروی عقاید و شعارهایی بود که بدون آنکه بتوانیم در عمل آنها را بسنجیم، تکرارشان می‌کردیم.

عوامل رشد سریع سازمان انقلابی

در سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۴ در نتیجه دو واقعه سوءقصد به شاه و «جنبش جنوب»، سازمان انقلابی به بزرگترین تشکل چپ در خارج از ایران تبدیل شد و بیشتر اعضای حزب توده در اروپای غربی، هوادار و بعدها عضو سازمان انقلابی شدند. واقعه اول یعنی اقدام سر باز وظیفه رضا شمس‌آبادی برای ترور شاه در کاخ مرمر (۲۱ فروردین ۱۳۴۴) ارتباطی با

سازمان انقلابی نداشت اما از آنجا که به‌دنبال این واقعه، گروه نیکخواه دستگیر و متهم به مشارکت در اقدام برای ترور شاه شد، پای سازمان انقلابی هم به میدان آمد.

در سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۴ در نتیجه دو واقعه سوءقصد به شاه و «جنبش جنوب»، سازمان انقلابی به بزرگترین تشکل چپ در خارج از ایران تبدیل شد و بیشتر اعضای حزب توده در اروپای غربی، هوادار و بعدها عضو سازمان انقلابی شدند

چنان‌که پیشتر اشاره کردم، پرویز نیکخواه از جمله افرادی بود که در رأس مخالفان کمیته مرکزی حزب توده در انگلستان قرار داشت. وی [در اواخر تیرماه ۱۳۴۲] پیش از نشست مونیخ و تشکیل سازمان انقلابی به ایران بازگشت و به همراه احمد منصوری، فیروز شیروانلو، منصور پورکاشانی و محسن رسولی که آنها هم در انگلستان تحصیل کرده بودند یک گروه تشکیل داد. این گروه از نظر ایدئولوژی و خط‌مشی نه‌تنها تفاوتی با سازمان انقلابی نداشت، بلکه بخشی از سازمان انقلابی بود. نیکخواه و محسن رضوانی با هم ارتباط داشتند و از این طریق گروه و هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی با هم مرتبط می‌شدند. در آن دوران هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی به‌دنبال این بود که دو بخش سیاسی و نظامی ایجاد کند. بخش نظامی ستون فقرات سازمان باشد و بخش سیاسی از آن پشتیبانی کند. نیکخواه و دوستانش برای اجرای این طرح فعالیت می‌کردند. آنها از یک‌سو تلاش کردند تا جامعه ایران را بشناسند و در این زمینه تا حدودی پیش رفتند. از سوی دیگر، جنگ‌های شمال را در حد یک گروه کوهنوردی شناسایی کردند. در ضمن با گروه‌ها و محفل‌های سیاسی مخفی که در آن زمان در ایران وجود داشت ارتباط برقرار کردند. گروه نیکخواه نتایج تحقیقات و جمع‌بندی‌های خود را برای رضوانی می‌فرستاد و رضوانی هم مقاله‌ها و نظرات سازمان را برای آنها می‌فرستاد. نیکخواه و دوستانش مشغول چنین فعالیت‌هایی بودند که به اتهام اقدام برای ترور شاه دستگیر می‌شوند. چگونگی کشف گروه نیکخواه و مرتبط کردن آنها به پرونده سوءقصد به شاه از این قرار

است: رضا شمس‌آبادی که عضو یا هوادار حزب ایران بود [در سال ۱۳۴۲] به خدمت سربازی رفت و بعد از دوره آموزشی با اینکه سابقه بازداشت در وقایع ۱۵ خرداد داشت او را به گارد شاهنشاهی فرستادند و جزو محافظان کاخ مرمر شد. در اواسط اسفند ماه ۱۳۴۳ شمس‌آبادی در مغازه رادیوسازی احمد کامرانی - که هر دو اهل کاشان و با هم دوست بودند می‌رود. به وی می‌گوید: من هر روز شاه را می‌بینم و مسلسل پر هم دستم است، به‌راحتی می‌تواند شاه را بکشم. چه نظری داری؟ کامرانی می‌گوید: صبر کن تا با یکی از دوستان که سیاسی است و از خارج آمده صحبت کنم. کامرانی جریان را به احمد منصوری می‌گوید و نظر او را می‌پرسد. منصوری به نیکخواه اطلاع می‌دهد، نیکخواه شک می‌کند و به منصوری می‌گوید: این دام است، به کامرانی بگو دست به سرش کند. روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ شمس‌آبادی در کاخ مرمر به‌سوی شاه تیراندازی کرد. آسیبی به شاه نرسید و شمس‌آبادی به‌دست محافظان شاه کشته شد. پس از انتشار خبر تیراندازی در کاخ مرمر کامرانی می‌ترسد و مخفی می‌شود و برای خارج‌شدن از ایران با منصوری تماس گرفته و از او کمک می‌خواهد. منصوری به کامرانی کمک نمی‌کند، به او می‌گوید: ما کاری نکرده‌ایم و این قضیه به ما ربطی ندارد. رکن دوم ارتش و ساواک در جریان پیگیری پرونده سوءقصد به شاه، فهرست ملاقات سربازان کاخ را بررسی می‌کنند و در بین اسامی ملاقاتی‌ها به‌نام کامرانی می‌رسند که چند روز پیش از واقعه به ملاقات شمس‌آبادی رفته بود. به‌دنبال کامرانی می‌روند، متوجه می‌شوند چند روز است که به مغازه نمی‌آید، به خانه‌اش رفته و متوجه می‌شوند چند روز است که خانه هم نرفته است. شک مأموران به یقین تبدیل می‌شود. سرانجام کامرانی در اول اردیبهشت ۱۳۴۴ در کاشان بازداشت شد. چون فکر می‌کردند وی در سوءقصد به شاه دست داشته، او را به شدت شکنجه می‌کنند تا همدستانش را معرفی کند. کامرانی، احمد منصوری را لو می‌دهد. منصوری را بازداشت می‌کنند و او هم به‌شدت شکنجه می‌شود. از منصوری به نیکخواه می‌رسند^۵ و گروه لو می‌رود. با اینکه ساواک متوجه شد^۶ گروه نیکخواه نقشی در سوءقصد به شاه نداشته و برنامه دیگری را دنبال می‌کرده‌اند، از این فرصت استفاده کرد و هیاهوی تبلیغاتی به راه انداخت و مدعی شد کمونیست‌ها می‌خواستند شاه را ترور کنند. دستگیری گروه نیکخواه و هیاهویی که ساواک به راه انداخته بود با واکنش شدید کنفدراسیون و احزاب مخالف رژیم شاه



اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی / از راست به چپ: عبدالصمد کامبخش، ایرج اسکندری، رضا رادمنش، فریدون کشاورز، رضا روستا

دادگاه غیرنظامی محاکمه بشوند نه در دادگاه نظامی. باید دادگاه رسیدگی به این پرونده علنی تشکیل شود و هریک از متهمان باید وکیل مدافع داشته باشند. چون دادگاه‌های ایران استقلال ندارند و مطابق خواست و نظر دولت حکم می‌دهند، باید حقوقدانان و نمایندگان مجامع صلاحیت‌دار بین‌المللی و خبرنگاران خارجی در دادگاه حضور داشته باشند و بر جریان محاکمه نظارت کنند. در ضمن تأکید می‌کردیم ما با ترور مخالفیم و اعضای گروه نیکخواه در سوءقصد به شاه نقش نداشته‌اند.

فعالیت گسترده کنفدراسیون شرایطی را پدید آورد که رژیم شاه مجبور شد به خواست‌های کنفدراسیون گردن بگذارد. هنگام محاکمه گروه نیکخواه، عده‌ای از حقوقدانان و نمایندگان مجامع صلاحیت‌دار بین‌المللی، خبرنگاران نشریات و خبرگزاری‌های اروپایی به ایران رفتند و در جلسات دادگاه که علنی برگزار می‌شد شرکت کردند.^{۱۱} در نتیجه به علت نظارت بین‌المللی دادگاه نظامی نتوانست گروه نیکخواه را به واقعه سوءقصد به شاه مرتبط کند.

چون احمد منصوری و احمد کامرانی از قصد شمس‌آبادی اطلاع داشتند ولی به مقام‌های امنیتی اطلاع نداده بودند به حبس ابد محکوم شدند و بقیه اعضای گروه براساس «قانون مقدمین علیه امنیت کشور و داشتن مرام و رویه اشتراکی» (مصوب ۱۳۱۰) به چند سال زندان محکوم شدند. بیشترین مدت محکومیت یعنی ۱۰ سال به نیکخواه تعلق گرفت.^{۱۲}

با اینکه دستگیری گروه نیکخواه ضربه‌ای به سازمان انقلابی بود اما حرکت یکپارچه کنفدراسیون و تأثیر جهانی اقدام‌های آن، این ضربه را به فرصتی برای رشد سازمان انقلابی تبدیل کرد. رهبری سازمان انقلابی درباره سوءقصد به شاه اگرچه مطرح می‌کرد اما در این واقعه نقشی نداشته‌ایم اما نحوه برخورد به صورتی بود که این تصور را به وجود می‌آورد که ما می‌گوییم نقش نداشته‌ایم ولی بدانید نقش داشته‌ایم. در جریان محاکمه گروه نیکخواه و پس از آن، سازمان انقلابی تا توانست نیکخواه را بزرگ کرد و در حقیقت، از این طریق برای خودش تبلیغ کرد. ابراز ندامت نیکخواه و پیوستن او به رژیم شاه در بهار ۱۳۴۹، ضربه سنگینی بر سازمان انقلابی وارد کرد و تأثیر بسیار منفی برجا گذاشت. با این حال سوءقصد به شاه و دادگاه گروه نیکخواه در سال ۱۳۴۴، عامل مؤثری برای کسب اعتبار و رشد سازمان انقلابی بود. دومین واقعه‌ای که موجب رشد و گسترش سریع سازمان انقلابی شد «جنبش جنوب»

به وین رفتیم و در اعتصاب غذا شرکت کردم. شاخه جوانان حزب سوسیالیست اتریش به برپایی اعتصاب غذا کمک کرد و سالی را در اختیار دانشجویان ایرانی گذاشت. اعتصاب غذا ساعت ۱۲ ظهر شروع شد. حدود ساعت چهار بعدازظهر خبرآن از رادیو B.B.C پخش شد و ما آن را شنیدیم. عصر همان روز گزارشگر و فیلمبردار شبکه دو تلویزیون اتریش که حزب سوسیالیست در آن نفوذ داشت به سالن اعتصاب غذا آمدند و با علی گوشه (سخنگوی اعتصاب‌کنندگان) گفت‌وگو کردند. این گفت‌وگو و گزارش اعتصاب از شبکه دو تلویزیون اتریش پخش شد. در این اعتصاب غذا ما شعار زنده‌باد و مرده‌باد ندادیم. خواست‌هایی را مطرح کردیم که عقل سلیم نمی‌توانست با آن مخالفت کند. اعلام کردیم: متهمان باید طبق اصول و موازین حقوق بشر محاکمه بشوند. متهمان غیرنظامی هستند و طبق قوانین ایران باید در

روبه‌رو شد. کنفدراسیون به‌طور یکپارچه برای دفاع از نیکخواه و دوستانش به حرکت درآمد و مبارزه گسترده جهانی علیه رژیم شاه را به راه انداخت. در شهرهای اروپای غربی و امریکا اقدام‌های متعددی از صدور اعلامیه و تحصن تا اعتصاب غذا، گفت‌وگوهای مطبوعاتی و... به عمل آورد. با این فعالیت‌ها، نه تنها توجه افکار عمومی در اروپا به پرونده گروه نیکخواه جلب شد بلکه کنفدراسیون توانست پرونده این گروه را در مجلس عوام انگلستان و سازمان ملل متحد مطرح کند و از طریق این مجامع، نشریات و حقوقدانان اروپایی، رژیم شاه را تحت فشار بگذارد.^{۱۱} در اتریش نیز فدراسیون دانشجویان ایرانی خیلی فعالیت کرد و از جمله به‌منظور جلب توجه افکار عمومی و دولت اتریش به نقض حقوق بشر و دفاع از گروه نیکخواه، اعتصاب غذای سه روزه‌ای را در وین سازماندهی کرد. من هم به همراه عده‌ای از بچه‌های گراتس



بیژن حکمت

می کرد را به عنوان واقعیت می پذیرفتم. جنبش جنوب به سرمایه کلانی برای سازمان انقلابی تبدیل شد. سالها بود که همه در انتظار حزبی بودند که اقدام قاطعانه انقلابی انجام دهد و مبارزه عملی را در ایران شروع کند. با دو واقعه دستگیری گروه نیکخواه و جنبش جنوب، سازمان انقلابی مدعی شد همان حزبی است که جنبش انقلابی ایران به آن نیاز دارد؛ حزبی است که وابستگی ندارد و منفعل نیست. به جرأت می توانم بگویم تقریباً ۹۰ درصد دانشجویان چپ ایران در خارج از کشور جذب سازمان انقلابی شدند و سازمان انقلابی نفوذ و اعتبار بسیار زیادی در کنفدراسیون به دست آورد.

ماجرای آن سه نفر

همزمان با دو واقعه‌ای که توضیح دادم، ماجرای پیوستن دکتر غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و عباس سغایی به سازمان انقلابی و سپس اخراج آنها از سازمان، اتفاق افتاد. فروتن و قاسمی عضو کمیته مرکزی و عباس سغایی عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده بودند. در جریان اختلاف چین و شوروی، آنها از مواضع حزب کمونیست چین حمایت کردند. این سه نفر با سازمان انقلابی ارتباط داشتند و می خواستند از حزب توده انشعاب کنند و به سازمان بپیوندند. در نتیجه هیئت اجراییه سازمان انقلابی برای اخراج کردن آنها از آلمان شرقی اقدام کرد. دو نفر از اعضای سازمان به نامهای ایرج سمیعی و اسماعیل رهنما به آلمان شرقی رفتند و گذرنامه‌های خود را به فروتن و سغایی دادند. آنها نیز عکس گذرنامه‌ها را عوض کرده و در ۱۴ و ۱۵ آذر ۱۳۴۴ به راحتی از آلمان شرقی خارج شدند^۴ و در دومین کنفرانس سازمان انقلابی شرکت کردند. مدتی بعد احمد قاسمی به گونه‌ای قانونی از آلمان شرقی به آلمان غربی و از آنجا به

را در فیروزآباد فارس اعدام کردند. عطا و ایرج کشکولی هم خود را به دوبی رسانده و سه ماه بعد به اروپا بازگشتند.^{۱۳} در تابستان ۱۳۴۵، سازمان انقلابی اعلامیه‌ای با عنوان «نامه‌ای از جنوب» به امضای عطا و ایرج کشکولی در اروپا منتشر کرد و غوغایی به راه انداخت. این نامه چنان اعتباری برای سازمان انقلابی به وجود آورد که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هیچ‌یک از احزاب چپ ایرانی از آن برخوردار نشده بودند. هیئت اجراییه سازمان انقلابی تبلیغات گسترده‌ای پیرامون جنبش جنوب به راه انداخت که آمیخته با دروغ و تزویر بود. اعضای سازمان و از جمله من، این تبلیغات را کاملاً باور کرده بودیم و با صداقت تمام و البته با آب و تاب فراوان، آن را به خورد دیگران می دادیم. نامه به صورتی نوشته شده بود که این تصور را القا می کرد که آن را از جنوب ایران فرستاده‌اند و مبارزه ادامه دارد. حال آنکه نامه در اروپا [پاریس] نوشته شده بود و اساساً جنبشی در جنوب ایران وجود نداشت و آنچه بود، مدت‌ها پیش از انتشار نامه تمام شده بود. تبلیغات و ادعاهای رهبری سازمان انقلابی در مورد جنبش جنوب در بعضی موارد به حدی اغراق آمیز بود که گاهی در درستی آن شک می کردم. مثلاً می گفتند ما در جنوب ایران پنج هزار پارتیزان داریم. من به خودم می گفتم لابد آنها نصف استان فارس را در اختیار دارند. دست کم باید ۴۰۵۰ هزار نفر از ارتشی‌ها و ژاندارم‌ها را کشته باشند. اما اخبار ایران حاکی از چنین قضایایی نبود. با وجود آنکه متوجه می شدم شواهد موجود برخی ادعاهای رهبری سازمان را تأیید نمی کند ولی اعتماد بی حد و حصری که به رفقا و سازمان انقلابی داشتم مانع می شد که بپذیرم این قبیل ادعاها و تبلیغات درست نیست. در واقع آنچه واقعیت داشت نمی دیدم و آنچه رهبری سازمان اعلام

بود. پس از آغاز اصلاحات ارضی، از سال ۱۳۴۱ جنوب ایران و منطقه فارس ناآرام شد. تداوم این ناآرامی‌ها، هم توجه خسروخان قشقایی را برای مبارزه با رژیم شاه جلب کرد و هم توجه رهبران سازمان انقلابی را که به دنبال سازماندهی مبارزه مسلحانه بودند و شعار آن را می دادند. هیئت اجراییه سازمان از طریق عطا کشکولی با خسروخان تماس گرفت و از او خواست تا علیه رژیم اقدام کند. گویا خسروخان سازمان انقلابی را تحویل نگرفته بود و خودش هم اقدامی نکرد. بهمن قشقایی، خواهرزاده خسروخان که در انگلیس درس می خواند به ایران می رود و به باغی‌های منطقه فارس می پیوندد. این باغی‌ها و افرادی که اطراف بهمن قشقایی جمع شده بودند مبارز سیاسی نبودند. آنها چندین بار با قوای ژاندارمری و ارتش برخورد می کنند و می جنگند. پس از چند ماه این افراد پراکنده شدند و بهمن قشقایی با ۹ نفر باقی ماند و مبارزه را ادامه داد. در چنین شرایطی عطا و ایرج کشکولی از اعضای سازمان انقلابی که از ایل قشقایی بودند به ایران رفتند و به بهمن ملحق شدند. آنها چند ماه دیگر هم مبارزه را ادامه دادند ولی کسی به آنها نپیوست و نتوانستند منطقه آزاد شده ایجاد کنند. در تمام مدت هم دائماً در حال حرکت بودند و ارتش هم آنها را تعقیب می کرد. در جریان این تعقیب و گریزها با ارتش، آنها یکی - دو بار محاصره شدند ولی نتوانستند فرار کنند. سرانجام بهمن قشقایی که از این وضعیت خسته شده بود فریب پیغام های دولت را خورد. دولت مکرراً برای او پیغام می فرستاد که اگر تسلیم شود در امان خواهد بود. بهمن قشقایی با وجود مخالفت ایرج و عطا کشکولی، به منزل اسدالله علم در شیراز رفت و تسلیم شد. برخلاف وعده‌ها و قول‌هایی که علم داده بود در ۱۸ آبان ۱۳۴۴ بهمن قشقایی

سازمان انقلابی مدعی شد همان حزبی است که جنبش انقلابی ایران به آن نیاز دارد؛ حزبی است که وابستگی ندارد و منفعل نیست. به جرأت می توانم بگویم تقریباً ۹۰ درصد دانشجویان چپ ایران در خارج از کشور جذب سازمان انقلابی شدند و سازمان انقلابی نفوذ و اعتبار بسیار زیادی در کنفدراسیون به دست آورد



رضا شمس آبادی

پاریس رفت. سمیعی و رهنما برای خروج از آلمان شرقی تلاش کردند با مخفی شدن در قطار از آلمان شرقی خارج شوند ولی در مرز دستگیر شدند. دولت آلمان شرقی و حزب توده تلاش کردند آنها را به آدمربایی و جاسوسی متهم کنند که به نتیجه نرسید. سمیعی و رهنما ۱۱ ماه در زندان آلمان شرقی به سر بردند و سرانجام با پادرمیانی دولت‌های آلبانی و چین از زندان آزاد شدند و به آلمان غربی بازگشتند. چند سال بعد سمیعی به ایران رفت و در سال ۱۳۴۸، بازداشت و زندانی شد. سمیعی که از بچه‌های خوب زندان بود در سال ۱۳۵۱ از زندان آزاد شد.

در آذرماه ۱۳۴۴، دومین کنفرانس سازمان انقلابی به کمک حزب کمونیست بلژیک (طرفدار چین) در حومه شهر لی‌یژ برگزار شد.^{۱۵} در این کنفرانس رضوانی، لاشایی، حکمت، محمود مقدم (معروف به خان)، منوچهر بوذری، سیاوس پارسائزاد، م.ع. (دری)،^{۱۶} همایون قهرمان، مجید زربخش، علی صادقی، خسرو صفایی، محمد جاسمی، اسی [اسدالله] طیورچی، غلامحسین فروتن، عباس سغایی و... حضور داشتند. کنفرانس تصویب می‌کند: روزنامه‌ای به نام توده به‌عنوان ارگان سازمان انقلابی منتشر شود و مواضع و نظرات سازمان را تبلیغ و ترویج کند، محدودیتی که برای عضوگیری برقرار بود، لغو شود و سازمان انقلابی محدودیتی برای عضوگیری در اروپا نداشته باشد. در کنفرانس دوم، اعضای اصلی و همچنین برای نخستین بار اعضای مشاور هیئت‌اجرائیه انتخاب شدند. اعضای اصلی هیئت‌اجرائیه منتخب کنفرانس عبارت بودند از: محسن رضوانی، کورش لاشایی، بیژن حکمت، محمود مقدم و غلامحسین فروتن اعضای مشاور نیز عبارت بودند از: عباس سغایی،

منوچهر بوذری، همایون قهرمان، سیاوش پارسائزاد و م.ع. (دری). مدتی پس از کنفرانس که احمد قاسمی به غرب می‌آید، مسئولیت انتشارات سازمان انقلابی را به او می‌دهند. دکتر غلامحسین فروتن که در کنفرانس بلژیک به‌عنوان عضو سوم هیئت‌اجرائیه انتخاب شده بود. از نظر تئوریک و سیاسی، توانا و باسواد و از نظر اخلاقی خیلی سالم بود. دو سال بعد (تابستان ۱۳۴۶)، در جلسه کادرها معلوم شد اعضای قدیمی هیئت‌اجرائیه - رضوانی، لاشایی و حکمت - که از نظر تئوریک و سیاسی باسواد و توانا نبودند، محمود مقدم (معروف به خان) را در ترکیب اصلی هیئت‌اجرائیه قرار می‌دهند تا عرصه تئوریک را یک‌سره به فروتن واگذار نکنند، طوری که شنیده‌ام محمود مقدم از نظر تئوریک قوی و باسواد بوده است.

همکاری فروتن، قاسمی و سغایی با سازمان انقلابی مدت زیادی طول نکشید. فروتن و قاسمی می‌خواستند در جریان همه امور سازمان قرار داشته باشند ولی سه عضو قدیمی هیئت‌اجرائیه می‌خواستند از فروتن و قاسمی استفاده کنند و در عین حال اجازه مداخله در امور سازمان انقلابی را به آنها ندهند. در سال ۱۳۴۵ به تدریج اختلاف‌ها تشدید می‌شود و سه عضو قدیمی هیئت‌اجرائیه، قاسمی، فروتن و سغایی را به شکل‌های مختلف زیر فشار می‌گذارند تا آنها را وادار به تمکین کنند. این سه نفر پس از خروج از آلمان شرقی در پاریس به صورت غیرقانونی و با پاسپورت جعلی زندگی می‌کردند و مخارج زندگی آنها را سازمان انقلابی می‌پرداخت.^{۱۷}

وقتی اختلاف بالا می‌گیرد سه عضو قدیمی هیئت‌اجرائیه به آن جنبه تئوریک می‌دهند. برای شکستن قاسمی و فروتن، از آنها می‌خواهند در سطح سازمان از خود

**دیدگاه‌ها و مواضع تئوریک
روزنامه توفان تا آنجا به مواضع
فکری سازمان انقلابی نزدیک
بود که ما از هیئت‌اجرائیه
سازمان پرسیدیم: روزنامه توفان
متعلق به سازمان ماست یا
خیر؟ پاسخ دادند: نه، ارتباطی
با سازمان ما ندارد. این روزنامه
را عده‌ای منتشر می‌کنند که
سازمان و تشکیلات ندارند
ولی از نظر فکری به ما نزدیک
هستند**

انتقاد کنند و مواضع و عملکرد حزب توده را از ابتدای تشکیل شدن آن مورد انتقاد قرار دهند. قاسمی و فروتن می‌گویند انتقاد از خود باید در سطح رهبری سازمان باشد. در مورد انتقاد از حزب توده هم بر این نظر بودند که حزب توده با وجود تمام اشکالات و انتقادهایی که به آن وارد است، تا زمانی که آنها در این حزب فعالیت می‌کرده‌اند حزب طبقه کارگر بوده است. در مقابل این ادعاهای فروتن و قاسمی، آنها معتقد بودند که حزب یک شبه تغییر ماهیت نمی‌دهد باید انحراف‌ها را در گذشته آن پیدا کرد و...

برخلاف دکتر کشاورز که در کنفرانس تیرانا به سرعت متوجه جریان شد و خود را کنار کشید، رفت و پشت سرش را هم نگاه نکرد، قاسمی، فروتن و سغایی چنین قصدی نداشتند. آنها از نظر سیاسی و تئوریک می‌خواستند فعالیت کنند و در سازمان انقلابی حضور فعال داشته باشند. وقتی رضوانی، لاشایی و حکمت متوجه می‌شوند آنها حاضر به تمکین نیستند، توطئه‌ای تدارک می‌بینند و به‌عنوان تصویب‌تز «سازمان‌های پراکنده» و انتقاد از خود فروتن و قاسمی، کنفرانس فوق‌العاده سازمان انقلابی را تشکیل می‌دهند. قاسمی که انسان باتجربه و کارکننده‌ای در مبارزات درون حزبی بود متوجه توطئه می‌شود و در کنفرانس شرکت نمی‌کند و می‌گوید: انتقاد از خود و تصویب یک‌تز که نیاز به تشکیل کنفرانس ندارد. حتماً می‌خواهید ما را دست به سر کنید. آنها هم به قاسمی می‌گویند: نه، ما چنین قصدی نداریم و... اما هدف همان بود که قاسمی حدس زده بود.

هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی از سروصدای انشعاب قاسمی، فروتن از سغایی و فرار و پیوستن آنها به سازمان انقلابی استفاده لازم و کافی را برده بود، دیگر نیازی به آنها نداشت و ادامه عضویشان در سازمان را مضر و زائد می‌دانست. در تابستان ۱۳۴۵، کنفرانس فوق‌العاده سازمان انقلابی در بلژیک تشکیل می‌شود. نمایندگان کنفرانس پس از تصویب‌تز «سازمان‌های پراکنده» به موضوع اختلاف در هیئت‌اجرائیه می‌پردازند و قاسمی، فروتن و سغایی را از سازمان انقلابی اخراج می‌کنند. هیئت‌اجرائیه بدون اینکه کمترین اهمیتی به وضع معیشت و زندگی این سه نفر، که سنی از آنها گذشته بود بدهد، آنها را بدون پول و امکانات در پاریس رها کرد.

قاسمی، فروتن و سغایی در وضعیت بسیار دشواری قرار گرفتند، به‌طوری که برای تهیه خوراک خود به مضیق افتادند. عباس سغایی که بیماری قلبی داشته تلاش کرد به آلمان شرقی بازگردد که موفق نشد و در آلمان غربی سکنه کرد و مرد. قاسمی و فروتن سرنوشت دیگری پیدا کردند.

بچه‌هایی که روزنامه توفان را در اروپا منتشر می‌کردند به آنها کمک کردند. افزون بر این حق‌الترجمه‌ای که چینی‌ها برای ترجمه آثار ما توتسه دون به زبان فارسی به قاسمی و فروتن می‌پرداختند در تأمین زندگی محقرانه این دو نفر مؤثر بود. این کار را - با وجود مخالفت هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی - خانبابا تهرانی برای آنها فراهم کرده بود.^{۱۸}

قاسمی و فروتن پس از اخراج از سازمان انقلابی به بچه‌هایی که روزنامه توفان را منتشر می‌کردند، پیوستند. این بچه‌ها از معترضان به کمیته مرکزی حزب توده بودند. در همان ابتدای جمع شدن اعضای معترض و تصمیم به جداسدن از حزب توده، بچه‌های توفان هم در این اقدام شرکت داشتند اما آنها برخلاف بنیانگذاران سازمان انقلابی با تشکیل سازمان و حزب جدید در آن دوران موافق نبودند و بر ضرورت فعالیت تئوریک و فرهنگی تأکید می‌کردند. بر این اساس آنها یعنی ثریا هوشنگ ثریاپور، علی سعادت، جهانگیر عضدی، طاهری، مهرداد آدرم، هادی جفروودی و... روزنامه توفان را منتشر کردند. نام روزنامه را با الهام از روزنامه توفان محمد فرخی یزدی که در اوایل سلطنت رضاشاه در تهران منتشر می‌شد و روزنامه‌ای انقلابی بود، انتخاب کرده بودند و در روزنامه توفان به این موضوع اشاره می‌شد.^{۱۹}

دیدگاه‌ها و مواضع تئوریک روزنامه توفان تا آنجا به مواضع فکری سازمان انقلابی نزدیک بود که ما از هیئت‌اجرائیه سازمان پرسیدیم: روزنامه توفان متعلق به سازمان ماست یا خیر؟ پاسخ دادند: نه، ارتباطی با سازمان ما ندارد.^{۲۰} این روزنامه را عده‌ای منتشر می‌کنند که سازمان و تشکیلات ندارند ولی از نظر فکری به ما نزدیک هستند. وقتی قاسمی و فروتن به بچه‌های توفان پیوستند آنها را به صورت یک سازمان سیاسی سازماندهی کردند و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را تشکیل دادند. روزنامه توفان هم ارگان این سازمان شد. در دهه ۴۰، سازمان توفان برای ایجاد تشکیلات در ایران اقدام کرد. علی سعادت، هادی جفروودی و... به ایران رفتند و تشکیلات توفان را در ایران ایجاد کردند. در اواخر آذرماه ۱۳۴۹، ساواک اعضای این تشکیلات را در تهران و بجنورد بازداشت کرد.

در آن زمان اعضای سازمان انقلابی از رفتار توطئه‌گرانه و ناجوانمردانه هیئت‌اجرائیه با این سه نفر اطلاعی نداشتند. در بهار ۱۳۴۵، پیش از کنفرانس فوق‌العاده هیئت‌اجرائیه از اعضای سازمان نظرخواهی کرد، گفتند: این سه نفر می‌خواهند رهبری سازمان را به دست بگیرند و ضد رهبری فعالیت می‌کنند به طور غیرتشکیلاتی تماس‌هایی می‌گیرند و... به نظر شما ما با این سه نفر چکار کنیم؟ در رهبری



سازمان بمانند یا به عضو ساده تبدیل شوند؟ این پرسش با رندی هر چه تمام‌تر تنظیم شده بود و پاسخ آن هم در خود پرسش بود. در حقیقت، پاسخ پرسش را در دهان ما گذاشتند که بگوییم آنها به عضو ساده تبدیل شوند، خودشان را بازسازی کنند و در صورتی که صلاحیت داشتند به مقام رهبری برسند. پس از کنفرانس فوق‌العاده هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی طی اطلاعیه‌ای اخراج احمد قاسمی، غلامحسین فروتن و عباس سغایی را از سازمان اعلام کرد.^{۲۱} در آن زمان ما که نمی‌دانستیم جریان از چه قرار است اخراج آنها را تأیید کردیم و حتی در تحلیل ماهیت این سه نفر و پیوستن آنها به سازمان انقلابی تخیل ما تا به آنجا پیش رفت که فکر می‌کردیم این سه نفر عامل نفوذی حزب توده در سازمان ما بوده‌اند و خوب شد آنها را اخراج کردیم. در «جلسه کادرها» که واقعیت خیلی از قضایا و از جمله برخوردها و رفتارهای ناجوانمردانه و غیرانسانی هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی با قاسمی، فروتن و سغایی آشکار شد تازه متوجه شدیم جریان از چه قرار بوده است. موضوعی درباره احمد قاسمی به یاد می‌آید که بازگویی آن می‌تواند به شناخت روش‌های تخریبی و قبیله‌گرایانه در آن دوره کمک کند. در زندگی خصوصی احمد قاسمی مسئله‌ای وجود داشت که در فرهنگ مردم ناپسند به‌شمار می‌آید. آن مسئله این بود که در اواخر حضور قاسمی در ایران که او مخفیانه فعالیت می‌کرد، سرپرستی همسر دوستش را که توده‌ای و زندانی بود برعهده داشت. پس از مدتی آن خانم از همسرش طلاق می‌گیرد و با قاسمی ازدواج می‌کند. این موضوع به زندگی خصوصی قاسمی و ویژگی‌های اخلاقی او مربوط می‌شد و ربطی به سیاست نداشت. با این حال پیش از اینکه قاسمی از حزب توده جدا شود، سازمان انقلابی این موضوع را پیراهن عثمان کرده بود و در تبلیغاتش علیه حزب توده از

آن استفاده می‌کرد. توده‌ای‌ها هم به شدت از قاسمی دفاع می‌کردند. وقتی وی به سازمان انقلابی پیوست، توده‌ای‌ها این موضوع را علم کردند و این‌بار سازمان انقلابی از قاسمی دفاع می‌کرد! در هر دو مقطع من مخفی بودم و نباید کاری می‌کردم یا حرفی می‌زدم که ارتباطم با سازمان انقلابی معلوم می‌شد. از اینکه مجبور نبودم در این جریان علیه قاسمی و بعدها در تأیید و حمایت از او موضع‌گیری کنم خیلی خوشحالم بودم. البته از این رفتار سازمان شرمسار و ناراحت بودم. از خود می‌پرسیدم اگر قاسمی کار ناشایستی کرده، با تغییر موضع سیاسی و ایدئولوژیک او و پیوستن به سازمان انقلابی که آن کار ناشایست به کار شایسته و قابل دفاع تبدیل نمی‌شود چرا ما باید این گونه رنگ عوض کنیم؟ در دو شماره آینده خاطرات نویسنده از تجربه سازمان انقلابی در کوبا و چین تقدیم خوانندگان می‌شود.

پی‌نوشت

- ۱- از اینجا به بعد فقط اسم «شوروی» می‌آید. ناگفته پیداست که منظور همان «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» است.
- ۲- از این پس، هر جا از سازمان انقلابی نام برده شود، منظور سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور است.
- ۳- درباره اینکه چه کسانی در نشست مونیخ حضور داشتند اتفاق نظر وجود ندارد. به گفته محسن رضوانی، افراد خاص در این نشست عبارت بودند از: مهدی خانبابا تهرانی، کورش لاشایی، بیژن حکمت، ثریا هوشنگ ثریاپور، عطا حسن آقایی کشکولی، منوچهر بوذری، خسرو صفایی، حسن قاضی، حمید مدنی، پرویز نعمان حسن‌زاده و محسن رضوانی. بنگرید به: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت‌وگوی حمید شوکت با محسن رضوانی، تهران، ۱۳۸۶، ص ۶۴. مهدی خانبابا تهرانی درباره شرکت‌کنندگان در نشست مونیخ می‌گوید: «قرار بر این بود که از پایه‌های حزبی، رفقای که از رهبری حزب بریده و خط

انقلاب، مبارزه مسلحانه و تشکیل حزب طبقه کارگر ایران را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده بودند به کنفرانس دعوت شوند از پاریس پ.ن و حسن قاضی شرکت داشتند، محسن رضوانی از لندن شرکت کرده بود. از شهر آخن در آلمان غربی حسن زاده [...] از توئینگز، حمید مدنی آمده بود [...] از اتریش هق و از ایتالیا خسرو صفایی در آن جلسه شرکت کرده بودند. خود من از مونیخ شرکت داشتم و کورش لاشایی را هم با وجود اینکه منتخب هیچ یک از واحدهای حزبی نبود به آن نشست بردم. «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت‌وگوی حمید شوکت با مهدی خانابا تهرانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰، ص ۱۳۰».

۴. - به گفته مهدی خانابا تهرانی، فریدون کشاورز از هنگام تحصیل در مدرسه حزبی مسکو با رامیز آلیا عضو دفتر سیاسی حزب کار آلبانی و عده‌ای از رهبران آن حزب دوستی و آشنایی داشته است. ۵. - چه بسا نام سازمان - در سال ۱۳۲۰ عده‌ای از اعضای حزب توده ایران در تهران دکتر ذوالقدری، دکتر عشقی گانگیگ آوانسیان، ابوالفضل سلیمی، آقاچان شرقی و... کمیته انقلابی حزب توده ایران را تشکیل دادند. این کمیته نه تنها ارتباطی با کمیته مرکزی حزب توده نداشت بلکه کمیته مرکزی را به رسمیت نمی‌شناخت و خود را وارث سنت‌های انقلابی حزب توده می‌دانست، از این رو تشکیلات رسمی حزب توده در ایران معروف به «تشکیلات تهران» را به رسمیت نشناختند و با آن همکاری نکردند. کمیته انقلابی حزب توده تا پاییز ۱۳۴۲ به فعالیت ادامه داد و ارگان آن نشریه روزبه بود. هنگام تشکیل کنفرانس تیرانا یک سال از کشف کمیته انقلابی و دستگیری اعضای نسبتاً پر شمار آن می‌گذشت و به احتمال زیاد بنیانگذاران سازمان انقلابی و شرکت کنندگان در کنفرانس تیرانا از دستگیری و زندانی شدن اعضای کمیته انقلابی اطلاع داشته‌اند و چه بسا نام خود را با الهام از نام کمیته انقلابی حزب توده ایران انتخاب کرده باشند. ۶. - در خاطرات منتشر شده رهبران سازمان انقلابی به عضویت نهایندی در هیئت‌اجرائیه منتخب کنفرانس تیرانا اشاره نشده است. در جریان تنظیم این خاطرات و پاسخ به پرسش‌های تکمیلی، این پرسش مطرح شد که معمولاً تعداد اعضای هیئت‌های سیاسی، اجرائیه و... فرد است تا رأی گیری دچار بن‌بست نشود و احتمالاً یک نفر از اعضای هیئت‌اجرائیه منتسب به کنفرانس تیرانا به دلیلی از قلم افتاده است.

۷. - عصر روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴، خبر واقعه کاخ مرمر به‌عنوان نزاع چند سرباز وظیفه و تیراندازی آنها که به کشته شدن سه نفر انجامید در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به چاپ رسید. روز بعد روزنامه‌ها نوشتند: سرباز وظیفه‌ای دچار جنون آنی شد و به سوی شاه تیراندازی کرد. آسیبی به شاه نرسید و باغبان کاخ مرمر و دو نفر از محافظان شاه کشته شده‌اند.

۸. - براساس اسناد منتشر شده ساواک، دستگیری نیکخواه نتیجه اعتراف‌های منصوروی نبوده بلکه روز دوم اردیبهشت ۱۳۴۴، زمانی که مأموران

مشغول بازرسی از منزل مهندس منصوری بوده‌اند، پرویز نیکخواه غافل از بازداشت احمد منصوری به منزل نامبرده وارد و در نتیجه از سوی مأموران مربوط دستگیر می‌شود. گزارش پرونده نیکخواه ۲۱/۲/۱۳۴۴: پرویز نیکخواه به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵، ص ۲۱۷. و.

۹. - ابتدا رکن دو ارتش مأمور رسیدگی به پرونده واقعه کاخ مرمر بود و ساواک و شهربانی با آن همکاری می‌کردند. در هشت یا ۹ اردیبهشت ۱۳۴۴، پیگیری این پرونده به ساواک محول شد. در توضیح علت این امر، بیژن جزنی نوشته است: «رکن دو می‌خواست به هر قیمتی شده دست‌های پشت پرده را بشناسد. روابط این گروه، ترور شاه را توجیه نمی‌کرد. منصوروی و کامرانی و اغلب افراد هراسان شده از پیام ترور شاه، روحه خود را باخته بودند. منصوروی در این لحظات سخت که دیگر اطلاعاتی برای افشا نداشت ولی مأموران به هیچ وجه دست از سر او بر نمی‌داشتند، حيله متهم ساختن مأموران را ابداع کرد. با شاه ملاقات کرد و در آنجا اعتراف کرد که این حيله برای رهایی از شکنجه بوده و گرنه دیگر اطلاعاتی ندارد و هیچ دستی پشت پرده وجود ندارد. پس از این ملاقات بود که پرونده کاخ مرمر به سازمان امنیت ارجاع شد.» تاریخ سی ساله سیاسی، تهران، مازیار، ۱۳۵۷، ص ۱۵۶. گویا منصوروی به شاه می‌گوید ما نه شمس آبادی را می‌شناختیم و نه چنین برنامه‌ای داشتیم. کسانی که شمس آبادی را مأمور کشتن شما کرده بودند، می‌خواهند با قربانی کردن ما، خودشان را نجات دهند... و.

۱۰. - برای اطلاع بیشتر بنگرید به حمید شوکت، کنفدراسیون جهانی محصلان و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) از آغاز تا انشعاب، تهران عطایی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۳-۱۷۹، افشین متین، کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور ۱۳۴۲-۵۷، ترجمه ارسطو آذری، تهران، شیراز، ۱۳۷۸، ص ۲۱۸-۲۲۵.

۱۱. - دادگاه بدوی گروه نیکخواه از ۱۴ تا ۱۷ مهر ۱۳۴۴، در دادگاه عادی شماره یک دادرسی ارتش به ریاست سررتیب محمدتقی تاج‌الدینی و دادگاه تجدیدنظر آنان از اول تا ۲۴ آذر همان سال به ریاست سرلشکر صلاحی عرب برگزار شد. در دادگاه بدوی دکتر اشنازیدر (نماینده سازمان عفو بین‌الملل) و البری (حقوقدان ایتالیایی) حضور داشتند. آنها در گزارش خود که پس از بازگشت به اروپا منتشر کردند به صراحت از محدودیتی که ساواک برای آنها ایجاد کرده بود اعتراض داشتند. در دادگاه تجدیدنظر تنی چند از خبرنگاران خارجی مانند اریک رولو دبیر سیاسی روزنامه لوموند و عده‌ای از حقوقدانان مانند دکتر هلمدن نماینده سازمان عفو بین‌الملل در جلسات دادگاه حاضر شدند. گزارش‌های آنان که در اروپا منتشر شد حاکی از نقض اصول و موازین حقوق بشر در مورد زندانیان سیاسی در ایران و از جمله متهمان این پرونده و بی‌گناهی آنان بود... و.

۱۲. - در دادگاه بدوی احمد کامرانی و احمد منصوروی به اعدام، پرویز نیکخواه به حبس ابد،

منصور پورکاشانی به هشت سال، بهمن فره‌وشی و حسن شریف به سه سال، فریوز شیروانلو، محسن رسولی و منوچهر مقدم سلیمی به یک سال، تهرانی، جواد شیخ زین‌الدین و اسفندیار نوایی به شش ماه زندان محکوم و پرویز و کیل و محمد کیانزاد تبرئه شدند. دادگاه تجدیدنظر محکومیت نیکخواه را به ۱۰ سال زندان کاهش داد و محکومیت شیروانلو را به پنج سال، مقدم سلیمی و رسولی را به سه سال زندان افزایش داد و احکام پورکاشانی، بهمن فره‌وشی، منصوروی و کامرانی را تأیید کرد. منصوروی و کامرانی مورد عفو شاه قرار گرفتند و محکومیت آنها به حبس ابد تبدیل شد.

۱۳. - برای مشروح وقایع «جنبش جنوب» بنگرید به: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت‌وگوی حمید شوکت با ایرج کشکولی، ص ۷۶-۲۳. ۱۴. - این توضیح روایت سازمان انقلابی از شیوه خارج شدن فروتن و سغایی از آلمان شرقی است و روایت دکتر غلامحسین فروتن با آن تفاوت دارد. فروتن می‌نویسد: سغایی به‌طور قانونی و با گذرنامه خود از برلین شرقی خارج شد و فروتن از گذرنامه جعلی استفاده کرد. بنگرید به: یادهایی از گذشته، بخش دوم، حزب توده در مهاجرت، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۷۲، ص ۱۹۷-۱۹۴.

۱۵. - محل برگزاری کنفرانس را حزب کمونیست بلژیک (طرفدار چین) در اختیار سازمان انقلابی گذاشته بود. ۱۶. - اسم مستعار.

۱۷. - فروتن در این باره نوشته است: «اقامت ما [سه نفر] در فرانسه، قانونی و علنی بود و برای تمدید اجازه اقامت، سر موقع به پلیس مراجعه می‌کردیم. [...] سازمان انقلابی از ماه مارس ۱۹۶۴ به هریک از ما (فروتن و سغایی) و پس از آمدن قاسمی، به او ماهانه ۷۰۰ فرانک می‌پرداخت که پس از شش ماه آن را قطع کرد.» یادهایی از گذشته، بخش دوم، ص ۲۰۲-۲۰۱.

۱۸. - در آن دوران، خانابا تهرانی در بخش فارسی رادیو پکن کار می‌کرد. وی از دست‌اندر کاران انتشار آثار مائو به زبان فارسی بود.

۱۹. - در سرلوحه دوره اول روزنامه توفان در زیر نام روزنامه، نوشته شده: «بنیانگذار، شادروان فرخی یزدی شهید راه آزادی.»

۲۰. - روزنامه توفان پیش از پیوستن قاسمی و فروتن به سازمان انقلابی و پیش از انتشار روزنامه توده (ارگان سازمان انقلابی) منتشر شد. بعدها که قاسمی و فروتن به انتشار دهندگان آن پیوستند دوره جدید روزنامه توفان از مرداد ۱۳۴۶ به بعد به‌عنوان ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان منتشر شد.

۲۱. - متن آن اطلاعیه چنین است: «غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و عباس سغایی از سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور اخراج گردیده‌اند. هیئت‌اجرائیه سازمان، روزنامه توده، شماره پنج، آذر ماه ۱۳۴۵. ■

در حاشیه «سیاه کاری‌های بنی‌امیه»



فضل‌الله صلواتی

در مدت چند سالی که مقالات سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه در نشریه «چشم‌انداز ایران» چاپ و منتشر می‌شد، افراد مختلفی با سلیقه‌های متفاوت، اظهارنظرهایی کردند که برخی از آنها برای بنده راهگشا بود و برخی نقدهایی داشتند که از همه سپاسگزارم. در اینجا نمی‌خواهم به نقدها و ایرادها پاسخ بدهم، چون این مقاله‌ها در فضای مجازی هم منتشر می‌شد، راه برای موافقان و مخالفان باز بود تا هر چه می‌خواهند بنویسند و اظهار نظر کنند، در اینجا به چند ایراد گرفته شده اشاره می‌کنم: «همه پیشرفت‌ها در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس انجام شد، کاش علی (ع) در کنار تقوی و جوانمردی، سیاست هم داشت که خونریزی نمی‌شد و فرقه‌ها پدید نمی‌آمدند»، «همه چیز را می‌خواستند با زور و جنگ حل کنند»، «زیادبن ابی‌استاندار علی (ع) و عمروعاص سردار پیامبر (ص) و خلفا بود»، «معاویه کاتب پیامبر (ص) بود» و «ما فکر می‌کردیم که شما اصلاح طلب هستید» و...

الحمدلله آزادی بیان در فضای مجازی آن‌چنان است که هر کس با هر عقیده و مرام، هر چه را بخواهد در مورد مسائل دینی می‌آورد و اگر بدآموزی نداشته باشد باعث خوشحالی است، در ضمن پوزش می‌خواهم که نمی‌توانم به همه پرسش‌ها پاسخ بدهم و پاسخگویی در خواست عزیزان در خصوص خطبه‌های نهج‌البلاغه و برخی آیات کلام‌الله مجید باشم، امید که در آینده

بتوانم کاری درخور انجام دهم. من هم مانند دیگر آدم‌ها بی‌عیب نیستم و سخنان و نوشته‌هایم خالی از ایراد نیست، انتظار دارم آنها که مطالعه دارند و در مسیر پژوهش گام نهاده‌اند، دور از تعصب و احساسات شخصی نوشته‌های مرا نیز نقد کنند و راهنمایی‌ام کنند، از آنان سپاسگزارم و دعایشان می‌کنم که خداوند در راه حق آنها را موفق دارد، نوشته‌های اینجانب همه مستند و از روی آثار معتبر شیعه و سنی بوده است، بالاخره من هم پژوهشگری در راستای قرآن و پیرو علی (ع) بوده‌ام و دوست دارم که حقایق را آن‌سان که هست بفهمم و سپس آن را تحلیل و تفسیر کنم و در تمام آثاری که منتشر کرده‌ام این رویه ادامه داشته باشد. خوانندگان محترم باید بدانند که این نوشته‌ها توسط یک شیعه معتدل و ان‌شاءالله منصف نوشته شده، در مدتی که مقالات مربوط به بنی‌امیه منتشر می‌شد،^۱ در نشریه و سایت‌ها انتقاد قانع‌کننده یا نقد منصفانه‌ای برای من ارسال نشد، بیشتر علاقه‌مندان می‌خواستند به نوشتن ادامه دهم و به دنبال بحث بنی‌امیه، بنی‌عباس را نیز مورد تحلیل و بررسی قرار دهم که اگر عمر بود و توفیق دست داد اقدام خواهد شد، که امروز آفتاب عمر بر لب بام است و قوت رو به ضعف و ضعف رو به قوت.

هدف از نوشتن این مقالات آن بوده که اختلاف‌های میان فرق اسلامی برداشته شود و جوانان آگاه، دلسوز و دردمند از هر مذهب و فرقه به فکر اصلاح جامعه باشند و جلوی خونریزی‌های موجود گرفته شود، متأسفانه امروز در جهان دعوای اصلی و خونریزی‌های بسیار در رابطه با اختلافات شیعه و سنی برپا است و آتش آن هر روز شعله‌ورتر می‌شود و استعمارگرها بر آن دامن می‌زنند.

برادری نوشته بود: «این مطالب مربوط به گذشته است و تکرار آن چه فایده‌ای دارد؟» توضیح اینکه کشتارهای بی‌محابای تروریست‌ها در عراق، سوریه، پاکستان، افغانستان و درگیری‌های بحرین و جاهای دیگر برای چیست؟ در دنیای امروز کدام مسئله‌ای را مهمتر می‌دانیم که درباره آن بحث شود؟ بالاخره باید خس و خاشاک را از دانه‌های گندم و جو جدا کرد و حقایق را برای مردم گفت، باشد که انسان‌های متعهد و مؤمن جلوی این خونریزی‌ها را بگیرند.

عملکرد امثال معاویه و عمروعاص و زیادبن ابی‌را باید معرفی کرد تا مردم آنها را بشناسند و در آینده به افرادی چون آنها مبتلا نشوند، باشد که جوامع انسانی، امثال علی (ع) و دیگر صحابه را بشناسند و به آنها ارج نهند، اگر چند روزی معاویه کاتب نامه‌های پیامبر (ص) بوده، کسی که در سال هشتم هجرت، به زور مسلمان شده و یا چند صباحی مأموریتی داشته، باید او را با علی (ع)، سلمان، اباذر و... مقایسه کرد و او را آبروی مسلمانان بدانیم؟

آیا خونریزی و کشورگشایی پیشرفت اسلام است؟ پیشرفت و توسعه را در چه می‌دانیم؟ اگر کشورگشایی و قتل‌عام مردم بی‌گناه پیشرفت است که امثال اسکندر و چنگیز و هیتلر هم خیلی موفق بودند و از همه بیشتر انسان‌ها را کشتند، اگر قدرت‌نمایی و جهانگیری در غارت اموال و به خاک و خون کشیدن جوامع ضعیف است، که ما آن را وحشی‌گری و درنده‌خویی می‌دانیم نه پیشرفت. انسان‌های بافضیلت در طول تاریخ با کشتن انسان‌ها مخالف بوده‌اند. ما طرفدار عدالت، آزادی، رفاه، آرامش و آسایش انسان‌ها هستیم، تا در راه علم و دانش و تعالی و ترقی گام بردارند، ما

خواهان وحدت عالم انسانی، عدم تبعیض، برابری و برادری هستیم، همزیستی انسان‌ها را خواستاریم، مسلمان راضی نمی‌شود که بر اثر ظلم، خونی به ناحق ریخته شود و دلی آزرده گردد.

امام اول شیعیان و باب علم پیامبر (ص) حضرت علی (ع) می‌فرمایند:

« وَ اللَّهِ لَأَنْ أُبَيَّتَ عَلِيٌّ حَسْبَكَ السَّعْدَانُ مُسَهَّدًا أَوْ أُجِرَّ فِي الْأَغْلَالِ مَصْفُودًا... »^۲ به خدا قسم اگر شبی را با بی‌خوابی روی خارهای سعدان بگذرانم یا بسته در زنجیرهای آهنین سنگین بار، کشانده شوم، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر یکی از بندگان ظلمی روا داشته باشم و چیز بی‌ارزشی را از اموال مردم غصب کرده باشم، چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر وجودی که به سرعت به طرف پوسیده شدن پیش می‌رود و برای مدتی طولانی در خاک می‌ماند... به خدا قسم اگر تمامی دنیا به من داده شود، تا از روی ستم، پوست جویی را از دهان موری بستانم و بدین وسیله مرتکب معصیت خدا شوم، هرگز چنین کاری نخواهم کرد...

خدای عالم ارحم الراحمین است و رؤف و پروردگارمان بخشاینده و مهربان، پیامبر اسلام، محمد (ص) رحمه‌للعالمین است، پیامبر (ص) وقتی بر، مکیان مشرک، ظالم و شکنجه‌گر و اخراج‌کنندگان یارانش از مکه پیروز شد، به جای انتقام و خونریزی و کینه‌جویی، همه را بخشید و همه را آزاد کرد «الطلاق» دستور داد که به جای شعار خونخواهی و انتقام‌جویی، مسلمانان شعار «الیوم یوم المرحمه» امروز روز محبت است، را سر دهند، در اسلام تا دشمنی شمشیر به دست نمی‌گرفت و مسلمان‌ها را مورد تهاجم قرار نمی‌داد، آنان جهاد نمی‌کردند، جان و مال کسی را مورد تعرض قرار نمی‌دادند، اگر برخی از مغرضان تاریخ، اخبار دروغ و جعلی را ساخته‌اند که لشکر اسلام متعرض کسی شده باشند، اینها برای محققان و پژوهشگران قابل پذیرش نیست، به پیامبران دیگر و به قدیسیان و به یاران دیگر رسولان و اجبار و رهبان‌ها، از راه‌های مختلف تهمت می‌زدند و حتی بسیاری از آنها را به ناحق شهید کردند «و قتلهم الانبیاء بغير الحق»، پیامبر (ص) اسلام نیز از آن تهمت‌ها و مطالب دروغین برکنار نبود.

در اسلام، ما رفتار حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) را الگو قرار می‌دهیم، اعمال و رفتار آنها، در صورتی که صحیح به ما رسیده باشد، مبتنی بر قرآن و مصداق

اتم و اکمل سنت است، چه سنت رفتاری و چه گفتاری، همه رفتار و جنگ‌های دیگر خلفا و سرداران و فرماندهان آنها را ما منطبق بر قرآن و سنت نمی‌دانیم، اگر خالد بن ولید در بحرین، مالک بن نویره را می‌کشد و همان شب با همسر او همبستر می‌شود، آن را خلاف مسلمانی و روش محمد (ص) می‌دانیم، اگر عیبه‌الله بن عمر به انتقام قتل پدرش به دست فیروز ایرانی (ابولؤلؤ)، چند ایرانی دیگر از جمله هرمان و خواهر فیروز را می‌کشد، چون غیر از قاتل، دیگران را کشته است، او را قاتل دانسته و اعتقاد داریم که باید قصاص می‌شد، همچنان که بعد از کشته شدن عثمان، به معاویه پناهنده و در جنگ صفین کشته شد و بسرین ارطاه پس از جنگ جمل، در بصره دو کودک عیبه‌الله بن عباس را می‌کشد و مردم بسیاری را از دم تیغ می‌گذرانند و اموال مردم را غارت می‌کند، آیا حضرت علی (ع) نباید به نبرد چنین کسانی برود؟ و آیا این خلاف سیاست است؟

حضرت علی (ع) :

به خدا قسم اگر شبی را با بی‌خوابی روی خارهای سعدان بگذرانم یا بسته در زنجیرهای آهنین سنگین بار، کشانده شوم، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر یکی از بندگان ظلمی روا داشته باشم

بنی‌امیه غیر از غصب خلافت و کشتار علویان و مردم بی‌گناه، حمله به جوامع و قتل‌عام ملل دیگر، چه کار برجسته‌ای داشتند؟ کدام یک برای اسلام و مسلمین مفید و مؤثر بودند؟ کدام یک قدمی برای اعتلای اسلام برداشتند؟ کدامیک حتی به اندازه علویان روی معارف اسلامی و شعور مردمی کار کردند؟ امویان و عباسیان غیر از کشتار انسان‌ها و شایستگی از فرزندان پیامبر (ص) گرفته تا پایین‌ترین افراد، که همه را با بدترین وضع به قتل رساندند، کدام معترضی را تحمل کردند؟ آیا اینها پیشرفت است؟

نمی‌دانم کسانی که معتقد است خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس کاری برای اسلام و قدمی برای اعتلای انسانیت برداشته‌اند، چه مستندات دارند، آنها به خود قرآن و پیامبر (ص) هم ایراد دارند، چه رسد به فرزندان

علی (ع) و اهل بیت پیغمبر (ص)، آنها برای افراد ساده‌دل و کم‌مطالعه همه چیز را زیر سؤال می‌برند، اگر بخواهیم به گفته‌ها و نوشته‌های آنها توجه کنیم که تمام شبانه‌روز را باید صرف آنها کنیم، تمام کار و زندگی خود را رها کنیم و به آنها بپردازیم، کدام امام، پیشوا، محقق و مورخی خیانت معاویه را در حکمیت و در جنگ صفین تأیید کرده است؟

کدام دانشمندی از اهل اسلام، سر نیزه بردن قرآن‌ها را توسط معاویه و عمرو عاص، کاری از روی ایمان و توجه به حقیقت دانسته است؟! چه کسی در دنیا، کشتن حجرین عدی صحابی پاک پیغمبر (ص) و دیگران را توسط معاویه تأیید کرده و...؟

ما با هر مرام و مسلک و مذهبی که داریم، آیا کشتار فجیع کربلا را تأیید می‌کنیم؟ آیا اسارت خاندان پیامبر را توسط یزید قبول داریم؟ آیا قتل‌عام مردم مدینه و تجاوز به نوامیس آنها را می‌پذیریم؟ آیا آتش زدن خانه خدا را که برای همه فرقه‌های اسلامی مقدس است، در سال ۶۳ هجری، جایز می‌شمارید؟ کدام یک از این اعمال را به نفع اسلام و مسلمین دانسته‌اید؟ و کارهای عبدالملک مروان و کشتار و جنایات حجاج بن یوسف و دیگران را پذیرفته‌اید؟ آیا کار همه آنها، جز جنایت و کشتن و سوختن چیز دیگری بوده است؟ در زمان عبدالملک به پیشنهاد امام محمد باقر (ع) ضرب سکه عربی آغاز شد.^۳ این مهمترین خدمت بنی‌امیه بوده است؟ آیا فتح ایران، ارمنستان و آسیای صغیر و کشتار وسیع مردم آن سرزمین‌ها و بردن تمام اموال آنها به مرکز خلافت و یغما کردن طلا و نقره آنها و انتقال به دربار بنی‌امیه و بنی‌عباس، اسیری دختران و زنان آنها و خوردن و بردن خلیفه‌ها و خوشگذرانی آنها و فرزندان و وابستگان و متملقان‌شان، اینها خدمت به اسلام و مسلمین و انسانیت بوده است؟

خدا به همه ما انصاف و عدالت و دانش عنایت فرماید، تا قضاوت‌های خود را از روی مطالعه و اندیشه انجام دهیم و بدون تحت تأثیر قرار گرفتن کسی، یا مکتبی و یا رسانه‌ای، بدون تعصب و خودخواهی و خودمحوری، حق را بجوییم.

اگر کشتار، ملاک پیشرفت اسلام است که ابومسلم خراسانی، بیشترین کس از یاوران و فرزندان بنی‌امیه را قتل‌عام کرد و ریشه بنی‌امیه را برکنند و تباهاشان کرد، پس او مهمتر از خلیفگان بنی‌امیه و بنی‌عباس است، دیدیم همان‌هایی را که روی کار آورده بود، همان بنی‌عباسی که به خاطر

آنها، آن همه انسان را به هلاکت رسانید، یک‌باره بر سرش تاختند و تکه‌تکه‌اش کردند و یارانش را با پول و وعده‌های پوچ خریدند و برای آنکه عوام را هم فریب دهند، گفتند: ابومسلم، از نظرها غایب شده و روزی ظهور خواهد کرد!

منصور دوانیقی، مرتکب قتل امام صادق(ع) شد که شایسته‌ترین و عالم‌ترین فرزند پیامبر(ص) در آن زمان و مغز متفکر جهان اسلام بود و هارون الرشید، امام موسی بن جعفر(ع) را ۱۴ سال به تناب در زندان‌ها محبوس داشت و بالاخره امام را به شهادت رسانید و با دیگر علویان از نفس زکیه و یارانشان گرفته تا آخر، چه کردند و چه بر سر آنها آوردند؟ با این شرایط برخی نادانسته می‌گویند: پیروان علی(ع) چه کردند؟

بنی‌عباس با عالمان و پیشوایان اهل تسنن، امام ابوحنیفه، امام مالک‌بن‌انس، امام شافعی و امام احمد حنبل و پیروانشان، چه برخوردهایی داشتند؟ چرا آنان را به زندان انداختند و بالاخره وسیله قتل برخی آنها را فراهم کردند؟

اولاد علی(ع) غیر از عدالت و انسانیت و حمایت از حقوق مردم دیگر چه می‌خواستند؟ همه آنها روی حق تکیه می‌کردند، آنها طرفدار مساوات و برابری و برادری بودند، ما نیز پس از ۱۴۰۰ سال همین‌ها را می‌خواهیم، برای عدالت علی(ع) بود که ما نیز انقلاب کردیم، فریاد برآوردیم، زندان‌ها رفتیم، شکنجه‌ها را تحمل کردیم، تبعیده‌ها شدیم، شهیدها دادیم، آری ما حکومت پنج‌ساله علی(ع) را به هزار ماه سیاه خلافت بنی‌امیه و چند قرن خلافت بنی‌عباس ترجیح می‌دهیم. کشورگشایی با خونریزی کجا به درد اسلام و مسلمین می‌خورد؟ آنها که اسلام و مسلمین را می‌خواهند برای عدالت و محبت و ایمان است و ما همه را از علی و فرزندان او آموخته‌ایم، همه مسلمانان و مردم ایران که خود را پیرو علی(ع) می‌دانند، عدالتخواهی و آزادی و مردم‌دوستی علی برای آنها سرمشق و الگو است، همواره در رسانه‌ها از صفات بارز حضرت امیر(ع) می‌گویند و حق را به وسیله او و فرزندان بزرگوارش می‌شناسند، مسلمانان هند، اندونزی، چین که شمشیر سرداران خلفا را ندیدند آیا مسلمان نشدند و پرجمعیت‌ترین کشورهای اسلامی نیستند؟ آیا پیشرفت علم، فلسفه، کلام و آزادی از مسلمان‌ها آغاز نشد؟^۴ این نویسنده به‌عنوان کوچکترین پژوهشگر اسلامی که بیش از ۶۰ سال عمر خود را در راه شناخت اسلام صرف کرده است

و بسیاری از کتاب‌های عالمان شیعه و سنی را خوانده است، به این نتیجه رسیده که: **اسلام یعنی آزادی، عدالت، مساوات، حق طلبی و مردم‌دوستی که آل علی(ع) نماد آن بودند، و با صراحت اعلام می‌کنم در اسلام، دروغ، تجاوز، آدم‌کشی، خودمحوری و مطلق‌گرایی وجود ندارد، اگر میان برخی فرقه‌ها، این انحراف‌ها دیده می‌شود، از آموزه‌های خلیفگان بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است.**

چیست دین، برخاستن از روی خاک تا ز خود آگاه گردد، جان پاک

(اقبال لاهوری)
ما برآن اعتقادیم که مدینه فاضله بشریت در صورتی تحقق پیدا می‌کند که تفکر قرآنی اهل بیت بر اساس سنت محمد(ص) حاکمیت پیدا کند، اگر قرآن و عترت همراه می‌شدند، بشریت به اوج تعالی و ترقی می‌رسید، انسانیت رشد پیدا می‌کرد، همه جا عشق بود و محبت و ایمان به خدا، حمله‌های ناگهانی و تروریستی وجود نداشت، این اختلاف‌ها و اختلاف‌اندازی‌ها همه از گمراهی و جهالت و خودپرستی است، اگر مفسران قرآن و ناقلان حدیث و حاکمان بر بشریت، عدالتخواه و مردم دوست بودند، جنگ، خونریزی، استعمار، استثمار، زندان و تبعیض به وجود نمی‌آمد.

مؤمنان معدود، لیک ایمان یکی

جسمشان معدود لیکن جان یکی

جان حیوانی ندارد اتحاد

تو مجو این اتحاد از روح باد

جان گرگان و سگان هر یک جداست

متحد جان‌های شیران خداست

(جلال‌الدین مولوی)
اگر قرآن و نهج‌البلاغه علی(ع) ملاک قرار می‌گرفت که به چند جمله از یک خطبه اشاره شد، دنیا گلستان می‌شد، جهالت‌ها و تعصب‌ها ریشه کن می‌گردید، منیت‌ها و نفس‌پرستی‌ها به‌وجود نمی‌آمد و... متأسفیم که حکومت علویان آزاداندیش پا نگرفت، یعنی خودخواهان و فرصت‌طلب‌ها وارد صحنه شدند و مسیر را تغییر دادند، جاهلان هم به دنبال آنها دویدند، زنده‌باد و مرده‌باد گفتند، از منافع مردم به آنها داده شد و با پول حرام ثروتمندشان کردند و بالاخره نتیجه این شد که متأسفانه برخی جوانان درس خوانده و مطالعه کرده، آشنا به اطلاعات جهانی و علوم روز، رسماً روی فضای مجازی و سایت‌ها بنویسند: که اولاد علی(ع) کاری نکردند و چه فایده‌ای برای ایران داشتند؟!
علمای همه فرق اسلام این حدیث را از

پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود: **«أَنْسَى تَارِكٌ فَيْكُمُ التَّقْلِيْنُ كِتَابُ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ»**

من دو چیز با ارزش را بین شما به ارث می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم را، اگر به آن دو متمسک شوید، هرگز منحرف نمی‌شوید، این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت به من برسند.

اهل بیت پیامبر(ص) اساس اسلام و مفسر قرآن بودند، حاکمیت عادلانه اسلامی و مدینه فاضله جهان بشریت به وسیله آنها انجام می‌شود و پیروی از تعالیم عادلانه و آزادبخش آنها بر همه مردم جهان، سعادت دنیا و آخرت را به دنبال می‌آورد.^۵ تعلیمات پیامبر اسلام که آخرین پیام آور الهی است و امامان شیعه، حضرت علی(ع) و دیگر پیشوایان همه موجود است، چه بسیار معارف بشری که از آنها نقل شده و همه در کتاب‌های شیعیان و سنیان آورده شده است، آثاری چون: نهج‌البلاغه، مجلدات اصول کافی، مجلدات الوافی، تهذیب و استبصار، من لایحضره الفقیه، مجلدات وسائل الشیعه، مجلدات بحارالانوار (۱۱۰ جلد)، مجلدات الحیاه (از علامه محمدرضا حکیمی) و صحاح سته، از کتب مورد اعتبار و تأیید اهل سنت و دیگر کتب عالمان جهان اسلام از ابتدا تا امروز، ارزنده‌ترین مطالب و در آنها آورده شده و همه موجود است. می‌توان مجموعه آن کتاب‌ها و آن فضائل را در «دایره‌المعارف اهل‌البیت» جمع‌آوری کرد، باشد که عالی‌ترین معارف بشری و منشور عدالت و آزادی و ایمان به خدا در اختیار بشریت قرار گیرد.

امید که خداوند توفیق کسب دانش و مطالعه و قدرت تصمیم و اراده و آگاهی‌مان عنایت بفرماید.

پی‌نوشت

۱. نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۴۷ تا ۸۰.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.
۳. زندگی و سیمای امام محمد باقر(ع)، علامه سیدمحمدتقی مدرسی، ترجمه محمدصادق شریعت، ص ۳۱.
۴. در کتاب گذری به چین، وضعیت مسلمانان چین را توصیف کرده‌ام.
۵. به تاریخ‌های علم «جورج سارتن»، «تاریخ فرهنگ» و «تاریخ فلسفه» مراجعه شود.
۶. صحیح ترمذی، ص ۲۵ و دیگر مآخذ که با بیان‌های مختلف ذکر کرده‌اند.
۷. حکومت اسلامی (بخشی از کتاب الحیاه)، استاد محمدرضا حکیمی در خصوص مزایای حکومت اسلامی سخن بسیار دارد. ■

ورود امام و پوشش صوتی سخنرانی بهشت زهرا

نقل خاطره‌ای درباره علی اژنیان

رسول اژنیان



مرحوم مهندس علی اژنیان که از مدیران موفق برق کشور بود و در جریان استقبال از امام یکی از مسئولان صوت و تصویر مراسم استقبال و سخنرانی حضرت امام در بهشت زهرا بوده است و می‌دانست آماده‌سازی کار در شرایط حکومت نظامی بسیار سخت بوده، بعد از پیروزی انقلاب کارگروه صوت و تصویر مورد رضایت امام را حل قرار گرفت و آنها مورد تفقد ایشان قرار گرفته‌اند. مرحوم مهندس علی اژنیان، که خدایش بیامرزد، یکی از خاطرات خود را در جمع دوستان از مقدمات آماده‌سازی بهشت زهرا برای سخنرانی امام این‌طور تعریف کرد:

چون امام خمینی تصمیم گرفته بودند که اولین دیدار و سخنرانی خود پس از ورود به میهن را در قطعه شهدای انقلاب در بهشت زهرا داشته باشند بدین جهت تصمیم گرفته شد با نصب بلندگوهایی در بالای تیرهای چراغ برق و سیم‌کشی از محل جایگاه پخش مستقیم سخنرانی امام برای همه امکان پذیر گردد. از آنجا که احتمال قطع برق بهشت زهرا و یا برچیدن سیم‌کشی بین بلندگوها و حتی پاره کردن سیم بین تیرهای چراغ برق از طرف مأموران دور از انتظار نبود، لذا تصمیم گرفته شد یک فرستنده اف-ام (FM) از بجه‌های صدا و سیما تهیه و در جایگاه جاسازی شود تا با کمک آن، سخنرانی امام مستقلاً توسط رادیو هم پخش شود. لذا ضمن نصب فرستنده در کنار هر تیر چراغ برق هم یک گیرنده کوچکی با تقویت‌کننده‌ای به دور از چشم ساواک مخفیانه جاسازی شود تا در صورت بروز هر گونه اختلال، وقفه‌ای در پخش سخنرانی امام به وجود نیاید. مأموران انتظامات مراسم استقبال مستقر در نزدیکی بلندگو هم توجه شده بودند که چگونه به محض قطع سیم بلندگوها ارتباط را از طریق تقویت‌کننده‌های متصل به گیرنده‌های اف-ام (FM) برقرار کنند.

می‌کردند که همراه داشتن آنها در شرایط حکومت نظامی درگیری با ساواک و دادگاه نظامی را به دنبال داشت.

مرحوم علی اژنیان می‌گفت که بیشتر وسایل کار مانند سیم‌چین، اداپتورها، اتصالات، بی‌سیم نظامی و... را که وزن زیادی هم داشتند در جیب‌ها داخل یک اورکت نظامی و جیب شلوار و کمر بند به خود وصل کرده و به دور از چشم مأموران مخفی و گاه در تاریکی شب با بقیه دوستان کارها را انجام می‌دادیم.

او می‌گفت برای اینکه سیم‌های ارتباط دهنده بین بلندگو و میکروفون محل جایگاه از دید ساواکی‌ها مخفی بماند مجبور شدیم در آن شب‌های سرد زمستانی زمین را با دست یا وسایل ابتدایی کنده و سیم‌ها را در زمین مخفی کنیم به طوری که هیچ‌گونه سیم رابطی دیده نشد. مهندس علی اژنیان در زمانی که مدیرکل برق منطقه گیلان بود متأسفانه با شکایت‌هایی از سوی آقای محمدرضا رحیمی روبرو شد که خوشبختانه در همه دادگاه‌ها تبرئه شد. او چند سال پیش از روی کار آمدن دولت نهم معتقد بود که اقدام‌های آقای رحیمی باعث می‌شود که مدیران نتوانند تصمیم‌گیری کنند و پیش‌بینی می‌کرد نظام تصمیم‌گیری فلج شود. ■
روحش شاد

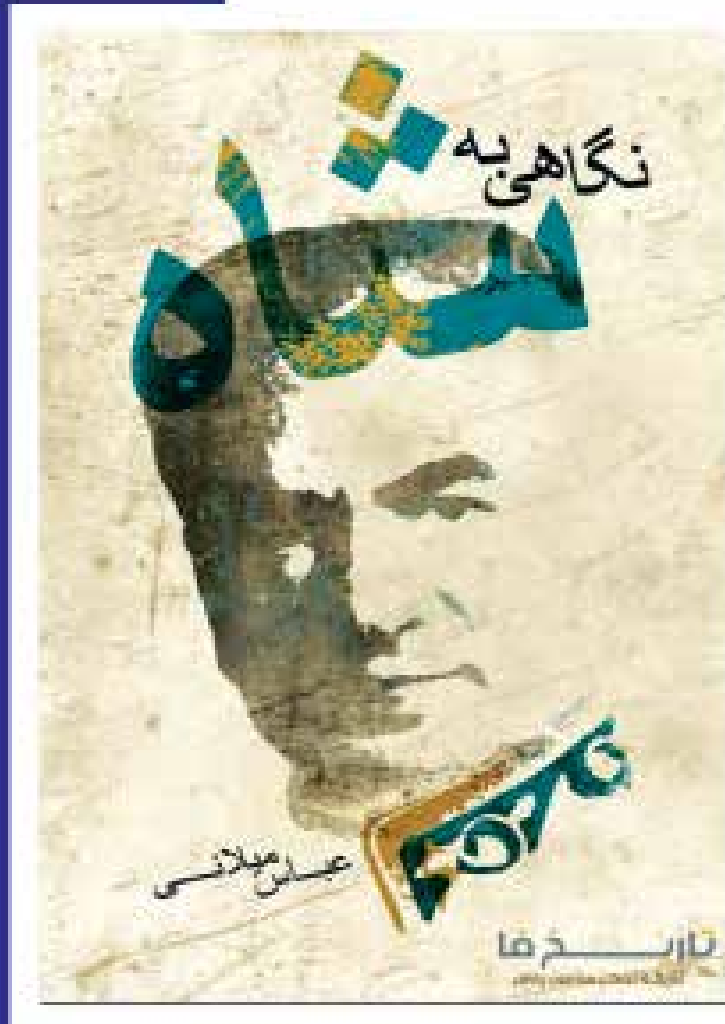
برای این کار برنامه‌ریزی زیادی شده بود که باید به دور از چشم نیروهای امنیتی و مأموران ساواک پر تعداد حاضر در بهشت زهرا انجام می‌پذیرفت. شرایط حکومت نظامی و مراقبت‌های مستمر نیروهای آشکار و پنهان رژیم گذشته عملیاتی کردن این کارها را مانند تدارک وسایل و تجهیزات و حتی آمد و رفت کارگزاران طرح را با مشکل مواجه کرده بود. افزون بر اینکه برخی از دوستان از تجهیزات صدا و سیما و بی‌سیم‌های نظامی به غنیمت گرفته از ارتشی‌ها استفاده



علی اژنیان

چند کتاب

- از افسانه تا واقعیت / نقد و بررسی کتاب
نگاهی به «شاه»، نوشته عباس میلانی /
حسین آبادیان - بخش نخست
- کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» / گفت‌وگو
با کاووس واضحی



از افسانه تا واقعیت

معرفی کتاب «نگاهی به شاه» - بخش نخست



حسین آبادیان

مانند اصول و ضوابط حاکم بر روانشناسی فردی نادیده گرفته شده و البته روانشناسی مرد جبار - که چون می‌ترسد مورد حمله قرار گیرد، دائم حمله می‌کند - به کار گرفته نشده و در یک کلام از این نظر هم کتاب فاقد بنیادی نظری است.

تحلیل محتوای کتاب

فصل اول به منزله نتیجه‌گیری زود هنگام به بررسی وضعیت روحی و شخصیتی شاه اختصاص دارد، خست و خواری، جبن جبلی، گریز پایی به هنگام شداید، تمایل به شنیدن تملق و چاپلوسی، ترس از بیگانه و جاه‌طلبی‌های بی‌وجه در زمره ویژگی‌های شخصیتی شاه ذکر شده‌اند، امری که البته بر کمتر کسی پوشیده است. لیکن پرسش این است که منظور میلانی از ذکر این خصوصیات شاه چیست و به دنبال چه هدفی است؟

به علاوه نویسنده علاقه‌ای شگفت‌انگیز به طرح مسائل جنسی شاه دارد، همان‌طور که علاقه‌اش به مسائل جنسی امیرعباس هویدا کار را به جایی رسانیده بود که از همسر هویدا هم در مورد میزان تمایلات جنسی شوهرش پرسیده بود. در جای‌جای کتاب میلانی در مورد مسائل اخلاقی، جنسی و خانوادگی اعضای خانواده سلطنتی اظهار نظر شده است، از جمله ارتباط «هر یک از شاه‌دخت‌ها» با مردان دیگری غیر از همسرانشان آن هم به شکلی پنهانی یا شایعات مربوط به «روابط ولیعهد با دختران مختلف» حال آنکه فوزیه همسرش از این روابط مطلع بود. (ص ۸۶) در صفحه ۱۰۶ آن‌گاه که بحث وساطت ابراهیم قوام پدر علی قوام، شوهر اشرف را به عنوان میانجی بین دربار و سفارت انگلیس طرح می‌کند، باز هم اشاره می‌کند: «البته در آن زمان پسر قوام، علی، فقط در ظاهر شوهر اشرف بود و به اذعان خود اشرف از مدت‌ها پیش هرگونه رابطه عاطفی میان او و مردی که رضاشاه به عنوان همسرش برگزیده بود پایان پیدا کرده بود.» معلوم نیست چه ربطی بین مناسبات جنسی اشرف و شوهرش با موضوع تلاش برای جلب

می‌داد، مانع وقوع انقلاب می‌شد. به علاوه کتاب فضای جنگ سرد و رقابت دو بلوک شرق و غرب را نادیده گرفته و فراموش کرده است ایران عملاً در بلوک غرب قرار داشت و برای غرب هم اهمیتی نداشت که شاه چگونه حکومت می‌کند؛ مهم این بود که او امنیت لازم را برای منافع این بلوک در کشور مهیا کرده بود. همان‌طور که برای غرب اهمیتی نداشت رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی چه می‌کند، بر سر جنبش‌های امریکای لاتین چه می‌آید، در آفریقا و آسیا چه می‌گذرد و پینوشه‌ها و فردیناند مارکوس‌ها در شیلی و فیلیپین چه بلایی سر مردم خود می‌آوردند، تا وقتی منافع کمپانی‌های فراملیتی در ایران محفوظ بود، کمتر سخنی از حقوق بشر به میان می‌آمد اما هرگاه این منافع با خطرات احتمالی مواجه می‌شد، به ناگاه سخن از آزادی و عدالت مطرح می‌گردید. مشکل عمده کتاب میلانی این است که رفتار و کردار شاه را در غیاب تحلیلی مشخص از شرایط جهانی آن روزگار تحریر کرده است، غافل از اینکه شاه در شطرنج سیاست جهانی آن روزگار، جایگاهی جز این نداشت و به عبارتی کاری جز آنچه کرد نمی‌توانست انجام دهد. به عبارت بهتر فهم رفتار و عملکرد شاه، در خلأ تحلیل مشخص از شرایط جهانی زمان جنگ سرد، ناممکن است؛ اما میلانی تلاش کرده کنش‌ها و واکنش‌های شاه را بدون عنایت به این مقوله توصیف نماید. غیرممکن است بدون در نظر داشتن بحث تقسیم منافع نفوذ بین قدرت‌های بزرگ جهانی سرمایه‌داری از سویی و تلاش‌های کمپانی‌های فراملیتی برای یافتن جای پای در ایران از سوی دیگر؛ عملکرد شاه ایران را تبیین کرد اما به نظر می‌رسد میلانی نه تنها در این عرصه، بلکه در زمینه تحلیل رفتار شخص شاه هم سبک تاریخ‌نگاری در پیش گرفته است یعنی تاریخ‌نگاری که تلاش دارد کاسه کوزه‌ها را سر فردی به‌خصوص بشکند و تحولات تاریخی را به روحیات شخصی معین تقلیل دهد. در این زمینه هم ابزار لازم برای تحلیل شخصیت شاه،

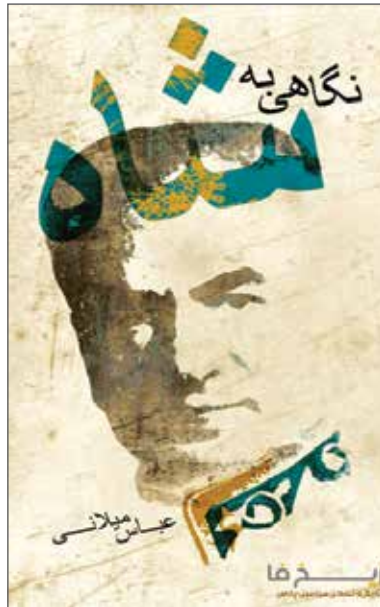
به‌طور کلی پژوهش‌های تاریخی؛ اندیشه، مباحث سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، مناسبات بین‌الملل و تحولات اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهند روش تحقیق در هر کدام از این حوزه‌ها با آن دیگری تفاوت‌های فراوان دارد، به عبارتی هر موضوع تحقیقاتی نقطه‌عزیمت خاص خود را دارد، به همین دلیل مورخ از ابتدا باید معلوم کند درباره چه موضوعی پژوهش می‌کند: سیاست، اقتصاد، اجتماع، اندیشه، فرهنگ یا روابط بین‌الملل؟ به همین سیاق زندگینامه‌نویسی هم الزامات خاص خود را دارد، هدف اصلی برجسته‌ساختن نقش شخصیت‌ها در تحولات تاریخی است، اما نقش تحولات در شکل‌گیری شخصیت بازیگر حوادث هم بررسی می‌شود، به عبارتی رابطه شخصیت با تحولات تاریخی رابطه‌ای است دیالکتیکی؛ حال باید دید عباس میلانی در کتاب خود از چه اسلوبی بهره‌برداری کرده است؟ میلانی تلاش کرده است در ۲۰ فصل فراز و فرود زندگی محمدرضاشاه پهلوی را در معرض دید خوانندگان قرار دهد، به استثنای فصل نخست که به‌واقع میان‌برده زندگی شاه در زمان تبعید است؛ بقیه فصول تلاش دارند زندگی او را از بدو تولد تا لحظه مرگ دنبال کنند. در برخی فصول زندگی شاه در سایه تحولات کلان کشور قرار گرفته و در برخی دیگر، شاه محور تحولات واقع شده است. هدف نقد نحوه حکومتداری و روحیات شاه است، لیکن عملاً این نتیجه نادرست به ارمغان آمده که وقوع انقلاب تالی این روحیات بوده است. به عبارتی میلانی به مقوله‌ای به نام شرایط عینی و ذهنی انقلاب باور ندارد و تصور می‌کند اگر شاه در رویه حکومتداری خود تغییراتی

موافقت بریتانیا با سلطنت محمدرضا شاه وجود دارد؟

در صفحات ۳۹۴ به بعد، به دنبال تکرار مطالب ذکر شده در کتاب‌های تاریخی که البته مملو از اشتباه است؛ او بار دیگر سراغ مسائل جنسی شاه می‌رود. از «شماری شگفت از زنان و دختران مختلف» می‌گوید که شاه با آنها رابطه داشت، به جای اینکه اسدالله علم را ملامت کند که در مقام وزیر دربار نقش دلال محبت را برای پادشاه کشور ایفا می‌کرد، نقل او را از شاه با آب و تاب شرح می‌دهد که: «من که به کسی دل نمی‌بندم اما اگر در هفته یکی - دو بار انسان تفریح نکند نمی‌تواند بار گرانی این چنین به دوش بکشد. به خصوص که در خانواده جز غرولند چیز دیگری نیست. عرض کردم کاملاً حق به شاهنشاه می‌دهم، متأسفانه خانم‌های ما متوجه این امور نیستند.» میلانی می‌توانست همین جمله را تجزیه و تحلیل نماید، نقش اسدالله علم در انحرافات اخلاقی شاه چه بود؟ چرا او عالمانه و عامدانه چنین نقشی بازی می‌کرد و اساساً چرا این نکات را در خاطرات خود آورده است؟ به هر حال او می‌دانست این خاطرات روزی منتشر خواهند شد. علم بگ شخصیت معمولی نبود، او با دربار باکینگهام، مجلس عوام و اعیان، مقامات اطلاعاتی بریتانیا، سفارت انگلیس در تهران و کسانی مثل سرشاپور ریپورتر و لرد آبرون‌ساید دوم دوست بود، برادرزاده او همسر لرد پیتر تمپل موریس بود؛ پس آیا نمی‌توان این نقش علم را کاری برنامه‌ریزی شده تلقی کرد؟ میلانی باید به این نکته اشاره می‌کرد که وقتی شاه قادر نیست خانواده خود را اداره نماید، چگونه می‌توانست کشور را اداره کند؟ آیا پاسخ غرولند خانواده این بود که شاه به‌مثابه رئیس کشور، با شهروندان خود رابطه غیرمشروع برقرار نماید؟ آیا همین اخلاقیات در زمره عوامل اصلی سرنگونی او نبودند؟ اگر روایت علم درست باشد که شاه این‌گونه بود، آیا نمی‌توان سقوط او را طبیعی دانست؟ میلانی این پرسش‌ها را مطرح نمی‌کند اما مسائل جنسی شاه را فراوان طرح می‌کند. برای این منظور حتی برخی مقالات ژورنالیستی که در برخی نشریات ایران چاپ شده‌اند، مانند مقاله‌ای با عنوان «رسوایی در سوئیس»، منبع عباس میلانی رئیس بخش ایران‌شناسی دانشگاه معتبر استنفورد واقع شده است. میلانی مانند کسی برخورد می‌کند که مایل است آبروی طرف را به هر قیمتی شده ببرد، بنابراین هدف نه تحری حقیقت؛ بلکه رسوا ساختن طرف مقابل است.

میلانی تلاش دارد در کتاب خود هیچ نکته مهمی! را از نظر دور نگه ندارد، مثلاً در صفحه ۱۵۸ نقل می‌کند که سال ۱۳۲۱ که قوام نخست وزیر بود، ویندل ویلکی که در انتخابات سال ۱۹۴۰ کاندیدای بازنده حزب جمهوریخواه

بود، وارد ایران شد و با قوام هم ملاقاتی کرد. در این ملاقات ویلکی کفش‌هایش را بیرون آورد و شروع به خاراندن ناخن‌هایش کرد؛ بالاتر اینکه «در طول دیدارش با قوام، ویلکی بادهایی پر صدا از بدن خالی کرده بود و طبعاً این حرکت هم نزد قوام سخت زشت و ناپسند بود.» به واقع منظور میلانی از ذکر این جملات چیست؟ آیا می‌خواهد قوام را تحقیر کند یا اینکه بی‌ادبی مقامات ارشد آمریکا را خاطر نشان کند که بویی از آداب دیپلماتیک نبرده بودند؟ هدف هر چه باشد در هیچ کتاب آکادمیکی چنین مباحثی طرح نمی‌شوند، مگر اینکه غرضی در کار باشد که این هم در آثار ژورنالیستی قابل مشاهده است، نه کتاب‌های دانشگاهی. ضمن اینکه با همین عقل متعارف این موضوع که یک کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا، در مقابل



نخست‌وزیر مشهور یک کشور دیگر، از خود «بادهای پر صدا» خارج کند، غیر قابل باور است. در صفحه ۱۶۲ باز هم از ارتباط گسترده شاه با معروفه‌های تهران یاد شده است. در این صفحه با آب و تاب ارتباط شاه با پروین غفاری شرح داده شده و خاطرات او هم مورد اشاره واقع شده است؛ این یعنی حسیض انحطاط تاریخ‌نگاری. در صفحه بعد از عشق ملک فاروق به اشرف یاد شده و مسئله رفتن ملکه فوزیه به قاهره و امتناع او از بازگشت به تهران، به شکلی رمان گونه توضیح داده شده است.

داستان به اینجا ختم نمی‌شود و از نامه‌های عاشقانه رزم‌آرا به اشرف هم ذکری به میان می‌آید، این داستان هم در صفحه ۱۷۹ با آب و تاب توضیح داده شده است. در صفحه ۱۸۸ از عشق سوزان شاه به ثریا اسفندیاری مطالبی آورده است. میلانی در این زمینه آن‌قدر کنجکاو بوده که از روابط خصوصی شاه و

ثریا هم پرسیده ولی به دلیل اینکه ایشان لابد به «حریم خصوصی» افراد خیلی احترام می‌گذارند، از ذکر آنها در کتاب خود خودداری کرده‌اند اما داستان ادامه دارد: در صفحه ۲۴۹ باز هم اشاره شده که سردنیس رایت روزی به خانه اسدالله علم رفته و از درون «یخچال بزرگی» که در گوشه‌ای از اتاق نشیمن قرار داشته، دو شماره مجله در آورده؛ در یکی از آنها عکسی از ملکه ثریا بوده که با لباس شش و نیمه‌عریان در کنار دریا ظاهر شده و در دیگری مطلبی از یک نشریه آمریکایی بوده که ادعا کرده «شاه از دختر یکی از خانواده‌های سرشناس آمریکا صاحب فرزندی شده است.» آیت‌الله بروجردی هم گفته یا باید مراکز بهائیان در ایران جمع شود و یا اینکه او عکس‌ها را در اختیار همگان قرار خواهد داد! این هم از آن داستان‌هایی است که باید در مورد آنها تأمل کرد: نخست، چه ربطی بین بهائیان و شنای ملکه ایران یا بچه‌دار شدن شاه از یک خانم آمریکایی وجود داشت؟ ثانیاً، سفر شاه به آمریکا و اروپا در زمستان بوده است، حال باید دید او به کجا مسافرت کرده که احتمال شناکردن وجود داشته است. سوم اینکه بعید به نظر می‌رسد آیت‌الله بروجردی حتی اگر این داستان صحت داشته باشد، خود را وارد این موضوع کرده باشد. چهارمین نکته این است که «دختر یکی از خانواده‌های سرشناس آمریکایی» کیست که مدعی بوده از شاه صاحب فرزند شده است؟ میلانی به این پرسش پاسخ نمی‌دهد، زیرا هدف او روشن ساختن واقعیات تاریخی نیست، او حتی شایعاتی را که مردم کوچه و بازار نقل می‌کردند بازگو کرده است تا کتاب خود را «خواندنی‌تر» کند و گرنه بر هر مورخی معلوم است ذکر مطالبی از این دست که هیچ راهی برای اثبات آنها وجود ندارد، از منظر تاریخی کمترین ارزشی ندارد.

کتاب مملو از اشتباهات املایی و انشایی فاحش است، مثلاً از صفحه ۱۶ به بعد همیشه به‌جای مستظهر یعنی پشتگرم نوشته شده مستحضر که معنی مطلع می‌دهد، در همین صفحه این جمله آمده است: «البته برخلاف [روزنامه] کاوه که چند سالی به کمک آلمان مستحضر بود...» که هم از نظر تاریخی و هم از نظر ادبی اشتباه است. در صفحه ۱۷ تاریخ کودتای سوم اسفند ۱۳۰۰ نوشته شده، حال آنکه همه می‌دانند کودتا در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ اتفاق افتاد. در همین صفحه ادعا شده قوام السلطنه می‌خواست خراسان را مستقل اعلام کند، چنین روایتی به‌هیچ وجه صحیح نیست؛ پیشتر باز هم به اشتباه برخی از مورخان مدعی بودند کلنل محمدتقی‌خان پسیان به دنبال استقرار جمهوری در خراسان بود - که این هم صحیح نیست - اما چنین قضاوتی درباره قوام حقیقتاً اشتباه محض است. اشتباه دیگر همین صفحه هفدهم این است

که نوشته شده در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ «ولیعهد زمان!» محمدعلی میرزا بوده است! این را هم همه می‌دانند که پادشاه کشور در سال ۱۹۱۹ احمدشاه قاجار بود و ولیعهد زمان! هم برادرش محمدحسن میرزا قاجار. این اشتباهات فاحش در سراسر کتاب بارها و بارها تکرار شده‌اند. در صفحه ۲۰ از «کودتای شهریور ۲۰» سخن گفته شده که سیدضیاء رهبری آن را برعهده داشت، واضح است منظور نویسنده کودتای سوم اسفند است که در سال ۱۲۹۹ صورت گرفت. در صفحه ۲۴ باز هم به اشتباه نوشته شده قوام بیشتر از «نوکیس‌هایی» مثل پهلوی‌ها خود را مستحق سلطنت می‌دانست، هیچ شاهدی در دست نیست تا نشان دهد قوام در سودای به‌دست آوردن تاج و تخت بود و مطالب میلانی در این باره همه براساس شایعات است؛ ضمن اینکه اشاره به نوکیسه‌بودن پهلوی‌ها پرده از راز اصلی نگارش این کتاب برمی‌دارد! شگفت اینکه در صفحه ۲۴ نوشته شده قوام به‌مثابه یک زندانی از مشهد به تهران آورده شد و «در پایان همین راه به‌عنوان نخست‌وزیر وارد پایتخت شد.» درحالی که قوام وقتی به تهران آورده شد در عمارت کلاه‌فرنگی بازداشت بود و بعد از کابینه ۹۰ روزه سیدضیاء رئیس‌الوزرا شد. در صفحه ۱۷۵ باز هم اطلاعاتی شاذ در مورد قوام ارائه شده، طبق این روایت قوام در نیمه‌های سال ۱۳۳۰ تلاش داشت مسئله نفت ایران را با بریتانیا حل کند، پس او با جولیان امری از سیاستمداران بانفوذ بریتانیا دیدار کرد و بالاتر اینکه در این دیدار سرگرد دیوید دراموند با همان شاهزاده سلطان حمید قاجار را هم با خود برد! به گزارش میلانی، قوام می‌خواست با نشان دادن این افسر نیروی دریایی بریتانیا، «راه‌حلی به غیر از پهلوی‌ها به انگلیس عرضه دارد.» جالب‌تر اینکه قوام در این زمان از ملکه مادر کمک مالی دریافت می‌کرد و ملکه مادر از ضعف و تزلزل فرزندش ابراز نگرانی و ناخرسندی کرده بود! یعنی ملکه مادر با قوام و انگلیس و حمیدمیرزا قاجار دست به یکی کرده بود تا بساط سلطنت فرزندش را برچیند! نکته این است که نویسنده با وصف اینکه مدعی است نظریه توطئه را نمی‌پذیرد، در سراسر کتاب در پس هر حادثه ریز و درشتی، از عشق‌بازی‌های شاه گرفته تا کودتای ۲۸ مرداد و میان‌پرده قوام و دسیسه‌ها علیه شاه و البته دسیسه‌های شاه علیه مخالفانش، دست بریتانیا را مشاهده می‌کند. حتی در صفحه ۱۹۲ ذکر کرده که وقتی شاه می‌خواست در ۲۰ فروردین ۱۳۳۰ برای انجام عمل جراحی به اروپا برود از اسدالله علم خواست به سفارت انگلیس برود و بپرسد آیا بهتر است این عمل در ایران انجام شود یا در اروپا؟! در صفحه ۱۸۶ آمده است که قوام شرط نخست‌وزیری خود را بعد از استعفای مصدق در تیرماه ۱۳۳۱ این موضوع دانست که

شاه باید مجلس شورای ملی را منحل و دستور بازداشت آیت‌الله کاشانی را صادر کند! در ادامه گفته شده شاه با این تقاضاها مخالفت کرد و برای این سخنان هم مطابق معمول هیچ سندی ارائه نشده است. در صفحه بعد هم از این دست سخنان فراوان نوشته شده بدون اینکه منبعی ذکر گردد. مهم نیست ما نظریه دخالت بریتانیا در کلیه مسائل کشور را نظریه توطئه بدانیم یا خیر، مهم این است که حتی خود میلانی بارها و بارها نوشته است شاه و مقامات کشور، وظیفه خود می‌دانستند با سفیر دولت انگلیس مشورت کنند و حتی مقامات ارشد کشور مانند منوچهر اقبال، سرلشکر حسن ارفع و حسین علاء علیه پادشاه خود نزد سفیر انگلیس سعایت می‌کردند و خبرچینی می‌نمودند. (ص ۲۷۹)

از این بالاتر همه می‌دانند عهدنامه مودت در تابستان سال ۱۲۹۹ زمانی که مشیرالدوله ریاست وزرای را به‌عهده داشت، نوشته شد ولی امضای آن عملاً در اسفندماه ۱۲۹۹ صورت گرفت، در آن زمان سیدضیاء رئیس‌الوزرا بود؛ حال آنکه میلانی نوشته است این عهدنامه سال ۱۳۰۰ منعقد شده که صحیح نیست. (ص ۲۱) طبق بند ۱۹ عهدنامه مودت اگر نیرویی خارجی می‌خواست از طریق ایران به شوروی حمله ببرد، دولت شوروی می‌توانست نیروی نظامی به ایران اعزام نماید اما میلانی در همین صفحه نوشته است «وجود نیروهای ضدشوروی در ایران» به آن کشور اجازه می‌داد «برای رفع این خطر در امور داخلی ایران دخالت کنند.» اگر چنین بود دولت شوروی باید هر لحظه به ایران لشکر کشی می‌کرد، زیرا در ایران به‌استثنای مقاطعی، همیشه قدرت در دست نیروهای ضدشوروی بوده است!

میلانی هر از چند گاهی از نظریه توطئه سخن می‌گوید و آن را مردود می‌شمارد، حال آنکه در کتاب خویش بارها و بارها از این نظریه استفاده کرده است

در صفحه ۳۷ نوشته شده ساموئل حییم از رهبران گروه «یهودی‌های صهیونیستی در ایران بود.» این روایت نادرست است، رهبری صهیونیست‌های ایران از جنگ اول جهانی به بعد با عزیزالله نعیم و عزیزالله برال بود، اینان روزنامه‌های به‌نام هگئولا هم منتشر می‌کردند، حال آنکه حییم انجمن ترقی را تأسیس کرده بود و در روزنامه‌اش باعنوان حییم به گروه پیش گفته حمله می‌کرد، گروه سومی از یهودیان هم وجود داشت که

انجمن کلیمیان ایران را تشکیل می‌دادند، نماینده برجسته ایشان لقمان نه‌ورای بود که تقریباً به‌استثنای مجلس پنجم، همیشه نماینده جامعه کلیمیان در مجلس به‌شمار می‌رفت. پس باید توجه داشت سه گروه یهودی در زمان بعد از کودتای سوم اسفند وجود داشتند، این نکته در کتاب «بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی» بارها توضیح داده شده، اما ظاهراً میلانی نیازی به مراجعه به منابعی که در ایران منتشر می‌شوند، احساس نکرده و شایعات برای بیشتر اهمیت دارند. شگفت‌انگیز اینکه در صفحه ۶۴ نویسنده تصور کرده است نشریه مشهور ایران باستان که در برلین و توسط عبدالرحمن سیف آزاد منتشر می‌شد، در ایران چاپ می‌شده است، زیرا نوشته است: «با در نظر گرفتن وضعیت سانسور و میزان دخالت دولت رضاشاه در کار مطبوعات شکی نمی‌توان داشت که چاپ این نشریه با موافقت رژیم صورت می‌گرفت.» [۱] از این بدتر املائی نام سیف آزاد است که نوشته شده: صیف آزاد! در صفحه ۶۹ نام قصر مشهور عابدین در قاهره، آبدین نوشته شده، در صفحه ۸۰ به اشتباه نوشته شده در مردادماه ۱۳۲۰ رضاشاه برای رفع نگرانی بریتانیا، علی منصور را «که به انگلوفیلی بودن شهرت داشت» به‌جای احمد متین‌دفتری گماشت که مشهور به طرفداری از آلمان بود! همه می‌دانند متین‌دفتری ماه‌ها پیش از این و درست در هنگام آغاز جنگ دوم جهانی و همراه با پدر همسرش یعنی دکتر محمد مصدق بازداشت شد.

میلانی هر از چند گاهی از نظریه توطئه سخن می‌گوید و آن را مردود می‌شمارد، حال آنکه در کتاب خویش بارها و بارها از این نظریه استفاده کرده است. مثلاً در صفحه ۸۱ به آشکارترین وجهی نشان داده است چرچیل دنبال لشکر کشی به ایران بود و برای این منظور بهانه‌تراشی می‌کرد، از جمله اینکه از کارکنان سفارت بریتانیا در تهران می‌خواست تبلیغات در زمینه همکاری ایران و آلمان نازی را برجسته کنند تا زمینه‌های روانی هجوم به کشور فراهم شود؛ زیرا: «شکی نیست که در دوران جنگ ما باید بر ایران تسلط نظامی کامل داشته باشیم.» در صفحه بعد آنگاه که علت بی‌توجهی رضاشاه به تهدیدات انگلیس را خاطر نشان می‌کند، توضیح می‌دهد عده‌ای «مدعی‌اند انگلستان قصد حمله و اشغال ایران را داشت و به مستمسکی برای اینکار نیاز داشت و بی‌توجهی رضاشاه به نخستین اولتیماتوم‌های روس و انگلیس دقیقاً این مستمسک را در اختیار انگلستان و متحد تازه یابش شوروی قرار داد. با اینکه معمولاً این‌گونه تئوری‌های توطئه را نمی‌توان جدی گرفت، اما در این مورد به‌خصوص شواهدی در تأیید این توطئه در اسناد سراغ می‌توان گرفت.» (ص ۸۲) در صفحات بعد هم نویسنده خود به

صراحت ذکر کرده است این گزارش‌های میس لمبتون برای بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی بود که زمینه‌های روانی حمله به ایران را مهیا کرد. (ص ۹۲) این هم البته سخن جدیدی نیست و از جمله نگارنده بارها درباره این موضوع نوشته است و حتی اواخر خردادماه ۱۳۸۰ در آلبانی مرکز ایالت نیویورک در این باب سخنرانی کرد که با استقبال حاضران مواجه شد. در صفحه ۱۱۸ آمده است که دولت بریتانیا بود که با بحران آفرینشی و قحطی مصنوعی در پایتخت به دنبال این بود تا قوام را سرنگون سازد اما باز هم با وجود اشاره صریح به این دسیسه؛ مدعی انکار توطئه‌گری در مسائل سیاسی است. در صفحه ۱۱۹ برخلاف قضاوتی که در یک صفحه قبل انجام شده، میلانی مدعی است سرریدر بولارد از شاه می‌خواست قوام را مورد حمایت قرار دهد، زیرا نخست‌وزیر مورد حمایت متفقین است، لیکن از یاد برده است که در همین صفحه قبل بود که خود نوشت بریتانیا برای سقوط قوام حتی از ابزار نان استفاده کرد. اینها همه افسانه است، همه می‌دانند سرریدر بولارد و به‌طور کلی بریتانیا با قوام السلطنه سر سازگاری نداشت، اگر هم ملاقاتی صورت گرفته باشد؛ در چارچوب مناسبات دیپلماتیک بوده است و گزینه دولت انگلیس به چیزی کمتر از سقوط قوام رضایت نمی‌داد و از دوره مشروطه با او میانه‌ای نداشت؛ امری که خود میلانی هم به آن اذعان دارد.

اطلاعات میلانی درباره ورود شرکت‌های نفتی امریکایی به ایران هم نادرست است، او اشاره می‌کند که در آستانه حمله متفقین به ایران، رضاشاه تلاش کرد پای کمپانی‌های نفتی امریکایی را به ایران باز کند تا دولت امریکا را تطمیع نماید و آن دولت را به واکنش علیه روس و انگلیس وادارد. (ص ۸۴) واقعیت این است ابتکار دعوت از شرکت‌های امریکایی برای سرمایه‌گذاری در ایران متعلق به قوام است که در دوره نخست ریاست وزرای خود به سال ۱۳۰۰ از استاندار اوایل و سپس شرکت سینکالر دعوت کرد وارد عرصه‌های اقتصادی ایران شوند، طریحی که با دسیسه‌های شرکت نفت انگلیس و ایران ناکام ماند. در مرحله بعد هم که شرکت آمرینان Amiranian به ابتکار علی اکبرخان داور وزیر وقت مالی تأسیس شد، با مخالفت رضاشاه مواجه گردید و منجر به حذف همیشگی داور از صحنه سیاسی کشور شد. ورود شرکت‌های نفتی امریکایی به فعالیت‌های اقتصادی در ایران به زمان اشغال کشور و برکناری رضاشاه مربوط می‌شود، طریحی که البته باز هم به دلیل مخالفت‌های شرکت نفت انگلیس و ایران تا تشکیل کنسرسیوم به سال ۱۳۳۳ به تعویق افتاد. برخلاف قضاوت میلانی در همین صفحه، درست است که امریکا قدرتی مانند بریتانیا را بر محافل سیاسی ایران ترجیح می‌داد؛ اما

چون قرار است شاه به هر روی فردی به شدت حقیر معرفی شود، مرخصی سربازان در شهریور ۰۲ هم براساس روایتی از تیمسار احمد نخجوان به گردن او افکنده شده است. (ص ۷۸) در صفحه ۱۱۱ ادعا شده شاه طرفدار سرمایه‌داری دولتی بود و اجازه نمی‌داد بخش خصوصی رونق بگیرد

واقعیت این است که امریکایی‌ها برای یافتن جای پای در میادین نفتی و عرصه‌های اقتصادی ایران، بارها و بارها با انگلیسی‌ها کلنجار رفتند و گزارش‌های فراوان آنها که در اداره‌های اسناد امریکا و انگلیس در دسترس است و بسیاری از آنها منتشر شده‌اند، مؤیدی بر این قضاوت است. از سوی دیگر این واقعیتی است تاریخی که شاه در نیمه‌های دهه ۵۰ با کنسرسیوم نفتی اختلاف پیدا کرده بود و قصد نداشت دوره آن را تمدید کند، امری که میلانی به‌سادگی از کنار آن گذشته است؛ اما نگارنده حتی متن نامه‌های مربوط به این ماجرا را در اسناد موجود در ایران کاویده است، اسناد ذریب در امریکا و انگلیس که قطعاً فراوانند. در این کتاب میلانی بارها به گفت‌وگوهای خود با سر دنیس رایت اشاره کرده و رایت هم به هیچ روی از تحقیر و توهین بیش از اندازه شاه خودداری نکرده است. واقعیت دیگر این است که رایت از مدیران شرکت نفتی شل بود، پس زمانی که شاه در دیدار با مدیران شرکت‌های نفتی از واژه‌هایی مانند دزد و غارتگر استفاده می‌کرد، (ص ۴۱۲) او نمی‌توانست کینه به دل نگردد، همو بود که پیام تاجر مبنی بر مخالفت با ورود او و خاندانش را به پاناما برد.

چون قرار است شاه به هر روی فردی به شدت حقیر معرفی شود، مرخصی سربازان در شهریور ۲۰ هم براساس روایتی از تیمسار احمد نخجوان به گردن او افکنده شده است. (ص ۸۷) در صفحه ۱۱۱ ادعا شده شاه طرفدار سرمایه‌داری دولتی بود و اجازه نمی‌داد بخش خصوصی رونق بگیرد. این سخن هم درست نیست، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی، انواع و اقسام شرکت‌های خصوصی از ایران ناسیونال گرفته تا کارخانه‌های ارج و روغن نباتی شاه‌پسند و کارخانه‌های مشابه که منجر به ظهور پدیده‌هایی مثل خیامی، خسروشاهی، رضایی، لاجوردی و امثالهم شد، خود شاهدهی است بر اینکه این

قضاوت میلانی فاقد صحت است. خود میلانی در صفحات ۳۹۲ به بعد ابعادی از این موضوع را نشان داده است، از تکنوکرات‌ها و اقتصاددانانی مانند ابوالحسن ابتهاج، مهدی سمیعی، خداداد فرمانفرمایان، رضا مقدم، علینقی عالیخانی و برادران خیامی نام برده که از بین اینان فقط ایران ناسیونال و شرکت‌های تابعه آن ۱۲ هزار کارگر و کارمند داشتند و سالی ۱۳۶۰۰ خودرو تولید می‌کردند. دانشگاه ملی هم خصوصی نبود که ادعا شود بعدها دولتی شد، این دانشگاه از بدو تأسیس از دانشجویان شهریه می‌گرفت و رئیس آن را هم همیشه خود شاه تعیین می‌کرد؛ از سال ۱۳۵۴ و به موازات افزایش درآمدهای نفتی، این دانشگاه هم مانند سایر دانشگاه‌های کشور رایگان شد، پس دانشگاه ملی هیچ‌گاه خصوصی نبوده که به دستور شاه دولتی شود اما در این دانشگاه، تا قبل از امکانات تحصیل رایگان، فرزندان طبقه حاکمه و متمولین تحصیل می‌کردند که بعدها این امکان به همه داده شد؛ از قضا این یکی از بهترین تصمیم‌های شاه به‌شمار می‌آمد.

در صفحه ۱۳۲ دبیرکل حزب توده در زمان نخست‌وزیری قوام السلطنه به سال ۱۳۲۴ عبدالصمد کامبخش خوانده شده؛ توضیح این نکته اضافی است که کامبخش حتی یک دقیقه هم دبیرکل حزب توده نبوده است. براساس همین قضاوت غلط، میلانی ادامه داده عده‌ای از سران حزب که روحیه ملی داشتند، ضمن ارسال نامه‌ای به حزب کمونیست شوروی مراتب اعتراض خود را به ادغام شعبه ایالتی حزب توده در فرقه دموکرات اعلام کردند، اما نوشته این افراد چه کسانی بودند؟ برای اینکه توهم توطئه به روایت میلانی کامل شود، لازم است شاه به مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری کند و البته مصدق هم پذیرش نخست‌وزیری خویش را مشروط به تأیید انگلیس کند! (ص ۱۳۳) واقعیت امر این است که چه ما با مصدق موافق باشیم یا مخالف، در یک نکته تردیدی نیست: او یک عمر علیه استعمار بریتانیا جنگید و این وصله‌ها که برساخته دارودسته بقایی و احیانا سندسازان بریتانیاست، به او نمی‌چسبند. مطلبی هم که در صفحه ۱۳۴ به نقل از خاطرات و تألمات مصدق ذکر شده واقعیت ندارد، در این صفحه آمده که مصدق گفته است می‌دانست کشور زیر نگیان انگلیسی‌هاست و آنها اجازه نخواهند داد او نخست‌وزیر کشور شود. من بارها خاطرات و تألمات مصدق را ورق زدم و هرگز چنین مطلبی در آن نیافتم، بالاتر اینکه کتاب خاطرات و تألمات برای نخستین بار در اسفندماه ۱۳۶۴ منتشر شده، اما میلانی به نسخه‌ای از آنکه در سال ۱۳۵۷ منتشر شده ارجاع داده شده؛ اما نکته این است که در آن سال چنین کتابی منتشر نشده بود و صفحاتی هم که به آنها ارجاع داده‌اند، به

مسئله نفت ربطی ندارند و همه مربوط به حوادث دوره مشروطه و جنگ اول جهانی هستند.

اشتباه تاریخی دیگر آن است که در مورد قتل افشارطوس در صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ آمده است عده‌ای شاه، برخی بقایای و زاهدی را مسئول این قتل می‌دانند. این نکات نشان می‌دهد که میلانی حتی از ساده‌ترین حوادث تاریخ معاصر ایران اطلاعی درخور توجه ندارند و در مورد قتل افشارطوس که این همه مقاله و کتاب نوشته شده، هنوز به شایعات استناد می‌کنند. اشتباه تاریخی دیگر مربوط به مذاکرات برای بازگشایی سفارت انگلیس در تهران بود، این مذاکرات در شهریور سال ۱۳۳۲ اندکی بعد از کودتا شروع شد، اما میلانی نوشته است مذاکرات در دسامبر ۱۹۵۳ مطابق با دی ماه ۱۳۳۲ انجام گرفته (ص ۲۴۱) که اشتباهی واضح است. ورود سردنيس رايت به ايران به‌عنوان کاردار سفارت انگلیس روز سوم آذرماه آن سال مطابق با ۲۴ نوامبر ۱۹۵۳ بود و اعتصاب دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به برقراری این روابط قبل از حل نهایی مسئله نفت صورت گرفت و نه براساس مشهورات تاریخی به دلیل ورود نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا؛ پس ماجرا به هیچ‌وجه به دسامبر آن سال ربطی ندارد. محاکمه مصدق هم از اوایل مهرماه در دادستانی ارتش شروع شد، شگفت‌انگیز است چگونه فردی در جایگاه میلانی در مورد تاریخ معاصر ایران کتاب می‌نویسد، از این مشهورات تاریخی آگاهی ندارد؟

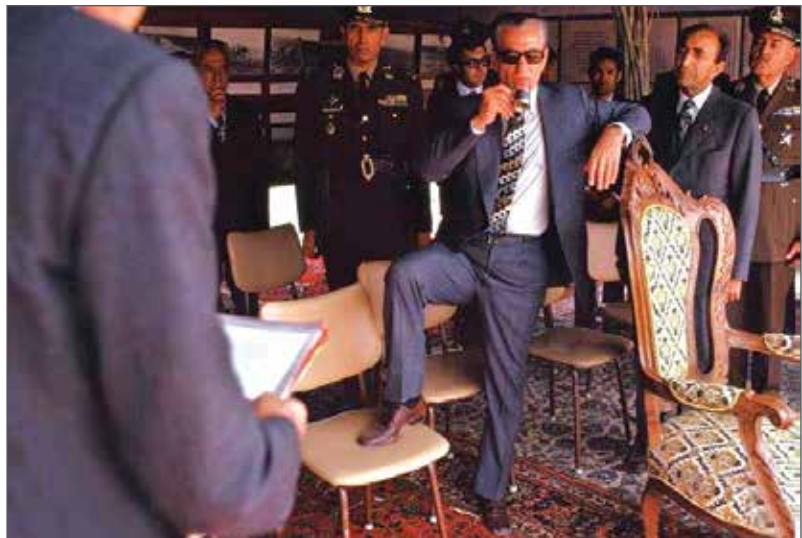
در صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ تناقضی بسیار واضح بین مطالب میلانی دیده می‌شود، از سویی می‌نویسد شاه بدون اطلاع آمریکا تصمیم گرفت با شوروی یک پیمان دفاعی منعقد کند و امریکایی‌ها را خشمگین کرد، اما درست چند سطر بعد ادعا می‌کند این امریکا بود که قصد داشت در ایران پایگاه نظامی احداث نماید و شوروی‌ها که بی‌اطلاع نگه‌داشته شده بودند، عصبانی شدند.

در این زمان سردنيس رايت هم در تهران به سر می‌برد، میلانی نوشته از دنيس رايت پرسیده است چگونه از ماجرای توافق ایران و شوروی برای انعقاد یک قرارداد نظامی آگاه شده بود؟ رايت در مورد «منبع غیرقابل انکار محرمانه» خود در دربار شاه اطلاعی به دست نداد، اما میلانی خود می‌افزاید: «... از فحواي کلامش، دست کم برای من، شکي باقی نماند که مرادش دستگاه شنود در دفتر شاه بود. به تلویح می‌پذیرفت که انگلیسی‌ها دست کم برخی از گفت‌وگوهای شاه را در دفترش شنود می‌کردند.» (ص ۲۸۰) میلانی از خود نمی‌پرسد وقتی اعضای خود دربار با دنيس رايت ملاقات می‌کردند و اسرار دربار را می‌گفتند، چه نیازی به دستگاه شنود وجود داشته است؟ با وجود رپورتر و فردوست و امثال ایشان، چه نیازی به خطر کردن به منظور شنود گفت‌وگوهای شاه وجود داشت؟

در همان صفحه ۲۸۰ او نقل می‌کند شاه گلايه داشته که چرا غرب به اندازه کافی کمک مالی در اختیار او قرار نمی‌دهد. بعد هم ادامه داده شما با من «بسان زنی که نشانده‌اید نه همسر خود» رفتار می‌کنید. رايت جواب می‌دهد «اگر زن نشانده درست رفتار کند، چه بسا پالتوی پوست به هدیه دریافت کند.» برای من تردیدی نیست که این گزارش همه دروغ است، رايت چه مقامی داشت که بتواند با شاه این گونه صحبت کند؟ به نظر من حتی نقل این دروغ توسط میلانی نشانی است از اینکه ایشان به افسانه قدرقدرتی مقامات بریتانیا باور دارند، هرچند در مقام سخن خلاف آن را بگویند. بگذریم از اینکه «زن نشانده» از آن تعبیری است که بر ساخته میلانی است و وقتی ایشان چنین مباحث سستی را مطرح می‌کنند، بهتر این است که واژه‌های شناخته شده به کار گیرند تا مخاطب خود را وارد دست‌انداز نکنند. در همین ارتباط میلانی توجه نداشته که دنيس رايت به قصد تحقیر شاه برخی مطالب را عنوان کرده است و گرنه او حتی زمانی که در

دهه ۴۰ سفیر کبیر بریتانیا در تهران بود جرأت نمی‌کرد با شاه مستقیماً این گونه صحبت کند. جالب اینکه به نقل میلانی، همین دنيس رايت درحالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، «از شاه تمنا کرد که از امضای قرارداد با روس‌ها منصرف شود.» اما در عین حال شاه را تهدید می‌کند اگر این قرارداد امضا شود، او تاج و تخت خود را از دست خواهد داد! معلوم است با وجود مخاطبانی مثل میلانی، سردنيس رايت همه تلاش خود را به خرج داده تا قدرقدرتی بریتانیا را به رخ ایرانیان بکشاند و بگوید حتی اگر بر سر خاشاک پشه‌ای بجنبید، جنبیدن او از چشمان تیزبین بریتانیایی‌ها دور نخواهد ماند! داستان شبه‌پلیسی میلانی به آنجا می‌رسد که شاه قرارداد را امضا نمی‌کند و خروشچف هم آن قدر از دست شاه عصبانی می‌شود که دستور قتلش را صادر می‌کند! (ص ۲۸۲) ادامه داستان هیجان‌انگیزتر است: کک‌گب فولکس واگنی پر از مواد منفجره کرد و سر راه شاه قرار داد، قرار بود وقتی ماشین شاه از کنار این فولکس واگن عبور می‌کند، انفجار صورت گیرد: «ولی ماشه مورد استفاده برای این انفجار در لحظه بزنگاه درست عمل نکرد، انفجاری صورت نگرفت و شاه از مهلکه‌ای که خروشچف برایش تدارک دید، جان سالم به در برد.» [۱] و اما: «مردی که در ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) مسئول این عملیات ناکام بود، درست در آستانه انقلاب ایران به ریاست دفتر کک‌گب در ایران برگمارده شد.» (ص ۴۵۷) این مرد که «نا توانی فنی» اش جان شاه را نجات داد، مردی که مسئول و مقصر عدم موفقیت عملیات از سوی کک‌گب معرفی شد، مردی که مقامات شوروی «ادعا کردند که او به اندازه کافی بر دگمه انفجاری فشار نیاورده است»، (همان) همان ولادیمیر کوزیچکین مأمور نفوذی MIF در سرویس امنیتی شوروی بود که مدعی است در بسیاری تحولات بعد از انقلاب هم، نقشی بسیار مهم ایفا کرده است؛ این است روایت میلانی از بخشی از حوادث تاریخ معاصر ایران؛ کسی که منکر نظریه توطئه است، همه چیز را زیر سر انگلیس و سرویس امنیتی آن می‌بیند. نظامی توالیتر مانند شوروی می‌داند کوزیچکین مقصر است اما برخلاف همه نظام‌های توالیتر به جای اینکه خطای را به اشدد مجازات برساند، او را مأمور خود در یکی از مهمترین کشورهای منطقه می‌کند تا به خیانت‌های خود ادامه دهد و بالاتر اینکه بعدها معلوم شود او نفوذی سرویس امنیتی بریتانیا در کک‌گب بوده است!

زاهدی هم که البته از منابع اصلی میلانی در تدوین این کتاب بوده، به نحوی از انحا تلاش دارد همه کاسه کوزه‌ها را سر آمریکا و سرویس اطلاعاتی آن کشور خرد کند، از جمله اینکه از قول فردی که قاعدتاً هویت او نباید محرمانه باشد اما زاهدی همچنان سعی می‌کند نامش را پوشیده نگه‌دارد، می‌نویسد دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا



کلیه مکاتبات و مکالمات سفارت ایران خطاب به شاه را کنترل می‌کنند. (ص ۴۶۰) این امر البته بدیهی است، دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا حتی مکالمات رؤسای جمهور را هم شنود می‌کنند، اما نکته در این است که ظاهراً این موضوع برای زاهدی، شاه، میلانی و سایر همکارانشان عجیب و غریب جلوه می‌کند و آن را نشانه‌ای از نظریه توطئه خود قلمداد می‌کنند تا حدی که حتی نام منبع خود را ذکر نمی‌کنند.

در صفحه ۳۴۹ نوشته شده حسنعلی منصور «مشاور سیاسی و اقتصادی ویژه» شاه بوده است، اما منصور به‌واقع مشاور اجتماعی شاه بود و این امر هم به توصیه امریکایی‌ها صورت گرفته بود تا زمینه را برای نخست‌وزیری او مهیا کنند. در همین صفحه کانون مترقی به اشتباه «کانون ترقی» نوشته شده، در صفحه ۳۶۸ آیت‌الله کاشانی رهبر معنوی جمعیت فدائیان اسلام خوانده شده که کاملاً غلط است. تاریخ‌سازی میلانی آنجا اوج می‌گیرد که در همین صفحه می‌نویسد آیت‌الله خمینی به گروه‌های مؤتلفه گفته بود «پیش از اینکه کسی را ترور کنید باید حتماً از یکی از روحانیون فتوا بگیرید». دیگر اینکه تسلیحات مورد نیاز خود را از کسی دریافت نکنند بلکه آن را بخرند! اکنون تصور نمی‌رود کسی در این نکته تردیدی داشته باشد که آیت‌الله خمینی با هر گونه عملیات مسلحانه علیه هر کسی و از سوی هر گروهی مخالف بوده‌اند. فقدان اطلاعات میلانی به زمان شاه مربوط نیست، بلکه این امر به دوره مشروطه و بعد از انقلاب هم تسری پیدا می‌کند: «واقعیت این است که منعی در قانون مشروطه بر اعدام روحانی مجرم نبود. مهمتر اینکه مشروطه‌خواهان به فتوای آیت‌الله‌هایی که در آن زمان اقله و اعلم روحانیون بودند، آیت‌الله شیخ‌فضل‌الله نوری را که سرکرده مذهبی نیروهای ارتجاعی ضد مشروطه بود به دار آویخته بودند.» (ص ۳۷۰) اولاً اینکه فتوای اعدام شیخ‌فضل‌الله نوری را روحانیونی دادند که اقله و اعلم از او بودند کاملاً دروغ است، ثانیاً در کجای قانون اساسی مشروطه گفته شده روحانی مجرم باید اعدام شود؟ اصلاً در کجای قانون اساسی مشروطه به‌طور کلی درباره اعدام، مطلب نوشته شده است؟ اگر قانون اساسی مشروطه در دانشگاه استنفورد یافت نشود، قطعاً در کتابخانه دانشگاه بوستون یا کتابخانه کنگره هست، کاش میلانی حداقل از یکی از افراد پرشماری که در آمریکا هستند و کارشان تاریخ معاصر ایران است در مورد این بدیهیات پرسش می‌کردند تا ناچار نشوند براساس شنیده‌های خود کتاب بنویسند، آن هم در آمریکا و کانادا. معلوم است ایشان مخاطب کتاب خود را خیلی جاهل

در صفحه ۳۸۹ ذکر شده که پرویز ثابتی در پاییز ۱۳۵۶ از مدیر کلی امنیت داخلی ساواک برکنار شد، حال آنکه این برکناری درست یک سال بعد از تاریخی که میلانی قید کرده اتفاق افتاده است

فرض کرده‌اند و البته می‌دانند در کشوری مانند ایران، همین شایعات بعدها مبنا و مبدأ تاریخ‌نگاری واقع می‌شود. در صفحه ۳۷۳ این گونه به نظر می‌رسد که گویا شاه سرلشکر حسن پاکروان را بعد از حوادث ۱۵ خرداد برکنار کرده است، اما واقعیت این است پاکروان بعد از ماجرای ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ که در آن سربازی به‌سوی شاه در کاخ مرمر تیراندازی کرد برکنار شد، یعنی حدود دو سال بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. در صفحه ۳۸۱ نوشته شده لایحه مصونیت مستشاران امریکایی در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم تصویب شده، حال آنکه این را همه می‌دانند که این لایحه بعد از علم و در دوره نخست‌وزیری حسنعلی منصور تصویب شد. در صفحه بعد میلانی می‌خواهد این گونه وانمود کند که گویا مخالفت‌ها و موافقت‌ها با لایحه مزبور سناریویی بوده است که به اشاره دربار انجام شده، اما واقعیت این است که موافقان و مخالفان واقعاً نظرات خود را بیان می‌کردند در غیر این صورت نخست‌وزیر را به آن شکل آماج حمله قرار نمی‌دادند و بالاتر اینکه از ارتباط او با گرتیان یاتسویچ رئیس پایگاه سیا در تهران پرده بر نمی‌داشتند. مهمتر اینکه رحیم زهتاب فرد عضو حزب مردم اسدالله علم حتی منصور را تهدید به قتل کرد، اخبار این جلسات توسط همین افراد به بیرون درز کرد و منجر به بروز حوادثی شد که یکی از تبعات آن قتل منصور بود. درست است که شاه از منصور می‌ترسید، اما اینکه بگوییم تمام مذاکرات مجلس همه برنامه طراحی شده‌ای از سوی دربار بود، سخنی است بی‌پایه و واقعیت تاریخی ندارد؛ هر چند شاید مخالفان با حمایت جناحی از دربار از جمله اسدالله علم دست به افشاکگری‌های خود زده باشند. همین موضوع را هم باید در چارچوب رقابت‌های انگلیس و آمریکا برای نفوذ بیشتر در محافل سیاسی ایران ارزیابی کرد؛ کاری که ظاهراً از عهده میلانی خارج بوده است.

در صفحه ۳۸۹ ذکر شده که پرویز ثابتی در پاییز ۱۳۵۶ از مدیر کلی امنیت داخلی ساواک

برکنار شد، حال آنکه این برکناری درست یک سال بعد از تاریخی که میلانی قید کرده اتفاق افتاده است. در صفحه ۴۷۱ ادعا شده در دهه ۵۰ خلیل ملکی در کنار مظفر بقایی به‌مثابه مخالفان میان‌رو رژیم، نامه‌هایی به شاه می‌نوشتند و نسبت به عواقب برخی سیاست‌های او هشدار می‌دادند، میلانی توجه ندارد که خلیل ملکی در سال ۱۳۴۸ درگذشت و طبق اسناد موجود شاه از او به‌شدت نفرت داشت، پس او در دهه ۵۰ زنده نبود تا بتواند نامه سرگشاده بنویسد، بقایی هم مخالف شاه نبود، چه او را میان‌رو و چه تندرو بدانیم. در همین صفحه ادعا شده آیت‌الله خمینی از طریق آیت‌الله مطهری برای حسینیه ارشاد خط‌مشی ترسیم می‌کرده است! تصور نمی‌رود کسی در این تردیدی داشته باشد که در اوج فعالیت‌های حسینیه ارشاد، آیت‌الله مطهری دیگر چندان ارتباطی با آن مؤسسه نداشت و این نزدیکان دکتر علی شریعتی بودند که اداره آنجا را بر عهده داشتند.

میلانی در جست‌وجوی اثبات این مسئله است که شاه به شبکه روحانیت اجازه گسترش فعالیت داد و همان‌ها حکومت او را فرو گرفتند، غیر از اینکه این داوری صحت ندارد، لازم است اشاره کنیم که میلانی کمترین اشاره‌ای به سایر گروه‌های در صحنه اعم از مذهبی و غیرمذهبی و چپ و راست و میانه به میان نمی‌آورد تا مبدا تحلیل تاریخی او با موارد نقص و نقض روبرو شود. از کنار حسینیه ارشاد و مسجد هدایت به‌سادگی عبور می‌کند، قادر نیست موازنه نیروهای مذهبی در آستانه انقلاب را تحلیل نماید و به همین دلیل نمی‌تواند نشان دهد کدام شبکه‌های مذهبی مورد حمایت شاه بودند و کدامین شبکه‌ها علیه او فعالیت می‌کردند؛ به همین دلیل موضوع را ساده نموده است و این گونه وانمود کرده که گویا شاه همه گروه‌ها و محافل مذهبی را مورد حمایت مالی و سیاسی قرار می‌داد. در صفحه ۴۸۷ ادعا می‌کند صدام حسین «دست کم یکی از آیت‌الله‌های شیعی ساکن عراق را به جرم دست‌داشتن در توطئه علیه رژیم بعث کشته بود.» این فرد البته آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر است که برخلاف نوشته میلانی اوایل سال ۱۳۵۹ به قتل رسید و نه قبل از انقلاب ایران. در صفحه ۴۸۸ از حزبی به‌نام حزب ملی نام برده که اصلاً وجود خارجی نداشته و ندارد؛ اینها هم مشتکی بودند نمونه خروارها اشتباهات تاریخی کتاب عباس میلانی.

*نگاهی به شاه، نوشته عباس میلانی، نشر پرشین سیرکل، تورنتو، کانادا، چاپ اول بهار ۱۳۹۲، ۵۹۵ صفحه. ■

کتاب «اقتصاد سیاسی ایران»

گفت‌وگو با کاووس واضحی



اشاره: جلد نخست کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» نوشته آقای کاووس واضحی آخرین روزهای پاییز، توسط انتشارات صد به منتشر شد. چشم‌انداز ایران در ارتباط با اهداف، انگیزه‌ها و محتویات اصلی کتاب گفت‌وگویی با نویسنده آن انجام داده که نظر خوانندگان محترم را به آن جلب می‌کنیم.

■ ضمن تشکر و خوشامد برای حضورتان در دفتر نشریه، برای گشایش بحث، بفرمایید چه شد که اقدام به تألیف کتابی با عنوان «اقتصاد سیاسی ایران» کردید؟

□ دلایل زیادی برای تألیف این کتاب وجود داشت؛ من هم مانند بسیاری از ایرانی‌ها دغدغه توسعه ایران را داشتم و هنوز هم یکی از دغدغه‌های ذهنی‌ام سرنوشت این سرزمین است. جایی که به قول دکتر «ایران» چراغ خانه‌مان در آن روشن است. با این حال قصد نوشتن کتابی را نداشتم. حرفه و پیشه اصلی من انجام پژوهش در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی است. مؤسسه پژوهشی دارم. در همین راستا پروژه‌های زیادی را انجام داده‌ام. مهمترین مطالعه‌ای که موفق به انجام آن شدم، پروژه شناخت ویژگی‌های کشاورزی ایران به‌ویژه خرده‌دهقانی بود که با حمایت مالی وزارت‌خانه‌های علوم و جهاد کشاورزی انجام گرفت که در زمان ریاست‌جمهوری آقای خاتمی بود. به تدریج معادلات سیاسی به هم خورد و جریان سیاسی اصول‌گرا به قدرت رسید. ابتدا در دی ماه ۸۲ با انتخابات شوراهای اسلامی و سپس با انتخابات ریاست‌جمهوری در خرداد سال ۸۴ که دکتر احمدی‌نژاد ظاهر شد همه به تکاپو افتادند و در پی راز این دگرگونی بودند. در واقع جامعه به عقب برگشت. آن روزها جرقه‌ای به ذهنم رسید که در واقع از مطالعات پیشینم نشأت می‌گرفت و آن این بود که این برگشت بی‌ارتباط با شیوه‌ها و ساختارهای تولید جامعه ایران نیست. مسئله، در ذهنم این طور جا افتاد که این برگشت شبیه به برگشت امپراتوری به‌جای جمهوری در فرانسه دوران ناپلئون است. فرض اولم این بود که بخشی از اقتصاد جامعه در دایره ساختارهای پیشاسرمایه‌داری قرار داشته و بخشی دیگر نیز در دایره خرده‌بورژوازی سرگردان. به نظر آمد بن‌بست در اصلاحات، برگشت جامعه و پیروزی آقای احمدی‌نژاد

■ لطفاً از کتاب خود بگویید چه شد که نام اقتصاد سیاسی را برای این کتاب انتخاب کردید؟

□ واضح است کسی که ساختارها و شیوه‌های تولید را گواه و مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد به اقتصاد سیاسی نزدیک می‌شود. این کتاب هم که اساساً مبتنی بر تحلیل جامعه براساس ساختارهای اقتصادی بود، «اقتصاد سیاسی» نام گرفت و جز این نمی‌توانست باشد.

■ کتاب‌هایی که در حال حاضر با عنوان «اقتصاد سیاسی» در ایران وجود دارد، تا چه حد با کار شما هم‌پوشانی دارد. نظرتان در این رابطه چیست؟

□ کتاب‌های مربوط به اقتصاد سیاسی ایران در پیش از انقلاب به مفهوم اقتصاد سیاسی نزدیکتر بودند. منتهی ایرادشان این بود که بسیار تنوریک بوده و از منابع دیگر کشورها به‌ویژه روسیه ترجمه شده بودند. در آنها مصادیق اقتصاد سیاسی (شیوه‌های تولید) کم بود، یا اینکه اصلاً نبود. کتاب‌های اقتصاد سیاسی پس از انقلاب، گرچه پرمحتواتر و دارای مصادیق بیشتری از اقتصاد ایران هستند اما از مفهوم اقتصاد سیاسی فاصله دارند، اگر اقتصاد سیاسی، علم بررسی «روابط اجتماعی مردم در ارتباط با تولید» است که توسط کارل مارکس تکمیل گردید، دیگر نمی‌توانیم کتاب «اقتصاد سیاسی» کاتوزیان را اقتصاد سیاسی بدانیم. کتاب پراسارزش و مفید دکتر کاتوزیان هر عنوانی می‌توانست به خود

(به‌عنوان یک چهره اصول‌گرا و محافظه‌کار) انعکاس اجتماعی این طبقات بود. این طبقات تحت فشارهای اقتصادی جانشان به لب آمده بود و از دوران ریاست‌جمهوری رفسنجانی نیز به لحاظ اقتصادی نگرانی‌هایی داشتند و لذا دل به ظاهر و شعارهای دکتر احمدی‌نژاد بستند و با یک اقدام ناتمام (به قول تروتسکی) از چاله‌ای درآمدند و به چاهی افتادند. تصمیم گرفتم کتابی در این زمینه و مبتنی بر آن پیش‌فرضی که خدمتتان عرض کردم بنویسم. لذا از آن زمان (سال ۸۴) تا سال ۹۱ مشغول انجام این کار بودم.

■ آیا امکان تکرار حضور چهره‌هایی مانند احمدی‌نژاد در صحنه سیاسی ایران وجود دارد؟

□ تا زمانی که این ساختارها وجود دارد هر آن امکان برگشت وجود دارد و این مسئله را می‌توان در نامه شادروان مهندس سجایی به خاتمی در ابتدای ریاست‌جمهوریشان به درستی درک کرد. در آن نامه دموکراسی‌خواهی به «سرمایه‌داری ملی / صنعتی» مشروط گردیده و مهندس سجایی به درستی پیش‌بینی‌های لازم را در این زمینه کرده بود.

■ این پیش‌بینی‌ها چه بود؟

□ پیش‌بینی ایشان این بود که بدون سرمایه‌داری ملی و نیروی اجتماعی پشتیبان آن، فرایند دموکراسی‌خواهی موقت و ناپایدار خواهد بود. در عمل هم دیدیم که چنین شد.

نیز بر افکارم سنگینی داشت. لذا در مجموع، کتاب با سانسور خودساخته نوشته شد و به ارشاد ارسال گردید. ارشاد نیز گرچه اصلاحیه زد و تغییراتی را خواستار شد اما با کتاب برخورد سلبی شدیدی نداشت و چون تصمیم ما بر چاپ کتاب در داخل بود، لذا پیشنهادات ارشاد مورد قبول من و ناشر قرار گرفت. ما پیشتر کار خودمان را خوب انجام داده بودیم. به طور خلاصه نگرانی من از سوی ارشاد خیلی بیش از آنچه ارشاد اعمال کرد، بود. درخواست مجوز در اواخر دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد به ارشاد فرستاده شد اما مجوز در اوایل ریاست جمهوری آقای روحانی و وزارت آقای جنتی صادر گردید. برای من روشن نیست که آیا شرایط جدید در این زمینه مؤثر بوده یا اینکه کلاً ارشاد سبک و سیاقش از ابتدا نیز همین بوده است. در هر صورت از کار وزارت ارشاد در زمینه کتابم راضی هستم و مواردی هم که نیاز به اصلاحیه داشت مطمئن هستم که در فرصت‌های بعدی اجازه چاپ خواهد یافت.



■ در پایان اگر صحبتی در خصوص کتابتان با خوانندگان نشریه دارید، بفرمایید؟

□ کتاب خواندن یک نیاز اجتماعی و عادت پاک هر انسان و نشانه کمال و اعتماد به نفس است. در عین حال لذت بخش و بر توانایی‌های آدم می‌افزاید. خواندن کتاب و حتی ورق زدنش به انسان آرامش و اعتماد می‌دهد. کتاب، انسان را به زیبایی‌ها و همچنین واقعیت‌ها نزدیک می‌کند. اما مسئله مهم این است که خواندن کتاب آرامش می‌خواهد. امیدوارم مردم ما آرامش و وقت لازم برای مطالعه را داشته باشند. همچنین اگر وقت اضافی نیز پیدا کنند سری به کتاب اقتصاد سیاسی بزنند.

* اقتصاد سیاسی ایران، کاووس واضحی، چاپ اول: پاییز ۱۳۹۲، انتشارات صمدیه، قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان ■

دارم و این مسئله مرا در ادامه راه و به فرجام رساندن مطالعات آینده مصمم می‌کند. بدون شک عده‌ای کتاب را تأیید و عده‌ای نیز رد خواهند کرد. آنچه برای من مهم است، رد یا تأیید نیست بلکه طرح مسئله‌ای است که انجام شده است. در هر صورت فکر می‌کنم و مطمئن هستم مانند هر کتاب دیگری ارزش یک‌بار خواندن را داشته باشد.

■ نتایج اصلی کتاب به‌طور خلاصه کدامند؟

□ اول اینکه: مؤلفه‌های کم توسعه یافتگی ایران، عبارتند از: وجود ساختارهای پیشاسرمایه‌داری در اقتصاد ایران باعث تولید دهقانی، رشد ناموزون سرمایه‌داری و عدم تحقق سرمایه‌داری صنعتی.

دوم: شیوه تولید دهقانی، متفاوت از شیوه تولید سرمایه‌داری بوده و هر کدام دارای دوره تاریخی خاص خود است. تفکیک این دو جوهر درک تاریخ معاصر ایران است.

سوم: شیوه تولید سرمایه‌داری امکان تفوق بر همه بخش‌های اقتصادی ایران را نیافته است. این شیوه تولید در ایران با چند مانع کلی روبرو است. از قبیل: تولید دهقانی، سیاست‌های خرده کاری و پوپولیستی در اقتصاد ناشی از غیردموکراتیک بودن ساخت دولت، بازدارندگی نظام سرمایه‌داری جهانی و...

چهارم: به رسم معمول، اصلاحات ارضی، نقطه آغاز شیوه تولید سرمایه‌داری تلقی شده و فرض بر این بوده که سرمایه‌داری با انجام اصلاحات ارضی به‌طور کامل در کشاورزی ایران تحقق یافته است. به نظر من، ماهیت اصلاحات ارضی ایران، به دلیل سلب مالکیت از ارباب و نه دهقان، موجب توزیع مجدد زمین بوده و این روند، به معنای گسترش تولید دهقانی و گریز از شیوه تولید سرمایه‌داری بوده است.

پنجم: دولت در ایران، نماینده و تجلی سرمایه‌داری صنعتی نبوده، بلکه نماینده سرمایه‌داری مالی و تجاری است. سرمایه‌داری تجاری برخلاف سرمایه‌داری صنعتی نه تنها دارای تضاد با تولید دهقانی نیست، بلکه برای حفظ قدرت سیاسی، دارای ایدئولوژی مشترک و نیازمند ائتلاف طبقاتی با طبقه اجتماعی دهقانان است.

■ ممیزی کتاب توسط وزارت ارشاد چگونه بود؟ آیا از روند کار ارشاد درباره کتابتان راضی هستید؟

□ آن زمانی که شروع به کار نوشتن کتاب کردم، احتمال کمی می‌دادم که وزارت ارشاد مجوز انتشار چنین کتابی را بدهد. به همین دلیل از همان ابتدا خودسانسوری عجیبی بر من غلبه کرد و آثارش را در تمام این کتاب برجای گذاشت. راهنمایی‌های ناشر محترم کتاب (صمدیه) برای رعایت قواعد ممیزی ارشاد

بگیرد به‌جز اقتصاد سیاسی. همین‌طور کتاب دوست ارجمندمان دکتر محسن رنایی با عنوان «اقتصاد سیاسی مناقشه هسته‌ای ایران» نیز می‌توانست عنوانی غیر از اقتصاد سیاسی به‌خود بگیرد. هر دوی این کتاب‌ها در قاموس اقتصاد سیاسی «ریکاردویی» و «آدام اسمیتی» نگاشته شده‌اند که توسط مارکس به چالش کشیده و نقد و اصلاح شدند. مارکس می‌گوید: تو بگو چیستی، تا من بگویم کیستی. این گزاره در متون ریکاردویی و اسمیتی جایی ندارد.

■ از کتاب شما در همین مدت زمان کم، توسط خوانندگان ارزیابی مثبتی شده است. فکر می‌کنید علت چیست؟ به‌طور کلی مخاطبان شما چه کسانی هستند؟

□ من هم این‌طور فکر می‌کنم. به چند دلیل: این کتاب از وجهه دربرگیرندگی بسیاری برخوردار است. منظورم این است که به طریقی به دست و بال و افکار جامعه می‌پیچد. مخاطب اصلی این کتاب روشنفکرها و مطالعه‌کنندگان آزاد جامعه هستند. به دلیل اینکه در سال‌های اخیر کارهایی از این دست، کمتر انجام شده، به نظر آنها بی‌تفاوت از کنار این کتاب عبور نخواهند کرد. از سوی دیگر روز به روز توجه مردم در سراسر دنیا به آن قسمت از تحلیل‌های مارکس که راجع به شناخت جهان (نه تغییر آن) است روزافزون است. دیگر زمان ستایش و دشمنی با مارکس سپری شده و نظر او همانند نظر دیگر دانشمندان می‌تواند منصفانه مورد ارزیابی قرار گیرد. بخشی از نظرات او برای شناخت جهان مفید است. در عین حال لغزش‌ها و خطاهایی نیز در نوشته‌های مارکس وجود دارد. به نظر من در ایران نیز توجه به تحلیل‌های مارکس رو به افزایش بوده و در این کتاب که نقل و قول‌های وسیعی از مارکس آورده شده مورد عنایت خوانندگان قرار خواهد گرفت.

مخاطب دیگر کتاب، دانشجویان رشته‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، جغرافیا، کشاورزی و... هستند. آنها، هم به مباحث این کتاب نیاز دارند و هم بدان علاقه‌مندند. استادان این رشته‌ها نیز نوعاً درگیر مسائل و موضوعات کتاب خواهند بود. مخاطب سوم کتاب، علاقه‌مندان به مسائل اقتصادی، برنامه‌ریزان روستایی و شاغلان بخش کشاورزی هستند. مطالب کتاب به دلیل طرح مسائل بنیادی در ارتباط با شیوه‌های تولید و تشریح خصوصیات آنها مورد استفاده این بخش از مخاطبان قرار خواهد گرفت. این کتاب در واقع راه‌گذار از کشاورزی معیشتی به کشاورزی مدرن را که به شدت در دستور کار وزارت جهاد کشاورزی قرار گرفته، تئوریزه کرده است. مخاطب نهایی، توده مردم، کشاورزان و دهقانان هستند. آنها نیز به دلیل اینکه در کانون توجه و مرکز تحلیل کتاب قرار دارند، از آن استقبال خواهند کرد. خلاصه اینکه من هم حس خوبی از انتشار این کتاب



در آینه رسانه‌ها ایران

نیاز به وحدت مسلمانان

خوب است باور کنیم که تغییر در ایران موجب ایجاد امید شده است. دیدن ائتلاف ایران با غرب و ایما و اشاره‌های دلنشین و چهره‌های خندان به جای چهره‌های عبوس، مایه خوشحالی است. اشاره (آیت‌الله) خامنه‌ای و روحانی به وحدت بین مسلمانان، گامی ایده‌آل و بهترین درمان برای تعصب است که موجب برانگیخته شدن شور و شوق مسلمانان می‌شود؛ شور و شوقی که در شرایط کنونی خاورمیانه به آن بسیار نیاز داریم. ریخته شدن خون بسیاری از مسلمانان در هر روز، آنان را به جای ادامه غرق شدن در اختلافات و کشمکش‌های بی‌ارزش و ساختگی، به سمت متحد شدن برای یافتن راه حل پیش می‌برد.

اجازه بدهید به کسانی که نمی‌دانند بگویم که از زمان نشستن روحانی بر کرسی ریاست جمهوری، گفت‌وگوهای منظم ماهیانه بین مسئولان ترکیه و ایران در سطح نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه وجود داشته است. مهمترین بند دستور کار این گفت‌وگوها سوریه است از این رو هر دو کشور که دیدگاه‌های متفاوتی درباره سوریه دارند باید برای دستیابی به توافق تلاش کنند. ماه گذشته ترکیه و ایران از همه طرف‌ها در سوریه خواستند آتش بس کنند. این مسئله نشان می‌دهد کشورهای اسلامی در خاورمیانه می‌توانند با یکدیگر متحد شوند تا به شکلی مسئولانه اعمال قدرت کنند و به حل مشکلات بر مبنای عقلانی بپردازند حتی اگر دیدگاه‌هایشان با یکدیگر متفاوت باشد. ما همچنان می‌توانیم برای دفاع از ضعیفان کار زیادی انجام دهیم و به جنگ و دشمنی فرقه‌ای پایان دهیم و صلح را در خاورمیانه برقرار کنیم. ما نباید در مشکوک بودن به تغییراتی که روی می‌دهد زیاده‌روی کنیم. پس از ریخته شدن خون‌های بسیار، شاید زمان آن رسیده است که مسلمانان در خاورمیانه نیاز به تغییر و وحدت را درک کنند.

منبع: الشروق الاوسط، ۲۲ ژانویه ۲۰۱۴ (۲ بهمن ۱۳۹۲)
نویسنده: آیلین کاکامان

بازتاب سفر دکتر روحانی به داووس

پس از بازگشت رئیس جمهور از داووس، بازتاب این سفر در کل مثبت بوده است. هم روزنامه‌های لیبرال و هم رسانه‌های محافظه کار از حضور روحانی در سوئیس حمایت کرده‌اند.

سخنان روز پنجشنبه روحانی در داووس مبنی بر اینکه بازگشایی سفارت امریکا در تهران «ناممکن نیست» با واکنش قابل توجهی مواجه شد. با توجه به روابط خصمانه متقابل امریکا و ایران از زمان انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ میلادی و تسخیر سفارت این کشور در تهران با ۵۲ گروگان، این اظهار نظر روحانی حیرت آور است. محافظه کاران در ایران هنوز به برنامه روحانی برای بهبود روابط با غرب به دیده تردید نگاه می‌کنند.

منبع: لس آنجلس تایمز، ۲۵ ژانویه ۲۰۱۴ (۵ بهمن ۱۳۹۲)
نویسنده: رامین مستقیم و الکساندرا سندلز

چشم‌انداز لنو تحریم‌ها

مهدی حسینی - سرپرست کمیته‌ای که وزارت نفت ایران آن را برای بررسی قراردادهای نفتی تشکیل داده است - به خبرنگار نشریه وال استریت ژورنال گفت که تهران با شرکت‌های بین‌المللی نفتی گفت‌وگو و مشورت کرده و دیدگاه‌های آنها در مورد چگونگی شرایط عقد قراردادهای جالب توجه‌تر را در صورتی که به شرکت‌های غربی اجازه بازگشت به این کشور داده شود، جویا شده است.

تهران به‌ویژه سرگرم بررسی این موضوع است که شرایط را برای شرکت‌های مزبور تسهیل کند، به این صورت که هزینه‌هایشان را جبران کند و قوانینی وضع کند که اجازه دهد آنها اندوخته‌های خود را پس‌انداز کنند و این امر اقدام مالی مهمی برای شرکت‌های غربی محسوب خواهد شد.

او گفت: اما هر نوع پس‌اندازی باید با قانون ایران هماهنگ باشد و این قانون مالکیت خارجی اندوخته‌های نفتی را منع می‌کند.

منبع: وال استریت ژورنال، ۱۹ ژانویه ۲۰۱۴ (۲۹ دی ۱۳۹۲)
نویسنده: بنوآ فوکن

بدبینی اسرائیل به تحولات منطقه

در حالی که جهان با خوش‌بینی محتاطانه شاهد توافق موقتی بود که برای محدود کردن غنی‌سازی اورانیوم ایران طراحی شده بود و روز دوشنبه اجرا شد، لحن اسرائیل لحنی تسلیم‌طلبانه همراه با بدبینی بود. در سال‌های اخیر اسرائیل، در زمینه تحولات عمده سیاسی منطقه، خود را در حاشیه احساس می‌کند.

اگر چه برخی افراد در این کشور از بازسازی چشم‌انداز سیاسی منطقه، به‌عنوان تحولی مثبت برای اسرائیل، استقبال کرده‌اند، زیرا این امر برخی از دشمنان دیرینه اسرائیل را در برابر یکدیگر قرار داده است، اما بسیاری از افراد این تغییرات را نگران‌کننده تلقی می‌کنند.

رونن برگمن، روزنامه‌نگاری که درباره امنیت اسرائیل می‌نویسد، گفت: «من فکر می‌کنم اسرائیل ترجیح می‌داد با خودکامگان شناخته‌شده روبرو می‌شد، آنچه از آن باعنوان «بهار عربی» یاد می‌شود.

ما شاهد روندی هستیم که تازه شروع شده است. ما نمی‌دانیم به کجا خواهد انجامید.

منبع: لس آنجلس تایمز، ۲۱ ژانویه ۲۰۱۴ (۱ بهمن ۱۳۹۲)
نویسنده: کیت لیتیکام

پاسخ به سخنان تهدیدآمیز شیمون پروز

اسرائیل فلسطین را براساس دیدگاه و راهبرد ویژه خود بازترسیم کرده است، به گونه‌ای که کشور واقعی مستقلی به نام فلسطین در نقشه راه اسرائیل وجود ندارد. اسرائیل دو جنگ علیه لبنان و نوار غزه به راه انداخته با وجود این، خود را کشوری میانه‌رو می‌داند، شاید به این خاطر که از جنگجویان و موشک‌های میانه‌روتری علیه فلسطینیان و لبنانی‌ها استفاده می‌کند! اما فلسطینیان ملتی هستند که سکوت نمی‌کنند و همیشه در مقابل هر تجاوزی واکنش بسیاری نشان می‌دهند. کافی است انسان به موشک‌هایی که آنها در مقابل قدرت عظیم نظامی اسرائیل به کار می‌برند بیندیشد. اسرائیل دارای کلاهک‌های هسته‌ای است، با این حال خود را کشوری میانه‌رو می‌داند! اما کشور فلسطین به نظر می‌رسد مجبور است هیچ نیروی نظامی جز نیروی پلیس نداشته باشد. اسرائیل حریم هوایی فلسطین و فرودگاه‌های آن را به طور کامل در کنترل خود دارد و این وضع درباره بسیاری از مسائل مشابه هم صدق می‌کند. این گسستی آشکار در تعریف جدید دو اصطلاح میانه‌روی و تندروی در خاورمیانه محسوب می‌شود.

اکنون سؤال این است که: چرا توافقنامه‌های مادرید و اسلو که به امضای اسرائیل و فلسطین و کشورهای اسلامی شرکت‌کننده در هر دو کنفرانس یادشده رسید، با گذشت ۲۰ سال از امضایشان هنوز نتوانسته‌اند هیچ دستاورد ملموسی داشته باشند؟ علت آن کاملاً روشن است: اسرائیل می‌خواهد خاورمیانه را براساس راهبردها و طرح‌های خاص خود شکل دهد.

پروز در کنفرانسی خبری درباره روحانی گفت: «او از صلح در خاورمیانه حمایت نمی‌کند. در میان رهبرانی که من آنها را می‌شناسم، وی تنها کسی است که به صراحت نگفته است زمان برقراری صلح میان اسرائیل و عرب‌ها فرا رسیده است.» وی از اشاره به صلح خودداری کرد و حتی زمانی که از او سؤال شد آیا دیدگاه وی همه کشورهای (خاورمیانه) را شامل می‌شود، وی پاسخ داد صرفاً کشورهایی را شامل می‌شود که ایران آنها را قبول دارد.

این مسائل نشان می‌دهد که هر دو طرف می‌خواهند روابط بین اسرائیل و ایران را بازترسیم کنند اما فراموش کرده‌اند که نتایج بارها در گذشته ایران را تهدید به حمله نظامی کرده است و همچنان تهدید می‌کند. مسئله اصلی در اینجا این واقعیت است که اسرائیل تهدید به آغاز جنگ علیه ایران می‌کند و به‌رغم آن، از رئیس‌جمهور ایران می‌خواهد اسرائیل را به رسمیت بشناسد و با نتایج دست بدهد. این همان آمیزه‌ای است که هر دو معنای مختلف کلمه داووس را در خود دارد: داووس خیالی و داووس واقعی، مشت آهنینی که دستکشی مخملی روی آن پوشیده شده است و به نظر می‌رسد در کنفرانس اخیر داووس، ستاره داووس (یعنی روحانی) درخشید، در حالی که درخشش ستاره داوود تا حدی کاهش یافته بود.

منبع: الشرق الاوسط، ۲۷ ژانویه ۲۰۱۴ (۷ بهمن ۱۳۹۲)
نویسنده: عطاءالله مهاجرانی

چشم‌انداز بازار نفت

در حال حاضر، آمریکا و مکزیک فعالانه خود را برای صادرات نفت به بازار اروپا آماده می‌کنند. با توجه به حجم جدید مواد خام ایران، ارسال نفت از مسیرهای گوناگون و افت نرخ «طلای سیاه» برای اروپا تضمین شده خواهد بود. تا اواخر سال جاری، در مجموع احتمال دارد که نرخ نفت تا بشکهای ۸۰ دلار برسد. این امر برای روسیه پیامدهای مسئله‌ساز را به همراه خواهد داشت که در بودجه‌اش نرخ نفت را بشکهای ۹۰ دلار پیش‌بینی کرده است. در مجموع، ایران مجدداً وارد عرصه رقابت جغرافیایی - سیاسی در اروپا و آسیا می‌شود اما این بار به‌عنوان متحد غرب.

منبع: راسیسکایا گازتا، ۲۹ ژانویه ۲۰۱۴ (۹ بهمن ۱۳۹۲)

نویسنده: رمان روکومدا

چشم‌انداز روابط ایران و ترکیه

با وجود تحریم‌های بین‌المللی اقتصادی، هم‌اکنون ایران یکی از مهمترین شرکای تجاری ترکیه است. بیشترین و سودمندترین بخش تجارت با ارزشی بیش از ۲۰ میلیارد دلار به واردات گاز طبیعی مربوط می‌شود. پیش از سفر اردوغان، واشنگتن به ترکیه درباره اقدامات زود هنگام هشدار داد.

به گزارش روزنامه «زمان»، دیوید کوهن، مقام مسئول وزارت دارایی آمریکا، گفته است تحریم‌ها هنوز به قوت خود باقی هستند و برای داد و ستد با ایران هنوز زود است. به نظر نمی‌رسد آنکارا تحت تأثیر این هشدار قرار گرفته باشد. در طرف می‌خواهند حجم تجارت خود را در سال‌های آینده تا ۳۰ میلیارد و در درازمدت به ۵۰ میلیارد دلار افزایش دهند.

این پیروزی مهمی برای ایران، در مسیر پایان‌دادن به انزوا طبق وعده [آقای] روحانی است. از هم‌اکنون ترکیه به کاهش آثار تحریم‌ها کمک می‌کند. مبادلات غیرقانونی طلا با ایران، بخش مهمی از رسوایی فساد مالی اواسط ماه دسامبر را تشکیل می‌دهند. سلیمان اصلان، رئیس بانک «خلق» و رضا ضراب، تاجر آذربایجانی - ایرانی، نقشی اساسی در این رسوایی داشته‌اند.

براساس کیفرخواست، ضراب در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ میلادی مبلغ ۸۷ میلیارد دلار را به‌طور غیرقانونی به تهران منتقل کرده است. براساس مقاله‌ای که در یکی از رسانه‌های ترکیه منتشر شده، ضراب نقش مهمی در تلاش نافرجام برای ترور سفیر عربستان سعودی در واشنگتن در سال ۲۰۱۱ میلادی، داشته است.

منبع: نوی زوریشر ساتونک، ۲۸ ژانویه ۲۰۱۴ (۸ بهمن ۱۳۹۲)
نویسنده: اینگا راک

زیاده‌خواهی اسرائیل

چرا اسرائیل از نزدیکی آمریکا به ایران به شدت گله‌مند است، هرچند که رابطه تنگاتنگی میان اسرائیل و آمریکا حاکم است؟ ناظران یادشده می‌گویند که سیاست اسرائیل پیوسته سیاست گله و شکایت است، حتی اگر نیمی از ملت فلسطین را محو کند و وارد بیروت شود، باز صدای شکوه و ترس و مظلومیت را بالا می‌برد. این تحلیل‌گران می‌افزایند: خواست اسرائیل از تمامی موارد یادشده بهایی برای سکوت در مورد این نزدیکی است، اما این بها چیست؟ خود ناظران می‌گویند، محروم کردن حزب‌الله از تسلیحات خودش، زیرا این تسلیحات هنوز هم خطری جدی برای اسرائیل به‌شمار می‌رود.

آیا این نتیجه‌گیری بجاست؟ ناظران توجهات را به پافشاری اخیر آمریکا بر عدم شرکت ایران در کنفرانس ژنو دو معطوف می‌دارند، به‌طوری که اطلاعات درزیافته حکایت از آن دارد که آمریکا شرط کرده است که ایران در ازای محروم کردن حزب‌الله از تسلیحاتش در کنفرانس ژنو دو شرکت نماید و این مسئله ایران را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد، زیرا حزب‌الله هم‌پیمان قدرتمند ایران است، گذشته از این ایران در صورت موافقت با این شرط، اعتبار خود را در نظر حزب و عموماً شیعیان جهان از دست می‌دهد. آیا به‌راستی فرصت بهره‌برداری اسرائیل از نزدیکی آمریکایی/ ایرانی فرارسیده است؟ پاسخ این پرسش در حال حاضر دشوار است.

منبع: الايام، ۲۹ ژانویه ۲۰۱۴ (۹ بهمن ۱۳۹۲)
نویسنده: غالب حسن الشاندر

چشم انداز خوانندگان

اقبال و تفسیر قرآن آقای محمدی گرگانی

نشریه محترم چشم انداز ایران

احتراما مطلبی چند در مورد نوشته جناب آقای دکتر محمد محمدی گرگانی در شماره تیرماه ۹۲ صفحه ۱۰۸ مطلبی فرمودند که متأسفانه به خاطر التقاطی بودن بعضی از تفاسیر با اسرائیلیات چنین برداشتی شده که روح خداوند، روحی از جنس خدا (غیرمادی) در جسم انسان وارد شده است. این طرز تفکر با آیات خداوندی سازگاری ندارد. جمله ایشان عیناً این گونه است: «روح خدا در آدمی دمیده شده و صلاحیت و توانایی آن را دارد که در مراتبی از کیفیت قرار بگیرد که همانند بایزید بگوید سبحانی، سبحانی، ما اعظم شأنی. من پاکیزه‌ام، من پاکیزه‌ام. من چه مقام شگفتی دارم.»

حال با توجه به آیات خداوندی، ۱۳ آیه که در آن خداوند ۱۴ بار کلمه دمیدن (نفخ) را آورده به معنای دمیدن (فوت کردن) در هیچ‌جا نرفته جنسی از روح من داخل کالبد انسان شده بلکه فرموده به دستور مخلوق من به نام روح به انسان دمید (فوت کرد) می‌گوید: روح من، روحی که مال من است. مانند عبادت بندگان من یا جنتی؛ بهشت من که مفهوم مالکیت خاص دارد.

موضوع به این صورت بوده که خداوند پس از ساختن انسان از گل و مراحل صلصال (این جسم در حالت دراز کش، نشسته یا ایستاده) به حضرت روح فرمان داد تا به آدم دمدم (فوت کند) حضرت روح همان مخلوقی است که شب‌های قدر به همراه ملائکه به زمین می‌آیند و تا صبح به مؤمنین احیاگرته درود می‌فرستند. در این ۱۴ مورد هشت مورد آن توسط حضرت اسرافیل به فرمان خدا صورت می‌گیرد. پنج مورد دمیدن توسط حضرت روح به فرمان خدا انجام گرفت که سه موردش در مورد خلقت حضرت آدم و دو مورد آن درباره حضرت مریم است و یک مورد هم حضرت عیسی.

از گل پرندهای می‌سازد و به اذن خداوند در او می‌دمد، پرند زنده می‌شود. با توجه به آیات قرآن هیچ‌گاه شکلی یا دودی یا روحی یا هر موجود دیگری وارد بدن انسان نشده. این قدرت خداوندی است که هرگاه بخواهد «کن» می‌گوید و بعد «فیکون» می‌شود. (او می‌خواهد باشد پس موجود می‌شود) همان‌گونه که حضرت روح به فرمان خداوند به آدم دمید، او زنده شد. به حضرت مریم دمید، او باردار شد. حضرت عیسی در گلی به شکل پرند به اذن خدا دمید او زنده شد.

پس این داستان که انسان روحی دارد غیرمادی که در داخل بدنش یا به صورت مجرد در خارج از بدن موجود است ربطی به دمیدن حضرت روح ندارد. او فقط فوت کرد و خداوند انسان را زنده نمود تا ملائکه ببینند و حرکت سجده به فرمان یزدان را انجام دهند و هیچ‌گاه شبیه بخار و دود یا هر چیز دیگری که انسان برای خود بافته وارد بدن آدمی نشده بلکه فقط آنان (حضرات روح و عیسی) فوت کرده‌اند و اجرای دستور خداوندی نمودند. اما دمیدن حضرت اسرافیل هم علامت قیامت و چگونگی مردن و زنده شدن مخلوقات خداوندی است.

اما در مورد پاکیزه بودن انسان؛ آدمی که دارای چهار عنصر نجس در بدن است (خون، مدفوع، ادرار و منی) چگونه می‌تواند فکر کند و لقب سبحان بر خود بگذارد که این عین شرک است و فقط خداوند سبحان است و بس و استفاده از این کلمه حتی برای روح القدس خالی از اشکال نیست چه برسد به آدمی که حامل چهار نجاست است.

البته این مطلب درست است که انسان می‌تواند از اسفل السافلین به احسن التقومین برسد و از گناه پاک شود و به مقام عالی بندگی خدا و نعم العبد شدن برسد. از اینکه مطلبی با فکر صغیر خود نوشتن معذرت می‌خواهم و امیدوارم اهل علم بیشتر در این مورد تحقیقات کرده و نظرات محکم‌تر و قوی‌تری ارائه دهند.

با تشکر - اسدالله صدیقی

پاسخ آقای محمد محمدی گرگانی

با سپاس از خواننده محترمی که در باره نفخ روح، مطلبی فرستاده بودند، قطعاً

در این مورد نیز نظر واحدی میان متفکران مسلمان وجود ندارد. برای جلب توجه خواننده محترم، در زیر پاسخ حاضر، نظر مرحوم علامه طباطبایی در این مورد عیناً نقل می‌شود، ضمن آنکه نظر اقبال در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام»، در این مورد آمده و ممکن است با برداشت این خواننده محترم متفاوت باشد.

در ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۸ که عیناً نقل می‌شود آمده است: در جمله «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، نفخ به معنای دمیدن هوا در داخل جسمی است به وسیله دهان یا وسیله‌ای دیگر - این معنای لغوی نفخ است، ولی آن را به‌طور کنایه در تأثیر گذاشتن در چیزی و یا القای امر غیر محسوسی در آن چیز استعمال می‌کنند و در آیه شریفه، مقصود از آن، ایجاد روح در آدمی است. البته اینکه می‌گویم در آدمی، معنایش این نیست که روح مانند باد که در جسم باد کرده داخل است در بدن آدمی داخل باشد، بلکه معنایش ارتباط دادن و برقرار کردن رابطه میان بدن و روح است، همچنان که در آیه «ثُمَّ جَعَلْنَا نَفْسَهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ.»

۱- خلق کرد او از خاک سپس به او گفت موجود شو، پس موجود شد. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲- آن‌گاه او را خلقی دیگر کردیم. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳- پس او را نطفه‌ای در جای امنی قرار دادیم، پس از آن، نطفه را علقه کردیم، آن‌گاه علقه را مضغه و مضغه را استخوان‌ها نمودیم و سپس آن استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم و در آخر او را خلقی دیگر کردیم. سوره مؤمنون، آیه ۱۳ و ۱۴.

ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۸ «قُلْ يَتُوفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» به این معنا اشاره شد.

چون در آیه اول همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، می‌فرماید: روح انسانی همان بدنی است که خلقت دیگر به خود گرفته، بدون اینکه چیزی بر آن اضافه شده باشد و در آیه دوم می‌فرماید: روح در هنگام مرگ از بدن گرفته می‌شود درحالی که بدن به حال خود باقی است و چیزی از آن کم نمی‌گردد.

پس روح، امر وجودی است که فی‌نفسه یک نوع اتحاد با بدن دارد و آن این است که متعلق به بدن است، و در عین حال یک نوع استقلال هم از بدن دارد به‌طوری که هر وقت تعلقش از بدن قطع شد از او جدا می‌شود. در تفسیر آیه «و لا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ» در جلد اول این کتاب پاره‌ای مطالب که مربوط به این مقام است، گذشت و امیدواریم که بتوانیم در ذیل آیه «قُلِ الرُّوحُ مِن أَمْرِ رَبِّي» - ان شاء الله - در این مسئله بحثی کامل و مستوفی بنماییم.

در آیه مورد بحث اگر روح را به خود نسبت داده و اضافه کرده به منظور تشریف و احترام بوده و از باب اضافه لامی است که اختصاص و ملکیت را می‌رساند و جمله «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» به این معناست که سجده کنید و بعید نیست معنایش این باشد که برای سجده او رو به زمین بیفتید که اگر این باشد تأکید در خضوع ملائکه را برای این مخلوق تازه می‌رساند و بعضی از مفسران همین معنا را گرفته‌اند.

و معنای آیه این می‌شود: وقتی من ترکیب آن را تعدیل نموده و صنع بدنش را تمام کردم و سپس روح بزرگ منسوب به خود را که من میان آن و بدن او ارتباط برقرار کرده، ایجاد نمودم، شما برای سجده بر او به زمین بیفتید. [معنای کلمه «بشر» و نکته‌ای که در التفات از تکلم به غیب در آیه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ هَسْتَ

دو نمایش با الهام از یک زندگی

جناب مهندس میثمی

با عرض سلام و احترام

با شما درباره دو نمایش صحبت کردم که با تأثیر از زندگی و شخصیت شما نوشتم و اجرا کردیم:

۱- واگو به‌های گاه و بی‌گاه مردی که به خاطر نمی‌آورم.

۲- دفتر خاطرات سال ۶۰.

در انقلاب مشروطه، صرف‌نظر از برخورداری علمای اصولی از بنیادهای فلسفی و رویکرد عقلانی در برخورد با مسائل جدید (طبق نظر دکتر توفیق)، می‌بایست در استقلال عمل آنان دانست زیرا نجف خارج از سیطره شاهان قاجار بود و این امر دست آنان را برای اعمال نظر بازمی‌گذاشت. چنان‌که مواردی چند نیز پیش از آن نظیر فتاوی جهاد در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه و مهمتر از آن ماجرای حکم تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی در عصر ناصرالدین‌شاه، الگوهای موفق از این نقش‌آفرینی‌ها را رقم زده بودند. کما اینکه همین نظر را می‌توان در ورود نظریه‌های اندیشه‌گران ایرانی خارج از سلطه امنیتی قاجارها یعنی: آخوندزاده، ملکم و حتی نشریات فارسی زبان کشورهای همسایه نیز در نظر گرفت.

اما نکته دوم، در ارتباط با اشاره مختصر خانم دکتر شریعتی به نقش جریان باطنی‌گری در مشروطه می‌باشد، که شاید با ارائه فکت‌ها و دلایل تاریخی بیشتر، بتوان روزنه و پرتوی جدیدی بر تحلیل تحولات تاریخ معاصر که اغلب با نگرش‌های سیاسی و حتی ایدئولوژیک عرضه شده‌اند، انداخت. این رویکرد می‌تواند با عنایت به جنبش‌های بیداری در کشورهای شمال آفریقا نظیر تونس و لیبی نیز مدنظر قرار گیرد. زیرا اسلام در این کشورها در قالب گرایش‌های صوفی و عرفانی ورود و نمو یافت. درحالی‌که چگونه ممکن است از دل عرفان، انقلاب و حتی خشونت‌های سلفی‌گری بیرون بیاید. چنان‌که مستحضر هستید یکی از پایگاه‌های عمده صدور جریان اسلام خشونت‌گرا، شمال آفریقا است.

با سپاس - روحبخش

پیش و بیش از آنکه اصلاح‌طلب باشیم

برادرمان آقای س- ملت‌پرست مقاله ادیبانه‌ای باعنوان «پیش و بیش از آنکه اصلاح‌طلب باشیم» برای نشریه فرستاده‌اند که در زیر گزیده‌ای از آن تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

... دیر با زود، ساده یا پرنقش‌ونگار، عقلانی یا احساسی و... به هر روی جامعه خود را به کسوت اصلاحات آراست تا «داعیه اصلاح‌طلبی» و وجه تمایزی کلان باشد با شبه‌جریان تمامیت‌خواه - توتالیتر؛ شبه‌جریانی که به گونه‌ای سؤال‌برانگیز، جدا از قبضه کردن جمله منابع، اهرم‌ها و شریان‌های اقتصادی، عمده تکاپوی ذهنی بی‌فرجامش را مصروف این اقدام می‌نمود که با همسو کردن اقتصاد و مذهب - آن هم مبتنی بر قرائت و برداشت مطلق‌گرایانه و مطلوب خویش - بستر ذهنی و عملی تداوم این روند را فراهم ساخته و فارغ از هر گونه دگراندیشی و نواندیشی، توأمان به انحصارطلبی خود وسعت بخشید و جامعه را از تکامل و توسعه بازدارد...

جریان دگرخواهانه و تحول‌گرای اصلاح‌طلبی که فرایند تکوین و پدیدارباش در گذر همه تبعیض‌ها، انحصارطلبی‌ها، قیم‌مآبی‌ها، تک‌صدایی‌ها و... رقم خورده بود و به گونه‌ای نمادین هم که شده در میعادگاه دوم خرداد ۱۳۷۶ «شکوه بی‌بدیل زایش و جلوه‌گری» را صد البته در خاستگاهی به وسعت یک جامعه و یک سرزمین تجربه می‌کرد.

... صف‌بندی، اصطکاک و تنش دو روند عمیق اصلاحات و عقیم تمامیت‌خواه، هر چه عریان‌تر و هر چه بی‌واسطه‌تر و بی‌هیچ جای مماشات و نقطه تقاب و تلفیقی تداوم می‌یافت...

ریشه‌های نهال و نهاد اصلاحات در بیش از یک سده اخیر، ادبیات و مصادیق پیرامونی‌اش در دستگاه دولت به‌ویژه با خردورزی، دموکرات‌منشی و پایمردی مفاخری چون امیرکبیر، دکتر فاطمی، دکتر مصدق و... جلوه‌گری یافته بود...

عطف به حقیقت پدیداری و حضور این جریان عظیم، روز به روز جامعیت و هم‌پوشانی ظرفیت‌ها و ظرفیت‌های پیرامونی اصلاحات قانونی افزوده می‌شد و پیامد همه اینها وزن و «سرمایه اجتماعی»‌اش به‌عنوان بی‌بدیل‌ترین، پیش‌برنده‌ترین و مؤثرترین عنصر هر حرکت و فرایند اجتماعی افزایش می‌یافت... و در سوی دیگر از صلابت، اقتدار، تشخیص و منطقی‌فکری - رفتاری جریان تقابل همین بس که:

در قرن ۲۱ که آدمی در صدد سیر و سیاحت و تفریح و زیست در دیگر کرات است، آنها با پرتاب حماسی! و شکوهمند!! کفش به‌سوی رئیس‌جمهور منتخب مملکت خویش می‌کوشند تا جدا از خوردن مجدد مهر استیصال و درماندگی بر شناسنامه‌شان، با تصاویر و خاطراتی از این دست، روند پرشتاب قهقراپی خویش را عینی‌تر و شفاف‌تر در اذهان مردم تثبیت کنند.

در نمایش اول شخصیت جوان که داماد خانواده است مبارز انقلابی است که در حال ساخت بمب‌دستی دچار سانحه می‌شود و یک دستش را از دست می‌دهد و نمایش هم با مسائل سال ۳۲ مرتبط است.

در نمایش دوم شخصیت مبارزی است که تحصیلات دانشگاهی دارد و با شهید بهشتی هم مرتبط است و در نمایش نامش لطفی است. تغییر یافته لطف‌الله میثمی. او هم در حادثه سال ۶۰ نابینا شده و از سال ۱۳۳۲ در اصفهان خاطراتی دارد. تماشاگرانی که دارای اطلاعات سیاسی - اجتماعی بودند و دو نمایش را دیدند بلافاصله بی‌آنکه در نمایش نام شما مستقیم آمده باشد می‌فهمیدند و ارتباط نمایش با شما را درک می‌کردند.

با نهایت احترام می‌گویم: اگرچه دو نمایش ناقابل و شاید هم مستقیم به زندگی شما نپرداخته باشد ولی در زمان نگارش آنها به یاد شما بودم. هر دو کار را تقدیم می‌کنم به شما.

ارادتمند - محمدرضا. ر

جوانان با سیاست بازی نکردند

میثمی عزیزم سلام، حسب‌الامر می‌خواستم نقدی بر چشم‌انداز ایران بنویسم و به تعبیر دکتر دلآوری انباشت سرمایه انسانی به‌ویژه جوان‌گرایی را توصیه کنم زیرا آینده و حاکمیت سیاسی متعلق به جوانان است ولی تیترو رپرتاژ «جوانان با سیاست بازی نکردند» مندرج در شماره ۸۱ نشریه چشم‌انداز ایران، ص ۱۰، پاسخ شایسته‌ای برای جست‌وجوگری چون من بود تا هرگز به خود اجازه ندهم بلندپایه‌ای چون تو را خرد بیاموزم و به زبان رسای فردوسی این بزرگ معلم زبان فارسی بگویم:

همان کن که با مهتری در خورد تو را خود نیاموخت باید خرد اینک با نقل خاطره‌ای از پیشکسوتان و زنده‌یادان ایران زمین اطمینان دارم به کار ارزنده خود یعنی نزدیکی هر چه بیشتر با جوانان ادامه می‌دهید.

اواخر سال ۱۳۶۴ ازسوی آقایان مهندس مهدی بازرگان و دکتر علی اردلان مأموریت یافتم تا برای تأسیس شعبه جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران به کردستان بروم، توشه سفر را در ساک‌دستی ریخته و شتابان راهی سنندج شدم، جلسه در ساعت مقرر انتظار مرا داشت و پس از انجام معارفه، میکروفون را مقابل صندلی من قرار دادند.

با نام خدا به تشریح اوضاع نابسامان کشور پرداخته و از حضار دعوت به همکاری با جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران نمودم تا بلکه با کمک یکدیگر موفق به گسترش دموکراسی و آزادی در سراسر کشور شویم. سخنان من با تأیید و تشویق اکثریت حضار سالخورده روبرو شد. ولی برخلاف انتظار، جوان سخنران بعدی که میکروفون را به‌دست گرفت مرا مخاطب قرار داده و پیشنهاد داد که آزادی را باید ایجاد کرد و پس از ایجاد باید از آن دفاع کرد. آزادی وجود ندارد تا به دفاع آن خود را موظف بدانیم، پرزده آزادی در قفس ایران مرده، خواب نیست که بیدارش کنیم و دریچه تنگ قفس را به رویش بازبگشاییم!

هرمز ممیزی

درباره جامعه‌شناسی تشیع

با سلام

ضمن تشکر از توجه خاص به بحث بسیار مهم جامعه‌شناسی تشیع مندرج در شماره ۸۲ نشریه چشم‌انداز ایران، که متأسفانه چند دهه است، مورد غفلت قرار گرفته، در خصوص نقد کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق» دو نکته را به عرض می‌رسانم. در مقدمه خاطر نشان می‌سازم که اینجانب همچون صدها دانشجوی تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، در دهه ۶۰ محضر علمی نویسنده کتاب مذکور مرحوم دکتر عبدالهادی حائری بهره بردیم و به جرأت می‌توانم ادعا کنم که کلاس‌های درس ایشان بسیار پربار بود و به دانشجویان ایده و اندیشه می‌داد. همین که بسیاری از دانشجویان تاریخ آن دانشگاه، امروزه در دانشگاه‌های معتبر و مراکز پژوهشی به تدریس و پژوهش مشغول هستند، مؤید این ادعاست. آن مرحوم در اغلب کلاس‌هایش، از غفلت به موضوع نقش مذهب در تحولات کشور سخن می‌گفت، چنان‌که در کتاب بسیار شیرین خاطراتش با نام «آنچه گذشت: نقشی از نیم قرن تکاپو...» نیز به این موضوع پرداخته است.

اما دو نکته در نقد این کتاب توسط آقای دکتر توفیق و خانم دکتر سارا شریعتی قابل تأمل به نظر می‌رسد، شاید بتوان نقش‌آفرینی مراجع نجف را

اصلاحات - به مفهوم واقعی کلمه - به عنوان کارسازترین ایده و قاعده در زمینه برون رفت جامعه از حصار ساختارهای فرسوده و بی کارکرد، تنها زمانی بار ارزشی و معنایی به خود می گیرد که ماهیت و رویکردی کاملاً «انسان مدارانه» و دقیقاً منطبق با ویژگی های ذاتی، فطری و الهی انسان داشته باشد...

اصلاحات - با همه اهمیتش - به عنوان فرایندی اجتماعی، خود قطعه ای است از قطعات پراکنده هویت و ذات و فطرت مشترک انسانی مان در گذر قرون و اعصار. هویت مشترک انسانی ما که از ازل تا ابد آمیزه به غایت زیبایی است از: نیاز مقدس به آگاهی و آزادی و عشق؛ کشف مقدس خویش و احساس و زندگی و جست و جوی مقدس خدا و معنویت و آرامش.

امید که اصلاح طلبی، به هر چه سالم ترشدن، هر چه اخلاقی ترشدن و هر چه زیباترشدن و هر چه انسانی ترشدن جمله تصمیم گیری ها، برنامه ریزی ها و مرادوات اولویت دهد و در ادامه اصلاحات به مدد رویکرد انسان مدارانه خویش ارج و قرب مضاعف یابد و بماند رو به سوی تحولات تدریجی، ساختاری و معنادار در جمله زمینه های اجتماعی، فکری، فرهنگی و... در همسویی بی بدیل اصلاحات و انسان گرایی بتوان لحظه لحظه و غزل در غزل زندگی کرد و عشق آفرید که «انسان، انسانیت و انسان گرایی همدات و همزاد ماست، پیش و بیش از آنکه اصلاحات باشیم».

س. ملت پرست، کارشناس ارشد علوم سیاسی، شاعر و ویراستار بندر انزلی

به نام خداوند هستی بخش

با درود به روان پاک شهدای اسلام از صدر تا کنون و سپاس از ایثارگران عرصه قلم و تمامی دست اندر کاران دوماهنامه چشم انداز ایران و عرض شرمندگی از اینکه سالیان متمادی این بنده حقیر را مشمول الطاف خود قرار داده و به طور رایگان آن را در اختیارم قرار دادید.

زهره ن

مهربان باش

وقتی اسرائیل «احمد اسماعیل خطیب» کودک فلسطینی را کشت خانواده اش قلبش را به یک کودک اسرائیلی هدیه کردند. برای او که قلبش در سینه کشنده اش می تپد

مهربان باش

فردا که دامن می کشم، از کوی تو پر می کشم، تنها عزیزم را که عشق زندگی گرمش نگه می داشت، این قلبم برای تو! از خاطر ببر این را که هم امروز از تپیدن وانهادی اش. اما عزیزش دار چون عزت ندید از تو. به جبران آن مهری که با او نوزیدی نازش کن که چون دردانه ات او نیز کودک بود اگر چه «ویدیو گیمش» نبود اما با تیلها در کوه ها خوش بود. زندگی را داشت! او را در قاب بلورین جای ده بر طارمش بنشان به همراهت ببر در سرزمین خود تا در میان سینه خود جا دهد.

حسن سیدرئیی

درباره «زاینده رود، رود بی سرود»

جناب مهندس میثمی

نشریه شما را نه تنها می خوانم بلکه دقت زیادی در آن می کنم در شماره ۸۳ چشم انداز ایران مطلبی به نام «بحران پیش رو، زاینده رود، رود بی سرود» کار آقای دکتر محمدعلی دادخواه که بسیار مطلب محققانه ای بود. نه تنها این مقاله بلکه تمامی مقاله های نشریه جنبه تحقیقاتی داشت خوب است نام فعالیت خود را از نشریه چشم انداز ایران به مؤسسه تحقیقاتی ایران را تبدیل کنید.

تهران - محمد ت

بازرگان، ذره ای بی انتها

مقالات چشم انداز شماره ۸۳ را مطالعه کردم به ویژه «بازرگان ذره ای بی انتها» و لذت بردم. امیدوارم در سریع ترین وقت تا فراموش نشده بخش دوم آن را هم بنویسید.

گلپایگان - طاهره

رنگی شدن نشریه

برخی خوانندگان ما در واکنش خود به رنگی شدن نشریه گفتند چون این یک نشریه راهبردی و تحقیقاتی است لزومی نداشت آن را رنگی کنید چرا که رنگی شدن لوازم خاص خود را دارد و بیشتر برای نشریاتی است که تبلیغات زیاد دارد، در برابر تعداد زیادی به ویژه جوانان از رنگی شدن استقبال فراوانی کرده اند. امیدواریم بتوانیم مانند گذشته کم غلط ترین نشریه باشیم و سعی کنیم چشم نوازتر هم بشود.

چشم انداز ایران

آقای حمید نوحی عزیز

با سلام. من برخی از مقالات شما را خوانده ام و از آنها استفاده کرده ام، با آنکه از نظر فکری تفاوت زیادی با شما دارم.

مقاله شما در چشم انداز شماره ۸۰ به نام «کوبای من، کوبای واقعی، کوبای فیدل» هم حاوی نکات جالبی بود. من هم کوبای را دیده ام و با برخی از مشاهدات شما موافق هستم و با برخی نه. اما آنچه مرا متحیر کرد نقل قول های شما از خودنوشت فیدل کاسترو بود. می خواستم جوابی بدهم ولی فرصت نشد تا اینکه چند روز پیش جوانی با استناد به مقاله شما سخنانی در مورد فیدل کاسترو گفت که حیفم آمد شما ندانید که یک نوشته نسنجیده چه نتایج می تواند داشته باشد.

آنچه به عنوان زندگینامه خود نوشت فیدل کاسترو منتشر شده توسط شخصی به نام نوربرت فونتنس (و انا کوشنر) است که قبلاً از طرفداران انقلاب کوبا بوده ولی بعداً با آن مخالف شده و در موقعیتی که نزدیک به اعدام بوده فرار کرده است. نوشته او که به تقلب آن را «خودنوشت» نام گذاشته تا به قول خودش جذابیت و فروش بیشتر داشته باشد! حاوی لجن بارترین تهمت ها به انقلاب کوبا و فیدل کاستروست و بلافاصله با تیراژ کثیر در امریکا منتشر شد. شما حتی اگر هنگام نگارش مقاله تان نمی دانستید و نخوانده بودید که این خود نوشته تقلبی است باید به فراست از محتوای مطالب آن درمی یافتید که هیچ کس ولو کاسترو به زعم شما نمی گوید چه گوارا را به آفریقا فرستادم که زیر پای فیل ها له شود! وقتی در کتاب از قول کاسترو نوشته می شود که «سراسر کوبا را از مجسمه ها و بناهای یادبود خود پر کردم» آیا شما که کوبا را دیده اید حتی با یک مجسمه یا بنای یادبود کاسترو مواجه شده اید؟ آیا نباید شما به فکر می افتادید که با چیزی تقلبی روبرو هستید؟ امیدوارم تاریخچه این کتاب را بررسی کنید و مجدداً آن را مرور کنید. آنگاه از شما انتظار می رود که به لحاظ جبران خسارتی که ناخواسته زده اید از خودتان و از خوانندگان مجله عذرخواهی کنید. شما به قول خودتان از آن طرف بام افتاده اید. شما ناخواسته با کسانی در ایران هم آوا شده اید که از جنس آنها نیستید.

با احترام

خسرو پارسا

دکتر پارسای عزیز

با سلام

نامه مهر آمیز شما را پنجشنبه ۲۶ دی ماه دریافت کردم. موجب مباهات اینجانب است که فرهیختگانی همچون شما گوشه چشمی به بعضی آثار قلمی اینجانب دارند و با وجود «تفاوت های فکری» که با این کمترین احساس می کنند، با برخی از آنها موافق بوده و از آن استفاده می کنند. من نیز به نوبه خود از آثار قلمی به خصوص ترجمه های علمی شما بهره برده و به خدمات علمی و فرهنگی شما ارج می گذارم.

مقاله مورد اشاره در شماره ۸۰ چشم انداز ایران همان طور که از عنوان آن پیداست از سه بخش اصلی «کوبای من، کوبای تاریخی و کوبای فیدل» و یک نگاه تحلیلی تشکیل شده است. تذکر انتقادی شما مربوط به مأخذ بخش سوم یعنی «کوبای فیدل» است. خوشبختانه ساختار مقاله به گونه ای است که این سه بخش مجزا از یکدیگر قابل فهم، داوری و نقد است. حذف یکی از بخش ها لطمه ای به بخش های دیگر نمی زند، به خصوص بخش پایانی آن «کوبای فیدل» که نه عقاید خودم بلکه نقل قول هایی از کتابی است به نام «تویوگرافی فیدل کاسترو». من نمی دانم آیا شما چاپ فارسی این کتاب را دیده اید یا خیر؟ ولی از اینکه نام نویسنده و سابقه انقلابی و سپس زندانی بودن او را برابم نوشته اید، حدس می زنم آن را ندیده باشید. زیرا این همه را ناشر و مترجم و خود نویسنده در یادداشت ناشر و مقدمه مترجم و پیشگفتار نویسنده در چاپ فارسی شرح

و امضای کاسترو زیر پیشگفتار گذاشته شده بود. علاوه بر آن بنا بر ظواهر و پیشینه‌ها به هیچ وجه دلیل معقولی وجود نداشت که انتشارات روزنامه اطلاعات را نامعتبر و متقلب بدانم. با این حال پس از دریافت انتقاد شما چون موضوع بسیار مهم و در عین حال می‌توانست اشتباه دردناکی از طرف من باشد، به هر وسیله‌ای که در اختیار داشتم برای کشف تمامی حقیقت (و نه تنها بخشی از آن) دست زدم. در جستجوی اینترنتی به نقد تری ایگلتون در گاردین مورخ اول ماه مه ۲۰۱۰ برخوردیم که از او کتاب مارکسیسم و نقد ادبی با ترجمه اکبر معصوم بیگی در ایران منتشر شده است. او (ایگلتون) این کتاب را از نوع (ژانر) ادبیات تخیلی - سیاسی می‌داند.

از مدیر انتشارات روزنامه اطلاعات به واسطه‌ای پرس و جو کردم. پاسخ داده بود آن کتاب در همان هنگام به صورت پاورقی در روزنامه اطلاعات چاپ شده و اطمینان داده بود که تاکنون که سه سال از آن تاریخ می‌گذرد هیچ‌گونه تکذیبی، اعتراضی، افشاگری، شکایتی و چیزهایی از این دست از طرف هیچ مقامی به روزنامه و ناشر نرسیده است. با زحمت توانستم موضوع را با سفارت کوبا در میان بگذارم. از هیچ چیز خبر نداشتند اما قول دادند که اگر توانستند خبری کسب کنند به من اطلاع دهند. از نظر آنها همان مطالب تفرقه‌انگیز کتاب برای ابطال آن کافی بود. استدلالی که برای من کافی نبود. - از راه‌های مختلف سعی کرده‌ام وسیله‌ای برای تماس با مترجم کتاب پیدا کنم که هنوز موفق نشده‌ام.

- در جست‌وجوی اینترنتی به دو زندگینامه ظاهراً معتبر اسپانیولی که به زبان فرانسه، ترجمه شده برخورد کرده‌ام یکی از «ند شولس» که در زندگینامه «چه‌گوارا» به قلم جان لی آندرسن به ترجمه علیرضا رفوگران از نشر چشمه نیز به آن ارجاع داده شده و دیگری از «ایگناسیو رومان» که گویا مورد تأیید کاسترو است.

در عین حال باید اشاره کنم که هر اتوبیوگرافی حتی نوع راستین آن گرایش مند و از این لحاظ که گزینشی است به قول تری ایگلتون (Terry Eagleton) در نقد پیش گفته نوعی داستان تخیلی (فیکشن) است. درست آن است که قرائت و نقد تحلیل این اثر با نظر داشت به قالب سیاسی تخیلی (Political Fiction) آن باشد. چنین خوانشی متفاوت از خوانش‌های متون علمی و آکادمیک یا یک متن جدی متعارف سیاسی (غیرتقلبی) است. در چنین متنی، استعاره و کنایه، طنز، شوخی، بزرگ‌نمایی، نعل و وارونه‌زدن، مفاهیم مجازی، مسخ، کاریکاتور و انواع ترفندها به کار می‌رود. در چنین داستان‌هایی مجاز، مجاز است. لذا نمی‌توان به صورت کلامی با آنها روبرو شد و به نقد آنها پرداخت. به عنوان نمونه آنجا که می‌گوید: «... امیدم این بود که یا شیرها او را بخورند یا فیل‌ها او را زیر پا له کنند و یا مارها او را نیش بزنند» می‌تواند کنایه‌ای مسخره‌آمیز از چیزهایی باشد که به زبان معقول، بدون تهمت و افترا و لذا جدی و قابل درک در جاهای گوناگون کتاب «چه‌گوارا، زندگی انقلابی» از جمله در صفحات ۳۷۷، ۴۰۱، ۳۷۵، ۲۷۸، ۵۶۳، ۷۸۲، ۳۷۹ تا ۴۱۵ و ۷۸۰ تا ۷۸۲ به آنها اشاره شده است:

اکنون نمی‌خواهم تا دریافت مدارک پیش گفته و بررسی بیشتر چیز دیگری بگویم جز اینکه: تاریخ و از جمله تاریخ انقلابات کوبا مملو از روایت‌های گوناگون و بعضاً متناقض و دست‌کم نقاط تاریک و مبهم زیاد است. از آنجا که تاریخ را فاتحین (نظام‌های مسلط) می‌نویسند، لازم است جایگاه بیشتری در کشف حقیقت تاریخی به مخالفین نظام‌های سیاسی بدهیم. از جمله به صرف اینکه نویسنده کتاب مزبور از مخالفین انقلاب بوده و از زندان گریخته یا آزاد شده، روایت آن را - البته با در نظر داشت ژانر تخیلی، سیاسی آن - یک‌سره و به تمامی طرد نکنیم. چون خطر کردن در جانب‌داری از آن کس که تریبون در دست دارد معمولاً بیش از خطرات جانب‌داری از کسی است که از پائین سکوی قدرت فریاد برمی‌آورد، ولو با داد و بیداد و فحش و ناسزا.

چنانچه نامه شما و پاسخ آن در چشم‌انداز ایران چاپ شود، آن را سرگشاده تلقی کرده و هر دو را در سایت شخصی خودم به مقاله کوبا اضافه کنم.

با احترام
حمید نوحی

داده‌اند. در یادداشت ناشر آمده: (تأکید زیر جملات از اینجانب است) «کتاب حاضر در سال ۲۰۱۰ میلادی به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر شد که همزمان به زبان فارسی ترجمه و در روزنامه اطلاعات ارائه گردید. طبعاً این آخرین شرح حال کاملی است که از زندگی کاسترو وجود دارد. ویراستار نسخه اسپانیایی کتاب نوربرتو فونتنس است. وی قبل از هر چیز یک روزنامه‌نگار کوبایی است که در سال ۱۹۴۳ در هاوانا به دنیا آمده و تحقیقات عمده‌ای روی زندگی ارنست همینگوی دارد. او خود نویسنده کتاب مشهوری است که در سال ۱۹۶۸ جایزه ادبی امریکای لاتین را برد. فونتنس از انقلابیون کوبایی بود اما چندی پیش به دلیل برخی تضادهای فکری و شاید اطلاعاتی، دستگیر و در کوبا زندانی شد. با وساطت تعدادی از نویسندگان مشهور امریکای لاتین، مقامات امنیتی و اطلاعاتی کوبا با آزادی وی موافقت کردند...» در اسپانیا روزنامه ال پائیس کتاب حاضر را یکی از متون ادبی امریکای لاتین و فونتنس را بهترین نویسنده کوبایی بر شمرده است. در آلمان روزنامه دی رایت نوشت: «فونتنس کتابی را ویرایش کرده که احتمالاً بهترین کتاب در مورد رهبر کوبا است.»

آن‌طور که مترجم فارسی در مقدمه کتاب شرح داده در سال ۱۹۸۶ در هراه پایتخت تانزانیا با روشی جسورانه توانسته فرصت استثنایی مصاحبه با کاسترو را به‌دست آورد و از این خاطره به‌عنوان تنها خبرنگار ایرانی که توانسته با فیدل کاسترو مصاحبه کند با غرور و افتخار یاد می‌کند، می‌نویسد:

«من امروز با خواندن و ترجمه این کتاب نظری متفاوت با گذشته نسبت به کاسترو و انقلاب کوبا پیدا کرده‌ام (...). آنچه در این کتاب به‌عنوان اعتراف از قلم کاسترو تراویده نشان‌دهنده روی کار آمدن رژیم خشن و بی‌رحم در کوبا است که فقط در مقابله با رژیم سفاک و خون‌آشام بائیستا توجیه دارد (...). افشاگری‌ها یا حتی صراحت بیان کاسترو در بعضی از این تعاریف شگفت‌آور و گاه خلاف آن چیزی است که تا به حال بیان شده است (...).»

«من در مورد این کتاب هیچ مقدمه‌ای را روانی دارم و نمی‌نویسم. کاسترو خود با هنرمندی تمام کتابی را نوشته است که خواندنی است. ظاهراً او متن کتاب را در اختیار ویراستاری قرار داده که پس از چاپ به زبان اسپانیولی به وسیله یک امریکایی به زبان انگلیسی ترجمه شده است.»

در پیشگفتار مؤلف چنین نوشته شده:

«زمانی که آن دو جلد کتاب نوشته شد، من انسان سالم تری بودم. آن روز هنوز در مصدر امور کوبا بودم و از مسئولیت‌های خود کناره‌گیری نکرده بودم. هدف و میل اولیه من این بود که منتظر بمانم تا در آخرین دقیق حیات و با آخرین نفس‌هایی که می‌کشم خاطراتم را بنویسم و منتشر کنم. آن ۲۵۰۰ صفحه خاطرات در ۸۶۹ هزار کلمه هنوز روی میز من هست.»

فیدل کاسترو روز و ساعت ۴:۱۷ بعدازظهر ۱۵ مارس ۲۰۰۸

از مقدمه مؤلف:

«این تلاش خود من است که گام اول را بردارم. همه این اطلاعات سری پس از من باقی خواهد ماند. این اطلاعات روزی برملا خواهد شد. درست مثل اطلاعاتی که پس از بازگشایی بایگانی سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی در جمهوری چک و آلمان [شرقی] افشاشد و مانند پرونده‌های متعلق به کمیته مرکزی [حزب کمونیست] این کشورها که رونمایی شد.»

به این ترتیب شناسنامه ناشر معتبر و پیش از آن چندین تألیف و ترجمه از مترجم از جمله خاطرات ژنرال هایزر او، توسط همان ناشر به پنجمین چاپ رسیده بود. کتاب‌های مشکوک و تقلبی معمولاً بی‌شناسنامه‌اند. حتی معلوم نیست در کجا چاپ شده‌اند یا ناشر ناشناخته و بدون شناسنامه دارند یا نویسنده و مترجم گمنام و با نام مستعار یا هر دوی اینها به اضافه انواع دیگری از عدم مهارت‌ها در لاپوشانی حقیقت همراه با مستندات مغشوش و تقلبی. در حالی که این کتاب هیچ یک از آن نشانه‌ها را نداشت. به این ترتیب به‌رغم حیرت‌انگیز بودن زبان شوخ و توأم با لودگی متن با توجه به این که تماماً به صورت اول شخص مفرد از زبان خود کاسترو و صرف شده بود چاره‌ای جز پذیرش آن نداشتیم. به طوری که حتی نیازی به ذکر سند و مرجع و مشخصات کتاب ندیدیم. زیرا بنا بر عرف متداول خودنگاشت زندگی نمی‌تواند سند دیگری غیر از خود شخصیت نویسنده داشته و دوجور و سه جور باشد. مگر ترجمه‌های متفاوت، ناشرهای مختلف و ویراستارهای متفاوت داشته باشد. همان‌گونه که دیده می‌شود، نوربرتو فونتنس به‌عنوان ویراستار معرفی شده

انتشارات امید فردا منتشر کرد

مجموعه ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی) - نویسنده: داود علی بابایی

جلد اول: دولت موقت مهندس مهدی بازرگان - جلد دوم تا چهارم: ریاست جمهوری دکتر ابوالحسن بنی صدر

جلد پنجم: ریاست جمهوری شهید محمدعلی رجایی و آیت الله سید علی خامنه‌ای

جلد ششم تا یازدهم: ریاست جمهوری آیت الله سید علی خامنه‌ای و نخست‌وزیری میرحسین موسوی

جلد یازدهم (درباره وقایع سال ۶۴) می‌باشد

و ۱۴ اثر دیگر



رساله توضیح المسائل نوین

حاوی فتاوی‌ای بحث‌برانگیز و ۱۱ اثر دیگر

نویسنده: آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی

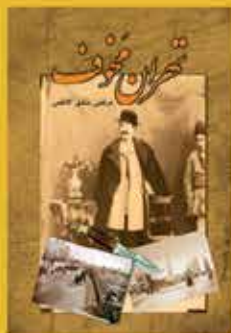


شهادت جواد

درباره قیام امام حسین (ع)

و ۷ اثر دیگر

نویسنده: صالحی نجف آبادی



تهران مخوف

این اثر که در سال ۱۳۰۴ شمسی ابتدا در مجله ستاره ایران به صورت پاورقی و بعدها به شکل کتاب منتشر گردید، نخستین رمان اجتماعی ایرانی است. مشفق کاظمی رمان خود را با نگاهی به رمان‌های مدرن غرب نوشت.

متن کامل تهران مخوف پس از گذشت سال‌ها از چاپ‌های نخست آن، هم‌اکنون به علاقه‌مندان عرضه می‌گردد.



قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران

(دوره دوم - جلد اول: از سال ۳۲ تا ۵۷)

و ۶ اثر دیگر

نویسنده: جعفر مهدی نیا



پیرامون گفته‌ها و ناگفته‌ها

(جامعه، مردم و مشکلات در دو دهه اخیر)

و ۲۰ اثر دیگر

نویسنده: داود علی بابایی



پنجاه روز تاریخی

پنجاه واقعه‌ی تاریخی از میلاد مسیح تاکنون

و ۴ اثر دیگر

نویسنده: حبیب‌الله شاملویی

مطبوعات گذشته کشور با شما سخن می‌گویند
سه جلد - نویسنده: داود علی بابایی

دستورات بهداشتی و پزشکی امام صادق (ع)
طبالنبی منطبق بر دستورات بهداشتی و پزشکی روز
تهیه و تدوین: انتشارات امید فردا

و آثار متعدد در زمینه تاریخی، سیاسی، ادبیات مشروطه و داستان

حساب جاری: ۰۲۰۹۴۳۳۶۸۴۰۰ - شماره کارت: ۳۷۴۹-۳۲۲۵۴-۶۹۱۷-۶۰۳۷ بانک صادرات - امیدعلی بابایی

تلفکس: ۶۶۹۱۷۴۴۹ - ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۰۲۱ خارج از وقت اداری: ۶۶۹۰۶۷۵۶ - ۰۲۱